

سامانه های دفاع ضد موشکی و هژمونی آمریکا

تاریخچه، اهداف استراتژیک و طرح های آینده

دکتر محمد حسین زاده

| | |
|---------------------|---|
| سرشناسه | : حسین زاده، محمد، ۱۳۶۲ -، دکتر |
| عنوان و نام پدیدآور | : سامانه‌های دفاع ضد موشکی و هژمونی آمریکا: تاریخچه، اهداف استراتژیک و طرح‌های آینده/ محمد حسین زاده. |
| مشخصات نشر | : تهران : سخنوران، ۱۳۹۴. |
| مشخصات ظاهری | : ۳۶۲ص. |
| شابک | : 978-600-383-426-2 |
| وضعیت فهرست نویسی | : فیبا |
| موضوع | : دفاع موشک‌های بالستیک -- ایالات متحده |
| موضوع | : هژمونی -- ایالات متحده |
| موضوع | : ارتباطات نظامی |
| موضوع | : جنگ سرد -- تاریخ |
| موضوع | : ایالات متحده -- سیاست نظامی |
| موضوع | : ایالات متحده -- سیاست و حکومت |
| موضوع | : ایالات متحده -- روابط نظامی |
| رده بندی کنگره | : UG ۷۴۳/ح ۵س ۲ ۱۳۹۴ |
| رده بندی دیویی | : ۱۷۵۴/۳۵۸ |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۳۹۸۷۶۲۴ |



انتشارات سخنوران

تهران: کارگر شمالی، بعد از خیابان ادوارد برون، پلاک ۱۴۰۷-طبقه اول

تلفن: ۰۹۱۹۳۶۱۶۶۱۳ و ۰۹۱۸۳۷۷۵۳۳۴

سامانه‌های دفاع ضد موشکی و هژمونی آمریکا: تاریخچه، اهداف استراتژیک و طرح‌های آینده

مؤلف: دکتر محمد حسین زاده

صفحه آرایی: سجاد بهرامی مقدم

طراح جلد: وحید رحیم بخش

ناشر: انتشارات سخنوران

چاپ: نخست آبان ماه ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۸۳-۴۲۶-۲

قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

| صفحه | عنوان | |
|------|--|-------|
| ۱ | پیشگفتار | |
| ۳ | مقدمه | |
| ۱۰ | پی نوشت ها | |
| ۱۱ | فصل اول: مرور ادبیات و رویکردهای مختلف به دفاع ضد موشکی | |
| ۲۹ | پی نوشت ها | |
| ۳۵ | فصل دوم: بحث نظری؛ رئالیسم تهاجمی | |
| ۳۵ | مقدمه | |
| ۳۶ | رئالیسم و تکامل آن در روابط بین الملل | |
| ۳۷ | رئالیسم سنتی | |
| ۴۰ | رئالیسم کلاسیک | |
| ۴۳ | نئورئالیسم | |
| ۴۸ | رئالیسم نئوکلاسیک | |
| ۵۱ | رئالیسم تدافعی | |
| ۵۲ | رئالیسم تهاجمی؛ خوانش های متفاوت | |
| ۵۷ | چهار چوب مطلوب؛ رئالیسم تهاجمی مرشایمر | |
| ۶۴ | قابلیت های کاربرد و رهنمودهای نظریه | |
| ۶۷ | رئالیسم تهاجمی؛ توازن قدرت و دفاع موشکی | |
| ۷۱ | جمع بندی | |
| ۷۲ | پی نوشت ها | |
| ۸۱ | فصل سوم: میراث جنگ سرد؛ دفاع موشکی در نخستین عصر هسته ای | |
| ۸۱ | مقدمه | |
| ۸۲ | دوقطبی دیر گذر | |
| ۸۳ | راهبرد جاویدان: بازدارندگی مبتنی بر تخریب متقابل | |
| ۸۸ | پیمان ضد موشک های بالستیک و تثبیت توازن | |
| ۹۱ | سامانه های ضد موشکی در دوره جنگ سرد | |

| | |
|-----|-----------------------|
| ۹۱ | تحقیق و پژوهش |
| ۹۲ | سامانه نایک زئوس |
| ۹۳ | سامانه نایک-ایکس |
| ۹۴ | سامانه سنتینل |
| ۹۵ | سامانه حفاظتی |
| ۹۶ | ابتکار دفاع استراتژیک |
| ۱۰۳ | جمع بندی |
| ۱۰۴ | پی نوشت ها |

فصل چهارم: نظم بین الملل پسا جنگ سرد: استراتژی کلان، مولفه های قدرت و

| | |
|-----|--|
| ۱۰۹ | شاخص های هژمونی طلبی ایالات متحده آمریکا |
| ۱۰۹ | مقدمه |
| ۱۱۰ | تدوین استراتژی کلان |
| ۱۱۲ | هژمونی و هژمون در روابط بین الملل |
| ۱۱۹ | رنالیسم تهاجمی و هژمونی |
| ۱۲۰ | مولفه های قدرت ایالات متحده آمریکا |
| ۱۲۱ | قدرت اقتصادی |
| ۱۲۵ | قدرت تکنولوژیکی و صنعتی |
| ۱۲۶ | قدرت نرم/ایدئولوژیکی |
| ۱۳۱ | قدرت نظامی |
| ۱۴۰ | شاخص های هژمونی طلبی آمریکا |
| ۱۴۹ | استلزامات نظامی - امنیتی نظم مبتنی بر هژمونی |
| ۱۵۳ | جمع بندی |
| ۱۵۴ | پی نوشت ها |

فصل پنجم: سامانه های دفاع ضد موشکی پس از جنگ سرد

| | |
|-----|---|
| ۱۶۳ | مقدمه |
| ۱۶۴ | سیر تکامل سامانه های دفاعی پس از جنگ سرد |
| ۱۶۴ | بوش و سامانه دفاعی در برابر حملات موشکی محدود (۱۹۹۳-۱۹۸۹) |
| ۱۶۶ | برنامه دفاع موشکی کلینتون (ژانویه ۱۹۹۳ تا ژانویه ۲۰۰۱) |
| ۱۷۳ | بوش پسر: الغای A.B.M و گسترش سامانه های برون مرزی (۲۰۰۱-۲۰۰۸) |
| ۱۸۰ | اوباما و رهیافت منسجم و مرحله بندی دفاع ضد موشکی |
| ۱۸۱ | رهیافت مرحله بندی تطبیقی اروپا |
| ۱۸۴ | سامانه ها در دیگر مناطق جهان |
| ۱۸۴ | دفاع موشکی در شرق آسیا |

| | |
|----------|-------------------------------------|
| ۱۸۵..... | همکاری دفاعی استراتژیک با ژاپن..... |
| ۱۸۷..... | همکاری با کره جنوبی..... |
| ۱۸۸..... | پوشش دفاعی برای تایوان..... |
| ۱۸۸..... | خاورمیانه و خلیج فارس..... |
| ۱۸۹..... | ترکیه..... |
| ۱۹۱..... | کشورهای عرب خلیج فارس..... |
| ۱۹۲..... | رژیم اسرائیل..... |
| ۱۹۴..... | آینده سامانه های ضد موشکی..... |
| ۱۹۵..... | جمع بندی..... |
| ۱۹۶..... | پی نوشت ها..... |

| | |
|----------|---|
| ۲۰۳..... | فصل ششم: دفاع ضد موشکی و تاثیر بر موازنه راهبردی |
| ۲۰۳..... | مقدمه..... |
| ۲۰۴..... | نفی اهداف تک بعدی: دلایل پنجگانه..... |
| ۲۱۳..... | اندیشه پایان موازنه و بنیان تفوق هسته ای..... |
| ۲۱۶..... | دفاع موشکی و چالش بازدارندگی..... |
| ۲۱۷..... | دفاع به مثابه تهاجم..... |
| ۲۲۰..... | تعمیق شکاف تسلیحاتی: ارتقای همزمان تسلیحات تدافعی - تهاجمی..... |
| ۲۳۲..... | تفوق فضایی..... |
| ۲۴۱..... | تقویت سامانه ها و هدفگیری موشک های دوربرد در آینده..... |
| ۲۵۲..... | آستانه نارضایتی روسیه و افول بازدارندگی..... |
| ۲۵۶..... | جمع بندی..... |
| ۲۵۸..... | پی نوشت ها..... |

| | |
|----------|---|
| ۲۶۵..... | فصل هفتم: سامانه های دفاع ضد موشکی و تثبیت هژمونی |
| ۲۶۵..... | مقدمه..... |
| ۲۶۶..... | رهبری آمریکا و دفاع ضد موشکی..... |
| ۲۶۷..... | سامانه های دفاعی و روند تثبیت هژمونی..... |
| ۲۶۷..... | مقابله با تهدیدات منطقه ای و کشورهای نوظهور دارای توانمندی موشکی..... |
| ۲۷۰..... | چین؛ توازنگر مردد..... |
| ۲۷۶..... | کره شمالی..... |
| ۲۸۰..... | پاکستان..... |
| ۲۸۲..... | هند..... |
| ۲۸۲..... | کشورهای عربی..... |
| ۲۸۵..... | جمهوری اسلامی ایران..... |

| | |
|----------|--|
| ۲۸۹..... | مسابقه تسلیحاتی و استمرار برتری اقتصادی..... |
| ۳۰۰..... | تقویت دیپلماسی تهدید و تامین اهداف بدون درگیری..... |
| ۳۰۱..... | مداخله نظامی فارغ از هراس تلافی..... |
| ۳۰۴..... | گسترش و تقویت توان نظامی گری ناتو..... |
| ۳۰۷..... | تقویت اتحادها و تحکیم نظم مطلوب منطقه ای..... |
| ۳۱۰..... | احیای پارابلوم؛ آمادگی برای مواجهه با عدم قطعیت آینده..... |
| ۳۱۲..... | کسب امنیت مطلق..... |
| ۳۱۵..... | جمع بندی..... |
| ۳۱۶..... | پی نوشت ها..... |
| ۳۲۵..... | نتیجه گیری نهایی..... |
| ۳۳۷..... | پی نوشت ها..... |
| ۳۳۸..... | اصطلاحات تخصصی..... |
| ۳۴۲..... | فهرست منابع..... |

مقدمه:

دفاع ضد موشکی، سامانه ای است که با استفاده از سیگنال رادارهای پیشرفته زمینی و مداری، جهت حرکت موشک هایی را که در حیطه فعالیت آن پرتاب می شوند تعیین کرده و در صورتی که پیش بینی شود این موشک ها خاک کشور مستقر کننده این سامانه ها یا هر یک از اهداف سامانه دفاع موشکی است، با استفاده از موشک های رهگیر آنها را هدف قرار می دهد. در این میان ایالات متحده آمریکا تقریباً از نخستین سالهای پس از جنگ جهانی دوم، تلاشهای گسترده ای در راستای استقرار چنین سامانه هایی با هدف خنثی سازی حملات موشکی پیش بینی شده و عمدی و یا تصادفی به عمل آورده است.

در دوره جنگ سرد، ایالات متحده آمریکا غالباً بر تهدیدات موشکی و هسته ای رقیب قدرتمند و دیرینه خود یعنی شوروی سابق تاکید می ورزید و دفاع در مقابل چنین خطراتی را رسالت حیاتی و حتی اخلاقی خود می پنداشت. در آن دوره تلاش های آمریکا در زمینه دفاع موشکی در قالب طرح هایی چون نایک-ایکس^۱، تایک زئوس^۲، سامانه سنتینل^۳، سامانه حفاظتی^۴ و برنامه ابتکار دفاع استراتژیک^۵ ریگان نهادینه شد. با این وجود، انعقاد پیمان ضد موشک های بالستیک^۶ در می ۱۹۷۲، مانع استقرار و تقویت هر چه بیشتر این سامانه ها شد. طبق این پیمان، بکارگیری سامانه های دفاع ضد موشکی با محدودیت مواجه شد و با اصلاحاتی که در سال ۱۹۷۴ در متن معاهده به عمل آمد، هر کشور تنها اجازه می یافت که یک سامانه دفاع ضد موشکی و آن هم با هدف محافظت از یک سایت پرتاب موشک های تهاجمی مستقر نماید. این امر به معنای پذیرش و مشروعیت بخشیدن به استراتژی بازدارندگی مبتنی بر تخریب متقابل^۷ بود. از دیدگاه دو ابر قدرت، این استراتژی زمینه های ثبات و صلح را فراهم کرده و یا حداقل باعث کنترل بحرانها و نیز مسابقه تسلیحاتی می شد.

بازدارندگی بدان معنا بود که هر کشور می بایست دارای چنان توان هسته ای باشد که پس از دریافت ضربه نخست، آنقدر توان داشته باشد که بتواند کشور مهاجم را با تلافی هسته ای و ضربه مرگبار مواجه سازد. بنابراین، هر یک از کشورها، از توسل به ضربه نخست هسته ای خودداری می کنند. پذیرش

^۱-Nik-X

^۲ - Nike-Zeus

^۳ - Sentinel

^۴ - Safeguard

^۵ - Strategic defense Initiative

^۶ - Anti-Ballistic Missiles Treat

^۷ - Mutual Assured destruction

این چارچوب استراتژیک از سوی رهبران سیاسی و طراحان نظامی آمریکا بدان معنا بود که آنها در دوره جنگ سرد دستیابی به امنیت نسبی (به جای امنیت مطلق^۱) را جوابگو و جوابگو می‌دانستند.^(۱) از این رو، طرح‌های انجام گرفته چندان جنجال برانگیز نبودند و اصرار بر استقرار و گسترش آنها حتی موجب بروز مخالفت‌هایی در داخل آمریکا و به ویژه از سوی کنگره این کشور شد.^(۲)

اما فروپاشی دیوار برلین، زوال کمونیسم شوروی و در نتیجه آن، کاهش تهدیدات موشکی رقیب دیرینه از اوایل دهه ۱۹۹۰، نه تنها نقطه پایانی بر توسعه سامانه‌های دفاع ضد موشکی نبود، بلکه ایالات متحده با انگیزه بیشتر به گسترش این سامانه‌ها حتی در خارج از مرزهای سرزمینی اقدام نمود. سرمایه‌گذاری در زمینه تحقیقات علمی و پیشبرد طرح‌های عملی نظیر استقرار سامانه دفاع در برابر حملات محدود بوش (پدر)، دفاع ملی موشکی چند مرحله‌ای (کلینتون)، لغو یکجانبه پیمان ضد موشک‌های بالستیک و تلاش برای استقرار سامانه‌هایی در داخل و خارج از سرزمین آمریکا از سوی بوش (پسر)، طرح دفاع موشکی با همکاری ناتو در اروپا، ژاپن در شرق آسیا و گسترش سامانه‌های نوین به خلیج فارس و ترکیه به دستور اوباما همگی تحولات عمده‌ای هستند که در دو دهه اخیر محیط امنیتی نظام بین‌الملل را تحت تاثیر قرار داده‌اند.

پرسی که در اینجا مطرح می‌شود این است که اگر گریز از امکان نابودی توان ضربه دوم و حفظ بقا توجیه اصلی ایالات متحده برای پیگیری سامانه‌ها در دوره جنگ سرد بود، چرا پس از جنگ سرد که آشکارا نظام دو قطبی خاتمه یافت و خطر تهدیدات هسته‌ای و موشکی روسیه تا حد زیادی کاهش یافت و همزمان موازنه توانمندی‌ها در سیستم بین‌الملل در غالب عرصه‌ها به نفع واشنگتن تغییر کرد، اما این کشور نه تنها ساخت سامانه‌های ضد موشکی را متوقف ننمود بلکه با فسخ یک‌جانبه معاهده ضد موشک‌های بالستیک که سنگ‌بنای ثبات استراتژیک بود، ساخت این سامانه‌ها را به صورت پیشرفته‌تری سرعت بخشیده و در مناطق بسیاری حتی خارج از سرزمین خود مستقر نمود؟ به عبارت دقیق‌تر اهداف استراتژیک ایالات متحده آمریکا از پیگیری سامانه‌های دفاع موشکی در دوره پس از جنگ سرد چیست؟ در فصل نخست کتاب حاضر، خواهیم دید که پاسخ این پرسش ذهن اندیشمندان و کارشناسان زیادی را به خود مشغول داشته است و تاکنون نیز دیدگاه‌هایی در این باره ارائه شده‌اند. کتاب حاضر نیز در پی تبیین اهداف استراتژیک سامانه‌های ضد موشکی بعد از جنگ سرد است. فرضیه بنیادین کتاب این است که ایالات متحده با استقرار و گسترش این سامانه‌ها در صدد تغییر موازنه استراتژیک/راهبردی و ایجاد و تثبیت هژمونی است.

مفاهیم «تغییر موازنه راهبردی» و «ایجاد و تثبیت هژمونی» که در فرضیه بنیادین ما به کار گرفته شده‌اند نشان از رویکرد جامع و کلان ما در این کتاب دارند. در اینجا موازنه راهبردی، بیشتر ناظر بر رابطه ایالات متحده آمریکا و شوروی سابق در دوره جنگ سرد و نیز روسیه در دوره پس از

¹ - Absolute Security

جنگ سرد می باشد. در این نوع موازنه، تسلیحات و توانمندی های استراتژیک دو کشور در کانون توجه قرار داشته و بیشترین نقش را ایفا می کنند. هر یک از کشورها به واسطه دارا بودن چنین تسلیحاتی تلاش عامدانه ای به منظور جلوگیری از تفوق و هژمونی طلبی طرف مقابل به عمل می آورند. این تلاش های دو جانبه باعث می شود که در نهایت یک نظام سیاست بین الملل متعادل ظهور نماید. بنابراین، منظور ما از موازنه راهبردی با این دو اصل مارتین وایت^۱ که قدرت باید به شکلی موزون توزیع شود و هر طرف باید برای خنثی ساختن توزیع ناموزون قدرت، میزانی از توان را داشته باشد، قرابت دارد^(۳). اما ایالات متحده قصد دارد با استقرار سامانه های دفاع ضد موشکی موازنه راهبردی را با چالش مواجه سازد. این امر از طریق تاثیر این سامانه ها بر توانمندی های استراتژیک روسیه به عنوان بزرگترین رقیب نظامی آمریکا امکانپذیر است.

اما نقش این سامانه ها به این مورد محدود نشده و ایالات متحده قصد دارد که از آنها به عنوان ابزاری جهت ایجاد و تثبیت هژمونی جهان گستر خود استفاده کند. چرا که این سامانه ها در نهایت ابزاری برای فشار بر دیگر بازیگران خواهند بود و خصوصا نقش بازدارندگی و توان تهاجمی کشورهای نوظهور را با چالش مواجه خواهند نمود. این فرایند در نهایت، زمینه های تثبیت هژمونی را فراهم خواهد آورد.

چارچوب نظری به کار گرفته شده در این کتاب نیز روشن می سازد که «تغییر موازنه راهبردی» و «ایجاد و تثبیت هژمونی» در قالب استراتژی عملیاتی نمی توانند جدا از همدیگر در نظر گرفته شوند. پر واضح است کشوری که در پی ایجاد هژمونی در نظام بین الملل برآید، ناچار است که به زوال موازنه راهبردی با رقبای بیندیشد. می توان گفت یکی از نقاط قوت این کتاب این است که این دو جنبه از اهداف ایالات متحده را در پیوند با هم مورد بررسی قرار می دهد.

از دیدگاه ما ایالات متحده در دوره پس از جنگ سرد در پی از میان بردن توازن راهبردی و تثبیت هژمونی جهانی بوده است. سامانه های دفاع ضد موشکی نیز به عنوان ابزاری در خدمت نیات هژمونی جویانه عمل کرده اند. بدیهی است که این رویکرد گویای آن است که ما اهمیت زیادی به عوامل و فاکتورهای سیستمیک و ساختاری در شکل گیری سیاست خارجی و رفتار امنیتی ایالات متحده می دهیم. در واقع ساختار نظام بین الملل و توزیع و چینش قدرت پس از جنگ سرد با تغییر و تحولاتی اساسی روبه رو شد و فرصت هایی را در اختیار واشنگتن قرار داد که الزامات ناشی از آنها موجب شد که این کشور به سوی راهبردهای مبتنی بر تفوق و هژمونی سوق یابد و ابزارهای متناسب این استراتژی را نیز طراحی نماید. با چنین رویکردی، آمریکا با تلاش برای دستیابی به هژمونی در عرصه های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، سرمایه گذاری عظیم و گسترده ای نیز برای تقویت پایه های امنیتی - نظامی خود برای حصول هژمونی پی گرفت. از نظر آنها با توجه به گسترش توانایی های ایالات

¹ - Martin Wight

متحده در همه عرصه‌ها، «امنیت مطلق» باید جایگزین «امنیت نسبی» دوران جنگ سرد شود. به ویژه از این دیدگاه سیاست «بازدارندگی متقابل» و «وحشت اتمی» برخاسته از دوران جنگ سرد، امروزه مطلوب نمی‌باشد و کارایی خود را از دست داده است و شرایط امنیتی اکنون به گونه‌ای است که برتری طلبی یک الزام است. با این وجود، آمریکایی‌ها هژمونی طلبی خود را به نگرانی‌های امنیتی پیوند می‌دهند تا به اقدامات تفوق جویانه و برتری طلبانه خود مشروعیت دهند. رهبران آمریکا ادعا می‌کنند که از آنجا که در دنیای پس از جنگ سرد کشورهای فراوانتری دارای توانایی هسته ای و موشکی می‌باشند، این سبب گشته است که آسیب‌پذیری آمریکا گسترش یابد^(۴). آنها استقرار سامانه های دفاع ضد موشکی را نیز به همین نگرانی‌ها گره زده اند و تهدید موشکی کشورهای نوظهور را دلیل و توجیه اصلی استقرار این سامانه ها می‌دانند. رهبران واشنگتن با برجسته نمودن خطرات، قصد مشروعیت بخشی به اقدامات خود را دارند. شایسته ذکر است که ما در این کتاب، این ادعای ایالات متده و این دیدگاه برخی از اندیشمندان را که سامانه ها را صرفا ابزاری تدافعی در مقابل توانمندی کشورهای نوظهور می‌دانند، نمی‌پذیریم. این رویکرد، که از سوی رهبران ایالات متحده به مثابه دلیل اصلی استقرار سامانه های دفاع ضد موشکی عنوان شده است، بیانگر کل واقعیت نیست و از دیدگاه نگارنده این سطور، ایالات متحده اهدافی به مراتب مهم تر و استراتژیک تر را دنبال می‌کند. در واقع ما در این کتاب، سامانه دفاع ضد موشکی ایالات متحده را در چارچوبی گسترده تر و با در نظر گرفتن استراتژی کلان این کشور در دوره بعد از جنگ سرد و کاربردی که این سامانه ها در پیشبرد این استراتژی به خود اختصاص می‌دهند، مورد بررسی قرار داده ایم. از این دیدگاه، پاسخ به پرسش هایی نظیر اینکه چرا در دوره پس از جنگ سرد تلاش ها برای استقرار سامانه های پیشرفته تر استمرار یافت و ایالات متحده اساسا به دنبال چیست و با کسب توانمندی دفاع موشکی چه جایگاهی در سیستم بین الملل خواهد داشت و به واسطه این فناوری جنگی چه اقداماتی می‌تواند انجام دهد، بدون در نظر گرفتن راهبرد کلان سیاست خارجی و امنیتی آن کشور متناسب نخواهد بود.

البته ادعای ما بدان معنا نیست که استقرار سامانه های دفاع ضد موشکی متوجه توانمندی موشکی کشورهای به اصطلاح نوظهور نیست و یا منشاء هیچگونه تهدیدی برای آنها نیست^(۵) بلکه استدلال ما این است که صرف تاکید بر خنثی نمودن حملات موشکی کشورهای کوچک و نوظهور نمی‌تواند بیانگر اهداف استراتژیک ایالات متحده از گسترش سامانه های ضد موشکی در دوره بعد از جنگ سرد باشد. بنابراین، کتاب حاضر، غالب پژوهش های آکادمیک (غالباً غربی) را از لحاظ علمی تقلیلگرا و مبتنی بر نگاه ارزشی می‌داند.

نکته دیگر اینکه چنانکه پیش‌تر اشاره کردیم ما در این کتاب برای تشریح استراتژی کلان و سیاست امنیتی ایالات متحده در دوره پس از جنگ سرد و نیز تبیین اهداف و انگیزه های این کشور

از استقرار سیستم های دفاع ضد موشکی، از آموزه های واقعگرایی و به ویژه نسخه رئالیسم تهاجمی^۱ مرشایم بهره گرفته ایم. نظریه رئالیسم تهاجمی اساسا بر مفاهیمی نظیر بقا، رقابت قدرت های بزرگ، آنارشی، هژمونی جویی، قدرت، معمای امنیت و امنیت مطلق تاکید می کند و به نظر می رسد که قابلیت های زیادی برای واکاوی انگیزه های استراتژیک ایالات متحده از پیگیری سامانه های ضد موشکی در پرتو استراتژی کلان هژمونی و تفوق طلبی، ساختار و نظام حاکم بین الملل، فرصت های ظهور یافته برای ایالات متحده و اراده این کشور در بهره گیری از این فرصت ها در اختیار ما قرار خواهد داد.

تز اصلی رئالیسم تهاجمی این است که دولت ها در یک محیط آنارشیک میل به بقا دارند و این امر آنها را به سوی رفتار تهاجمی سوق می دهد. این نظریه می گوید که در سیاست بین الملل دولت ها چنانچه شرایط را مهیا ببینند سعی دارند موازنه قدرت را با چالش مواجه نموده و آن را به نفع خود تغییر دهند. دولت ها به شیوه ای فرصت طلبانه در پی افزایش قدرت هستند و هر جا که امکان داشته باشد با راهبردهای تهاجمی به این اقدام دست می زنند. البته دولت ها تنها نمی خواهند که قدرت برتر نظام باشند بلکه آنها سعی می کنند که به هژمونی دست یابند و تنها هژمونی است که احساس امنیت را برای آنها فراهم می آورد. این فرضیات، رهنمودهایی بنیادین جهت توضیح و تبیین اهداف استراتژیک ایالات متحده از پیگیری سامانه های ضد موشکی به دست می دهد و ما این رهنمودها را در فصول مختلف این کتاب به کار گرفته ایم.

در مورد اهمیت و ضرورت مباحث مطرح شده در این کتاب باید گفت که بکارگیری سامانه های دفاع ضد موشکی که امروزه افکار عمومی سراسر جهان را نیز به خود مشغول داشته است، بر امنیت و ثبات جهانی، ترتیبات منطقه ای و از این لحاظ بر دیگر واحدهای عرصه نظام بین الملل نیز تاثیرگذار هستند. بنابراین، این موضوع هم از لحاظ نظری و هم از جنبه عملی دارای اهمیتی خاص بوده و شایسته است که در محافل آکادمیک مورد توجه بیشتری قرار گیرد. از جنبه نظری، طرح های دفاع موشکی به یک موضوع مهم تئوریک در حوزه سیاست بین الملل و مطالعات امنیتی تبدیل شده است و با وجود آنکه در میان کارشناسان مسائل امنیتی اجماع نظر نسبتا گسترده ای وجود دارد، که استقرار سامانه های دفاع موشکی به خصوص در خارج از مرزهای سرزمینی ایالات متحده، تاثیرات مهم و قابل ملاحظه ای بر سیستم بین الملل و نظم های منطقه ای و حتی بر بازیگران مورد هدف این سامانه ها بر جای می گذارند، اما هنوز کارشناسان در مراکز علمی ایران موضوع را آنگونه که بایسته است، بر اساس تئوری های روابط و سیاست بین الملل مورد تحلیل و ارزیابی قرار نداده اند؛ با توجه به این امر، کتاب حاضر با بهره گیری از مهمترین منابع موجود سعی در ارائه تحلیلی تئوریک و جدید از اهداف آمریکا از استقرار سامانه های دفاع ضد موشکی با هدف پر نمودن بخشی از خلاء تحقیقات علمی در این زمینه را دارد. در این راستا، تلاش نموده ایم، به تبیین اهداف متنوع و پنهان ایالات متحده در

^۱ - Offensive Realism

کنار اهداف اعلامی آن پردازیم. با امید به حصول چنین هدفی، به بررسی همه جانبه تهدیدات حاصل از این ابزارهای جنگی بر امنیت ملی دیگر کشورها نیز اشاره شده است. یکی از مهم ترین جنبه های جدید مباحث مطرح شده آن است که با پرهیز از تقلیل گرایی و تک بعدی نگری ترکیب اهداف استراتژیک و تاکتیکی ایالات متحده را مورد بررسی قرار داده و نتایج آن به شیوه ای جامع بیان شده است که پژوهش های پیشین در دستیابی به چنین الگویی ناکام مانده اند.

در نهایت موفقیت این کتاب را باید با میزان کمکی که حاصل کار نویسنده به فهم و درک اهداف ایالات متحده از استقرار سامانه های دفاع ضد موشکی در دوره پس از جنگ سرد در اختیار خواننده قرار می دهد، مورد ارزیابی قرار داد.

سازماندهی کتاب:

فصل اول به رویکردهای مختلف به دفاع ضد موشکی پرداخته است. در این فصل تلاش شده است به نوعی به ادبیات و پیشینه تحقیق پرداخته و رویکردها و دیدگاههای مختلف نسبت به سامانه های دفاع موشکی مورد بررسی قرار گرفته و آثار مهم ترین اندیشمندان هر رویکرد معرفی شوند. مهم ترین فایده ای که بر این شیوه و نیز معرفی آثار پیشین مترتب است این است که ضمن مشخص نمودن مباحث و استدلالات دیدگاههای مختلف، خوانندگان می توانند به صورت هدفمند به پژوهش های مورد نیاز مراجعه نمایند. در این فصل سعی شده است مهم ترین نتایج پژوهش های موجود که به طور خاص که در ارتباط با اهداف سامانه های دفاع موشکی منتشر شده اند، مورد بررسی قرار گرفته و بر مباحث عمده و نقاط تمرکز و نیز محدودیت ها و نقاط ضعف آنها اشاره شود.

در فصل دوم به چهارچوب تئوریک و تشخیص و تشریح مولفه ها و شاخصه های تبیین کننده آن پرداخته ایم. در این فصل ابتدا به معرفی مکتب واقع گرایی و سیر تکامل آن در روابط بین الملل از رئالیسم سنتی تا رئالیسم تهاجمی پرداخته شده و سپس شاخص ها و خوانش های مختلف از رئالیسم تهاجمی، رئالیسم تهاجمی مرشایمر به عنوان چارچوب مطلوب ما، مفروضات اصلی آن، قابلیت کاربرد و رهنمودهای این نظریه و در نهایت رویکرد آن در مورد توزیع و توازن قدرت و تاثیر دفاع موشکی بر موازنه قدرت در نظام بین الملل مورد بحث قرار گرفته است.

فصل سوم با مروری کلی بر وضعیت دوره جنگ سرد و تشریح استراتژی کلان ایالات متحده در این دوره آغاز شده و سپس با مدنظر قرار دادن استراتژی کلان این کشور بر چگونگی تاثیر آن بر انعقاد پیمان ضد موشک های بالستیک و نیز اهداف و انگیزه های ایالات متحده از استقرار سامانه های دفاع موشکی و کارکرد این سامانه ها در دوره جنگ سرد تمرکز نموده است. در خاتمه این فصل ویژگی های هر یک از سامانه ها، نقاط قوت و محدودیت ها و چالش های مربوط به آنها نیز ارائه شده است.

فصل چهارم با ترسیم نظم فضای بعد از جنگ سرد و جایگاه ایالات متحده در آن به روند تدوین استراتژی کلان این کشور در قالب هژمونی پرداخته است. سپس با عنایت به اینکه تاکید اساسی تئوری گزینشی ما و نیز تمرکز کتاب حاضر بر مفهوم هژمونی است، مفاهیم هژمون و هژمونی در روابط بین‌الملل، هژمونی از دیدگاه رئالیسم تهاجمی، مولفه‌های قدرت اقتصادی، تکنولوژیکی - صنعتی، قدرت نرم و فرهنگی و نیز قدرت نظامی ایالات متحده مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در ادامه این فصل، شاخص‌های هژمونی‌طلبی آمریکا در جهان پسا جنگ سرد و استلزامات نظامی - امنیتی نظم مبتنی بر هژمونی را ارائه داده است.

بررسی هر یک از سامانه‌های دفاع ضد موشکی ایالات متحده آمریکا در دوره پس از جنگ سرد در چهارچوب سرزمینی و نیز خارج از مرزهای این کشور و در سطح مناطق مختلف جهان در فصل پنجم انجام گرفته است. علاوه بر معرفی هر یک از این سامانه‌ها تلاش شده است ویژگی‌ها، قابلیت‌ها، محدودیت‌ها، دلایل پیشنهاد، استقرار، تغییر یا الغای هر یک از این سامانه‌ها مورد واکاوی قرار گیرد. فصل ششم به چگونگی تاثیر سامانه‌ها بر موازنه راهبردی می‌پردازد. در آغاز این فصل با برشمردن دلایلی پنجگانه، تحلیل‌های مبتنی بر اهداف تک بعدی نفی شده‌اند. سپس با مروری بر افکار رهبران و راهبردها و اسناد مکتوب ایالات متحده، اندیشه پایان موازنه و بنیان تفوق هسته‌ای نشان داده شده است. در نهایت، مباحث این فصل نشان می‌دهند که چگونه سامانه‌های دفاع موشکی با طرح‌ریزی دفاع به مثابه تهاجم، تعمیق شکاف تسلیحاتی میان آمریکا و روسیه، فراهم نمودن امکان تفوق فضایی به سود واشنگتن، تقویت سامانه‌ها در آینده و رهگیری موشک‌ها با هر بردی و ایجاد نارضایتی روسیه موازنه راهبردی را با چالش مواجه می‌سازند.

فصل هفتم نیز به مبحث مهم سامانه‌های دفاع موشکی و تثبیت هژمونی می‌پردازد. در این بخش با نگاهی به جایگاه دفاع موشکی در موقعیت رهبری آمریکا، به اهداف و انگیزه‌های واشنگتن از استقرار این سامانه‌ها می‌پردازیم. در این فصل، به مواردی اشاره شده اند که می‌توانند به رهبری و هژمونی جهانی این آمریکا بینجامند. در این میان مقابله‌گرایی و برخورد با تهدیدات منطقه‌ای و کشورهای نوظهور دارای توان موشکی، استمرار برتری اقتصادی به واسطه ایجاد مسابقه تسلیحاتی کنترل شده، تقویت دیپلماسی تهدید، تسهیل مداخله نظامی، گسترش و تقویت توان نظامی گری ناتو، تقویت اتحادها و تحکیم نظم مطلوب منطقه‌ای، آمادگی برای مواجهه با عدم قطعیت آینده و در نهایت کسب امنیت مطلق از مهم‌ترین اهدافی هستند که تشریح و مورد واکاوی قرار گرفته‌اند.

در نهایت با تجزیه و تحلیل یافته‌ها به نتیجه‌گیری و جمع‌بندی نهایی موضوعات مطرح شده در کتاب حاضر پرداخته شده و با برشمردن موضوعاتی ارزشمند که می‌توانند در آینده مورد توجه پژوهشگران قرار گیرد، مباحث این کتاب خاتمه می‌یابد.

پی نوشت ها:

- ۱- حسین دهشیار، سیاست خارجی آمریکا پس از یازده سپتامبر، تهران: انتشارات خط سوم، چاپ اول، ص ۱۸۰.
- ۲- در فصل سوم کتاب حاضر، استراتژی حاکم بر دوره جنگ سرد و تلاش های ایالات متحده آمریکا در زمینه استقرار سامانه های دفاع ضد موشکی، محدودیت های تکنولوژیک و سیاسی این سامانه ها و دیدگاههای مخالفان مورد بررسی قرار گرفته است.
- ۳- مارتین وایت نه معنای متفاوت از موازنه را در قالب توزیع موزون قدرت، این اصل که قدرت باید به شکلی موزون توزیع شود، توزیع موجود قدرت و در نتیجه هر نوع توزیع ممکن قدرت، اصل گسترش برابر قدرت های بزرگ به زیان دولت های ضعیف، این اصل که هر طرف باید برای خنثی ساختن توزیع ناموزون قدرت میزانی از توان را داشته باشد، نقشی خاص در حفظ موزون قدرت، امتیازی خاص در توزیع موجود قدرت، تفوق و در نهایت گرایش ذاتی سیستم بین الملل به تولید موزون قدرت تفکیک می کند. برای توضیح بیشتر بنگرید به: گراهام ایوانز و جفری نونام، فرهنگ در روابط بین الملل، ترجمه: حمیرا مشیرزاده و حسین شریفی، تهران: نشر میزان، چاپ اول، تابستان، ص ۷۵.
- ۴- دهشیار، همان، ص ۱۸۰.
- ۵- ما در فصل ششم به این موضوع اشاره خواهیم کرد که چگونه سامانه های دفاع موشکی در مقابل تهدیدات کشورهای موشکی به اصطلاح نوظهور عمل خواهند نمود و چالش هایی برای توانمندی های تهاجمی این کشورها ایجاد خواهند نمود.

فصل اول:

مرور ادبیات و رویکردهای مختلف به دفاع ضد موشکی

این اندیشه که کشوری بتواند از طریق ایجاد و استقرار سامانه های دفاع ضد موشکی، موشک های تهاجمی دیگر بازیگران را خنثی نموده و از این طریق بر امنیت خود افزوده و خود را از آسیب پذیری برهاند؛ اندیشه ای نسبتاً جدید است. ایالات متحده با علم به پیشرفت تکنولوژی موشکی بازیگران درگیر در جنگ دوم جهانی و با آگاهی از تهدیدات چنین موشک هایی، برای اولین بار در نخستین سالهای بعد از جنگ جهانی دوم به فکر ایجاد چنین سپرهای تدافعی افتاد. این تجربه نسبتاً جدید باعث شده است که ادبیات مربوط به این حوزه نیز در مقایسه با دیگر موضوعات سیاست و روابط بین الملل، نسبتاً کم حجم باشد. تردیدی وجود ندارد که تحقیقات و پژوهش های علمی مربوط به دفاع موشکی به زبان فارسی و در محافل علمی و دانشگاهی ایران بسیار متاخر و کم حجم است. محدود تحقیقاتی نیز که در سالهای اخیر انجام گرفته اند، از سویی بدان دلیل بوده است که تقریباً از حدود یک دهه پیش و مشخصاً بعد از روی کار آمدن نئومحافظه کاران در آمریکا و وقوع حوادث یازده سپتامبر، تحت تاثیر تبلیغات نئومحافظه کاران ادعاها در مورد تهدید موشکی ایران اوج گرفته و از سوی دیگر امروزه با استقرار سامانه هایی در منطقه خلیج فارس و بخشی از تجهیزات آنها در ترکیه، منشاء تهدید به لحاظ عملی نیز به ایران نزدیک تر شده است. اما جدید بودن این موضوع مانع از آن نشده است که در دیگر کشورها و به ویژه آمریکا و کشورهای غربی، کارشناسان و اندیشمندان در مورد جنبه های متنوع آن به بحث و بررسی نپرداخته و آثار و تالیفاتی را در این حوزه منتشر نکنند. بنابراین، وجود منابع علمی در زمینه دفاع موشکی در محافل علمی خارج از ایران بر کسی پوشیده نیست. سامانه های دفاع ضد موشکی از جنبه های مختلف مورد توجه و ارزیابی قرار گرفته اند و دامنه متنوعی از مباحث را در بر میگیرند.

به لحاظ همین تنوع دیدگاهها و اهمیت پژوهش های موجود و در دسترس، نگارنده کتاب حاضر با مطالعه آثار نسبتاً زیادی در زمینه دفاع موشکی بر این اعتقاد است که معرفی این دیدگاهها و طبقه بندی آنها همراه با معرفی آثاری مربوط به هر چشم انداز می تواند شیوه ارزشمندی باشد و این وظیفه ای است که ما در این فصل بر عهده گرفته ایم. حداقل فایده ای که بر این شیوه و نیز معرفی آثار

و تالیفات پیشین مترتب است این است که ضمن مشخص نمودن مباحث و استدلالات دیدگاه‌های مختلف و بیان نقاط ضعف و قوت آنها، خواننده می‌تواند به صورت هدفمند به پژوهش‌های مورد نیاز مراجعه نماید. با این مقدمه، به معرفی برخی از پژوهش‌های پیشین در زمینه دفاع موشکی و مباحث عمده و نقاط تمرکز آنها می‌پردازیم.

گروهی از پژوهش‌ها کانون توجه خود را بر کارایی و یا عدم کارایی تکنولوژی و فناوری به کار رفته در سامانه‌های ضد موشکی قرار داده‌اند. هدف اصلی این نوع پژوهش‌ها آن بوده است که ظرفیت، توانمندی و کارایی تکنولوژی‌های به کار رفته در سامانه‌ها را توضیح دهند. این گروه به دو دسته خوشبین‌ها و بدبین‌ها تقسیم می‌شوند. خوشبین‌ها معتقدند که اگر چه در حال حاضر کمبودها و نواقصی در این سامانه‌ها وجود داشته باشد، اما در نهایت و با پیشبرد طرح‌ها، برنامه‌ها و مراحل عملیاتی، اگر هم به راستی نواقصی وجود داشته باشد، این نواقص رفع خواهند شد و ایالات متحده در آینده خواهد توانست به اهداف مورد نظر خود دست یابد. بر خلاف این گروه، بدبین‌ها نسبت به توانمندی این سامانه‌ها شکاک بوده و از ناکارآمدی و خیالی بودن چنین تکنولوژی‌ای بحث می‌کنند و دفاع موشکی را در حد یک آرزو می‌دانند. آثار این دو گروه غالباً منعکس کننده مباحث داخلی ایالات متحده بوده و بیشتر تالیفات منتشر شده با حمایت یا از سوی احزاب و اندیشمندان هوادار یا مخالف بکارگیری سامانه دفاعی ارائه شده است.^(۱) از آنجا که موضوع بحث ما بررسی اهداف استقرار این سامانه‌ها است، بنابراین تلاش‌های این گروه کمک ارزنده‌ای به پژوهش نمی‌کنند و چنانچه اشاره شد در این فصل هدف ما بیان رویکردهای مختلف به دفاع موشکی است.

گروه دوم که از لحاظ تعداد نیز نسبتاً پرشمار هستند، غالباً جنبه توصیفی داشته و غالباً به معرفی سامانه‌های مستقر شده یا پیشنهادی ایالات متحده پرداخته‌اند. چنین پژوهش‌هایی کمتر به تحلیل کارکردها و اهداف سامانه‌ها پرداخته‌اند. بیشترین کمکی که این دسته از آثار می‌توانند به خوانندگان ارائه دهند آگاهی از زمان آغاز و پایان (احتمالی) کار این سامانه‌ها و ویژگی‌های آنها است.^(۲)

سومین گروه از پژوهشگران تلاش نموده‌اند که تکامل سامانه‌های دفاع موشکی را در پرتو مباحث، جدل‌ها و رقابت‌های احزاب جمهوری خواه و دموکرات، رقابت‌های کنگره و نهاد ریاست‌جمهوری و نقش سناتورها و تاثیر این جدل‌ها و مباحث بر کیفیت و چگونگی پیشبرد سامانه‌های ضد موشکی تبیین نمایند.^(۳) این رویکرد می‌تواند برای دانشجویانی که در حوزه تصمیم‌گیری سیاسی و داخلی مطالعه می‌کنند به مثابه یک موضوع مطالعاتی ارزشمند در دستور کار قرار گیرد.

چهارمین دسته از منابع را می‌توان در قالب اسناد و راهبردهای دفاع موشکی معرفی کرد که بیشتر از جانب کارگروه‌ها و کمیته‌های تخصصی ایالات متحده در زمینه دفاعی و نظامی به نگارش در آمده‌اند. در اکثر این منابع ضمن پرداختن به لزوم دستیابی به تکنولوژی دفاع ضد موشکی سعی شده است اقدامات انجام گرفته، تلاش‌های در حال انجام و برنامه‌های پیشنهادی در زمینه دفاع موشکی که غالباً معطوف به آینده هستند، مورد توجه و تاکید قرار گیرند. از آنجا که این آثار منعکس کننده دیدگاه

نخبگان نظامی و رهبران سیاسی ایالات متحده آمریکا هستند، در مستند نمودن برخی از استدلالات کتاب حاضر که معطوف به آینده هستند، کمک ارزنده ای نموده اند. ما در فصل های پیش رو به برخی از این آثار اشاره خواهیم نمود.

تالیفات و پژوهش هایی که در قالب چهار رویکرد به دفاع موشکی در سطور پیشین ذکر شدند، مستقیماً به اهداف استقرار این سامانه ها نمی پردازند. اما آثار و تالیفاتی نیز وجود دارند که به موضوع کتاب حاضر نزدیک تر و به عبارتی سعی داشته اند اهداف، انگیزه ها و مقاصد ایالات متحده آمریکا از استقرار سامانه های ضد موشکی را مورد کاوش قرار دهند. این آثار بنا به ماهیت موضوع تا حدودی پیچیده تر و بحث برانگیزتر هستند. پر واضح است که تبیین و تفسیر اهداف این سامانه ها نمی تواند به سادگی و سهولت معرفی و توصیف ظواهر آنها، بیان وقایع تاریخی و حتی توصیف منازعات میان گروه های مختلف باشد. زمانی که بحث اهداف و انگیزه ها به میان می آید بخشی از ارزیابی ها معطوف به آینده خواهد بود. بدین لحاظ طرح ادعاها نمی توانند بدون استدلال و منطق مطرح شده و نیازمند تشریح و تفسیر وقایع و رویدادها به شیوه ای منطقی هستند. با این حال، تاکنون در زمینه اهداف و انگیزه های ایالات متحده در ارتباط با سامانه های موشکی دیدگاه هایی ابراز شده اند هر چند که توافق و اجماع چندانی نیز در این زمینه وجود ندارد. ما سعی کرده ایم این دسته از آثار و نظریات را نیز در سه بخش گروه بندی کنیم.^(۴)

نخست، طبق دیدگاه برخی از کارشناسان هدف عمده ایالات متحده از استقرار سامانه های موشکی مقابله با کشور چین و ایجاد چالش بر سر توانمندی های آن و تحت فشار قرار دادن این کشور می باشد^(۵) برای مثال دنگ^۱ (۲۰۰۱) در مقاله ای تحت عنوان «هژمون در تهاجم: دیدگاه چین درباره استراتژی جهانی ایالات متحده آمریکا^۲» می گوید که چینی ها معتقدند که ایالات متحده آمریکا به مثابه یک هژمون متجاوز در جهان عمل می کند. بسیاری از تحلیل گران چینی معتقدند که ایالات متحده آمریکا به ویژه پس از دخالت در کوزوو^۳ یک استراتژی تهاجم محور^۴، نوامپریالیستی^۵ و نوماداخله گرایی^۶ با هدف گسترش، جاودانه نمودن و تحمیل نمودن هژمونی جهان گستر خود را اختیار نمود. ایالات متحده آمریکا به مداخله هر چه بیشتر در امور داخلی دیگر کشورها و استفاده از قدرت در صورت ضرورت و دور زدن قوانین و نهادهای بین الملل سوق یافت. در این راستا، دفاع موشکی نیز می تواند یکجانبه گرایی و کاربرد زور از سوی واشنگتن را تقویت نماید. از دیدگاه دنگ، چینی ها این سامانه را به مثابه ابزاری در دسترس ایالات متحده، برای عملیاتی نمودن سیاست خارجی زورگویانه

^۱ - Deng

^۲ - Hegemon on the Offensive: Chinese perspectives on U. S. Global Strategy

^۳ - Kosovo

^۴ - Offensive-Oriented

^۵ - Neo-Imperialism

^۶ - Neo-Intervention

می‌نگرند. از دیدگاه چینی‌ها ایالات متحده با بکارگیری این سامانه‌ها و تجهیزات راداری در پی کنترل اطلاعات در عصر جهانی شدن، افزایش تعداد متحدین در اروپا و آسیا و مهار قدرت در حال ظهور چین است. چین ایالات متحده را نه هژمونی صلح‌ساز و خوش‌خیم بلکه هژمون متجاوز می‌داند و از دیدگاه آنها سامانه‌ها نیز در راستای این تجاوزگری به کار گرفته می‌شوند.

از دیدگاه ما، چنین رویکردی ارزشمند و با مدنظر قرار دادن استراتژی سیاست جهانی ایالات متحده تبیین کننده بخشی از واقعیت است. اما ما با گریز از تقلیل‌گرایی، این هدف را تنها یکی از اهداف رهبران واشنگتن می‌دانیم. تمرکز صرف بر چین، سوالات بسیاری را مطرح خواهد کرد که نویسندگان معتقد به این دیدگاه را با چالش مواجه خواهد ساخت. از جمله اینکه اگر بپذیریم هدف نهایی ایالات متحده مقابله با توانمندی‌های چین است، آیا سامانه‌هایی که در خلیج فارس یا اروپای شرقی مستقر خواهند شد و تا حد زیادی از مرزهای چین دور هستند، تا چه اندازه می‌توانند برای پکن تهدیدزا باشند؟ آیا اصولاً چین با چنین سامانه‌هایی نیز تحت فشار قرار خواهد گرفت؟^(۶)

دیدگاه دوم که در رابطه با اهداف و انگیزه‌های ایالات متحده از استقرار سامانه‌های دفاع ضد موشکی ابراز شده و اتفاقاً بیشترین حجم آثار این جریان را نیز به خود اختصاص داده است، اهداف این سامانه‌ها را صرفاً مقابله با تهدید موشکی کشورهای نوظهور دارای توانمندی موشکی یا به اصطلاح کشورهای خودسر (به زعم آنها) می‌داند. معتقدان به این دیدگاه به ویژه اشاره‌ای جدی و مکرر به توانمندی موشکی دو کشور کره شمالی و جمهوری اسلامی ایران دارند.^(۷)

برای مثال، ماساکو ایکگامی^۱ استاد مطالعات آسیا-پاسیفیک در دانشگاه استکهلم در مقاله‌ای با عنوان «دفاع موشکی و بازدارندگی هسته‌ای در منازعات منطقه‌ای پسا جنگ سرد»^(۸)، جهان پسا جنگ سرد را ماهیتاً متمایز از دوره جنگ سرد می‌داند. وی معتقد است که در دوره جنگ سرد رقابت اصلی میان ایالات متحده آمریکا و شوروی بود و اساساً استراتژی بازدارندگی مبتنی بر تخریب متقابل سنگ‌بنای امنیت جهانی بود. اما پس از جنگ سرد تهدیدات دگرگون شده و اکنون کشورهای نوظهوری به توانمندی موشکی دست یافته‌اند که به دلیل غیر عقلانی بودن عملکرد آنها، بازدارندگی سنتی جوابگو نبوده و این استراتژی نمی‌تواند ثبات‌آفرین باشد. از دیدگاه وی، رویارویی دوره جنگ سرد متقارن و ایدئولوژیک و بر مبنای منطق تلافی دوجانبه استوار بود. هم شوروی و هم آمریکا از پیامدهای یک جنگ واقعی هراس داشتند و از این رو سعی در کنترل بحرانها داشتند. اما، منازعات منطقه‌ای جهان پسا جنگ سرد بر سر مباحث مهمی چون قلمرو و ارزشهایی بنیادین نظیر مذهب است و غالباً منازعاتی خونین و وحشتناک هستند. در این رویارویی‌ها بازدارندگی به احتمال زیاد با شکست مواجه شده و فاکتورهای انسانی همچون بی‌اعتمادی، کینه و انتقام، تکبر و تفاخر و سوءتعبیر

^۱ - Masako Ikegami

^۲ - Missile Defense and Nuclear Deterrence in Post- Cold war Conflicts

و سوءبرداشت جایگزین آن می‌شود. جنگ هسته‌ای جهانی غیر محتمل است. اما احتمال تهدید موشکی از جانب کشورهای نوظهور و درگیر در این منازعات وجود دارد. وی معتقد است که آمریکا با استقرار سامانه‌های ضد موشکی در مناطق مختلف جهان در پی حفظ نیروهای ماورای بحار در مناطق مختلف با کمترین هزینه و حداقل نگرانی از قربانی شدن نیروهایش است. چرا که سامانه‌ها این امکان را به ایالات متحده می‌دهند که حتی در مناطقی که با تهدید موشکی تاکتیکی مواجه است استقلال بیشتری در امر سیاست‌گذاری و مداخله داشته باشد. آیکگامی به همکاری ژاپن و ایالات متحده در زمینه دفاع موشکی به عنوان نمونه‌ای از همکاری‌ها جهت حفظ ترتیبات منطقه‌ای و نیز مقابله با تهدیدات کره‌شمالی اشاره می‌کند و در نهایت به کارکرد دفاع موشکی در منازعات غیر متقارن منطقه‌ای می‌پردازد. آیکگامی معتقد است که در نهایت دفاع موشکی با فراهم آوردن نوعی آزادی عمل^۱ برای سیاست‌گذاران آمریکا، امنیت این کشور را در مقابل کشورهای نوظهور تضمین خواهند کرد. البته وی معتقد است زمانی که سامانه‌های موشکی قادر باشند که تهدید کشورهای نوظهور را خنثی سازند، این مزیت را نیز دارند که موجب می‌شوند واشنگتن در استراتژی امنیتی خود تجدیدنظر نموده و سلاح‌های هسته‌ای را به حاشیه استراتژی‌های کلان خود براند. برای مثال او می‌گوید حتی در مواجهه احتمالی با چین اگر ایالات متحده از تکنولوژی سامانه‌های دفاع موشکی اطمینان داشته باشد، در استفاده از نیروی هسته‌ای انعطاف بیشتری نشان خواهد داد. آیکگامی که تنها مفروض خود را بر روی تدافعی بودن این سامانه‌ها استوار نموده است، حتی معتقد است که دفاع موشکی در نهایت به کنترل و خلع تسلیحات می‌انجامد. برای اثبات این ادعای خود نیز این مثال را مطرح می‌کند که ژاپن همگام با تهدیدزاتر شدن کره شمالی به تقویت سامانه‌های ضد موشکی می‌پردازد و نه اینکه به دنبال تسلیحات تهاجمی برود. استراتژی تایوان را نیز در مقابل چین بدین‌گونه می‌نگرد.

ما این دیدگاه آیکگامی را که معتقد است سامانه‌های ضد موشکی لزوماً به کنترل و خلع تسلیحات منجر می‌شود بسیار ساده‌انگارانه می‌دانیم. آیکگامی به این امر توجه ننموده است که کشورهای همانند ژاپن و تایوان که مشتاقانه در مسیر توسعه سامانه‌های ضد موشکی گام نهاده‌اند، خود به نوعی درگیر ارتقای توان تسلیحاتی و در نتیجه تحریک مسابقه تسلیحاتی در منطقه شده‌اند. ضمن اینکه این مساله که آیا سامانه‌های دفاعی دلیلی بر توسعه موشک‌های تهاجمی دیگران هستند یا برعکس، خود مساله‌ای مورد نزاع است. هر ناظری می‌داند که بخشی از تلاش‌های کره‌شمالی و چین برای تقویت موشک‌های تهاجمی خود نتیجه همکاری‌های ژاپن و آمریکا در زمینه ارتقای تجهیزات و کارآمدی دفاع موشکی منطقه‌ای است. واضح است که آیکگامی در پی آن است که این دیدگاه ارزشی را القا نماید که اگر سامانه‌های ضد موشکی با شکست مواجه شوند، آنگاه ایالات متحده به کاربست تسلیحات هسته‌ای در جنگ روی خواهد آورد و با این بیان استقرار سامانه‌ها را ضروری جلوه می‌دهد.

^۱ - Freedom of Action

البته کتاب حاضر مخالف این دیدگاه نیست که یکی از اهداف ایالات متحده مقابله با توانمندیهای موشکی کشورهای نوظهور است و ما این موضوع را نیز در بخشی جداگانه و در کنار سایر اهداف که در پیوند با همدیگر موجبات تحکیم هژمونی آمریکا را فراهم خواهند آورد، مورد توجه قرار داده ایم. سخن این است که ما صرف مقابله با تهدیدات موشکی کشورهای نوظهور را تنها هدف ایالات متحده نمی‌دانیم بلکه این گزینه تنها یکی از اهداف نظامیان و رهبران واشنگتن می‌باشد. همچنین ما با این ایده که ایالات متحده به دلیل نگرانی از عمل غیر عاقلانه کشورهای نوظهور اقدام به استقرار این سامانه‌ها می‌کند، مخالف هست.^(۹) استدلال ما در این کتاب این است که استقرار سامانه‌ها در راستای استراتژی کلان هژمونی‌طلبی ایالات متحده مستقر و اهداف آن با مدنظر قرار دادن همین استراتژی کلان قابل پیش بینی و تفسیر هستند.

همچنین رویکرد نویسندگان فوق نقاط ضعف دیگری نیز دارد؛ نویسندگان آن نه تنها دچار نوعی تقلیل‌گرایی و ساده‌انگاری در تبیین و شناخت مساله شده اند، بلکه غالب آنها به روشی جانبدارانه به ارزیابی نشسته‌اند و به نظر می‌رسد که در متن این نوشته‌ها جهت‌گیری به نفع منافع واشنگتن نمایان است. جالب آنکه اکثر این کارشناسان استقرار سامانه‌ها را به مثابه یک الزام اخلاقی نگرسته‌اند. این امر بنیان علمی پژوهش آنها را با مشکل مواجه ساخته است. حتی می‌توان گفت تأکید صرف بر این رویکرد نوعی توجیه اهداف اعلامی رهبران ایالات متحده است. ما در این کتاب نمی‌توانیم تا این اندازه تقلیل‌گرا بوده و بر مقابله صرف با تهدید احتمالی موشکی کشورهای نوظهور بسنده کنیم. چرا که با پرسش‌های عمده‌ای مواجه خواهیم بود که استدلال بنیادین ما را با چالش مواجه خواهد ساخت. باید توجه داشت که اولاً با وجود آنکه بازدارندگی در مقابل توان موشکی و اتمی تهدیدزای شوروی سابق موفق عمل کرده و مانع از حمله آن کشور به آمریکا و متحدین آن شد، چگونه این راهبرد نمی‌تواند در مقابل کشورهای نوظهور با توان موشکی تهدیدزای بسیار محدودتر موفق باشد؟ دوم اینکه میزان سرمایه‌گذاری که بر روی سطوح مختلف این سامانه‌ها انجام می‌گیرد، با این ادعا که فقط در مقابل تهدیدات کشورهای نوظهور هستند، همخوانی ندارد. سوم اینکه نوع تکنولوژی‌های به کار رفته هم هدفی فراتر از مقابله با کشورهایی چون کره شمالی و یا ایران را نشان می‌دهد. چهارم اینکه اگر واقعاً مقابله با چنین تهدیداتی تنها هدف ایالات متحده است، سامانه‌های کنونی جوابگو هستند. ما در فصل ششم این کتاب به این موضوع باز خواهیم گشت.

در کنار دو دیدگاه پیشین که در مورد اهداف ایالات متحده آمریکا بحث نموده و اولی مقابله با چین و دومی خنثی نمودن تهدید کشورهای نوظهور را انگیزه اصلی رهبران ایالات متحده می‌دانند، گروه سوم سعی داشته‌اند به انگیزه‌های راهبردی و استراتژیک و اهداف بلند دامنه‌تر و از جمله تأثیر این سامانه‌ها بر محیط گسترده امنیت بین‌الملل بپردازند. به نظر می‌رسد که آثار این گروه از

اندیشمندان رهنمودهای ارزشمندتری برای ما در بردارند. از این رو، به برخی از پژوهش‌هایی که در این زمینه انجام گرفته است اشاره می‌کنیم.

امیری (۱۳۸۷) در مقاله‌ای با عنوان «طرح دفاع موشکی آمریکا و تاثیرات آن بر امنیت بین‌الملل»^(۱) که در فصلنامه «مجلس و پژوهش» منتشر نموده است بر این اعتقاد است که اجرای برنامه دفاع موشکی تاثیرات وسیعی را بر معادلات امنیتی بین‌الملل بر جای خواهد گذاشت. از نظر او سامانه موشکی تهدید مستقیمی را علیه ثبات استراتژیک جهان مطرح می‌کند. علت این امر را نیز افزایش توان دفاعی همزمان با ارتقای تسلیحات تهاجمی آمریکا می‌داند. با توجه به این تاثیرگذاری عمده، وی معتقد است که باید انتظار داشت در آینده نیز مجادلات بر سر این طرح ادامه یابد. نویسنده به تاریخچه سامانه‌های دفاع موشکی در دوره جنگ سرد و بعد از آن و نیز به بسترهای توجیهی استقرار این سامانه‌ها پرداخته است. در این راستا تاکید اساسی را بر سامانه موشکی پیشنهادی بوش در شرق اروپا (جمهوری چک و لهستان) نهاده و به واکنش‌های دیگر واحدها همچون کشورهای اروپایی، چین، روسیه، کره شمالی و جمهوری اسلامی ایران اشاره کرده است. امیری از مهمترین تاثیرات این سامانه بر امنیت بین‌الملل را استیلای جریانها و فرایندهای امنیت‌مدار در نظام بین‌الملل، تضعیف نظام بازدارندگی، آغاز مسابقه تسلیحاتی جدید، مختل شدن جریان خلع سلاح و نیز تقویت نظام تک قطبی در روابط بین‌الملل می‌داند. با این وجود، یکی از نقاط ضعف مقاله مذکور این است که بر هیچ چارچوب تئوریک خاصی استوار نبوده و استدلالات و دلایل محکمی برای چگونگی تاثیرگذاری این سامانه‌ها بیان نموده است. بعلاوه، با وجود آنکه به درستی اشاره می‌کند که در دوره جنگ سرد ایالات متحده اشتیاق چندانی به گسترش این سامانه‌ها نداشت، اما تنها دلیل آن را به فقدان تکنولوژی در دسترس مربوط می‌سازد. ما تلاش خواهیم کرد در این کتاب به دلایل واقعی این عدم گسترش سامانه‌ها در دوره جنگ سرد و گسترش آنها در دوره بعد از آن بپردازیم.

«کو»^۱ (۲۰۰۷) در رساله خود تحت عنوان «فرصت بین‌المللی و اجماع داخلی: مطالعه موردی دفاع موشکی ایالات متحده آمریکا»^۲ (۱۱) که در دانشگاه نوتردام^۳ ارائه داده است، معتقد است که اجماع داخلی میان نخبگان و احزاب آمریکا و ظهور فرصت‌های بین‌المللی موجب پیشبرد مباحث دفاع موشکی شده است. پژوهش «کو» از این نظر که سعی داشته است هم عناصر داخلی و فاکتورهای تاثیرگذار در فرایند تصمیم‌گیری و هم کیفیت و چونی ساختار نظام بین‌الملل را به طور همزمان مورد ارزیابی قرار دهد، دارای ارزشمندی بسیاری است. «کو» همزمان تغییرات نظام بین‌الملل و مبارزات و رقابت‌ها بر سر استقرار یا عدم استقرار سامانه‌ها را در محیط سیاسی داخلی ایالات متحده مورد ارزیابی قرار داده است. از نظر وی قدرتیابی ایالات متحده در محیط پس از جنگ سرد و جاه‌طلبی

^۱ - ko

^۲ - International Opportunity and Domestic Consensus: The Case of U. S Missile Defense

^۳ - Notre Dame

جمهوری خواهان عوامل اصلی پیگیری این سامانه‌ها بوده‌اند. این دیدگاه بسیار واقع‌گرایانه است. با این وجود، کو در عمل نتوانسته آنچنان که وعده داده به خوبی میان اجماع داخلی و الزامات محیطی رابطه برقرار نماید و این امر باعث شده است که هر سطح به طور مستقل مورد ارزیابی قرار گیرد. جالب اینکه او حتی اشاره‌ای به چگونگی و کیفیت پیوند میان این دو سطح نداشته است. همچنین وی مدعی است که ایالات متحده در دوره جنگ سرد با هدف برتری استراتژیک در یک جنگ هسته‌ای به استقرار سامانه‌ها پرداخت؛ در حالی که ما در این کتاب با دلایل محکم اثبات خواهیم کرد که این هدف مربوط به دوره پس از جنگ سرد بوده و در دوران جنگ سرد استراتژی بازدارندگی مبتنی بر نابودی دو طرف مورد پذیرش قرار گرفته بود. بعلاوه، با وجود اینکه کو اهداف سامانه‌های ضد موشکی را به خوبی شناخته و آن را از میان بردن موازنه راهبردی می‌داند اما به طور شگفت‌انگیزی موازنه میان ایالات متحده و شوروی (سابق) و روسیه کنونی را با دو شاخص هزینه‌های نظامی و توان اقتصادی بررسی می‌کند. به اعتقاد ما در بحث موازنه میان ایالات متحده و روسیه این شاخص‌ها نمی‌توانند منعکس‌کننده واقعی موازنه باشند. ما باید موازنه را در معنای استراتژیک آن و با مدنظر قرار دادن توان موشکی عظیم و اتمی مدنظر داشته باشیم که از دوره جنگ سرد تاکنون استمرار داشته است. جالب آنکه خود نویسنده بارها تاکید کرده است که باید دفاع ضد موشکی را در چهارچوب موازنه هسته‌ای مورد بررسی قرار داد اما در عمل بر هزینه‌های نظامی توجه دارد. هر چند که این رویکرد کمی^۱ در کانون توجه ما هم قرار دارد اما راههای دیگری را که سامانه‌های دفاع موشکی می‌توانند به تفوق هسته‌ای کمک کنند نادیده نگرفته‌ایم. به عنوان آخرین اشاره به اثر ممتاز کو باید گفت که وی معتقد است که ایالات متحده هم اکنون نیز به واسطه استقرار سامانه‌ها به توان ضربه نخست نزدیک شده است. ما نیز در این پژوهش یکی از مهمترین اهداف ایالات متحده آمریکا را از میان بردن موازنه استراتژیک هسته‌ای می‌دانیم اما بر خلاف کو بر این باور نیستیم که ایالات متحده هم اکنون در آستانه این برتری قرار گرفته باشد. در واقع سامانه جامع هنوز به مراحل انتهایی نرسیده است و ایالات متحده هر چند چنان انگیزه‌ای در سر دارد اما به طور بالفعل بدان دست نیافته است.

می‌توان به تحقیقات ارزنده دیگری اشاره کرد که غالباً با بهره‌گیری از متد ریاضی و بیان تئوریک، پیامد استقرار سامانه‌های ضد موشکی بر موازنه راهبردی میان کشورهای بزرگ را به ارزیابی نشست‌اند. این دسته از آثار اگر چه تا حدودی قدیمی هستند اما ماهیت تئوریک آنها موجب می‌شود که برای تحقیق و پژوهش در مقاطع مختلف زمانی کاربرد داشته و آنها را در زمینه مطالعات موردی به کار گرفت. در زیر به چند نمونه از این آثار اشاره می‌شود:

^۱ - Quantitative

«برامس و کیلگور»^۱ (۱۹۸۸) در مقاله‌ای تحت عنوان «از بازدارندگی به سوی دفاع: پیامدهای استراتژیک ابتکار دفاع استراتژیک»^۲ (۱۲) بر این باور هستند که برای حفظ و استمرار استراتژی بازدارندگی ضرورت دارد که توان تهدید و ضربه متقابل هر دو بازیگر همچنان حفظ شود. یعنی تهدید معتبر^۳ باشد. این بدان دلیل است که بازدارندگی نیازمند وجود تهدید معتبر و آن نوع تهدیداتی است که ظرفیت به کار گرفته شدن را دارند. از نظر نویسندگان، این همان مفهومی است که شلینگ آن را ترس متقابل از حمله غافلگیر کننده^۴ نامیده بود و منجر به این می‌شد که هیچ کدام از طرفین در اندیشه حمله پیشدستانه نباشند. از نظر آنها زمانی که مبحث جنگ ستارگان^(۱۳) وارد بازی بازدارندگی شود برخی از گزینه‌های بازیگران را دچار محدودیت می‌کند. آنها به طور خاص بر تلافی یا حمله دوم تاکید دارند. از نظر برامس و کلگور در صورتی که یک کشور قصد حمله داشته باشد، طرف مقابل که فاقد سامانه دفاعی است امتیاز کمتری را به خود اختصاص خواهد داد. زمانی که توانمندی دفاعی یکی از بازیگران ضعیف باشد، طرف مقابل انگیزه بیشتری برای حمله پیشدستانه خواهد داشت. حتی اگر دو طرف دفاع کارآمد و قوی‌ای در دست داشته باشند باز هم استراتژی بازدارندگی با چالش مواجه می‌شود، چرا که هیچ یک از طرفین نمی‌توانند با استفاده از تهدید، طرف مقابل را از اقدام به حمله بازدارند. این نویسندگان، بازدارندگی بر اساس مدل جوانک ترسو را بهترین نوع بیان بازدارندگی می‌دانند. از نظر آنها این مدل به هر یک از بازیگران امکان اقدام پیشدستانه، تهدید به آن و نیز تلافی را می‌دهد. با مفروض گرفتن این مدل، نویسندگان معتقد هستند که سامانه دفاعی از آنجا که سطوح مختلف دفاع استراتژیک را وارد مدل بازدارندگی می‌کند، تجاوزی به این بازی محسوب می‌شود.^(۱۴) از نظر آنها بدترین سناریو این است که تنها یکی از بازیگران به دفاع تمام عیار در مقابل بازیگر دومی دست یابد که احتمال حمله پیشدستانه را هر چه بیشتر افزایش می‌دهد. پس در صورت ایجاد دفاع قدرتمند یکی از آنها مزیت بسیاری به دست می‌آورد. این پژوهش ارزشمند که در آخرین سال‌های دوران جنگ سرد نوشته شده است تحت تاثیر فضای رقابتی میان بلوک شرق و غرب بوده و مباحث مربوط به جنگ ستارگان ریگان را بیش از آنکه خلق کننده ثبات بدانند، آن را ثبات‌زدا دانسته‌اند. آنها بر این عقیده‌اند که بازدارندگی بهترین گزینه برای ایجاد امنیت و ثبات است چرا که دو طرف را در موازنه نگه داشته و تعادل استراتژیک را حفظ نموده است. پر واضح است که پژوهش آنها تا حد زیادی جنبه هنجاری دارد و قصد آنها ممانعت از جنگ هسته‌ای ویرانگر در آن زمان است و این امر جایی مشهودتر است که پیشنهادهای برای کنترل و تقویت ثبات در مواقع بحرانی ارائه می‌دهند.

¹ - Barams & Kilgoar

² - From Deterrence to Defense: The Strategic Implications of SDI

³ - Credible Threats

⁴ - Reciprocal Fear Surprise Attack

«کواکنبوش»^۱ (۲۰۰۶) در مقاله‌ای با عنوان «دفاع موشکی ملی و بازدارندگی»^۲ (به بحث در مورد تاثیر دفاع موشکی بر بازدارندگی می‌پردازد. بوش معتقد است در حالی که مسائل مالی مربوط به دفاع موشکی اهمیت دارند، اما تاثیر این سامانه‌ها بر صلح و ثبات دارای ارزش و اهمیت بیشتری هستند. از دیدگاه وی مطالعات محدودی در مورد تاثیرات دفاع موشکی بر اساس تئوری بازدارندگی انجام شده است. پژوهشهایی هم که تاکنون انجام گرفته‌اند غالباً بر پایه تئوری بازدارندگی کلاسیک بوده‌اند که به خاطر منطقی تناقضی^۳ و ناسازگاری تجربی، مورد انتقاد شدید هستند. بر این اساس «کواکنبوش» با جایگزینی تئوری بازدارندگی گسترده^۴ به جای تئوری بازدارندگی به بررسی تاثیرات دفاع موشکی ملی بر بازدارندگی می‌پردازد. از نظر وی، دفاع موشکی در کل موجب افزایش ثبات بازدارندگی^۵ می‌شود. به نظر بوش، پژوهش‌هایی که معتقدند سامانه ضد موشکی احتمال منازعه را افزایش می‌دهد همگی بر اساس تئوری بازدارندگی کلاسیک و به همین دلیل مفید نبوده‌اند. تئوری بازدارندگی گسترده که او به کار می‌گیرد در فرضیه اعتبار تهدید با بازدارندگی کلاسیک تفاوت دارد. تهدید بازیگر چنانچه به آن اعتقاد داشته باشد معتبر است و چنانچه اقدام به تهدید کند باورکردنی است. از نظر وی از آنجا که تئوری بازدارندگی کلاسیک معتقد است که همیشه اعطای امتیاز بر منازعه ارجحیت دارد بنابراین فرض را بر این قرار داده است که تهدید دولت‌ها ذاتاً فاقد اعتبار است. اما تئوری بازدارندگی وسیع بر این فرض است که دولت‌ها گاهی ترجیح می‌دهند به منظور اجتناب از تسلیم شدن وارد جنگ شوند. از نظر او این تهدیدات معتبر حتی برای موفقیت بازدارندگی حیاتی هستند. بازدارندگی تنها زمانی از میان می‌رود که چالشگر یک ابزاری را در دست دارد، که دیگری فاقد آن است. اما دفاع موشکی در دسترس دولت مدافع بازدارندگی موجب حفظ ثبات می‌شود. او می‌گوید چنانچه مدافع بازدارندگی از خود مقاومت نشان دهد، بازدارندگی همواره موفقیت‌آمیز است. ولی چنانچه مدافع نرم‌خو و چالشگر، مصمم باشد، پس دفاع موشکی تاثیری مهم بر بازدارندگی خواهد گذاشت. از این دیدگاه چنانچه سامانه دفاع موشکی دولت مدافع بازدارندگی به اندازه کافی کارآمد باشد، پس هزینه‌های این مدافع در هنگامه بحران تمام عیار کاهش یافته و از آنجا که تسلیم تهدید طرف مقابل نمی‌شود، تهدیدش معتبر خواهد بود. از نظر او اگر نظر تئوری کلاسیک بازدارندگی در مورد پیامدهای جنگ تمام عیار واقعیت داشته باشد، پس در اینجا دفاع موشکی ابزاری ثبات‌زا است. چرا که تهدید طرف مدافع را معتبر نموده و هزینه‌های آن را کاسته و مانع از ارتقای بحران از سوی

¹ - QuackenBush

² - National Missile Defense and Deterrence

³ - logical of Inconsistencies

⁴ - Perfect Deterrence Theory

⁵ - Stability of Deterrence

⁶ - Causing dissatisfaction

چالشگر شده و در نتیجه بازدارندگی با ثبات همراه است. از نظر او حتی در هنگامی که اطلاعات دو بازیگر در مورد هم کافی نیست، اعتبار تهدید مدافع با نمایش سرسختی او نشان داده می‌شود. از این لحاظ، توانمندی‌های ضد موشکی مدافع، خلق‌کننده ثبات است. زمانی که کارآمدی دفاع موشکی ارتقا یابد، تهدید مدافع نیز معتبرتر می‌شود. اما اگر کارآمدی آن پایین باشد، چالشگر باز داشته نمی‌شود چرا که تهدید مدافع معتبر نیست. به گفته کواکنبوش چنانچه کارآمدی دفاع موشکی بیش از ۵۱٪ باشد، بازدارندگی با ثبات همراه خواهد شد. ملاحظه می‌شود که در اینجا هم اعتبار تهدید نقشی جوهری دارد. وی معتقد است که حتی در فقدان دفاع موشکی چنانچه مدافع در تصمیم خود مصمم باشد، چالشگر کوتاه آمده و دفاع موشکی در اینجا خنثی است. اما زمانی که مدافع بازدارندگی به جای جنگ به تسلیم بیندیشد، در این صورت نقش دفاع موشکی در ثبات بازدارندگی با اهمیت خواهد بود. کواکنبوش در اینجا به تئوری کلاسیک بازدارندگی اشاره دارد که بر این فرض است که همه بازیگران در مقابل جنگ هسته‌ای کم آورده و تسلیم خواهند شد. با این تعاریف مشخص می‌شود که از دیدگاه وی و بر اساس تئوری بازدارندگی تمام‌عیار، دفاع موشکی در هنگامه بدترین گزینه (جنگ تمام عیار) ثبات می‌آفریند، و این خلاف فرض تئوری کلاسیک است که دفاع موشکی را ثبات‌زدا می‌داند. کواکنبوش در پژوهش خود مفهوم جدیدی را وارد مباحث دفاع موشکی و بازدارندگی می‌کند که تاکنون کمتر کسی بدان پرداخته است. از نظر او اگر دفاع موشکی صرفاً بر ارجحیت‌های مدافع تاثیر بگذارد، پس افزایش کارآمدی دفاع موشکی احتمال موفقیت بازدارندگی را افزایش خواهد داد، چرا که اعتبار تهدید مدافع را افزایش خواهد داد. او به نظر کسانی اشاره می‌کند که معتقدند از آنجایی که دفاع موشکی باعث ناخرسندی طرف مقابل از وضع موجود می‌شود، پس بازدارندگی با چالش مواجه می‌شود. وی این ادعا را نمی‌پذیرد و بر این نظر است که نارضایتی بازیگر مقابل زمانی است که بازدارندگی از میان برود اما مدافع خود به دنبال حفظ بازدارندگی است و این امر باعث می‌شود که تغییری در رضایت چالشگر ایجاد نشود. «کواکنبوش» می‌گوید اعتبار تهدید مدافع است که بسیار اهمیت دارد. چنانچه مدافع ترجیح دهد که در هر صورت (با یا بدون وجود دفاع موشکی) تسلیم شود، بازدارندگی از میان می‌رود. اما اگر مدافع قصد تلافی را داشته باشد، بازدارندگی همواره جریان دارد. از نظر او تنها استثنا زمانی است که چالشگر، ناخرسندی بسیاری از دفاع موشکی ابراز نماید. او که بیشتر به سامانه‌های دفاعی دوره «جورج دبلیو بوش» نظر دارد، معتقد است که سامانه‌های آمریکا با هدف مقابله با کشورهای نظیر کره شمالی و ایران ساخته می‌شوند و این سوال را مطرح می‌کند که ریسک این چالشگران تا چه اندازه بر احتمال پیروزی بازدارندگی اثر می‌گذارد؟ از نظر او حتی در شرایط فقدان دفاع موشکی حتی اگر کشورهای چالشگر مخاطره‌پذیر باشند، چنانچه مدافع در تصمیم خود برای حفظ بازدارندگی مصمم باشد، این استراتژی همچنان حفظ خواهد شد. هر چند که دفاع موشکی در زمانی که مدافع در تصمیم خود مصمم است تاثیر چندانی ندارد، اما حداقلی از دفاع موشکی در مقابل دولت‌های چالشگر که آنها نیز در تهدید خود مصمم هستند، برای حفظ

بازدارندگی ضرورت دارد. وی همچنین می‌گوید چنانچه تهدید مدافع معتبر باشد، بر هر سطحی از ریسک‌پذیری چالشگر اثر خواهد گذاشت. در اینجا اگر چه همه چیز به اراده مدافع بستگی دارد، اما دفاع موشکی در مقابل بازیگران مخاطره‌جو ثبات می‌آفریند. بنابراین «کواکنبوش» بر این دیدگاه است که اگر کشورهایی مانند کره و ایران ریسک‌پذیر باشند؛ آنگاه، ایالات متحده در این اعتقاد که دفاع موشکی تأثیری مهم بر افزایش ثبات بازدارندگی دارد، بر حق است. در اینجا، خلاصه مباحث کواکنبوش در مورد تأثیر دفاع موشکی را می‌توان بدینگونه بیان نمود:

۱. چنانچه تهدید دولت مدافع بازدارندگی معتبر باشد، دفاع موشکی خنثی است.
 ۲. چنانچه مدافع عقب‌نشینی را بر درگیر شدن در یک جنگ هسته‌ای ترجیح دهد، دفاع موشکی تأثیر ثبات‌زای زیادی خواهد داشت.
 ۳. تنها تهدید برای بازدارندگی این است که طرف چالشگر بسیار ناراضی باشد، اگر چه در این حالت هم مصمم بودن مدافع باعث استمرار بازدارندگی خواهد شد.
- سرانجام او نتیجه می‌گیرد که زمانی که چالشگر کشور شرووری باشد که ریسک‌پذیری زیادی دارد، دفاع موشکی تأثیری ثبات‌زا خواهد داشت. از نظر او اگر تئوری‌های کلاسیک بازدارندگی در این فرضیه که منازعه هسته‌ای بدترین گزینه است، بر حق باشند، پس دفاع موشکی می‌تواند مدافع بازدارندگی را نرم‌خوتر کرده و از این رو مناسب‌ترین گزینه است و چون دفاع موشکی اعتبار تهدید مدافع را افزایش می‌دهد، پس شاهد ثبات در بازدارندگی خواهیم بود. با وجود اهمیت پژوهش کواکنبوش اما دیدگاه‌های او هم دارای ابهام زیاد و هم نقاط ضعف اساسی هستند. از جمله اینکه او کشوری را که توانمندی دفاع موشکی را در اختیار می‌گیرد، مدافع بازدارندگی می‌داند و این در حالی است که در استراتژی بازدارندگی، دفاع به مثابه تهاجم است و ما در این کتاب نشان خواهیم داد که کشوری که به سوی سامانه‌های دفاعی می‌رود خود چالشگر اصلی استراتژی بازدارندگی است. همچنین در مورد مساله رضایت طرف مقابل نیز ادعاهای متناقضی مطرح می‌کند. او زمانی می‌گوید که دفاع موشکی در رضایت چالشگر تغییری ایجاد نمی‌کند اما در نتیجه‌گیری خود بر این باور است که تنها حالت تهدید برای بازدارندگی این است که بازیگر چالشگر از دستیابی رقیب خود به سامانه موشکی بسیار ناخرسند باشد. به هر حال او در این مورد توضیح زیادی نمی‌دهد و اتفاقاً این مساله را که آیا دفاع موشکی آن اندازه نارضایتی ایجاد می‌کند که به تهدید بازدارندگی منجر شود، جدل‌برانگیز دانسته و نتیجه آن را به نتایج تحقیقات آینده وا می‌گذارد. همچنین در مورد اعتبار تهدید هم که می‌گوید تئوری‌های کلاسیک بازدارندگی زیاد به آن توجه نکرده‌اند، تا حدودی اشتباه می‌اندیشد. اتفاقاً از یک نظر، کل تئوری بازدارندگی سنتی بر مفهوم اعتبار تهدید بنا نهاده شده است. بهترین مثال برای اعتبار تهدید، بحران موشکی کوبا است. مساله مهم‌تر این است که نویسندگان با وجود آنکه قصد داشته است که به تأثیرات دفاع موشکی بر بازدارندگی و در نتیجه ثبات بین‌الملل بپردازد و آن را مساله بسیار

مهمی دانسته است، اما به کشورهای نظیر چین و روسیه کوچکترین اشاره‌ای ننموده و بدون هیچ دلیل قانع کننده‌ای دفاع موشکی را صرفاً متوجه تهدید ایران و کره شمالی می‌داند. وی ارزیابی پیامدهای سامانه‌های دفاعی جامع‌تر بر توانمندی کشورهایمانند چین و روسیه را به تحقیقات دیگر واگذار کرده است. ما در پژوهش حاضر چنین رسالتی را بر عهده گرفته‌ایم.

«بون»^۱ (۲۰۰۱) در مقاله‌ای تحت عنوان «نیروهای استراتژیک هسته‌ای و دفاع موشکی ملی: به سوی یک چارچوب منسجم»^۲ (۱۶) استراتژی و نیروهای کنونی ایالات متحده و به ویژه نیروهای استراتژیک هسته‌ای و دفاع موشکی ملی و تاثیرات متقابل آنها، مساله بازدارندگی در آینده، عملیات مشترک نیروهای تدافعی-تهاجمی احتمالی آینده در مقابل رقبای بالفعل و بالقوه را مورد بررسی قرار می‌دهد. وی پژوهش خود را بر بنیان این سوال قرار می‌دهد که آیا دفاع موشکی استراتژیک از لحاظ راهبردی عاقلانه است؟ «بون» که خصوصاً به دفاع موشکی و نیروهای استراتژیک هسته‌ای در دوره «بوش پسر» نظر دارد، معتقد است که در گذشته دو مقوله دفاع موشکی و نیروی هسته‌ای به صورت متمایز و جدا از هم مورد ارزیابی قرار می‌گرفتند. برای مثال مقالاتی که تاکنون نگاشته شده‌اند صرفاً یکی از مباحث هسته‌ای یا دفاع موشکی و یا روابط روسیه و آمریکا و معاهداتی چون معاهده «A. B. M» یا «استارت ۲» یا مباحث ساده ضرورت پاسخ به گسترش هسته‌ای دولت‌های شرور^۴ و یا واکنش‌های چین به استقرار اجزاء سامانه‌های موشکی را مورد بررسی قرار داده‌اند. از نظر «بون» این مباحث ساده انگارانه بوده و به موضوعات استراتژیک و به خصوص مساله بسیار مهم یعنی تعامل میان تهاجم و دفاع^۵ در استراتژی راهبردی بازدارندگی^۶ در محیط امنیتی کنونی نپرداخته‌اند. رابطه پیچیده دفاع، تهاجم و بازیگران متعدد می‌تواند به مثابه مجموعه‌ای از چرخ‌های بهم‌پیوسته^۷ دیده شود. اگرچه این رابطه ظاهراً بدیهی است اما جهت آن معلوم نیست. «بون» می‌گوید چین به آرامی اما پیوسته در حال مدرنیزه نمودن نیروهای استراتژیک هسته‌ای خود است و این سوالات را مطرح می‌کند که تا چه اندازه این احتمال وجود دارد که این نیروها جهت مقابله با توانمندی‌های دفاعی واشنگتن توسعه داده شوند؟ آیا در صورتی که چین بتواند دفاع موشکی کنونی ایالات متحده را با چالش مواجه سازد باز هم به گسترش هسته‌ای خواهد پرداخت؟ واکنش هند و پاکستان و تاثیر آن بر منافع ایالات متحده چگونه خواهد بود؟ آیا روسیه واقعاً همانطور که تهدید می‌کند از معاهدات استارت، دیگر موافقتنامه‌های کنترل تسلیحات و معاهدات کاهش مشارکتی کناره‌گیری نموده و برای شکست پروژه

^۱ -Bunn

^۲ - Strategic Nuclear Forces and National Missile Defense: Toward an Integrated Framework

^۳ - START

^۴ - Rogue-State Proliferation

^۵ - Interaction of offenses and defenses

^۶ - Long-term deterrence strategy

^۷ -Set of Interconnected gears

دفاع موشکی تلاش خواهد نمود و یا برعکس به دلیل محدودیت‌های مالی و نظامی خود در مقایسه با ایالات متحده موافقتنامه‌های کنترل تسلیحات را بیش از پیش در راستای منافع خود خواهد دید؟ آیا ایالات متحده می‌تواند در زمینه کاهش نیروی تهاجمی^۱ با محدودیت‌های تدافعی^۲ موازنه ایجاد نموده و در چنین حالتی در مقابل کشورهای اشاعه‌دهنده^۳ ایستادگی نماید و با ایجاد محدودیت برای آنها خود را از تهدیدات مصون دارد؟ از نظر بون اگرچه نمی‌توان با قاطعیت روند امور را پیش‌بینی نمود اما به منظور دستیابی به رهیافتی جامع باید روابط متقابل بالقوه میان بازدارندگی هسته‌ای و دفاع موشکی درک شود. وی که آشکارا نگران منافع ایالات متحده است به رهبران این کشور توصیه می‌کند که باید محاسبه هزینه فایده استقرار یا عدم استقرار تجهیزات حساسی چون دفاع موشکی را به بهترین وجه انجام دهند. پیش از هر چیز طراحان دفاعی ایالات متحده باید به این سوال پاسخ دهند که کدامین تهدید موجب نگرانی آنها است؟ خود پاسخ می‌دهد که برخلاف دوره جنگ سرد که نگرانی غالباً از جانب شوروی بود امروزه ایالات متحده با سه گونه تهدید مواجه است. نخست تهدید کشورهای به اصطلاح شرور، دوم روسیه^(۱۷) و سرانجام سومین تهدید که سرسخت نیز هست چین است. چینی که هم شریک است و هم دشمن و هم دارای توانمندی هسته‌ای. «بون» بر این نکته تأکید می‌کند که دفاع موشکی کنونی ابزاری در مقابل تهدید کشورهای نوظهور است و تا حدودی نیز توانسته است موفقیت کسب نماید اما از نظر او ایالات متحده در مورد چین سردرگم بوده است و نه آن را از دایره تهدیدات خارج ساخته و نه بر تهدید آن تأکید می‌ورزد. در مورد روسیه نیز معتقد است که دفاع موشکی کنونی توانایی رویارویی با توانمندی موشکی روسیه را ندارد، اما در آینده استراتژی هسته‌ای تهاجمی و دفاعی در راهبردهای بلنددامنه ایالات متحده با هم ترکیب شده و برای روسیه چالش‌برانگیز خواهند شد. از دیدگاه وی کاهش تسلیحات هسته‌ای ایالات متحده نیازمند تغییری بنیادین در اهداف سیاسی است که استراتژی ایالات متحده در مورد بازدارندگی هسته‌ای بر پایه آنها نهاده شده است. لیکن به نظر می‌رسد که در این استراتژی‌ها روسیه همچنان تهدیدی بالقوه برای آینده است. او می‌گوید ترکیب استراتژی‌های دفاعی و تهاجمی از منطق خاصی پیروی نمی‌کند و با برشمردن تعدادی از روندها، گزینه‌هایی احتمالی را برای آینده مشخص می‌کند^(۱۸) و بر این اساس استراتژی‌های مختلفی را که ممکن است ایالات متحده در آینده با توجه به این ترکیبات اتخاذ کند بر می‌شمرد.^(۱۹) در ارزیابی گزینه‌های مطرح شده خود نیز می‌گوید که هر یک از گزینه‌ها در تعامل با یکی از دولت‌های متخاصم بالقوه از جمله کشورهای به اصطلاح یاغی، روسیه، چین، هند، پاکستان و نیز دوستان و متحدان

2-Offensive drawdown

3-Defensive Limites

4-Proliferant States

واشنگتن کاربرد دارد. از نظر او در مواجهه با دولت‌های شرور هم دفاع موشکی و هم نیروهای استراتژیک هسته‌ای و تهاجمی هنوز هم کاربرد دارند. در رابطه با روسیه او معتقد است که دفاع موشکی پیشرفته در کنار نیروهای استراتژیک هسته‌ای متوسط می‌تواند گزینه‌ای نگران کننده برای دولتمردان و طراحان استراتژی روسیه باشد که از حمله نخست ایالات متحده هراس دارند.^(۲۰) او معتقد است که چینی‌ها با توجه به توان محدود هسته‌ای خود با هرگونه سامانه دفاع موشکی و در هر سطحی از آن مخالف هستند. حتی صد موشک ضد موشک ایالات متحده می‌تواند چالشی در مقابل بیست موشک بالستیک قاره‌پیمای (ICBMs) چین باشد. در مورد هند و پاکستان معتقد است که واکنش چین به سامانه‌های دفاعی آمریکا موجب برانگیختن هند و متعاقب آن پاکستان برای ارتقای توان هسته‌ای و موشکی خواهد شد. اما «بون» به این نکته نیز اشاره می‌کند که مشخص نیست اقدامات آمریکا صرفنظر از واکنش چین تا چه اندازه می‌تواند پاکستان و هند را به سوی ارتقا توانمندی تهاجمی سوق دهد و می‌گوید پژوهش‌های آینده باید به این سوال پاسخ دهند. در مورد متحدین و دوستان واشنگتن نیز می‌گوید در حالی که کشورهایی مانند استرالیا، ژاپن و کره جنوبی خواهان همکاری در سامانه موشکی هستند اما کشورهای اروپایی غالباً نگرانی‌هایی و از جمله در زمینه آغاز رقابت تسلیحاتی در جهان دارند. در کل می‌توان گفت که پژوهش بون بسیار منسجم بوده و با دیدگاهی فراخ بسیاری از موضوعات مربوط به دفاع موشکی را مورد ملاحظه قرار می‌دهد.

«گیاکومیلو» و «لامبرتینی» (۲۰۱۱) در مقاله‌ای کوتاه با عنوان «تسلیمات تدافعی و جنگ ستارگان: یک بازی فوق‌العاده با تنبیهات مطلوب»^۱ (۲۱) که در سال ۲۰۱۱ نگاشته‌اند، در مورد تاثیر تسلیحات تدافعی بر بازدارندگی و در نهایت صلح و امنیت بین‌الملل بحث نموده‌اند. آنها تاثیر متقابل میان تسلیحات تدافعی و بازدارندگی را مورد ارزیابی قرار داده‌اند. فرض اولیه آنها در این مقاله این است که تملک تسلیحات تدافعی از جانب دو بازیگر در بازی بازدارندگی موجب صلح و ثبات خواهد شد. اما برعکس، چنانچه یکی از بازیگران سیستم تدافعی در اختیار داشته باشد که دیگری فاقد آن است، این امر پیامدهای ثبات‌زدا به همراه خواهد داشت. آنها در این پژوهش با کاربرد زبان ریاضی به تشریح روابط میان کشورها پرداخته‌اند. نویسندگان مقاله از اصطلاح تنبیه بهینه یکباره^۲ استفاده می‌کنند و در نهایت اصولی اساسی ارائه می‌دهند. نخست اینکه بازی یک-باره^۳ منعکس کننده ساختار معمای زندانی برای همه است. دوم اینکه تحت تاثیر تهدید بهینه، کشورها می‌توانند صلح ابدی^۴ را مشروط به اینکه برای موقعیت دو طرف راضی کننده باشد، تقویت کنند. سوم اینکه با بکارگیری یک سپر شدت تنبیه مطلوب به طور یکنواخت کاهش می‌یابد. چهارم اینکه در فقدان سپرها تنبیه به اوج

1 - Defensive Weapons and Star Wars: A Supergame with Optimal Punishments

2 - One-shot Optimal Punishment

3 - One-shot game

4 - Perpetual peace

خود می‌رسد و به این واسطه صلح دائمی دوباره برای همه در دسترس خواهد بود. پنجم اینکه قدرت انحصاری در تسلیحات تدافعی به طور صریح تأثیرات مثبت‌زدا بر بازی بزرگ خواهد داشت. کشوری که به طور یک‌جانبه به سپر مجهز شده باشد نسبت به دیگر کشورها اشتیاق بیشتری به حمله خواهد داشت. ششم اینکه صلح جاودانه برای همه قابل دوام و پذیرش است به جز دارندگان تسلیحات تدافعی. یعنی کشورهایی که سیستم دفاعی را در اختیار دارند صلح را تحمل‌ناپذیر می‌دانند. در جمع‌بندی این اصول باید گفت که هدف نهایی این نویسندگان این بوده است که با بیان این اصول نشان دهند که سامانه دفاع موشکی چالشی بر سر راه استمرار استراتژی بازدارندگی است چرا که یک طرف را به سامانه تدافعی مجهز می‌کند که نگرانی کمتری از آغاز حمله و حمله تلافی‌جویانه طرف مقابل دارد. ما در فصل ششم کتاب حاضر این دیدگاه را با جزئیات بیشتری با عنوان «دفاع به مثابه تهاجم» ارائه داده و چگونگی تأثیرگذاری آن بر موازنه راهبردی را نشان خواهیم داد.

«استف»^۱ (۲۰۱۱) در مقاله‌ای تحت عنوان «دفاع موشکی جهانی: دستور کار بی‌نظمی یا راهنمای نوین همکاری»^۲ به این نکته اشاره می‌کند که حداقل در دوره «بوش» دفاع چند لایه بر علیه کشورهای به اصطلاح یاغی و احتمالاً توان موشکی و هسته‌ای چین و روسیه پیگیری می‌شد. او الغای یکجانبه معاهده «A. B. M» از سوی «بوش» پس از حملات یازده سپتامبر را در این راستا مورد ارزیابی قرار می‌دهد. از نظر او در این دوره توانمندی‌های دفاعی ایالات متحده با توانمندی‌های نوین ضد حمله^۳ نظیر تسلیحات دقیقی که می‌توانستند اهداف سخت و عمقی^۴ را تخریب کنند و نیز با اعلان استراتژی‌هایی چون حمله سریع جهانی^۵ با هدف هدفگیری سریع نیروهای هسته‌ای و نیز متعارف و تخریب اهداف در هر نقطه جهان در طول چند ساعت، همراه شدند. استف با اشاره به اینکه در میان آمریکایی‌ها کسانی وجود دارند که خواهان بکارگیری سامانه‌های ضد موشکی با توان بالا هستند که حتی توانمندی‌های روسیه را نیز با چالش مواجه سازد به نگرانی‌ها و واکنش‌های شدید روسیه نیز می‌پردازد. او به اظهارات پوتین در کنفرانس امنیتی مونیخ در سال ۲۰۰۷ می‌پردازد که دفاع موشکی را به معنای گسترش و تشدید مسابقه تسلیحاتی می‌دانست. با این وجود، وی استراتژی پیشدستانه بوش را مورد نقد قرار می‌دهد و می‌گوید اگر هدف دفاع موشکی کشورهای نوظهور هستند، پس این استراتژی باعث می‌شود که آنها به سوی تولید موشک و تسلیحات کشتار جمعی بروند. در نهایت او دفاع موشکی در دوره اوباما را مورد بررسی قرار داده و با توجه به اینکه اوباما برنامه‌های بوش را به حالت تعلیق درآورد این مساله را مطرح می‌کند که آیا دفاع موشکی می‌تواند موضوعی برای

^۱ -Steff

^۲ - Global Missile Defence: Agent of Disorder or New Co-operative Mission

^۳ - New Counterforce Capabilities

^۴ - Hard and Deeply Buried Targets

^۵ - Prompt Global Strike

همکاری کشورهای بزرگ باشد؟ اما استف پاسخی به این پرسش نمی‌دهد. می‌توان گفت که استف در هدف‌یابی انگیزه‌های ایالات متحده تا حدودی موفقیت داشته است با این حال پژوهش او بیشتر توصیفی بوده و به انعکاس وقایع‌الاتفاقیه پرداخته است.

در گزارشی با عنوان «دفاع موشکی، ارتباطات فضایی و قرن بیست و یک^۱» که مشتمل بر ۲۳۵ صفحه و هشت فصل است و از سوی کارگروه مستقل بین‌الملل موسسه ارزیابی خارجی^۲ در سال ۲۰۰۹ منتشر شده است، به موضوعات عمده‌ای از جمله ماهیت تهدیدات در قرن بیست و یکم و نقش دفاع موشکی، ضرورت‌ها، احتمالات و زمانبندی گسترش و پیشبرد دفاع موشکی، دفاع موشکی و روابط فضایی، سیاست علیه دفاع موشکی^۳، ابعاد بین‌المللی دفاع موشکی و مباحث تکنولوژیکی مربوط به آن پرداخته است و در نهایت نیز به نتیجه‌گیری و ارائه پیشنهاداتی ارائه نموده است. در این گزارش به صراحت اعلام شده است که ایالات متحده برای اینکه بتواند به طور مستقل تصمیم‌گیری نموده و نفوذ دیگر کشورها بر تصمیم‌گیری در لحظه بحران را کاهش دهد، باید تمامی رقبای خود را در آینده از توان دستیابی به قلمرو آمریکا ناامید کند و لازمه این کار استقرار یک سامانه موشکی است که بتواند موشک‌ها را با هر میزان برد و در هر مسیری (اولیه، میانی و هدف) خنثی نماید. این گزارش که به مثابه یک دستور کار برای نخبگان سیاسی آمریکا نوشته شده است، به صراحت به «هر نوع تهدید» موشکی با «هر میزان» بردی اشاره می‌کند. با این حال گزارش مزبور از پرداختن به جزئیات این امر و اینکه چنین دفاعی چه تاثیری بر موازنه و ثبات بین‌الملل خواهد گذاشت، اجتناب می‌ورزد. ما در کتاب حاضر به پیامدهای چنین تلاشهایی پرداخته‌ایم.

به هر حال مقالات و متونی که تاکنون در این زمینه نگاشته شده‌اند ارزنده بوده و در پیشبرد کار ما نیز بسیار مثمرتر و به عنوان مرجعی جهت شروع پژوهش سودمند هستند. با این وجود، چنانکه گفتیم غالب آنها زمانی که به بررسی اهداف ایالات متحده از استقرار سامانه‌ها می‌پردازند در انعکاس این واقعیت که کارکرد این سامانه‌ها در متن استراتژی کلان ایالات متحده قابل تفسیر بوده و اهداف بلند مدت‌تر و استراتژیک در عرصه بین‌الملل و نیز ظهور فرصت‌های نوین در دوره پس از جنگ سرد انگیزه ایالات متحده در پیشبرد سامانه‌های ضد موشکی را شکل داده‌اند، موفق نبوده و از این رو با گرفتار شدن به تقلیل‌گرایی و تبیین تک‌علتی در ارائه یک الگوی تبیینی جامع ناکام مانده‌اند. این در حالی است که از جنبه تئوریک هیچ دلیل علمی و منطقی وجود ندارد که در پیگیری اهداف تنها به یک بعد و سطح پرداخته و دیگر ابعاد را مورد غفلت قرار دهیم. از لحاظ عملی نیز نه تنها دلیل قانع‌کننده‌ای وجود ندارد که رهبران ایالات متحده تنها یکی از این اهداف را در نظر داشته باشند بلکه

4-Missile Defense, the Space Relationship and the Twenty-First Century

5-The Institute for Foreign Analysis

6- The Politics against Missile defense

همانگونه که در فصول بعدی نشان خواهیم داد اهداف متعدد در پیوند با هم بوده و نه تنها مانعه‌الجمع نبوده بلکه همگی در راستای استراتژی مطلوب آمریکا قرار دارند که ما آن را تغییر موازنه راهبردی و تثبیت نظم مبتنی بر سیطره نام نهاده‌ایم.

با این وصف تلاش این دانشجوی سیاست بین‌الملل آن است که با بهره‌گیری و ترکیب نقاط قوت هر یک از پژوهش‌های پیشین، بهره‌گیری از یک چارچوب تئوریک علمی، مفهومی و منسجم و نیز اجتناب از تقلیل‌گرایی و نگاه تک‌بعدی، از ادبیات کنونی فراتر رفته و بتواند اهداف استراتژیک ایالات متحده از استقرار سامانه‌های دفاع موشکی پس از جنگ سرد را آنگونه که بایسته است در قالب یک الگوی جامع و منسجم تحلیل نماید.

پی نوشت ها:

۱. برای مثال بنگرید به:

Defense Science oBroad (2011) "Science and Technology Issues of Early International Missile Defense Feasibility", Department of Defense, Washington DC, September, PP, 1-41, available at: <http://www.acq.osd.mil/dsb/reports/ADA552472.pdf>

Corbett, Col. Mike and Paul Zarchan (2011). "The United States Should Develop a Missile Defense System that Builds Confidence", Air & Space Power Journal, Fall, Air University Press, pp: 74-90.

Cooper, Henry. F and Pfaltzgraff (21010). "Countering the EMP Threat: The Role of Missile Defense", Whit Paper, The Independent Working Group, The Institute for Foreign Policy Analysis, pp: 1-18, <http://www.ifpa.org/pdf/IWGWhitePaper.pdf>

۲. برای مثال بنگرید به:

Gansler, Jacques. S. (2010). **Ballistic Missile Defense: Past and Future**, Center for Technology and National Security Policy National Defense University, Washington DC, April, Available at: http://www.ndu.edu/CTNSP/docUploaded/BMD_2010.pdf

Hilderth, Steven (2007). "Ballistic Missile Defence: Historical Overview", (CRS) **Report For Congress**, Order Code RS 22/20, Updated July 9/2007.

Hilderth, Steven and Amy F. Woolf (2010). **Ballistic Missile Defense and Offensive Arms Reductions: A Review of the Historical Record**, Congressional Research Service, Prepared for Members and Committees Congress, 7-5700, R41251, May 25, pp: 1-25.

Rubin, Uzi (2010). "Recent Development in Missile Defense", **CERI STRATEGIC PAPERS**, N° 6, Rencontre Stratégique du 24 mars, English Version, pp: 1-10, available at: http://www.sciencespo.fr/ceri/sites/sciencespo.fr/ceri/files/n6_24032010.Pdf

Smith, Colonel, Daniel (2000). A Brief History Of 'Missiles " And Ballistic Missile Defense ,in: **National Missle Defense**, published by Center For Defense Information , Washington, DC, September.

۳. برای مطالعه پژوهشی سودمند در این زمینه بنگرید به:

Futter, Andrew. James. (2011). **The Evolution of US Ballistic Missile Defense Debate 1989-2010**, A Thesis Submitted to the University of Birmingham for the Degree of Doctor of Philosophy, Department of Political Science and International Studies, College of Social Sciences, September.

۴- تقسیم‌بندی رویکردهای فوق یک فرمول مستخرج از پژوهش‌های پیشین نبوده، بلکه اختیاری بوده و از سوی نگارنده ارائه شده است. بنابراین نمی‌توان به راحتی آن را تعمیم داده و یا ادعا کرد که تمامی آثار در یکی از این طبقه‌بندی‌ها جای خواهند گرفت. با این وجود، این تقسیم‌بندی ارائه شده از سوی نگارنده می‌تواند در فهم و درک محتوای اصلی پژوهش‌های پیشین سودمند باشد.

۵. برای مثال بنگرید به:

Steff, Reuben (2011). "Global Missile Defence: Agent of Disorder or New Co-operative Mission?", 61st PAS Annual Conference, London, England, Department of Political Studies University of Otago, April, pp:1-33.

Deng, Yong (2001). "Hegemon on the Offensive: Chain's Perspectives on U. S Global Strategy", Political Science Quarterly, VOL. 116, NO. 3, Autumn, pp343-365.

۶. ما در فصل هفتم همین کتاب چگونگی تاثیر سامانه‌های دفاع ضد موشکی بر چین را هم از بعد نظامی و هم از جنبه اقتصادی ارائه داده‌ایم.

۷- در موارد متعدد یکی از بهانه‌های اصلی استقرار سامانه‌های دفاع ضد موشکی آمریکا و ناتو، مقابله با موشک‌های کره شمالی و جمهوری اسلامی ایران عنوان شده است. مطالعه آثار مربوط به دفاع موشکی نشان می‌دهد که تقریباً هیچ نوشته‌ای را نمی‌توان یافت که از جمهوری اسلامی ایران به مثابه یکی از تهدیدات موشکی نام برده باشد. یکی از دلایل این امر آن است که رهبران آمریکا در مذاکرات خود خصوصاً با کشورهای مخالف استقرار سامانه‌ها همچون روسیه و چین و نیز در تبلیغات رسانه‌ای خود عنوان می‌کنند که هدف اصلی، مقابله با تهدیدات موشکی کشورهای نوظهور و به ویژه تهران است. به نظر می‌رسد که تهدید جلوه دادن جمهوری اسلامی ایران از جانب آمریکا به منظور مشروعیت بخشیدن به اقدامات خود انجام می‌گیرد. جهت مطالعه برخی از آثار که هدف ایالات متحده آمریکا را مقابله با تهدیدات کشورهای نوظهور می‌دانند، بنگرید به:

Bock. Keenan and Kevin Morgan (2012). "Missile Defense and Advocacy Alliance", **Missile Defense Heading Update**, November 2, 2012-November 9, 2012. Available at: <http://www.missiledefenseadvocacy.org/data/images/october%2026%20headline%20update.Pdf>

feickert, Andrew (2004). "Iran, s Ballistic Missile Capabilities" ; **CRS Report for Congress** , received through the CRS Web, order code RS21548, august 23, 2004, pp:1-6, Available ate: <http://fpc.state.gov/documents/organization/39332.pdf>

Fifield, James (2013). "Missile Defense in Turkey", **Institute Geoge Marshall Policy Outlook**, February, Available at: <http://marshall.org/wp-content/uploads/2013/08/Fifield-Missile-Defenses-in-Turkey.Pdf>

Gartner, Heinz (2013). "Deterrence, Disarmament and Arms Control", **Austrian Institute for International Affairs**, Working Paper 68/May, pp:1-

20,available at: http://www.oiiip.ac.at/fileadmin/Unterlagen/Dateien/Arbeitspapiere/WP68_HG_end.pdf

Goynu,Burcu. Ceren (2013). "Current Ballistic Missile Defense Program and Discussion in Turkey", **IFSH Institut Fur Friedensforschung und Sicherheitspolitik an der Universitat Hamburg**, English Version, January, pp: 1-5, Available at: <http://www.ifsh.de/IFAR/pdf/NATO%20BMD%20and%20Turkey%20-%20IFAR%20FactSheet3.Pdf>

Haffa,Robert. P and et al.(2009). **Deterrence and Defense in The Second Nuclear Age**, Analysis Center Paper ,Northrop Grumman, March.

Ikegami,masaki(2003). "Missile Defense and Nuclear Deterrence in Post-Cold War Regional Conflicts", **Presented at the 8th ISODARCO Beijing Seminar on Arms Control**, Beijing, 14-18 Octobr 2002. available at: <http://www.isodarco.it/courses/candriai03/paper/candriai03-Ikegami.Pdf>

Janson,John. D (2010). "The Iranian Ballistic Missile Threat and a Phased, Adaptive Approach to Missile Defense for Europe", **Small Wars Journal**, September 20, pp: 1-12.

Powell,Robert(2003). "Nuclear Deterrence Theory, Nuclear Proliferation and National Missile Defense", **International Security**, Vol. 27, NO. 4 (Spring), pp: 86-118.

Schmidt,Oliver (2008). "Assessing the Reasons for a U. S Ballistic Missile Defense", **Dusseldo Refe Institute for Aussen-and Sicherheitspolitik**, DIAS-Analysis, NO 35, November, pp: 1-19, available at: http://www.dias-online.org/fileadmin/templates/downloads/DIAS_Analysen/Analyse35.pdf

8. Ikegami, Ibid.

۹- در فصل ششم به دلایل پنجگانه نفی اهداف تک بعدی اشاره کرده‌ایم و در همان قسمت با تفصیل بیشتری توضیح داده‌ایم که هیچ دلیل و سندی وجود ندارد که کشورهای دارنده موشک بالستیک بخواهند دست به خودکشی زده و اقدام به حمله موشکی به بزرگترین قدرت نظام بین‌الملل نمایند. تاکید بر این مساله ضروری است چرا که بسیاری از پژوهشگرانی که بر ضرورت ایجاد سامانه‌ها اصرار می‌ورزند معتقدند که به دلیل اینکه کشورهای نوظهور ممکن است دست به اقدامات غیر عاقلانه (در این زمینه پرتاب موشک به خاک ایالات متحده) بزنند؛ بنابراین، بازدارندگی سنتی در مقابله با آنها ناکارآمد است (بنگرید به فصل هفتم همین کتاب).

۱۰. مهدی امیری (۱۳۸۷). «طرح دفاع موشکی آمریکا و تاثیرات آن بر امنیت بین‌الملل»، **فصلنامه مجلس و پژوهش**، سال ۱۴، شماره ۵۷، صص ۱۱۵-۱۵۲.

11. Ko, Bong. Jun. (2007). **International Opportunity and Domestic Policy Consensus: The Case of Missile Defense**, A Dissertation Submitted to the Graduate School of University of Notre Dome, Inpartial Fulfillment of the Requirements for Degrees of doctor of philosophy, February
12. From Deterrence to ".)1988(Brams, Steven. J and D. Marc Kilgour ,**Mathal "Defense: The Strategic Implications of SDI ComputModelling**, Vol. 11, pp:683-688.

۱۳. اگر چه پژوهش آنها بر دفاع استراتژیک ریگان تاکید دارد، اما در کل هرگونه دفاع کارآمد در پژوهش آنها معنادار خواهد بود.

۱۴- از نظر برامس و کیلگور دفاع ضعیف حتی زمانی که یک طرف از آن برخوردار باشد، بر بازدارندگی تاثیر عمده ای نمی گذارد. اما سطوح بالای سامانه دفاعی، انگیزه حمله نخست را برای طرف مقابل که فاقد آن است به وجود می آورد.

15. Quackenbush, Stephen. 2006. "National Missile Defense and Deterrence", **Political Research Quarterly**, December, pp: 533-542, available at: <http://web.missouri.edu/~quackenbush/NMD%20and%20Deterrence-PRQ.pdf>

16. Bunn, M. Elaine (2001). "Strategic Nuclear Forces and National Missile Defense: Toward an Integrated Framework", available at: <http://www.isn.ethz.ch/DigitalLibrary/Articles/Detail/?ots591=4888caa0-b3db-1461-98b9-e20e7b9c13d4&size544=10&lng=en&id=101029>

۱۷- منظور نویسنده نه روسیه امروزه، بلکه روسیه نگران کننده آینده است. او نسبت به روسیه ای احساس نگرانی می کند که روابطش با ایالات متحده به هم بخورد و متمایل به رقابت متخاصمانه با واشنگتن باشد. از نظر بون مسکو در نهایت از نیروی هسته ای برای تحت تاثیر قرار دادن واشنگتن بهره خواهد برد. از نظر او حتی اگر روابط خصمانه نباشد اما روسیه ای با توانمندی هسته ای وسیع اما با کنترل و فرماندهی غیر مطمئن بر روی آن ممکن است دلیلی برای نگرانی ایالات متحده در مورد پرتاب تصادفی یا ناخواسته یا پرتاب عمدی بر اساس اطلاعات ناقص باشد.

۱۸- از جمله احتمالاتی که او نام می برد این است که الف) دفاع و تهاجم با هم کاهش یابند ب) دفاع و تهاجم با هم ارتقا یابند ج) دفاع ارتقا و تهاجم کاهش یابد و برعکس.

۱۹. بون هشت گزینه محتمل را شناسایی می کند که عبارتند از: ۱) فقدان دفاع موشکی و توان استراتژیک بالای هسته ای ۲) فقدان دفاع موشکی و کاربرد نیروهای استراتژیک متعادل ۳) فقدان دفاع موشکی و توان استراتژیک هسته ای حداقلی ۴) دفاع موشکی بسیار محدود و نیروی استراتژیک هسته ای متعادل ۵) دفاع موشکی محدود و نیروی هسته ای محدود ۶) دفاع موشکی متوسط و نیروی هسته ای بسیار محدود ۷) دفاع موشکی قدرتمند و نیروی هسته ای متوسط و ۸) دفاع موشکی قدرتمند و نیروی هسته ای استراتژیک حداقلی. قابل ذکر است که فقدان دفاع موشکی دارای ارزش صفر، دفاع موشکی بسیار محدود یعنی به کارگیری ۱۰۰ موشک رهگیر، دفاع موشکی محدود یعنی به کارگیری حداکثر ۲۵۰ موشک رهگیر، دفاع موشکی متوسط یعنی

به کارگیری ۶۰۰ تا ۸۰۰ موشک رهگیر و دفاع موشکی حداکثری یعنی به کارگیری بیش از ۱۰۰۰ موشک. در مقابل توان هسته‌ای استراتژیک گسترده یعنی دارا بودن ۳۰۰۰ تا ۳۵۰۰ بمب هسته‌ای، توان استراتژیک محدود یعنی دارا بودن ۱۵۰۰ بمب هسته‌ای، توان هسته‌ای حداقلی یعنی دارا بودن ۳۰۰ تا ۵۰۰ بمب هسته‌ای، توان هسته‌ای استراتژیک متوسط یعنی دارا بودن ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ بمب هسته‌ای استراتژیک، بسیار محدود نیز یعنی دارا بودن ۱۰۰۰ بمب. بنگرید به ۳۳۴-۳۳۷: Bunn, Ibid, pp.

۲۰- البته دیدگاه ما این است که عکس این فرمول نیز یعنی دفاع موشکی متوسط در کنار نیروهای استراتژیک هسته‌ای پیشرفته می‌تواند محتمل‌الوقوع‌تر بوده و باعث نگرانی دولتمردان روسیه شود. در فصل هفتم این مساله را پی خواهیم گرفت.

21. Giacomello, Giampiero and Luca Lambertini (2011). "Defensive Weapons and Star Wars: A Supergame with Optimal Punishments", **Alma Mater Studiorm-Universita di Bologna**, Department of Economics, Quaderni-Working Paper DSEN 739, English Version, (March 11), pp:1-18.

22..Steff, Ibid.

فصل دوم:

بحث نظری؛ رئالیسم تهاجمی

مقدمه:

در سیاست و روابط بین‌الملل به منظور فهم بهتر رفتار دولت‌ها در محیط آنارشیک، تبیین دقیق‌تر مسائل و ارائه تحلیلی درست و مبتنی بر واقعیت از پدیده‌ها نیازمند بهره‌گیری از تئوری‌های کارآمدی هستیم که مفروضه‌ها و شاخص‌های هستی‌شناسانه آنها بیشترین موارد تطبیق و کمترین تناقض را با واقعیت داشته باشند. با این پیش‌فرض، ما در آغاز پژوهش نیازمندیم که یک چهارچوب تئوریک تعریف نموده و در قالب آن به ارزیابی اهداف استراتژیک ایالات متحده از استقرار و پیگیری سامانه‌های دفاع ضد موشکی پس از جنگ سرد بپردازیم. نگارنده بر این اعتقاد است که نظریه رئالیسم تهاجمی می‌تواند بهترین ابزار مورد استفاده در تبیین و تحلیل موضوع مورد پژوهش ما بوده و مسیری صحیح را در مورد رفتار قدرت‌های بزرگ در عرصه سیاست بین‌الملل ارائه دهد. می‌توان در قالب این چهارچوب تئوریک سیاست‌های امنیتی و استراتژیک و راهبردهای بلندمدت ایالات متحده آمریکا را از دوره پس از جنگ سرد مورد تحلیل و ارزیابی قرار داد. بدین منظور در فصل حاضر ابتدا سیر تکاملی پارادایم رئالیسم و رویکردهای مختلف آن مورد بررسی قرار می‌گیرند. سپس رئالیسم تهاجمی و شاخه‌های متنوع این رویکرد توضیح داده شده و شاخص‌ها، قابلیت‌های کاربرد و رهنمودهای بنیادین رئالیسم تهاجمی مرشایم که در این کتاب به کار گرفته شده و در فصول مختلف بدانها ارجاع می‌دهیم، ارائه می‌شوند. در نهایت دیدگاه رئالیسم تهاجمی در مورد موازنه قدرت و دفاع موشکی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

رنالیسم و تکامل آن در روابط بین‌الملل

رنالیسم رهیافتی کلی به سیاست بین‌الملل است و نه یک تئوری منفرد. غالب دانشجویان و اساتید روابط بین‌الملل بر این عقیده‌اند که تاکنون رنالیسم مهم‌ترین و پایدارترین رهیافت در این حوزه مطالعاتی و حداقل در مطالعه منازعات بین‌المللی بوده است.^(۱) یکی از دلایل این پایداری اینگونه بیان می‌شود که چون رنالیسم در آغاز به مثابه جریان اصلی در مطالعات روابط بین‌الملل شهرت یافت، بنابراین در بیشتر مواقع نام این رشته با نام نویسندگان واقعگرا تداعی شده است. برخی نیز جاذبه این نظریه را مرهون نزدیکی آن با عملکرد عینی سیاستمداران و نیز فهم متعارف و دانش عمومی از پدیده‌ها و وقایع سیاست بین‌الملل می‌دانند. با این وجود شمار زیادی از اندیشمندان نیز بر آن هستند که توانایی رنالیسم ریشه در توانمندی آن در تبیین شرایط پس از جنگ جهانی اول، پیش‌بینی جنگ جهانی دیگری و وقایع جنگ سرد داشته است.^(۲)

«کوهن^۱» رنالیسم را به این دلیل که بر قدرت^۲، منافع^۳ و عقلانیت^۴ که برای فهم سیاست بین‌الملل حیاتی هستند، تاکید می‌کند، بخش ضروری تحلیل منطقی سیاست بین‌الملل می‌داند. از نظر او هر رهیافتی در روابط بین‌الملل در چارچوب یا حداقل حول عناصر کلیدی اندیشه رنالیسم دور می‌زند. حتی نویسندگانی که به طور اصولی به نهادها و حقوق بین‌الملل یا حتی تحلیل‌های مارکسیستی می‌پردازند از قضایای رنالیسم استفاده می‌کنند. به دلیل اینکه رنالیسم یک بینش در مورد سیاست جهانی و عمل دولت ارائه داده است، هرگونه پیشرفت در روابط بین‌الملل نیازمند بررسی این هسته اصلی است.^(۳) به نظر می‌رسد که این ادعا دور از واقعیت نیست. بیش از هفت دهه از زمانی که مورگنتا رنالیسم را به عنوان رهیافتی علمی برای مطالعه روابط بین‌الملل معرفی کرده می‌گذرد و هنوز هم هرگونه پیشرفت در علم روابط بین‌الملل نیازمند رجوع همدلانه یا خصمانه به این رهیافت است.^(۴)

رنالیسم به طور یکنواخت در برابر حملات مکاتب مختلف از جمله جامعه بین‌الملل، لیبرالیسم با شاخه‌های متنوع آن (وابستگی متقابل پیچیده، نهادگرایی و...)، مارکسیسم، تکوین‌گرایی و دیدگاه‌های فرهنگی و نظریه‌های نوین پست مدرنیسم مقاومت کرده است و به گرایشاتی تقسیم شده است.^(۵) ما در ادامه این بحث سیر تکامل تاریخی و دیدگاه‌های عمده در این مکتب، مفروضات بنیادین آنها و گرایشات نوین را مورد بررسی قرار می‌دهیم. با این حال باید توجه داشت که این تقسیم‌بندی طرحی

¹ - Keohane

² - Power

³ - Interests

⁴ - Rationality

کلی از مباحث رئالیسم و معرفی چهره‌های شاخص و تاثیرگذار آن است و ممکن است خواننده ریزبین به درستی ادعا کند که رئالیسم به این آثار و اندیشه‌ها ختم نمی‌شود.

رئالیسم سنتی:

فرضیه‌های بنیادین و ایده اصلی رئالیسم در جهان باستان قابل پیگیری است و به ویژه ریشه در نوشته‌های «توسیدید^۱» دارد. توسیدید که در کل رفتار مشترک نوع بشر را تحت فشار سه انگیزه محرک قوی یعنی ترس، عزت و منافع می‌داند صاحب بزرگترین اثر تاریخی درباره رئالیسم است. «گفتگوی میلیان»^۲ مهم‌ترین متن توسیدید در کتاب «تاریخ جنگ‌های پلوپونز میان آتن و اسپارت»^۳ که در پایان قرن پنجم قبل از میلاد نوشته شده است، دربرگیرنده استدلالاتی شدیداً رئالیستی است که از سوی سفیران آتن در ملوس^۴ ارائه شده است. این متن که به علل جنگ بزرگ میان ائتلافی به رهبری آتن و رقبایش به رهبری اسپارت می‌پردازد، هدفش بیان رفتار اصلی دولت-شهرهای درگیر در منازعه است^(۶) و یکی از کم نظیرترین نمونه‌های رئالیسم غلیظ و بسیار رادیکال است.^(۷) بر اساس نوشته‌های توسیدید تلاش آتنی‌ها برای الحاق نمودن جزایر بی‌طرف ملوسی‌ها، نتیجه منافع امپراتوری است. آتنی‌ها خودشان را با اعلام این حکم که قوی آنچه را که بتواند انجام می‌دهد و ضعیف آنچه را که باید، تحمل می‌کند، محق می‌دانستند^(۸) در کل توسیدید از بیان این جنگ استفاده کرده است تا روشن نماید که چگونه منطق سیاست قدرت، روابط بین‌الدولی را با منازعه و همکاری ملازم می‌داند و نه همکاری و رفتار بر اساس معیارهای اخلاقی. استفاده از مفاهیمی چون ترس، عزت^۵، قدرت، ائتلاف، منافع، منازعه و... که از سوی تمامی شاخه‌های رئالیسم امروزی نیز بر آنها تاکید می‌شود، باعث شده است که برخی ادعا نمایند که هم اکنون نیز دانشجویان و کارشناسان امور بین‌الملل چیزی بیش از آنچه که توسیدید می‌دانست، نمی‌دانند.

اما به نظر می‌رسد که در میان رئالیست‌های قرون پیش که در طیف سنتی جای می‌گیرند، هیچ کس برجسته‌تر (و احتمالاً بدنام‌تر) از از نیکولو ماکیاولی^۶ دیپلمات، تاریخ‌دان، تئوریسین و نماینده نویسنده بزرگ قرن شانزدهم فلورینتی^۷ نیست. احتمالاً امروزه یکی از نخستین واژه‌هایی که

¹ -Thucydide

² - Melian Dialogue

³ - Thucydides'History of the Peloponneian Wars Between Athens and Sparta

⁴ -Athenian Envoys at Melos

⁵ - Honor

⁶ - Niccolo Machiavelli

⁷ - The Great Sixteenth-Century Florentine Diplomat, Historian, Theorist and Playwrighty

هنگام شنیدن اصطلاح رئالیسم یا غیر اخلاقی^۱ به ذهن متبادر می شود ماکیاولی^۲ است. این امر نشان دهنده جایگاه و تاثیرگذاری ماکیاولی بر پیروان مکتب رئالیسم است.

به طور خلاصه ماکیاول انسان را موجودی سیر ناشدنی، خودخواه، روبه صفت و بسیار بدطینت و ذات او را شریر، متجاوز و رام نشدنی می دانست. چنین موجودی از نظر او ناسپاس، بی وفا، متظاهر و پنهان کار، گریزان از خطر و سودجو است. انسانها هیچ گاه خوب نیستند مگر اینکه ضرورتی باعث شود آنها خود را خوب بنمایانند و در صورتی که فرصتی به دست آورند، به دلیل گرایشات سیری ناپذیر حیوانی از تمایلات بد خود پیروی کرده، طبیعت شرور خود را به نمایش گذاشته و به سمت بی نظمی و کارهای بد سوق می یابند. اگر بدی کسی زمانی نهفته بماند این امر ناشی از علتی ناشناخته است و این علت را تنها هنگامی می توان شناخت که شرارت او به منصفه ظهور رسیده باشد، آنگاه زمان که می گویند مادر حقایق است، از علت پنهان پرده بر می افکند.^۳ از نظر او در چنین جهانی امنیت و قدرت مهمترین دغدغه خواهند بود.

دیگر مباحث ماکیاولی دربرگیرنده آموزه هایی برای شهروان برای چگونگی حفظ و افزایش قدرتشان است. مهمترین هنر پادشاه باید هنر جنگیدن باشد. از نظر او کسی که می خواهد برای شهری قوانینی وضع کند و نظام سیاسی به آن بدهد، باید کار خود را با این فرض آغاز کند که همه آدمیان بدند. فرمانروای قدرتمند حتی ملزم به وفای به عهد نیست و این بدان دلیل است که آدمها خوب نیستند و بدخیم و سست پیمان هستند و شهروان نیز ناچار به گزینش چنین صفاتی است. همین خلاصه کافی است که اصطلاح ماکیاولیسم در گفتگوهای معمولی برای بیان رفتار مزورانه و افراد بی مسلک به کار رود یا برای توصیف افرادی به کار رود که به شیوه ای فریبکارانه و روبه صفتانه عمل می کنند و همواره به دنبال فرصتهایی برای دستیابی به منافع شخصی خود هستند. خلاصه اینکه، ماکیاولی نخستین اندیشمند در تاریخ اندیشه سیاسی غرب می باشد که سیاست را از اخلاق جدا نمود. به اعتقاد وی در جایکه اقتدار موثر وجود ندارد اخلاق موثر نیز وجود ندارد یعنی اخلاق نتیجه قدرت می باشد. با این حال هر چند که تفسیر بی اخلاقی از نوشته های ماکیاول صحیح نباشد، اما در این امر تردیدی وجود ندارد که او دیدگاهی شدیداً بدبینانه نسبت به ماهیت و سرشت بشری دارد که بینشی رئالیستی است.

پس از ماکیاولی توماس هابز^۳ دانشمند قرن هفدهم (۱۵۸۸-۱۶۷۹) از مهمترین چهره های رئالیسم سنتی است و آثار و نوشته های او و به ویژه کتاب لویاتان^(۱۱) تاثیر چشمگیری بر متفکرین رئالیست داشته است. او در این کتاب به شیوه ای منظم در مورد ماهیت قدرت و اقتدار سخن گفته است و به

^۱ - Amoralism

^۲ - Machiavellism

^۳ - Thomas Hobbes

مساله قدرت و حاکمیت در داخل و آناارشی در عرصه بین‌الملل پرداخته است. هابز از وضعیت طبیعی^۱ زندگی انسانی در مرحله قبل از تشکیل دولت و حاکمیت سخن می‌گوید. می‌توان گفت که وی نوعی برابری را در حالت اولیه برای همه انسانها قائل است و اینکه همه آنها از محدودیت‌ها رها هستند اما کیفیت زندگی همه نیز نامطلوب، ددمنشانه و کوتاه است. این بدان دلیل است که در وضعیت طبیعی ماهیت زندگی سیاسی جنگ همه علیه همه و به بیانی «انسان گرگ انسان» است. بنابراین برابری انسانها بیشتر در این نکته نهفته است که در وضع طبیعی هر کس آنقدر قدرت دارد که دیگران را بکشد چه از طریق دسیسه و یا از طریق هم‌پیمانی با دیگران. این وضعیت ضمن آنکه جهانی آناارشیک را به تصویر می‌کشد، بر ماهیت خودخواهانه و شریر بشر نیز تاکید می‌گذارد. هر دوی این مفاهیم بر رئالیست‌های روابط بین‌الملل تاثیر بسیاری نهاده‌اند.

از نظر هابز ما در ماهیت بشر سه اصل را که موجب ستیزه می‌شوند، مشاهده می‌کنیم. نخست رقابت^۲، دوم بی‌اعتمادی/ترس و سوم شهرت. رقابت انسانها را به تهاجم سوق می‌دهد. چرا که همه ما برابر هستیم و هر کس دوست دارد قدرت بیشتری از دیگری داشته باشد. همچنین در فقدان یک حکومت بالاسر هیچ راهی برای انسان جهت تامین امنیت وجود ندارد. بنابراین، اعتماد کالایی بسیار نایاب است و ترس همیشه وجود دارد. مناسب‌ترین دفاع نیز بهترین حمله است^۳. از نظرهابس اگر اینها برای ستیزه کافی نیستند علت سومی هم وجود دارد و آن اینکه انسانها خواهان آوازه و شهرت هستند. این اشتیاق آنها را به سوی منازعه و رقابت می‌کشد. تحت این شرایط اگر چه منازعه ممکن است دائماً و به طور بالفعل وجود نداشته باشد اما تهدید به کاربرد زور گزینه‌ای دائمی است. هر اختلافی جزئی ممکن است به منازعه مبدل شود. با این وجود، هابس تاکید می‌کند که انسانها تنها رقابت جو، بی‌اعتماد و شهرت‌طلب نیستند. بلکه وی اشتیاقی نیز در انسانها به سوی صلح می‌بیند. انسانها ممکن است با ایجاد قواعدی برای همزیستی و همکاری در نهایت به توافقی دست یابند. از آنجا که هابس ماهیت طبیعت بشری و ترس و بی‌اعتمادی میان انسانها را غیر قابل تغییر دانسته و در نهایت رقابت را امری جاودانه می‌داند این توافق را بدون وجود دولت غیر ممکن می‌داند. یعنی از نظر او بدون وجود دولتی برای تعیین و پیشبرد قوانین همکاری ممکن است انسانها در همان وضعیت اولیه باقی بمانند. قدرت فائقه می‌تواند ویژگی‌های ستیزه‌جویانه بشر را کنترل نماید. چنین قدرتی بر ترس فائق می‌آید هر چند که نمی‌تواند آن را برای همیشه حذف کند. از نظرهابس در یک جامعه ممکن است دستیابی به توافق و همکاری جهت ایجاد حاکمیت (به دلیل میل به بقا و آسیب‌پذیری همه جانبه) اتفاق بیفتد. اما از نظر او عرصه روابط بین‌الملل در نهایت تحت فشار آناارشی و وضعیت جنگی خواهد ماند و هیچ راه‌گیزی از این وضعیت وجود ندارد.^(۱۲) در نهایت باید به این نکته توجه داشت

^۱ - State of Nature

^۲ - Competition

^۳ - The best Defence is a Good Offense

که متفکران سنتی و به خصوص ماکیاولی و هابز عمدتاً به نظم و امنیت، ایجاد حاکمیت مقتدر و ایجاد ثبات و آرامش در درون واحدهای سیاسی می‌اندیشیدند و مستقیماً به مباحث امروزی که ما آن را روابط بین‌المللی می‌نامیم، نمی‌پرداختند. با این وجود، ایده‌های این سه اندیشمند برجسته نحله سنتی رئالیسم بعدها از سوی برخی از متفکران به طور ویژه جهت تبیین و تفسیر پدیده‌های عرصه روابط بین‌الملل مورد توجه قرار گرفت.

رئالیسم کلاسیک:

اصول اساسی و مباحث عمده رئالیسم کلاسیک^(۱۳) که به ویژه پس از جنگ دوم جهانی از سوی اندیشمندان ارائه شد، هنوز هم مفاهیم مسلط و رایج رشته مطالعاتی روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهد. اندیشمندان عمده رئالیسم کلاسیک به ویژه با احساس پیروزی در نخستین مناظره بزرگ^۱ اعلام نمودند که رویکرد آنها توانسته رهیافت‌های ایده‌نالیستی نظیر آنچه که وودرو ویلسون^۲ در دوره میان دو جنگ بزرگ به آنها معتقد بود، با بن‌بست مواجه سازند. در این میان دو کتاب «بحران بیست ساله^۳» اثر «ادوارد هالت کار»^۴ و «سیاست میان ملت‌ها^۵» اثر «هانس جی مورگنتا»^۶ در فرمولیزه نمودن استدلال‌ات رئالیستی نقشی اساسی ایفا نمودند. به لحاظ اهمیت و تاثیرگذاری این آثار غالباً از «مورگنتا» و «کار» به عنوان پدران بنیانگذار تئوری رئالیستی سیاست بین‌الملل یاد می‌شود. اثر «کار» در سال ۱۹۳۹ و کتاب «مورگنتا» در سال ۱۹۴۷ منتشر شدند. اتفاقاً در صحنه عمل نیز هر دوی آنها ناظر شکست ایده‌نالیسم بودند که پیروان آن در دوره میان دو جنگ بر نقش حقوق و سازمان‌های بین‌المللی در جلوگیری از جنگ و دستیابی به صلح تاکید می‌ورزیدند.

ما از مورگنتا آغاز می‌کنیم که رئالیسم کلاسیک بیش از هر چیز با نام او و «سیاست میان ملل» درآمیخته است. او در این کتاب که هنوز هم یک متن پایه برای دانشجویان روابط بین‌الملل محسوب می‌شود، سیاست بین‌الملل را نبردی جاودانه و ذاتی برای کسب، حفظ و افزایش قدرت می‌داند. مطالعه این کتاب به دانشجویان می‌آموزد که سیاست بین‌الملل سیاست قدرت است و این حقیقتی آشکار و بی‌چون و چرا بوده و از این‌رو منطق قدرت باید در راس برنامه‌های مطالعاتی قرار گیرد.

«مورگنتا» نیز به مانند هابز در نهایت ریشه منازعه و جنگ را در ماهیت انسانی می‌بیند. از دیدگاه وی قوانین عینی حاکم بر سیاست کشورها نیز ریشه در ماهیت بشری دارد.^(۱۴) مورگنتا سرشت

¹ - Great Debates

² - Woodrow Wilson

³ - The Twenty Years' Crisis

⁴ - Edward. Hallet. Carr

⁵ - Politics among Nations

⁶ - Hans Joachim Morgenthau

تغییرناپذیر بشر را که از نظر او از گذشته‌های تاریخی تا به امروز فرقی نکرده و امکان از بین رفتن ویژگی‌های ذاتی آن وجود ندارد را عامل موثر در توضیح و تبیین سیاست بین‌الملل می‌داند. از نظر وی سرشت پایدار است و ریشه در قدرت‌طلبی او دارد. رفتارها و اعمال بشر از قدرت سرچشمه می‌گیرد و قدرت‌طلبی امری طبیعی و ذاتی بشر است که غیر قابل ریشه‌کن شدن و اصلاح‌ناپذیر می‌باشد. از طرف دیگر نفع شخصی و تلاش برای اعمال و افزایش آن از واقعیت‌های جهان سیاست است. در این گستره، کشورها نیز همیشه در صدد کسب، اعمال و افزایش قدرت بوده و منافع ملی خود را بالاتر از همه ایده‌ها و اصول اخلاقی و حقوق بین‌الملل قرار می‌دهند.^(۱۵) در واقع منافع ملی و قدرت دو مفهوم اصلی و کلیدی نظریه او است. هیچگونه محدودیت اخلاقی و حقوقی در مسیر تامین منافع ملی متصور نیست. به همین دلیل می‌توان از نظریات وی چنین استنباط کرد که جنگ و تعارض میان دولت‌ها امری کاملاً طبیعی بوده و روابط بین‌الملل عرصه مبارزه بی‌امان برای کسب قدرت است و صلح و ثبات پدیده‌ای موقتی است که با تمهیداتی چون موازنه قوا حاصل می‌شود. مورگنتا نظام بین‌الملل را آنارشیک و فاقد اقتدار مرکزی می‌داند و این وجه تمایز آن با جامعه داخلی است. در این شرایط آنارشیک است که توسل به زور میان دولت‌ها مشروعیت می‌یابد و جنگ به خصوصیت نظام بدل می‌شود.

«کار» نیز در «بحران بیست ساله» جستجوی قدرت را ناشی از خواست طبیعی انسان می‌داند. از دیدگاه وی تصور وجود جهانی که در آن انسانها به منظور آمادگی در منازعه به گروه‌های مختلف تقسیم نشوند، غیر ممکن است.^(۱۶) از نظر او تحولات خاص جنگ جهانی اول مساله عدم کارایی تئوری آرمان‌گرایان را ثابت نمود و اخلاق بین‌المللی مورد نظر آرمان‌گرایان در سالهای بین دو جنگ صرفاً به توجیه منافع قدرت‌های انگلیسی‌زبان طرفدار حفظ وضع موجود پرداخت. «کار» رئالیسم را به عنوان پایان مرحله آرمان‌گرایی می‌داند و معتقد است که اگر همگان واقعاً خواستار دولت جهانی یا امنیت دسته جمعی باشند، تحقق آن آسان خواهد بود ولی واقعیات جهان چنین نیست. او که دولت‌ها را بازیگران اصلی روابط بین‌الملل می‌داند و می‌گوید کارایی معاهدات در روابط بین‌الملل به رفتار دولت‌ها بستگی دارد.

«راینولد نیبور»^۱ نیز یکی دیگر از اندیشمندان برجسته رئالیسم کلاسیک است. «نیبور» که جنبه‌های تئوریک سیاست را بر پایه فهم از مسیحیت^۲ بنا نهاد، معتقد بود که گناهکاری انسان ناشی از اضطراب اوست. در ذات انسان اراده‌ی معطوف به زندگی وجود دارد که از اراده‌ی معطوف به قدرت ناشی می‌گردد. او معتقد است هرگاه محدودیت‌های اخلاقی برای فرد به عنوان عضو یک گروه بوجود آید به خشونت بیشتر در سطح گروه منجر می‌شود. فرد هویت خود را از دست می‌دهد و عضو توده‌ای بدون

^۱ - Reinhold Niebuhr

^۲ - Augustinian Understanding

نام می‌شود به این ترتیب گرایش او به قدرت افزایش می‌یابد. از دیدگاه «نیبور» هر گروهی مانند هر فرد میل به زیاده‌خواهی دارد که که ریشه در غریزه میل به زندگی^۱ و دستیابی سریع به آن را دارد. بنابراین، میل به بقا به میل به قدرت تبدیل می‌شود. او با این مقدمات جامعه را در یک وضعیت جنگ ابدی^۲ می‌دید. «نیبور» در کتاب «انسان اخلاقی و جامعه غیر اخلاقی^۳» می‌گوید که پویش میان گروه^۴ به طور طبیعی به بازندگان و فاتحان می‌انجامد و بنابراین منازعه میان واحدهای ملی به عنوان یک اصل اولیه باقی می‌ماند. بعلاوه، «نیبور» استدلال می‌کند که میل به غلبه بر مرگ با راهکار انباشت قدرت، به خودخواهی و ذات خودخواهانه بشر شکل می‌دهد.^(۱۷) در نهایت او نیز امکان از بین رفتن تعارضات در سطح بین‌المللی را از طریق ایجاد حکومت‌های جهانی نفی می‌کند.

با توجه به اینکه هدف اصلی ما اشاره به مهمترین اصول و فرضیه‌های رئالیسم کلاسیک است، در اینجا ضرورتی ندارد که به آثار همه اندیشمندان از جمله نیکولاس اسپایکمن^۵، جان هرز^۶، ریمون آرون^۷، آرنولد ولفورز^۸، نورمن گریبner^۹، جرج کنان و فردریک شومان که در شاخه رئالیسم کلاسیک می‌گنجد، بپردازیم. بهتر آن است که به طور خلاصه به عمده‌ترین فرضیات و دیدگاههای مشترک آنها که متمایز کننده رئالیسم کلاسیک است، اشاره کنیم.

آنچه بیش از همه موجب تمایز رئالیست‌های کلاسیک می‌شود، تأکیدی است که بر ماهیت بشر و نقش تبیین‌کنندگی آن می‌نهند. سرشت و ماهیت بشر جایگاهی اساسی در فهم رئالیست‌های کلاسیک از سیاست بین‌الملل دارد. از دیدگاه آنها طبیعت بشر از عهد باستان تاکنون هیچ تغییری نکرده است. این طبیعت همچنان خودخواه و به طور تغییرناپذیری به سوی بی‌اخلاقی میل می‌کند. آنها بر محدودیت‌هایی که ماهیت بشر بر سیاست تحمیل می‌کند و نیز فقدان حکومت جهانی تأکید می‌گذارند و معتقدند که تلفیق (یا تعامل) این دو ویژگی (خودخواهی و آنارشی) قلمرو روابط بین‌الملل را به عرصه قدرت و منافع سوق می‌دهد.^(۱۸) از این دیدگاه علت منازعه، تجاوز، توسعه‌طلبی و جنگ‌ها شهوت بشر برای قدرت است و از این رو دولت‌ها نوعی پیکربندی برای رفتار تجاوزکارانه در مقابل یکدیگر هستند.^(۱۹)

بنابراین، از دیدگاه این نظریه‌پردازان، دولت‌ها بازیگران اصلی سیاست بین‌الملل هستند و در این نکته که بازیگران دولتی رفتار عقلانی دارند، با هم موافق هستند. منطق پشت این ادعا یک فرضیه دیگر

1 - Will-to-live

2 - Perpetual State of War

3 - Moral Man and Immoral Society

4 - Inter-group Dynamics

5- Nicholas Spykman

6 - John Herz

7 - Raymond Aron

8 - Arnold Wolfers

9 - Norman Graebner

آنان است که می‌گویند منطق منافع ملی^۱ راهنمای دولت‌ها است که معمولاً به عنوان بقا، قدرت و دستاوردهای نسبی^۲ تعریف می‌شوند. مشاهده می‌شود که رئالیسم کلاسیک بیش از هر چیز بر مفاهیم قدرت، منافع ملی و موازنه قدرت تاکید دارد. بخصوص مفهوم قدرت نقشی اساسی در رئالیسم کلاسیک ایفا می‌کند. رئالیست‌های کلاسیک عمل دولت‌ها را در یک محیط آنارشیک منعکس کننده وضعیت طبیعی هابز می‌دانند که وضعیتی نامطلوب، خصمانه و ددمنشانه است. از دیدگاه آنها «آنارشی» یا فقدان اقتدار مرکزی مانع حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بوده و این یک خصیصه ذاتی سیاست بین‌الملل است. بنابراین، رئالیست‌های کلاسیک، برخلاف ایده نالیست‌ها^۴ و برخی از لیبرالیست‌های انترناسیونال^۵ به منازعه به مثابه وضعیت طبیعی امور^۶ می‌نگرند و آن را نتیجه شرایط خاص تاریخی، رهبران شرور، سیستم‌های اجتماعی-سیاسی پر آشوب^۷ یا فهم نابسند از مسائل بین‌الملل^۸ نمی‌بینند.

نئورئالیسم:

«نئورئالیسم» در بسیاری از فرضیات بنیادین از جمله درباره دولت، قدرت و ماهیت بشری و جاذبه منافع با رئالیسم کلاسیک توافق دارد. با این وجود، دارای نقاط تمایز اساسی نیز هستند. ما برای بیان این تمایزات و شرحی مفصل از نئورئالیسم به انعکاس دیدگاه‌های برجسته‌ترین نماینده این نحله می‌پردازیم. «کنت والتز»^۹ به عنوان پدر نئورئالیسم یا رئالیسم ساختاری^{۱۰} شناخته شده است که با انتشار کتاب «تئوری سیاست بین‌الملل»^{۱۱} در سال ۱۹۷۹ در جهان شناخته شد و از آن پس نظریه‌اش به طور چشمگیری در پژوهش‌های روابط بین‌الملل به کار گرفته شده و بسیاری از انگاره‌های وی از جانب کارشناسان و متخصصان روابط بین‌الملل مورد استقبال قرار گرفت. این اجماع در میان بسیاری از کارشناسان وجود دارد که کوشش والتز بیش از هر چیز تلاش برای علمی کردن رئالیسم و به مثابه واکنشی^{۱۲} به جنبه‌های غیر علمی^{۱۳} «رئالیسم کلاسیک» دیده شود. «اسنادال» و «جانز» از «جوف نای» نقل می‌کنند که اهمیت کار «والتز» در بنیان نهادن یک تئوری

¹ - National Interest

² - Survival

³ - Relative Capabilities

⁴ - Idealists

⁵ - Liberal Internationalists

⁶ - Natural State of Affair

⁷ - Flawed Sociopolitical Systems

⁸ - Inadequate International Understanding

⁹ - Kenneth Waltz

¹⁰ - Structural Realism

¹¹ - Theory of international politics

¹² - Reaction

¹³ - Unscientific

نیست بلکه در سیستماتیزه نمودن رئالیسم^۱ است.^(۲۰) باید توجه داشت که انتشار کتاب والتز در هنگامه‌ای بود که «رئالیسم کلاسیک» متهم به آن بود که سنت‌گرا و غیر علمی است و برخی از رئالیست‌ها در تلاش بودند که روایتی علمی از آن عرضه کنند که با معیارهای علمی مرسوم انطباق داشته باشد.

«کنث والتز» مهمترین تلاش را برای بکارگیری یک مدل صرفه‌جویانه در قالب «رئالیسم ساختاری یا مدرن»^۲ به عمل آورد.^(۲۱) او هر چند که ذات شرور بشر را انکار نمی‌کند اما معتقد است که این متغیر نمی‌تواند شناختی علمی از پدیده‌ها به دست دهد و بنابراین قابلیت آن را ندارد که پایه‌ای برای نظریه‌پردازی باشد. به جای آن ساختار و الزامات آن را مطرح می‌کند که از نظر وی دولت‌های مدرن را به سوی رقابت قدرت تشویق می‌کند. با این ادعا کارشناسان روابط و سیاست بین‌الملل را تشویق می‌کند که در مطالعه و تبیین رویدادها از ماهیت بشر فراتر روند.^(۲۲)

«والتز» می‌گوید که «مورگنتا» هدف خود را تکوین یک تئوری مستحکم برای سیاست بین‌الملل عنوان می‌دارد، با این حال هر چند که عناصر یک تئوری را به خوبی ارائه داده است اما در چهارچوب‌بندی نهایی ناموفق بوده است. «مورگنتا» در نبردی تمام عیار با واقعیات^۳ در پی استخراج اصول تبیینی^۴ از آنها بود. او مفاهیمی واقعی مانند منافع ملی^۵ و «تعریف منافع بر اساس قدرت»^۶ را که احتمال داشت به او کمک کند که کار خود را به زور پیش ببرد به کار گرفت. اما از دیدگاه والتز، هم «مورگنتا» و هم دیگر رئالیست‌های کلاسیک در به کارگیری مفاهیم^۷ برای شکل دادن به یک تئوری مشخص^۸ شکست خوردند. «مورگنتا» به عنوان یک رئالیست توانست استقلال سیاست^۹ از دیگر حوزه‌ها را حفظ کند اما در بسط مفاهیم و کاربرد آن برای تبیین واقعی روابط بین‌الملل شکست خورد.^(۲۳)

علاوه بر این والتز برخی از مفاهیم و گزاره‌های کلاسیک‌ها را با چالش مواجه می‌سازد. به عنوان مثال اگر چه نئورئالیسم مانند کلاسیک‌ها قدرت را ابزاری بسیار مهم می‌داند اما به جای اینکه قدرت را فی‌الذات به مثابه هدف بنگرد، معتقد است ابزاری برای تامین امنیت است و زمانی که دولت‌ها احساس کردند که ممکن است به سطحی از قدرت دست یافته‌اند که تامین کننده امنیت آنها است، از تعقیب قدرت بیشتر منصرف شوند. به همین دلیل «والتز» می‌گوید که اگر دولت‌ها به صورت افراط

1 - Systematization of Realism

2 - Modern or Structural Realism

3 - Facts

4 - Explanatory Principle

5 - National Interest

6 - Interest Defined as Power

7 - Concepts Developing

8 - Recognizable Theory

9 - the Autonomy of Politics

و تفریط در پی قدرت باشند، ریسک می‌کنند. دولت‌ها به دنبال مقدار مناسبی از قدرت هستند.^(۲۴) در نهایت دغدغه دولت‌ها از قدرت نیست بلکه تامین امنیت است.^(۲۵) دولتمردان در برخی مواقع ممکن است به امنیت بیش از افزایش قدرت بیندیشند و این «یکی از مهمترین اصلاحات نئورئالیسم در متون رئالیسم کلاسیک» است

با این وجود، «والترز» مهمترین نقطه تمایز و انحراف بنیادین خود با رئالیست‌های کلاسیک (یا به قول او سنتی) را تحت عنوان ساختار نظام بین‌الملل ارائه می‌دهد. از دیدگاه او سیاست بین‌الملل تنها به مثابه یک سیستم با یک ساختار دقیقاً تعریف شده^۱ می‌تواند فهم شود.^(۲۶) از این دیدگاه برای رئالیست‌های کلاسیک جهان به مثابه یک تعامل میان دولتی نگریسته می‌شود اما برای نئورئالیست‌ها تعامل دولت‌ها تنها با تشخیص تمایز میان علل و «تأثیرات ساختاری و سطح واحد»^۲ می‌تواند فهم شود. بنابراین، ساختار موضوع جدید پژوهش و یک مساله استدلالی است.^(۲۷) از دید «والترز» نئورئالیسم با تعریف ساختار سیستم سیاسی بین‌الملل^۳ به عنوان یک اصل کلی و با تمرکز بر «سطوح ساختاری و واحد»^۴ هم به صورت جدا و هم مرتبط، استقلال سیاست بین‌الملل را از دیگر حوزه‌ها و نیز از سیاست داخلی ایجاد کرده و بنابراین امکان تاسیس یک تئوری مستقل سیاست بین‌الملل را فراهم آورد. بنابراین، نئورئالیسم با در اختیار نهادن مفهوم «ساختار سیستم»^۵ دانشجویان سیاست بین‌الملل را قادر می‌سازد که چونی تأثیر ساختار نظام و متغیرهای آن بر تعامل واحدها و پیامدهایی^۶ که از این تعامل ایجاد می‌شود را درک کنند. «ساختار بین‌الملل»^۷ از تعامل دولت‌ها نشات گرفته و سپس بر اقدامات و رفتار آنها، فشار وارد می‌آورد.^(۲۸)

البته ساختارهای بین‌الملل خود بر اساس اصول تنظیمی سیستم^۸ شکل می‌گیرند و «والترز» تئوری خود را بر این اصول بنا می‌نهد. اصل نخست این است که ساختار نظام بین‌الملل آنارشیک و غیر متمرکز است و دولت‌ها حداقل در تئوری با هم برابر هستند. بدین معنا که آنها دارای حاکمیت و مستقل از همدیگر هستند. این ویژگی نسبتاً پایدار بوده و دولت‌ها نمی‌توانند از آن بگریزند. دوم اینکه کارکرد واحدها یکسان است و همگی آنها برای دستیابی به امنیت تلاش می‌کنند. اصل سوم توزیع توانمندی‌های واحدها^۹ یعنی تفاوت میان توانمندی‌های بازیگران حاضر در سیستم بین‌الملل است و اتفاقاً همین اصل بیشترین کاربرد را در مفهوم‌سازیهای «والترز» دارد.^(۲۹)

1 - Precisely Defined Structure

2 - Structural and unit-level causes and effects

3 - International Political System

4 - Structural and Unit Levels

5 - System Structure

6 - Outcomes

7 - International Structure

8 - Ordering Principle of the System

9 - Distribution of Capabilities Across Units

بنابراین چنین ساختاری با این مختصات به ما اجازه می‌دهد که فهم دقیق‌تری از پدیده‌های سیاست بین‌الملل داشته باشیم. از دیدگاه «والترز» اندیشه‌های رئالیست‌ها^۱ در یک خط مستقیم یعنی از تعامل میان دولتی به پیامدهای اعمال و واکنش رفتاری پیش می‌رود. این امر در شش اصل رئالیسم سیاسی مورگنتا^۲ دیده می‌شود. از این رو، می‌توان در مورد سیاست خارجی زیاد اما در مورد سیاست بین‌الملل بسیار کم فهمید، چرا که رئالیسم کلاسیک غالباً رهیافتی ارائه می‌دهد که در آن رفتار دولتمردان فهمیده و مورد قضاوت قرار گیرد. احتمالاً به همین دلیل است که والترز می‌گوید رئالیست‌های کلاسیک نمی‌توانند تفکیک میان علل مفروض^۳ و پیامدهای قابل مشاهده را تبیین نمایند.^(۳۰) نئورئالیسم از روابط علی^۴ فراتر می‌رود و تفسیر متفاوتی از قدرت و رفتار متفاوت سطح واحدی^۵ ارائه می‌دهد. در نئورئالیسم، سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی با بازار و شرکت‌ها قابل قیاس هستند و این تئوری انحصاری برای توضیح پویایی‌های انتخاب وابسته در یک سیستم آنارشیک خودپار به کار گرفته می‌شود.

در نئورئالیسم جنگ و منازعه ریشه در ساختار آنارشیک دارد. دولت‌ها اولاً باید در یک محیط آنارشیک در جستجوی امنیت باشند. آنها ممکن است تنها اقداماتی به منظور تامین امنیت خود در پیش گیرند. اما نتیجه این اقدامات فردی مسابقه تسلیحاتی^۶ و ظهور ائتلاف‌ها است و نهایتاً وضعیت پیچیده با معمای امنیتی^۷ امور تشدید می‌شود. بدین معنا که ابزارهایی که موجب تامین امنیت یک دولت می‌شوند مایه وحشت دولت دیگر را فراهم می‌کنند. از این رو حتی دولتی که ابزارهای جنگ را به منظور مقاصد دفاعی، فراهم آورده است، با پاسخ متناسب طرف مقابل مواجه می‌شود. به همین شیوه اتحادی که به منظور تامین امنیت اعضا به افزایش قدرت می‌پردازد زمینه‌های نگرانی اتحادهای مقابل را فراهم می‌کنند.^(۳۱) در چنین جهانی، دولت‌ها در جستجوی بقا هستند و خود-محور^۸ بوده و نگران دستاوردهای نسبی^۹ هستند. آنها واحدهایی هستند که در تعامل با هم و تحت تاثیر سیستم، رفتارهای منظمی از خود بروز می‌دهند. این نکته‌ای است که والترز را به اصل دوم خود یعنی کارکرد و رفتار یکسان واحدها به دلیل کیفیت تاثیر ساختارها می‌رساند. تمامی دولت‌ها برای تامین امنیت،

1 - Realists Think of causes

2 - Morgenthau's six Principles of Political Realism

3 - Supposed causes

4 - Causal Relations

5 - Treats the Unit Level Differently

6 - Arms Races

7 - Security Dilemma

8 - Itself-Interested

9 - Relative Gains

حداقل در چهارچوب آثار والتز، در مقابل دیگر بازیگران از طریق موازنه خارجی^۱ یا موازنه داخلی^۲ توازن ایجاد می‌کنند. غالباً هم امنیت بر حسب توانمندیهای نظامی تعریف شده است.^(۳۳) تنها نکته‌ای که باعث تمایز واحدها می‌شود توزیع توانمندی‌ها است. قدرت‌های بزرگ با توانمندی‌های ترکیب شده‌ای^۳ که در اختیار دارند از دیگران متمایز می‌شوند. بنابراین، در سیستم‌های خودیار به دلیل اینکه واحدهای سیستم رسماً با کارکردهای متمایز مشخص مانند آنچه که در نظم‌های هیرارشیک^۴ وجود دارد، متمایز نمی‌شوند، توزیع قدرت دارای اهمیت تبیینی ویژه‌ای است.^(۳۳)

جهت خلاصه نمودن بحث باید گفت که ساختار، توزیع قدرت، قدرت‌های بزرگ، خودیاری، آناشی، امنیت، ثبات^۵، موازنه و قدرت از مهمترین کلید واژه‌های نئورئالیسم هستند. به ویژه در این دیدگاه قدرت همان ارزش را دارد که در رئالیسم سنتی و کلاسیک بر آن تاکید می‌شد. یعنی در اینجا هم قدرت مهمترین عنصر کلیدی در نظام آنارشیک به شمار می‌رود. تمایز اساسی این است که رئالیست‌های کلاسیک، قدرت را هدف تعریف می‌کردند، اما نوواقع‌گرایان و رئالیست‌های ساختاری آن را ابزاری برای نیل به امنیت معرفی می‌کنند. بدین معنا که قدرت به خودی خود تنها ارزش تلقی نمی‌شود، بلکه زمانی که بتواند امنیت و منافع مورد نظر را تامین و ارزش‌های مورد توجه را اشاعه دهد، موضوعیت می‌یابد. دولت از طریق قدرت می‌تواند از خود دفاع کرده و بقای خود را حفظ کند. نئورئالیسم ضمن اینکه تامین امنیت را هدف اصلی می‌داند، بر دستاوردهای نسبی^۶ بیش از دستاوردهای مطلق تاکید دارد و به دلیل تاکید بنیادین بر دستاوردهای نسبی نسبت به همکاری بسیار بدبین هستند. همچنین رئالیسم ساختاری والتز که ما در اینجا بر آن تاکید داشته‌ایم بر توزیع قدرت متمایل به توازن تاکید دارد. آنها سیستم دوقطبی^۷ را با ثبات‌تر از سیستم‌های چندقطبی^۸ می‌دانند.

در نهایت باید گفت که نئورئالیسم تنها به ساختارگرایی والتز محدود نمی‌شود و بسیار گسترده است. برای مثال یکی از حوزه‌های مورد توجه رئالیسم جدید مسائل اقتصادی بین‌المللی بوده است و در این حوزه می‌توان رابرت گیلپین و استفن کراسنر را مهم‌ترین نظریه‌پردازان رئالیسم دانست که مسائل اقتصادی و نیز نهادهای بین‌المللی را مدنظر قرار دادند و کوشیدند توضیحی رئالیستی از آنها ارائه دهند. با این وجود، تاکید و تمرکز بیش از حد نئورئالیسم بر ساختار نظام بین‌الملل و جایگاه

^۱ - External Balance

^۲ - Internal Balance

^۳ - Combined Capabilities

^۴ - Hierarchic Orders

^۵ - Stability

^۶ - Relative Gains

^۷ - Bipolar Systems

^۸ - Multipolar

دولت‌ها در آن و مورد غفلت قرار دادن نگرش‌ها و مختصات داخلی و تاثیر آنها بر رفتار دولت‌ها و سیاست خارجی باعث شده است که مورد انتقادات بسیاری قرار گیرد.

رنالیسم نوکلاسیک:

اصطلاح «رنالیسم نوکلاسیک»^۱ را «گیدئون رز»^۲ به مجموعه‌ای از آثار در روابط بین‌الملل داده است که در تبیین سیاست خارجی و فراتر از آن، در توضیح روابط بین‌الملل، از بسیاری از رهنمودهای رنالیسم استفاده می‌کنند و بر این باورند که گستره و بلند پروازی سیاست خارجی یک کشور در وهله نخست ناشی از جایگاه آن در نظام بین‌الملل و به ویژه توانمندی‌های آن در زمینه قدرت نظامی است و این نکته است که رنالیسم ساختاری والتز نیز بر آن تاکید داشت. اما در عین حال تاکید کرده‌اند که تاثیر این توانمندی‌ها بر سیاست خارجی غیر مستقیم و پیچیده است. از نظر آنها فشارهای نظام باید از طریق متغیرهای میانجی در سطح واحدها ترجمه شوند. بنابراین، «رنالیست‌های نوکلاسیک» بر خلاف «نئورنالیست‌های ساختاری» تنها به سیستم و ساختار نظام توجه ندارند. آنها برداشت‌های ذهنی، ساختار داخلی و متغیرهای ملی را نیز حائز اهمیت می‌دانند. در کل آنها در عین حال که مانند نوواقع‌گرایان آنارشی را مهم می‌دانند، بر پیش‌فرض‌های رنالیست‌های کلاسیک نیز تاکید می‌کنند و به همین دلیل آنها را نئوکلاسیک می‌خوانند.^(۳۴) آنها با گفتن اینکه تاثیر قدرت بر سیاست خارجی مساله‌ای غیر مستقیم، پیچیده و غامض است خود را از تئوری ساختاری صرف متمایز می‌کنند. علی‌الظاهر مهمترین متغیر مداخله کننده را نیز ادراک رهبران (دیدگاه رهبران نسبت به جهان) و تصمیم‌گیران داخلی می‌دانند که به نوعی فشارهای سیستم را فیلتر می‌کند. به عبارتی درک تصمیم‌گیران به مثابه یک متغیر سطح واحد، فشارهای سیستمیک را ترجمه می‌کند.^(۳۵) از دیدگاه معتقدان به رنالیسم نئوکلاسیک فهم رابطه پیچیده میان قدرت و سیاست نیازمند بررسی زمینه‌ای است که سیاست‌های خارجی فرمولیزه شده و بکار گرفته می‌شوند. از نظر برخی اندیشمندان همین نگاه، یعنی توجه به تاثیر توانمندی‌ها بر سیاست خارجی به عنوان امری پیچیده و غیر مستقیم، به مثابه یک کمک به پیشرفت سنت رنالیسم دیده می‌شود.^(۳۶)

به طور خلاصه باید گفت که رنالیسم نئوکلاسیک می‌گوید شرایط ساختاری^۳ تنها یک محیط خارجی خاص را با اشکال مشخص تهدید و فرصت شکل می‌دهد و در این میان متغیرهای داخلی هستند که چگونگی و کیفیت پاسخ به این فرصت‌ها و تهدیدات را تعیین می‌کنند. با این وجود اگر

^۱ - Neo-Classic Realism

^۲ - Gideon Rose

^۳ - Structural conditions

چه همه رئالیست‌ها سیاست داخلی را کلید فهم رفتار دولت می‌دانند، اما چهارچوبی منسجم^۱ برای تحلیل فرایندهای واقعی را ارائه نداده‌اند^(۳۷) و اجماعی بر سر اینکه سیاست دولت‌ها در چنین شرایطی چگونه و با چه کیفیتی شکل می‌گیرد، مشاهده نمی‌شود. به همین دلیل می‌توان گفت که اگر چه اشتراک دیدگاه‌هایی در میان نئوکلاسیک‌ها به چشم می‌خورد، اما این رویکرد نیز مانند سایر شاخه‌های واقع‌گرایی یکپارچه نیست. نوکلاسیک‌ها را می‌توان بر اساس تقسیم‌بندی جک اسنایدر در دو مقوله تهاجمی و تدافعی گنجانند.

جدول ۱-۲: فرضیه‌ها و اصول مشترک رویکردهای مختلف رئالیسم

| فرضیه‌ها و اصول بنیادین مشترک شاخه‌های متنوع رئالیسم |
|--|
| <p>- بشر خودپرست، خودخواه و منفعت‌محور است.</p> <p>- به تبع فرد خودمحوری، استقلال و حاکمیت ویژگی‌های اساسی دولت نیز هست.</p> <p>- دولت‌ها بازیگران اصلی (یا مهمترین بازیگران) روابط بین‌الملل هستند.</p> <p>- بازیگران (دولت‌ها) به صورت عقلایی رفتار می‌کنند.</p> <p>- مهمترین هدف دولت‌ها تضمین بقا و دستیابی به امنیت است.</p> <p>- قدرت مهمترین ابزار تامین بقا است.</p> <p>قدرت ابزار اساسی فهم پویای سیاست و نیز رفتار دولت‌ها است.</p> <p>-نخسین بعد قدرت، قدرت نظامی و مادی است.</p> <p>-منافع ملی چراغ راهنمای رفتار دولت و سیاست خارجی است.</p> <p>-آنارشی نظم حاکم بر نظام بین‌الملل است.</p> <p>-جنگ و منازعه خصلت همیشگی روابط بین‌الملل است.</p> <p>-حقوق و نهادهای بین‌المللی در سیاست بین‌الملل حضور دارند اما به ندرت می‌توانند بر رفتار استراتژیک دولت‌ها تاثیرگذار باشند.</p> <p>-تاکید بر دستاوردهای نسبی است و بنابراین همکاری پدیده‌ای نادر و دشوار است.</p> |

¹ - Integrative Framework

این دو رویکرد در کل در پی تبیین پدیده‌های روابط بین‌الملل بوده و به طور خاص در مطالعات امنیت بین‌الملل اهمیت فزاینده‌ای یافته‌اند. آنها دلایل جنگ و نیز دامنه وسیعی از مباحث از جمله مسابقه تسلیحاتی، کنترل تسلیحات، پیامدهای انقلاب‌ها، عوامل ارتقای منازعات و بحران‌ها، اثرات استراتژی کلان، شیوه‌های عملیاتی بازدارندگی و تعدیل رفتار رقبا^۱، صورت‌بندی اتحادها و حدود بهینه دولت‌ها^۲ را مورد بررسی قرار می‌دهند. این تئوری‌ها همچنین وقایع مختلفی چون خاستگاه‌های جنگ اول جهانی، تکرر جنگ‌های ششصد ساله اروپایی^۳، روابط آمریکا و شوروی سابق و بروز منازعات قومی شدید در یوگسلاوی پیشین را مورد بررسی قرار داده‌اند. علاوه بر این، این تئوری‌ها نقشی مهم در پیشبرد این بحث داشته‌اند که آیا دولت‌ها در روابط بین‌الملل در پی دستاوردهای نسبی هستند یا مطلق؟^(۳۸)

اما قبل از پرداختن به هر یک از این دیدگاهها باید گفت که هم رئالیسم تهاجمی و هم تدافعی با این منطق شروع می‌کنند که سیستم آنارشیک بین‌الملل فرصت‌ها و محدودیت‌های زیادی برای دولت‌ها ایجاد می‌کند که این واحدها نمی‌توانند به آسانی آنها را نادیده بگیرند. همچنین از دیدگاه هر دو رویکرد، نظام بین‌الملل ترکیبی است از دولت‌های منفرد و عقلایی^۴ و تمایل به کسب امنیت آنها را بر می‌انگیزد. هر دو بر سر این مساله که امنیت هدف بنیادین دولت‌ها است، اشتراک نظر دارند. با این وجود، آنها بر سر تاثیرات منطقی آنارشی با هم اجماع نظر ندارند و به همین دلیل دیدگاه آنها در مورد بهترین راه دستیابی به امنیت تفاوت دارد و این دقیقاً معمای مباحث میان دو رویکرد است.^(۳۹) آنها در مورد اینکه دولت‌ها چه پاسخ احتمالی به فشارهای سیستم بین‌الملل می‌دهند، محاسبات متفاوتی ارائه می‌دهند. آیا آنارشی دولت‌ها را به حداکثرسازی امنیت مثلاً از طریق توازن قوا سوق می‌دهد یا حداکثرسازی قدرت و نفوذشان؟ آیا دولت‌ها اساساً تجدیدنظرطلب هستند (یا حداقل فرض بر این است که اینگونه هستند) یا اینکه صرفاً در پی تامین امنیت خود هستند. آیا ساختار نظام بین‌الملل دولت‌های بزرگ را به پیگیری سیاست خارجی تجاوزکارانه مجبور می‌کند یا انگیزه‌های آنها را تعدیل نموده و رفتار سیاست خارجی آنها را محدود می‌کند؟ کدام گونه از فشارهای ناشی از آنارشی می‌تواند تحت تاثیر دیگر فاکتورها نظیر وضعیت تکنولوژی نظامی تعدیل شود؟ رئالیسم تهاجمی و تدافعی پاسخ‌های متفاوتی به این سوالات می‌دهند و تمایز آنها نیز در نوع پاسخ به این سوالات نمایان می‌شود. ما در ادامه به طور خلاصه به فرضیات کلی و بنیادین رئالیسم تدافعی پرداخته و سپس رئالیسم تهاجمی را که به عنوان چهارچوب تئوریک این پژوهش اختیار کرده‌ایم، به طور مفصل توضیح خواهیم داد.

¹ - Optimal ways of deterring and modifying the behavior of an adversary

² - Optimum size of states

³ - The frequency in sixteenth-century Europe

⁴ - Unitary and Rational States

رئالیسم تدافعی:

رئالیست‌های تدافعی معتقدند که امنیت غالباً نه کمیاب^۱ بلکه وافر^۲ است و دولت‌های بهنجار^۳ می‌توانند این نکته را دریابند و یا در طول زمان آن را تجربه نمایند. دولت‌های عاقل که در جستجوی امنیت هستند می‌توانند به این هدف دست یابند و تنها به محدود تهدیدات خارجی^۴ پاسخ گویند. حتی دولت‌هایی نیز که با تهدید مواجه می‌شوند ترجیح می‌دهند که با ایجاد موازنه در مقابل تهدیدگر او را مهار کنند و به این شیوه از منازعه واقعی اجتناب ورزند.^(۴۰) بنابراین، از این دیدگاه سیاست خارجی، رفتار دولت‌های عاقلی است که به طور شایسته‌ای با انگیزه‌های سیستمیک واضح^۵ با هم در تعامل اند و تنها زمانی به جنگ می‌پردازند که معمای امنیت به نقطه اوج خود^۶ ارتقا می‌یابد.^(۴۱)

برای آنها جستجوی بقا و نگرستن به جهان به مثابه عرصه رقابت و جهان خودیاری مفروض است. اما بقا با تعقیب میزان بسنده‌ای از قدرت و آن هم جهت حفظ موازنه در مقابل کشور یا ائتلافی از کشورها که در فکر هژمونی و استیلا هستند به دست می‌آید. در این معنا واحدهای امنیتی^۷ با انگیزه‌های دفاعی قدرت را تعقیب می‌کنند و بقا را به واسطه حفظ وضع موجود پی می‌گیرند و موازنه قدرت یک استراتژی بهینه میان دولت‌ها و بهترین مسیر دستیابی به صلح و ثبات نظام است. اگر یک دولت به افزایش دستاوردهای نسبی روی آورد، کشور همسایه این استراتژی را لزوماً برنخواهد گزید چرا که این امر برای وی ضرر دارد. دولت‌ها در این مواقع سعی می‌کنند که به دیگر نیروها پیوسته و در مقابل دولت تجدیدنظرطلب به موازنه دست زنند. آنها آگاه هستند که جستجوی قدرت نسبی بیشتر آنها موجب واکنش موازنه‌گرایانه دیگر دولت‌ها می‌شود. از دیدگاه رئالیست‌های تدافعی تلاش برای هژمونی و تفوق، یک استراتژی غیر عاقلانه برای تامین بقا است. استراتژی تفوق ممکن است دولت‌ها را به سوی منازعات خطرناک سوق دهد. بنابراین، یک دولت بزرگ در مقابل رقیب خطرناک دست به موازنه زده و درجه قابل قبولی از امنیت را کسب نموده و بنابراین نیاز بیشتری به انباشت قدرت^۸ ندارد. به عبارت دقیق تر، به دلیل اینکه نظام بین‌الملل غالباً دولت‌ها را به دفاع وا می‌دارد، آنها انگیزه‌های سیستمیک برای توسعه‌طلبی ندارند.^(۴۲) منافعشان در این است که موازنه موجود را در حالت فقدان تهدید امنیتی تعقیب کنند.

¹-Scare

²-Plentiful

³ - Normal States

⁴ - External Threats which are rare

⁵ - Clear Systemic incentive

⁶ - Fever pitch

⁷ - Security-seeking states

⁸ - Power Accumulation

البته عده‌ای از رئالیست‌های تدافعی نیز هستند که بر این اعتقادند که وفور امنیت و عدم درگیری در میان کشورها صرفاً ناشی از عدم تمایل به تهدید دولت‌های دیگر نیست. از نظر آنها وفور امنیت ناشی از غلبه^۱ تسلیحات تدافعی، است. بر طبق این استدلال، موازنه موجود میان سیستم‌های تسلیحاتی تهاجمی و تدافعی و نیز روندهای تاریخ نشان می‌دهند که دفاع نسبت به تهاجم بهتر بوده و هزینه‌های آن کمتر بوده است. به ویژه در عصر مدرن به دلیل حضور تسلیحات هسته‌ای، موازنه به سود دفاع تغییر یافته است.^(۴۳)

برخی از رئالیست‌های تدافعی تصدیق می‌کنند که دولت‌های بزرگ غالباً به شیوه‌هایی خلاف تئوری آنها رفتار می‌کنند. اما معتقدند که آن دولت‌ها رفتار عاقلانه‌ای ندارند. اما این توجیه (غیر عاقلانه بودن) مورد پذیرش دیگر واقع‌گرایان قرار نگرفته است. از جمله واقع‌گرایان تهاجمی این توجیه و برخی دیگر از فرضیات عمده تدافعی‌ها را با چالش مواجه ساخته اند. مثلاً چنانکه پیشتر گفتیم برخی از رئالیست‌های تدافعی می‌پذیرند که دولت‌ها در شرایط خاصی^۲ به افزایش قدرت و نفوذ می‌اندیشند، اما مفهوم «شرایط خاص» به عنوان نقطه ضعفی در این اندیشه از جانب رئالیست‌های تهاجمی مورد استفاده قرار گرفته است.^(۴۴) تهاجمی‌ها معتقدند که این شرایط خاصی که باید یک استثنا در تئوری باشد، در جهان واقع به صورت یک قاعده تکراری در آمده است. همچنین آنجا که رئالیست‌های تدافعی بر تلاش دولت‌ها برای دستیابی به میزان بسنده‌ای از قدرت برای تامین امنیت، اشاره می‌کنند مورد حمله تهاجمی‌ها قرار گرفته‌اند. رئالیست‌های تهاجمی می‌گویند تعیین سطح و میزان امنیت متناسب و بسنده کاری اگر نه غیر ممکن، اما بسیار دشوار است. همچنین آنها تمایزی را که تدافعی‌ها میان سیستم‌های تسلیحاتی تهاجمی و تدافعی برقرار می‌سازند، قابل قبول نمی‌دانند. اما تهاجمی‌ها خود چه می‌گویند؟

رئالیسم تهاجمی؛ خوانش‌های متفاوت

همانند رئالیسم تدافعی، نقطه تمرکز رئالیسم تهاجمی نیز بر قدرت‌های بزرگ واقع می‌شود، زیرا از دیدگاه اندیشمندان این خط فکری، این قدرت‌های بزرگ هستند که بیشترین تاثیرگذاری را بر روندهای عرصه سیاست بین‌الملل دارند و سرنوشت کلیه کشورها عمدتاً و غالباً وابسته به تصمیمات قدرت‌های بزرگتر نظام است که قدرت آنها تعیین کننده است. تلاش رئالیست‌های تهاجمی این است که توضیح دهند قدرت‌های بزرگ برای تامین بقا چگونه در سیستم آنارشیک نظام بین‌الملل رفتار می‌کنند. این مهم‌ترین نقطه‌ای است که رئالیست‌های تهاجمی و تدافعی را از هم مشعب می‌سازد. رئالیست‌های تهاجمی معتقدند که قدرت‌های بزرگ چنانچه فرصت را مهیا ببینند در جستجوی قدرت

¹ - Predominance

² - Certain Conditions

بیشتر هستند و در نهایت تمایل به دستیابی به جایگاه هژمونیک در سیستم بین‌الملل دارند. این نظریه، خوشبینی حاکم بر روابط بین‌الملل و قدرت‌های بزرگ را به چالش می‌طلبد. از این دیدگاه، حتی دولت‌هایی که در پی تامین امنیت هستند به صورت تهاجمی رفتار می‌کنند، چرا که امنیت نایاب است و سیستم آنارشیک بین‌الملل آنها را به گزینش استراتژی بهینه‌سازی قدرت خود برای تامین امنیت و در نهایت تفوق وادار می‌سازد.

آنارشی بین‌الملل حائز اهمیت زیادی است چرا که عموماً وضعیتی‌هایزی دارد. در چنین وضعیتی امنیت امری کمیاب است و دولت‌ها می‌کوشند با به حداکثر رساندن امتیازات نسبی خود به آن نایل شوند. در این جهان، دولت‌های خردورزی که به دنبال امنیت اند، به انجام اقداماتی تمایل دارند که ممکن است به تعارض با دیگران منجر شود و می‌شود. از این منظر، تفاوت‌های داخلی میان کشورها نسبتاً بی‌اهمیت است. فرض بر این است که فشارهای نظام بین‌الملل آنقدر قوی است که باعث می‌شود دولت‌هایی که در وضعیت مشابهی اند رفتار مشابهی داشته باشند. بنابراین، با بررسی توانمندی‌ها و محیط بیرونی دولت‌ها می‌توان رفتار آنها را فهمید.^(۴۵) در اینجا نکته دیگری نمایان می‌شود و آن اینکه رئالیست‌های تهاجمی بیش از متغیرهای محیط داخلی به ساختار توجه نموده‌اند. با این وجود، میراث مفهومی انسان متجاوز و خودخواه همچنان آشکارا در این نظریه انعکاس می‌یابد. رئالیسم تهاجمی در بدبینی به ذات انسان و تمایل به قدرت با رئالیسم کلاسیک موافقت دارد. اما منطق ساختاری نئورئالیسم را می‌پذیرد و در نهایت به ویژه در دیدگاه مرشایمر که بعداً بدان خواهیم پرداخت فاکتورهای سیستمیک تعیین‌کننده‌تر هستند. بنابراین، واقع‌گرایان تهاجمی، تمایلات قدرت‌طلبانه دولت‌ها را بر خلاف رئالیست‌های فطری (مورگنتا) ذاتی نمی‌دانند، بلکه معتقدند که نظام بین‌الملل قدرت‌های بزرگ را وا می‌دارد تا قدرت نسبی خود را به حداکثر برسانند؛ زیرا این تنها راه مطلوب برای به حداکثر رساندن امنیت است. به عبارت دیگر، بقاء مستلزم رفتار تهاجمی است. قدرت‌های بزرگ نه به علت گرایش ذاتی به قدرت رفتار تهاجمی در پیش می‌گیرند و نه به این علت که دلشان می‌خواهد، بلکه دلیل این امر آن است که دولت‌ها اگر بخواهند بخت بقای خود را افزایش دهند، باید قدرت بیشتری به دست آورند.^(۴۶)

«رئالیست‌های ساختارگرای تهاجمی» معتقدند که سیستم بین‌الملل آنارشیک و توزیع قدرت همچون دست نامرئی^۲ همه دولت‌ها را به سوی حداکثرسازی قدرت و نفوذ سوق می‌دهد. سیستم بین‌الملل انگیزه‌ای قوی برای دولت‌هایی که چشم به فرصت‌ها برای به دست آوردن قدرت و نفوذ به ضرر دولت‌های رقیب دوخته‌اند، ایجاد می‌کند. برای رئالیست‌های تهاجمی، توسعه‌طلبی مستلزم سیاست‌های نظامی، اقتصادی و سیاسی تجاوزکارانه برای جایگزین نمودن با موازنه قدرت و بهره‌گیری

¹ - Offensive Structural Realists

² - Invisible hand

از فرصت‌ها برای دستیابی به قدرت بیشتر است.^(۴۷) با این حال درگیری نظامی تنها شیوه افزایش قدرت نیست. حتی برخی از تهاجمی‌ها معتقدند که نگرانی‌های دولت‌های بزرگ ضرورتاً به جنگ منجر نمی‌شود. برای مثال «ویلیام وولفورث»^۱ که تحلیل خود را حول سیاست خارجی شوروی در طول جنگ سرد انجام داده است تصور می‌کند که رفتار قدرت‌های بزرگ در هنگام نگرانی امنیتی لزوماً به جنگ منتهی نمی‌شود. از دیدگاه وی، دولت بزرگ از آنجا که قدرت بیشتری دارد، در هنگام نگرانی و هراس گزینه‌های متعددی در دسترس دارد. در چنین حالتی قدرت بزرگ ممکن است ظرفیت قدرت خود را افزایش داده و فعالانه‌تر به انباشت قدرت بیندیشد، ممکن است سیاست معتدلانه‌تری در پیش گیرد و یا اینکه با دیگران به اتحاد دست زند. البته این احتمال نیز وجود دارد که چنین دولتی به سوی میلیتاریسم نیز پیش رود. اما این مسیرهای متنوع اقدام لزوماً و فی‌الفسه به جنگ منجر نمی‌شوند. یک سیاست اتحاد موفقیت‌آمیز ممکن است تاثیر مہارکننده‌ای داشته باشد و در واقع سطوح ریسک را کاهش دهد. حتی تقویت پایه‌های نظامی که منجر به مسابقه تسلیحاتی شود، لزوماً منبع بی‌ثباتی نخواهد بود. یک رقابت نظامی می‌تواند نوعی جنگ فرمایشی باشد و به مثابه یک پلاتفرم سیاسی می‌تواند تعیین کند که چگونه یک بحران بدون توسل به اسلحه می‌تواند حل شود. این حالت به مثابه مزایده‌ای است که تعیین می‌کند چه کسی دستاورد بیشتری کسب می‌کند. بریتانیا، قبل از ۱۹۱۴ آلمان را در رقابت دریایی و ساخت کشتی پشت سر گذاشت و به عنوان قدرت امپراتوری برتر باقی ماند. ایالات متحده نیز در دوره جنگ سرد بیش از شوروی بر روی تسلیحات نظامی سرمایه‌گذاری کرد و از این رو رهبران شوروی خود را با واقعیت قدرت سازگار کردند.^(۴۸)

«شولر»^۲ به عنوان یکی از متفکرین رئالیسم تهاجمی، معتقد است که گمراه‌کننده خواهد بود که جنگ بزرگ دوم جهانی را با رجوع به ویژگی‌ها و دیدگاه‌های «آدولوف هیتلر»^۳ بررسی کنیم. او دلیل این جنگ را ساختار نظام بین‌الملل می‌داند که در آن توزیع توانمندی‌های قدرت مادی در میان واحدها تاثیری اساسی بر الگوهای اتحاد و سیاست خارجی در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ داشت. «شولر» تلاش نمود تاثیر نظم آشوب‌زده بین‌الملل بر رفتار قدرت‌های بزرگ را که خود تحت تاثیر قطبش (شوروی، آمریکا و آلمان) بود، به اثبات رساند. از دیدگاه او تقسیم‌بندی متعارف رئالیستی میان سیستم‌های دوقطبی و چندقطبی به دلایل زیادی نابسند است.^(۴۹) از نظر وی رئالیسم ساختاری تعصب خاصی به وضع موجود دارد و متخصصین این دیدگاه از نقش انگیزه‌های مثبت در کاربرد قدرت غفلت کرده‌اند. شولر دوگانه جعلی «موازنه» و «دنباله روی»^۴ در تئوری‌سازی رئالیستی را مورد اشاره قرار داده و ادعا می‌کند که همه رئالیست‌ها تاکنون اشتباه کرده‌اند و معتقد است که نباید دنباله‌روی

¹ -William Wohlforth

² - Randall L. Shweller

³ - Adolph Hitler

⁴ - Balancing and bandwagoning

و موازنه را دو رفتار متعارض^۱ دانست. او فرض می‌کند که همه دولت‌ها در سیاست بین‌الملل به واسطه سیستم آنارشیک مجبور می‌شوند که قدرت خود را به منظور ارتقای موقعیت‌اشان در نظام به حداکثر برسانند. محیط سیستمیک تهدیدات و فرصت‌هایی برای دولت‌ها خلق می‌کند. با این وجود، چنانچه ما بخواهیم به طور دقیق تصمیمات سیاست خارجی را ارزیابی کنیم، فرض‌های سیستمیک^۲ کافی نیستند. «شولر» می‌گوید دولت‌ها انگیزه‌های مختلفی نیز دارند و ما نیاز داریم انگیزه دولت را مورد بررسی قرار داده و متغیرهای سطح واحد را مورد مطالعه قرار دهیم. «شولر» برای تسهیل نمودن مطالعه سیاست خارجی تئوری «موازنه منافع»^۳ را ارائه می‌دهد. در اینجا، «منافع» دولت را به عنوان پیامد انگیزه دولت^۴ محاسبه می‌کند و این منافع هزینه‌های یک دولت هستند که به دفاع از وضع موجود^۵ می‌پردازد در مقایسه با هزینه‌هایی که برای تجدیدنظرطلبی^۶ می‌پردازد. بنابراین «شولر» در یک تقسیم‌بندی ساده سیاست خارجی دولت‌ها را در دو مقوله حافظ وضع موجود و تجدیدنظرطلبی طبقه‌بندی می‌کند. او دولت‌های حافظ وضع موجود را بره‌ها^۷ و تجدیدنظرطلبان را شغال‌ها^۸ می‌نامد. بره‌ها هزینه کمی برای دفاع یا توسعه ارزشهای خود می‌پردازند و تمایلی به قربانی شدن ندارند و به ائتلافها نیز نمی‌پیوندند. آنها دولت‌های ضعیف با توانمندیهای نسبتاً کم هستند در حالی که شغالها احتمالاً در پی توسعه ارزشهای خود بوده و البته همیشه از ابزارهای نظامی برای دستیابی به این هدف استفاده نمی‌کنند مگر در مقابل دولت‌های ضعیف و حافظ وضع موجود (برعکس بره‌ها). شغالها دولت‌های تجدیدنظرطلب هستند و میل به تملک^۹ ارزشهایی بیش از آنچه مالک هستند، دارند. آنها دولت‌های ریسک‌پذیر و فرصت‌طلبی هستند و حتی برای کسب امتیاز «دنباله‌رو»^{۱۰} می‌شوند. دنباله روی تهاجمی^{۱۱} یک رفتار سیاست خارجی است که مجری آن به منظور گسترش و توسعه خود به ائتلاف می‌پیوندد. در اینجا دنباله‌روی برای اقدام کننده هزینه‌ای ندارد. اتحادها برای آنها بازی حاصلجمع مضاعف^{۱۲} هستند و به گفته «شولر» اعضای آن در پی تقسیم غنایم ظفر هستند. بنابراین، بره‌ها در سیاست خارجی خود را محدود می‌سازند. در حالی که شغالها به توسعه‌طلبی^{۱۳} گرایش دارند.^(۵۰) از این دیدگاه، قدرت‌های بزرگ به دنبال نفوذ بیشتر بوده و اراده این کار را نیز دارند و در

¹ - Opposite Behaviors

² - Systemic Assumptions

³ - Balance of Interests

⁴ - State interest as the result of state motivation

⁵ - Status quo

⁶ - Revisionist

⁷ - Lambs

⁸ - Jackls

⁹ - Covet

¹⁰ - Bandwagon for profit

¹¹ - Offensive bandwagoning

¹² - Positive-sum game

¹³ - Self-extension

صورت ایجاد فرصت، اراده خود را برای گسترش منافع‌اشان به کار می‌گیرند. با دقیق شدن در این رویکرد می‌توان به علل همتراز شدن قدرت نسبی دولت‌ها، موقعیت آنها در سیستم، منافع و اهداف سیاسی آنها پی برد. دیدگاه شولر به ما کمک می‌کند که دریابیم که چگونه دولت‌ها طرف‌های خود را در هنگام منازعه انتخاب می‌کنند. شاید در نهایت نیز به این پاسخ برسیم که دولت‌ها طرف‌هایی را برای ائتلاف بر می‌گزینند که در آن ائتلاف، بتوانند آنچه را که مطلوب می‌یابند، انجام دهند.

«فرید زکریا»^۱ نیز در طیف اندیشمندان رئالیسم تهاجمی قرار می‌گیرد. وی معتقد است که یک تئوری خوب سیاست خارجی نخست این سوال را مطرح و به آن جواب می‌دهد که سیستم بین‌الملل چه تاثیری بر رفتار دولت دارد. چرا که عمده‌ترین ویژگی دولت‌ها در روابط بین‌الملل جایگاه نسبی^۲ آنها در نظام بین‌الملل است. با این وجود او متغیرهای داخلی را نیز مهم تلقی نموده و معتقد است که تبیین مناسب سیاست خارجی نباید سیاست‌های داخلی یا فرهنگ ملی یا تصمیم‌گیران داخلی را مورد غفلت قرار دهد.

تئوری رئالیستی «زکریا» را دولت‌محور نیز نام نهاده اند. مساله مهم برای «زکریا» این است که چرا به موازات آنکه ثروت دولت‌ها افزایش می‌یابد آنها مسلح‌تر می‌شوند و خودشان را در سیاست‌های خارج از مرزهایشان درگیر می‌کنند و به دنبال نفوذ بین‌المللی می‌روند؟ او جواب می‌دهد که این رفتار از تمایل دولت‌ها به استفاده از ابزارهای در دسترس‌اشان^۳ برای دستیابی به کنترل بر محیط‌اشان نشأت می‌گیرد.^(۵۱) تمایل به کنترل محیط بدان جهت است که دولت‌ها به دنبال امنیت هستند و چون به دیگر واحدها بی‌اعتماد هستند، هیچگاه احساس امنیت نمی‌کنند. بنابراین، زکریا معتقد است که بهترین راه‌حل در دسترس دولت‌ها در مقابل مساله همیشگی بی‌اعتمادی در محیط بین‌الملل این است که کنترل خود را بر محیط به واسطه گسترش دائمی منافع سیاسی در خارج از مرزها افزایش دهند. وی در اینجا به طور ضمنی فرض را بر نیت خصمانه تمامی دولت‌ها می‌نهد «یک دولت زمانی که با محاسبه محدودیت‌های داخلی و بین‌المللی احساس کند فواید بر هزینه‌ها می‌چربد به توسعه‌طلبی اقدام خواهد نمود».^(۵۲) بنابراین، از نظر «زکریا» افزایش قدرت دولت و قدرت ملی و نیز تمایل به امنیت بیشتر، به سیاست‌های خارجی توسعه‌طلبانه‌تر منجر شده و دولت‌ها را به درگیر شدن در توسعه‌طلبی سرزمینی، سیاسی، نظامی و اقتصادی سوق می‌دهد. در مقابل، توسعه‌طلبی نیز مجدداً به دولتمردان اجازه می‌دهد که میزان قدرت ملی را افزایش دهند تا بتوانند دست به بسیج نیروها بزنند.^(۵۳)

¹ - Fareed Zakaria

² - Relative position

³ - Use the tools at the disposal

مشاهده می‌شود که «زکریا»، «شوایبر» و دیگر تهاجمی‌ها بر خلاف اندیشمندانی همچون «والترز» خودیاری، موازنه، جستجوی دستاوردهای نسبی^۱ یا منازعه را صرفاً منتج از آناشری یا تمایل به بقا نمی‌دانند. آنها می‌پرسند اگر همه دولت‌ها تنها به دنبال امنیت هستند، پس چرا هر لحظه با تجاوز، امنیت خود را به مخاطره می‌اندازند؟ به عبارتی اگر فرض این است که دولت‌ها چیزی بیش از بقای خود را نمی‌خواهند، چرا همه احساس تهدید می‌کنند؟ بنابراین، آناشری و خودیاری به تنهایی کافی نیست. دولت‌های یگماگر با میل به دستاوردهای نسبی برانگیخته می‌شوند.^(۵۴) همچنین اگر چه این اندیشمندان به نظام بسیار اهمیت می‌دهند اما می‌گویند نظام تاثیرات مستقیم رفتاری ندارد و در اینجا از یک سو به عوامل ادراکی و از سوی دیگر، به ساختارهای دولتی توجه می‌شود. برای مثال، توجه «زکریا» به عوامل ذهنی در مفهوم «شوک ادراکی» دیده می‌شود که بر اساس آن رویدادهای خاص می‌توانند باعث شوند سیاستمداران ناگهان متوجه تاثیرات بلند مدت روندهای مربوط به قدرت شوند. قدرت دولت‌ها لزوماً همیشه در تمامیت خود در دسترس نیست و این ساختارهای دولتی‌اند که ابزار لازم برای اعمال قدرت را در اختیار سیاستمداران می‌گذارند (یا نمی‌گذارند). در نتیجه توانمندی‌های ملی به شکلی مستقیم به رفتار دولت‌ها ترجمه نمی‌شوند و باید در این بین به قدرت دولت (که با قدرت ملی تفاوت دارد) توجه داشت.^(۵۵)

به هر حال آنچه واضح است این است که رئالیست‌های تهاجمی ضمن پذیرش اهمیت تاثیرگذاری شکل توزیع توانایی‌ها و تاثیرگذاری نظام بین‌الملل، نقش متغیرهای داخلی را نیز در شکل دادن به امور بین‌المللی و به ویژه شکل‌دهی به سیاست خارجی کشورها مهم می‌دانند. اما چنانکه در مقدمه اشاره شد، چارچوب تئوریک اصلی و ابزار کمک‌کننده به تجزیه و تحلیل ما برای تبیین اهداف استراتژیک استقرار سامانه‌های دفاع ضد موشکی ایالات متحده آمریکا پس از جنگ سرد، رئالیسم تهاجمی با تاکید بر شاخصه‌های اصلی نظریه مرشایمر می‌باشد. لذا در ادامه به بیان مهم‌ترین مفروضات و نقطه نظرات وی به عنوان برجسته‌ترین نظریه‌پرداز رئالیسم تهاجمی و چرایی انتخاب این نظریه به مثابه چراغ راهنمای این پژوهش می‌پردازیم.

چهارچوب مطلوب؛ رئالیسم تهاجمی مرشایمر

مرشایمر در پیشگفتار کتاب «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ»^۳ این سوالات اساسی را مطرح می‌نماید که چرا قدرت‌های بزرگ همیشه برای سلطه‌انگیزه دارند؟ چرا به صورت تهاجمی رفتار می‌نمایند؟ و چرا الگوی رفتاری رقابت امنیتی به طور مکرر، تراژیک و بی‌رحمانه تکرار می‌شود. در

^۱ - Relative-gains Seeking

^۲ - Predatory States

^۳ - The Teragedy of Great Power Politics

یک پاسخ کلی نیز می‌گوید که ساختار نظام بین‌الملل به گونه‌ای است که حتی دولت‌هایی را که صرفاً به دنبال تامین امنیت خود هستند و می‌دارد تا نسبت به دیگران رفتاری تهاجمی داشته باشند. از نظر مرشایمر، پنج فرض اساسی انگیزه رفتار تهاجمی برای قدرت‌های بزرگ را فراهم می‌آورند.^(۵۶) با این وجود، هیچ یک از این فرضیات به تنهایی رفتار تهاجم‌آمیز را با عنوان یک قاعده کلی الزامی به قدرت‌های بزرگ حکم نمی‌کند. امکان اینکه بعضی دولت‌ها نیت خصمانه‌ای داشته باشند وجود دارد. اما تنها مفروضی که به یک انگیزه خاص و مشترک میان همه دولت‌ها اشاره دارد، هدف نهایی یعنی همان بقا است که به خودی خود هدفی بی‌خطر است. با این وجود، هنگامی که این پنج فرضیه با یکدیگر پیوند می‌خورند، انگیزه‌هایی قوی برای رفتار و افکار تهاجم‌آمیز قدرت‌های بزرگ در قبال یکدیگر به وجود می‌آورند. به ویژه این امر به ایجاد سه الگوی رفتاری منتج می‌شود: ترس، خودیاری و به حداکثر رساندن قدرت.

با بیان این فرضیات مرشایمر به این نتیجه می‌رسد که دولت‌ها آن استراتژی امنیتی را در پیش خواهند گرفت که به بهترین وجه بقای آنها را تضمین نموده و آنها به زودی درک خواهند کرد که بهترین راه کسب این هدف حداکثرسازی امنیت از طریق تبدیل شدن به هژمون در سیستم بین‌الملل است. دلیل این امر آن است که اصولاً قدرت برتر ضمانتی مطمئن برای بقای بلندمدت است. اما دو مساله در اینجا وجود دارد. نخست اینکه دولت‌ها نمی‌توانند همیشه و در هر زمانی امنیت خود را به حداکثر برسانند. چرا که سیستم بین‌الملل آنارشیک است و چنین سیستمی عرصه بی‌رحمانه رقابت امنیتی است. دوم اینکه مساله هم‌زمانی وجود دارد؛ بدین معنا که همه دولت‌ها نمی‌توانند هم‌زمان امنیت خود را به حداکثر برسانند. چرا جهان چنین است و دولت‌ها باید در چنین جهانی به چه اقدامی روی آورند؟ برای پاسخ به این امر تشریح فرضیات رئالیسم تهاجمی مرشایمر الزامی است.

شایسته است که بحث را با فرضیه بنیادین «میل دولت‌ها به بقا» آغاز کنیم. گفتیم که به عقیده مرشایمر انگیزه اصلی رفتار قدرت‌های بزرگ بقا است. اشتیاق به بقا در یک محیط آنارشیک، دولت‌ها را تشویق می‌کند تا رفتار تهاجمی در پیش گیرند. قدرت‌های بزرگ که هیچ دلیلی برای جنگیدن با یکدیگر ندارند و تنها نگران بقای خود هستند، گزینه دیگری ندارند جز اینکه در پی کسب قدرت و تسلط بر دیگر دولت‌های درون نظام بین‌الملل باشند.^(۵۷) وی گر چه مانند والتز و دیگر رئالیست‌ها غایت دولت‌ها را بقا می‌داند، بر این باور است که ساختار نظام، بازیگران را به تفکرات و سوگیری‌های تهاجمی سوق می‌دهد. علتی که بر این امر ذکر می‌کند، شبیه استدلال کلاسیک- تاریخی مورگنتا است و حول عدم قطعیت در برآورد میزان قدرت رقبا و نیت آنان و نیز میزان قدرت لازم جهت تامین غایت بقا می‌گردد. او ویژگی ساختار آنارشیک را ناامنی مزمین و ترس می‌داند. در چنین نظامی، عقلانیت موجد ضرورت تمنای سیری‌ناپذیر قدرت است.^(۵۸) در این میان دولت‌های قدرتمندتر شانس بیشتری برای بقا دارند چرا که سیستم بین‌الملل هیچگاه امنیت را تضمین نمی‌کند. دولت‌هایی که عقلانی رفتار می‌کنند و ادار به رقابت بر سر قدرت می‌شوند و استراتژی‌های تهاجمی و تجاوزکارانه را

برای دستیابی به امنیت می‌پذیرند. تضمین امنیت که پیشنیاز آن افزایش قدرت است می‌تواند استفاده از نیروی نظامی را نیز موجه سازد. چنین مشروعیتی بدان دلیل حاصل می‌شود که اولاً در جایی که امنیت کمیاب است هر کاری مشروع است و دوماً مبدل شدن به هژمون جهانی و سیطره بر موازنه قدرت بین‌المللی یگانه شیوه‌ای است که دولت‌ها می‌توانند از بقای خود در یک محیط آنارشیک اطمینان یابند.

بنابراین، جهان مرشایمر جهان دولت‌هاست و جنگ و ستیز در آن اموری امکان‌پذیر و دولت تنها شکل همبستگی و یگانه کانون مهم حقوق و مسئولیت‌ها است.^(۵۹) مرشایمر نیز این ادعا را می‌پذیرد، آنجا که می‌گوید «افسوس که ادعای رخت بر بستن جنگ و رقابت میان قدرت‌های بزرگ از عرصه نظام بین‌الملل سرایی بیش نیست».^(۶۰) در چنین تفکری، نه تنها ماهیت و سرشت روابط بین‌الملل همواره مستعد منازعه است، بلکه منازعه ضرورتی برای سیاست بین‌الملل است. در چنین جهانی همکاری یا بسیار محدود است و یا یافت نمی‌شود. همه دولت‌ها منابع خود را برای قدرتمند ساختن و آمادگی خود برای مواجهه با بحرانها در اختیار می‌گیرند. دولت‌ها همواره همدیگر را تهدید می‌کنند. از این رو تضاد منافع موقتی نیست بلکه همواره و همیشگی است. البته این احتمال وجود دارد که شدت رقابت میان قدرت‌های بزرگ کم و زیاد شود، اما آنها همواره از یکدیگر واهمه دارند و بر سر کسب قدرت به رقابت می‌پردازند.

در پاسخ به این سوال که دولت‌ها چه اندازه قدرت می‌خواهند مرشایمر به نمایندگی از رئالیست‌های تهاجمی اظهار می‌دارد که دولت‌های طرفدار حفظ وضع موجود به ندرت در عرصه سیاست جهانی یافته می‌شوند زیرا ساختار نظام بین‌الملل انگیزه‌ای بسیار قوی برای جستجوی فرصت‌هایی جهت افزایش قدرت به بهای کاهش قدرت رقبا به دولت‌ها بخشیده و آنها را بر آن می‌دارد تا هرگاه منافع بر هزینه‌ها سنگینی کرد از موقعیت پیش آمده در جهت کسب منافع خود استفاده نمایند. «هدف غایی یک دولت این است که در نظام بین‌الملل به هژمون تبدیل شود».^(۶۱) از این دیدگاه، قدرت‌های بزرگ موجوداتی بی‌رحم هستند چرا که همیشه در پی یافتن فرصت‌هایی برای افزایش قدرت خود نسبت به رقبایشان بوده و تبدیل شدن به هژمون را هدف نهایی دانسته‌اند. در این حالت جایگاهی برای قدرت‌های حافظ وضع موجود وجود ندارد. به بیان مرشایمر، تنها یک دولت نادان فرصت مناسب برای کسب هژمونی نظام بین‌الملل را از دست می‌دهد، با این توجیه که فکر کند قدرت کافی برای تضمین بقای خود را دارد. حتی اگر یک قدرت بزرگ توانایی تبدیل شدن به هژمون را ندارد، باز هم سعی می‌کند با در پیش گرفتن رفتار تهاجمی نسبت به رقبا تا حد توان بر قدرتش بیفزاید، زیرا آنچه که دولت‌ها را در وضعیت بهتری نسبت به رقبایشان قرار می‌دهد برخورداری از قدرت بیشتر است. نتیجه اینکه، دولت‌ها تا زمانی که به طور کامل بر نظام بین‌الملل مسلط نشوند خواهان حفظ وضع موجود نخواهند بود. همین که یک دولت به آن موقعیت والا در نظام بین‌الملل دست پیدا کرد، تبدیل به یک قدرت طرفدار حفظ وضع موجود می‌شود.^(۶۲) در واقع، تقریباً همیشه با رهبران و سیاستگذارانی

مواجهه‌ایم که تصاحب قدرت هر چه بیشتر برای تضمین بقای کشورشان را راهبردی ضروری می‌دانند.^(۶۳)

بدینگونه است که می‌توان این فرض مرشایمر را که «دولت‌ها فقط طالب آن نیستند که قدرتی برتر در میان دیگر دولت‌ها باشند»، فهم کرد. بدین معنا که قدرت‌های بزرگ صرفاً در صدد آن نیستند که از همه قدرتمندتر جلوه کنند، گرچه حصول چنین برابندی بسیار خوشایند است، بلکه هدف نهایی آنها این است که هژمون، یعنی تنها قدرت بزرگ در نظام بین‌الملل، باشند. اشتیاق برای به دست آوردن قدرت بیشتر هرگز از بین نخواهد رفت مگر اینکه دولتی به آن هدف غایی یعنی وضعیت هژمون دسترسی پیدا کند، لذا جهان محکوم است که شاهد رقابت دائمی قدرت‌های بزرگ باشد.^(۶۴) واضح است که این ادعای مرشایمر برخلاف دیدگاه والتز است. والتز معتقد است کشورها «امنیت طلب^۱» بوده و در پی حفظ دستاوردهای خود می‌باشند. در نتیجه کشورهای والتزی کشورهای راضی^۲ یا «خواهان حفظ وضع موجود» هستند.^(۶۵) اما مرشایمر می‌گوید کشورها به قدرتمند بودن در میان دیگر رقبا راضی نیستند و تنها هژمونی طمع آنها را فرو می‌نشانند. دولت‌ها توسعه‌طلب بوده و در پی تغییرات اساسی در نظام بین‌الملل می‌باشند.

به نظر می‌رسد که تفاوت اصلی مرشایمر و والتز در «سطوح مطلوب امنیت و نیاز به امنیت» تجلی می‌یابد. مرشایمر مخالف این دیدگاه والتز است که دولت‌های بزرگ ممکن است تنها با مقدار «متناسبی» از قدرت احساس امنیت کنند. این ادعای والتز حداقل به دو دلیل متقاعد کننده نیست. نخست به این دلیل که «ارزیابی میزان قدرت نسبی مورد نیاز» یک دولت برای تضمین امنیتی در قبال رقبا بسیار دشوار است.^(۶۶) گاهی اوقات قدرت‌های کوچکتر با بهره‌گیری از استراتژی‌های هوشمندانه موفق می‌شوند دشمنان قدرتمند خود را شکست دهند. دوم اینکه تعیین میزان قدرت مورد نیاز، زمانی پیچیده‌تر می‌شود که قدرت‌های بزرگ در مورد نحوه توزیع قدرت در آینده می‌اندیشند. از دیدگاه مرشایمر توانایی دولت‌ها با گذشت زمان آشکارا تغییر می‌کند و اغلب پیش‌بینی جهت و محتوای تغییر در موازنه قوا واقعاً دشوار است. برای مثال پیش‌بینی آنچه که در آینده برای چین و روسیه رخ می‌دهد و نیز پیش‌بینی موازنه قوا در سال ۲۰۲۰ دشوار است.^(۶۷) صرف نظر از اینکه برای یک دولت دشوار است که به طور دقیق قدرت اقتصادی و نظامی طرف مقابل را ارزیابی کند، درک اینکه آیا آن دولت از توانمندی‌های تهاجمی خود در آینده برای افزایش قدرت نسبی‌اش استفاده خواهد کرد یا نه، دشوارتر است. مهم‌تر اینکه برای یک دولت سخت است که تخمین بزند که باید چه مقدار قدرت نسبی بیشتر از رقیبش در اختیار داشته باشد تا احساس امنیت کند و ارزیابی این امور برای آینده بسیار مشکلتر خواهد بود. بنابراین، به دلیل مشکل محاسبه سطوح متناسب و به دلیل آنکه «آن میزان» از قدرت که ممکن است امروز راضی کننده باشد، اما در آینده متقاعد کننده نباشد،

¹ - Security-Seeking

² - Satisfied

قدرت‌های بزرگ می‌دانند که بهترین راه برای تضمین امنیت‌اشان، در وهله نخست احراز جایگاه هژمون و پس از آن از میان بردن امکان هرگونه درگیری با دیگر قدرتهای بزرگ است. در این راه نیز به چیزی فراتر از «تناسب» نیاز دارند تا عدم قطعیت و امکان اشتباه در محاسبه و غافلگیری در آینده را از میان بردارند. دولت‌ها حتی در فقدان تهدید فوری و آشکار، باید قدرت و نفوذشان را افزایش دهند چرا که نمی‌توانند مطمئن باشند چه وقت و کجا تهدید بعدی ظهور می‌کند. عدم قطعیت در مورد نیات و ترس از محاسبه اشتباه بدین معنی است که دولت‌ها برای پذیرش بدترین سناریوها آماده هستند. مهم این است که دولت‌ها همیشه با ترس، عدم صداقت، تردید و بنابراین همه به یک شیوه در مورد هم فکر می‌کنند.^(۶۸) از این دیدگاه جستجوی قدرت تنها زمانی متوقف می‌شود که هژمونی حاصل شده باشد. بنابراین، یک قدرت بزرگ حتی زمانی که نسبت به رقبای خود به برتری نظامی قاطع دست می‌یابد باز هم در جستجوی فرصت‌هایی برای کسب قدرت بیشتر است.^(۶۹)

بعلاوه، مرشایمر نیز همچون دیگر رئالیست‌های تهاجمی پایه و اساس قدرت را بر اساس قابلیت‌های مادی و ویژه‌ای که یک دولت در اختیار دارد، ارزیابی می‌کند و برای غلبه یک کشور بر سیستم، قابلیت‌های تهاجمی نظامی همه جانبه را لازم می‌داند.^(۷۰) از نظر مرشایمر «قدرت موثر و کارآمد یک دولت در نهایت تابعی از نیروهای نظامی آن و چگونگی و مقایسه این نیروها با نیروهای نظامی دولت‌های رقیب می‌باشد».^(۷۱) البته مرشایمر معتقد است که در نهایت نیروی زمینی است که ابزار نظامی سرنوشت‌ساز می‌باشد. از نظر او این یگان‌های بزرگ نیروی زمینی هستند که در جنگ‌ها پیروزی را به ارمغان می‌آورند و نه ناوگان‌های دریایی و یا هوایی. به گفته او قویترین قدرت‌ها دولت‌هایی هستند که قدرتمندترین نیروهای زمینی را در اختیار دارند.^(۷۲)

الگوی دیگری که دولت‌ها در جهان رئالیستی مرشایمر در پیش می‌گیرند این است که همگی طبق اصل خودیاری و براساس منافع خود عمل می‌کنند و هرگز منافع ملی خود را تابع منافع دیگر دولت‌ها و یا منافع آنچه به اصطلاح جامعه بین‌المللی خوانده می‌شود قرار نمی‌دهند. از نظر «مرشایمر» دلیل این امر هم بسیار ساده است «در دنیایی که قاعده رفتار، اصل خودیاری است باید خودخواه بود. این قاعده هم در درازمدت و هم در کوتاه‌مدت صادق است چرا که اگر دولتی در کوتاه‌مدت ببازد شاید حتی در درازمدت هم نتواند باخت را جبران کند».^(۷۳) دولت‌های بزرگ گاهی اوقات نه تنها در مورد تصمیمات و اراده قدرت‌های معارض بلکه حتی از تصمیم دولت‌های متحد خود نیز اطمینان چندانی ندارند. بنابراین، دولت‌ها ترجیح می‌دهند که به منظور به حداکثر رساندن قدرت و امنیت خود به توانمندی‌های خود رجوع کرده و در یک محیط کاملاً آناشیک بین‌الملل به دنبال حفظ امنیت خود باشند. این امر باعث می‌شود که معمای امنیت که یکی از شناخته‌شده‌ترین مفاهیم در ادبیات روابط بین‌الملل است، در رئالیسم تهاجمی نیز بازتاب یابد.

اساس معمای امنیت در این حقیقت نهفته که اقدامات یک دولت در راستای ارتقای سطح امنیت خود مساوی با کاهش امنیت دیگر دولت‌ها است. در نتیجه، برای یک دولت افزایش بخت بقایش بدون

تهدید بقای دیگر دولت‌ها مشکل به نظر می‌رسد. از آنجا که در تئوری «مرشایمر» نیز یک حمله خوب بهترین دفاع است و دولت‌ها این اصل را درک کرده‌اند، رقابت امنیتی همچنان ادامه خواهد داشت. متأسفانه تا زمانی که آنارشی بر جهان حاکم است، نمی‌توان اقدام ارزنده‌ای در راستای حل این معما انجام داد.^(۷۴) تحقیقاً اولین تاثیر معمای امنیت این است که دولت‌ها رفتار تهاجم‌آمیزی در پیش می‌گیرند. وقتی که دولت‌ها معتقدند که امنیتشان وابسته به رفتار تهاجمی است، مجبور هستند که عمدتاً یکدیگر را تهدید نمایند. در نتیجه تعارض منافع میان دولت‌ها ذاتاً توقف‌ناپذیر است و کار خاصی نمی‌توان در زمینه کاهش روابط شرورانه میان آنها انجام داد.^(۷۵)

رنالیسم تهاجمی مرشایمر در مورد بحث دستاوردهای مطلق و نسبی هم معتقد است که دولت‌ها به دنبال قدرت نسبی هستند. دولت‌هایی که در پی بیشینه‌سازی قدرت نسبی خود هستند، در وهله اول به نحوه توزیع قابلیت‌های مادی قدرت توجه دارند. آنها سعی می‌کنند قدرت خود را تا حد امکان نسبت به رقیبان بالقوه‌شان افزایش دهند. «مرشایمر» از این نیز فراتر رفته و می‌گوید یک قدرت بزرگ که به لحاظ قدرت، برتری چشم‌گیری نسبت به رقیب دارد احتمالاً رفتار تهاجم‌آمیزتر خواهد داشت، زیرا علاوه بر داشتن انگیزه از توانایی کافی نیز برخوردار است. از دیدگاه او به دست آوردن قدرت، گرایش‌های تهاجمی و حرص به افزایش آن را تعدیل نموده بلکه تمایل دولت‌ها را برای کسب قدرت بیشتر تقویت می‌نماید.^(۷۶)

بنابراین، سیاست بین‌الملل غالباً رقابت‌گونه و کمتر صلح‌آمیز است چرا که دولت‌ها از یکدیگر می‌ترسند و نسبت به یکدیگر بدگمان بوده و همواره از قریب‌الوقوع بودن جنگ نگرانند. آنها خطر را پیش‌بینی می‌کنند و چنین شرایطی جایی برای اعتماد به یکدیگر باقی نمی‌گذارد. ترس در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت از سطوح متفاوتی برخوردار است، اما هرگز آنقدر کاهش نمی‌یابد که اهمیت خود را از دست بدهد. از این رو، از نظر هر قدرت بزرگی تمام قدرت‌های دیگر دشمن بالقوه به شمار می‌روند. البته از نظر «مرشایمر» دولت‌ها خود نیز نمی‌دانند که چرا گاهی اوقات ترس میان آنها به سطح بالاتری افزایش می‌یابد. دلیل این امر آن است که آنارشی و نیز مشکل درک مقاصد دولت‌ها از حقایق ثابت و تغییرناپذیر زندگی‌اند و نمی‌توان با کمک آنها تغییر و تغییرها را تشریح نمود. توان دولت‌ها برای تهدید یکدیگر از موردی به مورد دیگر متفاوت است و این امر عاملی کلیدی در افزایش یا کاهش میزان ترس در میان دولت‌ها است. هر چه قدرت یک دولت بیشتر باشد رعب بیشتری در دل رقیب می‌افکند.^(۷۷) بنابراین می‌توان از نظریات مرشایمر به این نتیجه رسید که میزان ترس تنها با تغییر در میزان قدرت دولت‌ها تغییر می‌کند، نه با ارزیابی نیت طرف مقابل. وقتی که دولتی در پی امنیت خود است برای تعیین اینکه کدام دولت‌ها تهدید را متوجه بقایش می‌کنند، اساساً بر توانمندی‌های تهاجمی بالقوه رقیب متمرکز می‌شود و نه بر نیت آنها. نیت در نهایت غیر قابل شناخت هستند، بنابراین، دولت‌هایی که نگران بقای خود هستند باید فرض را بر بدترین حالت در مورد نیت رقیب قرار دهند.^(۷۸) در جهانی آنارشیک دولت‌ها انتخابی ندارند جز اینکه از همدیگر بترسند. هیچ راهی

وجود ندارد که یک رهبر بتواند انگیزه‌های آینده دولت دیگر را بشناسد؛ انگیزه‌ها غیر قابل شناخت هستند.^(۷۹) در همان حال، اگر دولت دیگر قدرتمند و متهاجم شود، هیچ اقتداری وجود ندارد که دولت‌ها بتوانند خود را در پناه آن قرار دهند؛ چرا که آنها در یک سیستم آنارشیک به سر می‌برند و می‌دانند که در چنین جهانی خودیاری حاکم است. دولت‌ها این منطق را درک می‌کنند و بهترین راه را برای بقا در چنین جهانی حداکثر رساندن قدرت می‌دانند.^(۸۰)

در جمع‌بندی این بحث باید گفت که در کل در تئوری و در جهان مرشایمر دولت‌ها با تهدیدات بسیار مواجه‌اند و از این رو تمایل دارند قدرت خود را به حداکثر برسانند تا بتوانند به بقای خود ادامه دهند. هدف عمده هر واحدی به حداکثر رساندن سهم خود از قدرت به زیان دیگران است. همچنین مشاهده کردیم که «مرشایمر» در مقایسه با تدافعی‌ها کمتر به عوامل داخلی توجه دارد. بر خلاف واقع‌گرایان سنتی و کلاسیک نیز سرشت قدرت طلب و جنگ طلب بشر را ارزش زیادی نمی‌نهد. البته فاکتورهای داخلی و انگیزه‌ها را نادیده نمی‌گیرد اما آنچه از نظر او مهم است توزیع قدرت میان کشورهاست. از نظر او عدم قطعیت در مورد نیت دیگر کشورها با آنارشی پیوند خورده و و بدینگونه سیستم بین‌الملل دولت‌های بزرگ را وادار می‌سازد که هر جا مزیت‌ها بر هزینه‌ها بچربد سیاست‌های تجاوزکارانه، توسعه‌طلبانه و رقابتی را بپذیرند. به ویژه که نیت روشن نیستند و دولت ممکن است در آینده تهاجمی‌تر جلوه کند.

با این وجود، باید توجه داشته باشیم که نه تئوری مرشایمر چنان رادیکال است که برخی اندیشمندان ادعا کرده‌اند و نه جهان سیاست را به آن اندازه سیاه نشان می‌دهد. رئالیسم تهاجمی نمی‌گوید که دولت‌ها بی‌پروا^۱ به دنبال توسعه‌طلبی هستند. درست است که دولت‌ها اساساً امنیت ندارند و همواره در جستجوی فرصت‌هایی برای افزایش قدرت به ضرر رقبا^۲ هستند. اما با این وجود، آنها جاه‌طلبانه و کورکورانه^۳ عمل نمی‌کنند. به عبارت دقیق‌تر، رئالیسم تهاجمی دولت‌ها را واحدهایی عقلانی می‌داند که تلاش می‌کنند که قدرت و نفوذ خود را زمانی که محاسبات هزینه و فایده این اقدام را توجیه کند، به حداکثر برسانند. به عبارتی، دولت‌ها تنها زمانی دنبال افزایش قدرت هستند که زمینه‌های آن فراهم باشد. آنها زمانی که مانعی در راه آنها قرار گیرد دست از گسترش طلبی برمی‌دارند و منتظر «لحظه‌ای با فرصت‌های بیشتر» می‌مانند. حتی برخی استدلال می‌کنند که از دید رئالیست‌های تهاجمی تجاوز تنها زمانی ممکن است که تکنولوژی نظامی یا دیگر فاکتورها انگیزه‌های

¹ - Heedlessly

² - At the expense of rivals

³ - Out of blind ambition

مشخصی برای حمله نخست^۱ فراهم کنند. آنها معتقدند که مابقی رفتار تهاجمی^۲ غیر طبیعی^۳ و یا غیر عقلانی است.^(۸۱) خود «مرشایمر» هم بیش از آنکه روابط بین‌الملل را با یک وضعیت جنگ همیشگی توصیف کند، آن را حالتی از یک رقابت امنیتی بی‌پایان می‌داند که احتمال وقوع جنگ نیز همواره در آن وجود دارد. طبیعی است که در چنین جهانی امکان همکاری نیز وجود دارد اما این گزینه محدودیت‌های بسیار دارد که یکی از آنها غلبه رقابت امنیتی است. به هر حال این رهنمودهای اساسی نظریه مرشایمر قابلیت چشم‌گیری در تبیین مساله پژوهشی ما دارند.

قابلیت کاربرد و رهنمودهای نظریه:

بحث در مورد قابلیت کاربرد نظریه و نیز خلاصه‌ای فهرست‌وار از آنچه که در مبحث پیشین ارائه دادیم، حداقل از دو جنبه حائز اهمیت است؛ نخست اینکه خواننده می‌تواند با مطالعه معیارها و شاخص‌هایی که در این پژوهش برای سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده برشمرده‌ایم، قضاوت بهتری انجام دهد که تا چه اندازه فرضیاتی که ما از نظریه‌گزینشی و چهارچوب تئوریک خود برگرفته‌ایم، منعکس کننده واقعیت موضوعی هستند، که ما در پی تبیین آن هستیم. به عبارت دیگر خواننده به آسانی می‌تواند داوری کند که این تئوری تا چه اندازه می‌تواند توضیحی دقیق و تحلیلی علمی از واقعیت ارائه دهد. دوم اینکه فهرست نمودن شاخص‌های اصلی نظریه این سودمندی را برای خواننده در طول مطالعه بخش‌های مختلف خواهد داشت که به سهولت دریابد ما از کدام متغیرهای اساسی و رهنمودهای نظریه برای مستدل نمودن ادعاهای خود بهره برده‌ایم.

اصولاً رئالیسم تهاجمی چگونه می‌تواند سیاست خارجی و استراتژی‌های امنیتی دولت‌های خاص را تبیین نماید؟ چرا ما معتقدیم که دیدگاه رئالیسم تهاجمی رویکرد حاکم بر استراتژی‌های امنیتی ایالات متحده بوده است؟ به طور مشخص تر چرا این چهارچوب تئوریک را برای بررسی اهداف استراتژیک ایالات متحده آمریکا از استقرار سامانه‌های دفاع ضد موشکی پس از جنگ سرد متقاعد کننده می‌دانیم؟ شواهد و اسناد معتبری وجود دارد که نشان می‌دهد هدف ایالات متحده از پیگیری سامانه‌های دفاع ضد موشکی بر اساس رهنمودهای رئالیسم تهاجمی است و اصولاً رهبران ایالات متحده در چارچوب چنین آموزه‌هایی می‌اندیشند و عمل می‌کنند. ما در این کتاب به شواهد و اسناد معتبر در این زمینه اشاره خواهیم نمود.

البته باید این نکته را مدنظر داشت که در مورد اینکه چگونه می‌توان سیاست خارجی و استراتژی امنیتی یک دولت خاص را بر اساس رئالیسم تهاجمی مورد ارزیابی قرار داد، نویسندگان مختلف بر

¹ - Strike first

² - Reminder of aggressive behavior

³ - Unnatural

معیارهای متنوعی چون عملکرد ایدئولوژیک دولت‌ها (تساهل یا عدم تساهل)، خط‌مشی آن دولت در مقابل اقلیت‌های داخلی، سیاست‌های نظامی و کنترل تسلیحات، نوع سیاست اقتصادی، ماهیت نگاه آن دولت نسبت به همسایگان ضعیف خود، به کارگیری سیاست‌های اتحاد و ائتلاف، نوع روابط با قدرت‌های بزرگ و... تاکید می‌کنند. برخی نیز بر اصول دیگری تاکید نموده‌اند. برای مثال آیا یک دولت معمای امنیت را به رسمیت می‌شناسد و یا حداقل برخی از ملاحظات دفاعی آن را مدنظر دارد؟ برای مثال رئالیست‌های تدافعی معما را مدنظر دارند: دولت‌ها نمی‌توانند به آسانی با انباشت بیشتر و بیشتر قدرت از شر آن خلاص شوند. اما دولت‌ها با تعقیب همکاری می‌توانند تأثیرات آن را کم کنند. در مقابل، یک دولت رئالیست تهاجمی، خود را محدود نمی‌کند و حاضر نیست از سوی دیگران تحت فشار قرار گیرد و از این رو در جستجوی فرصت‌ها و موقعیت‌هایی جهت تضعیف دیگران است. پژوهش حاضر بسیاری از معیارهایی را که بدانها اشاره شد، مناسب و تبیین‌کننده می‌داند، اما بر این اعتقاد است که معیارها و شاخص‌های عینی‌تری در سیاست خارجی و رویکردهای امنیتی ایالات متحده وجود دارند، که انطباق مفروضات تئوری با واقعیات را بسیار بهتر نشان خواهند داد. در این راستا، از جمله شاخصه‌هایی که ما در این پژوهش و در قالب هژمونی‌جویی آنها را مطرح نموده‌ایم عبارتند از کیفیت درک رهبران ایالات متحده از محیط بین‌الملل و انگیزه و تمایل آنها برای دستیابی به تفوق و هژمونی جهانی، مطلوبیت و کاربرد نیروی نظامی از دیدگاه آنها، انجام اقدامات پیشگیرانه و پیشدستانه در موارد متعدد، افزایش مداخله در دیگر کشورها، نادیده گرفتن اصول حاکمیت و استغالیایی و نادیده گرفتن قواعد، هنجارها و رژیم‌های بین‌الملل در صورت ضرورت. این موارد و مصداق‌های عملی آن با نظریه رئالیسم تهاجمی قابل ارزیابی و تفسیر بوده و با جزئیات بیشتر در فصل چهارم مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

همچنین تئوری رئالیسم تهاجمی دارای ویژگی‌های دیگری است که کاربرد و قابلیت بکارگیری آن را در این پژوهش الزامی ساخته است. نخست اینکه بهترین نظریه برای تحلیل سیاست و رفتار قدرت‌های بزرگ است. در حالی که نئورئالیسم (ساختارگرا) در پی تبیین برآیندهای بین‌المللی نظیر احتمال ظهور جنگ‌های بزرگ، چشم‌انداز همکاری بین‌المللی و کیفیت ایجاد اتحاد میان دولت‌ها است، رئالیسم نئوکلاسیک در پی تبیین استراتژی‌های سیاست خارجی دولت‌های مجزا است. می‌توان گفت نئورئالیسم نمودی از تئوری روابط بین‌الملل است که که فرضیاتی در مورد نظام بین‌الملل و واحدهایی که در این نظام قرار دارند ارائه می‌دهد. برای مثال تبیین احتمال جنگ‌های عمده و هژمونیک از موضوعات اساسی نوواقع‌گرایی است. مثال‌های دیگر عبارتند از همکاری بین‌المللی، مسابقه تسلیحاتی، چانه‌زنی در بحران، تشکیل اتحادها و شرایط جنگی نظام بین‌الملل. به طور خلاصه، هیچ‌کس نمی‌تواند این پدیده‌ها را به رفتار دولتی خاص نسبت دهد. بنابراین نئورئالیسم در مورد رفتار سیاست خارجی دولت‌های منفرد هیچ پیش‌بینی‌ای ارائه نمی‌دهد. برای مثال نمی‌تواند بگوید که یک دولت خاص تحت شرایط خاصی چه رفتاری ارائه می‌دهد. همانطور که والتز می‌گوید تئوری

سیستماتیک می‌تواند به ما بگوید چه فشارهایی اعمال می‌شوند و ساختارهای مختلف چه فرصتهایی ارائه می‌دهند اما نمی‌تواند به ما بگوید چگونه واحدهای سیستم به آن فشارها و فرصت‌ها پاسخ خواهند داد. در مقابل، تئوریهای واقع‌گرایی نوکلاسیک در پی تبیین برآیندهای بین‌المللی - پدیده‌ای منتج از روابط متقابل میان دو یا چند بازیگر در سیستم بین‌الملل - هستند. به عبارتی، رئالیسم نوکلاسیک و از جمله رئالیسم تهاجمی در پی این است که چرا دولت‌های مختلف در عرصه روابط بین‌الملل در زمانهای مختلف استراتژی‌های خاصی را تعقیب می‌کنند و پیش‌بینی‌هایی در این مورد ارائه می‌دهد که چگونه دولت‌ها به الزامات سیستمیک پاسخ می‌دهند. پدیده‌هایی نظیر استراتژی‌های کلان دولت‌های منفرد، دکترین‌های نظامی، سیاست اقتصاد خارجی، اولویت‌های اتحاد و رفتارهای در زمان بحران در کانون توجه واقع‌گرایی نوکلاسیک هستند.^(۸۲) دوم اینکه به نظر می‌رسد که رئالیسم تهاجمی بیش از سایر نظریه‌ها ظرفیت به کارگیری برای تبیین استراتژی امنیتی و سیاست خارجی آمریکا به طور خاص در دوره پس از جنگ سرد را دارد.

سوم اینکه در ارتباط با موضوع پژوهش حاضر، به صراحت، اهمیت سامانه‌های ضد موشکی و تاثیر آنها بر سیاست و رفتار دیگر کشورها و نیز امنیت بین‌الملل را مورد اشاره قرار داده است. رئالیسم تهاجمی «مرشایمر» آشکارا به این نکته مهم اشاره کرده است که در صورتی که کشوری بتواند به واسطه چنین سامانه‌های دفاعی، بازدارندگی را با چالش مواجه سازد به هژمونی جهانی دست خواهد یافت.

اما در مورد شاخص‌های اصلی نظریه رئالیسم تهاجمی مرشایمر، در بخش قبلی توضیحات بسنده‌ای ارائه نمودیم. با این حال به نظر می‌رسد که ارائه مجدد خلاصه رهنمودهای اصلی این تئوری که در بخش‌های مختلف این کتاب در راستای ارزیابی و تبیین پدیده‌ها، مدنظر پژوهشگر قرار داشته‌اند، در فهم بهتر مطالب فصول مختلف سودمند باشد. بنابراین در ذیل در قالب فهرستی خلاصه به آنها اشاره می‌کنیم:

۱. رفتار بازیگران تحت تاثیر نظام بین‌الملل شکل می‌گیرد و عوامل ساختاری چون آنارشی و توزیع قدرت بیشترین اهمیت را در تبیین سیاست بین‌الملل می‌یابند. هر چند که رئالیسم تهاجمی به عنوان شاخه‌ای از رئالیسم نوکلاسیک، متغیرهای داخلی تاثیرگذار بر سیاست خارجی را نیز نادیده نمی‌گیرد.
۲. دولت‌ها واحدهای عقلایی هستند.
۳. در چنین جهانی با ویژگی دولت‌های عاقل و ساختار آنارشی، واحدها از یکدیگر می‌ترسند و بنابراین حفظ بقا نخستین هدف است.
۴. برای یک دولت افزایش بخت بقایش بدون تهدید بقای دیگر دولت‌ها مشکل به نظر می‌رسد.
۵. چون دولت‌ها می‌دانند که بهترین راه برای تضمین بقایشان این است که بزرگترین قدرت سیستم باشند، به دنبال فرصتهایی برای تغییر در موازنه قدرت به نفع خودشان هستند. بنابراین، دولت‌ها

- واحدهایی فرصت طلب هستند که دائماً در فکر حداکثرسازی سهم خود از قدرت جهانی هستند. و از این رو:
۶. دولت‌ها تجدیدنظر طلب بوده و در صورتی که مزیت‌ها بر هزینه‌ها بچربد، استراتژی تجاوزکارانه برای بیشینه‌سازی قدرت در پیش خواهند گرفت.
 ۷. هیچ دولتی نمی‌تواند نسبت به نیت دولت مقابل اطمینان یابد و بنابراین به دنبال افزایش قدرت خود حتی با کاربرد سیاست‌های تهاجمی هستند.
 ۸. قدرت‌های برتر نظام بیش از سایرین توانایی اقدام تهاجمی را دارند.
 ۹. یک قدرت بزرگ که به لحاظ قدرت، برتری چشم‌گیری نسبت به رقبا دارد احتمالاً رفتار تهاجم آمیزتر خواهد داشت، زیرا علاوه بر داشتن انگیزه از توانایی کافی نیز برخوردار است. از این رو، وقتی دولت‌ها قدرت بیشتری به دست می‌آورند، تمایلشان را برای کسب قدرت از دست نمی‌دهند.
 ۱۰. قدرت‌های بزرگ صرفاً در صدد آن نیستند که از همه قدرتمندتر جلوه کنند، گرچه حصول چنین برابندی بسیار خوشایند است، بلکه هدف نهایی آنها این است که هژمون، یعنی تنها قدرت بزرگ در نظام بین‌الملل باشند. در نظام بین‌الملل موقیت مطلوب و آرمانی، هژمون بودن است. توضیح بیشتر اینکه یک دولت تنها به این دلیل که نسبت به دیگر قدرت‌های بزرگ نظام قدرت قابل توجهی دارد، هژمون به شمار نمی‌رود، زیرا ناگزیر است با دیگر قدرت‌های بزرگ مقابله نماید.
 ۱۱. کشورهای بزرگ عمدتاً بر اساس توانایی‌های نظامی نسبی‌اشان ارزیابی می‌شوند. قدرت نظامی نیز معمولاً با توجه به میزان برخی تسلیحات خاص که در اختیار دارد، ارزیابی می‌شود.
 ۱۲. ثروت پشتوانه و تقویت کننده قدرت نظامی و معیار مناسبی برای محاسبه قدرت بالقوه است.
 ۱۳. یک قدرت بزرگ هنگامی که تغییرات نگران کننده‌ای در جهت منافع دولتی دیگر در جریان باشد، از موازنه قوا دفاع خواهد کرد. وقتی که تغییر به نفع خودش باشد تلاش می‌کند موازنه را بر هم زند.
 ۱۴. با وجود این موارد، تبدیل شدن به هژمون جهانی تقریباً برای هر دولتی غیر ممکن است؛ جز در مواردی استثنایی که یک دولت از نظر دسترسی به تفوق هسته‌ای نسبت به دیگر دولت‌ها به برتری کامل و قاطع می‌رسد.

رئالیسم تهاجمی؛ توازن قدرت و دفاع موشکی

اشاره شد که رئالیسم تهاجمی مرشایمیری معتقد است که هژمونی هدف نهایی هر دولتی است. نظام بین‌الملل، دولت‌ها و به ویژه قدرت‌های بزرگ را وادار می‌سازد از موازنه قوا روی گردان شده و به جای حفظ قدرت به افزایش قدرت بپردازند. دولت‌ها نیز نسبت به توازن قدرت بسیار حساس بوده و همواره به دنبال فرصتی برای تغییر توزیع مزیت‌ها و موازنه قدرت به نفع خویش هستند تا قدرت خود را به زیان دیگر قدرت‌ها به حداکثر برسانند. به این ترتیب، قدرت‌های بزرگ، به دنبال آن هستند که

از موقعیت‌ها، بیشترین سودجویی را به عمل آورند. منطق این رقابت نیز بیشتر بر اساس ترس و در راستای کسب قدرت بیشتر برای دستیابی به هژمون خواهد بود. چرا که در آن صورت رقابت‌های امنیتی پایان خواهد یافت و هژمون به مرحله امنیت مطلق خواهد رسید. امنیت مطلق به منزله بالاترین سطح امنیت، خط پایانی بر آنارشی جهانی و آغازی برای حکومت سلسله مراتبی یک هژمون جهانی خواهد بود.

در چنین دنیای بی‌رحمی که میل به قدرت سیری‌پذیر نیست، رقابت امنیتی دائمی است و دولت‌ها در آن برای تغییر موازنه و کسب برتری نسبت به رقبایشان از تمامی ابزارهای اقتصادی، سیاسی و نظامی بهره برده و به دروغ، تقلب و کاربرد وحشیانه زور متوسل می‌شوند، شیوه زیرکانه این است که یک دولت پیروز میدان باشد و بر دیگر دولت‌ها در نظام بین‌الملل غلبه کند. دولت‌ها در چنین جهان خودیاری از همدیگر می‌ترسند و بنابراین، به دنبال فرصت‌هایی برای تغییر در موازنه قدرت به نفع خودشان هستند. این شگفت‌انگیز نیست چرا که کسب هژمونی نیازمند برانداختن نظم مبتنی بر موازنه قوا است.

با این حال هم مفهوم هژمونی و هم مسیر دستیابی به آن در نظریه «مرشایمر» تا حدودی غامض و پیچیده است. بسیاری از کارشناسان امور بین‌الملل معتقدند که «مرشایمر» به هیچ عنوان دستیابی به هژمونی جهانی را ممکن نمی‌داند. اما از دیدگاه ما این تفسیر از آرای مرشایمر تا حد زیادی با چالش مواجه است. ما در اینجا به شرایطی می‌پردازیم که مرشایمر صراحتاً اشاره کرده است که در صورت مهیا بودن آنها، هژمونی جهانی ممکن خواهد بود. البته واقعیت دارد که وی در کتاب «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ» می‌گوید که غالباً دست یافتن به هژمونی جهانی غیر ممکن است. اما این زمانی است که مرشایمر مهمترین نیروی در اختیار دولت‌ها را نیروی زمینی می‌داند و از آنجا که از دیدگاه وی هیچ دولتی نمی‌تواند بدان اندازه نیروی زمینی در ماورای اقیانوس‌ها پیاده کند که به جنگ با رقیب بالقوه و پیروزی در آن جنگ بینجامد، بنابراین هژمونی جهانی دست نیافتنی است. از این دیدگاه اقیانوس‌ها و خاصیت متوقف‌کنندگی آنها از پیشروی هژمون منطقه‌ای به سایر مناطق جهان جلوگیری به عمل می‌آورند. به گفته وی «مانع اصلی بر سر راه تسلط بر کل جهان این است که استقرار و نمایش قدرت در خاک دول رقیب در آن سوی اقیانوس‌ها به راستی کار دشواری است».^(۸۳) همین امر توجیهی برای مفسران این نظریه شده است که اعلام کنند هژمونی جهانی یقیناً غیر ممکن است.

با این وجود، مرشایمر در همان اثر خود راهی دیگر برای دستیابی به هژمونی را مدنظر دارد. او صراحتاً اشاره می‌کند که دولت‌ها زمانی که بر موازنه هسته‌ای فائق آیند، به هژمونی جهانی دست خواهند یافت. «اگر دولتی نسبت به تمامی رقبایش به برتری هسته‌ای دست یابد، آنقدر قدرتمند خواهد بود که تبدیل به تنها قدرت بزرگ در نظام بین‌الملل گردد. با ظهور هژمون هسته‌ای موازنه نیروهای متعارف دیگر موضوعیت نخواهد داشت».^(۸۴) «اسنایدر» نیز این دیدگاه «مرشایمر» را برجسته

نموده و تاکید می‌کند هژمونی جهانی تقریباً غیر ممکن است «مگر برای دولتی که به تفوق هسته‌ای دست یابد که به معنای توان نابودی رقیب بدون هراس از تلافی است»^(۸۵) و این همان نکته‌ای است که برخی از کارشناسان آن را مورد غفلت قرار داده‌اند. جالب آنکه مرشایمر تنها به این امر بسنده نکرده و معتقد است که برخلاف آنچه رئالیست‌های تدافعی می‌گویند، دولت‌ها نه تنها انگیزه‌ای برای اسمترار موازنه هسته‌ای ندارند، بلکه اشتیاق فراوانی برای غلبه در زمینه تسلیحات هسته‌ای دارند.

در توضیح نکته فوق باید گفت که رئالیست‌های تدافعی معتقدند که تفوق هسته‌ای برای یک کشور دارای توانایی هسته‌ای، ممکن نمی‌باشد. آنها همچنین معتقدند در جهانی که موازنه هسته‌ای برقرار است، دولت‌ها نباید سلاح‌های مقابله استراتژیک با دشمن بسازند.^(۸۶) منظور آنها این است که در یک توازن هسته‌ای باید هر دو طرف به این اطمینان برسند که طرف مقابل در مقابل سلاح‌های هسته‌ای آسیب‌پذیر است. آنها چنین موازنه‌ای را ثبات دهنده نظام بین‌الملل می‌دانند. البته رئالیست‌های تدافعی صرف نظر از مساله ثبات در یک سیستم متوازن، اصولاً دستیابی به امکاناتی تدافعی که بتواند موازنه هسته‌ای را به سود یک کشور تغییر دهد، غیر ممکن و آن را تلاشی بیهوده می‌دانند. اما مرشایمر چنین عقیده ندارد. از نظر او قدرت‌های بزرگ از زندگی در جهانی با حاکمیت استراتژی توازن مبتنی بر تخریب متقابل خرسند و راضی نیستند و به احتمال قوی به دنبال راههایی برای کسب تفوق بر دشمن دارای سلاح هسته‌ای خواهند بود. او می‌پذیرد که توازن هسته‌ای ممکن است جنگ میان قدرت‌های بزرگ را غیر محتمل سازد، اما به هر حال دولتی که تفوق هسته‌ای کسب نماید، امنیت بیشتری پیدا خواهد کرد. اما قدرت بزرگ دارای توانمندی هسته‌ای همواره نگران است چرا که باز هم از لحاظ هسته‌ای آسیب‌پذیر است. از نظر مرشایمر درست است که حمله هسته‌ای چندان محتمل نیست، لیکن همچنان امکان‌پذیر می‌باشد.^(۸۷) یک دولت بزرگ می‌داند وقتی به تفوق هسته‌ای دست پیدا کند دیگر یک هژمون می‌باشد و هیچ رقیب بزرگی ندارد که از آن بترسد. از همه مهم‌تر این هژمون دیگر با تهدید حمله هسته‌ای روبرو نخواهد بود. لذا، کشورها دارای انگیزه‌ای قدرتمند برای تبدیل شدن به هژمون هسته‌ای می‌باشند. بنابراین، دولت‌ها قابلیت «ضد نیروی» قابل توجه‌ای پدید خواهند آورد و سیستم‌های دفاعی اثربخشی را با تلاش فراوان توسعه خواهند داد. بنابراین، یک تلاش عمده رئالیسم تهاجمی این است که به اثبات این ادعا می‌پردازد که قدرت‌های بزرگ در جستجوی برتری هسته‌ای و تغییر موازنه راهبردی می‌باشند.^(۸۸)

با این توصیف نه تنها مرشایمر هژمونی جهانی را ممکن می‌داند و راه آن را تفوق هسته‌ای می‌داند، بلکه معتقد است که دولت‌ها به چنین تفوقی اشتیاق وافر دارند و از موازنه تنفر دارند. حتی تعمق بیشتر در اندیشه‌های مرشایمر آشکار می‌سازد که صرفاً مساله اشتیاق به قدرت بیشتر نیست که تلاش برای هژمونی جهانی را در دستور کار قدرت‌ها قرار می‌دهد، بلکه قدرت‌های بزرگ ناچار به تفکر در مورد تفوق هستند. حتی دولتی که به هژمون منطقه‌ای تبدیل شود نمی‌تواند خود را از وسوسه تلاش برای افزایش قدرت نسبی رها سازد. میهم بودن نیات دولت و توانمندی‌های نسبی موجب دامن زدن

به تشویش، ترس و بدگمانی خواهد شد. بنابراین، یک هژمون منطقه‌ای که نمی‌تواند هرگز از نیات دیگر دولت‌های بزرگ مطمئن باشد، برای حفظ موقعیت خود، باید به طور مستمر اهدافی را تعقیب کند که رقبای بالقوه را با چالش مواجه سازد. چنانکه «فیشر» در این باره می‌گوید «هژمون یا باید قدرت خود را باز هم توسعه دهد یا اینکه بمیرد».^(۸۹) «لاین» با مورد توجه قرار دادن آموزه‌های «مرشایمر» از این نیز فراتر رفته و معتقد است که «حتی اگر یک دولت به هژمونی [جهانی] دست یابد، با این وجود، تمایلش به حداکثرسازی قدرت نسبی‌اش متوقف نمی‌شود و نمی‌تواند احساس ایمنی کند. هژمون‌ها نمی‌توانند قدرت‌های حافظ وضع موجود باشند، چرا که آنها می‌خواهند برتری خود را حفظ کنند».^(۹۰) همچنین این نکته نیز شایسته ذکر است که مرشایمر هیچگاه با قاطعیت نگفته است که هژمونی جهانی در آینده ظهور نخواهد کرد بلکه قاطعیت وی آنجا مشهودتر است که بگوید «تاکنون» هژمون جهانی ظهور نکرده است. او در کتاب تراژدی سیاست قدرتهای بزرگ می‌گوید که دولت‌ها به طور خلاصه به دنبال چهار هدف اصلی می‌باشند:

۱. تبدیل شدن به تنها هژمون منطقه‌ای
۲. کنترل بیشترین درصد ممکن از ثروت جهانی
۳. تسلط بر موازنه قوای زمینی در منطقه خود و
۴. دستیابی به تفوق هسته‌ای.^(۹۱)

بنابراین اینکه دولت‌ها در پی دست یافتن به هژمونی جهانی هستند از دیدگاه مرشایمر کاملاً واضح است و اینکه تنها راه این موفقیت نیز دستیابی به تفوق هسته‌ای (هدف ۴) و هنگامه طلوع هژمونی جهانی است، در نظریات وی جلوه‌گر است. مرشایمر توضیح داده که زمانی که دولت‌ها و قدرت‌های بزرگ به سمت برتری هسته‌ای حرکت نمودند، دیگر اشتیاق آنها به سوی هژمونی جهانی بوده و فراتر از تبدیل شدن به هژمون منطقه‌ای می‌اندیشند. من در این کتاب با استدلال‌ات منطقی نشان خواهم داد که ایالات متحده آمریکا در دوره پس از جنگ سرد بر بنیان فرضیه‌های اساسی رئالیسم تهاجمی در پی کاهش آسیب‌پذیری خود در مقابل تهدیدات احتمالی آینده، بازداشتن مخالفان و رقبا از ایجاد هرگونه چالش با استفاده از نیروی نظامی و به ویژه موشکی، تغییر در موازنه راهبردی، حداکثرسازی امنیت و بنابراین تثبیت هژمونی جهانی است و این استراتژی در دستور کار سیاسی و امنیتی این کشور قرار گرفته است. از دیدگاه نخبگان نظامی ایالات متحده، در جهان پس از جنگ سرد، فرصتی فراهم آمده تا آنها خود را از ریسک استراتژی بازدارندگی مبتنی بر تخریب متقابل برهانند و این امر نیز با تفوق هسته‌ای در مقابل رقبای سنتی و جدید امکان‌پذیر است.

جمع بندی:

هر پژوهش علمی در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل نیازمند گزینش نظریه‌ای مناسب از میان نظریات متکثر است، که بتواند به تجزیه و تحلیل دقیق و تبیین درست موضوع مورد بررسی کمک کند. پژوهش حاضر نیز برای ارائه تحلیلی علمی‌تر از اهداف استراتژیک ایالات متحده آمریکا از استقرار سامانه‌های ضد موشکی پس از جنگ سرد، از رهنمودهای مکتب نئورئالیسم و به طور خاص نظریه رئالیسم تهاجمی مرشایمر بهره گرفته است. بنابراین، در این فصل ما ابتدا رهیافت رئالیسم در روابط بین‌الملل و شاخه‌های متنوع آن را مورد بررسی قرار دادیم. ارائه خلاصه‌ای از مباحث هر شاخه از این لحاظ سودمند بود که اولاً نشان داد که مناظرات میان خود رئالیست‌ها ضمن اینکه به تکامل این رهیافت کمک نموده است، به روشن شدن - اگر نه حل شدن نهایی - بسیاری از مباحث بغرنج انجامیده است. دوماً جایگاه رئالیسم تهاجمی را نیز در میان این مناظرات مشخص ساخت. سپس به بیان مهمترین فرضیه‌ها و رهنمودهای تئوری رئالیسم تهاجمی پرداخته و مفاهیم هژمونی، موازنه قوا و دفاع موشکی را مورد ارزیابی قرار دادیم. به هر حال، مباحث این فصل بدین منظور گرد آمدند که نشان دهیم شاخصه‌های این نظریه بیشترین موارد تطبیق و کمترین تناقض را با موضوع مورد بررسی دارد.

پی نوشت ها:

۱. در این باره بنگرید به:

حمیرا مشیرزاده، (۱۳۸۶). **تحول در نظریه های روابط بین الملل**، تهران: انتشارات سمت، چاپ سوم، بهار و.

Ole. Holsti R.(2003). **Theories of International Relation**, available at: <http://people.duke.edu/~pfeaver/holsti.pdf>

۲. برای این استدلال بنگرید به:

Holsti, Ibid, p:5.

3. Robert. O. Keohane (1986). "Theory of World Politics: Structural Realism and Beyond", in: **Neorealism and Its Critics Book**, Section Seven, New York, Columbia University Press, pp: 158-203, Book Section, available at: <http://www.rochelleterman.com/ir/sites/default/files/keohane%20neorealism.Pdf>

۴. درباره اهمیت رئالیسم، هالستی این سوال مبالغه آمیز منسوب به گیلپین را نقل می کند که می پرسد «آیا اصولاً از زمان توسیدید چیزی بر فهم ما از سیاست جهانی افزوده شده است؟» بنگرید به:

Holsty, Ibid, p:2

۵- هدف ما پرداختن به منازعات میان مکاتب مختلف با رئالیسم نیست. مقاله هالستی منبعی خلاصه اما ارزشمند در باب رئالیسم و دیدگاه های متعارض است. بنگرید به: Holsty, Ibid.

6. Keohane, Ibid, p:163

۷. Donnelly, 21

Jack. Donnelly (2000). **Realism and international Relations**, Published by the Press Syndicate of the University of Cambridge the Pitt Building, First Published, p:27.

۸- بنگرید به:

Steven. E. Lobell (2010). "Structural Realism/Offensive and Defensive Realism", In: **The International Studies Encyclopedia**, Edited by Robert A. Denemark, Volume X, Wiley-Blackwell, A John Wiley & Ltd, Publication, p:6653.

Robert. B, ed. Strassler (1996). **The Landmark Thucydides: A Comprehensive Guide to the Peloponnesian War**, New York: Free Press, p:91.

همچنین جهت مطالعه نکات اساسی گفتگوی ملوس‌ها که به زبان فارسی ترجمه شده و حاوی دیدگاه‌هایی رئالیستی است بنگرید به:

تیم دان و برایان سی. اسمیت (۱۳۸۳). «رئالیسم»، در جان بیلیس و استیو اسمیت و دیگران، **جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین**، موسسه فرهنگی مطالعات فرهنگی و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، مترجم ابوالقاسم راچمنی و دیگران، چاپ نخست، دی، ص: ۳۳۱.

9. Donnelly, Ibid, p:22

۱۰. بنگرید به: نیکولو ماکیاولی (۱۳۷۷). **گفتارها**، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ اول، فروردین، ص: ۴۶.

همچنین رجوع شود به:

نیکولو ماکیاولی (۱۳۷۴). **شهریار**، ترجمه داریوش آشوری، تهران: انتشارات سمت، چاپ یازدهم، تابستان، ص: ۱۱۳.

۱۱. کتاب لویاتان را حسین بشیریه به فارسی ترجمه نموده و از سوی انتشارات نی منتشر شده است، بنگرید به: توماس هابز (۱۳۸۷). **لویاتان**، مترجم حسین بشیریه، تهران: انتشارات نی، چاپ پنجم.

۱۲. (بنگرید به هابز، همان: ص: ۱۵۷ و ۱۵۸ و جهت مطالعه تفسیری مشابه بنگرید به Donnelly, Ibid, p: 1316 و در مورد تشریح سه علت منازعه از دیدگاه‌های بنگرید به:

Kenneth. N. Waltz, (2003). "Realist Thought and Neorealist Theory", **Journal of International Affairs**, p:35, available at: <http://classes.maxwell.syr.edu/psc783/Waltz44.Pdf>

۱۳. البته برخی با کاربرد اصطلاح «کلاسیک» مخالفت می‌ورزند. از نظر آنها برچسب کلاسیک برای این شاخه از رئالیسم مناسب نیست، چرا که بیانگر هیچگونه جهت‌گیری نویسندگان این دیدگاه نیست. از این رو، مخالفان با برجسته‌کردن مفهوم «ماهیت/ سرشت بشر» که در آثار نویسندگانی مانند کار، مورگنتا و نیبور به چشم می‌خورد و هسته اصلی تحلیل‌های آنان را تشکیل می‌دهد، عنوان «رئالیست‌های بیولوژیکی» را پیشنهاد می‌دهند در این باره از جمله بنگرید به: Donnelly, Ibid, p: 23. والتز نیز از این شاخه با عنوان رئالیسم سنتی نام می‌برد. برای مثال، بنگرید به: Waltz, Ibid, p: 30. همچنین وی عنوان رئالیسم سیاسی (Political Realism) را نیز برای آنها به کار می‌گیرد. بنگرید به: Waltz, Ibid.

۱۴. این قاعده یکی از اصول ششگانه رئالیسم از دیدگاه مورگنتا است. از نظر او شش اصل حاکم بر رئالیسم سیاسی در روابط بین‌الملل عبارتند از: (۱) رئالیسم سیاسی بر این باور است که سیاست همانند جامعه مشمول قوانینی عینی است که ریشه در نهاد بشر دارند. عمل این قوانین از خواست ما اثر نمی‌پذیرد و لذا مبارزه انسان با این قوانین تنها به بهای شکست میسر است. (۲) راهنمای اصلی که به رئالیسم سیاسی کمک می‌کند تا راهش را در عرصه سیاست بین‌الملل بیابد، مفهوم منافع است که در چارچوب قدرت تعریف می‌شود. فرض بر این است که دولتمردان بر اساس مفهوم منافع در چارچوب قدرت تفکر و رفتار می‌کنند. (۳) مفهوم اصلی و کلیدی رئالیسم، یعنی منافع در چارچوب قدرت، مقوله‌ای عینی است که اعتباری عام دارد، اما معنایی قطعی و لاتغییر هم به این مفهوم نمی‌بخشد، ایده منافع در واقع در ذات سیاست است و تحت تاثیر شرایط زمانی و مکانی قرار نمی‌گیرد. (۴) واقع‌گرایی سیاسی از اهمیت اخلاقی رفتار سیاسی و همچنین تنش اجتناب‌ناپذیر موجود میان

احکام اخلاقی و آنچه برای رفتار سیاسی موفق لازم است، آگاهی دارد. رئالیسم مدعی است که مبانی اخلاقی عام را نمی‌توان به شکل عام یا انتزاعی آنها به رفتار دولت‌ها تعمیم داد. این مبانی باید در شرایط عینی زمانی و مکانی پالایش شوند. (۵) واقع‌گرایی سیاسی از یکی دانستن آرزوهای اخلاقی یک ملت خاص یا قوانین حاکم بر جهان اجتناب می‌کند و (۶) بدین ترتیب تفاوت میان رئالیسم سیاسی و سایر مکاتب فکری تفاوتی واقعی و مهم است. از نظر فکری، همانگونه که اقتصاددانان، حقوق‌دانان، و علمای اخلاق گستره‌های اقتصاد، حقوق و اخلاق را حوزه‌های علمی مستقلی می‌دانند، متفکر واقع‌گرای سیاسی نیز از استقلال گستره سیاسی حمایت می‌کند. او برحسب منافع در چارچوب قدرت می‌اندیشد، همانطور که اقتصاددانان براساس مفهوم منافع در چارچوب ثروت، حقوق‌دانان بر اساس انطباق عمل با قوانین حقوقی و عالم اخلاق بر اساس انطباق عمل با مبانی اخلاقی می‌اندیشد. بنگرید به:

هانس. جی مورگنتا(۱۳۸۴). **سیاست میان دولت‌ها**. تجدید نظر: کنت دبلو. تامپسون، ترجمه: حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل، صص ۲۱-۵.

۱۵. مشیرزاده، همان: صص ۹۶-۱۰۰.

۱۶. به نقل از: Donnelly, Ibid, p:8.

۱۷. بنگرید به:

Mark.Busser(2006). **The Evolution of Security: Revisiting the Human Nature Debates In international Relations**, Department of Political Science, York University, YCISS Working Paper Number 40, August, p:4.

Nukhet. A Sandal and Patrick James (2011). "Religion and International Relations Theory: Towards a Mutual Understanding", **European Journal of International Relations**, The online Version of this Article Can be Found at: <http://ejt.sagepub.com/content/17/1/3,p:10>.

۱۸. مقایسه شود با: Donnelly, Ibid, p:7.

19. Lobell, Ibid, p:6653

20. Sandal & Janes, Ibid, p:14

21. Holisti, Ibid, p:7.

۲۲. برای مثال والتز می‌گوید که در فقدان یک داور نهایی، رقابت بر سر کالاهای نایاب، نبرد برای قدرت را در میان رقیبان به بار می‌آورد و این پیامد نبرد برای قدرت می‌تواند بدون رجوع به شرارت انسانها تبیین شود. نبرد برای قدرت ظهور می‌یابد چرا که مردم چیزهایی می‌خواهند و نه ضرورتاً به این دلیل که به شرارت تمایل دارند. بنگرید به: waltz, Ibid, p: 35.

23. Waltz, Ibid, pp:25-26

۲۴. رئالیست‌های تهاجمی و به ویژه مرشایمر به این دیدگاه والتز به ویژه با این استدلال که سنجش و اندازه‌گیری «میزان متناسب قدرت» برای «اطمینان از امنیت» امکان‌پذیر نیست، تاخته‌اند. ما در ادامه همین فصل این بحث را بیشتر تشریح خواهیم کرد.

۲۵. بنگرید به:

Kenneth. N Waltz(1998). "The Origins of War in Neorealist Theory", **Journal of Interdisciplinary History**, Vol. 18, NO4, The Origin and Prevent of Major Wars, Spiring, p:616.

۲۶. بنگرید به: Waltz, 2003, pp:26-30

البته باید توجه داشت که همه رئالیست‌ها در این اعتقاد مشترک نیستند. برخی از اندیشمندان والتز و دیگر نئورئالیست‌ها را متهم می‌کنند که در درک رئالیسم کلاسیک ناکام مانده‌اند. از نظر آنها رئالیسم کلاسیک به همان اندازه نئورئالیسم بر ساختار تاکید داشته است.

۲۷. والتز می‌گوید که سطح سیستم در تئوری نظام بین‌الملل مورد غفلت قرار گرفته است. از دیدگاه وی هر تئوری روابط بین‌الملل باید بتواند چیزی درباره واحدها (دولت) و سیستم به طور کلی به ما بگوید. در حالی که تئوری‌های سطح خرد بر رفتار فردی دولت‌ها تمرکز دارند، تئوری‌های سیستمیک بر ساختاری که دولت‌ها در آن به تعامل می‌پردازند مربوط است.

۲۸. بنگرید به: Waltz 2003, pp:29-30 , Waltz, 1998, p:615 .

۲۹. جهت مطالعه بیشتر در مورد این اصول بنگرید به , Waltz, 2003, pp:29-30 , Keohane, Ibid, p:166 Donnelly, Ibid, p:17, Holisti, Ibid, p:8

30. Waltz, 2003, p:34.

31. Waltz, 1998, p:619.

32. Sandal & Janes, Ibid, p:14.

33. Waltz, 2003, pp:29-31 .

۳۴. در این باره بنگرید به: مشیرزاده، همان:ص ۱۲۹ و نیز:

Gideon Rose (1998). "Neoclassical Realism and Theories of Foreign policy", **World Politics**, Cambridge University Press VOL. 51, NO. 1 (October), p:146.

در کل این ایده که فاکتورهای سیستمیک جهت‌گیری کلی سیاست را تعیین می‌کنند به نئورئالیست‌ها و این دیدگاه که سیاست خارجی در سطح دولت و از سوی رهبران سیاسی طراحی می‌شود به رئالیست‌های کلاسیک نزدیک است و نوکلاسیک‌ها هر دو را می‌پذیرند.

۳۵- ما نیز در جاهای مختلف در این کتاب به ادراک رهبران آمریکا نسبت به سیاست بین‌الملل و جایگاه این کشور به ویژه پس از جنگ سرد اشاره کرده‌ایم بنگرید به فصول چهار، شش و هفت همین کتاب.

۳۶. برای مثال بنگرید به: Rose, Ibid, p:147.

37. Shiping Tang (2009). "Taking Stock of Neoclassical Realism", **International Studies Association, International Studies Review**, December 4, Volume 11, Issue 4, p:800.

38. Sean. M. Lynn-Jones (1995). "Ofense-defense Theory and its Critics", **Security Studies**, NO. 4, (Summer), Published by Frank Cass, Lon, pp:661-2.

۳۹. بنگرید به: Lobell, 2010:6651 و مقایسه شود با:

Peter Toft(2003). "John J. Mershaeimer: An Offensive Realist Between Geopolitics&Power", **Institute for Statskundskab**, Kobenhavn University,Rosenborggade 15,1130 Kobenhavn K, p:13, available at: http://polsci.ku.dk/arbejdspapirer/2003/ap_2003_01.pdf

البته به نظر می آید که تالیافرو اختلاف میان دو نحله رئالیسم نوکلاسیک را بیش از تفاوت هر کدام از آنها با نئورئالیسم ساختاری می داند. از نظر او نوواقعگرایی و واقعگرایی نوکلاسیک هر کدام در پی تبیین پدیده های متفاوتی هستند. اما تمایز میان رئالیسم تدافعی و تهاجمی، تمایزی اساسی و عمده حول محور پیامدهای آنارشی است. بنابراین، این دو رویکرد از جنبه تئوریک رقیب هم هستند؛ چرا که پیش بینی ها و تفسیرهای سیاسی مجزایی را ارائه می دهند. بنگرید به:

Jeffrey. w Taliaferro (2001). "Security Seeking Under Anarchy: Defensive Realism Revisited", **International Security**, VOL25, NO. 3, (Winter), pp128-161, see p:134.

۴۰. تنها استثنای عمده در این قاعده زمانی است که موقعیت هایی پیش می آید که منجر به این می شود که دولت های امنیت جو به دلیل احساس تهاجم طرف مقابل، از یکدیگر بهراسند.

41. Rose, Ibid, p:150

۴۲. مقایسه شود با این بیان فیشر که می گوید: دولت ها زمانی که "بتوانند" توسعه طلب نیستند، بلکه زمانی که "باید" باشند، هستند. بنگرید به:

Uri. J. Fisher (2002). "U. S. Post-Cold War Foreign Policy in Central Asia: Offensive and Defensive Realism Considered", **Department of Political Science**, University of Colorado, p:1.

۴۳. Toft, Ibid, p:13.

۴۴. Fisher, Ibid, p:8.

۴۵. مشیرزاده، همان: ص ۱۳۰.

۴۶. جی. جان مرشایمر (۱۳۹۰). **تراژدی سیاست قدرت ها بزرگ**، مترجم: غلامعلی چگنی زاده، تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول، ص ۲۵.

۴۷. Lobell, Ibid, p:6653.

48. Marc. Trachtenberg(2003). "The Question of Realism", **Security Studies**, University of California, Los Angles, 13: 1, pp:156-194, see p:163.

۴۹. به نقل از رز، بنگرید به: Rose, Ibid, p:157.

۵۰. برای شرحی جامع در مورد این دیدگاه شولر بنگرید به: Mononen, 2008:21-40.

۵۱. Rose, Ibid, p:157.

۵۲. به نقل از: Tong, Ibid, p:456.

۵۳. مقایسه شود با: حمیرا مشیرزاده، همان: ص ۱۳۱ و Lobell, Ibid, p:6653

54. Jeffrey Legaro and Andrew Moravcsik (1998). **Is Anybody Still a Realist**, Working Paper Series, 98-14, Weatherhead Center for International Affairs, Harvard University, October, p: 13.

۵۵. در اینجا قدرت دولت مهم‌تر از قدرت ملی است، زیرا بخشی از قدرت ملی را تشکیل می‌دهد که حکومت می‌تواند از آن برای رسیدن به اهداف خود استفاده کند و نشان می‌دهد که تصمیم گیرندگان تا چه اندازه می‌توانند با سهولت به اهداف خود نایل شوند. به نقل از: مشیرزاده، همان: ص ۱۳۱.

۵۶. به طور خلاصه این مفروضات عبارتند از:

۱. نظام بین‌الملل آنارشیک و فاقد یک نهاد مرکزی در راس دولت‌ها است که بتواند به محافظت از آنها در برابر یکدیگر بپردازد. بنابراین، حاکمیت در درون دولت‌ها نهادینه شده است.

۲. دولت‌ها همواره دارای یک رشته قابلیت‌های نظامی تهاجمی هستند که به آنها توان صدمه‌زدن و احیاناً انهدام یکدیگر را می‌دهد. دولت‌ها بالقوه برای یکدیگر خطرناک هستند، گرچه برخی از آنها نسبت به دیگران از امکانات نظامی بیشتری برخوردارند و در نتیجه خطرناک‌تر هستند. معمولاً قدرت نظامی یک دولت با توجه به میزان برخی تسلیحات خاص که در اختیار دارد، ارزیابی می‌شود.

۳. خیال دولت‌ها هرگز نمی‌تواند در مورد نیت و مقاصد دولت‌های دیگر راحت باشد. به ویژه هیچ دولتی نمی‌تواند اطمینان داشته باشد که دولت دیگر از توانایی نظامی تهاجمی خود علیه او استفاده نمی‌کند. این به آن معنا نیست که دولت‌ها لزوماً نیت خصمانه دارند، در حقیقت ممکن است کلیه دولت‌ها در نظام بین‌الملل نیت خیرخواهانه داشته باشند، اما از آنجا که نمی‌توان این نیت را به صورت قطعی و با اطمینان برآورد کرد، قضاوت قاطعانه در مورد آن تقریباً غیرممکن است. علل احتمالی زیادی برای تهاجم وجود دارد، و هیچ دولتی نمی‌تواند مطمئن باشد که دولت دیگر توسط یکی از این علل برانگیخته نشود. به علاوه، نیت دولت‌ها به سرعت تغییر می‌کنند. بنابراین، یک دولت ممکن است امروز خیرخواهانه رفتار کند و روز دیگر خصمانه. عدم اطمینان در مورد نیت دولت‌ها غیرقابل اجتناب است و این به آن معناست که هیچ‌گاه نمی‌توان مطمئن بود که دولت‌ها مقاصد خصمانه‌شان را بر مرکب قدرت تهاجمی خود سوار خواهند کرد.

۴- نخستین و اصلی‌ترین هدف قدرت‌های بزرگ، تضمین بقا است. بقا در راس اهداف و انگیزه‌های دیگر قرار دارد. دولت‌ها می‌توانند و باید اهداف دیگر را تعقیب کنند اما حفظ امنیت مهم‌ترین هدف هر دولت است. و

۵. قدرت‌های بزرگ بازیگرانی عقلانی‌اند. آنها نسبت به محیط خارجی خود آگاه هستند و برای بقای خود در این محیط رفتار استراتژیک مناسب را انتخاب می‌کنند. به خصوص آنها به اولویت‌های دیگر دولت‌ها و اینکه رفتارشان چه تاثیری بر رفتار دولت‌های دیگر دارد و همچنین این مساله که رفتار دولت‌های دیگر چه تاثیری بر استراتژی آنها برای بقا دارد توجه می‌نمایند. علاوه بر این، دولت‌ها نه تنها به عواقب کوتاه‌مدت و فوری، بلکه به پیامدهای بلندمدت اعمال خود نیز توجه دارند. جهت مطالعه بیشتر بنگرید به: مرشایمر، همان: صص ۳۴-۳۶.

۵۷. مرشایمر، همان: صص ۳۵۵ و ۶۳ و ۳۷ و ۲۴ و ۳.

۵۸. بنگرید به مقدمه مترجم در کتاب زیر:

ریچارد لیتل (۱۳۸۹). **تحول در نظریه های موازنه قوا**، مترجم: غلامعلی چگنی زاده، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، چاپ نخست، آبان ماه، ص ۲۸.

۵۹. گرگ فرای و جاسینتا آهیگن (۱۳۹۰). **تصویرهای متعارض از سیاست جهان**، مترجم علیرضا طیب، تهران: نشر نی، ص ۲۵.

۶۰. مرشایمر، همان: ص ۱،

۶۱. مرشایمر، همان: ص ۲۴،

۶۲. مرشایمر، همان: صص ۴۶-۴۰،

۶۳. مرشایمر، همان: ص ۱۹۰.

۶۴. بنگرید به: مرشایمر، همان: صص ۲، ۳.

۶۵. لیتل، همان: ص ۲۹۹،

۶۶. به یاد آوریم که مورگنتا نیز معتقد بود که دشوار بودن اندازه گیری قدرت محیط، عملکرد دولت ها را به شدت نامطمئن ساخته و آنان را ناگزیر می سازد تا برای حفظ امنیتشان از استراتژی به حداکثر رساندن قدرت خود استفاده کنند. لیتل نیز بر این اعتقاد است که این سخن مرشایمر که می گوید هیچ میزانی از قدرت نمی تواند دولت ها را مطمئن کند که امنیت خود را تضمین یافته بدانند بسیار شبیه به این فرض مورگنتا است که می گوید «قدرت غیر قابل محاسبه است» بنگرید به لیتل، همان: صص ۲۳۴ و ۱۹۴،

۶۷. مرشایمر، همان: صص ۳۹-۴۰. همچنین بنگرید به:

Glenn. H Snyder(2002). "Mearshaimer's World-Offensive Realism and Struggle for Security", **International Security**, VOL1027,NO1, (Summer) , p:155.

در اینجا مساله این است که قدرت و ثروت دولت ها در زمان های مختلف و با نرخ های متفاوتی رشد می کند و اشتباه است که کیفیت موازنه قدرت را در طول زمان پیش بینی کنیم. برای مطالعه بیشتر در این باره بنگرید به Toft, Ibid, p: 14.

۶۸. برای استدلالی مشابه بنگرید به: Lobell, Ibid, p: 6654.

۶۹. بنابراین در این دیدگاه «جستجوی هژمونی» جای «جستجوی امنیت» در واقعگرایی ساختاری والتز و واقعگرایان تدافعی را می گیرد و تغییر وضع موجود احتمال مقدم است.

۷۰. مرشایمر به نقل قول استالین بعد از جنگ دوم جهانی استناد می کند که «هر دولتی تا جایی که نیروی نظامی اش اجازه می دهد، سامانه مورد نظر خود را به نظام بین الملل تحمیل می کند و هیچ گاه غیر از این نمی تواند باشد» بنگرید به: مرشایمر، همان: ص ۴۲.

۷۱. مرشایمر، همان: ۶۳.

۷۲. بنگرید به: مرشایمر، همان: ص ۹۰.

البته نگارنده معتقد است که در اینجا یک تعارض میان دیدگاههای مرشایمر وجود دارد که نمی‌تواند نادیده گرفته شود. این تعارض همانی نیست که بیشتر منتقدین بدان اشاره کرده‌اند و معتقدند که در عصر موشک‌های قاره‌پیما و تسلیحات هسته‌ای و گسترش تکنولوژی سلاح‌های مرگبار که می‌توان جنگ‌ها را «جنگ دگمه‌ها» نامید، تاکید بر نیروی زمینی به عنوان مهم‌ترین و تعیین کننده‌ترین نیروها در صحنه نبرد، زیاد مناسب نداشت و در تطبیق با واقعیت درست نمی‌باشد. بلکه انتقاد ما از این رویکرد است که مرشایمر از سویی نیروی زمینی را مهم‌ترین و تاثیرگذارترین گونه قدرت می‌داند و از سوی دیگر تفوق در عرصه هسته‌ای را نماد کسب هژمونی جهانی و (در نتیجه بالاترین حد قدرت) می‌داند. ما در ادامه همین فصل به این موضوع و ابهامی که در دیدگاه مرشایمر وجود دارد، باز خواهیم گشت.

۷۳. مرشایمر، همان: ۳۸.

۷۴. البته در مورد معمای امنیت انتقادات سختی به مرشایمر و رئالیسم تهاجمی وارد شده است. از جمله اسنادی در این باره می‌گوید معمای امنیت چیزی بیش از رقابت میان دولت‌هایی که به دنبال حفظ وضع موجود هستند، نیست. اگر چه هیچ یک از آنها واقعا مهاجم نیستند، عدم اطمینان در مورد نیت دیگران آنها را مجبور می‌کند که به ابزارهای محافظت از خود دست یازند که آن هم علامتی برای تهدید دیگران است. اما از نظر او در دیدگاه مرشایمر کشورهای حافظ وضع موجود وجود ندارند و همه قدرت‌های بزرگ تجدیدنظرطلب هستند و آماده تجاوز هستند. بنابراین اگر همه دولت‌ها آماده تجاوز هستند و دیگران را نیز بدینگونه می‌نگرند پس دیگر «معما» معنایی ندارد. در این باره رجوع شود به: Snyder, Ibid, p: 156. این انتقاد بدان معناست که اگر رئالیست‌های تهاجمی فرض را بر نیت‌های خصمانه دولت‌ها می‌نهد پس مساله عدم اطمینان از نیت طرف مقابل را نیز حل شده می‌دانند. به هر حال مرشایمر معتقد است که معمای امنیت وجود دارد و تنها راهی که یک دولت می‌تواند از آن بگریزد این است که همه دیگر دولت‌ها را از طریق تبدیل شدن به هژمون در اولین لحظه ممکن حذف کند.

۷۵. مقایسه شود با: Tang, Ibid, p: 459.

۷۶. با این دیدگاه زکریا که پیشتر به آن اشاره کردیم مقایسه شود که می‌گوید: توانمندی‌های نسبی تا حد زیادی به نیت دولت‌ها شکل می‌دهند. هنگامی که دولتی قدرتمندتر می‌شود، می‌کوشد نفوذ خود را افزایش دهد و به حداکثر برساند و محیط بین‌المللی خود را کنترل نماید. بنابراین دولتها در مواردی که تصمیم‌گیرندگان اصلی آنها تصور کنند که توانمندی‌های نسبی کشور بیشتر شده است، راهبردهای تهاجمی و با هدف بیشینه‌سازی نفوذ را دنبال خواهند کرد. البته والتز نیز در مواردی این دیدگاه را پذیرفته است. والتز به وضوح بیان می‌دارد که افزایش قدرت، علاوه بر اینکه باعث افزایش اقتدار و امنیت می‌شود، از یکسو دامنه عمل کشورها را گسترده‌تر ساخته و از سوی دیگر سهم بزرگتری از نظام و اقتدار خودمحورانه را در اختیار آنها قرار می‌دهد برای مطالعه دیدگاه والتز در این مورد بنگرید به: لیتل، همان: ص ۲۹۷. به هر حال، از دید واقع‌گرایان تهاجمی تعداد مواردی که یک دولت پرتحرک و قوی به دلیل اشباع شدن، افزایش قدرت نسبی یا توسعه‌طلبی را متوقف کرده و یا محدودیت‌هایی را برای قدرت خود قایل شده، در واقع بسیار نادر است. دولت‌های قدرتمند برای رفتار تهاجم‌آمیزتر هم توانایی دارند و هم انگیزه.

۷۷. مرشایمر، همان: صص ۵۱ و ۵۱.

۷۸. تانگ نیز نتیجه‌گیری مشابهی ارائه داده است، بنگرید به: (Tang,Ibid,p:456).

۷۹. بنابراین، در مقایسه با والتز که عمدتاً بر دو فرضیه - آنارسی و بقا- تاکید دارد و رقابت امنیتی را نیز بیشتر حاصل این دو فرضیه می‌داند، مرشایمر این دو را می‌پذیرد اما فرضیه عدم اطمینان در مورد نیات دیگر دولت‌ها را نیز به آن فرضیات می‌افزاید.

۸۰.

Conversation in International Relations, "Interview with Jon Mersheimer", (Part 2), International Relations Copyright@2006 SAGEP, Publication (London, Thousandokas,CA and Delhi) , VOL20, p:332.

۸۱. برای مثال بنگرید به: -Rose,Ibid,pp:149, Fisher,Ibid,p:6, Toft,Ibid,p:9, Snyder,Ibid,p:153, 150.

82.Taliaffero,Ibid,p:133

با این وصف، می‌توان گفت این دو نظریه تکمیل کننده هم هستند، هر کدام جنبه‌هایی از پدیده‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهند که دیگری آن را نادیده گرفته است.

۸۳. مرشایمر، همان:ص، ۴۷

۸۴. مرشایمر، همان:ص، ۶

۸۵.Snyder,Ibid,p:152.

۸۶. منظور از سلاح‌های استراتژیک سامانه‌های دفاعی است. ما در فصل سوم و ششم تاثیر سامانه‌های دفاع موشکی بر موازنه هسته‌ای را به طور مفصل توضیح خواهیم داد. با این حال باید توجه داشت که اهداف آمریکا از استقرار سامانه‌ها را در متن سیاست‌های کلان این کشور پی می‌گیریم. بنابراین، چنانکه خواهیم دید ما دیدگاه رئالیست‌های تدافعی را در دوره جنگ سرد درست ارزیابی نموده‌ایم. اما در دوره پسا جنگ سرد که استراتژی کلان ایالات متحده با دگرگونی مواجه شده است، دیدگاه رئالیست‌های تهاجمی تبیین کننده‌تر است.

۸۷. «تافت» (Toft,Ibid,p: 7).نیز این دیدگاه مرشایمر را مورد تاکید قرار می‌دهد و می‌گوید «مرشایمر قبول دارد که ریسک حمله هسته‌ای در دنیای آبدی ناپودی قطعی متقابل کم است. اما با این حال، وی معتقد است که این خطر- هر چند اندک- یک خطر واقعی است» .

۸۸. بنگرید به مرشایمر، همان:صص ۱۶۴-۱۶۲ و ۲۴۶.

۸۹.Fisher,Ibid,p:7.

90.Layne,Ibid,p:65.

۹۱. مرشایمر، همان:ص ۱۶۴.

فصل سوم:

میراث جنگ سرد؛ دفاع ضد موشکی در نخستین عصر هسته‌ای

مقدمه

سامانه‌های دفاع ضد موشکی یادگاری از دوران رقابت دو ابرقدرت شرق و غرب هستند. بنابراین، هر تلاشی برای تبیین اهداف استراتژیک ایالات متحده آمریکا در دوره پس از جنگ سرد، مستلزم آگاهی از انگیزه‌های اسقرار این سامانه‌ها در دوره جنگ سرد است. هدف ما در فصل حاضر این است که استراتژی کلان ایالات متحده در دوره جنگ سرد و جایگاه سامانه‌های دفاع موشکی در این استراتژی را مورد ارزیابی قرار دهیم. این تلاش از سه جهت حائز اهمیت است: نخست، زمینه یک مطالعه مقایسه‌ای میان اهداف آمریکا در دوره جنگ سرد و بعد از آن را فراهم می‌نماید. دوم، خواننده در یک روند تاریخی و به شیوه‌ای توصیفی و ترتیب زمانی با تلاشهای واشنگتن در زمینه استقرار این سامانه‌ها آشنا می‌شود. سوم اینکه زمانی که این مطالعه مقایسه‌ای با کلیت پژوهش تطبیق داده شود، روشن می‌سازد که چگونه تغییر نظام بین‌الملل و ظهور فرصت‌ها موجب تغییر استراتژی ایالات متحده در ارتباط با سامانه‌های دفاعی موشکی شده است. از این رو، ابتدا راهبرد کلان امنیتی آمریکا در دوران جنگ سرد مورد ارزیابی قرار گرفته و سپس هر یک از سامانه‌های به کار گرفته شده را معرفی نموده و دلایل استقرار و توقیف آنها را توضیح خواهیم داد. بدینگونه وضعیت موازنه قوا میان آمریکا و اتحاد شوروی در یک سطح استراتژیک به تصویر کشیده می‌شود. در نهایت به این نتیجه‌گیری خواهیم رسید که استراتژی هسته‌ای ایالات متحده و طرح‌های گوناگون در این دوره بیانگر آن هستند که دفاع موشکی ابزاری جهت تثبیت توازن از طریق حفظ توان ضربه دوم و اساساً اهدافی محدودتر در مقایسه با دوره مورد مطالعه این پژوهش داشته است.

دو قطبی دیرگذر

با خاتمه جنگ دوم جهانی جهان وارد عرصه‌ای شد که به جنگ سرد یا نظام دو قطبی معروف است. در اینجا اصطلاح «دوقطبی» معرف وضعیتی است که در آن بیشترین میزان قدرت در اختیار دو بازیگر عمده در عرصه بین‌الملل قرار دارد. در دوره جنگ سرد چنین تقسیم قدرتی میان ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی صورت گرفته بود. صفت «دیرگذر» تداعی کننده شرایط سخت آن دوران و وضعیتی روانی است که دشواری‌ها و صعوبت این نظم را که برای نزدیک به نیم سده روابط و سیاست بین‌الملل را چه در عمل و چه در اندیشه تحت تاثیر قرار داده بود، به ذهن متبادر می‌سازد.

در فاصله سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰ تقریباً در تمامی نقاط جهان، سیاست شدیداً متأثر از روابط رقابت‌آمیز میان کرملین و واشنگتن بود. هر یک از این دو بازیگر در پی افزایش قدرت خود حداقل به میزانی بودند که بتوانند طرف مقابل را مهار نموده و در این راستا به هر اقدامی متوسل می‌شدند. آنها که تا یک سال پیش در مقابل «هیتلر» با هم متحد شده بودند، اکنون با شکست این دشمن اهریمنی مشترک هر یک در پی دستاوردهای بیشتر ناشی از ظفر بوده و این رقابت مادی در کنار نزاع ایدئولوژیک آنها را به دشمنان قسم خورده هم تبدیل نمود. آنها در بسیاری از زمینه‌ها از جمله در عرصه‌های نظامی، تکنولوژیک و فرهنگی با یکدیگر رقابت می‌کردند. رقابت آنها نمایانگر مبارزه میان ایدئولوژی‌های مختلف یا جهانبینی دو کشور مختلف بود. این دو ایدئولوژی متعارض سرمایه‌داری و کمونیسم بودند.

در طول این جنگ سرد، شهروندان دو ابرقدرت رقیب سختی‌های بسیاری را متحمل شدند. صرفنظر از اینکه همیشه در هراس از مورد حمله قرار گرفتن بودند، دولت‌هایشان نیز بر آنها فشار وارد می‌آوردند. به یژه در شوروی که سیستمی تمامیت‌خواه و سرکوب‌گرایانه‌تر داشت اردوگاه‌های کار اجباری و تبعید دسته جمعی گسترش یافتند. در آمریکا و غرب نیز که شوروی به مثابه تهدیدی وجودی علیه کاپیتالیسم دیده می‌شد هرگونه نزدیکی به آن تاوان زیادی در برداشت. حتی در آمریکا بسیاری از فعالان به بهانه حمایت از کمونیسم از صحنه حذف شدند و سیاست سخت‌گیرانه‌ای علیه آنها اعمال می‌شد.

اکثر مردمان جهان نیز در ترس و نگرانی به سر می‌بردند چرا که دو ابرقدرت برای بیش از چهار دهه با استفاده از استراتژی‌ها و تاکتیک‌های متنوع، فضایی ترسناک و وحشت‌زا بر دنیا حاکم نموده بودند. سراسر گیتی زیر سایه تهدید جنگ اتمی، ریسک‌پذیری در مسیر دستیابی به اهداف، مسابقه تسلیحاتی و تولید سیستم‌های جنگی و تسلیحات تهاجمی و تدافعی، عملیات‌ها و مانورهای نظامی، متحدجویی، خشونت، ارباب، ترس، جنون، جنگ‌های نیابتی، تهدید و تجاوز، عملیات‌های جاسوسی و ضد جاسوسی، تضادهای ایدئولوژیک، استثمار و مداخله‌گرایی قرار داشت. دوره‌های کوتاه تنش‌زدایی نیز نمی‌توانست نگرانی از سیاست‌های امنیتی را که در این دوران غلبه داشت کاهش دهد. ابرقدرت‌ها

هر جا که احساس می‌کردند منافع‌اشان تحت تاثیر قرار می‌گیرد به مداخله در کشورها روی می‌آوردند.^(۱) آنها در کشورهایی که احساس می‌کردند به بلوک‌اشان نمی‌پیوندند یا احتمال ورود به بلوک قدرت رقیب را دارند به بی‌ثبات‌سازی فضای سیاسی آن کشور روی می‌آوردند. واشنگتن و کرم‌لین برای افزایش قدرت و یا حداقل حفظ بقای خود در مقابل دیگری، استراتژی‌ها و راهبردهای متنوعی را در پیش گرفتند. استراتژی‌های مهار، تخریب متقابل قطعی، تنش‌زدایی از جمله راهبردهایی هستند که در این دوره در پیش گرفته شدند. با وجود آنکه از لحاظ عملی نیز هر یک از آنها در مقطعی به کار گرفته شدند، اما استراتژی «بازدارندگی مبتنی بر تخریب قطعی متقابل» در راس راهبردهای این دوره قرار داشت. در چارچوب همین سیاست هر دو طرف به طور روزافزونی نیروهای هسته‌ای و سیستم‌های پرتابی مربوطه را افزایش و کارآیی آنها را ارتقاء می‌دادند و سایت‌های رادار هشدار دهنده دقیق، سایت‌های موشکی دفاعی و تهاجمی، مراکز حفاظتی کنترل و فرماندهی و پایگاه‌های نظامی را در سطح جهان و مناطق مختلف مستقر می‌نمودند. نتیجه این اقدامات موازنه قدرت در دوره جنگ سرد بود. در ادامه با تشریح استراتژی کلان ایالات متحده و ابزارها و کیفیت آن به این مساله خواهیم پرداخت که سامانه‌های دفاع ضد موشکی دارای چه نقش و جایگاهی در این استراتژی کلان بودند.

راهبرد جاویدان: بازدارندگی مبتنی بر تخریب متقابل

می‌توان بازدارندگی را ایجاد ترس و یا در پیش‌گیری اقدامات عاقلانه به منظور تحت تاثیر قرار دادن رفتار دیگران با استفاده از تهدید دانست. در این کتاب مفهوم بازدارندگی را بسیار به کار برده‌ایم و غالباً در دو معنا و یا به عبارتی در دو سطح به کار گرفته شده است. بازدارندگی گاهی می‌تواند متعارف باشد. در سطح متعارف نیازی به وجود تسلیحات غیرمتعارف و هسته‌ای وجود ندارد و معمولاً همه کشورها به نوعی می‌توانند با استفاده از قابلیت‌هایی که در دسترس دارند و تهدیداتی که می‌توانند ایجاد کنند، طرف مقابل را باز داشته و مهار نمایند. گاهی حتی کشوری بزرگ که دارای توانمندی هسته‌ای عظیم نیز هست می‌تواند بدون کاربرد این تسلیحات به نوعی بازدارندگی متعارف در مقابل کشورهای ریزتر اقدام نموده و آنها را مهار نماید.^(۲) اما معنای دوم بازدارندگی که به ویژه در فصل حاضر مورد توجه ما است، «بازدارندگی استراتژیک» است که معمولاً میان قدرت‌های بزرگ با در اختیار داشتن و توان کاربرد و پرتاب تسلیحات هسته‌ای برقرار است.^(۳) از لحاظ تاریخی و نیز عملی این نوع بازدارندگی در گذشته میان ایالات متحده و شوروی (سابق) و امروزه میان ایالات متحده و روسیه وجود دارد.^(۴) ما در فصل حاضر استدلال خواهیم کرد که استراتژی کلان امنیتی ایالات متحده در دوره جنگ سرد بر بنیان بازدارندگی راهبردی مبتنی بر تخریب قطعی متقابل بوده و سامانه‌های موشکی نیز با توجه به چنین سیاستی مدنظر قرار می‌گرفتند. بنابراین، در ادامه به چگونگی ظهور بازدارندگی در فضای جنگ سرد می‌پردازیم.

لغت بازدارندگی حداقل در منشاء خود به معنی ایجاد «محاسبات دوراندیشانه» در دیگران است و چنانکه ذکر شد عموماً با بازداشتن از اقدام به واسطه ترس از پیامدها^۱ تعریف می‌شود. مطالعه ریشه شناختی این لغت از لغت لاتین Deterre به معنای بازداشتن-ترسانیدن یا ترساندن از- شروع می‌شود. کاربرد انگلیسی آن در مرجع‌ها، از احتیاط به خاطر درک خطرات احتمالی در موقعیت‌های متفاوت تا تلاش برای ایجاد احتیاط از طریق تهدید به درد و رنج متغیر است. بنابراین، مفهوم مناسبی در این واژه هست: ترساندن دیگران برای تحقق یک هدف. در دیکشنری اکسفورد بازداشتن چنین تعریف شده است: بر حذر داشتن یا دور کردن یا منع کردن از روی ترس، ترساندن از چیزی، جلوگیری یا ممانعت کردن از انجام عمل یا پیگیری آن به ملاحظه خطر و دردسر متعاقب.^(۵) همچنین وزارت دفاع ایالات متحده نیز بازدارندگی را بدینگونه تعریف کرده است: «جلوگیری از اقدام با ترساندن از پیامدها... بازدارندگی وضعیتی ذهنی است که با وجود تهدید معتبر برای انجام اقدام متقابل غیر قابل تحمل ایجاد شده است».^(۶) با این تعاریف مشخص می‌شود که بازدارندگی اقدام یا مجموعه اقداماتی است که به منظور پیشی گرفتن از اقدامات خصمانه دشمن صورت می‌گیرد. یعنی کوشش یکی برای اعمال نفوذ در دیگری تا او را از اقدام به عملی که متضمن خسارت یا هزینه‌ای برای او است، بازدارد. در صورت برقراری چنین راهبردی انگیزه اصلی تهاجم یعنی انتظار سود و دستاورد، به ضرر و زیان تبدیل گشته و دشمن درک خواهد نمود که در صورت تهاجم، طرف مقابل نه تنها قادر به تحمل ضربه اول است، بلکه دارای توان ضربه دوم یا ضربه تلافی‌جویانه و وارد آوردن خساراتی جبران‌ناپذیر به او را دارد. در چنین حالتی چون هدف از آغاز جنگ از سوی مهاجم پیروزی بوده است و نه زیان و نابودی، بنابراین در صورت عقلانیت بازیگران، بازدارندگی حادث خواهد شد. یعنی صلح به دلیل اجتناب دو طرف از نابودی ظهور خواهد نمود.

کاربرد عملی و استراتژیکی واژه بازدارندگی از اولین نظریه‌پردازان نیروی هوایی در دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ گرفته شده است. آنها معتقد بودند که تنها راه جلوگیری از حملات هوایی در مقیاس وسیع نمایش و اثبات توانایی تلافی و مقابله به مثل است. در آن زمان فرضیه نخست وزیر انگلیس این بود، که در آینده بمب‌افکن عامل تمام‌کننده خواهد بود، زیرا هیچ نیروی تدافعی نمی‌تواند آن را کنترل کند و قادر است خسارات فراوانی به زیر ساخت‌های فیزیکی و روحیه عمومی وارد کند. بر اساس این فرضیه، تنها گزینه مقابله‌به‌مثل می‌توانست به عنوان یک عامل بازدارنده عمل کند. اگر چه تجربه جنگ جهانی دوم نشان داد که رابطه بین حمله و دفاع پیچیده‌تر از آن است که نظریه‌پردازان پیش‌بینی کرده بودند. اما در دنیای پس از جنگ جهانی دوم، به دلیل وجود تسلیحات هسته‌ای، استراتژی بازدارندگی مناسب‌تر از هر زمان دیگر بود. هر چه آشکارتر می‌گشت که جنگ هسته‌ای میان ایالات متحده و رقیب آن یعنی شوروی به معنی وقوع یک فاجعه تمام عیار است، احتیاط بیشتر

¹ - The prevention from action bay fear of the consequences

بر جسارت غلبه می‌کرد و در مناقشه‌ها تاکید بر پرهیز از جنگ بود. حتی اگر در این صورت اختلافات لاینحل می‌ماند.^(۷) بدین ترتیب، در دوره جنگ سرد بازدارندگی که بنیان آن بر ترس از تخریب دوجانبه یا متقابل استوار بود ظهور نمود و به مدت چهار دهه بر استراتژی‌های کلان دو طرف پرده آهنین غلبه یافت. بنابراین، باید توجه داشت که این دکترین در اساس در رابطه با دو قدرت بزرگ در دوره جنگ سرد و بر بنیان سلاح‌های هسته‌ای در دسترس آنها بنیان نهاده شده است. با وجود دشمنی، خصومت و اختلاف ایدئولوژیک و تضاد منافع بسیار، اما سلاح‌های هسته‌ای هزینه پیش‌بینی شده برای یک تهاجم نظامی را از منافع مورد نظر از این عمل بیشتر جلوه می‌داد، و از این رو تصمیم‌گیرندگان در دو کشور از توسل به جنگ خودداری می‌کردند. زیرا هر یک از آنها می‌دانست که طرف مقابل قدرت ضربه دوم را بعد از دریافت ضربه اول دارا خواهد بود. بنابراین، هیچ یک از آنها ریسک آغاز جنگ اتمی را نمی‌پذیرفتند.

به هر حال در آن دوره اهمیت سلاح‌های هسته‌ای به اندازه‌ای بود که «هدلی بول»^۱ به عنوان پیشگام «مکتب انگلیسی» معتقد بود که تاثیر این تسلیحات آنقدر زیاد است که نهادی به نام بازدارندگی هسته‌ای ایجاد می‌کند که باید از موازنه قدرت متمایز گردد.^(۸) البته ما در این کتاب تسلیحات هسته‌ای و استراتژی بازدارندگی را نمودی از موازنه میان دو قدرت می‌دانیم. «لیتل» نیز در جایی دیگر نقل می‌کند که «بول» بازدارندگی هسته‌ای را به عنوان نمودی از موازنه قدرت مورد توجه قرار می‌دهد.^(۹) با این بیان مشخص می‌شود که در واقع بازدارندگی نوعی موازنه قدرت طراحی شده بود و ما در این کتاب از آن با عنوان موازنه راهبردی یاد می‌کنیم.

البته این امر واقعیت دارد که ایالات متحده از ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۹ انحصار سلاح‌های هسته‌ای را در دست داشت. اما باید به این نکته نیز توجه داشت که این کشور دارای برتری هسته‌ای در یک مفهوم معنادار در طول این دوره کوتاه نبود. نه تنها زرادخانه هسته‌ای آمریکا در طول این سالها کوچک بود بلکه پنتاگون هنوز ابزارهایی برای پرتاب یا شلیک بمب‌های هسته‌ای به اهداف کلیدی مناسب در شوروی در اختیار نداشت. پس از آزمایش اولین بمب اتمی شوروی در ۱۹۴۹، ایالات متحده تلاش داشت تا برتری هسته‌ای نسبت به رقیب را به دست آورد که در عمل با شکست مواجه شد. در مقابل شوروی نیز قادر نبود که به یک برتری قطعی نسبت به آمریکا دست پیدا کند. بنابراین، هر دو طرف مجبور به زندگی با این واقعیت شدند که صرف‌نظر از اینکه آنها چطور از نیروی هسته‌ای‌شان استفاده کنند، طرف دیگر احتمالاً یک نیروی تلافی هسته‌ای دارای قابلیت بقا که بتواند خسارت غیر قابل قبولی به طرف مهاجم وارد سازد، در اختیار خواهد داشت. همین استراتژی بود که انهدام قطعی متقابل نامیده می‌شد.^(۱۰) «جان فاستر دالس»^۲ وزیر خارجه وقت ایالات متحده، در اولین نطق رسمی

¹ - Hedley Bull

² - Jahn FASTER DULLS

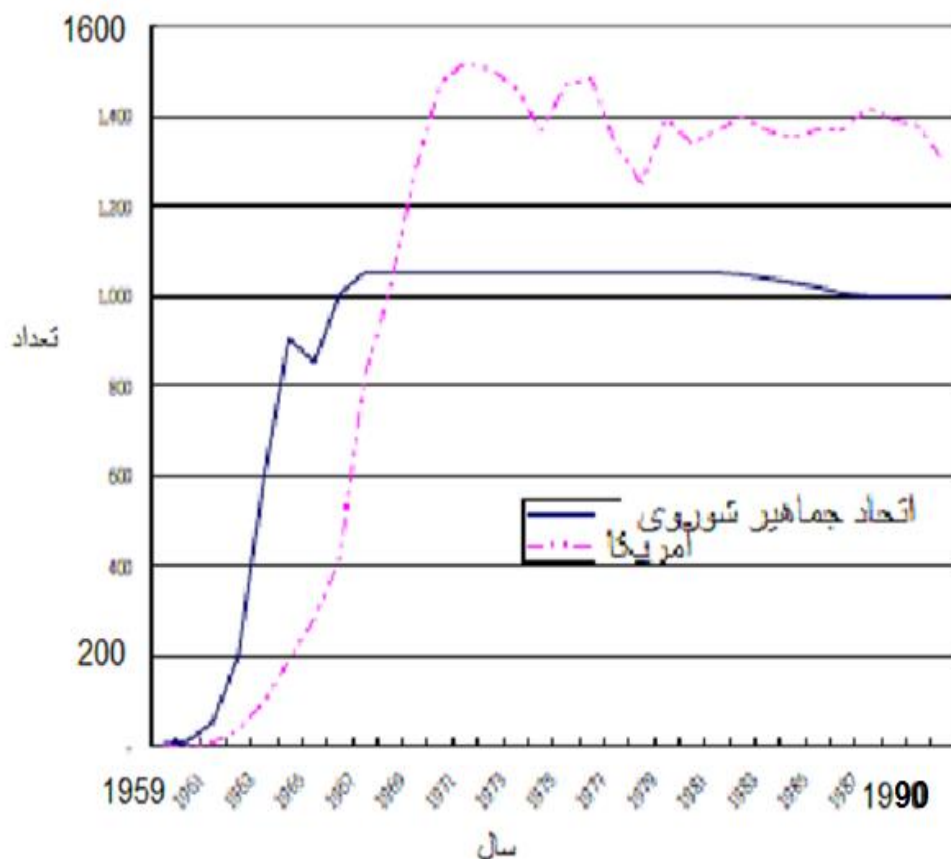
خود در سال ۱۹۵۴ در مورد اصل بازدارندگی سیاست خارجی ایالات متحده چنین اظهار داشت: «ما اغلب در خانه‌هایمان را قفل می‌کنیم، اما در هر خانه‌ای نگهبان مسلح نداریم پس عمدتاً به سیستم امنیت اجتماعی اتکا می‌کنیم، سیستمی که باید قادر به مجازات فردی باشد که وارد خانه شده و سرقتی کرده است. در واقع متجاوزان احتمالی عموماً به این شیوه بازداشته می‌شوند و این راه به دست آوردن حداکثر ایمنی با کمترین هزینه می‌باشد».^(۱۱) با وجود آنکه تفاوت بسیاری از نظر مرجع اقتدار و قدرت برتر میان دو سیستم امنیتی در حوزه بین‌المللی و حوزه داخلی وجود دارد اما سخنان دالس اشاره‌ای مناسب به کارکرد استراتژی بازدارندگی مبتنی بر تلافی است.

به هر حال شکست سیاست خلع سلاح در دوره جنگ سرد، دولت‌ها را هر چه بیشتر مجبور کرد که مفهوم همزیستی با بمب‌ها را در این دنیای پر تعامل بپذیرند. طرفداران «برنارد برودی»^۱ استراتژیست معروف نیروی دریایی، معتقد بودند که این دورنما لزوماً آنقدر هم وحشتناک نیست که در ابتدا تصور می‌شد. استدلال آنها این بود که چنان قدرت ترسناکی به وجود می‌آید که جلوی جسورانه‌ترین تصمیمات را می‌گیرد. بنابراین برودی در سال ۱۹۶۴ اظهار کرد که «هدف اصلی ما از تشکیلات نظامی، پیروزی در جنگ‌ها بوده است اما از حالا به بعد هدف اصلی باید پیشگیری از وقوع جنگ‌ها باشد».^(۱۲) از لحاظ عملی نیز در دهه ۱۹۶۰ تسلیحات هسته‌ای به واسطه کارکرد اضمحلال حتمی متقابل‌شان، در مهار ابرقدرت‌ها برای پرهیز از جنگ نقش عمده‌ای بازی کردند و از آنجایی که هر دو طرف می‌توانستند جهنمی تمام عیار برای طرف مقابل ایجاد کنند، بنابراین امکان ظهور یک موازنه جامع فراهم شد. حقیقتاً اگر جنگ هسته‌ای به معنی یک فاجعه نهایی باشد، در آن صورت چه کسی آنقدر بی‌منطق است که این کار را انجام دهد؟ بهترین کار ممکن، تجربه نکردن چنین فاجعه‌ای خواهد بود.

با توجه به چنین هزینه‌هایی، هر چه زمان پیش می‌رفت انگیزه دو طرف برای آغاز منازعه‌ای که بتواند تا آستانه جنگ هسته‌ای ارتقاء یابد، کاهش می‌یافت. انگیزه هر کدام تضمین توان ضربه دوم مرگبار بود. ایالات متحده به جای آنکه در فکر اجرای سیاست‌های تهاجمی باشد، به مهار تهدیدات شوروی^۲ می‌پرداخت و در اندیشه محافظت از سرزمین، نیروهای هسته‌ای و متحدین خود بود. برای شوروی نیز هزینه آغاز جنگ و بهره‌گیری از تسلیحات هسته‌ای بسیار دشوار بود و این بازیگر متقاعد شده بود که بدون وجود حرکتی خصمانه از طرف هم‌پیمانانش به فکر تجاوز نباشد. شکل ۱.۳ موازنه موشکی میان ایالات متحده و شوروی را در دوره جنگ سرد نشان می‌دهد:

¹ - Bernard Brodie

² - Deterrence of Soviet Threats



شکل ۳-۱: موازنه موشک‌های دوربرد قاره‌پیما (ICBM) ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی (منبع: P. ۸۹: The Case Of Missile Defense, International Opportunity and Domestic Policy Consensus)

اما با وجود آنکه استراتژی بازدارندگی مبتنی بر تخریب قطعی متقابل نوعی موازنه استراتژیک را به وجود آورده بود، دو طرف همیشه نگران بودند که این موازنه به نفع دیگری دگرگون شود. این نگرانی بدان دلیل بود که هر یک از طرفین در فکر گسترش تسلیحات تهاجمی پیشرفته و استقرار سیستم‌های دفاعی دقیق‌تری بودند که بتوانند، نیروی تهاجمی و یا توان ضربه دوم طرف مقابل را در صورت ایجاد یک جنگ هسته‌ای خنثی نمایند. این امر خود باعث اوج‌گیری مسابقه تسلیحاتی در آن دوره شده

بود. جالب آنکه این اقدامات نگران کننده در حالی بود که هر دو طرف به این درک رسیده بودند که موازنه راهبردی توانسته است امنیت آنها را تامین نموده و طرف دیگر را از اقدامات خصمانه بازدارد. به عبارتی، موازنه راهبردی به مثابه نهادی ایجاد کننده نظم و یا حداقل صلح سرد در آمده بود. بنابراین، آنها تصمیم گرفتند که این روند را تثبیت نموده، از حجم نگرانی‌ها کاسته و به وضعیت توازن قدرت ادامه دهند. در این راستا، پیمان ضد موشک‌های بالستیک یکی از مهمترین تلاشها برای تثبیت، استمرار و مشروعیت دادن به استراتژی بازدارندگی بود که در آن زمان به نظر می‌رسید تا مدتی طولانی جاودانه خواهد ماند.

پیمان ضد موشک‌های بالستیک و تثبیت توازن

در میانه سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ توسعه علوم نظامی و فناوری‌های رایانه‌ای به هر دو قدرت امکان داد که تسلیحات دفاع هوایی و سامانه‌های دفاع موشکی مقدماتی را به کار گیرند. اما تکنولوژی‌های دفاعی بازدارندگی هسته‌ای را تهدید می‌کردند^(۱۳) و چالشی اساسی سر راه ثبات امنیت جهانی ایجاد کرده بودند. چنانکه پیشتر گفتیم حداقل در تئوری، ثبات استراتژیک مربوط به شرایطی است که دو رقیب بالقوه وجود دارند و بر این امر اذعان دارند که در صورت وقوع جنگ هیچ یک به مزیتی دست نخواهند یافت. در این استراتژی، هر طرف نه تنها باید به این درک برسد که هزینه‌های منازعه حتی در صورت حمله نخست زیاد است بلکه باید درک کند که طرف مقابل نیز چنین محاسباتی را انجام می‌دهد. هر دو طرف باید به این باور برسند که حتی اگر مورد حمله نخست قرار گیرند، آنقدر توان خواهند داشت که بقای خود را حفظ کرده و توان وارد آوردن ضربه متقابل تمام عیار بر ضد متجاوز را خواهند داشت. از این رو هیچ کدام به حمله نخست اقدام نخواهند نمود. این وضعیت، که هر طرف به اندازه‌ای برابر آسیب پذیر است به مثابه ثبات در نظر گرفته می‌شود. بنابراین، این مدل از ثبات استراتژیک رابطه‌ای بنیادین میان نیروهای تهاجمی و نیروهای تدافعی را مفروض می‌داند. فرض بر این است که اولاً هر طرف آنقدر نیروی تهاجمی دارد که پس از دریافت حمله نخست دست به اقدام تلافی جویانه بزند و دوم اینکه هیچ کدام آنقدر توان تدافعی ندارند که بتوان حمله تلافی جویانه طرف مقابل را با چالش مواجه سازد.

بنابراین، هر دو کشور تلاش نمودند جهت رفع نگرانی و نیز تضمین کارآیی زرادخانه‌های هسته‌ای و حفظ توان ضربه تلافی جویانه به توافقی در این زمینه دست یابند. نتیجه این دیدگاه مشترک، پیمان موشک‌های ضد بالستیک بود که در ۲۶ می ۱۹۷۲ در مسکو امضاء شد. متن این معاهده در آمریکا در ۳ آگوست ۱۹۷۲ از سوی سنا پذیرفته شد، در ۳۰ سپتامبر به تصویب رئیس جمهور رسید و در ۳ اکتبر ۱۹۷۲ شکل اجرایی به خود گرفت.

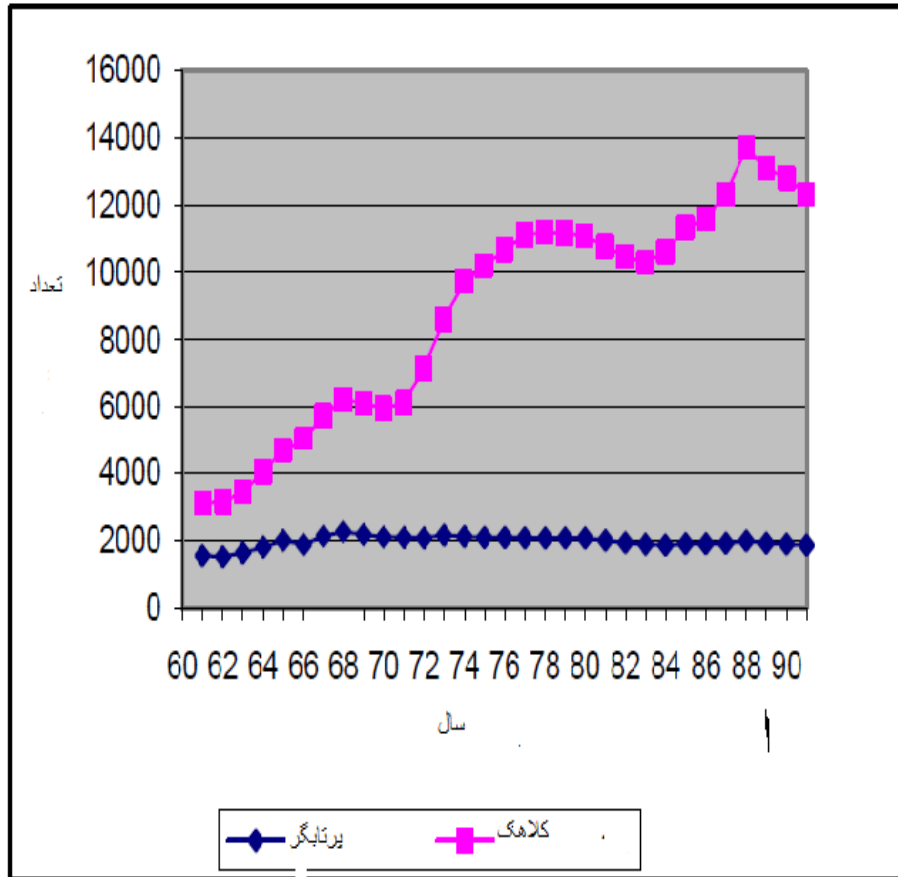
معاهده A. B. M در آغاز به هر یک از طرفین اجازه می‌داد که دو سایت دفاع موشکی را در سرزمین خود مستقر نمایند. اما بر طبق یک پروتکل الحاقی که در ۳ جولای ۱۹۷۴ به آن افزوده شد،

محدودیت‌های بیشتری در نظر گرفته شد و مسکو و واشنگتن تنها می‌توانستند یک سایت دفاع ضد موشکی با ظرفیت صد موشک رهگیر و صرفاً جهت دفاع از یک سایت موشک‌های دوربرد حامل کلاهک‌های هسته‌ای مستقر نمایند.^(۱۴) در ماده ۱ این معاهده دفاع سراسری از کشور ممنوع شده و دفاع به پایتخت یا یک سایت موشکی محدود شده است. بر اساس ماده ۳ معاهده ضد موشک‌های بالستیک، رادارهای دفاعی باید در همان محلی باشند که موشک‌های حایل قرار دارند. همچنین بر اساس ماده ۴ استقرار عناصر سامانه دفاعی در خارج از خاک کشور مدافع ممنوع است به هر حال این پیمان تلاش‌های گسترده در زمینه مستقر نمودن سامانه‌های جامع تدافعی و ایجاد استحکامات دفاعی قاره‌ای در برابر موشک‌های بالستیک را ممنوع نمود. از آن پس این پیمان سنگ‌بنای توازن استراتژیک میان دو ابرقدرت شرق و غرب تلقی شد زیرا طرفین را از دستیابی به توانایی ایمن‌سازی در مقابل حمله متقابل اتمی باز می‌داشت.

به نظر می‌رسید که در آن دوره رهبران واشنگتن از چنین توافقی رضایت داشتند. حتی بعد از تصویب این پیمان، شوروی بیش از ایالات متحده بر روی سامانه‌های تدافعی سرمایه‌گذاری می‌کرد^(۱۵) و بلافاصله پس از این توافق سامانه «گالوش» را در اطراف مسکو مستقر نمود که این سامانه هم اکنون نیز وجود دارد.^(۱۶)

بدینگونه مدل جنگ سرد بازدارندگی نهادینه شد و هیچ یک از دو ابرقدرت نمی‌توانستند بدون مواجهه با «حمله متقابل تمام عیار»^۱ طرف مقابل را تهدید به حمله نمایند. با محدودیتی که در زمینه به کارگیری سامانه‌های تدافعی ایجاد شد، یک بسته سه‌تایی یعنی بمب‌افکن‌های استراتژیک، موشک‌های بالستیک قاره‌پیمای حامل کلاهک‌های هسته‌ای و موشک‌های بالستیک مستقر در ناوهای دریایی به عنوان ابزارهای تضمین ثبات و بازدارندگی شناخته می‌شدند^(۱۷) و اصولاً بیشترین حجم سرمایه‌گذاری بر روی این سه‌گانه تسلیحات انجام می‌شد. تنها سایت مشروع دفاع موشکی نیز صرفاً نقش بقای سایت موشک‌های تهاجمی و تضمین‌کنندگی حمله متقابل را بر عهده داشت. شکل ۲-۳ روند افزایشی تسلیحات هسته‌ای استراتژیک ایالات متحده را از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ نشان می‌دهد:

¹ - Overwhelming Retaliatory Strike



شکل ۳-۲: تسلیحات استراتژیک هسته‌ای ایالات متحده آمریکا (۱۹۶۰-۱۹۹۰) (منبع: US. Strategic Nuclear Forces: Background, Developments, and Issues. p:3).

موارد ذکر شده بیانگر آن است که در عصر نخست هسته‌ای^(۱۸) استراتژی بازدارندگی مبتنی بر تلافی گسترده بر استراتژی دفاع از طریق ایجاد استحکامات دفاعی تفوق یافت. می‌توان به پیروی از «شوارز» سه عامل را که در موفقیت استراتژی بازدارندگی موثر بودند، بدینگونه برشمرد. نخست، وجود تسلیحات هسته‌ای. دوم، دو قطبی بودن سیستم بین‌الملل و موازنه قدرت استثنایی (یا موازنه وحشت^(۱))

¹ - Balance of terror

و سوم علاقه دو طرف به اجتناب از ارتقای منازعات خطرناک که نتیجه آن ایجاد «امنیت مشترک»^۱ در قالب «همزیستی مسالمت آمیز»^۲، کنترل تسلیحات و «تنش‌زدایی»^۳ بود که این خود ثبات نسبی را به ارمغان آورده بود.^(۱۹)

حال که استراتژی کلان ایالات متحده، معاهده ABM و نیز پیامدهای امنیتی و آثار ثبات‌زای آن میان دو ابرقدرت در دوره جنگ سرد و تاثیرات آن بر سامانه‌های دفاع موشکی مورد ارزیابی قرار گرفت، ضرورت دارد که ما به تلاش‌ها و اقدامات عملی آمریکا در زمینه ایجاد و استقرار سامانه‌ها در آن دوره و تشریح ویژگی‌های این سامانه‌ها و نیز اهداف و انگیزه‌های رهبران واشنگتن از استقرار آنها و در نهایت دلایل توقف این سامانه‌ها بپردازیم.

سامانه‌های ضد موشکی در دوره جنگ سرد

در مقدمه بر این نکته تاکید کردیم که شناخت دقیق طرح‌های کنونی آمریکا برای استقرار سامانه دفاع ضد موشکی نیازمند آن است که سیر تطور و تکامل عملی این برنامه‌ها بررسی شود. بنابراین، ما در این قسمت به بررسی سامانه‌ها می‌پردازیم. بعلاوه، در این قسمت نشان خواهیم داد که ایالات متحده از لحاظ عملیاتی جاه‌طلبی زیادی در زمینه دفاع موشکی نداشت و اهداف آن در راستای استراتژی کلان این کشور و غالباً تدافعی و با هدف حفظ توان ضربه دوم و در نتیجه حفظ بقا بود.^(۲۰) روش ما برای تشریح طرح‌های دفاع موشکی در دوره جنگ سرد این است که هر یک از سامانه‌ها را به صورت جداگانه مورد بررسی قرار داده‌ایم.

تحقیق و پژوهش

می‌توان گفت اندیشه دفاع موشکی از زمان برنامه‌های موشکی نازی‌ها در آلمان در جنگ جهانی دوم، که شامل طرح‌هایی برای ساخت نخستین موشک بالستیک بین قاره‌ای (ICBM) بود، آغاز شده است. آلمانی‌ها دارای مرکز تحقیقاتی «پینامون» بودند که موفق به اختراع موشکی در تابستان ۱۹۴۰ شدند که در طول جنگ آن را علیه انگلستان از خاک فرانسه‌ی اشغال شده به کار می‌بردند که با پشت سر گذاشتن کانال مناش به خاک انگلستان اصابت می‌کرد. مخترع موشک «فون براون» آلمانی بود و اولین موشک‌ها VI و VII نام داشتند.^(۲۱) آگاهی از این طرح‌ها موجب شد که نیروی هوایی ارتش ایالات متحده، مطالعات بلند مدتی را در مورد دفاع موشکی‌ای که بتواند موشک‌های بالستیک پرتاب شده را نابود کند، شروع نمایند. بنابراین، می‌توان دهه چهل را سرآغاز شناخت نظامیان آمریکا نسبت

¹ - Common Security

² - Peaceful coexistence

³ - Detente

به تهدیدات موشکی، درک نیاز به وجود یک سیستم تدافعی و «تحقیق و تفحص» در این زمینه دانست. با این وجود، از لحاظ عملی در این دهه هیچگونه طرح عملیاتی به مرحله بهره‌برداری نرسید.

سامانه نایک زئوس

تلاش «عملی» برای استقرار سامانه‌ای جهت مقابله با تهدیدات موشکی، اولین بار در دهه ۱۹۵۰ آغاز شد. در طول این دهه تلاش شوری برای توسعه موشک‌های دوربرد، تلاش‌های آمریکا در زمینه دفاع موشکی را شدت بخشید.

در سال ۱۹۵۷، اولین موشک بالستیک بین قاره‌ای تولید شد و شوری اقدام به آزمایش آن نمود. در ماه اوت «خروشچف» اعلام نمود که این موشک‌ها قادرند بار اتمی خود را در فاصله هزاران کیلومتر بر زمین بگذارند. در همان سال مسکو ماهواره‌ی «اسپوتنیک^۱» را نیز با استفاده از چنین موشکی به فضا پرتاب کرد.^(۲۲) با آگاهی از این آسیب‌پذیری، آمریکای وحشت زده دیگر نمی‌توانست خود را جزیره‌ای دور از دسترس بیگانگان بینداند چرا که اتحاد جماهیر شوروی می‌توانست خاک آمریکا را با موشک‌های بالستیک میان قاره‌ای نشانه بگیرد. پس از آن، دولت آمریکا برای دفاع و پاسداری از سرزمین خود در برابر موشک‌های دشمن، آزمایش طرح‌های گوناگونی در زمینه بر پا کردن سامانه پدافند ضد موشکی پرداخت. در همین راستا، در ژانویه ۱۹۵۸ وزیر دفاع «نیل. اچ. مک‌الروی»^۲ در پاسخی فوری به آزمایش اسپوتنیک، تصمیم خود را به منظور بکارگیری سامانه دفاع موشکی که ارتش از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۸ بر روی آن کار کرده بود، اعلام داشت.

سامانه «نایک-زئوس» در صورت عملیاتی شدن می‌توانست قسمتی از حملات موشکی شوروی به خاک ایالات متحده را خنثی نماید؛ بر این اساس هدف این بود که این سامانه به جای اینکه بر دفاع از مردم آمریکا تمرکز نماید، سپری دفاعی جهت حفاظت از «پایگاه‌های فرماندهی هوایی»^۳ استراتژیک این کشور باشد.^(۲۳) گفته می‌شد که برد موشک‌هایی که برای آن سامانه پیش‌بینی شده بودند حدود شصت مایل (یا بیشتر) از سطح زمین بود. موشک‌های دور برد حدود ۴۰۰ کیلو مواد را حمل می‌کردند و در هنگام انفجار می‌توانستند موشک‌هایی را که پرتاب شده بودند، نابودکنند. در این برنامه استفاده از موشک‌های هسته‌ای نایک به عنوان رهگیر موشک‌های بین قاره‌ای بالستیک (ICBM) شوروی مورد توجه قرار گرفته بودند. کلاهک اتمی NIKE می‌بایست در ارتفاع بیش از ۱۰۰ کیلومتر (۶۰ مایل) موشک‌های بالستیک اتحاد جماهیر شوروی را رهگیری و در آسمان نابود کند. هر چند این پروژه امیدهایی برای حل مشکل تشخیص سریع و ردیابی موشک‌های تصادفی پدید می‌آورد، اما در سال ۱۹۶۱ متوقف شد.

^۱ -Sputic

^۲ - US Secretary of Defense Neil H. McElroy

^۳ - Strategic Air Command

دلایل عملی نشدن این برنامه آن بود که اولاً، انفجار موشک‌های هسته‌ای رهگیر حتی در فضای کشورهای دو سمت آمریکا نگران کننده بود و برای آن کشورها قابل پذیرش نبود. دوماً، در حالی که علوم موشکی پیشرفت کرده بود و اطلاعاتی که از پیشرفت‌های شوروی در مورد سیستم‌های تهاجمی دریافت می‌شد موجب نگرانی‌هایی مبنی بر بقای این سیستم دفاعی می‌شد، اما رادارهای ردیابی پیش بینی شده برای این طرح، هنوز در مراحل ابتدایی بودند. رادارها را می‌شد با توسل به اقدامات متقابل نظیر به تله انداختن آنها فریب داد. سوماً اینکه خود سامانه نیز از لحاظ فیزیکی آسیب‌پذیر بود. تحقیقات چین سامانه‌ای نمی‌توانست از عهده تعداد زیادی موشک پرتاب‌شده از جانب شوروی برآید. این عوامل، همراه با بودجه‌های سرسام‌آور دفاعی در دهه ۱۹۵۰ که به عنوان یکی از محدودیت‌های اجرای این طرح، مطرح بود همزمان شد. بنابراین استقرار این سامانه برای ایالات متحده به صرفه نبود و در نهایت در سال ۱۹۶۴ کنار نهاده شد.^(۲۴)

سامانه نایک - ایکس

اما بسیاری معتقدند که ریشه مباحثه اصلی درباره دفاع موشکی به دهه ۱۹۶۰ و بویژه ایام پس از بحران کوبا باز می‌گردد؛ یعنی نخستین جرقه نیاز به سامانه دفاع موشکی - که بتواند تسلیحات هسته ای استراتژیک - را بی آنکه تهدیدی متوجه کشور مبداء سازد منهدم کند - به همین زمان برمی‌گردد.^(۲۵)

در نیمه اول دهه ۱۹۶۰ و در دوره ریاست جمهوری «کندی»^۱، برنامه Nik-X جانشین برنامه قبلی شد. طرح Nike-X دارای سه بخش اصلی بود: رادار ردیاب الکترونیکی، موشک هسته‌ای کوتاه‌برد و موشک‌های پیشرفته و دوربرد. در این سامانه، موشک رهگیر، موشکی بالستیک بود که برخلاف موشک نایک نه از زمین بلکه از روی یک ماهواره مستقر در فضا پرتاب می‌شد. در همین برنامه، برای نخستین بار مفهوم رهگیری موشک بالستیک در مرحله پرتاب (BAMBI) مطرح شد؛ به این معنا که دفاع موشکی متمرکز بر رهگیری و نابودی موشک دشمن در مرحله پرتاب و قبل از مرحله اوج‌گیری و اصابت به هدف بود. قرار بود در این برنامه به جای استفاده از کلاهک هسته‌ای، تورهای بزرگ سیمی برای ناکارآمد کردن موشک‌های بین قاره‌ای شوروی در مراحل اولیه پرتاب به کارگرفته شوند. مشکل اصلی طرح مزبور در ناتوانی در دفاع از سایت‌هایی بود که موشک‌های رهگیر از آنجا پرتاب می‌شدند، لذا این برنامه نیز در سال ۱۹۶۷ کنار گذاشته شد.^(۲۶)

¹ - Kennedy

سامانه سنتینل

در ۱۸ سپتامبر ۱۹۶۷ مقامات پنتاگون اعلام کردند که قصد دارند سامانه دولایه سنتینل^(۲۷) را (که از Nike-X پیشرفته تر بود) مستقر نماید. این سامانه نیز شامل موشک های دوربرد و کوتاه برد و سیستم های راداری و رایانه های مربوطه بود. البته آمریکایی ها تاکید می کردند که این سامانه به منظور حفاظت از ایالات متحده در مقابل تهدیدهای نوظهور کشورهای نظیر چین طراحی شده است.^(۲۸)

«ربرت مک نامارا^۱» وزیر دفاع وقت آمریکا نیز آن را برای ایجاد یک چتر دفاعی در برابر شهرهای آمریکا در مقابل حملات موشکی احتمالی به خصوص از سوی جمهوری خلق چین اعلام نمود. البته برخی از کارشناسان در کنار چین بر هدف دیگر این سامانه یعنی محافظت از «سایت های موشک های بالستیک مینوتمن»^۲ در مقابل حمله شوروی نیز تاکید نموده اند.^(۲۹) تاکید بر تهدید موشکی از جانب چین بدان جهت بود که جانسون دریافته بود که ایالات متحده نمی تواند یک حمله همه جانبه از سوی موشک های قاره پیمای شوروی را خنثی نماید و به همین دلیل تصمیم گرفت یک چتر نازک ضد موشکی که بتواند از شهرهای اصلی ایالات متحده دفاع نماید، مستقر کند.

در همان زمان مک نامارا بر دو نکته تاکید کرد که هم اکنون نیز از مباحث جاری در مورد دفاع موشکی قرن بیست و یک در ایالات متحده می باشد. این دو نکته عبارت بودند از:

۱. تلاش برای ایجاد سامانه ضد موشکی موجب می شود که رقابت در حوزه تسلیحات تهاجمی شدت گیرد؛ و
 ۲. آنچه که ایالات متحده نیاز دارد، تنها یک چتر ایمنی برای مقابله با تهدیدات بسیار محدود نظیر آنچه که ناوگان کوچک چین کمونیست مطرح می نماید، می باشد.^(۳۰)
- تصمیم مک نامارا در کنار نهادن سیستم نایک-ایکس و تاکید بر خطر چین به جای شوروی، بهترین نمود تفوق بازدارنگی بر دفاع در نخستین عصر هسته ای^۳ است که استدلال اصلی ما در این فصل محسوب می شود.^(۳۱) در آن دوره مخالفان اعتقاد داشتند که چنین سامانه ای بسیار محدود بوده و استدلال آنها این بود که اتحاد جماهیر شوروی می توانست سامانه سنتینل را با کلاهک های تهاجمی فریب دهد؛ بدین معنی که با پرتاب جمعی کلاهک ها، تنها چند کلاهک این کشور نابود می شد و بقیه به اهداف حساسی مانند شهرها اصابت می کردند. در مقابل، موافقان که بر چین متمرکز شده بودند، معتقد بودند که سامانه می تواند در مقابل حملات موشکی بالستیک بین قاره ای که از سوی چین پرتاب می شوند، از شهرهای ایالات متحده محافظت کند.

¹ - Robert Strange McNamara

² - Minutemen ICBM Sites

³ - Age First nuclear

برای برنامه سنتینل نیز موشک‌های رهگیر هسته‌ای در ۱۵ نقطه سراسر آمریکا از جمله نواحی ۱۰ کلان شهر عمده این کشور پیش‌بینی شدند، اما با اعتراض مردم ساکن این نواحی همراه شد.^(۳۲) در نهایت کارشناسان سیاسی و نظامی این سامانه را ناکارآمد ارزیابی کردند زیرا:

(الف) تکنولوژی‌های موجود امکان دفاع کامل در برابر یک حمله گسترده را به ایالات متحده نمی‌داد.

(ب) حمل کردن کلاهک‌های اتمی روی ضد موشک‌های رهگیر، نگرانی‌های سیاسی و همگانی از انفجار این کلاهک‌ها بر فراز خاک کشورهای دوست را در پی داشت.

(ج) برپایی این سامانه محدود، ممکن بود انگیزه‌ای برای حمله اتمی پیش‌دستانه دشمن فراهم آورد، پیش از آنکه این سامانه به مرحله عملیاتی برسد؛^(۳۳)

(د) استقرار این سامانه ریسک تشدید مسابقه تسلیحاتی را افزایش می‌داد و استراتژی بازدارندگی را با چالش مواجه می‌ساخت.

در نهایت، مجموعه این عوامل باعث شد که رهبران واشنگتن این سامانه را نیز مثرتر ندانند.

سامانه حفاظتی

پس از سنتینل، دولت «نیکسون» اعلام کرد که از «سامانه حفاظتی^۱» محدودتری برای حراست از محل استقرار دو مینوتمن استفاده خواهد کرد. با وجود اینکه این برنامه دفاعی به سبب هزینه کم، پوشش جغرافیایی محدود و از میان رفتن خطر انفجار کلاهک‌های اتمی بر فراز زیستگاه شهروندان، برخی از مشکلات پیشین را نداشت، اما هنوز دشواری‌هایی مطرح بود. از جمله اینکه متقابلاً اتحاد جماهیر شوروی نیز به ساخت آشیانه‌های پدافند ضد موشکی در پیرامون مسکو و استقرار موشک‌های «گالوش» پرداخت.^(۳۴) این امر خطر مسابقه تسلیحاتی در زمینه دفاعی را دو چندان می‌کرد. اکثریت کنگره با این برنامه مخالفت نمودند. ابهام تکنولوژیکی در کنار عامل پیشین یعنی خطر تشدید مسابقه تسلیحاتی، از دلایل این نارضایتی بود. کنگره در اواخر سال ۱۹۶۸ ادامه استقرار این برنامه را متوقف نمود. اما در اوت ۱۹۶۹ در سنا با اختلاف یک رای شکننده همراه با تصویب یک پیشنهاد اصلاحی، به ساخت و تکامل مجدد آن رای دادند. بدین ترتیب در میان موج مخالفت‌ها، سنا برنامه نصب سامانه را به تصویب رساند.

با این وجود، چنانکه پیشتر اشاره کردیم، با ورود به دهه ۱۹۷۰ با انعقاد پیمان ضد موشک‌های بالستیک از تلاش‌های ایالات متحده در این زمینه کاسته شد و آمریکا در یک روند معکوس با افزایش دادن کارآیی موشک‌های میان قاره‌ای بر وزن تهاجمی سیاست موشکی خود افزود (جدول ۴-۱ و ۴-۲) و وجهه دفاعی آن کمرنگ شد. سامانه Safeguard نیز در مذاکره با شوروی بر سر محدود نمودن

^۱ -Safeguard System

تسلیمات استراتژیک^۱ به مثابه «ابزاری برای بده و بستن در چانه زنی قرار می‌گرفت».^(۳۵) استمرار همین گفتگوها بود که به پیمان A. B. M منجر شد. چنانکه اشاره شد این پیمان که در سال ۱۹۷۴ مورد بازنگری قرار گرفت به هر طرف اجازه داد که یک سامانه دفاعی جهت محافظت از سایت‌های موشکی خود مستقر نمایند. ایالات متحده در ۱ اکتبر ۱۹۷۵ سامانه Safeguard را در «گراند فورک» و «داکوتای شمالی» به حالت عملیاتی درآورد. اما ۲۴ ساعت بعد، کنگره این کشور، استفاده از آن را رد کرد و رویای ایجاد چتر دفاعی در مقابل حملات موشکی تنها یک روز دوام آورد؛ چرا که ادامه برنامه‌های شوروی برای استقرار کلاهک‌های پر قدرت چند پیکانه بر روی موشک‌ها به این معنا بود که Safeguard به آسانی نابود خواهد شد. علاوه بر این، مشخص شد که رادارهای سامانه به آسانی با ضربات الکترو مغناطیسی از انفجار کلاهک‌های اتمی بر روی موشک‌های رهگیر، فریب داده خواهند شد. بعلاوه، این سلاحها هزینه بسیار بالایی داشتند و این در حالی بود که آنچنان که باید موثر نبودند. به هر حال، مخالفت کنگره را می‌توان پایبندی به A. B. M دانست. به همین دلیل سنا نیز در ماه نوامبر با تصمیم کنگره موافقت نمود. نهایتاً با توافق وزارت دفاع، این سایت در فوریه ۱۹۷۶ تنها بعد از گذشت ۴ ماه از عملیاتی شدن به فراموشی سپرده شد و وضعیتی مبهم پیدا کرد و به نظر می‌رسید به جز حفاظت از رادارهای آن، واشنگتن به کلی استفاده از آن را از سال ۱۹۷۸ کنار نهاد.^(۳۶)

به هر حال آنچه که مورد تاکید ما است بیان این نکته است که مشکلات فنی و سیاسی موجود فرا راه دفاع در برابر حملات موشکی در آمریکا و شوروی، نگرانی از تشدید مسابقه تسلیحاتی و به ویژه توافق ناگزیر بر استمرار استراتژی بازدارندگی باعث شد دو کشور در سال ۱۹۷۲، معاهده ضد موشک‌های بالستیک را منعقد کنند. بنابراین، جدل‌های لفظی بین سران دو کشور نیز چندین سال فروکش کرد. با این وجود، تلاش در زمینه استقرار سامانه دفاع موشکی را به طور کلی خاتمه نبخشید.

ابتکار دفاع استراتژیک

در دهه ۱۹۸۰ تمام تلاش ایالات متحده صرف «ابتکار دفاع استراتژیک» شد. به طوری که دوره ریاست جمهوری «رونالد ریگان» و تجدید نظر او و تیم امنیتی وی در برنامه‌های دفاع موشکی نمونه‌ای شگفت‌انگیز در اواخر جنگ سرد بوده و به نظر می‌رسد چالشی فرا راه این ادعای ما باشد، که سامانه‌های دفاع موشکی را در چارچوب استراتژی بازدارندگی قرار داده‌ایم.^(۳۷) با این وجود، ما نشان خواهیم داد که چگونه مسائلی چون نارضایتی کنگره و عدم حمایت آنان از این طرح‌ها، سرسام‌آور بودن هزینه‌ها و در کنار آن فقدان تکنولوژی مناسب و مکفی برای عملیاتی نمودن این طرح‌ها موجب عدم به کارگیری این سامانه‌ها شدند.^(۳۸) البته، این نکته نیز مورد تصدیق قرار می‌گیرد که یکی از عوامل تضعیف، فرسایش و فروپاشی شوروی فشار اقتصادی ناشی از رقابت با این طرح بوده است. شوروی‌ها

¹ - Strategic Arms Limitation

بسیار نگران بودند و به همین دلیل هزینه‌های نظامی خود را افزایش دادند. نگرانی آنها این بود که این موضوع به معنی توان ضربه نخست باشد. در حقیقت نیز هراس آنها اغراق آمیز نبود. به نظر ریگان منطق تسلیحات ضد تهاجمی و غیر بازدارنده از میان بردن تمام تسلیحات تهاجمی بود. ایده چنین طرحی این بود که حفاظت کردن بهتر از انتقام است. این در حالی بود که شوروی ابزار و امکانات علمی و مالی لازم را برای چنین رقابتی در زمینه فناوری‌های جدید در اختیار نداشت و دفاع موشکی گسترده عرصه رقابت مناسبی برای جامعه بسته‌ای چون اتحاد شوروی نبود. اقتصاد دستوری شوروی بی‌رمق شده بود. علیرغم توانایی‌های الگوی کمونیسم در زمینه صنعتی سازی، دنیای جدید فناوری اطلاعات، جامعه‌ای که شهروندان خود را زیر نظر داشت و حتی بر استفاده آنها از دستگاه‌های کپی نظارت می‌کرد را با چالش‌های غیر قابل عبور مواجهه می‌ساخت. ارائه طرح‌های متقابل از سوی شوروی دربرگیرنده هزینه سرسام‌آوری بود، که اقتصاد شوروی نمی‌توانست آن را تاب آورد. به همین جهت روسها در آن مقطع از این استراتژی به عنوان اهرم برتری آمریکا و توان وارد کردن «ضربه اول» تعبیر کردند. در ادامه به جزئیات طرح ریگان می‌پردازیم.

توسعه فن آوری دفاع فضایی طی دهه ۱۹۸۰ به این معنا بود که می‌توان برخی از موشک‌های تهاجمی را پیش از ورود مجدد آنها به جو زمین نابود ساخت. بنابراین، از اهمیت سامانه‌هایی که در مباحث پیشین مورد بحث قرار گرفتند، کاسته شد. ریگان در ۲۳ مارس ۱۹۸۳ برنامه بلند پروازانه ابتکار دفاع استراتژیک را اعلام کرد و در جریان یک سخنرانی خطاب به مردم، جامعه علمی و استراتژیک ایالات متحده را برای تولید ابزارهای رهگیری و انهدام موشک‌های بالستیک قبل از اینکه به سرزمین ایالات متحده برسند، فرا خواند. این سخنرانی موسوم به «جنگ ستارگان» گام اول جهت افزایش بودجه برای یک دوره چهار ساله به منظور تحقیق راجع به این موضوع بود که آیا این تکنولوژی‌های جدید را می‌توان برای این منظور مورد استفاده قرار داد یا خیر.

البته باید بر این نکته نیز تاکید نهاد که اگر چه دفاع استراتژیک تا حدی از نوآوری تکنولوژیک ناشی شده بود اما در دولت ریگان نیز نارضایتی نسبت به رابطه بازدارندگی هسته ای با اتحاد شوروی وجود داشت.^(۳۹) از اواخر دهه پنجاه مباحثات ملی در خصوص اینکه چگونه می‌توان امنیت آمریکا را تامین کرد بر اطراف دو طرز تفکر متمایز قرار داشت: گروهی بر این اعتقاد بودند که امنیت هنگامی حادث می‌شود که آمریکا بتواند از خود در برابر موشک‌های بالستیک دفاع کند (معتقدان به دفاع موشکی همه جانبه). گروهی دیگر اعتقاد بر این داشتند که امنیت هنگامی ایجاد می‌شود که تمامی کشورها دفاع در برابر موشک‌های بالستیک را نفی کنند و امنیت را نه در دفاع بلکه در افزایش توانایی برای تهاجم جستجو کنند (عدم دفاع و بنابراین پذیرش بازدارندگی). چنانکه متذکر شدیم، نظر گروه دوم در دهه ۶۰ و دهه ۷۰ محور اصلی سیاست نظامی آمریکا بود. اما ریگان فکر می‌کرد که می‌تواند نگرش استراتژیک را در دهه ۱۹۸۰ با طرح «ابتکار دفاع استراتژیک» به شدت متحول سازد. او اعلام کرد که مردم احساس امنیت بیشتری خواهند داشت اگر بدانند که امنیت آنها مبتنی بر تهدید تلافی

فوری علیه حمله کننده نخواهد بود، بلکه ناشی از توانایی دفاعی آنها خواهد بود.^(۴۰) بنابراین، تا دهه ۱۹۸۰، اساس بازدارندگی را برتری تهاجمی تشکیل می‌داد. یعنی توانایی یک دولت در وارد آوردن خساراتی غیر قابل پذیرش به دشمن به عنوان شالوده ای برای جلوگیری از کاربرد زور به وسیله هر یک از طرفین در شرایطی که متضمن نابودی هر دو طرف خواهد بود. اما نطق رئیس جمهور در ۲۳ مارس که در آن مساله امکان یا عدم امکان در عقیم یا منسوخ نمودن سلاح‌های هسته‌ای به وسیله ساختن ابزارهایی برای دفاع استراتژیک مطرح شد، به شالوده‌ای برای انجام تحقیقاتی در مورد این نوع تکنولوژی‌ها و نیز ایجاد نوعی قالب فکری بازدارندگی بر بنیادی دفاعی تبدیل شد^(۴۱) و این تصور پا گرفت که با توجه به برتری تکنولوژیک، مخصوصاً در زمینه تولید سخت افزارهای نظامی این امکان بسیار محتمل است که از طریق ایجاد شبکه‌ای موشکی در اطراف آمریکا می‌توان از هرگونه حمله نظامی به این کشور جلوگیری کرد.

تا آن زمان همیشه فرض می‌شد که کارآمدترین صورت استقرار «سامانه ضد موشکی» آن است که به عنوان «دفاع نقطه‌ای» از «اهداف سخت» (به عنوان نمونه سیلوهای موشکی) دفاع کند. سامانه‌هایی که تا آن زمان مطرح شده بودند، احتمال داشت در معرض اقدامات متقابل مختلفی قرارگیرند که می‌توان از آن میان به طور خاص به حملات پیشگیرانه به رادارهای آنها اشاره کرد. به علاوه، ساخت عاملانی که می‌توانستند با ورود مجدد چند هدف را به صورت مستقل مورد حمله قرار دهند به این معنا بود که هر سامانه‌ای به طور بالقوه می‌تواند از موشک‌های وارده اشباع شود و تله‌هایی که همگی در یک «اتوبوس» حمل می‌شوند، باعث سردرگمی سامانه گردند. سامانه‌های اولیه در خنثی نمودن موشک‌های وارده نسبتاً دیر و در مرحله میانی عمل می‌کردند و به این ترتیب، نوعی تناقض نما به وجود می‌آوردند به این معنا که انفجارهای تدافعی و ارتفاع بالا به شدت به محیط زیست (کشور) مدافع لطمه وارد می‌کرد.^(۴۲) اما، منطق ریگان بر ضد این نوع از بازدارندگی نگران کننده بود. در حقیقت نیز، در سال ۱۹۸۲ رشد موشک‌های قاره‌پیمای بالستیک SS-18 و SS-19 شوروی، حتی کنگره آمریکا را نیز نگران آسیب‌پذیری سایت‌های موشکی ایالات متحده کرد و این امر یک پاسخ مناسب را می‌طلبید. همچنین، در سال ۱۹۸۳ شوروی ۶۶۶۰ موشک بالستیک را در اختیار داشت که حدود ۲۰۰۰ موشک MIRVs از نوع SS-18 و SS-19 بودند و دفاع موشکی فضا- پایه برای خلع سلاح شوروی از نظر ریگان تنها راه‌چاره بود.^(۴۳) به هر حال، آنان که فکر می‌کردند این پروژه نیز به شکلی ملایم‌تر در خدمت بازدارندگی است از آن حمایت کردند.

در سال ۱۹۸۵ سازمان دفاع راهبردی استراتژیک (SDIO) یک سامانه چندلایه مستقر در فضا را برای دفاع از ۳۵۰۰ هدف در مقابل موشک‌های بالستیک شوروی پیشنهاد نمود. حدود ۴ میلیارد دلار هر ساله صرف ایجاد SDI می‌شد و پیش‌بینی می‌شد در سال ۱۹۹۳ مستقر شده و در سال ۱۹۹۷ با بکارگیری موشک‌های مستقر در زمین و فضا به مرحله عملیاتی برسد. این سامانه مبتنی بر طرح یک گنبد فضایی بود که سلاح‌های تدافعی در مدار زمین را شامل می‌شد و این چتر دفاعی

می‌توانست از کل کشور در مقابل حمله محافظت کند. هدف غایی در واقع ایجاد یک سپر جهانی بود که در نظر داشت با استفاده از ماهواره‌های فضایی موشک‌های دشمن را در همه نقاط زمین شناسایی و ردیابی نماید و از طریق سلاح‌های مستقر در فضا و پایگاه‌های زمینی اقدام به انهدام آنها کند و لو این امر تا قرن آینده هم به طول انجامد.

برای مدت حدود چهار سال روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌های ادواری و نشریات تحقیقاتی آکنده از مقاله‌هایی هیجان‌انگیز در مورد جنگ ستارگان بود، جنگی که با سلاح‌های جنبشی، سلاح‌های الکترومغناطیسی، پرتوهای ذرات خنثی شیمیایی و اشعه ایکس، آینه‌هایی برای تغییر جهت پرتوهای لیزرهای الکترون آزاد یا اکسایمر زمین پایه و سیستم‌های حیرت‌انگیز دیگر صورت گیرد. بریتانیا، آلمان غربی و ایتالیا یادداشت تفاهمی را با ایالات متحده امضا کردند که مشارکت بخش‌های دولتی یا خصوصی را در ابتکار دفاع استراتژیک مجاز می‌ساخت.^(۴۴) پس از آنکه ریگان برای بار دوم به ریاست جمهوری انتخاب گردید، اقدامات گسترده‌تری را برای اجرای پروژه «جنگ ستارگان» آغاز نمود و دستور داد تا مرحله تحقیقاتی و عملیاتی دفاع موشک‌های بالستیک مستقر در فضا اجرا شود.

با وجود همه این تلاشها، طرح عظیم جنگ ستارگان هرگز به اجرا در نیامد. عوامل متعددی باعث این ناکامی شدند. اولاً روی کار آمدن «میخائیل گورباچف»^۱ استمرار سیاست‌های سخت‌گیرانه در آمریکا را دشوار ساخت. به ویژه، در دسامبر ۱۹۸۷ پیمان منع گسترش موشک‌های بالستیک به امضاء دو کشور رسید و از ماه می ۱۹۸۸ وارد مرحله اجرایی شد. این معاهده که منحصر به زمان مشخ صی نبود، به برچیدن و ممنوعیت کامل موشک‌های بالستیک دو کشور که برد آن بین ۵۰۰ تا ۵۰۰۰ کیلومتر است، تاکید داشت. دوماً، حامیان برنامه هنگامی که در حال آزمایش مراحل اولیه بودند دریافتند که بسیاری از تکنولوژی‌هایی که در SDI باید به کار گرفته شوند در معاهده ABM ممنوع شده‌اند. بنابراین، ریگان یک تفسیر جدیدی از معاهده ABM را با این امید که اجازه یابد اقدام به آزمایش تکنولوژی‌های دفاع موشکی مستقر در فضا نماید، مطرح نمود. اما بسیاری از اعضای کنگره با تفسیر جدید از معاهده مخالفت کردند و به شدت از معاهده فوق حمایت نمودند. به ویژه، سناتور نان^۲ به شدت از تفسیر رایج^۳ از معاهده دفاع کرد.^(۴۵) کنگره آمریکا ریگان را متهم به براه انداختن «جنگ ستارگان» کرد و این طرح را تنها بهانه‌ای برای افزایش هزینه‌های دفاعی می‌دانست که تاثیر کمی در از میان بردن تهدیدات داشت. اساساً، کنگره از توسعه دفاع موشکی دوره ریگان حمایت می‌کرد، اما شدیداً مخالف هرگونه سامانه‌ای بود که ممکن بود ثبات استراتژیک میان دو ابرقدرت را به مخاطره اندازد. سوماً، در کنار هزینه‌های سرسام‌آور بی‌اعتمادی زیادی نسبت به فناوری و تکنولوژی‌های این طرح وجود داشت. در نهایت در کنار این عوامل، وضعیت جدید بین المللی و شکست قطب رقیب،

^۱ -Mikhail Gorbachev

^۲ - Senator Nunn

^۳ - Traditional Interpretation

هزینه طرح «ابتکار دفاع استراتژیک» را غیر عاقلانه جلوه می‌داد. بدینگونه این پروژه به مراحل پایانی خود نرسید. با این حال نمی‌توان این نکته را نادیده گرفت که دولت ریگان نخستین گام را در متزلزل نمودن معاهده A. B. M برداشت.

جدول ۳-۱: اهداف (خاص و کلی) و مهمترین دلایل توقیف سامانه‌های ضد موشکی در دوره جنگ سرد

| نام طرح | اهداف خاص | اهداف کلی | مهمترین دلیل توقیف برنامه |
|---------------------------|---|---|--|
| نایک-زنوس | -منهدم نمودن موشک‌های دوربرد شوروی -دفاع از پایگاههای فرماندهی استراتژیک | بازدارندگی؛ دفاع از موشک‌های تهاجمی جهت اطمینان از توان تلافی | -نگرانی مردم آمریکا و دیگر کشورهایی که موشک بر فراز خاک آنها خنثی می‌شد -تردید در بقای سامانه در صورت حمله گسترده دشمن -احتمال فریب رادارها با استفاده از تله‌ها -آسیب‌پذیری فیزیکی سامانه -هزینه زیاد |
| نایک-ایکس | -منهدم نمودن موشک‌های شوروی در مرحله اوجگیری -دفاع از سایت موشک‌های تهاجمی جهت حفظ توان ضربه دوم | بازدارندگی؛ دفاع از موشک‌های تهاجمی در سیلوها | -ناتوانی در دفاع از سایت‌هایی که موشک‌های رهگیر از آنجا پرتاب می‌شدند |
| سنتینل | -ایجاد چتر دفاعی بر فراز شهرهای آمریکا در مقابل تهدید نوظهور موشکی چین -محافظت از سایت‌های موشک‌های بالستیک مینوتمن در مقابل تهدیدات شوروی | بازدارندگی؛ دفاع از موشک‌های تهاجمی جهت حفظ توان حمله دوم | -احتمال فریب سامانه‌ها از طریق تله‌ها -احتمال اشباع سامانه با پرتاب شمار زیاد موشک‌ها -عدم توانایی دفاع کامل -نگرانی همگانی به دلیل حمل کلاهک‌های اتمی روی ضد موشک‌های رهگیر -ایجاد انگیزه برای حمله پیشدستانه شوروی -تشدید مسابقه تسلیحاتی و ایجاد چالش برای استمرار استراتژی بازدارندگی |
| حفاظتی/Safeguard | -حراست از محل استقرار دو مینوتمن و سایت‌های پرتاب موشک | بازدارندگی؛ دفاع از موشک‌های تهاجمی جهت حفظ توان تلافی | -رقابت تسلیحاتی -مخالفت کنگره -ابهام تکنولوژیکی -محدودیت‌های معاهده ABM |
| ابتکار دفاع استراتژیک/SDI | دفاع از تمامی اهداف نظامی و سرزمین ایالات متحده | حفظ بازدارندگی با ابزار دفاعی؛ دفاع از تمامی اهداف نظامی و سرزمین ایالات متحده -امنیت مطلق | -محدودیت‌های معاهده ABM -مخالفت کنگره -هزینه سرسام‌آور -فروپاشی شوروی |

-طرح جدول از نگارنده است.

مطالب فوق بیانگر آن است که در عصر نخست هسته‌ای با وجود آنکه دفاع اهمیت فراوانی داشت اما هدف از آن حفظ توانمندی‌های تهاجمی خود بود و نه ناکارآمدسازی توانمندی‌های تهاجمی طرف مقابل. به عبارتی، حفظ بازدارندگی بر دفاع جامع تفوق داشت. البته ممکن است که هر یک از طرفین اندیشه تفوق و غلبه بر دیگری را نیز در ذهن پرورانده باشند، به خصوص در واشنگتن، میل تفوق بر شوروی وجود داشت. اما چارچوب تئوریک ما تاکید می‌کند قدرت‌های بزرگ همیشه نمی‌توانند مطابق اهداف تهاجمی خود عمل کنند زیرا رفتار آنها متأثر از خواسته‌هایشان نیست بلکه تحت تاثیر میزان توانایی‌ها و ظرفیت‌هایشان هم قرار دارد. این مساله شدیداً به نحوه توزیع قدرت نظامی میان قدرت‌های بزرگ بستگی دارد. رئالیسم تهاجمی حتی پیش‌تر رفته و می‌گوید دولت‌ها ممکن است از توانایی لازم جهت کسب مزیت و برتری نسبت به یک قدرت رقیب برخوردار باشند اما پس از ارزیابی دریابند که هزینه تهاجم آنقدر بالاست که منافع حاصله نمی‌تواند آن را توجیه نماید. قدرت‌های بزرگ متجاوزان بی‌خردی نیستند که حتی به قیمت شکست یا کسب یک پیروزی پر زیان و بی‌فایده مصرانه در پی کسب قدرت باشند، برعکس قدرت‌های بزرگ قبل از اقدام به هرگونه عمل تهاجمی، با دقت در مورد موازنه قوا و نحوه واکنش دولت‌های دیگر به حرکات‌های خود فکر می‌کنند. آنها هزینه‌ها و مخاطرات احتمالی عمل تهاجمی را با منافع احتمالی حاصل از آن مقایسه می‌کنند. اگر منافع کمتر از خطرات باشد دست نگاه می‌دارند و منتظر یک فرصت مناسب می‌مانند. به هر حال حتی اگر میل به رویکرد تهاجمی نیز در دوره جنگ سرد وجود داشت اما امکانات، فرصت و زمینه‌های آن مهیا نبود.

ممکن است برخی بگویند که ایالات متحده در حوزه اقتصادی دارای آنچنان قدرتی بود که می‌توانست موانع موجود فرا راه تفوق را بردارد. اما رئالیسم تهاجمی می‌گوید در مواردی دولت‌های ثروتمند نیروی نظامی قابل توجهی فراهم نمی‌آورند (با اینکه از نظر مالی استطاعت این کار را دارند) چرا که از این درک برخوردارند که این امر لزوماً به برتری استراتژیک آنان بر رقبایشان نخواهد انجامید. هزینه بیشتر هنگامی که تلاش‌های دفاعی یک دولت تابع بازده نزولی است (یعنی توانایی‌های آن با هزینه بیشتر نیز افزایش پیدا نمی‌کنند) و یا دشمنان به آسانی می‌توانند به برابری امکانات و ایجاد توازن قدرت اقدام نمایند معنا و مفهومی نخواهد داشت. اگر آغاز یک مسابقه تسلیحاتی باعث دستیابی به موقعیت استراتژیک بهتر آغازگر این روند نگردد، باید منتظر به وجود آمدن شرایط مساعدتر نشست. این همان استراتژی‌ای بود که ایالات متحده آن را به اجرا گذاشت.

طبق چهارچوب تئوریک ما قدرت‌های بزرگ هنگام مواجه شدن با رقبای قدرتمندتر، کمتر تهاجمی رفتار می‌کنند و بیشتر سعی می‌کنند دفاعی عمل کرده و موازنه قوا را به شکل موجود حفظ کنند. آمریکا نیز از این قاعده مستثنی نیست و این کشور اشتیاق زیادی برای پیشبرد استراتژی بازدارندگی در دوره جنگ سرد داشت و تا پایان جنگ سرد سیاست موازنه‌گر سرسختانه‌ای علیه اتحاد شوروی اعمال کرد. به نظر می‌رسد که محدودیت‌ها و ملاحظات ایالات متحده بیش از آنکه به مباحث اقتصادی

و... برگردد ناشی از توانمندی‌های تهاجمی شوروی و اطمینان رهبران واشنگتن از این واقعیت بود که آنها در آن مرحله نخواهند توانست توانایی تهاجمی رقیب را با چالش مواجه نمایند.

طی سه دهه اول پس از جنگ جهانی دوم، اقتصاد شوروی که از جنگ خلاصی یافته بود به سرعت رشد کرد و شکاف ثروت این کشور با رقیبش را بسیار محدودتر کرد. به طوری که به نظر می‌رسد که سخنان اغراق‌آمیز دبیر کل حزب کمونیست نیکیتا خروشچف^۱ در سال ۱۹۵۶ مبنی بر اینکه اتحاد شوروی، قدرت ایالات متحده را محو خواهد کرد، درست از آب در خواهد آمد.^(۴۶) در اوایل دهه ۱۹۶۰، آشکار بود که افزایش تعداد و تنوع زرادخانه هسته‌ای شوروی بدان معناست که خلع سلاح شوروی از طریق وارد نمودن ضربه اول به آن با توجه به تکنولوژی آمریکا (در آن زمان) به صورت سریع‌تر غیر ممکن خواهد بود. همچنین، مسکو به توان وارد آوردن ضربه اول بسیار نزدیک شده بود و بنابراین، ایالات متحده چاره‌ای جز ایجاد موازنه در برابر شوروی نداشت. بی‌تردید در عمل نیز در این دوره ایجاد موازنه نسبت به تمامی موارد دیگر، موثرتر و با ثبات‌تر بود. بر این اساس، در هیچ یک از موارد، دفاع موشکی ایالات متحده به دنبال تضمین حمله نخست نبود، بلکه مشخصاً یک ابزار دفاعی محدود و در پی تضمین حفظ توان حمله تلافی‌جویانه بود. این نشان می‌دهد که برنامه‌های دفاع موشکی اولویت راهبردی ایالات متحده آمریکا نبوده‌اند. دفاع موشکی محدود صرفاً می‌توانست بازدارندگی را قابل اعتمادتر کند چرا که موجب افزایش امکان بقای تسلیحات تهاجمی هسته‌ای و تضمین توان حمله تلافی‌جویانه شود.

در مقابل، رهبران شوروی هم از وضعیت «انهدام قطعی متقابل» راضی بودند. در آن دوره، شوروی هم یک زرادخانه هسته‌ای عظیم با توان ضد نیروی فراوان ایجاد کرد. آنها در اوت ۱۹۴۹ اولین انفجار هسته‌ای خود را انجام دادند و در دهه ۱۹۵۰ نیز رشد هسته‌ای داشتند. در طول این دهه، شوروی از نظر پیشرفت و گسترش سلاح‌های هسته‌ای همواره از آمریکا عقب‌تر بود. در مورد سیستم‌های پرتاب موشک نیز همین وضعیت وجود داشت. در سال ۱۹۶۰ شوروی فقط ۳۵۴ سلاح استراتژیک داشت در حالی که آمریکا ۳۱۲۷ سلاح استراتژیک داشت. اما در طول دهه ۱۹۶۰، شوروی خیلی سریع رشد کرد. تعداد سلاح‌های هسته‌ای شوروی در سال ۱۹۷۰ به ۲۲۱۶ عدد رسید و ده سال بعد به ۷۴۸۰ عدد بالغ گردید. در دهه ۱۹۸۰ علی‌رغم «طرز تفکر جدید» گورباچف حدود ۴۰۰۰ بمب و کلاهک به این میزان افزوده شد و در سال ۱۹۸۹ یعنی سالی که دیوار برلین فرو ریخت، تعداد سلاح‌های استراتژیک شوروی به ۱۳۲۰ عدد رسیده بود.^(۴۷) بر این اساس، تمرکز بر توسعه و ارتقای زرادخانه‌های هسته‌ای و تسلیحات تهاجمی بود. این امر کمک می‌کرد که شوروی هم مانند آمریکا اطمینان یابد که در مقابل حمله نخست توان تلافی و مقابله به مثل را دارد.

^۱ - Nikita Khrushchev

بنابراین عدم استفاده از نیرو و توان نظامی برای تحمیل اراده و تغییر در وضع موجود، عدم تلاش دو طرف برای دستیابی به تفوق هسته‌ای، توجه به بقا و مهار دیگری و بسنده نمودن آنها به حفظ توان ضربه دوم به تدریج موجب پذیرش استراتژی بازدارندگی شد که در آن دفاع جامع هر یک از طرفین با محدودیت مواجه شده و به حاشیه رانده شد. این بدان دلیل بود که در وضعیت بازدارندگی دفاع موشکی ثابت‌زدا بود و عملی تهاجمی و تحریک کننده قلمداد می‌شد.

جمع بندی:

مطالب این فصل به این نتیجه ختم شد که سامانه‌های دفاع ضد موشکی ایالات متحده در دوره جنگ سرد در یک معنای استراتژیک و در چارچوب استراتژی کلان بازدارندگی مبتنی بر تخریب متقابل عمل کرده‌اند. در واقع، مهمترین هدف رهبران سیاسی و نخبگان نظامی واشنگتن از استقرار سامانه‌ها محافظت از سایت‌های پرتاب موشک در مقابل حمله نخست دشمن به منظور حفظ توان ضربه دوم و تلافی جویانه بوده است. به تاسی از منطق مرشایمر اشاره نمودیم که هیچ یک از دو قدرت بزرگ رقیب در نظام دو قطبی به علت توزیع نسبتاً برابر قدرت جهانی، قادر نبودند هژمونی ایجاد کنند. در مواردی نیز که روسای جمهور (ریگان) انگیزه تفوق داشته و در زمینه دفاع موشکی جاه‌طلبی از خود نشان داده و در پی ایجاد دفاع جامع بودند، موانعی از جمله قدرت پاسخگویی رقیب، ابهام تکنولوژیکی، هزینه‌های سرسام‌آور، ترس از مسابقه تسلیحاتی و مخالفت شدید اعضای کنگره، بلندپروازی‌ها را کنترل نموده و مانع عملیاتی شدن طرح‌های پیشنهادی می‌شدند. به عبارتی عینی تر، در پیش‌گیری استراتژی کلان هژمونی جوابگو نبود چرا که قدرت و فرصت و به ویژه فرصت‌های بین‌المللی چنین اقدامی فراهم نبود. رقیب از چنان قدرتی برخوردار بود که می‌توانست ضمن آنکه از خود دفاع نماید، به متجاوز نیز ضربه مهلک وارد سازد. به همین علت، دو قدرت بزرگ استراتژی همکاری جویانه بازدارندگی را تعقیب نمودند. نتیجه اینکه، در عصر نخست هسته‌ای ابتکارات دفاع موشکی در کنار تسلیحات هسته‌ای و سیستم‌های پرتاب، زرادخانه‌ها و سیستم‌های نظارت و کنترل مستقیماً در ارتباط با حفظ ثبات استراتژیک و استمرار موازنه بر بنیان بازدارندگی مبتنی بر تخریب متقابل بودند و این وضعیت تا پایان جنگ سرد ادامه یافت.

اما تئوری رئالیسم تهاجمی پیش‌بینی می‌کند که افزایش قدرت نسبی مادی و ایجاد فرصت‌های بین‌المللی، در نهایت به همان میزان منجر به جاه‌طلبی و افزایش دامنه فعالیت سیاست خارجی می‌شود. در فصل بعد ما تغییرات ساختار بین‌الملل پس از جنگ سرد و تحول در قدرت ایالات متحده را توضیح خواهیم داد، تا مشخص شود که چگونه این تغییرات بر انگیزه‌های ایالات متحده از پیگیری سامانه‌های دفاع موشکی در محیط نوین تاثیر گذارده‌اند.

پی نوشت ها:

۱. برای مثال مداخله شوروی در افغانستان و مجارستان و آمریکا در ویتنام و گواتمالا.
۲. در فصل‌های بعد و به ویژه فصل هفتم مشاهده خواهیم کرد که ایالات متحده در بسیاری از موارد در مقابل کشورهای نوظهور موشکی از این نوع بازدارندگی بهره برده و می‌برد.
۳. البته به انواع دیگری از بازدارندگی نیز اشاره شده است. مثلاً بازدارندگی می‌تواند جهت حفظ منافع حیاتی خود باشد که بازدارندگی مرکزی (یا راهبردی) نامیده می‌شود یا دفاع از متحدین که بازدارندگی گسترده نامیده می‌شود. هدف ما در اینجا پرداختن به این موضوع نیست. جهت مطالعه مباحث بیشتر در این زمینه بنگرید به: Reuben Steff (2011). "Global Missile Defence: Agent of Disorder or New Co-operative Mission?," **61st PAS Annual Conference, London, England, Department of Political Studies University of Otago, April, pp:1-3, see p:4.**
۴. البته برخی معتقدند که چین نیز دارای توان بازدارندگی است؛ اما از نظر ما این توان چین در مقایسه با دو کشور مذکور بسیار محدود است و نمی‌توان آن را استراتژیک در معنای واقعی این اصطلاح دانست.
۵. به نقل از:
- لارنس فریدمن (۱۳۸۶). **بازدارندگی**، مترجم فریبا پالیزی، تهران: نشر مهاجر، چاپ اول، ص ۳۸ و ۱۶.
۶. به نقل از: Steff, *ibid*, p:4.
۷. فریدمن، همان: صص ۱۸-۱۹.
۸. بنگرید به:
- ریچارد. لیتل (۱۳۸۹). **تحول در نظریه‌های موازنه قوا**، مترجم: غلامعلی چگنی زاده، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، چاپ نخست، آبان ماه، صص ۲۳۵.
۹. لیتل، همان: صص ۲۶۹.
۱۰. مقایسه شود با: جی. جان. مرشایمر (۱۳۹۰). **ترازوی سیاست قدرت‌ها بزرگ**، مترجم: غلامعلی چگنی زاده، تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول، صص ۱۴۴.
۱۱. به نقل از: فریدمن، همان: ۱۸.
۱۲. فریدمن، همان: صص ۱۹.
۱۳. در فصل ششم به این مساله که چگونه و در چه حالتی دفاع در مقابل بازدارندگی قرار می‌گیرد و چالشی در مقابل این استراتژی است، بیشتر پرداخته‌ایم.
14. David. M. Ackerman (2002). "Withdrawal from the ABM Treaty: Legal Considerations", **CRS Report for Congress, Congressional Research Service, The Library of Congress, Order Code RS21088, Updated December 31, pp:1-6, see p:2.**
۱۵. بر طبق گزارش‌های سازمان سیا شوروی در سال ۱۹۷۴، هشت برابر آمریکا در زمینه دفاعی سرمایه‌گذاری کرده است. بنگرید به:

Hyon. Joo Yoo(2012). "Domestic Hurdles for system-driven behavior: neoclassical realism and missile defense policies in Japan and South Korea", **International Relations of the Asia-Pacific**, Volume12,p:18.

۱۶. البته ایالات متحده نیز سامانه خود موسوم به Safeguard را مستقر نمود. اما چند ماه بعد آن را متوقف نمود. ما در ادامه همین فصل به سامانه‌های موشکی در دوره جنگ سرد و دلایل برچیدن آنها خواهیم پرداخت. در اینجا نکته مهم آن است که این معاهده موازنه مبتنی بر بازدارندگی هسته‌ای را با کاهش ریسک مسابقه تسلیحاتی در زمینه سامانه‌های ضد موشکی حفظ می‌کرد و از این‌رو آسیب‌پذیری دوجانبه در مقابل حمله تلافی‌جویانه را تضمین می‌کرد.

17.Robert. P .Haffa, and et al.(2009). **Deterrence and Defense in The Second Nuclear Age** ,Analysis Center Paper ,Northrop Grumman, March,p:3.

۱۸. در این کتاب اصطلاح عصر نخست هسته‌ای برای اشاره به دوران جنگ سرد و رقابت شوروی و آمریکا به کار می‌رود و عصر دوم هسته‌ای اشاره به دوران پسا- جنگ سرد دارد که کشورهای بیشتری به این توانایی هسته‌ای دست یافتند.

19.Klaus-Dieter Schwarz(2005). "The Future of Deterrence",**SWP Research Paper (English Version)** ,Stiftung Wissenschaft und Politik,German Institute for International and Security Affairs,June,Berlin, p:7.

۲۰. ممکن است برخی اعتراض نمایند و دوره ریگان را نقیض این ادعا بدانند. ما این مساله را نیز در ادامه همین بخش مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۲۱. «سلاح‌های هسته‌ای و تئوری بازدارندگی»(۱۳۸۷). سه شنبه ۱۵ بهمن ماه، برگرفته از:

http://www.irrtt.ir/articles/nuclear_power/post_296.php

۲۲. لن اسکات، (۱۳۸۳). "تاریخ بین‌الملل (۱۹۴۵-۱۹۹۰)", در: جان بیلیس و استیو اسمیت و دیگران، **جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین**، موسسه فرهنگی مطالعات فرهنگی و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، مترجم ابوالقاسم راچمنی و دیگران، چاپ نخست، دی، ص ۱۹۹.

23.Bong. Jun.Ko(2007). **International Opportunity and Domestic Policy Consensus: The Case of Missile Defense**, A Dissertation Submitted to the Graduate School of University of Notre Dome, Inpartial Fulfillment of the Requirements for Degrees of doctor of philosophy, February,p104.

24.Haffa& et. all,Ibid,p:22

Colonel, Daniel Smith(2000). "A Brief History Of "Missiles " And Ballistic Missile Defense" ,in **National Missile Defense**, published by **Center For Defense Information** ,Washington,DC,September,p:7.

۲۵. بنگرید به:

سعید گلکار(۱۳۸۰). "بررسی سپر دفاع موشکی ملی آمریکا"، **گزیده تحولات جهان**، شماره ۱۳، مرداد، صص ۱۲-۳۰، در: ص ۱۳.

26.jon. S .Bach(2008). "A History of The Aerospace Corporation's Work in Missile Defense", Available at: <http://www.aero.org/publications/crosslink/spring2008/01.html>

۲۷. این سامانه در فارسی به سامانه نگهبان نیز ترجمه شده است.

28.Smith,Ibid,p:40

۲۹. برای مثال بنگرید به: Ko,Ibid,p:109

30.Smith,Ibid,p:3

۳۱. مقایسه شود با: Haffa et. all,Ibid,p:3

۳۲. محمود عسگری(۱۳۸۶). "سپر دفاع موشکی: دیدگاه‌ها و روندها"، ماهنامه اطلاعات راهبردی، شماره.

۵۰، تیر ماه، ص ۷.

۳۳. فرشاد رومی (۱۳۸۷). "هدف‌های آمریکا از برپایی سامانه پدافند ضد موشکی در خاور اروپا"، فصلنامه

اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال بیست و دوم، شماره اول و دوم، مهر و آبان، ص ۱۲۴.

۳۴. عسگری، همان: ص ۷.

۳۵. به نقل از: کی. جی. هالستی(۱۳۷۳). **مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل**، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود

طارم سری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی، چاپ اول، ص ۵۲۳.

۳۶. بنگرید به: Smith,Ibid,p:5

۳۷. برای مثال «رابرت جرویس» معتقد است که به خاطر نفوذ شوروی و به ویژه تهاجم این کشور به افغانستان،

ایالات متحده به این نتیجه رسید که تخریب متقابل نمی‌تواند سیاست بازدارنده‌ای باشد و از این رو ریگان به

دنبال دستیابی به تفوق هسته‌ای بود. بنگرید به:

Robert jervis(2002). "Matual Assured Destruction", **Foreign Policy**, NO. 133, N/D, (November/December), PP-40-43, see p: 41.

«جفری استینبرگ» نیز ریگان را دژخیم‌ترین تلافی‌گسترده می‌نامد. بنگرید به:

Jeffrey Steinberg(2005). "President Regan Was Fierce Opponent of Mutually Assured Destruction Doctrine", **Book Review of Ronald Regan and his Quest to Abolish Nuclear Weapons**, by Paul Lettow, New York, Random House, (April 29), p: 1.

۳۸. باید به این نکته اشاره کرد که رونالد ریگان با شعار «تجدید برتری ایالات متحده آمریکا در برابر شوروی»

و تقویت نفوذ آن کشور در جهان و بویژه منطقه خلیج فارس پای در صحنه سیاست بین‌الملل گذاشت. در آغاز

نظریه کلی او در صحنه جهانی بر اساس همان «استراتژی بازدارندگی» شکل گرفته و وی در این مورد معتقد

بود که به منظور پیشدستی و ماجراجویی‌های اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده و قدرت‌های غربی باید

نیروهای دفاعی خود را تقویت کرده و در مورد منافع اساسی نشانه‌های آشکار و قاطعانه‌ای به مسکو ارائه دهند.

۳۹. چارلز ال. گلسر(۱۳۸۶). **دفاع موشکی ملی و آینده سیاست تسلیحاتی هسته‌ای آمریکا**، ترجمه و

تدوین اسماعیل بشری، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک گروه پژوهشی مطالعات بین

المللی، صص ۱۶ و ۱۵.

۴۰. بنگرید به: حسین دهشیار (۱۳۸۳). *سیاست خارجی آمریکا پس از یازده سپتامبر*، تهران: انتشارات خط سوم، چاپ اول، ص ۱۸۴.
۴۱. جیمز دوئرتی و رابرت فالتزگراف (۱۳۸۳). *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، مترجمین: وحید بزرگی و علیرضا طیب، تهران: انتشارات قومس، چاپ سوم، ۸۴۵.
۴۲. گراهام ایوانز و جفری نونام (۱۳۸۱). *فرهنگ روابط بین‌الملل*، مترجمان حمیرا مشیرزاده و حسین شریفی، تهران: نشر میزان، چاپ اول، تابستان، ص ۳.

۴۳. Ko, Ibid, p:112.

۴۴. دوئرتی و فالتزگراف، همان: صص ۳۶۸-۳۶۶

۴۵. در کل کنگره حمایت وسیعی از معاهده ABM به عمل آورد و از برنامه‌هایی که احتمال می‌رفت به از میان رفتن ثبات استراتژیک میان دو کشور منجر شود، پشتیبانی نکرد. برای استدلالی مشابه بنگرید به: Steven Hilderth and Amy F. Woolf (2010). "Ballistic Missile Defense and Offensive Arms Reductions: A Review of the Historical Record", **Congressional Research Service**, Prepared for Members and Committees Congress, 7-5700, R41251, May 25, p:12.

۴۶. مرشایمر، همان: صص ۷۹ و ۸۱.

۴۷. مرشایمر، همان: ص ۲۵۱.

فصل چهارم:

نظم بین‌الملل پسا جنگ سرد: استراتژی کلان، مولفه‌های قدرت و شاخص‌های هژمونی طلبی ایالات متحده آمریکا

مقدمه

فرضیه اساسی ما این است که اهداف ایالات متحده از استقرار سامانه‌های دفاع موشکی پس از جنگ سرد بر بنیان انگیزه‌های تهاجمی شکل گرفته و تغییر در موازنه راهبردی و تحکیم و تثبیت هژمونی را دنبال می‌کند. بنابراین، این سوال مطرح می‌شود که چه وقایعی روی داد که انگیزه‌های ایالات متحده پس از جنگ سرد در مورد کارکرد سامانه‌ها با تحول و تغییر همراه شد و در هنگامه‌ای که تصور بر آن بود که چنین دفاعی ضرورت استراتژیک خود را از دست داده است، اما اشتیاق رهبران آمریکا به استقرار سامانه‌ها افزایش یافت؟ و حتی پیمان ضد موشک‌های بالستیک لغو شد و سامانه‌ها به مرزهای خارج از سرزمین ایالات متحده و ماورای بحار گسترش یافتند؟

بر اساس چارچوب تئوریک کتاب حاضر، برای اینکه درک کنیم چرا یک دولت به شیوه خاصی رفتار می‌کند باید توانمندی‌های نسبی آن دولت و محیط خارجی مورد بررسی قرار گیرد، چرا که اینها فاکتورهایی هستند که به شیوه نسبتاً ظریفی به سیاست خارجی ترجمه شده و کیفیت انتخاب‌های دولت برای ارتقای منافع ملی را روشن می‌سازند. از این دیدگاه، تغییر موقعیت بین‌المللی نیز بر ساختار قدرت و در نتیجه بر اهداف و انگیزه‌های هدایت‌کنندگان سیاست خارجی و امنیتی، اثر می‌گذارد. لذا، انگیزه حداکثرسازی قدرت به تنهایی برای دست یافتن به این مطلوبیت کافی نیست بلکه باید عوامل و شرایط ساختاری و محیطی نیز با این انگیزه همراه باشند. در مورد دفاع موشکی نیز پیش از پرداختن به اهداف آن لازم است الزامات و تغییرات عرصه بین‌الملل و قدرت آمریکا مورد توجه قرار گرفته و تاثیر آن بر اهداف و انگیزه‌های رهبران را بسنجیم. بدین منظور، در فصل حاضر روند شکل‌گیری استراتژی کلان آمریکا در دوره پس از جنگ سرد، مفاهیم هژمون و هژمونی در روابط بین‌الملل و معانی آن از دیدگاه رئالیسم تهاجمی، ویژگی‌های قدرت آمریکا، شاخص‌های هژمونی جویی و استلزامات نظامی-امنیتی نظم مبتنی بر هژمونی که سامانه‌های ضد موشکی هم بخشی از این الزامات هستند، می‌پردازیم.

تدوین استراتژی کلان

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد صحنه و عرصه نظام بین‌الملل را دچار تحول بنیادین نمود. در حالی که بسیاری از کارشناسان پیش‌بینی می‌کردند که جهان رهسپار «چند قطبی»^۱ شدن است،^(۱) اما رهبران و استراتژیست‌های ایالات متحده چنین نمی‌اندیشیدند و در جهان بدون رقیب خود را به مثابه رهبر و وضع‌کننده قوانین و هنجارهای جهانی می‌پنداشتند. با این پیش‌فرض آنها به سوی خطمشی‌های استیلاجویانه سوق یافتند. البته صرف‌نظر از رهبران ایالات متحده، بسیاری از کارشناسان نیز پایان جنگ سرد را به معنای تفوق یکجانبه ایالات متحده دانسته و جهان پسا-جنگ سرد را با قدرت بلامنازع آمریکا تفسیر می‌کردند. به نظر می‌رسد که «چارلز کراتامر»^۲ که به ارزیابی ساختار نوین قدرت بین‌الملل پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی پرداخت، رساترین گویاترین اصطلاح را درباره ساختار نظام بین‌الملل به کار برد. وی برخلاف دیگر کارشناسان، ادعا کرد که سیستم چند قطبی^۳ جایگزین سیستم دو قطبی نخواهد شد، بلکه سیستم به سوی «تک قطبی»^۴ پیش خواهد رفت. او گفت «برجسته‌ترین ویژگی^۵ جهان پسا جنگ سرد تک قطبی است... هم اکنون لحظه تک قطبی است»^(۲)

در چنین جهانی رهبران سیاسی و طراحان نظامی آمریکا تلاش کردند که نقش ویژه‌ای برای واشنگتن به مثابه تضمین‌کننده اصلی نظم جهانی و نظام‌های منطقه‌ای قائل شوند. در طی سال‌های دهه ۹۰ مقامات آمریکایی راهبردی اتخاذ کردند که برای حفظ و گسترش برتری طراحی شده بود. این استراتژی دربرگیرنده تلاش‌هایی برای پیشگیری از ظهور چالشگران بزرگ، استفاده گزینشی نهادهای بین‌المللی برای انعکاس ارزش‌های آمریکایی و درگیری در مناطق کلیدی بود که قدرت اقتصادی و نفوذ بالقوه ژئوپولیتیک در آن تمرکز پیدا کرده بود. با این وجود، نمی‌توان گفت که دستیابی و اجماع بر سر استراتژی کلان سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده در دوره پسا جنگ سرد ساده بوده است. در واقع دهه ۱۹۹۰ با مباحث و مجادلات فراوان و جدی بر سر استراتژی کلان سپری شد و اندیشمندان و کارشناسان متعدد توصیه‌های متنوع و گاه متعارض و متضادی در مورد شیوه رفتار ایالات متحده به عنوان قدرت برتر نظام عرضه داشتند. پژوهشگرانی نیز که به تحلیل و واکاوی سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده در دهه ۱۹۹۰ پرداخته‌اند، این سیاست‌ها را از چشم‌اندازهای مختلف قابل تحلیل و بررسی دانسته‌اند و از این رو تئوریهای مختلفی نیز برای تبیین سیاست خارجی آمریکا

¹ - Multi-polarity

² - Charles Krauthammer

³ - Multipolar System

⁴ - Unipolar

⁵ - The most Striking Feature

⁶ - Now is the Unipolar Moment

ارائه شده‌اند. بعضی بر تاثیر ساختار نظام بین الملل بر شکل گیری سیاست خارجی این کشور تاکید نموده‌اند. در حالی که دسته دیگر نیروها و عناصر داخلی را تعیین کننده‌های نهایی سیاست خارجی این کشور دانسته‌اند. کسانی نیز تلاش کرده‌اند که سطح خارجی و داخلی را با هم ترکیب نموده و به تئوری مناسب‌تری دست یابند. به هر حال، آنچه واضح است این است که تبیین سیاست خارجی آمریکا و استراتژی‌های حاکم بر آن، امر بسیار مشکل و پیچیده‌ای است. با این وجود، از دیدگاه ما توزیع قدرت در سطح بین الملل تاثیری بنیادین در شکل گیری رفتار سیاست خارجی و امنیتی و نیز گزینش استراتژی کلان ایالات متحده داشته است. هر چند که این معنا عناصر داخلی را نیز مورد غفلت قرار نمی‌دهد.

به هر حال، کارشناسان و تحلیلگران بر سر این مساله که چه استراتژی کلانی بعد از جنگ سرد بر سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده غالب بوده است، هم صدا نیستند. در حالی که بسیاری از کارشناسان در خود آمریکا بر استراتژی تفوق طلبی تاکید نموده‌اند، اما نمی‌توانند حداقل برای دوره کلینتون از یک استراتژی کلان نام ببرند. برای مثال «باری پوسن» و «آندرو روس» ضمن آنکه از چهار گونه استراتژی یعنی نئوانزواگرایی^۱، درگیری گزینشی^۲، امنیت شراکتی^۳ و تفوق^۴ نام می‌برند، مشخص نمی‌کنند که کدام مناسب و تبیین کننده استراتژی ایالات متحده است. با این حال آنها بر این اعتقادند که کلینتون در عمل یک «استراتژی دوگانه»^۵ را پذیرفته بود که ترکیبی از عناصر افزایش قدرت^۶، اقدامات فرصت طلبانه^۷ و انگیزه‌های محرک لیبرال بود. «استفن والت»^۸ استراتژی کلینتون را با عنوان «هژمون مردد»^۹ و «هژمونی در سرایشی» بر اساس محاسبات سیاست واقع‌گرایانه اما تحت لفاظی حکومتداری خوب جهانی مشخص می‌کند. «رابرت آرت»^{۱۰} نیز هفت استراتژی متنوع را که اندیشمندان مختلف معتقدند پس از جنگ سرد بر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا حاکم بوده است فهرست‌بندی می‌کنند. این استراتژی‌ها عبارتند از: استیلا/سلطه^{۱۱}، امنیت دسته جمعی جهانی^{۱۲}، امنیت دسته جمعی منطقه‌ای^{۱۳}، امنیت شراکتی یا مبتنی بر همکاری^{۱۴}، مهار^{۱۵}، انزواگرایی و مداخله

^۱ - Neo-Isolationism

^۲ - Selective Engagement

^۳ - Cooperative Security

^۴ - Primacy

^۵ - Hybrid Strategy

^۶ - Elements of power aggrandizement

^۷ - Opportunistic Maneuver

^۸ - Stephen Walt

^۹ - Half-hearted hegemon

^{۱۰} - Robert Art

^{۱۱} - Domination

^{۱۲} - Global Collective Security

^{۱۳} - Regional Collective Security

^{۱۴} - Cooperative Security

^{۱۵} - Containment

گزینشی. البته «آرت» تفوق جهانی و کناره‌گیری و انزواگرایی کلی را رد می‌کند و استراتژی درگیری گزینشی را مناسبتر می‌داند که بر اساس آن ایالات متحده تعهدات بین‌المللی‌اش را بر اساس شفافیت و در اولویت قرار دادن منافع خود تعیین می‌کند.^(۳)

اما ما در این کتاب استدلال کرده‌ایم که راهبردهایی که ایالات متحده پس از جنگ سرد و در دوره‌های مختلف ریاست جمهوری پی گرفته است، در راستای نیل به هدف نهایی و عملیاتی نمودن استراتژی کلان هژمونی بوده است. با این وجود، تکیه ما بر مفهوم هژمونی یا تفوق جهانی به عنوان مشخصه سیاست کلان ایالات متحده بدین معنی نیست که هژمونی آمریکا شکل گرفته و هم اکنون مرزهای دقیق و ثابتی داشته و یا هژمونی این کشور بدون چون و چرا بوده است. رفتارها و عملکردهای بعضی از رهبران و در برخی مقاطع ممکن است نازلتر از چنین چارچوبی قرار گیرند.^(۴) همانطور که برخی از رفتارها ممکن است از چارچوب مفهوم هژمونی فراتر رفته باشند.^(۵) ما در ادامه آنچه را که از مفاهیم هژمون و هژمونی مد نظر داریم توضیح داده و سپس به مولفه‌های قدرت آمریکا و شاخص‌های هژمونی‌جویی این کشور در دوره پسا جنگ سرد می‌پردازیم.

هژمونی و هژمون در روابط بین‌الملل

هژمونی معانی چندگانه ای دارد و تحلیل‌گران مختلف بر معانی متنوع آن تاکید می‌کنند. در فارسی به سرکردگی، تفوق، رهبری، پیشوایی، برتری، سلطه و استیلا نیز ترجمه شده است؛ در اصل این واژه از زبان یونانی گرفته شده است. نخستین بار در دهه ۱۹۳۰ «آنتونیو گرامشی» (۱۸۹۱-۱۹۳۷) اندیشمند مشهور حزب کمونیست ایتالیا به صورتی منسجم از این مفهوم در حوزه اندیشه‌های سیاسی و برای تحلیل سیاست داخلی استفاده نمود. به نظر گرامشی هژمونی توانایی یک گروه اجتماعی به اعمال کارویژه‌ای به جهت‌گیری سیاسی و معنوی در جامعه است. در چنین وضعیتی، سایر گروه‌ها نیز نقش پیشرو هژمون در جامعه را تایید می‌کنند و اجماع نسبتاً وسیع سیاسی در راستای حمایت از اهداف و سیاست قدرت هژمون صورت می‌گیرد. هژمون نیز با توسل به روش‌هایی چون پاسخ‌گویی به منافع متحدین، توجه به انگیزه‌های آنها، کمک به شکل‌گیری و نیز پاسخگویی به خواسته‌های مطلوب آنها، رهبری خود را اعمال می‌کند.^(۶) با بهره‌گیری از این تعریف گرامشی از مفهوم هژمونی که از آن برای تحلیل اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جوامع سرمایه‌داری استفاده می‌کرد، بعدها نویسندگانی به اشکال مختلف آن را توسعه داده و در سطح روابط بین‌الملل به کار بردند. این مفهوم بویژه در سال‌های دهه ۱۹۸۰ به کانون موضوعات مربوط به روابط بین‌الملل تبدیل شد.

مفهوم هژمونی در روابط بین‌الملل میل و اشتیاق یک دولت را برای رهبری بر جهان با هدف دفاع از استیلاي خويش و نیز ایجاد متحدین، ایده‌ها و نهادهایی را که همکاری نسبتاً آزاد دیگر دولت‌ها و مردمانشان را در یک سیستم بین‌المللی نسبتاً باز جذب نمایند، توصیف می‌نماید. در این معنا هژمونی ترکیبی است از قدرت سخت نظامی و نیز قدرت نرم اقتصادی و ایده‌ها و نهادهای دموکراتیک جهانی.^(۷)

با این حال، دولت هژمون، پیش از هر چیز نظام مطلوب خود را وضع می کند و اصول اساسی، نرم‌ها، قواعد و فرآیندهای تصمیم‌گیری آن را مشخص می‌سازد. بر این اساس همه تئوری‌های هژمونی به الگوی قدرت غالب، چالشگران و جنگ‌های عمومی که توزیع قدرت را در نظام مشخص می‌کنند، اشاره دارند. اما همه این نظریات نیز مفروضات مختلفی دارند و مباحث متنوعی مطرح می‌نمایند. در ادامه به برخی از این نظریات و دیدگاه‌ها اشاره می‌شود.

برخی محققان تلاش نمودند بحث هژمونی در سطح بین‌الملل را تقریباً با همان عناصری که مورد توجه گرامشی بود، مورد پردازش قرار دهند؛ در این راستا، مارکسیست‌ها بیش از هر چیز، بستر طبقاتی هژمون را مد نظر قرار می‌دهند. برای مثال «رابرت کاکس»^۱ هژمونی در سطح بین‌المللی را صرفاً نظم میان دولت‌ها نمی‌داند بلکه معتقد است که هژمونی نظمی است که درون آن نوعی اقتصاد جهانی با شیوه مسلط تولید جریان دارد و میان طبقات اجتماعی کشورهای مختلف نوعی اتصال صورت گرفته است. از دیدگاه او هژمونی جهانی دارای یک ساختار اجتماعی، یک ساختار اقتصادی و یک ساختار سیاسی است که هر سه آنها با هم به هژمونی شکل می‌دهند و در برگیرنده مجموعه‌ای از نهادها، مکانیسم‌های جهانی است که قواعد عمومی رفتار را برای دولت‌ها و آن نیروهای جامعه مدنی‌ای که فراسوی مرزهای ملی‌اند، تعریف می‌کند و همین قواعد، حامی و مروج شیوه تولید مسلط هستند. با توجه به ریشه داشتن نظم‌های جهانی در روابط اجتماعی، وقوع تحول ساختاری مهم در نظم جهانی، احتمالاً از برخی تحولات بنیادین در روابط اجتماعی و نظم‌های سیاسی ملی نشأت می‌گیرد که چنین تحولات بنیادینی به ظهور و جایگزینی یک بلوک تدریجی جدید ختم می‌شود. قدرت هژمون نیز که همواره مراقب هژمونی خود است، سعی می‌کند از طریق نهادهای بین‌المللی، از شکل‌گیری ایده‌ها و نیروهای ضد هژمونی پیشگیری کند.^(۸) بنابراین، کاکس هژمونی را همچون یک ساختار تاریخی مفهوم سازی می‌کند که در آن عقاید، توانایی‌ها، قدرت مادی و بالاخره نهادهای قدرت با یکدیگر همراه، مرتبط، هماهنگ و منطبق می‌گردند. تعاملات و روابط متقابل میان سه عامل افکار و عقاید، مبانی مادی قدرت و نهادهای قدرت، از طریق و در چارچوب سه سطح مستقل ولی در عین حال مرتبط با یکدیگر ایجاد شده و گسترش می‌یابند. این نگاه به هژمون شباهت بسیاری به آن ساختار بین‌دولتی دارد که تحت حاکمیت فرایندی مرکب از چرخه‌های طولانی است و والرشتاین آنها را «چرخه هژمونیک» نامیده و به طور جدی و از منظر جامعه شناسی تاریخی روابط بین‌الملل به آن دقت کرده است.^(۹)

والرشتاین هژمونی را به عنوان وضعیتی که در آن یک دولت قادر است مجموعه قواعدش را بر سیستم بین‌دولتی تحمیل کند و در نتیجه به طور موقت یک نظم سیاسی جدید را ایجاد کند و از امتیازات فوق‌العاده کنش در درون آن نظم برخوردار شود و به وسیله آن حمایت شود، به طوری که

^۱ -Robert Cox

امتیازات مطابق با بازار نیستند اما از طریق فشار به دست آمده اند، تعریف می کند.^(۱۰) در این وضعیت، رقابت میان کشورهای بزرگ چنان ناموزون است که یک قدرت می تواند به شکل گسترده ای قواعد و خواسته های خود را در عرصه های مختلف اقتصادی، سیاسی، نظامی، دیپلماتیک و حتی فرهنگی تحمیل کند. بنیان عمده تولید نیز کشاورزی صنعتی، بازرگانی و مالیه می باشد؛ قدرت هژمون، هم زمان در هر سه حوزه اقتصادی مذکور مزیت دارد. در این دوره، قدرت هژمون از لیبرالیسم جهانی یا جریان آزاد عوامل تولید (کالاها، سرمایه و نیروی کار) در سراسر اقتصاد جهانی هواداری می کند، با این حال، هر زمان که منافعتش اقتضا کند، به مرکانتیلیسم^۱ روی می آورد و به پشتوانه قابلیت نظامی بالای خود، اقتصاد جهانی را به سمت امپراتوری جهانی سوق می دهد.^(۱۱)

مشاهده می شود که این رهیافت گرامشی محور، قدرت عینی و ظاهری هژمونی یعنی حاکمیت و سلطه اقتصادی و سیاسی را لازم می داند، اما غالباً بعد قدرت معنوی نیروهای اجتماعی در سطح ملی و دولت برتر در سطح بین المللی را ضروری و اساسی می شمارد. به طوری که بدون این مورد اساساً حاکمیت هژمونیک وجود خارجی به خود نمی گیرد و آنچه که ظاهر می گردد چیزی فراتر از سلطه و حاکمیت زور و سرکوب نیست.^(۱۲) از این رو است که مارکسیست ها غالباً هژمونی امروزه را به عنوان مرحله پیشرفته و پیچیده ای از سلطه، غلبه طبقاتی و امپریالیسم و برای جبران ناتوانی نظریه های امپریالیسم و وابستگی مورد توجه قرار داده اند. با این حال، اگر چه پیدایش مفهوم هژمونی عمدتاً با ادبیات مارکسیستی و چپ روابط بین الملل گره خورده بود، اما درباره مفهوم هژمونی در چهارچوب نظریه های مختلف دیگر نیز بحث شده است.

نظریه های رفتارگرا- همانند نظریه سیستم ها- در روابط بین الملل نیز گاه برای وضعیت تک قطبی به آن توجه کرده اند. به این موضوع بویژه در نظریه چرخه های بلند سیاست جهانی پرداخته شده است. برای مثال، مدلسکی که نظام سیاسی جهانی را از چشم انداز رهبری آن بررسی می کند، رهبری جهانی را تنها قدرت بزرگ سیستم و بازیگری می داند که توان نوآوری و حرکت به جلو را در جهت ارتقای مصلحت عمومی دارد.^(۱۳)

«مایکل دوویل^۲» هژمونی را به عنوان «کنترل انحصاری بر سیاست خارجی همه یا اکثر کشورها اما نه کنترل بر سیاست داخلی آنها» تعریف می کند.^(۱۴) «جکسون» هژمونی را قدرت و کنترلی که کشوری مهم بر دیگر کشورها تحمیل می کند، می داند.^(۱۵) «لن اسکات» نیز هژمونی را سلطه سیاسی (و/یا اقتصادی) بر یک منطقه، معمولاً به وسیله یک ابر قدرت، تعریف می نماید.^(۱۶) همچنین، گلدستین هژمونی سیاسی را عبارت از «توانایی سلطه نظامی بر جهان» تعریف نموده است.^(۱۷)

با این توصیف، آنچه از تعاریف بالا نتیجه می شود این است که اولاً، هژمون، دولتی است که به حدی قدرتمند باشد که بر دیگران مسلط شود و هیچ دولت دیگر، توانایی مالی و نظامی برای فراهم

^۱ -Mercantilism

^۲ - Michael W. Doyle

کردن یک چالش جدی علیه او را نداشته باشد. یعنی وضعیتی که در آن رقابت دائم میان قدرت‌های بزرگ آنقدر نامتوازن است که یک قدرت در حقیقت در میان دیگر کشورهای برابر، سرآمد است.^(۱۸) دوماً، همه دولت‌های هژمونیک در یک ویژگی مشترک سهیم هستند؛ آنها از یک قدرت «ساختاری» برخوردارند. همین قدرت است که به هژمون اجازه می‌دهد در صورتی که اراده کند برای ایفای نقش رهبری در نظام اقدام و موقعیت مسلط را کسب نماید. در حقیقت توانایی شکل‌دهی به اولویت و منافع دیگر کشورها با بکارگیری قدرت ساختاری بسیار مهم است. سوماً، ماهیت هژمونی، غیر فردی و چارچوب آن بر اساس الگوی اقتدار حاکم بر سیستم بین‌الملل شکل می‌گیرد.^(۱۹) چهارماً، هژمونی دارای ابزار مادی و غیر مادی است. قدرت سخت افزاری به خودی خود برای ایجاد هژمونی کافی نیست.^(۲۰) دولت هژمون باید در راستای جلب مشروعیت برای هژمونی خود و کسب توافق دیگر کشورها ایده‌های موجه و گیرایی چون لیبرالیسم، دموکراسی، حقوق بشر و سرمایه‌داری ارائه دهد. چرا که برپایی ساختار هژمونیک در حیطه بین‌الملل زمانی نهایی می‌گردد، که پذیرش ارزشهای قدرت غالب و سیاست‌های او از روی رضایت شکل گیرد.^(۲۱) پنجم، دولت هژمون اهداف و اولویت‌های مشخصی دارد و نقش تعیین‌کنندگی قواعد را بر عهده دارد. در یک ساختار هژمونیک باید بتوانیم گروهی از نتایج بین‌المللی را که با اهداف و اولویت‌های دولت مسلط همخوانی دارد، شناسایی کنیم. دولت مسلط باید در تعیین قوانین بازی نقش کلیدی داشته باشد، حتی اگر در تمام مناقشات غالب باشد. البته توانایی کنترل نتایج بین‌المللی به معنی کنترل همه نتایج بین‌المللی و در همه زمانها نیست. به بیان ماستاندونو هیچ دولتی از چنین تحمیلی برخوردار نیست و «ایجاد آن به عنوان آغاز هژمونی، تنها خلق یک آدمک پوشالی است».^(۲۲) پس بر اساس دیدگاه‌هایی که در بالا ذکر کردیم هژمونی نیازمند اهداف معین و تعریف شده، منابع و پرستیژ مادی و معنوی در صحنه بین‌الملل، تفوق در حیطه‌های مختلف سیاسی و اقتصاد جهانی و توانایی در مشروع ساختن هنجارهای مورد نظر دارد. با این حال و با وجود تعاریف مختلفی که از مفهوم هژمونی و نیز کاربرد و ویژگی‌های آن در روابط بین‌الملل ارائه شد، اما آنچه به وضوح در صحنه جهانی مشاهده می‌شود مطابق دیدگاه و مفروضات رئالیست‌ها است که هژمونی را با قدرت نسبی یک دولت نسبت به دیگر دولت‌ها در سیستم بین‌الملل تعریف می‌کنند و لحظه تبدیل یک قدرت به هژمونی را آغاز حکمرانی سلسله‌مراتبی جهانی قلمداد می‌کنند.

از دیدگاه رئالیست‌ها، هژمون در تحمیل اراده خود بر جهان از قدرت نظامی استفاده می‌کند و نظم هژمونیک مورد نظر خود را ایجاد می‌کند و آن را برای بهره‌برداری از بیشترین سود استمرار می‌بخشد و بدینگونه امنیت مطلق برای هژمون فراهم می‌شود. رئالیست‌ها در تعریف و تحلیل هژمونی تا حد زیادی از مولفه‌های ایدئولوژیک و معنوی فاصله گرفته و بر مولفه‌ها و منابع مادی قدرت تاکید می‌ورزند. البته بررسی نمونه‌های تاریخی نیز نشان می‌دهد که در عمل مکتب فکری رئالیسم، مستحکم‌ترین راهکار برای درک مفهوم و نیز رفتار دولت هژمون در نظام بین‌الملل است.^(۲۳)

در تفسیر بیشتر نظر رئالیست‌ها می‌توان گفت که قدرت هژمونیک اساساً بر حسب منابع مادی قدرت تصور می‌شود و هژمونی از طریق به کارگیری زور و سرکوب ظاهر می‌گردد. به سایر عوامل معنوی و هنجاری که از نظر مارکسیست‌ها و لیبرال‌ها می‌توانند نقش مهمی در گستردگی حوزه قدرت ایفا کنند کمتر توجه می‌شود. بزرگ‌ترین دغدغه دولت هژمون حفاظت یا تقویت موقعیت قدرت خود در عرصه بین‌الملل است، لذا از شکل‌گیری همکاری یا رژیم‌هایی که مغایر با این هدف باشد، جلوگیری می‌کنند. البته در این تحلیل، دولت هژمون از ظرفیتها و توانمندی‌های عظیم اقتصادی و تجاری باز و آزاد برخوردار می‌باشد. دولت‌های دوست با شرط بهره‌مندی از امتیازاتی که دولت هژمونیک در اختیار آنها قرار می‌دهد، برتری این دولت را پذیرفته و وارد ساختار اقتصادی و تجاری باز و آزاد ایجاد شده می‌گردند و دولت‌های دیگر با فشارهای وارده، از سوی هژمون در واقع مجبور به ورود در این ساختار می‌گردند. در این میان، نگرش رئالیسم ساختاری که در فصل دوم مفروضات آن را ارائه دادیم، در مورد هژمونی نیز بر این نکته پافشاری می‌کند که اساساً تعریف و تبیین ساختار قدرت هژمونیک قبل از هر چیز بر توزیع نابرابر ظرفیتها و تواناییهای قدرت عینی نهاده شده است. همچنین از این رویکرد، قدرت‌های هژمون از یک استقلال نسبی نسبت به اجزاء سازنده خود برخوردارند. یعنی قدرت هژمونیک پس از ایجاد، ضرورتاً تحت تاثیر تغییرات عوامل سازنده و تشکیل دهنده خود قرار نمی‌گیرد و اگر برخی از اجزاء مادی و یا غیر مادی قدرت آن کاهش یافته یا تغییر کنند، حاکمیت هژمون تغییر نمی‌کند.

یکی از نویسندگان سرشناس این نگرش «کنت والتز» می‌باشد. والتز به قدرت و اهمیت آنارشیکی سیستم بین‌دولتی، ساختار آنارشیکی و نابرابری منتج از آن به عنوان عامل اصلی توضیح‌دهنده رفتار دولت‌ها در سطح بین‌المللی تاکید می‌کند. ساختار آنارشیکی اساساً تعیین‌کننده و وضع‌کننده مجموعه شرایط سیستم جهانی است که بر اساس آن دولت‌ها خواهند توانست آنچه را که سبب حفظ و توسعه منافع ملی کشورشان می‌شود، انجام دهند و در این راستا، فقط امنیت ملی کشورها نقش تعیین‌کننده دارد. نظم هژمونیک زمانی حاصل می‌گردد که دولتی نسبت به سایر کشورها یا دولت‌های هم‌ردیف خود، از بیشترین و گسترده‌ترین درجات قدرت و منابع ملی برخوردار باشد. در نگرش والتز ساختار قدرت جهانی مبنای ایجاد قدرت هژمونیک محسوب می‌گردد و این ساختار تمایز چندانی با سیستم منابع قدرت مادی ندارد و اساساً تغییر و تحول رفتارها و سیاستهای هژمونیک بیشتر از هر چیز تحت تاثیر تغییرات توزیع نابرابر مادی قدرت در سطح سیستم بین‌المللی واقع می‌گردد تا تحت تاثیر تحولات ناشی از تغییرات ایدئولوژیک، تغییرات ساختاری داخلی و روابط تولیدی و مالکیت ابزار تولید و یا تغییرات ساختار داخلی و فرم‌ها و اشکال گوناگون دولت.^(۲۴)

همچنین گروهی دیگر از رئالیست‌ها با مطرح کردن تئوری «ثبات هژمونیک»^۱ در پی بیان این دیدگاه هستند که وجود یک دولت هژمون برای نظم دادن به محیط بین‌المللی و برای دستیابی به ثبات و صلح ضروری است. از دید آنها در چارچوب تئوری ثبات هژمونیک سیستم بین‌الملل به این خاطر جریان می‌یابد که قدرت هژمون آن را مطلوب می‌داند. چرا که منافع قدرت هژمون در اتخاذ این سیاست است. از دیدگاه این تئوری، نظام بین‌الملل بر تلاش هژمونیک واحدهای سیستم مبتنی است و بازیگران قدرتمند، از راه‌های گوناگون، سعی در دستیابی به رهبری این نظام دارند و در این راه، افزایش قدرت نسبت به رقیبان، یکی از مهم‌ترین راهها و شاید تنها راه دستیابی به موقعیت هژمونیک می‌باشد.

این تئوری اولین بار از سوی چارلز کیندلبرگر^۲ مطرح شد.^(۲۵) وی در اوایل دهه ۱۹۷۰ در کتاب «رکود اقتصادی دنیا»^۳ به نقش رهبری ایالات متحده آمریکا اشاره کرده و می‌گوید برای آنکه دنیا ثبات داشته باشد، باید یک ثبات‌دهنده و فقط یک ثبات‌دهنده وجود داشته باشد. حفظ ثبات در سطح بین‌المللی مستلزم استمرار سیطره است و تغییر در سیستم بین‌الملل و بی‌ثباتی آن انعکاسی از دگرگونی در توانایی کشور دارای سیطره می‌باشد. از نظر کیندلبرگر استیلای یک کشور قدرتمند برای وجود یک اقتصاد جهانی باز و با ثبات ضروری است. هژمون تا جایی با دولت‌های دیگر همکاری می‌کند که از باز شدن بازارهایشان و احتراز از اتخاذ سیاستهای اقتصاد ناسیونالیستی احساس اطمینان کند. این نظریه استدلال می‌کند که زوال هژمونی با بی‌ثباتی، ظهور اقتصادهای بسته و بلوک‌های منطقه‌ای رقیب همراه خواهد شد.^(۲۶) به هر حال، وی پس از بررسی راههای احتمالی مختلف برای تهیه کالاهای عمومی^۴ در عرصه بین‌الملل، رهبری یا حکمرانی مطلق خیرخواهانه را تنها راه حل ممکن برشمرد. تحلیل کیندلبرگر این بود که با توجه به اینکه حکومتها و منافع آنها مرجع اصلی جهت‌دهنده به سایر نهادهای اداره کننده اقتصاد جهانی هستند؛ معلوم نیست که با تجمیع بازیگران خود-نفع^۵ ضرورتاً به نتیجه‌ای در بردارنده منفعت عمومی رسید. منفعت عمومی که در قالب کالاهای عمومی عینیت می‌یابد، با مشکل سواری مجانی^۶ مواجه است. وی حتی بلوک‌های منطقه‌ای را نیز به خاطر اینکه نمی‌توانند به صورت اقتصاد همگرا عمل کنند، راه حل مفیدی به حساب نمی‌آورد و تنها راه حل ممکن باقیمانده را رهبری «هژمونیک» می‌داند.

ایده اساسی کیندلبرگر در باب رهبری به شدت مورد استقبال رئالیست‌ها واقع شد و ریشه ثبات هژمونیک را بر خلاف لیبرال‌ها در رویکرد دولت‌محورانه و قدرت‌محورانه رئالیسم تفسیر نمودند.

¹ - Hegemonic Stability

² - Charles Kindleberger

³ - The World in Depression (1929-1939)

⁴ - Public Goods

⁵ - Self-Interested

⁶ - Free-Riding

کیوهین معتقد است که تقسیم قدرت بین کشورهای رقیب منجر به فروپاشی رژیم اقتصاد بین‌الملل شده و تمرکز قدرت در دست یک کشور موجب تثبیت آن می‌شود. از نظر او سلطه ضروری است زیرا ساختار تهاجمی قدرت به دست کشور واحد موجب ایجاد رژیم‌های بین‌المللی با ثبات می‌شود. از نظر کیوهین کشوری می‌تواند رهبری دنیا را بر عهده بگیرد که عوامل کنترل را در دست داشته باشد. این عوامل عبارتند از ۱- کنترل بر مواد خام، ۲- کنترل بر بازار، ۳- کنترل بر منابع سرمایه، ۴- کنترل بر کالاهایی که دارای ارزش افزوده بالا می‌باشد، ۵- دارای ایدئولوژی مورد پسند باشد، ۶- کنترل بر تسلیحات نظامی هسته‌ای (۷) قادر و مایل به رهبری باشد، ۸- اقتصاد لیبرال را ترویج و سیاست‌های اقتصاد جهانی و تعرفه‌ها را پیش بینی نماید، ۹- دارای بزرگ‌ترین و قدرتمندترین نیروی نظامی در جهان باشد. هژمون باید هرگونه تهدید را بر علیه ثبات نظام بین‌الملل و در نهایت منافع خویش از میان بردارد.^(۲۷)

گیلپین نیز در جایگاه یک نئورئالیست که غالباً در حیطه اقتصاد سیاسی بین‌الملل به بحث می‌پردازد، بر این نظر است که دولت‌ها به ویژه دولت‌های قدرتمندتر، در تنظیم فرایند همکاری یا عدم همکاری خود با دیگران همواره بر سطح دستاوردهای نسبی تمرکز دارند. بدین معنی که دولت‌ها معمولاً بیشتر از آنکه به دستاوردهای خود در شکل مطلق آن اهمیت دهند، به اثرات آن دستاوردها بر فاصله قدرت خود با دیگر دولت‌ها اهمیت می‌دهند. رژیم‌های بین‌المللی را نیز در اصل محصول و در خدمت قدرت هژمون می‌داند، هر چند که دولت‌های دیگر از مزایای آن در سطوحی پایین‌تر بهره‌مند می‌شوند.^(۲۸) از نظر گیلپین، نظام اقتصادی بین‌المللی نمی‌تواند بدون نظم سیاسی وجود داشته باشد و این نظم را قدرت برتر یا هژمون ایجاد می‌کند. به رغم آنکه، گیلپین نیز مانند فراملی‌گرایان به شکل گرفتن روابط فراملی میان کنشگران جدید توجه دارد و از این نظر نقش شرکت‌های چندملیتی را نیز مهم می‌داند، اما بر آن است که اساساً آنچه اینگونه روابط را امکان‌پذیر می‌کند و موجب گسترش آنها می‌شود، وجود قدرت هژمون است. دورانهای صلح بریتانیایی و صلح آمریکایی دورانهای اوج‌گیری روابط فرا ملی بوده‌اند. آنچه در جهان مرکب از دولت‌ملتهای متعارض می‌تواند موجودیت یک اقتصاد بین‌المللی به هم وابسته را توضیح دهد، وجود قدرتی است که نظام را مدیریت کند و ثبات بخشد.^(۲۹)

رهبر از قدرت و نفوذ خود جهت پیشرفت و گسترش تجارت آزاد و سیستم پولی با ثبات بین‌المللی به منظور پیشبرد منافع اقتصادی و سیاسی خود استفاده می‌کند. علاوه بر این، رهبر به تدریج می‌تواند دولت‌های سرکش را به پیروی از قواعد نظم اقتصاد آزاد بین‌المللی وادار سازد و باید بدنبال جلب همکاری آنها باشد. سایر دولت‌ها نیز به دلیل اینکه انجام این کار به نفع امنیت و اقتصاد آنها است از دولت هژمون پیروی می‌کنند. برای مثال اگر چه هژمونی آمریکا، نقشی قاطع در تاسیس و تداوم اقتصاد جهانی بعد از جنگ جهانی دوم ایفا کرده است اما این کار با همکاری متحدانش در جنگ سرد انجام گرفته است.^(۳۰) گیلپین معتقد است توازن قدرت به مرور زمان و به دلایل مختلف تغییر می‌کند

و این دگرگونی‌ها ضمن از هم گسیختن سیستم، موجب بروز جنگ‌هایی برای به دست گرفتن هژمونی می‌شود و سرانجام، سیستم بر مبنای منافع هژمون نوین (قدرت مسلط) بار دیگر سازماندهی خواهد شد. البته او تاکید می‌کند که تغییر بنیادین صدر دنیای امروز نیست. اگر هم فرایندهای مشابهی در دنیا وجود دارد به خاطر رهبری هژمونیک آمریکا است.^(۳۱) به هر حال بهترین نتیجه‌گیری این است که بگوییم از دیدگاه معتقدان به تئوری ثبات هژمونیک تمرکز قدرت در دست کشوری واحد به ثبات نظام بین‌الملل منتهی می‌شود، در حالی که تکرر و تجزیه قدرت به بی‌ثباتی نظام منجر می‌شود. اما باید گفت که در رویکردهای رئالیستی بیش از همه واژه هژمونی در اندیشه «رئالیسم تهاجمی» به چشم می‌خورد که به عنوان چهارچوب تئوریک این پژوهش انتخاب شده است. اما منظور از هژمونی در این رویکرد چیست؟

رئالیسم تهاجمی و هژمونی

پیش‌تر اشاره کردیم که مکتب رئالیسم تهاجمی از مفروضه‌هایی چون قدرت، ترس، امنیت، دولت، آنارشی، قدرت‌های بزرگ و هژمونی شکل یافته است. غالب اندیشمندان آن معتقدند که محیط آنارشیک و عدم اطمینان نسبت به نیت و اهداف دولتها، سطح فزاینده‌ای از ترس را در آنها موجب می‌شود و آنان را به سمت رفتارهای مبتنی بر حداکثرسازی قدرت هدایت می‌کند. همچنین، اگر دولتها احساس کنند قدرت و ظرفیت لازم را برای گسترش و حداکثرسازی نفوذشان در حوزه بین‌المللی دارا هستند و در این راه خطر قابل ملاحظه‌ای تهدیدشان نمی‌کند، حتماً به این کار اقدام خواهند کرد. بنابراین، آنچه در مرکز تحلیل رئالیسم تهاجمی قرار دارد معض امنیت و کشاکش قدرت در میان قدرت‌های بزرگ است.

بعلاوه، به این نکته نیز اشاره کردیم که به زعم رئالیست‌های تهاجمی هر چه یک واحد سیاسی به قدرت بیشتری دست یابد تعهدات و درگیری آن در مسائل بین‌المللی افزایش خواهد یافت و بالطبع این دستاوردها آن را به سوی ایجاد ساختارهای نظامی گسترده‌تری رهنمون خواهد ساخت و کسب این مقدمات میل به توسعه و نفوذ را در آن تقویت کرده و نه تنها افزایش احساس وجود منافع در خارج را تقویت می‌کند بلکه باعث می‌شود که تصور کشور از منافع و ملزومات امنیتی‌اش نیز افزایش یابد. نظام بین‌الملل، دولتها و به ویژه قدرت‌های بزرگ را وادار می‌سازد از لحاظ موازنه قوا رویگردان شده و به جای حفظ قدرت به افزایش قدرت بپردازند. به این ترتیب قدرت‌های بزرگ به دنبال آن هستند که از موقعیت‌ها، بیشترین سودجویی را به عمل آورند زیرا هدف نهایی تبدیلی شدن به یک دولت هژمون در نظام بین‌الملل است. چرا که در آن صورت رقابت‌های امنیتی پایان خواهد یافت و هژمون به مرحله امنیت مطلق خواهد رسید. امنیت مطلق به منزله بالاترین سطح امنیت برای یک قدرت هژمون، خط پایان بر آنارشی جهانی و آغازی برای حکومت سلسله مراتبی یک هژمون جهانی خواهد بود.

از دیدگاه رئالیسم تهاجمی دولت هژمون دولتی است که آنقدر قدرتمند است که بر دیگر دولت‌های نظام تسلط دارد و هیچ‌کدام از دولت‌های دیگر نظام بین‌الملل بضاعت نظامی لازم برای بر پا کردن یک جنگ جدی با آن را ندارد. از این دیدگاه، یک دولت تنها به این دلیل که نسبت به دیگر قدرت‌های بزرگ نظام قدرت قابل توجهی دارد، هژمون به شمار نمی‌رود، زیرا ناگزیر است با دیگر قدرت‌های بزرگ مقابله نماید. به عبارت دقیق‌تر، یک هژمون بالقوه صرفاً قدرتمندترین دولت در نظام بین‌الملل نیست بلکه یک قدرت بزرگ است با قابلیت نظامی بالفعل و بالقوه بسیار زیاد که قادر است کلیه قدرت‌های بزرگ را تحت سلطه و کنترل داشته باشد.^(۳۲) دولت هژمون باید از همه سرمایه‌های لازم و به ویژه ابزارهای نظامی، جهت کنترل و رهبری جنگ متعارف تمام‌عیار برخوردار باشد زیرا بر اساس این دیدگاه، سرنوشت دولتها نهایتاً توسط قدرت‌های بزرگ تعیین می‌شود.^(۳۳)

این رویکرد هژمونی را با سلطه بر دولت‌های نظام بین‌الملل و در نتیجه سلطه بر جهان یکی می‌گیرد و دولت‌ها برای دستیابی به این سلطه به شیوه‌ای تهاجمی به منظور به حداکثر رساندن مزیت‌های نسبی خود در مقابل دیگران تلاش می‌کنند. با این وصف، می‌توان تعریف رئالیسم تهاجمی از هژمونی را با تعریف ابر قدرت بودن در مفهوم‌بندی بوزان شبیه هم دانست. بوزان می‌گوید ابر قدرت بودن مستلزم برخورداری از توانمندی‌های گسترده و قابل اعمال در سرتاسر نظام بین‌الملل است. قدرت‌های بزرگ بر خلاف هژمون‌ها نیازی به توانمندی‌های گسترده در سطح نظام و در تمامی بخش‌ها ندارند. البته قدرت‌های بزرگ هم همچون ابر قدرت‌ها (از دیدگاه بوزان) و هژمون‌ها (در رئالیسم تهاجمی) هستند ولی با توانمندی‌های مادی کمتر و تعهد کمتر برای حفظ ساختار قدرت موجود یا تاثیرگذاری بر آن.^(۳۴)

با درک مفاهیم هژمون و هژمونی در روابط بین‌الملل و فهم معنای هژمونی از دیدگاه رئالیسم اکنون نوبت آن است که ما به آن مولفه‌ها و ویژگی‌های قدرت آمریکا که انگیزه رفتارهای تهاجمی و میل به هژمونی‌طلبی را در جهان پسا جنگ سرد در این کشور برانگیخته‌اند، اشاره کنیم.

مولفه‌های قدرت ایالات متحده آمریکا

قدرت برتر مشتاق استقرار نظام هژمونیک باید دارای ویژگی‌هایی باشد. ایالات متحده پس از جنگ سرد از لحاظ قدرت دارای مولفه‌هایی بوده است که برتری آن را برجسته نموده‌اند و از این رو رهبران و استراتژیست‌های این کشور خود را در موقعیتی یافتند که با پشتوانه این برتری‌ها استراتژی کلان هژمونی را در پیش گیرند. با پذیرش این دیدگاه و با مفروض گرفتن هژمونی‌جویی آمریکا، در ادامه مختصری از مولفه‌های قدرت آن بررسی می‌گردد. این امر در شناخت و درک هر چه بهتر انگیزه‌های واشنگتن به ما کمک خواهد نمود؛ اساساً درک واقعی سیاست خارجی و امنیتی هر کشوری مستلزم شناخت ابعاد قدرت سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی آن کشور است.

قدرت اقتصادی

نشان دادن موقعیت اقتصادی آمریکا علاوه بر اینکه مولفه های برتری این کشور در عرصه اقتصادی را نشان خواهد داد، از لحاظ انطباق و انسجام تئوریک این کتاب نیز یک ضرورت است. در رئالیسم تهاجمی مرشایمر، ثروت از عناصر اساسی و سازنده قدرت نظامی معرفی می شود. برای اهدافی که من در این کتاب دنبال می کنم انتخاب شاخص هایی برای ثروت که منعکس کننده میزان قدرت بالقوه دولت باشد، ضروری است. از این رو مدل من شامل مقایسه توانمندی های اقتصادی آمریکا از جمله تولید ناخالص داخلی و حجم اقتصاد کشور در مقایسه با دیگر کشورهای بزرگ در دوره بعد از جنگ سرد است. البته ما در همین فصل هزینه های نظامی و تعداد تسلیحات و تکنولوژی این کشور را نیز که از ویژگی های مهم قدرت و انعکاسی از ثروت در دسترس کشورها هستند با دیگر واحدها مقایسه کرده ایم. اما در این بخش به اقتصاد قدرتمند آمریکا که عنصری ضروری برای امنیت ملی و تحکیم برتری آن بوده است، می پردازیم.

در حالی که جنگ جهانی دوم شرق تا غرب اروپا را به مخروبه ای بدل ساخته بود، ایالات متحده آمریکا با اقتصاد آسیب ندیده به عنوان ابر قدرت دنیای سرمایه داری به گستره بین المللی پای نهاد. از این زمان برتری اقتصادی این کشور آشکار شد و نقش اصلی را در ایجاد نهادهای جدید و تقویت نظم اقتصادی جهان بر عهده گرفت. این نظام که بر توون وودز نامیده می شود، دارای نهادهایی مثل صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، موافقت نامه عمومی تعرفه و تجارت «گات» که اکنون به سازمان تجارت جهانی تبدیل شده است و سازمان همکاری های اقتصادی اروپا (OEEC) که در سال ۱۹۶۱ به سازمان امنیت و همکاری اروپا (OEED) تبدیل شد، می باشد.^(۳۵) در چنین فضایی ایالات متحده آمریکا با مدنظر قرار دادن کارکرد رژیم های اقتصادی چندجانبه اقدام به ایجاد، تقویت و گسترش نظم اقتصادی مورد نظر خود نمود. رژیم های اقتصادی که ایالات متحده آنها را ایجاد نمود اصلی ترین عامل رشد و توسعه اقتصادی و سیاسی بعد از جنگ محسوب می شوند. در نهایت برخورداری از عالی ترین سطوح قدرت، تامین هزینه ها و کارکرد رژیم های بین المللی، برقراری نظم چندجانبه گرا و انطباق منافع ملی ایالات متحده آمریکا با منافع همگان سبب کسب جایگاه برتر اقتصادی برای این کشور در نظام بین الملل شد. اگر چه از دیدگاه نظری رژیم بر توون وودز بر اصول لیبرالیسم اقتصادی مبتنی بود، اما از نظر عملیاتی حول برتری و رهبری آمریکا می چرخید. آمریکا در بطن این سیستم از موقعیت ممتاز و برجسته ای برخوردار گردید که بقیه جهان و به ویژه اروپا، همچون واگن های قطار به این لکوموتیو متصل بوده اند و سرعت و جهت خود را با این نیروی پیش برنده تنظیم کرده اند چرا که از آن زمان رکود یا رونق اقتصاد جهانی بستگی به رکود یا رونق اقتصاد آمریکا داشته است.

این نفوذ و تاثیرگذاری، به ویژه در پی آن صورت گرفت که آمریکا نه تنها همزمان اقدام به حفظ منافع ملی خود و منافع سیستم اقتصاد سیاسی بین الملل کرد بلکه تفسیر خود از مجموعه تفاهات بین المللی که در طی مذاکرات چند جانبه بدست آمده بود را به گونه ای ارائه کرد که این تفاهات

تبدیل به واقعیات اجرایی سیستم بین‌الملل گردد. این تفاهات بین‌المللی چندجانبه که در حوزه‌های تجاری، پولی و نظامی - امنیتی میان ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای هم‌پیمان حاصل گردید و تبدیل به رژیم‌های بین‌المللی شد از ابزارهای مهم نهادینه شدن برتری آمریکا در همه زمینه‌ها شناخته می‌شوند.^(۳۶) البته تردیدی نیست که امروز جایگاه نسبی اقتصاد آمریکا در عرصه جهانی در مقایسه با اواسط قرن بیستم ضعیف‌تر شده است. با این وجود، برتری اقتصادی نسبی این کشور همچنان استمرار داشته و به ویژه در سال‌های پس از جنگ سرد تلاش این کشور برای تقویت موقعیت مذکور شدت یافته است. به طوری که امروزه بزرگترین قدرت سیاسی و اقتصادی جهان و محور نظام اقتصاد سیاسی جهان است.

در آخرین سالهای دوره جنگ سرد موقعیت اقتصادی نسبی آمریکا در مقایسه با دوره آغازین جنگ سرد ضعیف‌تر شد، اما نکته مهم این است که با فروپاشی شوروی فضای نوینی جهت بازسازی برتری اقتصادی آمریکا فراهم شد. در حالی که در سال ۱۹۸۹ حجم اقتصاد ایالات متحده بر اساس GNP تنها دو برابر شوروی بود، اما بعد از جنگ سرد و تا ۱۹۹۹ این شکاف به ده برابر رسید و در این دوره GNP آمریکا مستمراً افزایش یافت.^(۳۷) به طوری که دهه ۱۹۹۰ ایالات متحده پویاترین اقتصاد بین‌الملل را در اختیار داشت و آشکارا شاهد نوعی جهش از نظر انباشت پول در اقتصاد آمریکا بودیم. این اتفاق شامل حال اقتصاد دیگر نقاط جهان نشد. این کشور بین سالهای ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۰ شاهد طولانی‌ترین دوره شکوفایی اقتصادی خود بود که طی آن ارزش سهام این کشور دو برابر شد، سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی از چهل و پنج میلیارد دلار به یکصد و هشتاد و نه میلیارد افزایش یافت. تجارت خارجی آن به صورت درصدی از تولید ناخالص ملی از ۱۱ درصد در سال ۱۹۷۵ به ۲۴ درصد در سال ۱۹۹۸ رسید، بیکاری به شدت کاهش پیدا کرد و دهها میلیون شغل جدید به وجود آمد و کسر بودجه در نهایت از میان رفت. در مقام مقایسه، تولید ناخالص داخلی چین در سال ۱۹۹۹ حدود ۷۳۲ میلیارد دلار بود، در حالی که این میزان برای آمریکا به حدود ۹/۲ تریلیون دلار رسید که ۱۲ بار بیشتر است.^(۳۸) در پایان دهه نود افراد انگشت‌شماری بودند که مانند ده سال قبل، از ضعف و سستی آمریکا یا ناتوانی این کشور در رقابت کارآمد صحبت کنند.^(۳۹)

در همان زمان دیپلماسی آمریکا در عرصه تجارت بین‌الملل فعال‌تر شد. دولت آمریکا ضمن ایفای نقشی تعیین‌کننده در ادامه مذاکرات دور اوروگوئه - که به تاسیس سازمان تجارت جهانی منجر شد - و نیز دور جدید مذاکرات تجارت بین‌الملل یعنی دور دوحه، در عرصه منطقه‌ای نیز از طریق پی‌گیری فعالانه تشکیل نهادهایی چون حوزه تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا) (NAFTA)^۱ به عنوان پیشرو عرصه تجارت بین‌الملل نقش ایفا کرد.^(۴۰) با این تمهیدات اقتصاد این کشور به مبارزه رقبای رفت. شرکت‌های مستقر در آمریکا و اقتصاد آن بیش از اقتصادهای دیگر کشورها از انقلاب تکنولوژیک

^۱ - North American Free Trade

اطلاعات بهره برد. آنچه در پایان دهه ۱۹۸۰ مبارزه برای برتری تکنولوژیک بین ژاپن و ایالات متحده بود، یک دهه بعد به نفع آمریکا پایان یافت.^(۴۱)

به هر حال شکافی که از نظر قدرت اقتصادی (و نظامی) میان ایالات متحده و سایر ممالک مهم جهان پدید آمده بود، در دهه ۱۹۹۰ م به مراتب عمیق تر شد. اقتصاد آمریکا در طول یک دهه تا ۲۷ درصد رشد کرد که این رقم تقریباً دو برابر رشد اقتصاد اتحادیه اروپا (۱۵ درصد) و سه برابر رشد اقتصادی ژاپن (۹ درصد) بود.^(۴۲) این بدان معناست که تولید بیش از دو برابر آمریکا نسبت به اروپا و ژاپن، موقعیت برتر آن کشور را در پیشتازی بین شمال و رقم زدن سیاست بین الملل به شدت تثبیت کرد.^(۴۳) این برتری با آغاز قرن بیست و یک نیز ادامه داشت. در آغاز هزاره سوم میلادی در حالی که کشورهای جهان سوم بار نزدیک به دو تریلیون دلار بدیهی خارجی را به دوش می کشیدند، رقم فروش چهار شرکت بزرگ آمریکایی در سال ۲۰۰۰ معادل ششصد و هشتاد و نه میلیارد دلار بود.^(۴۴) در سال ۲۰۰۱ اقتصاد آمریکا تقریباً یک چهارم کل تولید ناخالص جهان و چهل درصد بیش از نزدیک ترین رقیب خود یعنی ژاپن بود.^(۴۵)

ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ حدود ۲۳٪ از تولید ناخالص جهانی (GWP) را تولید می کرد و این از جمع تولید دو کشور ژاپن و چین به ترتیب با ۷ و ۱۰ درصد تولید ناخالص جهانی بیشتر بوده است.^(۴۶) همچنین این کشور در سال ۲۰۰۵ ضمن داشتن حدود ۴/۵ درصد جمعیت جهان، مولد حدود ۲۸ درصد از مجموع تولید ناخالص داخلی کشورهای جهان بود؛ یعنی حدود ۱۲/۵ از حدود ۴۴/۴ تریلیون دلار.^(۴۷) تولید ناخالص داخلی ایالات متحده در سال ۲۰۰۶، برابر ۱۳۱۳۰ میلیارد دلار بوده است. مقایسه آن با دیگر واحدها نشان می دهد که پس از آمریکا مجموع کشورهای اتحادیه اروپا تولید ناخالص داخلی برابر ۱۳۰۶۰ میلیارد دلار داشته اند که در مقایسه با ایالات متحده قدرت برابری دارند، اما به تنهایی خود یک قدرت تصمیم گیر نیستند. چین در این میان در ردیف سوم قرار می گیرد که تولید ناخالص داخلی این اقتصاد بزرگ در حال ظهور در همین سال برابر ۱۰۱۷۰ میلیارد دلار بوده است. این در حالی است که تولید ناخالص داخلی کشوری مانند روسیه ابر قدرت سال های گذشته، در سال ۲۰۰۶ حدود ۱۷۴۶ میلیارد بوده، یعنی یک هشتم ایالات متحده.^(۴۸) در سال ۲۰۰۷ نیز، آمریکا ۲۲ درصد تولید ناخالص داخلی جهان را به خود اختصاص داده است.^(۴۹) این پیشتازی همچنان استمرار داشته و هم اکنون (سال ۲۰۱۳) نیز سرانه تولید ناخالص ملی آمریکا^۱ با ۴۸۰۰۰ دلار بیش از ۵ برابر اقتصاد قدرتمندی مانند چین است.^(۵۰)

بعلاوه، ایالات متحده بزرگترین وارد کننده، دومین صادر کننده جهان و بزرگترین تولید کننده کالاهای صنعتی بوده و کانادا، چین، مکزیک و آلمان بترتیب بزرگترین شرکای تجاری آن محسوب می شوند. حدود ۱۸ درصد از بودجه صندوق بین المللی پول در سال به وسیله آمریکا تامین می شود و

^۱ - The United States' per capita GDP

بدین دلیل است که در کنار نقش فعال تر در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی که بازتاب توان اقتصادی این کشور است، شاهد حضور گسترده این کشور در تعیین ماهیت سیاسی کشورها و تغییرات نقشه سیاسی جهانی با استفاده از این نهادها هستیم. علاوه بر این، ایالات متحده آمریکا به تنهایی ۵۹ درصد بودجه سازمان دولت‌های قاره آمریکا و همچنین ۲۲ درصد بودجه سازمان ملل را که مداوماً در حال افزایش است پرداخت می‌کند. سه کشور آمریکا، ژاپن و آلمان مجموعاً ۵۰ درصد بودجه را تقبل کرده‌اند در حالی که بیشتر از ۱۲۸ کشور که کمترین میزان را پرداخت می‌کنند رویهمرفته کمتر از یک درصد بودجه را می‌پردازند.^(۵۱) سلطه کامل سیستم سرمایه‌داری و نفوذ فراگیر اصول بازار آزاد بدانجا رسیده که برخی از ناظرین در نتیجه‌گیری‌هایشان استدلال می‌کنند ایالات متحده در نفوذگذاری به طور بی سابقه‌ای به صورت شکلی از امپراتوری درآمده است. به گفته جانسون «احتمالاً در حوزه اقتصادی است که امپراتوری گسترش یافته آمریکا ابتدا خود را آشکار می‌سازد».^(۵۲)

با این تعاریف، آمریکا قطب اصلی اقتصاد جهان است. نظام برتوون وودز، صندوق بین‌المللی پول، بانک تجارت جهانی و... ناشی از قدرت دلار و تحمیل زیر ساخت‌های اقتصادی آمریکا در جهان است. با وجود اینکه بسیاری از کارشناسان ضعف اقتصادی فعلی این کشور در عرصه بین‌الملل در مقایسه با سال‌های آغازین دوره جنگ سرد را می‌پذیرند، اما بر این نظرند که چنین وضعی تاثیر قابل توجهی بر جایگاه برتر آن نگذاشته است. بازسازی اروپا و ژاپن که متحد ایالات متحده بودند به خواست و اراده واشنگتن انجام شد و طبیعی بود که با رشد آنها، فاصله اقتصادی‌شان با آمریکا کمتر شود. با مشاهده شوک‌های مقطعی به اقتصاد این دولت هژمون، اتخاذ برخی سیاست‌های حمایت‌گرایانه و یا به طور کلی تضعیف جایگاه نسبی توان اقتصادی آن در عرصه بین‌الملل در مقایسه با مقاطع گذشته نباید چنین برداشت شود که این کشور هژمونی طلب به طور قطع در سرراشویی افول قرار گرفته است. ایالات متحده با وجود همه مشکلات اقتصادی و دیگر گرفتاری‌هایش، هنوز هم بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی در جهان را داراست. حتی خیزش رقاباتی چون یورو نتوانسته در برابر نقش محوری دلار چالش جدی ایجاد کند. امروزه، بخش اعظم مبادلات، وام‌ها و ذخایر ارزی جهان با دلار انجام می‌شود. متغیرهایی چون استحکام و برتری اقتصادی، قابلیت‌های بالای سیاسی و نظامی، نظام حقوقی با ثبات و مورد اعتماد باعث شده است به رغم پایین بودن نسبی نرخ بهره دلار، گرایش به آن در سطح جهانی گسترده باشد. از سوی دیگر، امروزه آمریکا حدود دو سوم ذخایر مازاد جهانی را جذب می‌کند. کشورهای سرمایه‌گذار از رده‌های مختلفی مانند ژاپن، آلمان، عربستان سعودی، هند و اندونزی تشکیل شده‌اند. طبق برخی آمارها، جریان ورود سرمایه به ایالات متحده تقریباً دو برابر میزان فاینانس مورد نیاز برای جبران کسری حساب جاری این کشور است. این سرمایه‌ها در بخش‌های مختلفی شامل سهام شرکت‌ها، اوراق قرضه، اوراق بهادار عمومی، سهام سرمایه و سپرده‌های بانکی سرمایه‌گذاری می‌شود.^(۵۳) نتیجه اینکه آمریکا در دوره مورد مطالعه ما برترین جایگاه اقتصادی جهان را به خود اختصاص داده است و قدرتمندترین بازیگر نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل است و در مقایسه با دیگر

کشورهای قدرتمند همچنان دارنده قدرتمندترین واحد پولی، بالاترین میزان تولید ناخالص ملی، بالاترین میزان سرمایه، بیشترین بازیگران تجاری و بزرگترین بازار جهان است. محاسبه توان اقتصادی کشورهای بزرگ نشان می‌دهد که واشنگتن بیش از هر قدرت دیگری توانایی نفوذ در نظام بین‌الملل و تاثیرگذاری بر رفتار دیگر کشورها را داشته است.

قدرت تکنولوژیکی و صنعتی

تکنولوژی و صنعت به مثابه محصول تمدن جدید بشری امروزه به عنصری اساسی و تعیین کننده در آمده و مبین سطح پیشرفت و توانمندی یک جامعه و عامل تفوق و برتری آن است. توسعه و استفاده بهنگام از تکنولوژی برای برآوردن نیازهای ملی همچون نیازهای دفاعی، رقابت اقتصادی، بهداشت عمومی و خودکفایی در انرژی بسیار اساسی است. چنانچه تکنولوژی را بکارگیری دانش برای حل مسائل عملی بدانیم؛ تقریباً هیچ دانش یا حوزه صنعتی را نمی‌توان سراغ گرفت که ایالات متحده آمریکا در آن نقشی نداشته باشد. آمریکا پیشتاز ارائه تکنولوژی‌های نوین و مدرن به دنیا می‌باشد. میزان تولیدات علمی و تسلط آن بر فن‌آوریهای پیشرفته و همچنین برخورداری از زیر ساختها، قابل قیاس با هیچ کدام از قدرت‌های بعد از آن نیست. بدیهی است که بنیان تکنولوژی و صنعت بر پایه علوم واقع شده است. قدرت فناوری و صنعتی آمریکا نیز تا حدودی زیاد نتیجه جذب نخبگان علمی، استعدادهای درخشان و مهاجرت مخترعان و دانشمندان به ویژه پس از جنگ جهانی دوم است. در این کشور دانشگاه و صنعت دو رکن اساسی توسعه و پیشرفت را فراهم آورده‌اند. بخش عمده‌ای از نفرات اول تا پنجاهم آزمونهای علمی در کشورهای جهان سوم و دانشجویانی که در المپیادهای مختلف در سطوح جهانی مقام عالی کسب می‌کنند، یا کسانی که به سرمایه‌های کلان می‌رسند با تلاش نظام فنی و سرمایه‌داری آمریکا جذب می‌شوند. به طوری که امروزه صدها هزار دانشجوی خارجی در آمریکا تحصیل می‌کنند و دانشگاه‌های این کشور از لحاظ اقبال جهانی، در درجه نخست قرار دارند. در واقع شمار چشمگیری از دانشجویان دکترای علوم تجربی و برنامه‌های مهندسی، متولد خارج هستند که بیش از سی درصد دانشجویان ریاضی، علوم رایانه، فیزیک، شیمی، مهندسی، مهندس برق و مهندس میکانیک را تشکیل می‌دهند. نکته مهم این است که بسیاری از دانش‌آموختگان پس از پایان تحصیلات خود در این کشور می‌مانند و دانش خود را در حوزه‌های مختلف به کار می‌گیرند.

به هر حال توسعه در زمینه فناوری و تکنولوژیکی نتیجه دانش و سرمایه‌گذاری کلان این کشور بوده است. ۷۶ درصد درآمد بیوتکنولوژی در دنیا متعلق به آمریکا است. ۶۳ درصد کتاب‌های جهان در آنجا چاپ می‌شود. ۳ درصد تولید ناخالص این کشور صرف آموزش عالی می‌شود در حالی که در اروپا در بهترین شرایط، این رقم حدود یک درصد است.^(۵۴) توانمندی تکنولوژیکی و صنعتی در عرصه بین‌المللی نیز در قدرتیابی کشورها تاثیرگذار بوده است. به ویژه، در عرصه روابط بین‌الملل برتری تکنولوژی و صنعت بیشترین تاثیر را بر موضوعات با ماهیت امنیتی- نظامی داشته است. آنچه که

«جنگ بالقوه» کنشگران نام نهاده شده است، کارویژه‌های از تکنولوژی در دسترس است.^(۵۵) در مورد آمریکا هم از بسیاری لحاظ قدرت نظامی آن نتیجه قدرت صنعتی و تکنولوژیکی آن بوده و این قدرت صنعتی تجهیزات زیادی را برای نیروی نظامی و ارتش خود فراهم کرده است؛ به طوری که این توانایی را به آمریکا می‌بخشد که عملیات‌ها را بر طبق منافع ملی خویش تعریف نماید.^(۵۶) در این راستا بهره‌برداری نظامی آمریکا از تکنولوژی اطلاعات، یک عنصر کلیدی است و برتری در زمینه سلاح‌های جدید و تاکتیک‌ها به واسطه صرف هزینه‌های تکنولوژیکی و تکنیکی در طول چندین دهه بوده است.^(۵۷) امروزه نیز آمریکا می‌خواهد از همین برتری تکنولوژیکی برای تقویت موقعیت استراتژیک خود حداکثر استفاده را بنماید که این خود استقرار دفاع موشکی جامع جهانی را لازم‌الاجرا می‌نماید. به عبارت دیگر نوآوریهای تکنولوژیک، صنایع نظامی آمریکا را قادر ساخته است که خواست‌های سیاستمداران را در زمینه دفاع موشکی و امکان‌پذیری تکنولوژیکی سامانه را به معرض نمایش بگذارند و ثابت کنند که دفاع موشکی کار می‌کند. با این وجود، مزیت تکنولوژیکی فقط منحصر به بخش نظامی نیست و در عرصه‌های اقتصادی و تجاری نیز مزیت‌های بسیاری دارد. آشکار است که هیچ کشور دیگری همچون آمریکا شبکه‌بندی نشده و برای عملکردهای اقتصادی و اجتماعی به سیستم‌های اطلاعات وابسته نیست. بیشتر نوآوری‌های اصلی علمی و پژوهشی و فناوری در این جامعه انجام می‌گیرد و اقتصاد آن، پذیرای فزاینده نوآوری‌هاست. برتری تکنولوژیکی بر ارتقای توان اقتصادی نیز تاثیر گذارده است. پیش‌بینی می‌شود که توانایی نوین نانو تکنولوژی، میزان رشد اقتصادی ایالات متحده را از آنچه اغلب کارشناسان پیش‌بینی کرده‌اند، فراتر ببرد که این خود در واقع انقلابی تازه به شمار می‌رود. بدیهی است که در محیطی با ویژگی رقابت فزاینده جهانی، به کارگیری تکنولوژی نوین، همچون یک میدان رقابت استراتژیک در بازار بین‌المللی است.

با این توصیف، می‌توان گفت که در ایالات متحده، تکنولوژی و صنعت یکی از قطب‌های اصلی قدرت است. ایالات متحده از لحاظ تکنولوژیکی و صنعتی آن طور که برخی کارشناسان معتقدند موتور مدرن‌سازی جهانی است و انقلابی که در این زمینه در آنجا رخ داده است ساختارهای کهنه قدرت را تهدید می‌کند. باید دو واژه «جهانی سازی» و «آمریکایی شدن» را با هم تلفیق کرد. این سخنی اغراق نیست که گفته می‌شود که اروپا و دیگران برای رسیدن به آمریکا بایستی تا حدی شبیه آنچه آمریکا شده، شوند.

قدرت نرم / ایدئولوژیکی

با وجود آنکه رئالیسم تهاجمی بیشتر بر توانمندیهای نظامی تکیه دارد اما پیشتر گفتیم که هژمونی فقط مستلزم مالکیت قابلیت‌های مادی نیست. غالب اندیشمندانی که در مورد هژمونی قلم زده‌اند بر این باوراند که برخورداری از یک ایدئولوژی نافذ و جذاب عنصری بنیادین برای یک دولت هژمون به شمار می‌آید. حداقل مزیت دارا بودن چنین قدرتی این است که به اقدامات کشور هژمون مشروعیت

خواهد بخشید. همانگونه که در مشروع سازی قدرت یک دولت در برابر مردم خود، اتکا به مولفه های فرهنگی و ایدئولوژیک مشروع ساز نقش بنیادی دارد، برای هژمونی جویی یک دولت در عرصه بین الملل نیز توسل به یک چارچوب فکری مشروع ساز ضرورتی اساسی به حساب می آید. در هژمونی طلبی ایالات متحده نیز نقش اعمال نفوذ سیاسی - ایدئولوژیک بسیار مهم و حیاتی قلمداد شده است. ایده هایی چون آزادی، دموکراسی و حقوق بشر و تجارت آزاد همواره شعارهای تبلیغاتی این کشور در عرصه بین الملل بوده اند، به طوری که بعضاً برای اشاعه چنین ایده هایی دست به اقدامات قهری نیز زده و هزینه های گسترده ای پرداخته است. رهبران این کشور دریافته اند که قدرت آمریکا در نظام بین الملل زمانی می تواند قابلیت توفیق و نیل به اهداف از پیش تعیین شده در حفاظت از منافع و ارزشهای مطلوب خود را به همراه داشته باشد که در نزد افکار عمومی و سیاستگذاران و نخبگان، مشروع تلقی شود به ویژه قدرت نرم افزاری ایالات متحده آمریکا می تواند و باید زمینه های مشروعیت بخشی به قدرت سخت افزاری و نحوه به کارگیری آن در حوزه های مختلف را فراهم آورد. از این رو رهبران این کشور در این زمینه نیز سرمایه گذاری عمده ای به عمل آورده و تلاشهای بسیاری نموده اند. همین تلاشها موجب ظهور وجهه بعدی قدرت ایالات متحده، یعنی برتری ایدئولوژیکی و فرهنگی شده است که غالباً از آن با عنوان قدرت نرم یاد می شود. این نوع قدرت، ارزشها، سیاستها و اقدامات یک کشور را در برابر کشورهای دیگر و مردمان جهان مشروع و قابل قبول می نماید و آنها را به همدلی یا حداقل عدم مخالفت با آنها سوق می دهد. به عبارتی قدرت نرم افزاری که کمتر ملموس می باشد، توانایی در کسب نتایج مورد نظر از طریق داشتن گیرایی به جای استفاده از اجبار است. این به مفهوم توانایی آمریکا به سوق دادن دیگر کشورها به سوی پذیرش هنجارهایی از قبیل دموکراسی و پذیرش عملکرد و مشروعیت سازمانهایی از قبیل بانک جهانی و صندوق بین المللی پول می باشد. قدرت نرم افزاری این فرصت را در اختیار آمریکا قرار داده است که دستور کار در صحنه بین المللی را جهت بدهد و اولویت های کشورهای دیگر را شکل دهد.

در این راستا حمایت و گسترش آرمانهای لیبرال واقعیتی انکارناپذیر در سیاست خارجی آمریکا بوده است. آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، حکومت قانون، حقوق زنان، حقوق بین الملل، همکاری، تجارت آزاد، عدالت، حق تعیین سرنوشت، رفاه، توسعه، صلح و امنیت مفاهیم و ارزشهای اساسی بوده اند که از سوی مقامات آمریکایی طرح و در اسناد راهبردی آنها در طول سالها به کرات از آنها استفاده شده است. در عمل نیز این مفاهیم و ارزشها در دوره پس از فروپاشی شوروی به سرعت و شدت در جهان گسترش یافته اند و اساساً پیشتر و در دوره رقابت ایدئولوژی شرق و غرب نیز در فروپاشی تفکر رقیب نقش بسیار برجسته ای داشتند. پر واضح است که در نخستین سالهای قرن بیست و یکم و به ویژه در دوره نومحافظه کاران نیز در کنار اقدامات نظامی، تاکید بر ارزشهای فوق، وجهه اشتراک تمام نوشته ها و آثار و مباحث رایج بود و در دوره ریاست جمهوری اوباما نیز بیش از پیش بر آن تاکید شده است.

امروزه توانایی آمریکا در حوزه‌ی ایدئولوژیک و هدایت امور جهانی بسیار بالاتر از سایر کشورها می‌باشد و در ایجاد نظام‌های ارزشی در موقعیت برتر قرار دارد. آن کشوری دارای توان فرهنگی است که قادر باشد، معیارهای ارزیابی و قضاوت در مورد حوادث، پدیده‌ها و شرایط را حیات دهد. آنچه واضح می‌باشد این نکته است که با وجود توانمندی‌های بالای اقتصادی و نظامی که کشورهای روسیه و چین از آن برخوردار هستند در کمتر نقطه جهان است که مردم چارچوب‌های ارزشی و معیارهای مطلوب نظم خود را با توجه به هنجارها، ارزش‌های مورد نظر مردم روسیه و چین شکل دهند. این مهم می‌باشد که ارزش‌ها و نمادهای حاکم بر آمریکا است که معیار برای بسیاری در کشورهای دیگر در رابطه با موضوع تفسیر و تعریف پدیده‌ها است.^(۵۸) به عبارتی امروزه نیویورک به مرکز فرهنگ سطح بالا مبدل شده و فرهنگ عامه مردم آمریکا با گامهای استوار به سراسر جهان گسترش یافته است. این در حالی است که در سده اخیر دولت‌های مختلفی به منظور تثبیت جایگاه خود به عنوان مرجع فکری اصیل و جهان‌شمول تلاش کرده‌اند. رهبران قدرتمندی همچون موسیلینی و هیلتر از ایدئولوژی‌های نژادپرستانه حمایت می‌کردند. کمونیسم تحت رهبری اتحاد جماهیر شوروی نیز بزرگترین رقیب لیبرالیسم بود، اما هیچ یک به اندازه ایده‌های لیبرال تحت رهبری آمریکا موفقیت کسب ننمودند. این بدان دلیل بود که روسای جمهوری آمریکا با ترویج صلح و حقوق بشر ایدئولوژیهای جهان پسند و طرفداری از آزادی و معرفی لیبرالیسم در عمل به عنوان آرمان و نجات بشر، چهره خوبی از کشور خود در برابر جهانیان ترسیم کردند. همین مسئله باعث مقبولیت رژیم‌های فکری، عقیدتی و فرهنگی ایالات متحده آمریکا گشت. موفقیت ایده‌ها به اندازه‌ای بود که نظریه‌های اغراق آمیزی چون «پایان تاریخ»^۱ فرانسیس فوکویاما (۱۹۸۹) در آغاز طرح خود، با پذیرش بسیار مواجه شدند.

به هر جهت رهبران آمریکا برای سرآمد شدن در این زمینه تلاشهای بسیاری به عمل آورده‌اند. در سند استراتژی آمریکا برای قرن جدید آمده است: «رهبری بین‌المللی ما از قدرت آرمان‌ها و ارزش‌های دموکراتیک کشورمان ناشی می‌شود. ما در تدوین استراتژی خود، اذعان می‌داریم که گسترش دموکراسی، حقوق بشر و احترام به حکومت قانون نه تنها منعکس کننده ارزشهای آمریکایی است، بلکه همچنین باعث افزایش امنیت و شکوفایی اقتصادی خواهد شد. در چنین شرایطی است که دولت‌های دموکراتیک احتمال زیادتری دارد علیه تهدیدات مشترک با یکدیگر همکاری کنند، تجارت آزاد را مورد حمایت قرار دهند، توسعه اقتصادی پایدار را ترویج کنند، از حکومت قانون پشتیبانی نمایند و از حقوق مردم خویش پاسداری نمایند. از این رو، روند موجود به سوی دموکراسی و بازارهای آزاد در سرتاسر جهان می‌باشد که منافع آمریکا را پیش می‌برند. ایالات متحده با درگیری فعالانه در جهان و تقویت نهادهای دموکراتیک، از ایجاد اجتماعی از دولت‌های هم‌فکر، حمایت خواهد کرد. این استراتژی، اقتدار ما را به قرن آینده خواهد برد».^(۵۹) اگر فرهنگ و ایدئولوژی کشور جذابیت داشته

^۱ - The end of history

باشد، دیگران در پیروی از آن کشور مشتاق‌تر خواهند بود و به همین دلیل است که از دید رهبران آمریکا قدرت نرم هم، درست به اندازه قدرت سخت اهمیت دارد.

جوزف جوف در توصیف قدرت نرم آمریکا می‌نویسد: «قدرت نرم یک نیروی فرهنگی-اقتصادی است و از هم‌تای نظامی خود کاملاً متفاوت بوده است. آمریکا پیشرفته‌ترین-نه بزرگترین نیروی نظامی جهان را در اختیار دارد و پیشرفت آن با گام‌های سریع و بلند ادامه دارد و این را در جنگ افغانستان شاهد بودیم. اما از لحاظ «قدرت نرم» نیز کلامی خاص دارد. در این زمینه هیچ کشوری دارای امکانات آمریکا نیست. مک‌دونالد، مایکروسافت، هالیوود و هاروارد نمونه‌هایی از این دست می‌باشند. این نوع قدرت یعنی فرهنگی که از خود، شعاع نور را به اطراف می‌پراکند و بازی‌ای که مغزها را جذب می‌کند بر جذابیت و جاذبه خود تکیه می‌کند، نه هل دادن و دافعه. اتکای آن به پذیرش است نه به تحمیل. به بیان جوف ایالات متحده پس از جنگ دوم جهانی یک کشور «نهادساز» بوده و شمار زیادی از نهادهای چندجانبه منطقه‌ای و جهانی را ایجاد نموده و به حمایت و توسعه این نهادها طی دهه‌ها ادامه داده است که این خود، قدرت و رهبری آمریکا را قابل استمرار ساخته و در عین حال پذیرش آن را برای دیگران آسان‌تر می‌نماید.^(۶۰)

در عرصه بین‌المللی داشتن تعامل با سازمانهای بین‌المللی، شرکت در فعالیت‌های بشردوستانه، ارتباطات دیپلماتیک و مطبوعاتی، میزبانی سازمانها و کنفرانس‌های بین‌المللی و توان برخورد سریع با تهدیدات، از جمله مولفه‌های قدرت نرم محسوب می‌شوند. همچنین توأم ساختن دیپلماسی با روابط فرهنگی گسترده از جمله عوامل قدرت نرم می‌باشد. روابط فرهنگی زمینه‌ساز روابط رسمی میان کشورها است، زبان فرهنگ، زبان ملایمی است که می‌تواند روابط رسمی را همراه با تفاهم همچنان زنده نگه دارد، روابط میان کشورها چنانچه به عرصه‌های فرهنگی کشیده شود نه تنها در سطح رسمی باقی می‌ماند بلکه پیوندهای گسترده‌تری را میان ملت‌ها ایجاد می‌کند. چند فرهنگی بودن هویت سیاسی آمریکا را می‌توان به عنوان عاملی که به تقویت مبانی سیاست خارجی این کشور و بالطبع به ارتقای موقعیت آن کمک کرده است برشمرد؛ جامعه آمریکایی به طور فزاینده‌ای از نظر نژاد، قومی و مذهبی چندگانگی دارد، این امر می‌تواند به جهت‌گیری‌های فعالیت‌گرا و کلی در سیاست خارجی و طرفداری از روشهای چند سویه و قانونمند در سازماندهی قدرت هژمونیک کمک کند.^(۶۱) تاکید بر این است که ارزش‌های حاکم بر جهان تحت تاثیر ارزش‌های آمریکایی و تجلیات هنجارها و الگوهای این کشور است. مشروعیت این ارزش‌ها، معیارهای قضاوت و چارچوب‌های تغییر را کاملاً متحول ساخته به گونه‌ای که مردم کشورهای غیر غربی در نقاط بسیار ناهمگون، رویدادهایی را که در صحنه جهانی حادث می‌شوند در چارچوب ارزش‌های آمریکایی و معیارهای این کشور به قضاوت می‌نشینند و دنیا را از زاویه رهبران و تصمیم‌گیرندگان آمریکایی نظاره می‌کنند. این وضعیت منجر به همسانی و یکسانی فرهنگی و ارزشی شده و در بطن این همسانی است که رهبری آن مخالفت گسترده‌ای را سبب نشده است.^(۶۲)

از جمله مهم‌ترین مولفه‌های دیگر قدرت نرم ایالات متحده عبارتند از: موقعیت ممتاز فرهنگی، فیلم و سرگرمی، موسیقی، غذاهای جهانی، رسانه‌ها، روزنامه‌ها و مجلات، دانشگاه‌ها و مراکز فکری، نهادهای بین‌المللی، رعایت حقوق بشر، سیاست‌های مهاجرتی و جذب توریسم، ارتباطات دیپلماتیک گسترده، میزبانی سازمانهای بین‌المللی، کنفرانس‌ها و نمایشگاه‌ها. در توضیح بیشتر این موارد باید گفت که ایالات متحده آمریکا به عنوان قدرتمندترین کشور اردوگاه لیبرالیسم در تولید و صدور کالاهای فرهنگی جایگاه اول جهان را در اختیار دارد. شرکت‌های عمده اینترنتی و سینمایی در آمریکا هستند. طبق آمارهای اعلام شده، بیشتر از ۷۰ درصد مطالب ارائه شده در شبکه جهانی وب (اینترنت) از سوی آمریکاییان تولید می‌شود.^(۶۳) به لحاظ فرهنگی، زبان انگلیسی که زبان رسمی آمریکا می‌باشد و در بیش از ۴۳ کشور دیگر جهان یا جزء زبان رسمی آن کشورها می‌باشد یا بخش عظیمی از جمعیت آن کشورها به این زبان تکلم می‌کنند؛ موقعیت ممتازی برای ایالات متحده ایجاد کرده است. این زبان نخستین زبان دنیا است و این قابلیت را برای ایالات متحده فراهم ساخته تا بتواند آثار هنری و محصولات فرهنگی خود را از طریق آن به دنیا معرفی نماید.^(۶۴)

همچنین آمریکا اولین صادرکننده فیلم و صنعت سینما در جهان است. شهرت بازیگران آمریکایی نیز همچون فیلم‌ها و محصولات فرهنگی این کشور عالمگیر شده است و به نام‌هایی آشنا برای مردم جهان تبدیل شده است. هالیوود یکی از قدرتمندترین ابزارهای سیاست خارجی از زمان تولد تصاویر متحرک بوده است. چنانچه آشکار است ایالات متحده می‌کوشد تا همانند دوران ریگان و با ساخت فیلم‌هایی از نوع جنگ ستارگان که توانست اتحاد شوروی را نسبت به قدرت آمریکا دچار توهم کند چهره‌ای خشن، کریه و منفور از تروریسم و کشورهای مخالف خود به نمایش بگذارد. در واقع بخش عظیمی از پروژه مبارزه با تروریسم کاخ سفید را سینمای هالیوود با تولیدات خود بر عهده گرفته است؛ در همین راستا سلسله نشست‌هایی را در دوره نئومحافظه‌کاران و بعد از حملات ۱۱ سپتامبر بین روسای استودیوهای هالیوود با مقامات کاخ سفید و به صورت محرمانه شاهد بوده‌ایم.^(۶۵)

اثرات نقش برتر آمریکا با سلطه رسانه‌های جمعی آمریکایی تقویت و تشدید می‌گردد. برخورداری از امکانات عظیم رسانه‌ای با توجه به کارویژه‌های متنوع آنها در دیپلماسی فرهنگی، نقش بسیار مهمی در تامین قدرت نرم به دنبال داشته است. چرا که اثرات نقش برتر در آموزش جهانی با سلطه رسانه‌های جمعی آمریکا تقویت و تشدید می‌گردد. امروزه رژیم‌های مد، موسیقی و رقص و... که به ظاهر در مقابله با سلاح‌های هسته‌ای و موشک‌های کروز بی‌اهمیت جلوه می‌کنند، کشورهای جهان را بدون شلیک یک گلوله تسخیر کرده‌اند، حتی در اروپا، سر و صدای سیاستمداران از تهاجم فرهنگی آمریکا بلند شده است. واشنگتن با کنترل رسانه‌های جهان افکار جهانیان را تحت کنترل در آورده و به شکل ظریفی آن افکار را در جهت منافع خود سوق داده است. به لحاظ مطبوعات آمریکا یکی از پرتیراژترین مطبوعات جهان را داراست. روزنامه‌هایی همچون نیویورک تایمز، یو اس ای تودی، واشنگتن پست و مجلاتی همچون یو اس نیوز و ولدانت ریپورت از چنان قدرت نفوذی برخوردارند که بر بسیاری از

سیاست‌ها و تصمیم‌گیری‌های واشنگتن تاثیر می‌گذارند. مجلاتی همچون تایم نه تنها در آمریکا بلکه در سایر نقاط جهان نیز چاپ می‌شوند. به لحاظ تعداد دانشگاه، ایالات متحده با ۵۷۵۸ دانشگاه در جایگاه دوم بعد از هند قرار دارد. این در حالی است که از نظر تعداد دانشجوی، در میان کشورهای جهان جایگاه نخست را دارد. از ۱۰ دانشگاه برتر جهان ۸ تای آن متعلق به آمریکا می‌باشد (هاروارد، استنفورد، کالیفرنیا-برکلی، ام ای‌تی، دانشگاه فنی کالیفرنیا، برینستون، شیکاگو) و به گفته «جوف» کلیه دانشگاهها روی هم رفته نمی‌توانند هاروارد یا استنفورد را شکست دهند، زیرا تعداد زیاد نمی‌تواند کیفیت را مغلوب سازد و همواره بهترین و درخشانترین مغزهای خارجی در رقابت برای ورود به بهترین دانشگاههای آمریکا هستند.^(۶۶) این مراکز فکری، تاثیری ژرف بر ذهن فارغ‌التحصیلان نهاده و به منبعی برای افزایش قدرت نرم این کشور تبدیل شده است. مقامات کاخ سفید می‌کوشند تا امکان تحصیل فرزندان اکثر حاکمان و پادشاهان منطقه خاورمیانه و آفریقا در دانشگاه‌های این کشور را فراهم آورند. این امر نه تنها بر نفوذ آینده آمریکا در این کشورها کمک می‌کند بلکه بر نحوه نگرش این فارغ‌التحصیلان نسبت به آمریکا تاثیر می‌گذارد.^(۶۷)

با پایان جنگ سرد که مورد بررسی این نوشتار است، فضای هژمون‌سازی فرهنگ آمریکا به وجود آمد و این برتری هر چه بیشتر سرعت یافت. حتی امروزه چنان به نظر می‌آید که هژمونی فرهنگی شکل گرفته است، چرا که ارزش‌هایی را که آمریکا تقویت کننده و حیات‌دهنده به منافع ملی خود می‌یابد در صحنه جهانی از مشروعیت و مطلوبیت برخوردار شده‌اند. این جذابیت ارزش‌های آمریکایی برای سایر ملت‌ها نشان دهنده برتری قدرت نرم آمریکاست. با توجه به چنین ظرفیت‌هایی است که طراحان سیاست‌های آمریکا به این نکته ایمان آورده‌اند که «عده بسیاری از مردم سراسر جهان می‌خواهند آمریکایی شوند».^(۶۸)

قدرت نظامی

قدرت در سیاست بین‌الملل عمدتاً محصول نیروهای نظامی یک دولت است و نقطه قوت دیگر ایالات متحده مربوط به حوزه نظامی و فناوریهای این حوزه می‌باشد. نیروی نظامی این کشور، بزرگ‌ترین نیروی نظامی جهان نیست؛ اما از نظر قدرت قوی‌ترین آن می‌باشد. آمریکا با ۱/۴ میلیون نفر نیروی انسانی بسیار کمتر از چین (دو و نیم میلیون نفر) نیرو دارد. برتری نظامی این کشور به دلیل برخورداری از فناوریهای پیشرفته است که آن را «انقلاب در امور نظامی^۱» (RMA) می‌گویند.^(۶۹) این اصطلاح گویای تحولی اساسی و عمیق در کاراکتر و اجرای جنگ‌های آینده است. در این نوع جنگ‌ها که به طور گسترده از تکنولوژی‌های نوین اطلاعات و ارتباطات استفاده می‌شود، ابزارهایی چون ماهواره‌های مستقر در فضا، دوربین‌های هوایی و حسگرهای رباتی به کار گرفته

^۱ - Revolution in Military Affairs (RMA)

می‌شوند. نیروهای مجهز به تکنولوژی‌های آرام‌ای می‌توانند با متحمل شدن خسارات احتمالی بسیار پایین، خسارات گسترده‌ای بر دشمنی که تکنولوژی‌های مذکور را ندارد، وارد کنند. در همین جهت، وزارت دفاع آمریکا برخی تولید کنندگان هالیوود را به منظور ابداع بدترین سناریوهای ممکن در مورد جنگ‌های احتمالی آینده به کار گرفته است، چرا که با توجه به امکان تجهیز دشمنان بالقوه یا بالفعل به سلاح‌های مخرب جدید، غلبه بر آنها مستلزم توجه به جوانب پیچیده‌ای است. چنانکه برخی مقامات دولت آمریکا ادعا کرده‌اند، تحول آر. ام‌ای موجد منطق و زبان دفاعی جدیدی شده است. بنا به ادعای دونالد رامسفلد، تحول مذکور فراتر از ساخت تسلیحات با تکنولوژی بالاست. این طرح همچنین در بردارنده راه‌های نوین فکر کردن و جنگیدن است.^(۷۰)

برتری در فناوری‌هایی نظیر تجهیزات راداری، ردیابی از راه دور، جنگ افزارهای هدایت شونده دقیق و توان آتش بالا از راه دور، موجب شده است که کسب پیروزی قاطع در زمان کوتاه و با حداقل تلفات، دست کم در جنگ‌های منطقه‌ای میسر شود. بمبارانهای موفقیت‌آمیز در کوزوو در سال ۱۹۹۹، حمله به افغانستان در سال ۲۰۰۱ و سرنگونی سریع حکومت بعث در عراق ۲۰۰۳، مهارت و سرعت عمل نیروهای آمریکا را نشان داده و به بیان جوف «خاطره ناخوشایندی را از تفاوت قابل ملاحظه بین آمریکا و دیگر کشورها از نظر ظرفیت اطلاعاتی، تکنولوژی دفاعی و توانایی انتقال و عرضه نیرو برای حتی نزدیک‌ترین دوستان آمریکا به جای گذاشت».^(۷۱)

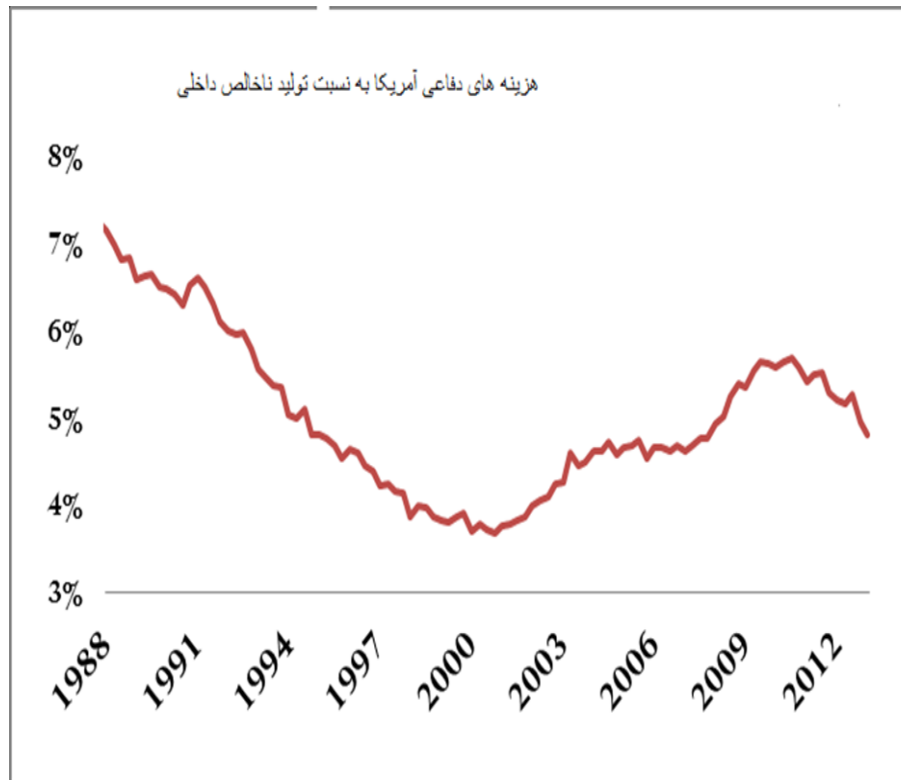
این کشور در کنار قابلیت‌های تکنولوژیکی تهاجمی و تدافعی بی‌نظیر، دارای قدرتی فراگیر و همه‌جانبه است و پایگاه‌های نظامی آن در سراسر جهان گسترده شده و نیروی نظامی آن از توان و تحرک کافی برای اقدام در سراسر جهان برخوردار است. وزارت دفاع آمریکا در سپتامبر ۲۰۰۱ اعلام کرد که حداقل ۷۲۵ پایگاه نظامی خارج از خاک ایالات متحده دارد. اما در واقع شمار این پایگاه‌ها بیش از این تعداد است، چرا که برخی از آنها به صورت اجاره‌ای هستند.^(۷۲) همچنین، آمریکا تنها کشوری است که قادر به پیاده کردن نیروی نظامی و انجام و حفظ عملیات رزمی، دور از سرزمین اصلی خود می‌باشد. پس از فروپاشی شوروی، ایالات متحده به صورت گسترده از این قدرت نظامی خود برای برقراری ثبات و پایان دادن به منازعات بین دولتی و درون دولتی استفاده کرده است و به رغم کاهش اهمیت نیروی نظامی، در سالهای اخیر این کشور در بیش از یکصد کشور جهان عملیات انجام داده است. به طوری که از زمان پایان جنگ سرد تا سال ۲۰۰۴، تقریباً چهل و هشت مورد مداخله نظامی انجام داد، در حالی که در سراسر دوران جنگ سرد، مداخلات نظامی این کشور از ۱۶ مورد فراتر نرفت. بسیاری از این دخالت‌ها- همچون عملیات نظامی در سومالی، هائیتی، بوسنی و کوزوو- در مناطقی انجام گرفته که به طور سنتی در حاشیه منافع ایالات متحده قرار داشتند.^(۷۳)

برتری در قدرت نظامی، تا حدی در ایجاد نهادهای نظامی و برقراری ثبات موثر بوده است. پیمانهای نظامی و همکاری امنیتی، به ظاهر بخشی از ساختار قدرت جهانی آمریکا را تشکیل می‌دهد؛ ساختاری که حتی دولت‌های فاسد و متزلزل را به منظور تحقق نفوذ این کشور، حمایت و تقویت

می‌کند. اما دولت‌های نظام بین‌الملل نیز از انعقاد قرار داد و پیمانهای امنیتی با ایالات متحده بهره‌مند شده‌اند. سازمان آتلانتیک شمالی (ناتو) بزرگ‌ترین نهاد نظامی در دوره پس از جنگ دوم جهانی است که با هدایت و رهبری آمریکا به وجود آمده و در برقراری موازنه و ثبات در طول دهه‌های گذشته، نقش مهمی ایفا کرده است.

ایالات متحده برای توسعه قابلیت‌ها و توانایی‌های یک قدرت بزرگ در خشکی و در روی دریا در موقعیت تاریخی منحصر به فردی قرار گرفته و از این رو خوداتکایی آن بر پایه‌های مطمئنی استوار است. تدارک و قابلیت اعزام نیرو در هیچ کشوری به میزانی که امروزه ایالات متحده از آن برخوردار بوده و به همه نقاط جهان دسترسی دارد، نخواهد رسید. این برتری نظامی مبتنی بر کارایی نیروهای نظامی تحصیلکرده و آموزش دیده، نظریه‌های نظامی مناسب و نیز تجهیزات نوین است. با اینکه فناوری، یک عنصر اساسی است، اما تنها یکی از اجزای توانایی‌های نظامی را تشکیل می‌دهد. نیروی نظامی چیزی بیش از مجموع توانایی‌های مختلف نیروهای مسلح یا میزان بودجه دفاعی است. موفقیت‌های بازرگانی ایالات متحده نیز این کشور را در گسترش سیستم‌های اطلاعاتی و فرماندهی و یکپارچه کردن سیستم‌ها و مدیریت اطلاعات پیش‌تاز نگاه خواهد داشت.^(۷۴) تنها با اختصاص ۳/۵ درصد از تولید ناخالص داخلی^۱ به بخش دفاعی ارتش این کشور می‌تواند پروژه‌های بزرگتری از هر ارتش دیگری در جهان را بر عهده گیرد.^(۷۵) شکل ۴. ۱ هزینه‌های نظامی آمریکا به نسبت تولید ناخالص داخلی را نشان می‌دهد.

¹ - Gross Domestic Product (GDP)



شکل ۱.۴: نمودار هزینه های دفاعی ایالات متحده آمریکا به نسبت تولید ناخالص داخلی (GDP). (منبع: وب سایت شورای روابط خارجی آمریکا: <http://www.cfr.org/defense-budget/trends-us-military-spending/p28855>).

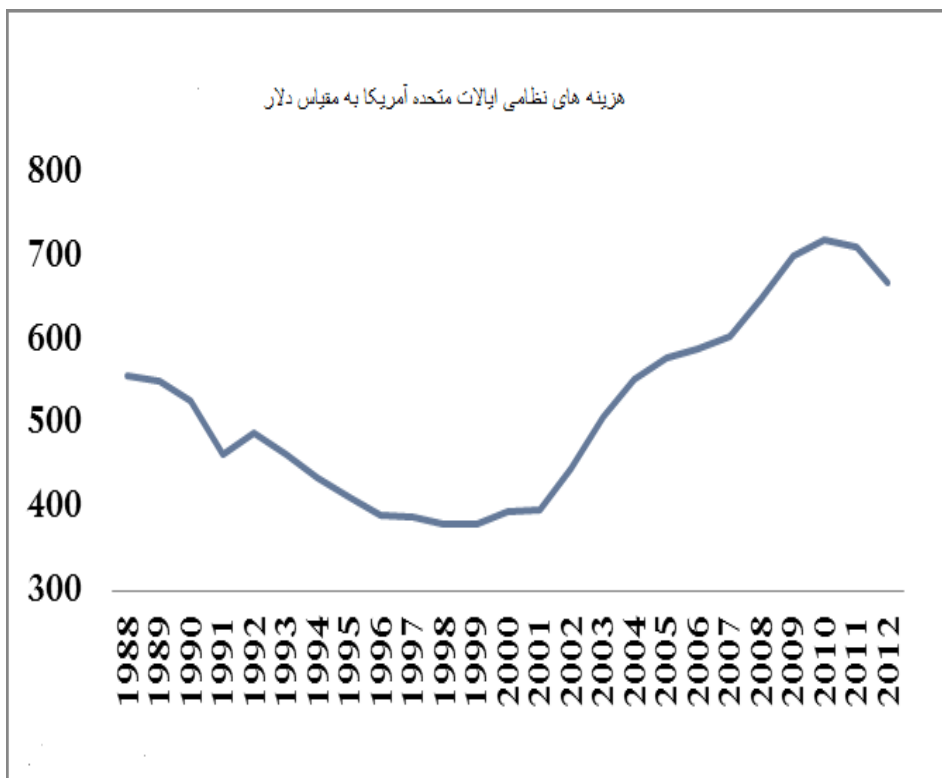
با توجه به این پشتوانه مالی-اقتصادی بازسازی دائم نیروهای نظامی، تقویت و آمادگی آنها نیز همواره در دستورکار مقامات آمریکا قرار داشته است. ارتش آمریکا بشدت و با سرعت بسیار بالا در حال مدرنیزه شدن است و این موضوع می تواند با سازماندهی جدید لشکرها جهت هماهنگ کردن سلاح ها و سیستم های جدید توأم باشد. به گفته طراحان استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن بیست و یک، چرخه استفاده از دستاوردهای جدید تسلیحاتی در وزارت دفاع به طور متوسط نه سال است این در حالی است که پیشرفت های فناوری رایانه هر دوازده تا ۱۸ ماه یکبار، نسل جدیدی از تجهیزات را تولید می کند و این دو خط به صورت فزاینده ای از یکدیگر دور می شوند.^(۷۶) امروزه ایالات متحده با تلاشهای فراوان در صدد است این خطوط را به هم نزدیک سازد.

از نقطه نظر هزینه، هزینه دفاعی آمریکا در سال ۱۹۹۷ برابر با ۳۳/۹۶ درصد کل هزینه‌های نظامی جهان بوده است. این رقم چندین برابر هزینه نظامی همه دشمنان بالقوه آن کشور، یعنی کره شمالی، سوریه و کوبا بوده است. هزینه‌های دفاعی روسیه از سال ۱۹۹۱، ۷۷ درصد کاهش داشته، ولی بودجه نظامی آمریکا حتی از دوران سیاست‌های میلیتاریستی ریگان به هنگام جنگ سرد نیز بیشتر شده است.

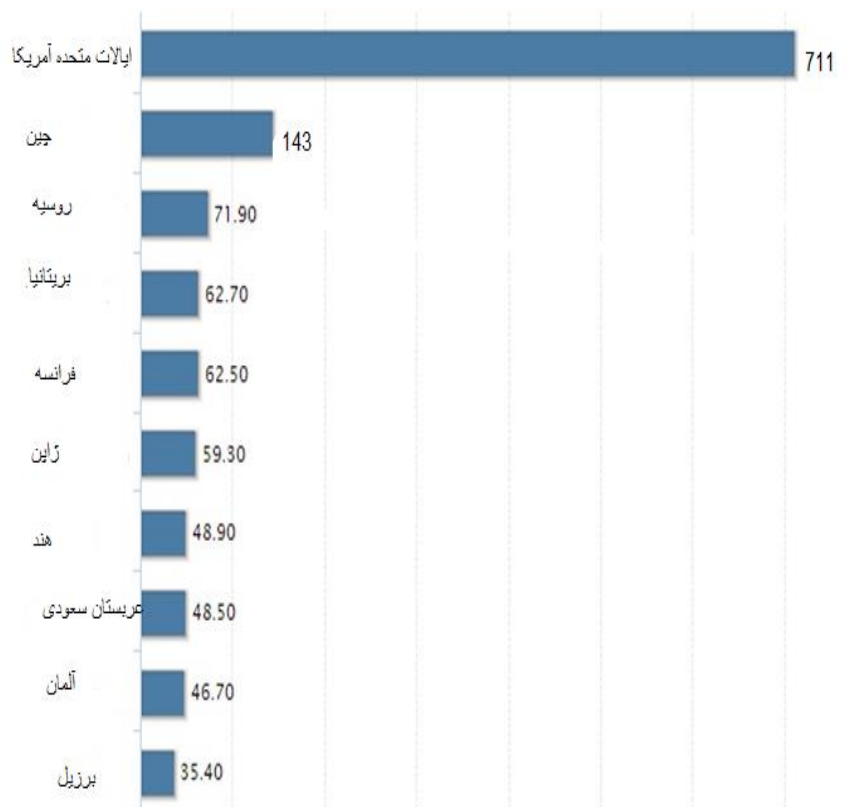
در سال ۱۹۹۹ ۲۷۶ میلیارد دلار هزینه نظامی این کشور بود که یک و نیم برابر مجموع هزینه‌های نظامی کشورهای بریتانیا، ژاپن، فرانسه، آلمان، روسیه و چین بود. بودجه نظامی این کشور در اولین دهه هزاره سوم نیز همواره روبه فزونی داشته است. بودجه نظامی که در سال ۲۰۰۰ حدود ۲۸۱ میلیارد دلار بود، در سال ۲۰۰۱ حدود ۳۰۵ میلیارد دلار بود که نسبت به سال قبل افزایش شانزده درصدی داشت.^(۷۷) در سال ۲۰۰۳، ۳۹۶ میلیارد دلار و در سال ۲۰۰۴، ۴۰۰ میلیارد دلار بوده است.^(۷۸) در سال ۲۰۰۵ یعنی در کمتر از چهار سال به حدود ۵۰۷ میلیارد دلار رسید. البته این هزینه‌ها تحت تاثیر جنگ‌های افغانستان و عراق در خاورمیانه بودند. به هر صورت، این نشان‌دهنده توان داخلی آمریکا برای سرمایه‌گذاری در زمینه نظامی است. بدان معنا که نزدیک به چهار درصد از تولید ناخالص این کشور صرف تثبیت برتری نظامی این کشور شده است.

هزینه‌های نظامی این کشور در سال ۲۰۰۶ میلادی نیز به ۵۲۸/۷ میلیارد دلار رسید که به تنهایی ۴۶ درصد هزینه‌های نظامی جهان را شامل می‌شود. کشورهای انگلیس (۵۹/۲) میلیارد، فرانسه (۵۳/۱)، چین و ژاپن نیز بلافاصله پس از آمریکا در مکان‌های دوم تا پنجم قرار دارند. روسیه نیز با ۳۴/۷ میلیارد در مکان هفتم و ایتالیا در مکان هشتم جای گرفته است.^(۷۹) باید این نکته نیز ذکر شود که تا سال ۲۰۰۷ هشتاد میلیارد دلار هزینه سالانه آمریکا در عراق بود که عمدتاً از سوی خود این کشور تامین می‌شد همزمان در همان سال، ۵۲۲ میلیارد دلار، معادل ۷/۳ درصد تولید ناخالص داخلی را صرف هزینه‌های نظامی نموده است. در سال ۲۰۱۱ میزان هزینه نظامی آمریکا ۷۱۲ میلیارد دلار بود که در سال ۲۰۱۲ با مقداری کاهش به ۶۶۸ میلیارد دلار رسید.

با این توصیف، ایالات متحده بعد از پایان جنگ سرد، بیش از مجموع هزینه‌های نظامی همه قدرت‌های بزرگ نظامی - شامل متحدین - بودجه نظامی داشته است و اگرچه جنگ سرد پایان یافته است ولی هزینه‌های دفاعی آمریکا در همان حدود زمانی جنگ سرد باقی مانده و هزینه‌های مشابه دیگر کشورها صرفنظر از متحد یا غیر متحد در برابر آن ناچیز به حساب می‌آید. شکل ۲.۴ روند افزایشی هزینه‌های نظامی آمریکا را تا سال ۲۰۱۲ نشان می‌دهد. در واقع باید بودجه نظامی بیش از ۵۰ کشور بعدی را نیز با هم جمع کرد تا با هزینه‌های نظامی آن کشور برابری کند. شکل ۳.۴ میزان هزینه‌های نظامی ۱۰ کشور دنیا را که در سال ۲۰۱۱ بیشترین سرمایه‌گذاری را در زمینه هزینه نظامی داشته‌اند، نشان می‌دهد.

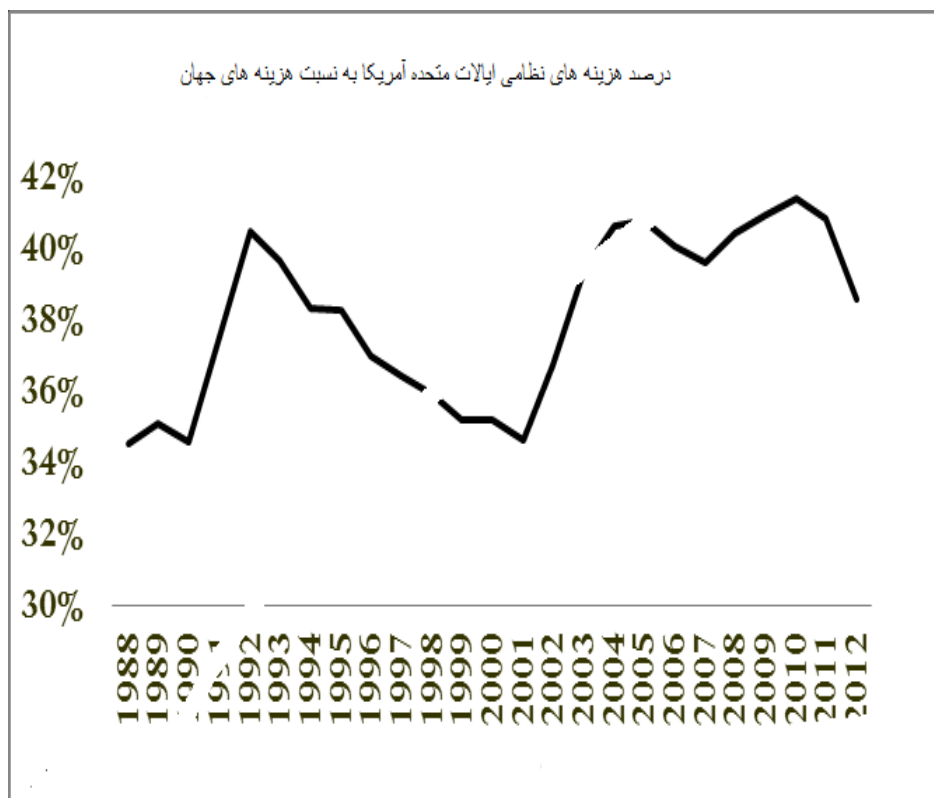


شکل ۲.۴: هزینه های نظامی ایالات متحده آمریکا به مقیاس دلار (منبع: وب سایت شورای روابط خارجی آمریکا: <http://www.cfr.org/defense-budget/trends-us-military-spending/p28855>)



هزینه های نظامی به میلیارد دلار آمریکا

شکل ۳.۴: هزینه های نظامی ۱۰ کشور جهان با بیشترین میزان سرمایه گذاری به ترتیب در سال ۲۰۱۱ (منبع: [http://www.statista.com/statistics/262742/countries-with-the-highest-military-\(spending](http://www.statista.com/statistics/262742/countries-with-the-highest-military-(spending)



شکل ۴.۴: درصد هزینه های نظامی ایالات متحده آمریکا به نسبت کل هزینه های نظامی جهان (منبع: وب سایت شورای روابط خارجی آمریکا، [http://www.cfr.org/defense-budget/trends-us-\(military-spending/p28855](http://www.cfr.org/defense-budget/trends-us-(military-spending/p28855)

با این توصیف باید گفت که آمریکا بهترین نیروی رزمی متعارف و پیچیده ترین تجهیزات و سطح آموزش را در جهان دارد و هیچ کشوری نمی تواند در یک جنگ متعارف با آمریکا پیروز بیرون آید. برتری نیروی دریایی ایالات متحده بر سطح اقیانوس ها قابل ملاحظه است. ۱۲ ناو هواپیمابر (که ۹ فروند از آنها مجهز به تسلیحات هسته ای هستند) قادر هستند پیشرفته ترین هواپیماها را حمل کنند.

تنها ناو هواپیمابر یو اس. اس آیزنهاور آمریکا با دارا بودن دوازده ناو هواپیمابر بزرگترین نیروی دریایی جهان را داراست. پس از واقعه یازده سپتامبر به دلیل همین برتری قدرت نظامی بود که این کشور در مقام پرچمدار و سردمدار هم پیمانی‌های جدید جهانی در کانون سیاست‌های بین المللی قرار گرفت. شکاف بین آمریکا و اروپا پر شد و بار دیگر پیمان ناتو را که ماهیتی نظامی دارد، مستحکم نمود و تغییر شگرفی در منطقه حساس آسیا و به خصوص خاورمیانه به وجود آورد و از سوی دیگر هند و پاکستان نیز به کوشش‌های بین المللی به رهبری واشنگتن، علیه تروریسم پیوستند. این رخدادها منشاء تحولات سیاسی- نظامی جدیدی در نظام بین الملل شده و روابط واحدهای سیاسی را از شکل اقتصادی به شکل نظامی تغییر داد.

امروزه برتری ایالات متحده توان استفاده یکجانبه از نیروی نظامی را دارا می‌باشد و شکاف قدرت نظامی میان آمریکا و دیگر کشورها به عنوان عاملی اساسی جهت اقدامات یکجانبه آمریکا به کار گرفته می‌شود و در مقاطعی همین شکاف قدرت انگیزه اقدامات چندجانبه را از سوی ایالات متحده کاهش می‌دهد. این میزان قدرت، این فرصت را به آمریکا داده است که در همه بحرانهای جهان و همچنین در دیگر دولت‌ها، بخصوص دولت‌های ضعیف دخالت کند و با اتکا به توانمندی‌های اقتصادی، تکنولوژیکی و نظامی کمتر نگران تلافی باشد. ضمن اینکه به قول پوسن «اقیانوس‌های غربی و شرقی آمریکا را از رقبای بالقوه‌اش جدا ساخته‌اند و هزاران تسلیحات هسته‌ای دیگر کشورها را از اراده و اقدام به تهاجم باز می‌دارد».^(۸۰)

در نتیجه آنچه امروز در عرصه جهان شاهد هستیم، وجود بازیگری است که از برتری نظامی برخوردار است. این قدرت نظامی به وسعتی است که چه از نظر بودجه و چه از نظر عملکردی قابل مقایسه با دیگر کشورها نیست. از این رو با تاکید بر توان نظامی خویش درصدد سيطرة بلامنازع بر جهان است. برتری کلی آمریکا در فناوری نظامی و دیگر امور مربوط به آن در ربع قرن آینده همچنان پایدار خواهد ماند. این امر، مستقیماً به میزان بودجه پژوهشی توسعه نظامی این کشور بستگی دارد، این بودجه در سال ۱۹۹۶ مبلغ سی و دو میلیارد دلار- هفتاد درصد کل سرمایه گذاری جهانی- را در پژوهش و توسعه نظامی تشکیل می‌داد و اینک دلیلی ندارد که این روند دچار تغییری اساسی شده باشد. به علاوه، بر اساس پیش‌بینی کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی این کشور، چون هزینه‌های پژوهش و توسعه به طور کلی از دولت به صنایع استتعاله یافته و سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در پژوهش و توسعه نیز رقم شایان توجهی است، برتری ایالات متحده در ربع قرن آینده همچنان حفظ خواهد شد.^(۸۱)

مجموعه مباحث بالا در مورد قدرت و توانمندی ایالات متحده در زمینه‌های اقتصادی، تکنولوژیکی و توان فنی، ایدئولوژیکی- فرهنگی و نظامی در کنار موقعیت بی‌نظیر جغرافیایی نشان دهنده آن است که کیفیت و کمیت قدرت این کشور در نظام بین الملل و در مقایسه با دیگر واحدها بسیار برتر است. اما با وجود این برتری‌های بلامنازع و غیر قابل چالش بودن قدرت ایالات متحده به ویژه پس از جنگ

سرد که معادله قدرت در نظام بین‌الملل تغییر یافت، اما هنوز یک مشکل و مانع بر سر راه هژمونی کامل و جهان گستر و بی‌چون و چرای نظامی وجود دارد و آن قدرت تلافی‌جویانه و توانمندی وارد آوردن ضربه دوم هسته‌ای از جانب روسیه در کیفیتی بالا و احتمالاً چین از یک طرف و ظهور تهدید موشکی و توانمندی تکنولوژی موشکی کشورهای نوظهور است و این همان توانمندی‌ای است که ایالات متحده با استقرار سامانه‌های موشکی در دوره بعد از جنگ سرد در پی ایجاد چالش برای آن بوده است. در این رابطه در فصول ششم و هفتم بیشتر سخن خواهیم گفت. اما در ادامه این مبحث به برخی اقدامات و تلاش‌های ایالات متحده اشاره می‌کنیم که پس از جنگ سرد با رویکردی هژمونی‌جویانه به عمل آورده است.

شاخص‌های هژمونی‌طلبی آمریکا

بررسی سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده آمریکا نشانگر آن است که این کشور در دوره پس از جنگ سرد، دارای جهت‌گیری هژمونیک در عرصه نظام بین‌الملل بوده است و استراتژی این کشور با هدف برقراری هژمونی اعمال می‌شده است. البته برخی معتقدند ریشه‌های هژمونی آمریکا بسیار پیشتر و به پیروزی حکومت فدرال بر یازده ایالت جنوبی حامی نظام برده‌داری طی جنگ داخلی ۱۸۶۳-۱۸۶۱ باز می‌گردد که در واقع زمینه رشد سرمایه‌داری صنعتی را فراهم کرد. آنها دیدگاه بسیاری از کارشناسان را که هژمونی را به پایان جنگ دوم جهانی ارجاع می‌دهند، نپذیرفته و بر این باورند که در واقع پیش از آغاز تفوق آمریکا با سیستم برتون وودز، فرایند آزادسازی تجاری آمریکا طی مقاطع مختلف رشد کرده بود. به دنبال وقوع جنگ اول جهانی و ورود ایالات متحده به این جنگ، وودرو ویلسون با ارائه ابتکارهایی در مورد نظم آینده بین‌المللی، به طور خاص پیشنهاد چهارده اصل معروف خود، کوشید جایگاه آمریکا را به عنوان قدرت بزرگ برجسته سازد و از این دیدگاه وقایع پایان جنگ دوم جهانی این ایده‌ها را نهادینه نمود.

گروه عمده‌ای از کارشناسان نیز بر این باورند که هژمونی‌طلبی آمریکا غالباً پس از جنگ دوم جهانی نمایان شده است. از دیدگاه آنها، ایالات متحده که در سال ۱۹۴۱ وارد جنگ جهانی دوم شد، تنها کشور از میان قدرت‌های بزرگ درگیر این جنگ بود، که از صدمات جنگ در امان ماند و پس از جنگ یک قدرت نظامی، دریایی و هوایی با توان عظیم بود. واشنگتن از نظر اقتصادی نظام بین‌الملل را تحت سلطه درآورد. دلار این کشور مبنایی برای معیار طلا شد، در عین حال که نقش کمکی قابل ملاحظه‌ای را در دوره بازسازی پس از ۱۹۴۵ ایفا کرد. از نظر ایدئولوژیک مظهر حیات اقتصاد بازار و آزادی دموکراسی مشارکتی بود. از نظر آنها آمریکا از جنبه نظامی نیز دارای سلاح‌های هسته‌ای بود و هیچ رقیبی را در صحنه برای خود متصور نبود. بنابراین برخی هژمونی را در این دوره پی می‌گیرند. هر چند که با وجود رقیب نظامی عمده‌ای چون شوروی ادعای اخیر آنها را می‌توان مورد تردید قرار داد. به هر حال هر دو گروه از این مدعیان هژمونی ایالات متحده به قدرت نظامی گسترده، چیرگی

آن بر عرصه اقتصاد بین‌الملل، نقش آن در نهادهای بین‌الملل، رهبری نظام لیبرالیسم، وضعیت پیروزی در جنگ سرد و به طور کلی فاصله قدرت آن با سایر واحدها اشاره می‌کنند و معتقدند ایالات متحده آمریکا با رهبری فرهنگی، به همراه استیلای اقتصادی و نظامی توانسته است تمامی ارزشهای خود را بر دیگر جوامع بقبولاند.

اما در واقع و از دیدگاه ما مفهوم هژمونی بیشتر برای تبیین اقدامات، سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده پس از جنگ سرد مناسب دارد، که اتفاقاً به صورت چهارچوب کلان سیاست خارجی این کشور نیز در آمده است. ما پیش‌تر در فصل سوم اشاره کردیم که استراتژی بنیادین ایالات متحده در جنگ سرد حفظ توازن راهبردی مبتنی بر تخریب قطعی متقابل و در راستای مهار تهدید کمونیسم بود. حتی اگر ایالات متحده گرایش و امیال هژمونیستی نیز داشته اما فرصت دستیابی به چنین موقعیتی را در اختیار نداشت. در عمل نیز شاهد بودیم که توان و قدرت نابودگر شوروی و توانمندی ضربه دوم آن در مقابل جاه‌طلبی و هژمونی‌جویی آمریکا سدی ایجاد نموده بود.

با فروپاشی سیستم دو قطبی یک نوع تفوق یکجانبه قدرت به آمریکا اعطا شد و این امر امکان اعمال نظر و اراده را برای این کشور ایجاد نمود و این امکان، ایالات متحده را در جایگاهی قرار داد که بتواند برای اکثر کشورهای جهان و بخصوص کشورهای غرب در حفظ و تشکیل نهادها، سازمانها و اتحادیه‌های تک‌منظوره و چند منظوره پیشنهادات یا در واقع دستورات لازم‌الاجرای ارایه دهد و با تعریف فراملی و جهانی خود از منافع و امنیت ملی خود سعی کند تمام مسائل بین‌المللی را کنترل کرده و برتری خود را بر همگان گوشزد نماید. این کشور سرمست از پیروزی، راهبرد اصلاح نهادهای بین‌المللی با قرائت آمریکایی را در دستور کار خود قرار داد و حضور فیزیکی و مجازی خود را در سراسر دنیا افزایش داد و از زمان فروپاشی رقیب دوره جنگ سرد تاکنون در تلاش بوده که توزیع جهانی قدرت را هر چه بیشتر به نفع خود تغییر دهد. هواداران هژمونی در یک و نیم دهه اخیر بر این باور بوده‌اند که تنها تفوق و هژمونی قدرت آمریکا صلح را تضمین می‌کند. از نظر آنها بهترین استراتژی حفظ برتری کنونی ایالات متحده، دستیابی به هژمونی و جلوگیری از ظهور هر رقیبی در آینده است. از این رو مشاهده می‌شود که در جهان پس از جنگ سرد شاهد هژمونی‌طلبی آمریکا بوده‌ایم و این کشور در عرصه‌ای فراخ‌تر به ترسیم نظم هژمونیک پرداخته است.

هدف عمده ما در این قسمت نشان دادن شاخص‌ها و نمودهای هژمونی‌جویی ایالات متحده در جهان پس از جنگ سرد است. بدین منظور و جهت بیان خلاصه اما روشن‌گرانه این شاخص‌ها ما از یک روش تلفیقی استفاده می‌کنیم. یعنی از سویی بن‌مایه استراتژی‌های کلان و اسناد راهبردی و تفکرات حاکم بر رهبران آمریکا را که بر هژمونی و رهبری این کشور تاکید دارند منعکس می‌کنیم و از سوی دیگر برخی از اقدامات عملی و تلاش‌های عینی این کشور را که بیانگر هژمونی‌طلبی هستند، تشریح می‌نماییم. با این وجود، ما نمی‌توانیم کل اقدامات این کشور را مورد واکاوی قرار دهیم، چرا که هر کدام از این اقدامات خود نیازمند یک مطالعه موردی و انجام پژوهش مستقلی هستند. برای

مثال چنانچه بخواهیم در مورد انگیزه‌های هژمونی‌طلبی آمریکا در لحظه حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ سخن بگوییم، باید متنی جداگانه به رشته تحریر در آوریم.^(۸۲) به هر جهت ما با روش تلفیقی خود به بیان شاخص‌های هژمونی‌جویی می‌پردازیم.

چالمرز جانسون در حوزه سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا به پنج گرایش اشاره می‌کند که عبارتند از انزواگرایان، بین‌الملل‌گرایان، واقع‌گرایان، یکجانبه‌گرایان یا گلوبالیست‌های دموکراتیک^۱ و واقع‌گرایان دموکراتیک.^۲ از نظر او واقع‌گرایان دموکراتیک بر خلاف گلوبالیست‌های دموکراتیک معتقدند که واقع‌گرایی باید در اشاعه ارزش‌های دموکراتیک چراغ راه و هدایتگر باشد و نه بالعکس و لذا لزومی ندارد اشاعه ارزش‌های دموکراتیک منافع ملی ایالات متحده را به خطر اندازد. به غیر از رویکرد انزواطلبان، چهار دیدگاه و رهیافت دیگر در حوزه راهبرد امنیت ملی ایالات متحده آمریکا بر یک امر اتفاق نظر دارند که بدون هژمونی، نظام بین‌المللی در آستانه اغتشاش، هرج و مرج، تاریکی و ظلمت قرار خواهد گرفت. از این رو، لزوم و ضرورت حضور اقتدارگرایان آمریکا در نظام بین‌الملل در میان تمامی نخبگان و سیاستگذاران در رابطه با چهار رویکرد مطرح شده مورد اتفاق نظر و اجماع است.^(۸۳) در حقیقت نیز اکثر اسناد و استراتژی‌های مکتوب منتشر شده و نیز اظهارات رهبران این کشور نشان می‌دهند که نخبگان سیاسی حاکم بر آمریکا از هر دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات در مورد منافع، اهداف و استراتژی آمریکا پس از جنگ سرد، نگرش واحدی داشته‌اند. آنها به رهبری جهان به وسیله آمریکا تاکید می‌ورزند و سیاست‌های هژمونی‌طلبانه را به انحاء مختلف دنبال کرده‌اند.

در آستانه ورود به دوره پس از جنگ سرد، ایده «نظم نوین جهانی» جورج بوش، رئیس‌جمهور وقت آمریکا که در ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۰ در نشست مشترک نمایندگان کنگره از آن دفاع کرد، به نوعی حاکی از رویکرد نوین دولت آمریکا به مسائل جهانی بود و نیز سرآغاز دگرگونی بزرگی در سیاست خارجی آمریکا بود. اعلام این نظریه بیانگر آن بود که آمریکا در مقابل ادعاهای کثرت‌گرایی و قطب‌بندی جهانی بعد از جنگ سرد مقاومت کرده و سعی دارد به عنوان تنها قدرت برتر، تمام جهان را قلمرو طبیعی خود قلمداد کند. بر اساس ایده نظم نوین جهانی، دولت‌های جهان می‌بایست به منظور ایجاد هماهنگی بین‌المللی با ایالات متحده همکاری کنند. اگر چه بوش نظم نوین جهانی را با ویژگی‌هایی چون آزادی، عدالت، حکومت قانون، امنیت، صلح و حق حیات و توسعه کلیه ملت‌های جهان توصیف کرد و بر نقش سازمان ملل تاکید نهاد، اما ایالات متحده را به مثابه رهبر و طراح نظم جهانی مورد توجه قرار داد. بوش طی اظهارات بعدی که در رابطه با نظم نوین اظهار داشت بر رهبری این کشور تاکید بیشتری نمود. برای مثال در جولای ۱۹۹۱ وی طی پیامی خطاب به کنگره این کشور گفت «ما ایالات متحده آمریکا رهبر غرب هستیم که به رهبر جهان تبدیل شده است». او رهبری

¹ - Democratic Globalism

² - Democratic Realists

آمریکا را امری گریزناپذیر می دانست و صراحتاً اعلام کرد «می دانیم چرا چشم امید بشریت به ما دوخته شده است. ما آمریکایی هستیم. ما مسئولیت بی نظیری برای انجام کار مشکل آزادی داریم... ما می دانیم که زمان هایی باید گام پیش نهیم و مسئولیت مان را برای رهبری جهان، به دور از آشوب تاریک دیکتاتورها، به سمت وعده درخشان تر روزی بهتر بپذیریم.. ملت آمریکا تنها ملتی است که هم موضع اخلاقی دارد و هم ابزار حمایت از آن».^(۸۴)

با شکست بوش در انتخابات و پس از آنکه کلینتون در ژانویه ۱۹۹۳، به مقام ریاست جمهوری رسید، در آغاز بسیاری از منتقدان، دولت او را به نداشتن استراتژی ای که تضمین کننده بهره برداری از فرصت های ظهور یافته دوره پس از جنگ سرد باشد، متهم می کردند. اما تیم امنیتی و طراحان سیاست خارجی کلینتون هم به طرح سیاست های درگیری^۱ و گسترش^۲ پرداختند. تاکید این سیاست ها بر فعال شدن سیاست خارجی و درگیری فعالانه آمریکا در خارج از مرزها بود. البته در دوره کلینتون بر مفاهیم دموکراسی، حقوق بشر، تجارت آزاد و بازار آزاد، مقابله با دشمنان دموکراسی و منزوی ساختن کشورهای متجاوز و شرور تاکید می شد، این موارد زمینه مداخله ایالات متحده در مناطق مختلف جهان جهت تحکیم هژمونی آمریکا را در دهه ۱۹۹۰ فراهم می آوردند. در دوره کلینتون مفهوم رهبری آمریکا بسیار کاربرد داشت و آنها احساس می کردند که در فضای بدون رقیب پسا- جنگ سرد ایجاد چنین رهبری ای در عرصه بین الملل امکان پذیر شده است. کلینتون در سال ۱۹۹۶ صریحاً اظهار کرد «آمریکا و فقط آمریکا است که می تواند بین جنگ و صلح، بین آزادی و سرکوب و بین امید و ترس تفاوت قائل شود». وی همچنین اعلام کرد «بیش از یک سرنوشت وجود ندارد. اگر ما می خواهیم آمریکا در مسیر درستی قرار گیرد، اگر می خواهیم مردمان دیگر هم در این مسیر باشند و از نعمت صلح و رفاه بهره مند شوند، ما گزینه ای جز تلاش برای رهبری نداریم».^(۸۵) در آگوست ۱۹۹۶ هم در جهت اذعان سلف خود بوش مبنی بر اینکه رهبری ایالات متحده در جهان ضروری است اعلام کرد: «واقعیت این است که آمریکا ملت ضروری باقی می ماند... آمریکا و فقط آمریکا می تواند تفاوت بین جنگ و صلح، بین آزادی و سرکوب، بین امید و ترس را تعیین کند».^(۸۶) «باب دال» نامزد حزب جمهوری خواه در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۶ و بیل کلینتون رقیب وی از حزب دموکرات در این مورد با یکدیگر هم عقیده بودند. «دال» گفت: «ایالات متحده به عنوان تنها ابر قدرت جهان باید رهبری جهان را به عهده بگیرد». کلینتون نیز ضمن رد انزوگرایی معتقد بود که: «دموکراسی و بازار آزاد مرزی نمی شناسد» و «ما بزرگ ترین قدرت جهانییم و منافع و مسئولیت های ما نیز جهانی است».^(۸۷) چنین اظهارات و موضع گیری هایی، همگی حاکی از تلاش دولت آمریکا برای تحکیم نقش خود در اداره امور جهانی بوده است. در عمل نیز دولت بوش پدر و کلینتون هر دو سیاست های خارجی

^۱ - Engagement

^۲ - Enlargement

جاه طلبانه و فعالی را دنبال کردند و مساله هژمونی جویی قویاً در دستور کار هر دو حزب دموکرات و جمهوری خواه قرار داشت. تفاوت عمده دولت های حاکم در شیوه های تامین منافع هژمونیک آمریکا بوده است و اساساً اصل ضرورت رهبری آمریکا در امور جهانی مورد تاکید هر دو طیف بوده است. دولت جورج واکر بوش نیز اگر چه در ابتدا قصد داشت راهی متفاوت را پیش گیرد و از حجم دخالت آمریکا در مناقشات منطقه ای بکاهد و خود را از درگیری های چند جانبه اسلاف خود به دور نگاه دارد، اما مدت زیادی از روی کار آمدن گروه وی نگذشته بود که با چابکی و به طور مصمم به حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ پاسخ دادند و به سوی هژمونی گرایش یافتند. به طوری که دغدغه تحکیم پایه های هژمونی آمریکا در این دوره به اوج خود رسیده و از کلیدی ترین متغیرهای جهت دهنده به استراتژی امنیت ملی این کشور بود. معاون رئیس جمهور، دیک چنی، وزیر دفاع دونالد رامسفلد و معاون وزیر دفاع پل ولفویتز، اعضای طرح موسوم به «قرن جدید آمریکا» بودند. این طرح بر آن بود که ایالات متحده نمی تواند از مسئولیت های رهبری جهان شانه خالی کند. آمریکا نقش حیاتی در حفظ صلح و امنیت اروپا، آسیا و خاورمیانه دارد. اگر آمریکا از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند، چالش ها را به سوی منافع ملی بنیادی خود فرا خواهد خواند. از دیدگاه طراحان این پروژه، تاریخ این قرن باید به آمریکایی ها آموخته باشد که دلیل رهبری آمریکا را بپذیرند. به هر حال، درباره اقدامات هژمونی طلبانه دوره بوش و تیم نئومحافظه کار سخن بسیار گفته شده و ما در فصول بعدی نیز مجدداً بدان خواهیم پرداخت.

اما امروزه نیز با وجود روی کار آمدن دموکرات ها و رئیس جمهور معتدل آنان باراک اوباما، استقرار هژمونی آمریکا که مطلوب روسای جمهور پیشین بود به انحاء مختلف به درون جامعه آمریکا تزریق شده است و آن را به خواست عمومی این کشور تبدیل کرده است. زیرا آنها نیز بر رهبری جهانی ایالات متحده پای می فشارند. دموکرات ها نیز معتقدند که آمریکا از قدرت کافی برای اعمال نفوذ و کسب منافع و شکل دهی به سیستم بین الملل برخوردار است و لذا واشنگتن باید قدرت خود را برای اعمال نفوذ و کسب منافع و شکل دهی به سیستم به کار گیرد. چنانکه مشاهده می شود هم اکنون بحث حامیان جمهوری خواه و دموکرات ها بر چگونگی کسب هژمونی متمرکز شده است که آیا ایالات متحده باید از طریق نهادهای چند جانبه آن را به کار گیرد و قدرت خود را افزایش دهد یا خارج از این نهادها. علاوه بر اظهارات و اشتیاق و تمایل رهبران، اسناد و مکتوبات راهبردی نیز بیانگر خواست هژمونی طلبی ایالات متحده هستند. برای مثال، در سند استراتژی امنیت ملی ایالات متحده (آگوست ۱۹۹۱) که پیش از فروپاشی کامل سیستم کمونیسم منتشر شد، صریحاً آمده بود: «هر چه به قرن بیست و یکم نزدیک تر می شویم، این به هم وابستگی مردمان بیشتر خواهد شد و تقاضا برای رهبری مسئولانه آمریکا تداوم خواهد داشت... ما برای رسیدن به جهان نوینی که در آن صلح و امنیت و

¹ - Project for the New American Century

همکاری نهایتاً جایگزین رودررویی جنگ سرد شود، تلاش خواهیم کرد»^(۸۸) همچنین در یکی از اسناد طراحی شده در پنتاگون که در سال ۱۹۹۲ به مطبوعات راه یافت چنین آمده بود: «اولین هدف ما این است که از حضور مجدد یک رقیب جدید که تهدیدی برای ما مشابه به آنچه شوروی در گذشته بود، به وجود آورد جلوگیری نماییم. اکنون استراتژی ما باید بر پیشگیری از پیدایش هرگونه رقیب جهانی بالقوه در آینده متمرکز شود»^(۸۹) سند استراتژی امنیت ملی برای قرن جدید (دسامبر ۱۹۹۹) نیز استراتژی آمریکا را بر درگیری و رهبری مستمر در عرصه خارج مبتنی می‌داند. نگاه کلی آنها بیانگر این نکته است که اگر آمریکا در پی تامین امنیت داخل است، باید در خارج به ایفای نقش رهبری بپردازد. همچنین در راهبرد دفاعی چهارساله^۱ ایالات متحده آمریکا آمده است که «رهبری ایالات متحده برای ایجاد، تقویت و حفظ گونه‌ای از نظام بین‌الملل که حاکمیت قانون محترم شمرده شود، ضروری است. رهبری سیاسی، دیپلماتیک و اقتصادی آمریکا مستقیماً به صلح جهانی، آزادی و سعادت کمک می‌کند. توانمندی نظامی ایالات متحده برای دستیابی به این اهداف ضروری است و همچنین ضمانتی برای دوستان و متحدین آن و تعهد پایدار^۲ آمریکا به منافع مشترک» است.^(۹۰) لازم است که از اسناد مکتوب دال بر هژمونی جویی و اظهارات هژمونی طلبانه رهبران واشنگتن قدری فراتر رفته و به برخی از اقدامات عملی اشاره کنیم که واشنگتن در طول دو دهه اخیر بدانها مبادرت ورزیده و همگی بیانگر اشتیاق این کشور به کسب هژمونی هستند و نظام بین‌الملل را به سوی یک ساختار هژمونیک سوق داده‌اند.

یکی از عینی‌ترین نمونه‌های هژمونی طلبی سیاست‌های آمریکا در دوره پس از جنگ سرد، بی‌توجهی به پیمان‌های دو یا چندجانبه و معاهدات بین‌المللی بوده است. در بسیاری موارد، آمریکا هرگاه که ضروری یافته است حقوق، قوانین و رژیم‌های بین‌الملل را نادیده گرفته و به صورت یکجانبه عمل نموده است. از جمله می‌توان به نادیده گرفتن پرتکل کیوتو مربوط به تغییرات آب و هوایی^۳، امتناع سنا از تصویب معاهده تاسیس دیوان بین‌المللی کیفری^۴، مخالفت با ترتیبات سازمان ملل درباره ممنوعیت تجارت تسلیحات میکربی و تسلیحات سبک، تهاجم به عراق بدون تصویب اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد و لغو یکجانبه معاهده موشک‌های ضد بالستیک اشاره کرد. ظاهراً بیشترین تزلزل و دودلی آمریکا در ایجاد تعهدات چندجانبه را دولت بوش در آغاز هزاره سوم آشکار ساخت که در این دوره ما شاهد نادیده گرفتن فزاینده اصول اساسی حقوق بین‌الملل از سوی ایالات متحده بوده‌ایم و در عین حال به اعتراضات دسته‌جمعی نسبت به یکجانبه عمل کردن در سیاست خارجی حساسیت نشان داده نشد.

1 - Quadrennial Defense Review

2 - Unwavering U. S Commitment

3 - Kyoto Protocol on Climate changes

4 - International Criminal Court

یکی دیگر از اقدامات عملیاتی که در چهارچوب استراتژی کلان هژمونی طلبی طی دوره پس از جنگ سرد بوده است، مداخله گرایی^۱ است. مود و بای این سیاست را یکی از عناصر سیاست خارجی آمریکا و مبتنی بر رئالسیسم تهاجمی دانسته و اساساً آن را انکار حاکمیت وستفالیایی^۲ تعبیر می کنند.^(۹۱) ما در فصل دوم اشاره کردیم که رئالیست های تهاجمی بر این باوراند که تاریخ نشان می دهد دولت ها در شرایطی که به شکلی فزاینده ثروتمند می شوند به ایجاد ارتش های بزرگ روی می آورند، خود را درگیر مسائل خارج از مرزهایشان می کنند و به دنبال افزایش نفوذ بین المللی خود می روند. علی الظاهر رفتار ایالات متحده پس از جنگ سرد با چنین دیدگاهی منطبق بوده است و چنانکه در سطور پیشین اشاره شد، بسیاری از مقامات آمریکا ضمن اذعان به موقعیت ممتاز کشور خود در عرصه بین الملل، شان رهبری جهان برای آن قائل شده اند. آنها دولت های دیگر را ملزم به پیروی از هنجارهای خود دانسته و بر آن هستند که با کشورهایی که بدینگونه نمی اندیشند برخورد نموده و آنها را تحت فشار قرار دهند. در عمل نیز از زمان فروپاشی شوروی تاکنون ایالات متحده به طور مرتب و به بهانه های مختلف در قالب یک پلیس جهانی در دیگر کشورها مداخله نموده است. این مداخلات حتی با دوره جنگ سرد قابل مقایسه نبوده و بسیار از آن فراتر بوده اند.

آنها با استفاده از تمامی اهرم های قدرت خود و از جمله ابزارهای اقتصادی و توانمندی های نظامی به مداخله پرداخته و مانع ظهور هرگونه چالشگر و موازنه گری چه در بعد جهانی و چه در سطح منطقه ای در فضای بعد از جنگ سرد شده اند. البته رهبران ایالات متحده در بسیاری از موارد به اقدامات مداخله جویانه خود سرپوش نهاده و حداقل با توسل به حقوق بین الملل یا همراه نمودن سازمان های بین المللی و دیگر کشورهای قدرتمند به فعالیت های خود مشروعیت داده اند. با این حال، شواهد زیادی وجود دارد که اثبات می کند غالب این مداخلات در راستای تامین منافع ملی و در راستای هژمونی طلبی این کشور بوده اند. در این راستا می توان به مداخله آمریکا در یوگسلاوی در سال ۱۹۹۹ و برکناری اسلو بودان میلوشویچ و تهاجم آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و فروپاشی حزب بعث در عراق بدون تجویز قطعنامه شورای امنیت اشاره نمود. با این وجود، این دو مورد، تنها مداخلات ایالات متحده در دیگر کشورها نبوده اند بلکه از زمان فروپاشی شوروی تاکنون بسیاری از کشورهای جهان به شیوه های مختلف مورد مداخله ایالات متحده قرار گرفته اند. از جمله می توان به هائیتی، سومالی، سودان، افغانستان، جمهوری اسلامی ایران، پاکستان، چین، لبنان، سوریه، کره شمالی، کوبا، ونزوئلا، گرجستان، اوکراین، قرقیزستان و... اشاره کرد. البته حجم و اندازه، شکل، شیوه و کیفیت مداخلات در کشورهای مختلف یکسان نبوده است. در فشار بر برخی از کشورها از اهرم حقوق بشر و دموکراسی و فشارهای تبلیغاتی- رسانه ای و در نهایت امنیتی نمودن این کشورها استفاده شده است.

^۱ - Interventionism

^۲ - Westphalian Sovereignty

در مواجهه با برخی دیگر اهرم اقتصادی و تحریم در اولویت قرار داشته و در برخی دیگر از کشورها نیز به کاربرد قدرت عربیان و تهاجم از طریق ابزارهای نظامی اقدام شده است. مواردی نیز وجود داشته است که آمریکا از گروههای معارض و مخالف حکومت مرکزی حمایت کرده و آنها را برای واگذاری امتیاز تحت فشار قرار داده است. این موارد نشان می‌دهد که مداخلات آمریکا برای تثبیت هژمونی تنها در قالب نظامی نبوده است و استفاده از این ابزار تنها گونه‌ای از مداخلات را در بر می‌گیرد. یکی از جدیدترین شاخصه‌های هژمونی طلبی که در چهارچوب مداخله نیز می‌گنجد و در یک دهه اخیر در سیاست‌های آمریکا بازتاب یافته و می‌توان آنها را بر مبنای رئالیسم تهاجمی و هژمونی طلبی تبیین نمود، اقدامات یا جنگ‌های پیشگیرانه^۱ و پیشدستانه^۲ است. این مفاهیم به ویژه بعد از حوادث یازده سپتامبر که به کاتالیزوری برای خیزش یکجانبه‌گرایی آمریکا تبدیل شد، رایج شدند. در آن دوره با توسل به همین مفاهیم، نوعی سیاست تهاجمی و مداخله نظامی در مناطق مختلف جهان انجام شد. در واقع ورود به جنگ افغانستان و از بین بردن رژیم بعث عراق و نادیده گرفتن برخی از قواعد و هنجارهای بین‌المللی با مطرح شدن اقدام پیشدستانه و پیشگیرانه عملی شد. با همین دستاویز ایالات متحده توانست برتری خود را به رخ تمامی شرکا و رقبای خود کشیده و با اقدام نظامی، به دیگر قدرت‌های جهانی تفهیم کند که قدرت نظامی همچنان نقش محوری را در سیاست جهانی ایفا می‌کند. در چنین شرایطی بود که کنترل و نفوذ این کشور بر منابع، رفتار بازیگران، تحولات و نتایج آنها با ساختار تعاملات و قواعد بازی افزایش یافت. بوش در سال ۲۰۰۲ تاکید کرد که «آمریکا قبل از اینکه تهدیدات عملی شوند، علیه آنها اقدام می‌کند».^(۹۳) حتی امکان استفاده از تسلیحات تاکتیکی هسته‌ای در فرایند انجام جنگ‌های پیش‌دستانه در استراتژی هسته‌ای ایالات متحده در دوره بوش ایجاد شده است.^(۹۴) این بدان معناست که به منظور مداخله موفقیت‌آمیز در کشورها و نیز سرعت عمل در انجام مداخلات پیش‌دستانه و پیشگیرانه ایالات متحده اهمیت بسیار زیادی برای نیروی نظامی تدافعی-تهاجمی قائل است.

در دوره ریاست جمهوری او باما نیز مداخله نظامی این کشور در لیبی، مداخله در انقلاب مردم مصر، مداخله غیر مستقیم در سوریه و حمایت از مخالفان بشار اسد، تهدید کره شمالی و ایجاد تحریم و فشار بر جمهوری اسلامی ایران و تاکید بر روی میز بودن گزینه نظامی نشان می‌دهد که این سیاست‌های مداخله‌گرایانه برای فشار بر چالشگران و از میان بردن مخالفان هژمونی در تمام مناطق جهان پایان نیافته است و اصولاً این اقدامات در چهارچوب استراتژی کلان معنا می‌یابند. بنابراین، امروزه نیز با وجود تغییراتی که در دوره او باما و تیم دموکرات در زمینه سیاست خارجی به وجود آمده است اما در این نکته که ایالات متحده باید تفوق نظامی، اقتصادی و سیاسی بر جهان داشته باشد تغییری حاصل نشده است و سیاست‌های هژمونی‌جویانه دولت‌های پیشین به اشکال دیگری استمرار

^۱ -Preventive

^۲ -Preemptive

دارد. هنوز هم این کشور نیازی اساسی به حفظ رهبری جهانی در موازنه قدرت جهانی^۱، تحکیم برتری اقتصادی^۲، توسعه جامعه دموکراسی های بازاری^۳ و حفظ نفوذ فوق العاده اش در نهادهای بین المللی که به تشکیل آنها کمک کرده است، می بیند. بدین منظور ایالات متحده تعهدات محیط جنگ سرد خود را گسترش داده و پایگاههای نظامی اش را ارتقا داده است. اتحادهایش را تقویت کرده و بر تعداد اعضای ناتو افزوده و موافقتنامه های امنیتی خود با ژاپن را گسترش داده است. در خلیج فارس با تجهیزات کامل هوایی، دریایی و زمینی^۴ با صرف حداقل ۱۵ درصد از بودجه دفاعی این کشور به دنبال شریانات نفت است. بر چین نظارت می کند و آن کشور را با شبکه ای از اتحادها، روابط کمتر رسمی^۵ و پایگاههای نظامی احاطه کرده است. واشنگتن سعی کرده است که در کشورهای ورشکسته ای چون لیبی ظاهراً با هدف دفاع از حقوق بشر مداخله کند، جنبشهایی را که از منظر منافع واشنگتن نامطلوب هستند، تحت فشار قرار دهد^۶ و رژیم های دلخواه را مستقر نماید. همچنین سعی کرده است که دولت های به اصطلاح شرور را مهار کند. به مصاف القاعده برود و به جنگ های طاقت فرسا استمرار بخشد. صدها میلیارد دلار هر ساله صرف امور نظامی می کند که بسیار بیشتر از مجموع بودجه دفاعی دوستان و دشمنان بالقوه اش است. امروزه نیز حدود ۱۸۰۰۰۰ سرباز آمریکا به حالت آماده باش در پایگاههای خارجی باقی مانده اند و این صرف نظر از هزاران سربازی است که در افغانستان و عراق جا به جا می شوند.^(۹۵) می توان به انواع دیگری از اقدامات هژمونی طلبانه ایالات متحده اشاره کرد. برای مثال هژمونی طلبی تجاری مالی در قالب حمایت از نقش دلار در مبادلات بین المللی، سلطه مالی بر نهادهای اقتصادی و غیر اقتصادی جهانی، ممانعت کشورهای هم پیمان از ایجاد قراردادهای نظامی با کشورهای نظیر چین و روسیه نمونه هایی از این اقدامات هستند.

به هر جهت، هوادارن هژمونی معتقدند که با توجه به ساختار هرج و مرج گرای سیستم بین المللی، آمریکا نباید این فرصت تاریخی را برای اعمال برتری در جهت جلوگیری از ایجاد جنگ و تثبیت صلح در سطح جهانی از دست بدهد، چرا که در بطن آن منافع آمریکا با هزینه ای به مراتب کمتر از گذشته در مقام مقایسه با بهره های به دست آمده، حفظ خواهد گردید. از نظر آنها چون هژمون لیبرال، به موجب قدرت و بر اساس منافع درازمدت خود می تواند عمل کند، به جای اینکه با دیگر قدرتها بر سر منافع کوتاه مدت جار و جنجال و نزاع داشته باشد؛ هژمون می تواند منافع ملی خود را با سیستم گسترده تری تعریف کند. بنابراین ایالات متحده می تواند نظم بین المللی را شکل دهد و بر آن مسلط

¹ - In the global balance of power

² - Consolidate preeminence economic

³ - Enlarge the community of market democracies

⁴ - Panoply of air, sea and land forces

⁵ - Less formal relationships

⁶ - Failing States

⁷ - Suppress undesirable movements

شود، در حالی که جریان سیالی از سود را برای دیگر کشورها هم تضمین کند. در این معنا هژمونی ایالات متحده برای حفظ نظم جهانی که به واسطه تغییرات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که در جهان رخ داده است و از رواج افتاده است ضروری می‌نماید. در این مسیر ایالات متحده به عنوان یک واحد سیاسی- اقتصادی ضروری می‌داند تا جایی که پیش‌بینی می‌شود درآمدهای مالیاتی را که برای تغذیه ارتش جهانی نیاز است فراهم نماید؛ زیرا نظم نوین جهانی نیاز به نامتقارن بودن قدرت نظامی میان قدرت مسلط- ایالات متحده- و بقیه جهان دارد. و به همین دلیل است که این کشور استراتژی های متنوعی را در پیش گرفته است تا به عنوان قدرت نظامی مسلط در جهان باقی بماند. تمایل به افزایش قدرت نظامی جهت اجرای توافقات بعد از جنگ سرد که موجب صعود این کشور به جایگاه قدرت برتر شد، در بالاترین سطح وجود دارد. امروزه نیز استقرار سامانه‌های دفاع موشکی این کشور در سراسر جهان را می‌توان در چنین چارچوبی و در راستای تقویت پایه‌های امنیتی- نظامی نظم مبتنی بر سیطره مورد ارزیابی قرار داد.

استلزامات نظامی- امنیتی نظم مبتنی بر هژمونی

طرفداران هژمونی یک گروه متجانس با دیدگاهی واحد نیستند، اما همه آنها بر لزوم و ضرورت نیروی نظامی قدرتمند برای ایجاد و تحکیم هژمونی اجماع و اشتراک نظر دارند. تحلیل‌های رئالیستی نیز در شناسایی ماهیت هژمونی حول محور قدرت نظامی می‌چرخند و آن را برای ایجاد هژمونی بسیار ضروری می‌دانند. در این میان رئالیست‌های تهاجمی جایگاه خاصی دارند. چنانکه گفتیم تهاجمی‌ها بیش از هر چیز بر توانمندی‌های مادی متمرکز شده و اساساً هژمونی را با مالکیت قدرت نظامی بدون چالش تفسیر می‌کنند. آنها برخلاف رئالیست‌های ساختاری ادعا می‌کنند که قدرت‌های بزرگ صرفاً تلاش نمی‌کنند که قوی‌ترین دولت در میان دیگر قدرت‌ها باشند، بلکه هدف نهایی آنها هژمون شدن است. یعنی تنها قدرت بزرگ از نظام بین‌الملل که در آن هیچ قدرتی خواهان حفظ وضع موجود نیست. بنابراین، دولت هژمون باید از سرمایه نظامی، جهت کنترل و رهبری جنگ متعارف تمام عیار برخوردار باشد. از این دیدگاه، سرنوشت تمامی دولت‌ها اعم از قدرت‌های بزرگ و کوچک اساساً از طریق تصمیمات و اقدامات دولتی تعیین می‌شود که بیشترین توانایی‌های نظامی را سهمیم باشند. سیاست‌های بین‌المللی قدرت‌های بزرگ بر مبنای توانایی نظامی تعیین می‌شود. بنابراین، هژمون که تنها قدرت بزرگ سیستم است، قدرت نظامی خویش را به کار می‌برد تا اراده خود را به جهان تحمیل کند. به زعم واقع‌گرایان تهاجمی هر چه یک واحد سیاسی قدرت بیشتری را کسب و تصاحب نماید و قدرت اقتصادی آن افزایش یابد، تعهدات و درگیری‌های آن نیز در عرصه بین‌الملل افزایش یافته و این دستاوردها آن واحد سیاسی را به سوی ایجاد ساختارهای نظامی گسترده‌تر سوق خواهد داد.

به هر حال بر اساس رویکرد تحلیلی این پژوهش، هژمونی مستلزم مالکیت نیروی نظامی بدون رقیب و توانمندی‌های بلامنازع نظامی می‌باشد. رفتار هژمونی‌جو اغلب شامل به کارگیری قدرت است،

زیرا می‌کوشد تا خواسته خود را بر دیگران تحمیل نماید. ایفای چنین نقشی مستلزم برخورداری قدرت هژمون از توان بالای نظامی است.

واحد هژمونی‌جو می‌کوشد به شیوه‌های مختلف و ابزارهای موجود از موقعیت برتر خود دفاع کند و در اندیشه ارتقای جایگاه خود به مرتبه هژمون و امنیت مطلق باشد. اساساً هژمونی‌طلب نقش یک شبه‌دولت را در نظام بین‌الملل ایفا می‌کند. از آنجا که این قدرت بیشترین نفع را از وضعیت موجود می‌برد، آماده است هزینه‌های دستیابی به آن موقعیت را نیز بپردازد و با کشورهایی که از پذیرش آن سر باز می‌زنند برخورد کند تا موقعیت خود را نهادینه کند. برای این کار هژمون باید بتواند با استفاده از ابزارهای در دسترس، آزادی عمل دیگر واحدها را محدود کند. چرا که برای کسب جایگاه هژمونیک لازم است وقتی که عوامل داخلی فراهم شد، موانع محیطی نیز از سر راه برداشته یا به سکوت، تسلیم و یا رضایت واداشته شوند، تا یک دولت بتواند به مرکزیت نظام دست پیدا کند. از این رو، هژمونی مستلزم استفاده از قدرت نظامی، امنیتی کردن محیط بین‌الملل و محدود کردن آزادی عمل واحدها در راستای منافع قدرت هژمون تاکید دارد.

هژمون باید دارای چنان قدرت نظامی باشد که هیچ واحدی در رهبری آن بر نظام بین‌الملل تردید نداشته باشد و آن را تنظیم کننده قواعد بین‌الملل بدانند. در این معنا قدرت نظامی برای هژمون ضرورت می‌یابد؛ چرا که باید قدرت و توانایی عمل کنترل شده در سطح سیستم آنارشیک را داشته و قادر به نفوذ و تحت تاثیر قرار دادن سیستم بین‌المللی و کشورهای عضو باشد. از این دیدگاه، ظهور و توسعه نامنی در گستره جهانی منجر به بی‌ثباتی نظام بین‌المللی خواهد شد و لذا وجود مرجعی برای مهار و مدیریت این وضعیت اجتناب‌ناپذیر است.^(۹۶)

گیلپین نیز که از رویکردی نئورئالیستی به تحلیل هژمون می‌پردازد، بر این باور است که هژمون باید دارای توانایی اقتصادی برتر و نیز توان نظامی - سیاسی هم‌ارز با آن باشد. یک قدرت اقتصادی نیرومند اما از لحاظ نظامی ضعیف، هژمون محسوب نمی‌شود، زیرا دولت‌های هژمون از قدرت نظامی خود و به صورت یکجانبه برای تضمین اقتصاد جهانی که برای آن‌ها سودآور است، استفاده می‌نمایند.^(۹۷) به گفته او هژمون باید اقتصاد لیبرال را در دنیا تحت هر شرایطی رواج دهد و اگر قرار است اقتصاد جهانی لیبرال پا برجا ماند، هژمون باید قادر و مایل باشد هرگونه خطری را که نظام بین‌الملل را تهدید می‌کند از میان بردارد.^(۹۸) وی تاکید می‌کند که هژمون به تنهایی هر آنچه را که برای حکومت بر نظام مناسب می‌داند، در دست خواهد گرفت. سایر قدرتها تنها به دلیل عدم برخورداری از قابلیت‌های لازم، برای برقراری توازن در مقابل هژمون اقدام نمی‌کنند. گیلپین به مانند مرشایمر بر این اعتقاد است که هژمون، قوی‌ترین ارتش را در جهان دارد. سیستم اتحادهای نظامی دولت هژمون قوی‌تر از هر بلوک نظامی رقیب است. تعداد زیادی متحد سیاسی دارد. روابطی دوستانه با اکثر کشورها و قدرت‌های اصلی نظام دارد. توسل به زور (اگر چه به صورت نهان) همیشه برای

حمایت از نظم هژمونیک به کار گرفته می‌شود و جایگاه برتر و قدرت عظیم نظامی و استراتژیک دولت هژمون سبب حفظ، پاسداری و گسترش نفوذ حاکمیت بین‌المللی می‌گردد.

دولت خواهان هژمونی حداقل باید از جا به جایی موقعیت خود با دیگر کشورها جلوگیری نماید و این نیازمند داشتن سطح بالایی از توان نظامی است.^(۹۹) در این راستا، افزایش استفاده از زور در شکل‌دهی به ساختار امنیتی مناطق اولویت دارد و با تفکیک کشورهای دوست و هم‌پیمانان و کشورهای دشمن از حداکثر ابزارها و توانمندی‌ها برای اعمال فشار و تضعیف کشورهای غیر همکار استفاده می‌شود.^(۱۰۰) برای کسب این هدف، قدرت نظامی کشور هژمون باید دارای برد جهانی بوده و قادر به گسیل و استقرار نیرو در سراسر جهان باشد به طوری که بتواند در مناطق حساسی دخالت کند.

فناوری‌های جنگی مورد توجه بسیار دولت هژمونی‌جو است. به دلیل اینکه در چنین نظامی میزان قدرت نظامی، بیانگر نقش بازیگری هر واحد در عرصه سیاست بین‌الملل می‌باشد هر قدرت مسلطی از پیشرفت‌های تکنولوژیکی - نظامی برجسته از سوی قدرت‌های دیگر هراس دارد.^(۱۰۱) پس نظام از لحاظ تکنولوژی و توان عملی جنگی باید بر اساس روابط قدرت نامتقارن اداره شود. آنچه مسلم است در نظم هژمونیک کشورهای درجه دوم و ضعیف اصولاً نباید قابلیت مقابله داشته باشند.

لذا بر پایه این تجزیه و تحلیل، ایالات متحده نیز به مثابه یک قدرت بزرگ هژمونی طلب خود را ملزم می‌داند که توان نظامی و برتری کنونی خود را در این زمینه حفظ نموده و آن را تقویت و افزایش دهد، چرا که تحکیم هژمونی نیازمند پایه‌های مستحکم امنیتی-نظامی است. در عمل نیز در کنار بهره‌گیری از تمامی ابزارها تمایل به افزایش قدرت نظامی بعد از جنگ سرد، در بالاترین سطح وجود داشته است و هژمونی‌طلبی و نیاز به حفظ برتری نظامی موجب شده است که یکی از عمده‌ترین مباحث ایالات متحده در دوره پس از جنگ سرد، جدل بر سر اندازه بودجه دفاعی این کشور باشد. این در حالی است که در طول این سالها هزینه‌ای بیش از مقدار کل هزینه دیگر کشورهای بزرگ که غالباً متحد این کشور نیز هستند، در این زمینه هزینه کرده است. بعلاوه، استمرار مکانیسم‌هایی چون اتحادها- به ویژه ناتو- ابزارهایی در خدمت اهداف هژمون بوده و تا زمانی که منافع آنها را تامین می‌کند به حیات خود ادامه خواهند داد.

بسیاری از رهبران و نظامیان آمریکایی توصیه می‌کنند که این کشور باید یک نیروی تهاجمی هوایی، زمینی و دریایی را که بتواند همزمان بر مجموع نیروهای رقیب دو یا سه و یا حتی چهار کشور غلبه نماید در اختیار داشته باشد. واضح است که این استراتژی برخاسته از این اندیشه است که واشنگتن در بلندمدت امنیت خود را صرفاً از طریق حفظ برتری نظامی می‌تواند تامین کند. به همین دلیل، نیروهای نظامی آمریکا نقش بسیار حیاتی در شکل دادن به محیط امنیتی بین‌المللی ایفا می‌کنند و حضور خود را در مناطق حساس، پیش‌نیاز کسب و حفظ هژمونی و امنیت مطلق می‌دانند و در این راستا نیز تلاش‌های گسترده‌ای به عمل می‌آورند. لسلی گلب که بر هژمونی‌جویی نظامی ایالات

متحده در دوره پس از جنگ سرد تاکید کرده است، می‌گوید «امروزه اکثر ملت‌ها، سیاست خارجی خود را بر آهنگ رشد اقتصادی تنظیم می‌کنند، اما ایالات متحده کمتر به این سیاست اقدام می‌کند. اکثر ملت‌ها منافع خود را بر اساس مفاهیم اقتصادی که بر بنیان قدرت اقتصادی تنظیم می‌شوند، تعریف می‌کنند، اما ایالات متحده کمتر به این کار می‌پردازد. اکثر ملت‌ها استراتژی‌های امنیت ملی خود را بر اساس تمرکز بر امنیت اقتصادی تنظیم می‌کنند، اما ایالات متحده کمتر این کار را می‌کند. واشنگتن هنوز هم اساساً تفکر امنیت ملی‌اش بر مبنای مفاهیم نظامی سنتی و پاسخ به تهدیدات با ابزارهای نظامی است»^(۱۰۲) در حقیقت نیز این گرایش با ورود به هزاره سوم نه تنها فروکش نکرد، بلکه بر شدت آن افزوده شد. برای مثال، در سپتامبر ۲۰۰۰ (قبل از حوادث یازده سپتامبر) «طرح سده جدید آمریکا» گزارشی ۹۰ صفحه‌ای با عنوان «بازسازی سیستم دفاعی آمریکا: استراتژی‌ها، نیروها و منابع ورود به سده‌ای جدید»^۱ را منتشر ساخت. در این گزارش تشریح شده بود که ایالات متحده باید با حفظ و تداوم تفوق نیروهای نظامی خود، به دنبال صیانت و تقویت جایگاه خود به عنوان رهبر جهان باشد. به دنبال وقوع رویدادهای ۱۱ سپتامبر، رویکرد هژمونی‌جویانه این کشور در عرصه‌های تصمیم‌گیری آمریکا که نوحافظه‌کاران پیش می‌بردند، عریانتر شد. نوحافظه‌کاران به طوری بی‌پروا تر، معتقد به برتری همه جانبه آمریکا بودند. آنها معتقد بودند که قدرت آمریکا از تمام قدرت‌های دنیا برتر است و آمریکا توانایی و ارزش‌های لازم برای برپایی نوعی نظم جدید و مورد نیاز در سطح جهانی را داراست. قدرت آمریکا بی‌نظیر است و این کشور باید نظم جدیدی را در راستای اصول و منافع خود شکل دهد و تضمین کند که از قوایی نظامی برخوردار است که کسی یارای برابری با آن را ندارد و این قوا را همچنان حفظ خواهد نمود. همین گزارش بر ضرورت دفاع موشکی بالستیک در سطح تاکتیکی و در مقیاس جهانی تاکید می‌نماید و چنین دفاعی را ابزاری دفاعی مناسب برای سرزمین ایالات متحده و متحدین آن کشور و نیز تامین امنیت بنیاد قدرت ایالات متحده در سراسر جهان می‌داند.^(۱۰۳) در راستای تاکید هر چه بیشتر بر قدرت نظامی، در استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ آمده است: «زمان برای تثبیت مجدد نقش قدرت نظامی آمریکا فرا رسیده است و می‌بایست ظرفیت خود را فراتر از هر چالشی طرح کنیم»^(۱۰۴) می‌توان انتظار داشت که ایجاد و استقرار سامانه‌های دفاع ضد موشکی ایالات متحده در غالب مناطق جهان و ایجاد حفاظی دور تا دور خود و هم‌پیمانان در راستای تفوق هر چه بیشتر قدرت نظامی و ایجاد هژمونی بی‌چون و چرای جهانی است. از دیدگاه آمریکایی‌ها حفظ و تقویت هر چه بیشتر قدرت نظامی حداقل گامی در دلسرد کردن کشورها برای ابراز اقدامات مخالف هژمونی می‌باشد.

¹ - Rebuilding America' Defenses: Strategies, Forces and resources for the New Century

جمع بندی:

مطالب این بخش نشان می‌دهد که در جهان پس از جنگ سرد تغییرات قدرت شگفت بوده است. نگارنده با برشمردن ویژگی‌های قدرت ساختاری (اقتصادی، تکنولوژیکی - صنعتی، فرهنگی و نظامی) برتری آمریکا و واقعیت تغییر موازنه قدرت به سود این کشور را در جهان پسا- جنگ سرد به تصویر کشید. بر طبق چارچوب تئوریک می‌بایستی ایالات متحده همگام با تغییر ساختار قدرت و افزایش نسبی قدرت خود، کاهش موانع و محدودیت‌های پیش روی حداکثرسازی قدرت و ظهور فرصت‌های پیش‌رو، انگیزه و اشتیاق‌اش نیز برای پیشینه‌سازی قدرت بیشتر شده باشد. برای آزمون این ادعا با اشاره به استراتژی کلان ایالات متحده در قالب هژمونی‌طلبی در دوره پس از جنگ سرد و تشریح مولفه‌های عینی این هژمونی‌جویی نشان دادیم که چنین انگیزه‌ای در واشنگتن وجود دارد. مباحث ارائه شده بیانگر آن بود که سیاستمداران آمریکایی از تمامی جناح‌ها در یک مقوله اتفاق نظر دارند و آن هم قرار گرفتن آمریکا در موقعیت هژمونیک است و هژمونی‌طلبی ویژگی بارز رویکرد بین‌المللی ایالات متحده در دوره پس از جنگ سرد بوده است.

بعلاوه، ایالات متحده پیشینه‌سازی قدرت از طریق تقویت پایه‌های نظامی خود را به مثابه الزام نظم هژمونیک می‌بیند، بنابراین، از فرصت‌های به وجود آمده و فقدان رقیب قدرتمند در مقابل خود، بهره برده و قصد دارد که سامانه‌های جهانی دفاع ضد موشکی را عملیاتی سازد. این کشور حتی نسبت به دوران جنگ سرد اشتیاق بیشتری به استقرار چنین سپرهای تدافعی دارد. علاوه بر این، انگیزه‌ها و اهداف ایالات متحده نیز از استقرار سامانه‌ها در مقایسه با دوره جنگ سرد تغییر یافته و امروزه اهداف استراتژیک و بلند دامنه‌تری را در ذهن می‌پروراند. به نظر می‌رسد که از دیدگاه رهبران این کشور بامداد فرصت در دوره پس از جنگ سرد ظهور نموده و آنها حتی در اندیشه برتری در یک رقابت استراتژیک و اضمحلال بازدارندگی مبتنی بر تخریب متقابل هستند. اما اینکه چگونه سامانه‌های دفاع موشکی می‌توانند چنین اهدافی را برآورده کنند، در فصل ششم توضیح داده شده است. پیش از آن در فصل پنجم به بررسی و شناخت سامانه‌های ضد موشکی این کشور در دوره پس از جنگ سرد می‌پردازیم.

پی نوشت ها:

۱. پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، حتی رئالیست‌های ساختاری نیز چنین تحلیل کردند که آمریکا باید خود را با یک نظام جهانی چندقطبی که در آستانه به وجود آمدن است، سازگار کند.
2. Charles Krauthammer (1991). "The Unipolar Moment", **Foreign Affairs**, NO 70, (Spring) , p:25.
3. Yong Deng (2001). "Hegemon on the Offensive: Chain's Perspectives on U. S Global Strategy", **Political Science Quarterly**, VOL. 116, NO. 3, Autumn, p:346-348.
۴. دوره اوباما تا حدودی با این مورد تطبیق دارد.
۵. اشاره برخی از کارشناسان به مفهوم امپراتوری به ویژه در دوره بوش پسر تایید کننده چنین دیدگاهی است.
۶. عبدالله قنبرلو (۱۳۸۵). «ثبات هژمونیک در استراتژی اقتصادی-امنیتی آمریکا». فصلنامه مطالعات راهبردی، سال نهم، شماره چهارم (پیاپی ۳۴)، زمستان، ص ۹۰۸.
7. "Hegemony, Counter-hegemony, and Stability" (2007). available at: <http://www.dflorig.com/Hegemon.htm>
۸. قنبرلو، همان: ص ۹۲۹.
۹. مقایسه شود با: حمیرا مشیرزاده (۱۳۸۶). **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: انتشارات سمت، چاپ سوم، بهار، ص ۱۹۹.
- جهانگیر کرمی (۱۳۸۵). «هژمونی در سیاست بین‌الملل؛ چارچوب مفهومی، تجربه تاریخی و آینده آن»، **پژوهش علوم سیاسی**، شماره سوم، پاییز و زمستان، صص ۱-۲۷.
۱۰. به نقل از:
- walter Scheidel (2006). "Republics between hegemony and empire: How ancient city-states built empires and the U. S. A doesn't (anymore)", **Princeton/Stanford working papers in classics Stanford university**, version 10, February, available, p:4, at: <http://www.princeton.edu/~pswpc/pdfs/scheidel/020601.Pdf>
۱۱. قنبرلو، همان: ص ۹۳۱.
۱۲. حسین پوراحمدی (۱۳۸۶). **اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تغییرات قدرت آمریکا: از چند جانبه گرایی هژمونیک تا یکجانبه گرایی افول**، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، چاپ اول، ص ۳۷.
۱۳. بنگرید به: سید حسین سیف‌زاده (۱۳۷۹). **نظریه پردازی در روابط بین‌الملل: مبانی و قالبهای فکری**، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی و دانشگاهی (سمت)، صص ۱۳۰ و کرمی، همان: صص ۵ و ۴.

۱۴. به نقل از: Scheidel, Ibid, p:4

۱۵. رابرت اچ. جکسون (۱۳۸۳). «تکامل جامعه بین الملل»، در: جان بیلیس و استیو اسمیت و دیگران، **جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین**، موسسه فرهنگی مطالعات فرهنگی و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، مترجم ابوالقاسم راچمنی و دیگران، چاپ نخست، دی. ص ۹۷.

۱۶. لن اسکات (۱۳۸۳). «تاریخ بین الملل (۱۹۴۵-۱۹۹۰)»، در: جان بیلیس و استیو اسمیت و دیگران، همان، ص ۱۸۰.

17. joshuas.Godestin(1988). **long cycles: prosperity and war in the modern age.** New Haven, CT: Yale university press, p:281.

۱۸. البته این به معنای قدرت مطلق نیست. چنانکه پودلیسکا نیز تاکید می کند هژمون نمی تواند هر کاری را که می خواهد انجام دهد، در غیر اینصورت هژمون امپراتوری مطلقه را جایگزین هژمونی در یک نظام بین دولتی خواهد کرد که چنین شاخصه ای نمی تواند در یک سیستم بین الدولی تعریف شود. بنگرید به:

Bradley. Florian Podliska (2007). **Acting alone: unilateral uses of force, military revolutions, and Hegemonic stability theory**, submitted to the office Graduate studies of texas A & M university, August, p:22.

به هر حال سایر دولتها در نظام ناگزیر رابطه خود را با هژمون تعریف می کنند. آنها می توانند رهبری هژمون را بپذیرند، با آن مخالفت کنند یا نسبت به آن بی تفاوت باقی بمانند. بنگرید به:

گراهام ایوانز و جفری نونام (۱۳۸۱). **فرهنگ روابط بین الملل**، مترجمان حمیرا مشیرزاده و حسین شریفی، تهران: نشر میزان، چاپ اول، تابستان، ص ۳۳۸.

۱۹. درباره ویژگی اخیر بنگرید به: حسین دهشیار (۱۳۸۱). **سیاست خارجی آمریکا و هژمونی**، تهران: انتشارات خط سوم، چاپ اول، ص ۱۸۶.

۲۰. از دید رابرت گیلپین نیز هژمونی فقط شامل قابلیت های قدرت مادی نیست و نظام هژمون را نمی توان صرفاً با تسلط بر چنان قابلیت هایی مستقر نمود، هر رهبر به پیروانی نیاز دارد و زمانی این پیروان گرد هم می آیند که رهبر را مشروع و مفید تلقی کنند. به نقل از: جی. جان. ایکنبری (۱۳۸۳). **هژمونی آمریکا در قرن بیست و یک، تنها ابر قدرت**؛ مترجم عظیم فضلی پور، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ دوم، ص ۳۶.

۲۱. البته به قول ماستاندونو داشتن رضایت نسبی دیگر دولتها به این معنا نیست که شاهد اشتیاق بی حد و تمایل عامه به نظم هژمونی باشیم. در ساختار کشورهای مستقل که داشتن پرستیژ در ابعاد داخلی و بین المللی اهمیت دارد، طبیعی است که مقامات دولتها به انباشت قدرت در دست یک دولت اعتراضاتی داشته باشند. بنگرید به: مایکل ماستاندونو (۱۳۸۳). «هژمونی ناقص و نظام امنیتی در آسیا-اقیانوسیه»، در ایکنبری: همان، ص ۲۷۷.

۲۲. در واقع رئالیستها با متمرکز شدن بر نمونه هایی از ظهور قدرت هژمونیک در قرن نوزدهم (انگلستان) و نیمه دوم قرن بیستم پس از جنگ (ایالات متحده آمریکا)، تلاش کرده اند هژمونی را آنگونه که در نمونه های فوق مشاهده کرده اند، تبیین و تحلیل کنند.

۲۳. پوراحمدی، همان: صص ۲۵-۳۱.
۲۴. تئوری ثبات هژمونیک برای اولین بار از سوی چارلز کیندلبرگر مطرح شد که توجه خود را به رهبری دولتها متمرکز کرده بود. همچنین در سطح روابط بین‌الملل به طور خاص با نوشته‌های، کراسنر، کیوهین و گیلپین در پیوند است. حامیان تئوری ثبات هژمونیک آشکارا معتقد به این دیدگاه هستند که قدرت یا توانایی مفروض هر دولت متغیری مهم در روابط بین‌الملل است. حامیان این نظریه مدلولات ایدئولوژیک هژمونی یعنی برداشتی را که در سنت مارکسیستی مورد تاکید قرار دارد، تا حد زیادی نادیده می‌گیرند. آنها معتقدند که ثبات در سطح جهان مستلزم یک قدرت مهاجم و غالب است. دنیا باید دارای یک سرکرده یا رهبر باشد به نحوی که فقط سیطره خود را در سراسر جهان بگشاید و نظام جهانی یکسانی ایجاد کند.
- 25.V. Helen. Milner(1998). "International political economy: beyond hegemonic stability", **foreign policy**, NO 110, spring, p:16, Available at: <http://www.mtholyoke.edu/acad/intrel/milner.htm>
- 26.Robert. O. Keohane(1986). "Theory of World Politics: Structural Realism and Beyond", in: **Neorealism and Its Critics Book**, Section Seven, New York, Columbia University Press, p:32, Book Section, available at: <http://www.rochelleterman.com/ir/sites/default/files/keohane%20neorealism.pdf>
۲۷. قنبرلو، همان: ص ۹۱۸.
۲۸. به کلام دیگر اقتصاد در خدمت سیاست و امنیت است.
۲۹. برای شرح نظریات گیلپین در این باره بنگرید به: مشیرزاده، همان: صفحات ۱۲۱-۱۲۵.
30. Gilpin, 2002: 2
۳۱. بنگرید به: حسین سلیمی (۱۳۸۴). **نظریه‌های گوناگون درباره جهانی‌شدن**، تهران: انتشارات سمت، ص ۱۳۹.
۳۲. جی. جان. مرشایمر (۱۳۹۰). **تراژدی سیاست قدرت‌ها بزرگ**، مترجم: غلامعلی چگنی زاده، تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول، ص ۴۶. و همچنین بنگرید به:
- Peter Toft(2003). "John J. Mershaeimer: An Offensive Realist Between Geopolitics & Power", **Institute for Statskundskab**, Kobenhavns University, Rosenborggade 15, 1130 Kobenhavn K. , p:7, available at: http://polsci.ku.dk/arbejdspapirer/2003/ap_2003_01.pdf
۳۳. مریم شاه کرمی (۱۳۸۳). «امنیت بین‌المللی، قدرت هژمون و نظام بین‌المللی پس از پس از ۱۱ سپتامبر»، **فصلنامه مطالعات بین‌المللی**، شماره ۳، زمستان، صص ۲۳۳-۲۳۱.
۳۴. مقایسه شود با: ریچارد لیتل (۱۳۸۹). **تحول در نظریه‌های موازنه قوا**، مترجم: غلامعلی چگنی زاده، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، چاپ نخست، آبان ماه، بنگرید به صص ۲۹۷، ۲۹۵.
۳۵. محمود یزدان فام (۱۳۸۵). «دیدگاه‌های متعارض در مورد نقش آمریکا در جهان»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۳۳، پاییز، ص ۶۱۶.

۳۶. پور احمدی، همان: ص ۱۰۲.

37. Bong. Jun.Ko(2007). **International Opportunity and Domestic Policy**

Consensus: The Case of Missile Defense, A Dissertation Submitted to the Graduate School of University of Notre Dome, Inpartial Fulfillment of the Requirements for Degrees of doctor of philosophy, February, p:135.

۳۸. کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا (۱۳۸۳). **استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن بیست و**

یک، مترجمان: دهمشگی، جلال و همکاران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، چاپ چهارم، چاپ چهارم، ۲۳۷. همچنین بنگرید به:

batest Gill and. Michael . O hanlon(1999). “china's Hollow Military”, **the national Interest**, ,summer, p:56 Available at :http://www. brookings.edu/articles/1999/summer_china_gill. aspx

۳۹. به نقل از: مایکل کاکس (۱۳۸۳). «تاریخ بین الملل از ۱۹۸۹ به بعد»، در: جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین، همان، ص ۲۸۳.

۴۰. عبدالله قنبرلو (۱۳۸۹). **اقتصاد سیاسی مداخله گرایی در سیاست خارجی آمریکا**، تهران: انتشارات

مطالعات راهبردی غیر انتفاعی، چاپ اول، ص ۵۲

۴۱. جوزف جوف (۱۳۸۳). «چالش با تاریخ و نظریه ها: ایالات متحده آمریکا آخرین ابر قدرت باقی مانده»، در:

ایکنبری، همان، ص ۲۸۱.

۴۲. ایکنبری، همان: ص ۱۵،

۴۳. سیف زاده، ۱۳۸۰: ص ۱۰.

۴۴. دهشیار، ۱۳۸۱: ص ۱۵۸.

۴۵. استفان. ام. والت (۱۳۸۳). «حفظ عدم توازن جهانی: خویشتنداری و سیاست خارجی آمریکا»، در ایکنبری:

همان، ص ۱۸۴.

46. Bary. R Posen(2003). “Command of the commons: The military foundation of

U. S hegemony”, **International Security**, VO128,NO1, (Summery) , p:10.

۴۷. قنبرلو، ۱۳۸۵: ۹۲۱،

۴۸. امیر احمدیان، ۱۳۸۶: ۳۷.

۴۹. متقی، ۱۳۸۷: ۱۳۰.

50. Barry R. Posen(2013). “The Case for Less Activist Foreign Policy”, **Foreign**

Affairs, Published by the Council on Foreign Relations, January/February, p:3, available at: www. foreignaffairs. com/print/135737

۵۱. حسین دهشیار (۱۳۸۳). **سیاست خارجی آمریکا پس از یازده سپتامبر**، تهران: انتشارات خط سوم،

چاپ اول، ص ۱۵۱.

۵۲. چالمرز جانسون (۱۳۸۴). **مصائب امپراتوری: امپریالیسم نظامی آمریکا در قرن ۲۱**، مترجمان عباس کاردان و حسن سعید کلاهی خیابان، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر تهران، چاپ نخست، ص ۲۷۸.
۵۳. قنبرلو، ۱۳۸۹: ۱۹۰ و ۵۵.
۵۴. محمود سریع القلم (۱۳۸۷). «بازگشت به دو قطبی»، هفته نامه خبری-تحلیلی شهروند امروز، شماره ۶۸، سال سوم، ۲۸ مهر، ص ۷۱.
۵۵. ایوانز و نونام، همان، ص: ۸۰۱.
56. Bradley. Florian. Podliska (2007). **Acting alone: unilateral uses of force, military revolutions, and Hegemonic stability theory**, submitted to the office Graduate studies of texas A& M university, August, p:99.
57. Posen, 2003: 10.
۵۸. حسین دهشیار (۱۳۸۶). **سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا**، تهران، نشر قومس، چاپ اول، ص ۷۵.
۵۹. به نقل از: پیروز ایزدی (مترجم ۱۳۸۵). **استراتژی آمریکا برای قرن جدید (۲۱)**، تهیه و تنظیم کمیسیون امنیت ملی آمریکا، دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران، چاپ اول، ۳۷.
۶۰. جوزف، ۱۳۸۳: ۲۵۱.
۶۱. سلیمی، همان: ص ۱۶۹.
۶۲. دهشیار، ۱۳۸۱: ص ۷۳۵.
۶۳. یزدان فام، ۱۳۸۵: ص ۶۲۰.
۶۴. مجید وجدی (۱۳۸۶). **تاثیرات استراتژی نظامی آمریکا بر امنیت ملی ایران (از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۶)**، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان، دانشکده اقتصاد و علوم اداری، گروه علوم سیاسی اسفند ماه، ص ۴۶.
۶۵. وجدی، ۱۳۸۶: ۴۶.
۶۶. جوف، همان: ص ۲۵۲.
۶۷. ناصر خالقی (۱۳۸۳). «بن مایه های فکری دولت های محور شرارت در خاورمیانه»، **روزنامه نیمروز**، شماره ۲۴۸۰۶، ص ۲۵.
۶۸. کمیسیون تدوین امنیت ملی آمریکا، همان: ص ۲۳۸.
۶۹. در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ دستیابی تقریباً انحصاری ایالات متحده به سلاح های هوشمند و کاملاً رباتیک به وقوع تحولی منجر شد که اندرو مارشال از نخبگان پنتاگون، آن را «انقلاب در امور نظامی» نامید.
۷۰. قنبرلو، ۱۳۸۹: ص ۱۰۸.
۷۱. جوف، همان: ص ۲۳۶.

۷۲. جانسون، همان: ص ۳۵،

۷۳. کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی، همان: صص ۲۳۷-۲۳۸.

۷۴. کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی، همان: ص ۱۱۷،

75. Posen, Ibid: p: 10.

۷۶. کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا، همان: ص ۳۸۷،

۷۷. Deng, Ibid, p: 349.

۷۸. Chung-In Moon and Jong-Yun Bae (2003). "The Bush Doctrine and the North Korea Nuclear Crisis", *Asian Perspective*, VOL. 27, NO. 4, p: 30.

۷۹. شمشاد زیميرو (۱۳۸۶). «قرن بیست و یک چگونه تهدید می شود؟»، شهرپور، ص ۳، برگرفته از:

<http://esalat.org/images/qarn%2021%20chegona%20tahdid%20meshawad%20.htm>

80. Posen, 2013: 3

۸۱. کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا، همان: ص ۲۲۹.

۸۲. برای مثال می‌توانید در همین مورد بنگرید به رساله طالبی آرایی: روح الله طالبی آرایی (۱۳۹۰).

هژمونی طلبی آمریکا و تلاش آمریکا برای ایجاد تحول در حقوق بین الملل توسل به زور: مطالعه موردی توسل به زور علیه عراق (۲۰۰۳)، رساله دکتری، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، کتابخانه مرکزی، شماره ثبت رساله ۴۹۷۲۸.

۸۳. جانسون، همان: ص ۱۶.

۸۴. به نقل از: قنبرلو، ۱۳۸۹: ص ۷۸.

۸۵. به نقل از طالب آرایی، همان: ص ۱۷۲،

۸۶. به نقل از قنبرلو، ۱۳۸۹: ص ۱۱۸،

۸۷. به نقل از: رضوی پور، ۱۳۸۱: ص ۹۹.

۸۸. قنبرلو، ۱۳۸۹: ص ۸۱،

۸۹. به نقل از: مرشایمر، ۱۳۹۰: ص ۴۰۹.

90. U. S Department of Defense. (2001). **Quadrennial Defense Review Report**

2001, September 30, p: 1, available at: <http://www.defense.gov/pubs/qdr2001.pdf>

۹۱. Mood&Bae, Ibid, p:29

۹۲. غالباً میان جنگ‌های پیشگیرانه و پیشدستانه تمایز قائل می‌شوند. به طور خلاصه در متون اختصاصی سیاست بین‌الملل گفته می‌شود که جنگ پیشگیرانه به منظور تخریب پتانسیل تهدید دشمن، هنگامی که حمله‌ای از سوی آن انتظار نمی‌رود، صورت می‌پذیرد. در حالی که جنگ یا آنگونه که غالباً گفته می‌شود دفاع پیشدستانه با این پیش‌بینی که حمله دشمن فوری است، آغاز می‌شود. بنگرید به: محمد جواد ظریف و محمد آهنی امینه (۱۳۹۱). «دفاع مشروع پیشدستانه: مشروعیت کاربرد زور در روابط بین‌الملل یا نقض مکرر منشور ملل متحد»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره دوازدهم، پاییز، ص ۴۶.

93. U. S government, 2012:15

94. Mood&Bae, Ibid, p:29

95. Posen, 2013:2

۹۶. پورا احمدی، ۱۳۸۳: ۲۹.

97. Robert Gilpin (1981). **war and change in world politics**, new York: Cambridge university press, p:139.

98. R. Gilpin (1987). **The political Economy of International Relations**, Princeton, Princeton University press, p:29. .

99. Dymski, 2002:2

۱۰۰. محمود واعظی (۱۳۸۵). «وابستگی متقابل ایران و چین»، ماهنامه همشهری دیپلماتیک، شماره اول، فروردین، ص ۱.

101. Robert Gilpin (1988). "the theory of hegemonic war" , **Journal of Interdisciplinary History**, vol. 18, NO. 4, SPRING, :PP:591-613, see p:6.

102. Leslie Gelb (2010). "GDP Now Matters More Than Force: A U. S Foreign Policy for the Age of Economic Power", **Foreign Affairs** 89, NO 6 (November/December) , p:42.

103. Oliver Schmidt (2008). "Assessing the Reasons for a U. S Ballistic Missile Defense", **Dusseldo Refe Institute for Aussen-and Sicherheitspolitik**, DIAS-Analysis, NO 35, November, p:4, available at:

http://www.dias-online.org/fileadmin/templates/downloads/DIAS_Analysen/Analyse35.pdf

104. The National Security, 2002: 29

فصل پنجم

سامانه‌های دفاع ضد موشکی پس از جنگ سرد

مقدمه

با فروپاشی دیوار برلین و زوال امپراطوری شوروی در سال ۱۹۹۱ و تبدیل آن به جمهوری‌های مستقل و عدم تمایل این جمهوری‌ها به بهره‌وری از تسلیحات هسته‌ای مرگبار بر جای مانده از سیستم دوقطبی، پیش‌بینی می‌شد که دلیل وجودی سامانه‌های دفاع ضد موشکی نیز از میان برود. به ویژه که روسیه به عنوان جانشین اصلی شوروی از آن پس و در سراسر دهه نود با بحرانهای عظیم به ویژه از جنبه اقتصادی مواجه شد و اشتیاق و البته توانی برای احیاء رقابت دیرینه با ایالات متحده نداشت. اما آمریکا نه تنها به استقرار سامانه‌های ضد موشکی پایان نداد، بلکه به موازات افزایش قدرت نسبی این کشور و افزایش شکاف در موازنه قدرت با دیگر رقبای، تمایل به استقرار سامانه‌ها فزونی گرفت. در این راستا رهبران واشنگتن جهت مشروعیت بخشیدن به اقدامات خود به پیدایش یک تهدید جدید تحت عنوان «دول سرکش مسلح به موشک» اشاره کردند. در فصل حاضر به تلاشهای ایالات متحده آمریکا در زمینه استقرار سامانه‌های دفاع ضد موشکی در قلمرو سرزمینی خود و یا هر یک از مناطق مختلف جهان اشاره خواهد شد. مطالب این فصل در ارتباط با فصول بعدی که اهداف و انگیزه‌های ایالات متحده را مورد واکاوی قرار می‌دهیم، حائز اهمیت است.

سیر تکامل سامانه‌های دفاعی پس از جنگ سرد

در فصل سوم روند تکامل سامانه‌های دفاع موشکی در دوره جنگ سرد، با تأکید بر مهمترین طرح‌های پیشنهادی در آن دوره توضیح داده شد. در فصل حاضر سعی شده است که استقرار، تقویت و گسترش سامانه‌ها با مدنظر قرار دادن تلاش‌های روسای‌جمهور از هر دو حزب دموکرات و جمهوری خواه تشریح شود و سپس به سامانه‌ها در دیگر مناطق پرداخته می‌شود. این تقسیم‌بندی تا حدودی تشابه دیدگاه‌ها و اختلاف‌ها و جدل‌های میان کاخ سفید و کنگره و دموکرات‌ها و محافظه‌کاران را نیز به تصویر می‌کشد.

بوش و سامانه دفاعی در برابر حملات موشکی محدود (۱۹۹۳-۱۹۸۹)

بعد از ریاست جمهوری ریگان، روی کار آمدن یک جمهوری خواه دیگر یعنی جورج واکر بوش در اواخر دهه ۱۹۸۰ فرصت دیگری بود تا برنامه دیگری در آمریکا برای ایجاد سپر دفاع موشکی مطرح گردد. با حمله موشکی صدام به اسرائیل در جنگ اول خلیج فارس، آمریکا توجه خود را به تهدیدات جدید موشکی از ناحیه کشورهای نگران کننده معطوف کرد و با انجام حملات ضد آمریکایی در سال‌های بعد، پیوند این گروه‌ها با دولت‌های دردرساز به عنوان تهدید جدید علیه آمریکا مطرح شد. لازم به ذکر است در جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، آمریکا تلفات اولیه را به دلیل پرتاب موشک‌های بالستیک متحمل شد.^(۱) در ۲۵ فوریه ۱۹۹۱، هنگامی که موشک SCUD عراق به یک انبار تسلیحاتی آمریکا در دحران^۱ عربستان سعودی اصابت کرد، ۲۸ سرباز آمریکایی کشته شدند. این واقعه به عنوان دلیلی برای ضرورت دفاع موشکی مطرح شد و حداقل به دلیل اثبات عملی ظهور تهدید موشکی نوظهور، به ادعاهای ایالات متحده و توجیه این کشور در گسترش سامانه‌ها مشروعیت بخشید. بنابراین، متعاقب عملیات طوفان صحرا^۲، کنگره آمریکا قانون دفاع موشکی^۳ را در نوامبر ۱۹۹۱ تصویب نمود و تأکید کرد که ایالات متحده:

الف) قصد دارد که نوعی سامانه دفاع موشکی به همراه رادارهای فضا- پایه^۴ مستقر نماید که قادر باشد به طور موثری از ایالات متحده در برابر حملات موشکی بالستیک محافظت نماید.

ب) ثبات استراتژیک را حفظ نماید.

ج) دفاع موشکی صحنه را با هدف دفاع از متحدین و دوستان، به کار گیرد.^(۲)

کنگره بر اجرایی شدن چنین سامانه‌ای در سریع‌ترین زمان ممکن تأکید داشت و در این راستا بوش نیز قانون دفاع موشکی را امضاء کرد. باید توجه داشت که این شتاب در دوره‌ای بود که اساساً نه

^۱ - Dhahran

^۲ - Desert Storm

^۳ - Missile Defense Act

^۴ -Spacebased

اولویت‌ها مشخص شده بودند، نه بر تهدیدات مشخصی تاکید می‌شد و نه تکنولوژی‌های مورد استفاده در سامانه‌ها مورد آزمایش قرار گرفته بودند. با این حال، بوش پدر تلاش کرد تا با توجه به واقعیات و مقدمات موجود در داخل و خارج از آمریکا، طرح دفاع موشکی واقع‌بینانه‌ای را مطرح نماید. از همین رو، طرح خود را «سیستم دفاع در برابر حملات محدود^۱» نامید. این نوع دفاع موشکی بالستیک برای حفاظت از ایالات متحده، نیروها و متحدان این کشور در مقابل حمله‌ای از سوی دیگر کشورهایی که تعداد نسبتاً کمی از موشک‌های بالستیک را به دست آورده بودند، مناسب بود.

تیم امنیتی بوش معتقد بود که این برنامه جدید که دربرگیرنده ۱۰۰۰ موشک مستقر در زمین و همان اندازه موشک که به انضمام حسگرهایی در فضا مستقر می‌شدند به اهداف پیش بینی شده دست خواهد یافت. اما چون بر این امر اذعان داشت که این برنامه در چهارچوب معاهده ضد موشک‌های بالستیک نمی‌گنجد، مذاکراتی را در سال ۱۹۹۲ با دولت روسیه و با هدف جایگزینی رژیم همکاری‌جویانه و منعطف‌تر آغاز نمود.^(۳) اصولاً، بوش نیز همانند ریگان در پی تغییراتی در معاهده A. B. M بود تا به متنی دست یابد که بر اساس آن ایالات متحده اجازه یابد برنامه‌های دفاع موشکی را توسعه داده و در عین حال این روند بر گفتگوهای کاهش تسلیحات استراتژیک با روسیه آسیبی نزنند.

با این وجود، اندیشه‌های تهاجمی‌تری نیز در این دوره در میان تیم امنیتی بوش جریان داشتند. برای مثال، دیک چنی^۲ وزیر دفاع در اواخر ژوئن ۱۹۹۲ در جریان یک سخنرانی در کمیته روابط خارجی سنا گفت: «هدف نخستین ما ایجاد تغییراتی است که به ما اجازه دهد موشک‌های ضد موشک را در سایت‌های مختلف، همراه با حسگرهای متعدد بکار گیریم و در توسعه و آزمایش تمام سامانه‌ها و اجزای آنها آزاد باشیم و موانع دفاع تاکتیکی را از سر راه برداریم.^(۴) پر واضح است که منظور وی تغییر بنیادین در معاهده A. B. M بود.

در عین حال، اکثر اعضای حزب جمهوری‌خواه به استقرار سامانه جامعی مانند آن چیزی که ریگان طراحی نموده بود، اشتیاق نشان می‌دادند. آنها مانند دموکراتها به دفاع تاکتیکی قانع نبودند، بلکه خواستار دفاع در برابر هرگونه تهدیدی بودند. این امر نشان می‌دهد که آنها، نگرانی کمتری در مورد ABM و نوع رابطه با روسیه داشتند. همچنین آنها در مورد کارایی تکنولوژیکی نیز بسیار خوشبین بودند.^(۵) به طوری که در آن دوره تنها کنترل دموکراتها بر کاخ سفید باعث ماندگاری و حفظ A. B. M شد. بنابراین، هیچ تردیدی در وجود انگیزه‌های استراتژیک پشت سامانه پیشنهادی بوش پدر وجود ندارد. دیگر اقدامات این دوره همچون حمله به پاناما برای حذف رهبری آن، حمله به عراق در قالب امنیت دسته جمعی، رهبری ائتلاف برای ایجاد یک نظم جهانی هژمونیک، مداخله در سومالی

¹ - Global Protection Against Limited Strikes

² - Dick Cheney

و... نشان از تهاجمی بودن تفکرات و اقدامات تیم امنیتی بوش و رفتار هژمونی جویانه این کشور در آن مقطع داشت و سامانه موشکی نیز بخشی از پازل این تفکر بود.

با این وجود محدودیت‌هایی مانع از پیشبرد سریع و چشمگیر برنامه‌های دفاع موشکی شدند. باید در نظر داشت که بوش پدر در یک مرحله بسیار حساس از تکامل دفاع موشکی به کاخ سفید راه یافته بود. نخست اینکه در آن زمان معاهده عدم گسترش هسته‌ای با روسیه در حال انعقاد بود. دوماً، غالب تکنولوژی‌های دفاع موشکی با ابهام روبرو بودند و از این رو محدودیت فناوری نیز هنوز وجود داشت. سوماً، اکثر دموکرات‌های حاضر در کنگره نسبت به طرح‌های دفاع موشکی گسترده خوشبین نبودند. بعلاوه، هرگونه تلاش ایالات متحده در زمینه دفاع موشکی مباحث پیرامون A. B. M را موجب می‌شد. در کنار این‌ها ضرورتی اساسی برای ثبات روابط با روسیه احساس می‌شد. علیرغم آنکه قدرت روسیه رو به ضعف نهاده بود اما هنوز هم یک قدرت نظامی بزرگ را در دست داشت و ایالات متحده نمی‌توانست به معاهدات مهمی که هنوز جریان داشتند و اتفاقاً مورد حمایت اکثر جهانیان نیز بود، پشت پا بزند. بنابراین، واشنگتن می‌بایست باز هم منتظر فرصت بهتری برای تکامل برنامه‌های هژمونی طلبانه خود می‌ماند. تمایل کلی در این دوره به این سو بود که این کشور راهی دراز در پیش دارد تا به جایی برسد که یک سامانه دفاع موشکی کارآمد تاسیس کند. نتیجه اینکه سیاست گسترش تدریجی در دستور کار قرار گرفت.

برنامه دفاع موشکی کلینتون (ژانویه ۱۹۹۳ تا ژانویه ۲۰۰۱)

کلینتون در سال ۱۹۹۳ بلافاصله پس از روی کار آمدن سعی داشت که از حجم برنامه‌های دفاع موشکی کاسته و آنها را به حاشیه سیاست‌های امنیتی ایالات متحده براند. او در رقابت‌های انتخاباتی بیشتر بر مسائل داخلی و به ویژه مسائل اقتصادی، کاهش بودجه دفاعی و تجدید نظر در سیاست‌های دفاعی برای جهانی که او آن را کمتر خطرآفرین می‌دانست، متمرکز شده بود و از استمرار دفاع موشکی سخنی به میان نیاورده بود. از این‌رو، در بهار همان سال آغازین ریاست دموکرات‌ها بر کاخ سفید، اسپین وزیر دفاع آمریکا در آن دوره، به طور رسمی اعلام کرد که برنامه ابتکار دفاع استراتژیک ریگان کنار گذاشته می‌شود و با این اقدام به مذاکرات بوش پدر با روسیه بر سر تجدیدنظر در معاهده A. B. M خاتمه بخشید.

اما شتاب در اهمیت‌زدایی از سامانه‌های ضد موشکی مورد پذیرش نخبگان نظامی پنتاگون و جمهوری خواهان نبود. برای مثال، دال و گینگریج رهبران نمایندگان محافظه کار در کنگره آمریکا، در اوایل سال ۱۹۹۴ طرح خود را در مورد بکارگیری نوعی از سامانه دفاع ضد موشکی ملی که تا سال ۲۰۰۳ عملیاتی شده و قادر باشد از ۵۰ ایالت آمریکا از جمله آلاسکا و هاوایی محافظت کند، به کنگره و سنا ارائه نمودند. این طرح دربرگیرنده برنامه‌هایی برای تقویت توانمندی‌های دریایی، زمینی و هوایی بود و پیشنهاد می‌کرد که مذاکراتی به منظور اصلاح A. B. M آغاز شود. تاکید بر مذاکرات بدان

دلیل بود که در صورت تصویب و عملیاتی شدن این طرح، سامانه قادر می‌بود که نه تنها حملات محدود کشورهای به اصطلاح یاغی را دفع کند، بلکه امکان مقابله با حملات موشکی غیرعمدی یا تصادفی از جانب هر قدرت هسته‌ای دیگر را داشت.^(۶) تحت چنین فشارهایی از جانب جمهوری خواهان، کلینتون نیز در سال ۱۹۹۵ قانون دفاع موشکی را امضاء کرد. این قانون اعلام می‌داشت که ایالات متحده می‌بایستی تلاش کند:

الف) در سریع‌ترین زمان ممکن یک سامانه دفاع موشکی کارآمد و مناسب از نوع دفاع صحنه مستقر نماید.

ب) سامانه دفاع موشکی ملی^۱ عملیاتی و کارآمد را در چندین سایت به منظور مقابله با حملات موشکی بالستیک محدود، تصادفی و غیرعمدی^۲ مستقر نماید. این سامانه‌ها باید قادر باشند به منظور ایجاد دفاع لایه‌ای در مقابل تهدیدات موشک بالستیک محدود، تصادفی و غیر عمدی^۳ با گذشت زمان و مطابق با تغییر در تهدیدات، تکمیل و تقویت شوند.

ج) مذاکرات ابتکاری با روسیه به مثابه ضرورتی برای استقرار سامانه‌های دفاع ملی به شیوه‌ای قانونی شروع شوند. و

د) گزینه کناره‌گیری از معاهده A. B. M در صورت شکست و به انجام نرسیدن مذاکرات مدنظر باشد.^(۷)

در چنین شرایطی، کلینتون در سال ۱۹۹۵ طرح دفاع موشکی دو+دو^۴ را در پیش گرفت. این طرح بدان معنا بود که به مدت دو سال برنامه‌های تحقیقاتی و پژوهشی درباره تکنولوژی و کارکرد سامانه‌های ضد موشکی به کار گرفته شود و اگر از لحاظ علمی تایید شد در دو سال بعدی حدود ۲۰ موشک ضد موشک مستقر شوند. این برنامه در دوره ریاست ویلیام پری^۵ بر وزارت دفاع در آوریل ۱۹۹۶ به «سه+سه» تغییر نام یافت.^(۸) طرح جدید به صورت چراغ راهنمایی برای توسعه و بکارگیری بالقوه سامانه دفاع موشکی درآمد و دموکراتها نیز تصمیم گرفتند که با برجسته نمودن تهدیدات موشکی تلاشهایی در سطح ملی برای توسعه تکنولوژیکی مقابله با این تهدیدات به عمل آورند. بدینگونه آنها نیز سعی کردند به نوعی رویای روسای جمهوری پیش از خود را جامه عمل بپوشانند.

بر اساس استراتژی ۳+۳، ایالات متحده می‌بایست یک سامانه دفاع موشکی ملی را برای دفاع از سرزمین خود در مقابل حملات محدود از سوی موشک‌های بالستیک دوربرد از جانب کشورهای متخاصم یا احتمالاً یک حمله غیر عمدی و تصادفی از سوی موشک‌های روسیه و چین پایه‌ریزی

¹ - Multiple-site National Missile Defense System

² - Limited, accidental and unauthorized ballistic missile attacks

⁴ - Two Plus Two

⁵ - William Perry

می‌کرد. این برنامه تاکید داشت که دفاع موشکی می‌بایستی در دوره سه ساله اول (۱۹۹۷-۲۰۰۰) از لحاظ تکنولوژی توسعه و پیشرفت داده شود و اگر این نتیجه حاصل شود که سامانه به لحاظ تکنولوژیکی امکانپذیر و در مقابل تهدیدات آینده تضمین‌دهنده خواهد بود، در دوره سه ساله دوم (۲۰۰۰-۲۰۰۳) اجرا و به مرحله عملیاتی برسد. این طرح از لحاظ فنی در سه بخش طرح‌ریزی شد: نخست، استقرار ۲۰ موشک در آلاسکا و مستقر نمودن رادار جدید ایکس-باند^۱ در جزایر آلتینان^۲ و استقرار سیستم کنترل و ارتباطات فرماندهی مدیریت نبرد^۳ که می‌بایست تا سال ۲۰۰۵ به مرحله عملیاتی برسد. دوم، استقرار ۱۰۰ تا ۲۵۰ موشک به همراه رادارهای ایکس-باند در آلاسکا، بریتانیا و داکوتای شمالی و به علاوه استقرار رادارهایی در سواحل آمریکا. این تجهیزات نیز می‌بایست تا ۲۰۰۷ راه‌اندازی می‌شدند. در نهایت در مرحله سوم می‌بایست بیش از ۲۵۰ موشک در آلاسکا و داکوتای شمالی به انضمام رادارهایی در سواحل آمریکا و نیز کره جنوبی مستقر می‌شد که پیش‌بینی شده بود تا سال ۲۰۱۱ به مرحله عملیاتی برسند.^(۹) با این وجود، هدف این طرح به نسبت طرح‌های پیشین ملایم‌تر بود و ظاهراً تاکید زیادی بر روسیه و چین نبود بلکه تاکید بر سایر دولت‌های متخاصم نوظهور بود. اما تغییری معنی‌دار در جبهه دموکراتها بود. دموکراتها تا پیش از آن به لحاظ دیدگاه سیاسی خود بیشتر بر مسائل داخلی و به ویژه مسائل اقتصادی-رفاهی تاکید داشتند و اشتیاق کمتری نسبت به استقرار سامانه‌ها داشتند. تا آن زمان کلینتون نیز پیرو برنامه‌های کلی دموکراتها عمل می‌کرد و همواره بر اهمیت رابطه نزدیک با روسیه و پیشبرد توافقات بر سر کاهش سلاح‌های استراتژیک با این کشور اصرار می‌ورزید.

اما دگرگون شدن محیط امنیتی دنیا در دوره پسا جنگ سرد، طلوع رادیکالهای محافظه‌کار در کنگره آمریکا در سال ۱۹۹۴ بعد از قریب ۶۰ سال و نوآوری‌های تکنولوژیک در حیطه نظامی، تشدید حرکت به سوی استراتژی نوین نظامی را در قالب دفاع موشکی گسترده‌تر اجتناب‌ناپذیر ساخت. کنگره در سال ۱۹۹۶ رونالد رامسفلد^۴ را به ریاست تحقیق در قالب کمیسیون متشکل از نمایندگان دو حزب برای بررسی ماهیت تهدید موشک‌های بالستیک عیله آمریکا منصوب نمود. رامسفلد در گزارش خود که در سال ۱۹۹۸ منتشر کرد اعلام نمود که توانایی‌های تکنولوژیک کشورهای یاغی در زمینه‌های موشکی سریع‌تر از آنچه قبلاً پیش‌بینی می‌شده است توسعه یافته است و در آینده‌ای نزدیک این کشورها قادر خواهند بود تا به بخش‌هایی از خاک آمریکا حمله کنند.^(۱۰) گزارش رامسفلد، در اساس نتایج «برآورد اطلاعات ملی» در سال ۱۹۹۵ را به چالش کشید که نتیجه‌گیری کرده بود در پانزده سال آینده هیچ کشوری به غیر از کشورهای دارنده تسلیحات هسته‌ای،

^۱ - X-band

^۲ - Alentian

^۳ - Battle Management Command Control and Communication (BMC3)

^۴ - Donald Rumsfeld

یک موشک بالستیک را که بتواند ۴۸ ایالت به هم پیوسته آمریکا یا کانادا را تهدید کند تولید نخواهد کرد. اما برآورد کمیسیون رامسفلد از برآوردهای امنیتی غرب به دلیل تاکید بر امکانات بالقوه بدبینانه تر بوده، به ویژه با فرض امکانپذیر بودن کمک خارجی، کمیسیون بر اهمیت کوشش های پنهانی و فریب کارانه کشورهای در حال ظهور موشکی تاکید داشت. در گزارش آمده بود چون کشورهای مذکور به معیارهای بالای ایمنی و قابلیت اطمینان نیازی نمی بینند (تنها یک پرواز آزمایشی ممکن است برای استقرار موشک قاره پیمای آزمایش شده برای عملیات کفایت کند) ممکن است آمریکا وقت کافی برای استقرار سریع وسایل هشدار دهنده نداشته باشد.^(۱۱)

این گزارش حاکی از آن بود که تهدید کوتاه مدت افزایش یافته است و نتیجه می گرفت تهدید ایالات متحده از جانب برنامه موشک های بالستیک کشورهای یاغی گسترده، حقیقی تر و نیز سریع تر از آن چیزی است که در ارزیابی های جامعه اطلاعاتی گزارش شده است. در گزارش رامسفلد آمده بود که «در پانزده سال آینده ایالات متحده احتمالاً با تهدید موشکی بالستیک از سوی روسیه، چین، کره شمالی، احتمالاً ایران و شاید از جانب عراق روبه رو خواهد بود».^(۱۲) در گزارش مزبور، برای توجیه سامانه ضد موشکی، استانداردهای ارزیابی تهدید پایین آورده شده بود تا خطرات نزدیک تر تلقی شوند. بدین معنا که در گزارش سال ۱۹۹۵ بر «احتمالات» ولی در گزارش سال ۱۹۹۸ بر «امکان» تاکید شده است. در حالی که این دو با یکدیگر متفاوت هستند. تاکید بر امکان، باعث می شود همه امکانات موجود مطرح گردد بدون توجه به این نکته که احتمال هر یک از آنها چه قدر است.^(۱۳)

نکته مهم دیگر آن است که معیار زمان شکل گرفتن تهدید از زمان استقرار موشک به آزمایش آن تغییر پیدا کرده است و در نتیجه تهدید حداقل پنج سال زودتر شکل می گیرد. مورد قابل توجه دیگر آن است که پیش از این، برد تهدیدزای موشک بر اساس قدرت اصابت آن به خاک اصلی ایالات متحده تعیین می شد، اما در گزارش سال ۱۹۹۸ بر مبنای قدرت اصابت به هر نقطه ای از سرزمین آمریکا تعیین شده است که این خود می تواند به معنای حدوداً ۵۰۰۰ کیلومتر اختلاف در برد تهدیدزای موشک باشد.^(۱۴)

به دنبال انتشار این گزارش در ماه اوت، کشور کره شمالی در آگوست ۱۹۹۸ به آزمایش موشکی بر فراز دریای ژاپن دست زد. این آزمایش جامعه اطلاعاتی آمریکا را شگفت زده کرد و نگرانی از تهدید موشکی را افزایش داد. البته در این راستا آزمایش های هسته ای هند و پاکستان نیز مورد نظر قرار گرفت و توجه محافظه کاران را به گفته های رامسفلد دو چندان کرد. آنان نتایج این گزارش را با توجه به آزمایش موشکی کره شمالی، تصدیقی بر نیاز به نهایی نمودن پیاده سازی دفاع موشکی دانستند. بدین سان قانون گذاران توانستند اندیشه خود را در بکارگیری نیروی نظامی برای جلوگیری از خطرهای احتمالی بر سیاست خارجی آمریکا تحمیل کنند.

در سال ۱۹۹۷ همزمان با گردآوری اطلاعات از جانب کمیسیون رامسفلد، طرحی با عنوان «قانون دفاع موشکی ۱۹۹۷» ارائه شد که سناتور ترن لوت^۱ از آن حمایت می‌کرد و بکارگیری نوعی از سامانه دفاع موشکی را پیشنهاد می‌داد که قادر باشد از ایالات آمریکا در مقابل حملات تصادفی، غیر عمدی یا حملات موشکی عمدی محافظت کند و تا سال ۲۰۰۳ اجرایی شود. این قانون به کلینتون توصیه می‌کرد که هر چه سریع‌تر مذاکراتی را با روسیه به منظور اصلاح پیمان A. B. M آغاز نماید. هدف ایجاد تغییراتی در معاهده بود که اجازه عملیاتی شدن طرح مذکور را بدهد. همچنین پیش‌بینی شده بود که چنانچه در مدت یک‌سال چنین توافقی حاصل نشد، ایالات متحده باید تصمیم خود را به الغای این معاهده اعلام دارد. در سال ۱۹۹۸ نیز که گزارش کمیسیون منتشر شد، جمهوری خواهان در کنگره بر سر بکارگیری دفاع موشکی اصرار داشتند و در ماه مارس سناتور تاد کوچران^۲ طرح «قانون دفاع موشکی آمریکا ۱۹۹۸» را در سنا ارائه داد که توصیه می‌کرد که ایالات متحده باید به زودی یک سامانه دفاع موشکی ملی کارآمد را در حدی که تکنولوژی اجازه می‌دهد، مستقر کند. لایحه دیگری که مورد حمایت سناتور ریچارد لوگار^۳ بود در سال ۱۹۹۹ ارائه شد و تلاشی به منظور ایجاد توافق و اجماع میان کنگره و کلینتون بود. این لایحه که موسوم به «قانون دفاعی ایالات متحده آمریکا ۱۹۹۹»^۴ بود، ایالات متحده را فرا می‌خواند که یک سامانه دفاع موشکی را تا سال ۲۰۰۳ به مرحله عملیاتی برساند. البته می‌بایستی پیش از آن این طرح در سال ۲۰۰۰ در کنگره به رای گذاشته شده و اطمینان حاصل می‌شد که در مقابل تهدید کارآمد و از لحاظ هزینه به‌صرفه است. همچنین می‌بایست تاثیر آن بر کنترل تسلیحات مورد ارزیابی قرار می‌گرفت. اگر چه طرح سال ۱۹۹۷ به کلینتون توصیه می‌کرد که مذاکراتی را با روسیه برای امکان فسخ معاهده A. B. M از سر گیرد، اما طرح اخیر توصیه می‌کرد که معاهده A. B. M «باید» برای انطباق با طرح‌های نوین ایالات متحده آمریکا به اندازه کافی انعطاف‌پذیر باشد. در کنار این پیشنهادات، ارزیابی اطلاعات ملی آمریکا نیز در سال ۱۹۹۹ در یافته‌های پیشین خود تجدید نظر نمود و اعلام داشت که در مدت ۱۵ سال آینده ایالات متحده احتمال دارد که با تهدید موشک‌های قاره‌پیمای روسیه، چین، کره‌شمالی و احتمالاً ایران و شاید عراق مواجه شود.^(۱۵) این ارزیابی یک تغییر اساسی در مباحث مربوط به دفاع موشکی را به وجود آورد. در واکنش به این موارد کنگره قانون دفاع موشکی ۱۹۹۹ را تصویب کرد که تاکید داشت بر:

الف) به کارگیری هر چه سریع‌تر نوعی دفاع موشکی ملی که از لحاظ تکنولوژیکی کارآمد باشد و از جنبه عملیاتی قادر به دفاع از قلمرو کشور در مقابل حمله موشک بالستیک محدود (خواه تصادفی، غیر عمدی و عمدی) باشد. سرمایه‌گذاری سالانه قانونی برای این برنامه باید مورد توجه قرار گیرد. و

¹ - Tren Lott

² - Thad Cochran

³ - Richard Lugar

⁴ - Defend the United States of America Act of 1999

ب) پیگیری کاهش مستمر نیروهای هسته‌ای روسیه.^(۱۶)

نتایج منتشره کمیسیون رامسفلد، آزمایش موشکی کره شمالی در کنار آزمایشهای هسته‌ای هند و پاکستان و متعاقب آن فشارهای جمهوری خواهان در نهایت پرزیدنت کلینتون را متقاعد کرد که به نگرانی‌ها پاسخ گوید. در سال ۱۹۹۹ ویلیام کوهن^۱ وزیر دفاع عنوان کرد که کلینتون پذیرفته است که تهدید موشک‌های دوربرد واقعی و در حال افزایش است. کوهن همچنین تاکید نمود که معاهده A. B. M باید تعدیل شود تا اینکه به استقرار سامانه‌ها اجازه دهد و اگر اصلاح نشود «ما گزینه خروج از آن را داریم». این بزرگ‌ترین تغییر در استراتژی دفاع موشکی و درباره معاهده ABM از سوی کلینتون و دموکراتها بود که تا آن زمان سخن گفتن در مورد خروج از آن برای آنها تابو بود.^(۱۷) به طور شگفت‌انگیزی در دوره کلینتون تلاش برای استقرار سامانه و حساسیت‌های بین‌المللی نسبت به آن بدانجا رسیده بود که مجمع عمومی سازمان ملل متحد در اول دسامبر سال ۱۹۹۹ با ۸۰ رای مثبت، ۴۰ مخالف و ۶۸ غایب، قطعنامه‌ای را به تصویب رساند که براساس آن، از آمریکا خواسته شد که برنامه سامانه موشک‌های ضد بالستیک را متوقف سازد.

با این وجود در داخل آمریکا موافقان اعلام می‌کردند که چون برپایی سامانه معیارهای چهارگانه آمریکا یعنی ۱) وجود یک تهدید واقعی، ۲) امکان اجرایی طرح از نظر تکنولوژیک، ۳) هزینه پیداده‌سازی سامانه و ۴) تاثیر بر توان استراتژیک روابط آمریکا و متحدانش را بر آورده می‌سازد، می‌بایستی اجرا شود. استدلال حامیان این بود که اولاً هزینه پرداخت شده برای دفاع کمتر از هزینه‌هایی خواهد بود که طرف مقابل برای حمله خواهد پرداخت به این معنا که برای هر دلار که خرج سلاح تهاجمی شود، آمریکا کمتر از یک دلار خرج استقرار دفاع موشکی خواهد نمود و این یعنی دفاع با هزینه کمتر قادر خواهد بود که توانایی تهاجمی حریف را نابود سازد. ثانیاً، ثبات در سیستم بین‌الملل افزایش خواهد یافت چون بر پایی سامانه دفاع موشکی به معنی محروم ساختن متجاوز احتمالی از پیروزی است. در نهایت اینکه سامانه دفاع موشکی باعث ایجاد استقلال آمریکا خواهد شد. در نتیجه آمریکا با توجه به ایمنی و امنیتی که حاصل می‌شود، از یک سو با توجه به منافع و توانایی‌های خود و از سوی دیگر با توجه به ضعف‌ها و برتری‌های کشورهای مخالف خود تصمیم خواهد گرفت و نیات و خواست‌های کشورهای دیگر تعیین کننده سیاست‌های آمریکا نخواهد بود.^(۱۸) با توجه به این دیدگاه، کلینتون تلاش نمود بر اساس رهنمودهای قانون دفاع موشکی، زنجیره‌ای از صدها موشک رهگیر در برخی از ایستگاه‌های زمینی از جمله آلاسکا مستقر نماید تا موشک‌های دشمن هنگامی که در مراحل اولیه پرتاب هستند و هنوز به حالت بالستیک در نیامده‌اند، قبل از رسیدن به خاک آمریکا به کمک شبکه هشدار دهنده‌ای متشکل از رادارها و ماهواره‌ها رهگیری شده و مورد هدف قرار گیرند.

^۱ - William Cohen

البته بر اساس پیش‌بینی‌ها در این سامانه نیز می‌بایست حسگرهای فضا-پایه^۱ مستقر می‌شدند که این بخش آن در تضاد با ممنوعیت‌های معاهده A. B. M بود. به همین دلیل مذاکراتی با روسیه بر سر تعدیل نمودن این پیمان انجام گرفت تا اجازه توسعه تدریجی سامانه را کسب نمایند. اما در نهایت و با وجود آنکه بسیاری از کارشناسان نظامی در آن برهه زمانی این طرح را بسیار واقع‌گرایانه و عملی‌تر از طرح‌های پیشین توصیف می‌کردند، ولی در آزمایشات اولیه، طرح دفاع ضد موشکی مورد نظر با شکست مواجه شد. بدین صورت که اولین آزمایش در اواخر سال ۱۹۹۹، دومین آزمایش در اواسط ژانویه ۲۰۰۰ و سومین آزمایش نیز در ژوئیه ۲۰۰۰ انجام شد، ولی آنگونه که هواداران و طراحان این طرح در پنتاگون تصور می‌کردند، نتیجه این آزمایش‌ها تامین‌کننده اهداف مورد نظر آنها نبود. علیرغم این ناکامی تلاش‌ها در این زمینه متوقف نشد.

در ۱۹ ژانویه ۲۰۰۰ مقامات ایالات متحده آمریکا یک بسته پیشنهادی را به منظور ایجاد تغییراتی در معاهده A. B. M به روسیه ارائه نمودند. نقطه کانونی این پیشنهادات تغییر در معاهده برای مستقر نمودن یک سامانه در آلاسکا بود. در آوریل ۲۰۰۰، دوما^۲ روسیه موافقتنامه استارت ۲ را تصویب نمود، اما آن را به تبعیت ایالات متحده از معاهده A. B. M مشروط نمودند و ولادیمیر پوتین به کلینتون گفت چنانچه ایالات متحده معاهده A. B. M را منسوخ بداند، روسیه نیز از موافقتنامه استارت ۲ کناره‌گیری خواهد کرد. در ۵ جولای ۲۰۰۰ پوتین و جیانگ زمین^۳ رئیس‌جمهور چین هم‌صدا اعلام داشتند که استقرار سامانه دفاع ضد موشکی به معنای زوال موازنه جهانی است و از این رو معاهده مزبور نباید تغییر یابد. در همان روز فرمانده نیروی هوایی روسیه ولادیمیر یاکوفلف^۴ تاکید کرد که روسیه ممکن است تعداد کلاهک‌های موشک‌های قاره‌پیمای Topol-M را افزایش دهد و احتمالاً موشک‌های قادر به حمل کلاهک هسته‌ای میان‌برد را مجدداً تولید کند. پوتین و زمین همچنین تلاش آمریکا برای دستیابی به امنیت یکجانبه به دلیل پیامدهای نامطلوب آن که ممکن است باعث شعله‌ور شدن مسابقه تسلیحاتی شود، را مورد انتقاد قرار دادند. از همین روی کلینتون که اواخر دوره دوم ریاست‌جمهوری خود را پشت سر می‌گذاشت، تصمیم گرفت سرنوشت این پروژه جنجالی را به جانشین خود بسپارد.

^۱ - Space-based Sensors

^۲ - Duma

^۳ - Jiang Zemin

^۴ - Vladimir Yakovlev

بوش پسر: الغای A. B. M و گسترش سامانه‌های برون مرزی (۲۰۰۸-۲۰۰۱)

مساله سامانه دفاع موشکی در سال ۲۰۰۰ میلادی یعنی زمان رقابت‌های انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به یکی از مباحث مهم انتخاباتی تبدیل شد. بوش، در خلال رقابت‌های انتخاباتی سعی کرد که خود را به عنوان رئیس جمهوری جلوه دهد که جهت انجام اقدام یکجانبه در صورتی که روسیه مجدداً اصلاح پیمان A. B. M را رد کند، آماده است.^(۱۹) راه‌یابی جورج بوش به کاخ سفید سبب گردید که به یکباره تلاش برای برپایی سامانه دفاع موشکی در صدر مباحثات سیاسی قرار گیرد. تیم جدید اعلام کرد که نیاز به یک استراتژی جدید برای آمریکا می‌باشد. در راستای این استراتژی نوین، پروژه دفاع موشکی به عنوان یک قطعه از پازل تفکر نظامی نومحافظه‌کاران در دستور کار واشنگتن قرار گرفت و آنها در پاسخ به تمامی پرسش‌هایی که از سوی سیاستمداران مردد این طرح بیان شد؛ اعلام کردند که کشورهای سرکش، در حال توسعه موشک‌های دوربرد خود هستند؛ بنابراین، سهل‌انگاری خواهد بود چنانچه تلاش جهت رویارویی با این تهدیدها به عمل نیاید.^(۲۰) با چنین نگرشی بلافاصله بعد از سپردن وزارت دفاع آمریکا به رامسفلد، تیم جدید امنیتی اقدامات اولیه جهت طراحی و اجرای پروژه «دفاع ملی موشکی» را آغاز کرد. در حالی که در دوره قبل کلینتون از طرح سپر دفاع موشکی مستقر در زمین حمایت می‌کرد، اما تیم جدید خواهان سامانه دفاعی همه‌جانبه و گسترده‌تری در دریا و زمین بودند.

از دید نومحافظه‌کاران، آمریکا از زمان نیکسون تا کلینتون سیاست خارجی نرمش‌پذیری را اتخاذ کرده بود ولی اکنون این کشور می‌بایست نیروی نظامی عظیم خود را، حتی به صورت یکجانبه، برای تامین منافع، امنیت ملی و گسترش فرهنگ لیبرال دموکراسی به کار گیرد. بنابراین، با بهره‌برداری از شرایط تازه، خیز بلندی برای بر پا کردن سامانه پدافند موشکی نیرومند برداشتند و از آن پس، گسترش جغرافیایی طرح برای افزایش امکان نابودی موشک‌های دشمن به هنگام شلیک شدن در دستور کار قرار گرفت.^(۲۱) این اشتیاق برای گسترش سامانه‌ها در حالی بود که بوش برنامه‌های خود را در این زمینه هنوز به صورت مشخص اعلام نکرده بود. در گزارش منتشر شده کنگره در جولای ۲۰۰۱، ولفویترز معاون وزیر دفاع تاکید کرده بود که پنتاگون برنامه تحقیقاتی وسیعی برای دستیابی به تکنولوژی گسترده‌ای که بتواند در زمین، دریا و فضا به کار گرفته شود، پیگیری می‌کند. اما او تاکید کرده بود که در مرحله کنونی برنامه نهایی رئیس جمهور برای دفاع موشکی کاملاً مشخص نیست، با این وجود رئیس جمهور به دنبال یک دفاع چندلایه‌ای است که بتواند از سرزمین ایالات متحده، نیروهای مستقر در خارج و نیز دوستان و متحدین این کشور حفاظت کند.^(۲۲) تا آن زمان، آنچه مشخص بود این بود که آنها به این نتیجه رسیده بودند که تهدیدی که از جانب کشورهای نو ظهور موشکی خود نمایی کرده، استقرار سامانه پدافند موشکی ملی را توجیه می‌کند. از میان کشورهای نو ظهور موشکی نیز بیشترین نگرانی از جانب کره شمالی بود که به دستیابی به موشک قاره‌پیمای بالستیک نزدیک‌تر بود. در آن زمان موشک سه مرحله‌ای تاپیودونگ-۱ قادر به حمل یک کلاهک

کوچک چند صد کیلوگرمی تا ایالات متحده بود؛ به دلیل دقیق نبودن این نوع موشک، آسیب‌رساندن به گستره وسیعی از مناطق شهری دور از ذهن نیست و این امر بیش از هر چیز به نگرانی مقامات پنتاگون دامن می‌زد.^(۲۳)

با گذشت زمان مقامات آمریکا به تدریج پرده از طرح‌های خود برداشتند. در فوریه ۲۰۰۱، دونالد رامسفلد از نیاز به ایجاد اصلاحاتی برای مواجهه با تهدیدات دوره پس از جنگ سرد سخن گفت. وی به این نکته اشاره نمود که ایالات متحده قصد دارد «یک سامانه دفاع موشکی را به منظور حمایت از شهروندان و نیروهای خود در مقابل حملات موشکی بالستیک محدود طراحی کند و آن را گسترش دهد».^(۲۴) بوش نیز در سخنرانی خود برای دانشجویان دانشگاه دفاع ملی در ۱ می ۲۰۰۱ رهیافت مشخص‌تری در زمینه دفاع موشکی مطرح ساخت. وی در این سخنرانی گفت که «ما می‌توانیم با تکنولوژی‌های کنونی که دربرگیرنده توانمندی‌های دریا-پایه و زمین-پایه^۱ است برای خنثی نمودن موشک‌ها در مرحله میانی یا بعد از آنکه مجدداً وارد جو زمین شدند، استفاده کنیم... ما باید از محدودیت‌های معاهده A. B. M که مربوط به ۳۰ سال پیش است، فراتر رویم. این معاهده، برای شرایط کنونی مناسب نیست و مانع از نگاه ما به آینده می‌شود. چنین پیمانی در گذشته مقدس بود. این معاهده به هیچ وجه نمی‌تواند از ما در مقابل تهدیدات کنونی محافظت کند... مانعی سر راه ما برای پیگیری تکنولوژی‌هایی است که بتوانیم به واسطه آنها از خودمان، دوستان و متحدانمان که در علاقه به جهانی صلح‌آمیز با ما منافع مشترکی دارند، دفاع کنیم».^(۲۵) در راستای سیاست‌های جورج بوش آزمایش دفاع موشکی در تاریخ ۱۴ ژوئن سال ۲۰۰۱ انجام شد. در فاصله ۱۴۴ مایلی زمین یک موشک با سرعت چهار و نیم مایل در ثانیه یک کلاهک آزمایشی را نابود کرد. با پشت‌گرمی از این آزمایش موفقیت‌آمیز، بوش و تیم امنیتی او بر حجم تلاش‌هایشان افزودند. بوش چند اقدام مهم در این مورد انجام داد:

۱. درخواست ۸/۳ میلیارد دلار بودجه برای دفاع موشکی در سال ۲۰۰۲، در حالی که این بودجه در سال ۲۰۰۱ برابر ۳/۱ میلیارد دلار بود.
 ۲. حمایت از برنامه‌های دفاع موشکی در صحنه^۲ و دفاع موشکی ملی^۳ در برابر حملات موشکی متخصصان.^(۲۶)
 ۳. پیشنهاد دفاع چند لایه در برابر حملات موشکی
 ۴. زمینه‌سازی جهت کناره‌گیری آمریکا از معاهده ضد موشک‌های بالستیک.
- در این زمینه تردیدی وجود ندارد که وقوع حوادث یازده سپتامبر تکیه‌گاهی برای پیشبرد برنامه‌های نومحافظه‌کاران شده و پنجره‌ی فرصت‌ها را برای آنان گشود. این حادثه تاثیر چشمگیری

^۱ -Sea-based&Ground-based

^۲ -Theater Missile defense (TMD)

^۳ -National Missile defense (N. M. D)

بر پیشبرد طرح‌های دفاع موشکی داشت. این حادثه در داخل کشور مخالفت دموکراتها با برنامه‌های نئومحافظه‌کاران را به حداقل کاهش داد و در خارج نیز مخالفت‌های بین‌المللی با طرح دفاع موشکی آمریکا رو به ضعف نهاد و روسیه و متحدین اروپایی به حمایت از واشنگتن پرداختند. با پیش‌بینی چنین جوی، متعاقب حملات یازده سپتامبر بوش اعلام داشت که خود را موظف به حمایت از شهرهای ایالات متحده با «همه ابزارهای در دسترس» که شامل دفاع موشکی هم می‌شود، می‌داند. تحقیقاتاً مهمترین پیامد حادثه یازده سپتامبر فراهم نمودن زمینه برای الغای معاهده A. B. M بود. تیم امنیتی بوش پس از یازده سپتامبر ادعا کردند که این حملات نشان دهنده ظهور گونه جدیدی از تهدید دشمن و آسیب‌پذیری واشنگتن هستند. در این راستا بوش تاکید می‌کرد که نمی‌تواند بر تفکر امنیتی دوران جنگ سرد تکیه کند. چنانکه در بالا گفتیم کاهش مخالفت‌های داخلی و خارجی با دفاع موشکی نیز زمینه اقدامات تهاجمی را فراهم آورده بود. به طوری که حتی روسیه تا مدتی مخالفت خود با طرح‌های دفاع موشکی را ابراز ننمود.

در همین راستا بوش در ۱۳ دسامبر ۲۰۰۱ طی یک یادداشت دیپلماتیک برای روسیه، قزاقستان، اوکراین و بلاروس به گونه‌ای قطعی خروج آمریکا از پیمان ضد موشک‌های بالستیک را اعلام کرد. وی در توجیه الغای معاهده، بر ماده‌ای در معاهده انگشت گذاشت که تاکید داشت: «اگر وقایع غیر قابل پیش‌بینی منافع حیاتی هر طرف را به مخاطره بیندازد، برای آن طرف این امکان وجود دارد که الغای معاهده را اختیار نماید». بنابراین، بوش ادعا کرد که «من به این نتیجه رسیده‌ام که معاهده A. B. M موانع اساسی در راه توانمندی دولت ما در زمینه بکارگیری شیوه‌های کارآمد محافظت از مردمان امان در مقابل حملات تروریستی آینده یا حملات موشکی دولت‌های یاغی ایجاد می‌کند... محافظت از ملت آمریکا اولویت نخست من به عنوان رئیس دولت است و من نمی‌توانم اجازه دهم که آمریکا به عنوان طرف معاهده‌ای باقی بماند که مانعی برای به‌کارگیری شیوه‌های دفاعی موثر و کارآمد است».^(۲۷) به هر حال الغای معاهده ضد موشک‌های بالستیک بدان معنا بود که از آن پس ایالات متحده می‌تواند همزمان و بدون هیچ قید و شرطی انواع سامانه‌های موشکی، رادارهای متنوع و انواع پرتابگرها و موشک‌ها را به کار گیرد.^(۲۸) از این رو، بوش بعد از الغای معاهده در سخنرانی‌ای در اداره امنیت ملی^۱ اعلام داشت که «امروز، خوشحالم که اعلام کنم که ما قدم دیگری در مسیر مقابله با تهدیدات از طریق استقرار تجهیزات دفاع موشکی به منظور حفاظت از ایالات متحده و دوستان و متحدین برداشتیم... به کارگیری دفاع ضد موشکی یک بخش ضروری از تلاش‌های گسترده ما برای دگرگونی سیاست‌های دفاعی و ایجاد بازدارندگی و ارتقای توانمندی برای برخورد با تهدیدات جدیدی است که با آنها مواجه‌ایم».^(۲۹)

^۱ -National Security Department (NSD)

جهت پیشبرد هر چه سریع تر برنامه‌ها، رامسفلد سازمان دفاع موشکی بالستیک^۱ را به آژانس دفاع موشکی^۲ تغییر داد. این تغییرات دفاع موشکی را با استقلال بروکراتیک چشمگیر مواجه ساخت و از این زمان مدیر آژانس می‌بایست به طور مستقیم به معاون وزیر دفاع در مورد گسترش، کیفیت تکنولوژی و محاسبات مربوطه گزارش می‌داد. به نظر می‌رسد دلیل این اقدام آن بود که طرح‌های دفاع موشکی باید تحت چتر حمایتی بزرگتری گرد هم آیند. رامسفلد چند ماه پس از این اقدام، اعلام کرد که آژانس دفاع موشکی باید به ابزارهای نوینی تجهیز شود که از اطلاعات مربوط به دفاع موشکی ایالات متحده محافظت کند. محافظت از برنامه‌ها ضرورتاً کارایی بیشتر طرح را به دنبال دارد، ضمن اینکه مانع از دسترسی دشمنان بالقوه به این اطلاعات شده و آنها نخواهند توانست برای نفوذ و یا غلبه بر سامانه‌ها برنامه‌ریزی کنند. منظور وی این بود که این برنامه‌ها باید به صورت مخفیانه و سری پیش بروند. واضح است که این امر ماهیت اقدامات ایالات متحده و نوع تسلیحات و ابزارهای به کار گرفته شده را در حاله‌ای از ابهام قرار می‌داد. حرکت به سوی پنهان‌سازی توسعه برنامه‌های دفاع موشکی از دید ناظران و آزمایش‌های عملیاتی که از سوی پنتاگون پی گرفته می‌شد، بخشی از تصمیم بوش برای کاربرد انواع تکنولوژی‌ها و مدل‌های گسترش بود.

گزارش پرزیدنت بوش در ۱۶ دسامبر ۲۰۰۲ مسیر اصلی پروژه را مشخص تر نمود. این گزارش به دلیل خاتمه دادن به تمایز میان دفاع موشکی ملی (N. M. D) و دفاع موشکی صحنه (T. M. D) که از پیامدهای لغو پیمان NMD بود قابل ملاحظه بود.^(۳۰) بر اساس این گزارش، ایالات متحده قصد داشت که استقرار این سامانه را در سال ۲۰۰۴ شروع نماید. سامانه‌ای که از موشک‌های مستقر در زمین و دریا، به علاوه رادارهایی در زمین و نیز خارج جو تشکیل شده بود. در این گزارش به طور ویژه‌ای به مسئله همکاری‌های بین‌المللی نیز اشاره شده بود. بویژه به همکاری با انگلستان و دانمارک که احتمال داده می‌شد استقرار برخی از تجهیزات در سرزمین آنها انجام شود. در پایان گزارش بیان می‌داشت که ایالات متحده آمریکا برای ائتلاف با متحدان سنتی و نیز با دوستان جدید آماده است.^(۳۱) در زمینه گام‌های اجرایی، در ۲۲ جولای ۲۰۰۴ اولین موشک رهگیر زمین پایه در آلاسکا مستقر شد که خلاف پیمان A. B. M بود. تا اواخر این سال ۶ موشک رهگیر دیگر در گریلی و دو موشک در پایگاه هوایی واندنبرگ در کالیفرنیا مستقر شدند. همزمان، سامانه AEGIS یعنی اجزای برنامه‌های دریا پایه نیز در حال پیشرفت بودند. بنابراین، چندین رزم‌ناو و ناوشکن نیروی دریایی ایالات متحده آمریکا به رادارهای پیشرفته مجهز شدند. در سال ۲۰۰۵ دو موشک رهگیر دیگر به این مجموعه اضافه شد.^(۳۲) البته در زمینه آزمایش و توانمندی عملیاتی سیستم‌ها مسائلی مطرح شد. برخی مدعی بودند که حتی بر اساس ارزیابی‌های پنتاگون این سیستم‌ها کارایی مناسبی ندارند. اما بوش بر دفاع موشکی

^۱ - Ballistic Missile Defense Organization

^۲ - Missile Defense Agency

زمین و دریا-پایه همچنان اصرار ورزید و حتی در پی استقرار سامانه‌هایی در خارج از مرزهای سرزمینی نیز برآمد. مهمترین اقدام او تلاش برای استقرار سپر دفاع موشکی شرق اروپا موسوم به «سایت سوم» در جمهوری چک و لهستان بود. استقرار سایت سوم از عظیم‌ترین پروژه‌هایی بود که پس از الغای معاهده ضد موشک‌های بالستیک پیشنهاد شده بود. این امر از ترکیب تصور قدرت بی‌سابقه ایالات متحده و توانایی‌های بی نظیر تکنولوژیکی این کشور ناشی شده بود. برای شروع این برنامه، در تاریخ ۹ جولای ۲۰۰۸ توافقنامه‌ای میان جمهوری چک و آمریکا به امضاء رسید و در جریان جنگ روسیه و گرجستان نیز با مقام‌های لهستانی به توافق رسید.

بر اساس طرح پیشنهادی، پیش‌بینی شده بود که رادار موسوم به ایکس-باند در نزدیکی پراگ پایتخت چک و موشک‌های رهگیر در لهستان مستقر شوند. نحوه کارکرد سامانه دفاعی اینگونه پیش‌بینی شده بود که در صورت پرتاب موشکی فرضی، اطلاعات رادارهای اخطاردهنده اولیه به رادار ایکس-باند در پراگ فرستاده شده و این رادار با شناسایی کلاهک سوار شده بر موشک بالستیک بین‌قاره‌ای و مسیر حرکت آن، موقعیت موشک‌های رهگیر در لهستان را برای نابود کردن موشک بالستیک در مرحله میانی پرتاب، تنظیم کند. از آنجا که سرعت برخورد دو موشک بسیار بالا می‌بود لذا قطعات آنها پس از انفجار در فضا پودر شده و به سطح زمین باز نمی‌گشت. چون موشک‌های رهگیر و رادارها در چک و لهستان مستقر می‌شدند، می‌توانستند افزون بر ردیابی و رهگیری موشک‌های احتمالی ایران،^(۳۳) موشک‌های بین‌قاره‌ای پرتابی از روسیه و چند کشور دیگر را نیز ردیابی کنند.^(۳۴) این سامانه مشتمل بر انواع ماهواره‌های نظامی شناسایی و مراقبت، رادارهای ثابت و سیار، شبکه‌های ارتباطی و بازدارنده‌ها و راکت‌های پشتیبانی کننده بود. محور اصلی این سامانه موشکی بر مبنای فناوری «سلاح‌های نابود کننده انرژی جنبشی» یا «تاد»^۱ طراحی شده بود. موشک تاد به عنوان یک موشک ضد موشک با برد متوسط با درصد اصابت بسیار بالا به هدف، قابل پرتاب از سکوه‌های ثابت و متحرک می‌باشد. یکی از بخش‌های سامانه دفاعی، دفاع موشکی دریا-پایه بود که مبنای آن تجهیز ناوشکن‌ها و ناوهای رزمی برای مشارکت آنها در این سامانه بود. این واحدها عمدتاً به عنوان واحدهای جلویی در آب‌های مناطقی که تهدید موشکی از ناحیه آنها احساس می‌شود به کار گرفته می‌شدند تا بتوانند موشک‌ها را در مرحله اولیه شلیک ردیابی و نابود کنند. برخی معتقدند جهت اطمینان از کامل شدن این سپر دفاعی، علاوه بر موشک «تاد» از سامانه پدافندی پاتریوت جهت پر کردن نقاط کور و فضاهای خالی سامانه «تاد» استفاده می‌شد. بنابراین، سامانه زمین پایه «تاد» برای رهگیری و نابود کردن موشک‌های بالستیک در مراحل اولیه و ثانویه شلیک و سامانه‌های پاتریوت برای رهگیری موشک‌های تهاجم در مرحله نهایی پرواز موشک مهاجم (که کم‌ترین فاصله را با هدف دارد) در نظر گرفته شده بودند. بنابراین، از جمله مسائل مهمی که در طراحی سامانه مزبور مدنظر طراحان

^۱ -THAAD

و مجریان آن بوده است، دفاع چند لایه‌ای و هدف قرار دادن موشک‌های متخاصم در یکی از مراحل شلیک اولیه، مرحله میانی و مرحله نهایی پرواز موشک می‌بود. اگر سامانه دفاع موشکی پیشنهادی، قادر نمی‌بود که در مرحله اول و دوم موشک مهاجم را شناسایی و نابود کند در مرحله سوم یک دقیقه فرصت داشت تا نسبت به شناسایی و هدفگیری آن اقدام کند.

بعلاوه، موشک‌های پیش‌بینی شده برای آن سامانه فاقد کلاهک انفجاری بودند و صرفاً به دلیل سرعت فوق‌العاده خود موشک شلیک شده را در فضای ماورای جو منفجر می‌کردند. موشک‌های ردیاب خودکار بوده و روند فرمان‌دهی به آنها بسیار هوشمندانه بود. تئوری موجود در پشت سر این طرح آن بود که هنگامی که یک موشک شلیک می‌شود کلاهک هسته‌ای وارد موشک مهاجم شده و آن را در فضای ماورای جو با استفاده از انرژی ناشی از حرکت متقابل نابود کند. پیش‌بینی شده بود که سرعت هر دو موشک (موشک مهاجم و موشک ردیاب) در لحظه برخورد به حدود ۲۴ هزار کیلومتر در ساعت خواهد رسید.

بنابراین، نوع موشک‌هایی که برای استقرار در لهستان طراحی شده بودند دارای کیفیت بهتر، بزرگ‌تر و سریع‌تر از موشک‌هایی بودند که در طرح‌های قبلی به کار گرفته شده بودند. رادارهای پیش‌بینی شده نیز که برای گردآوری اطلاعات و دادن هشدار نسبت به موشک‌های پرتاب شده دشمن طراحی شده بودند همیشه و به طور پیوسته در حال مراقبت نبوده بلکه ارتش آمریکا از اطلاعاتی که رادارهای هشدار دهنده قبلی نیز به دست می‌آوردند می‌توانست استفاده نماید. همچنین پرتوهایی که از این رادارها خارج می‌شد به اندازه‌ای ضعیف می‌بودند که زندگی افرادی را که در نزدیکی محل استقرار این ایستگاه‌ها زندگی می‌کردند به مخاطره نمی‌انداخت. چنانکه گزارش شده بود حتی قرار نبود که این رادارها به طور پیوسته (۲۴ ساعت در روز) به حالت فعال درآیند.^(۳۵) همچنین، مساحت تقریبی برای مستقر نمودن سایت موشکی در لهستان ۲۷۵ هکتار و برای سایت راداری آن در جمهوری چک ۳۰ هکتار در نظر گرفته شده بود. افزون بر این، ایالات متحده پیش‌بینی می‌کرد که ۲۰۰ نفر (نظامی، پرسنل و پیمانکار) جهت عملیاتی کردن سایت، مورد نیاز خواهد بود.^(۳۶) به هر حال، پیش‌بینی شده بود که در این برنامه آخرین پدیده‌های تکنولوژی موشکی به کار گرفته شوند، در حالی که ایستگاه‌های هشداردهنده مربوط به آن می‌بایست در سرزمین‌های دور دستی چون بریتانیا نیز مستقر شوند تا حرکت موشک‌های دشمن به سوی ایالات متحده و به گفته آنان اروپا را شناسایی و ردیابی کند و به آمریکائیان اطلاع دهد. به این ترتیب ایالات متحده قادر می‌شد موشک‌های دشمن را پیش از ورود به فضای آن کشور و متحدین اروپا نابود کند.

اگر چه نارضایتی‌هایی میان متحدین آمریکا به دلیل یکجانبه‌گرایی در این اقدام و نیز عدم توجه کافی به امنیت سرزمین اروپا ابراز می‌شد، اما در آن زمان گفته می‌شد که در نهایت سپر دفاع موشکی آمریکا مکمل سامانه دفاعی ناتو خواهد شد که محدوده‌ای به شعاع ۳۰۰۰ کیلومتر را پوشش خواهد داد و علاوه بر جمهوری چک و لهستان، انگلستان نیز به عنوان متحد نزدیک آمریکا از استقرار سیستم

راداری در این کشور استقبال نموده بود. برای تکمیل و جهانی شدن این طرح استرالیا، دانمارک و ژاپن نیز اعلام آمادگی کرده بودند.^(۳۷) در کل می‌توان گفت که هدف چنین طرحی توسعه و هماهنگ نمودن طرح‌های دفاعی زمینی، دریایی و فضایی و به کارگیری یک سامانه جهانی و لایه‌ای بود که دفاع میانی زمین پایه^۱ نامیده می‌شد و قادر بود موشک‌ها را با هر بردی و در هر مرحله‌ای (پرتاب اولیه، میانی و هدف) نابود سازد.

چنین پروژه‌های عظیمی نشان می‌دهد که با ورود جورج دبلیو بوش از حزب جمهوری خواه به کاخ سفید رویکرد مقامات آمریکا در باب هژمونیسم و رفتارهای تهاجمی در همه زمینه‌ها و از جمله در پیگیری سامانه‌های ضد موشکی وارد فاز جدیدتری شد. واضح است که از ویژگی‌های مهم دولت بوش حضور پررنگ هوادارن جریان نومحافظه‌کاری^۲ در آن بوده است. برخی از مهره‌های کلیدی دولت جورج دبلیو بوش، در دولت بوش پدر نیز نقشی اساسی ایفا می‌کردند. مثل دیک چنی در سمت معاون اول رییس جمهور که در دولت جورج بوش وزیر دفاع بود. همچنین، دونالد رامسفلد، ریچارد پرل^۳ و ویلیام کریستول^۴ در بهار ۱۹۹۷، یعنی نزدیک به چهار سال پیش از به قدرت رسیدن بوش، سازمانی به نام «پروژه قرن جدید آمریکایی»^۵ تاسیس کردند که طرح‌ها و گزارش‌های آن در تدوین استراتژی امنیتی دولت بوش نقشی اساسی ایفا می‌کردند. دغدغه اصلی این سازمان، چنان که از نام آن پیداست، تعریف مکانیسم‌های لازم برای تثبیت رهبری آمریکا در جهان بوده است. در این چارچوب، تصریح شده است که تحقق صلح آمریکایی در جهان مستلزم این است که قوای نظامی آمریکا از چنان استحکامی برخوردار باشند که بتوانند در هر زمانی مستقلانه از منافع آمریکا در مناطق مختلفی چون اروپا، آسیای شرقی و خلیج فارس محافظت کنند. از آنجا که در صلح آمریکایی، دولت آمریکا به صورت پلیس جهان نقش ایفا می‌کند، تفوق نظامی آمریکا ضروری است. از مهمترین استلزامات این تفوق، برخورداری از سامانه کارآمد و مطمئن دفاع ضد موشکی است. چنین سامانه‌ای در نمایش و اعمال قدرت آمریکا نقشی اساسی ایفا خواهد کرد. دولت آمریکا با چنین پشتوانه‌ای نه تنها از حمله دشمنان به سرزمین خود ایمن خواهد بود، بلکه متحدان خود را نیز از چنین خطراتی حفظ خواهد کرد.^(۳۸)

با این وجود، با روی کار آمدن اوباما اصلی‌ترین پروژه پیشنهادی دفاع موشکی موسوم به «سایت سوم» با وجود آنکه بخشی از اجزای آن نیز مستقر شده بود، لغو شده و اوباما برنامه‌های متنوع‌تر و منسجم‌تری در زمینه دفاع موشکی در پیش گرفت.

^۱ - Ground-based Midcourse Defense

^۲ - Neo-conservatism

^۳ - Richard Prele

^۴ - William Kristol

^۵ - The Project for the New American Century (PNAC)

اوباما و رهیافت منسجم و مرحله‌بندی دفاع ضد موشکی

گفتیم که پروژه نگران کننده بوش در شرق اروپا با مخالفت شدید کشورهای مختلف و به ویژه روسیه و برخی از متحدین آمریکا در ناتو مواجه شد و به دلیل هزینه‌های سرسام‌آور آن، مخالفت‌هایی نیز در داخل و به ویژه از جانب دموکرات‌ها شروع شد. در رقابت‌های انتخابات ریاست جمهوری دور اول، اوباما وعده داد که در صورت روی کار آمدن در برنامه پیشنهادی بوش برای اروپا تغییر و تعدیلاتی به وجود خواهد آورد. این در حالی بود که در آخرین سالهای حضور بوش در کاخ سفید، به دلیل تبلیغات مستمر نومحافظه‌کاران، نگرانی از برنامه‌های هسته‌ای و موشکی کره شمالی و نیز جمهوری اسلامی ایران در جامعه آمریکا در اوج قرار داشت. همزمان با ایجاد این فضای مساعد روانی، پیشرفت‌هایی نیز از نظر تکنولوژیکی در زمینه دفاع موشکی به وجود آمده بود و به این دلایل به نظر می‌رسید که اکثر نمایندگان کنگره بر ضرورت استقرار سامانه‌های ضد موشکی اصرار داشتند و به عنوان بخشی از ابزارهای تامین امنیت ایالات متحده بدان می‌نگریستند. اما برخلاف این موج، اوباما در جریان رقابت‌های انتخاباتی در دور اول با درک خواست‌ها و مطالبات واقعی مردم آمریکا برای عادی شدن روابط با جهان و خستگی از در افتادن در جنگ‌های بیشتر و مسائل امنیتی و نیز با مشاهده اوجگیری بحران اقتصادی، بر خلاف رقیب جمهوری خواه خود بر ضرورت دفاع موشکی در شرق اروپا تاکید نکرد و در سخنرانی‌های تبلیغاتی خود وعده داد که در صورت راهیابی به کاخ سفید تغییراتی در برنامه‌های موشکی بوش ایجاد خواهد کرد. وی بعد از آنکه به ریاست جمهوری رسید، مجدداً اعلام نمود که طرح بوش را در شرق اروپا به حالت تعلیق در خواهد آورد و در نهایت در سپتامبر ۲۰۰۹ این وعده خود را عملیاتی نمود. در کل، می‌توان زمینه‌های تاریخی و مخالفت‌های دیرینه دموکرات‌ها با گسترش سامانه‌های ضد موشکی، بحران اقتصادی آمریکا، اعتراض‌های بی‌سابقه روسیه و خواست آمریکا برای عادی‌سازی روابط با این کشور و امید به امضای معاهده کنترل تسلیحات را از مهمترین عوامل تاثیرگذار بر تصمیم اوباما در تعلیق سامانه‌های لهستان و چک برشمرد.

اما تعلیق سامانه موشکی در چک و لهستان نه تنها به معنای پایان استقرار سامانه‌های ضد موشکی در جهان نبود، بلکه برعکس، اقدامات بعدی نشان داد که تیم اوباما برنامه‌هایی جامع‌تر، گسترده‌تر و جهانی‌تر در زمینه دفاع ضد موشکی در دست دارند. اوباما و تیم امنیتی- نظامی وی معتقد بودند که سایت مورد نظر بوش در چک و لهستان نه از لحاظ مالی به صرفه می‌بود و نه از نظر تکنولوژیکی تست شده بود. بنابراین، آنها می‌بایست طرحی را ارائه می‌دادند که این نواقص و محدودیت‌ها را در خود نداشته باشد و از سوی دیگر هم با تهدیدات دشمنان و هم با میزان توانمندی‌های تکنولوژیکی- مالی ایالات متحده همخوان و منطبق باشد. از این‌رو، تنها چند هفته پس

از تعلیق سامانه پیشنهادی بوش، پرده از برنامه دفاع موشکی موسوم به «رهیافت مرحله‌بندی تطبیقی»^۱ برداشتند.

رهیافت مرحله‌بندی تطبیقی اروپا:

اولین اشاره جدی باراک اوباما به استراتژی دفاع ضد موشکی بعد از انتخابات، در مصاحبه‌ای کوتاه با نشریه *Arm Control Today 2008* انجام شد. در آن مصاحبه، اوباما اظهار داشت که دفاع ضد موشکی می‌تواند بخش مهمی از برنامه کاهش تهدیدات ناشی از موشک‌های بالستیک مجهز به تسلیحات کشنده باشد، اما او تأکید کرد که کارآمدی دفاع موشکی باید اثبات شود و به مثابه بخشی از رهیافتی منسجم پیگیری شود که ما { آمریکا } برای عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای مدنظر داریم. او تأکید نمود که این طرح باید در عمل پاسخگوی تهدیدات واقعی‌ای باشد که آمریکا با آنها روبه‌رو است.^(۳۹)

باید توجه داشت که اوباما با تعلیق سامانه دفاع موشکی بوش در شرق اروپا توانست اولاً برخی از متحدان خود در ناتو را که از این سامانه ابراز نگرانی کرده بودند و آن را به تمایل به اقدام یکجانبه‌گرایانه ایالات متحده نسبت می‌دادند، دوباره همراه واشنگتن نموده و ثانیاً نه تنها از نگرانی‌های روسیه در مورد برنامه‌های خود بکاهد بلکه زمینه‌های همراهی و همکاری این کشور را در دیگر عرصه‌ها فراهم آورد. درک این نکته مهم است که تلاش اوباما برای متقاعد نمودن روسیه برای کاهش تسلیحات استراتژیک یکی از مهمترین برنامه‌های وی در آغاز ریاست‌جمهوری خود بود و شاید بتوان گفت همین انگیزه نقشی اساسی در تعلیق طرح‌های موشکی بوش داشت. گذشت زمان نشان داد که تلاش وی در این زمینه با موفقیت همراه بود. با این وجود، یک جبهه مخالف هنوز وجود داشت و آن هم جمهوری خواهان در داخل کشور بودند که نسبت به تعلیق برنامه بوش معترض بوده و اوباما را به دلیل آنچه که خیانت به متحدین نوین (جمهوری چک و لهستان) می‌نامیدند، مورد سرزنش و انتقاد قرار می‌دادند.^(۴۰) اوباما جهت همراه نمودن این گروه نیز به سرعت رهیافت نوین دفاع موشکی خود را در ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۹ که آن را پاسخی مناسب به رشد تهدیدات موشکی می‌دانست، ارائه نمود. در نخستین گام تیم امنیتی - نظامی اوباما پرده از طرح نوین دفاع موشکی خود برای منطقه اروپا برداشتند که بنیان آن بر پایه همکاری با متحدین و دوستان عضو ناتو بود. بر اساس برنامه مرحله‌بندی تطبیقی اروپا باید تجهیزات و تکنولوژی‌های کارآمد زمین پایه و دریا پایه بر اساس نسخه موشک‌های اولیه SM-3 و تعداد زیادی از رادارها در اروپا با هدف خنثی نمودن تهدیدات موشکی مستقر شوند. آنچه در این طرح برجسته است این است که حضور و همکاری ناتو بیش از گذشته تاثیرگذار و مورد توجه قرار گرفته است. همچنین از لحاظ فنی، برنامه موشکی پیشنهادی اوباما بر موشک‌های زمین-

¹ -Adaptive Phased Approach

پایه و خصوصاً دریا-پایه برای منهدم نمودن موشک‌های پرتاب شده به اروپا از هر نقطه، تکیه دارد. همانطور که از نام این برنامه پیداست توانایی انطباق با هر نوع تهدید موشکی را خواهد داشت. در آغاز پیش‌بینی شد که این برنامه جدید که متشکل از موشک‌های SM-3^۱، رزمناوها و کشتی‌ها، حسگرها و رادارها و سیستم‌های پرتاب دقیق و نیز ماهواره‌های مختلف است، در یک دوره حدوداً ده ساله و در چهار مرحله عملیاتی شده و تکمیل شود. این مراحل بدین صورت تقسیم‌بندی شده‌اند:

۱. در مرحله اول (سال ۲۰۱۱) سامانه‌های دفاع موشکی موجود و در دسترس به منظور دفاع در مقابل حملات موشکی کوتاه‌برد و میان‌برد مستقر خواهند شد. این مرحله با بهره‌گیری از کشتی‌های مجهز به تجهیزات دفاع موشکی بر حفاظت از منطقه جنوب اروپا تاکید دارد. در این مرحله موشک‌های Block IA SM-3 و حسگرها و سیستم‌های مراقبت از پیش مستقر شده در کشتی‌ها که برای شناسایی تهدیدات موشکی بالستیک منطقه‌ای قابلیت تحرک را دارند به کار گرفته می‌شوند. ناو USS Monterey در دریای مدیترانه^۲ به منظور پیشبرد این برنامه در سال ۲۰۱۱ به بخشی از این تجهیزات مجهز شد.

۲. در مرحله دوم (استقرار تا ۲۰۱۵) سامانه‌های موشکی مستقر شده و موشک‌ها و حسگرها تقویت و توان عملیاتی آنها ارتقا داده خواهد شد. در این مرحله تاکید بر ارتقای موشک‌های Block IB SM-3 و گسترش سامانه‌های دریا-پایه با همکاری نزدیک ناتو است. این مرحله باید تا سال ۲۰۱۵ کامل شود. رومانی به عنوان میزبان احتمالی موشک‌ها پیشنهاد شده است.

۳. در مرحله سوم (استقرار تا ۲۰۱۸) مقابله با موشک‌های میان‌برد در اولویت قرار دارد. در این مرحله موشک‌های دوربرد SM-3 Block IIA مستقر خواهند شد. برای این مرحله نیز لهستان به عنوان میزبان معرفی شده است. این مرحله کشورهای عضو ناتو را تقریباً به کلی تحت پوشش قرار داده و این امر برای روسیه بسیار نگران کننده خواهد بود.

۴. در مرحله چهارم (۲۰۲۰) و پس از آزمایش و توسعه مراحل پیشین، باید سامانه‌هایی برای مقابله با موشک‌های بالستیک دوربرد به ویژه موشک‌های پرتابی از خاورمیانه مستقر شوند. در این مرحله نوبت به استقرار موشک‌های SM-3 از نوع Block IIB با هدف تضمین خنثی نمودن موشک‌های میان‌برد و دوربرد میان قاره‌ای و انهدام آنها در مراحل میانی است. جالب است که در این مرحله توانمندی‌های روسیه نیز تحت تاثیر قرار خواهد گرفت و باید بخشی از اعتراضات شدید کنونی روسیه را به درک مخاطرات این مرحله نسبت داد.^(۴۱) در کل پیش‌بینی می‌شود که در این برنامه دریا-پایه حدود ۲۲۰

^۱ - Standard Missile-3

^۲ - Mediterranean Sea

سپر ضد موشک مستقر شود. با این وجود، دقیقاً مشخص نشده است که چه تعداد از آنها برای مقابله با موشک‌های میانبرد و چه تعداد برای مقابله با موشک‌های دوربرد مستقر خواهند شد. در اینجا ضرورت دارد که به این نکته اشاره کنیم که در اواسط ماه مارس ۲۰۱۳، تغییراتی جزئی در جدول زمانبندی این برنامه به وقوع پیوست. این تغییر به دنبال بحران شبه جزیره کره و تهدید کره شمالی به حمله اتمی به خاک آمریکا بود. پیونگ یانگ، در ماه مارس ۲۰۱۳ هشدار داد ایالات متحده را مورد حمله اتمی قرار خواهد داد. متعاقب این تهدید، چاگ هیگل وزیر دفاع ایالات متحده در ۱۶ ماه مارس همان سال در یک کنفرانس خبری اعلام کرد که تکمیل مرحله آخر (مرحله چهارم) طرح سپر دفاع ضد موشکی در اروپا تا سال ۲۰۲۲ به حالت تعلیق در خواهد آمد. اما وی تاکید نمود که تعداد موشک‌های سایت ضد موشک آلاسکا تا سال ۲۰۱۷ به ۴۴ عدد افزایش خواهد یافت تا بتواند هر حمله‌ای را از سوی کره شمالی دفع کند. هیگل از تعلیق مرحله نهایی سامانه تا سال ۲۰۲۲ سخن گفت و نه لغو کلی برنامه. هیگل گفت که استقرار موشک‌های جدید در آلاسکا حدود یک میلیارد دلار هزینه دربر خواهد داشت و ایالات متحده به دلیل مشکلات در تامین مالی «فعلاً» تکمیل سامانه اروپا را به حالت تعلیق در می‌آورد. بنابراین این تغییرات جزئی بوده و باید انتظار داشت که با عادی شدن وضعیت اقتصادی ایالات متحده و رفع مشکلات مالی و اختصاص بودجه کافی به این سامانه‌ها، استقرار مراحل باقیمانده از سر گرفته شود.

در نهایت، چنانکه گفته شد این سامانه مرحله‌بندی و تطبیقی که گاه از آن با عنوان سامانه دریا-پایه ایجیس^۱ نیز یاد می‌شود، دارای خصوصیات بارزی از جمله همکاری نزدیک و گسترده با ناتو به منظور رفع نگرانی‌های اروپا و شریک نمودن متحدین اصلی،^(۴۲) آزمایش و تست سامانه‌ها پیش از استقرار آنها، تاکید بر سامانه‌های دریا-پایه، ویژگی مرحله‌بندی و خصوصیت انطباق با تهدیدات، امکان تقویت و ارتقاء کارکرد سامانه‌ها در صورت ضرورت و با توجه به تغییر و تکامل تهدیدات، هستند. ضمن اینکه این سامانه‌های پیشنهادی منعطف‌تر و همزمان کم هزینه‌تر از طرح‌های دوره بوش هستند. ما در فصل ششم دوباره به این سامانه اشاره نمودیم و بر اهمیت استراتژیک و به خصوص چگونگی تاثیر آن بر موازنه قدرت جهانی اشاره خواهیم نمود. اما باید گفت سامانه‌هایی که تاکنون بدانها اشاره کرده‌ایم و در دوره روسای جمهور مختلف مستقر شده اند، تنها طرح‌هایی نبوده‌اند که ایالات متحده در دوره پس از جنگ سرد جهت مستقر نمودن آنها تلاش نموده است. بلکه دیگر مناطق جهان نیز عرصه جاه‌طلبی‌های ایالات متحده در این زمینه بوده اند. در ادامه به برخی از تلاش‌های واشنگتن در زمینه استقرار سامانه‌های برون مرزی خواهیم پرداخت.

^۱ - Aegis Sea-based

سامانه‌ها در دیگر مناطق جهان:

صرف‌نظر از تلاشهای ایالات متحده در چارچوب مرزهای سرزمینی خود و در خاک اروپا، این کشور در دیگر مناطق جهان نیز تلاشهای گسترده‌ای جهت برپا نمودن سپرهای ضد موشکی به عمل آورده است. رهبران سیاسی و نخبگان نظامی واشنگتن بر این باوراند که سامانه‌های دفاعی چند لایه این امکان را به ایالات متحده می‌دهند که به شیوه‌ای مطمئن‌تر به تعهدات خود در مقابل شرکاء و متحدین منطقه‌ای عمل نمایند. به خصوص در فضای پس از جنگ سرد که امکان بروز تنش میان کشورها در مناطق مختلف رو به فزونی داشته است، همواره این سوال مطرح بوده است که ایالات متحده چگونه می‌تواند استراتژی بازدارندگی گسترده^(۴۳) را پیش برده و از دوستان و متحدین خود دفاع نماید؟ به نظر می‌رسد که از دید آنها، دفاع موشکی در مناطق مختلف خواهد توانست این اطمینان را به متحدین بدهد که آمریکا با ساخت چنین سامانه‌های حفاظتی، مرزهای آنها را در برابر نفوذ موشک‌های رقبا تضمین خواهد نمود. ضمن اینکه فی‌النبسه امنیت ایالات متحده را نیز ارتقاء خواهند داد. در واقع می‌توان به نوعی این سامانه‌ها را «تضمین دهنده‌های امنیتی - دفاعی نوین» نام نهاد. ما در فصل هفتم بیشتر به کارکرد این سامانه‌ها و انگیزه‌های ایالات متحده خواهیم پرداخت. در ادامه این فصل به معرفی برخی از مهمترین سامانه‌های منطقه‌ای می‌پردازیم.

دفاع موشکی در شرق آسیا

جستجوی قدرت و رقابت بر سر آن، در منطقه شمال شرق آسیا هنوز هم ادامه دارد و به گفته مرشایمر دلایل خوبی برای نگرانی در مورد بروز جنگ در این منطقه وجود دارد. یک شاخص عمده در تایید این نظریه، وجود مسابقه تسلیحاتی به ویژه در زمینه تکنولوژی‌های هسته‌ای و موشکی است که هم اکنون نیز جریان دارد و ما هر روز نشانه‌های آشکاری از این رقابت را به ویژه از جانب کره شمالی و چین می‌بینیم. در طول دو دهه پس از جنگ سرد کشورهای چین، روسیه و آمریکا که هر سه قدرت هسته‌ای هستند در منطقه شمال شرق آسیا محتاطانه در پی گسترش نفوذ خود بوده‌اند. در کنار این کشورها کره شمالی هم همواره در حال توسعه و آزمایش موشک‌های بالستیک و تسلیحات هسته‌ای بوده است و موجب نگرانی کشورهای همسایه از جمله کره جنوبی و ژاپن به عنوان دوستان منطقه‌ای آمریکا شده است و یک وضعیت مایل به بی‌ثباتی همواره وجود داشته است. در این میان ایالات متحده جهت حفظ ثبات و برقراری توازن به سود خود، همواره در تلاش بوده است در منطقه حضور داشته و نیروهای مستقر در کره و ژاپن را حفظ نموده و میزان توافقات امنیتی را افزایش دهد. در این میان با توجیه مقابله با تهدیدات موشکی و هسته‌ای کره شمالی نیز سعی نموده است به همکاری با متحدین خود در زمینه استقرار سامانه‌های دفاع موشکی بپردازد. این سامانه‌ها در شرق آسیا غالباً به شیوه ایجاد همکاری دو جانبه با کشورها پیش رفته است که این تلاشها هم اکنون (۲۰۱۳) و در

دوره اوباما استمرار یافته و شدت گرفته است. در این زمینه ژاپن به لحاظ دارا بودن توانمندی مالی و دانش تکنولوژیک بیش از همه مورد توجه طراحان امنیتی واشنگتن قرار گرفته است.

همکاری دفاعی-استراتژیک با ژاپن؛

می توان از همکاری های ایالات متحده آمریکا و ژاپن در زمینه دفاع موشکی با عنوان مستحکم ترین نوع همکاری های دوجانبه یاد کرد. تمایل ژاپن برای همکاری با متحد خود در زمینه استقرار سامانه های ضد موشکی به موافقت ناکاسون یاسوهیرو^۱ نخست وزیر این کشور در سال ۱۹۸۶ برای شرکت در برنامه ابتکار دفاع استراتژیک ریگان باز می گردد. این توافقنامه مبنایی برای تاسیس دفتر ابتکار دفاع استراتژیک^۲ شد و متعاقب آن دو کشور قراردادهای دفاعی ویژه ای میان سال های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۳ منعقد نمودند. در سال ۱۹۹۳ ژاپن و واشنگتن کارگروه دفاع موشکی صحنه^۳ را تاسیس نمودند و تنها در طول یک سال ۱۲ بار با همدیگر ملاقات کردند.^(۴۴) در همان سال (۱۹۹۳) برنامه تحقیقاتی مشترک با هدف طراحی دفاع موشکی غرب پاسیفیک^۴ که علیه تهدیدات موشکی روسیه، چین و کره شمالی^(۴۵) طراحی شده بود، آغاز شد. به دنبال آن، واشنگتن در ژوئن ۱۹۹۴، پیشنهادهای برای همکاری دو جانبه در زمینه بکارگیری سامانه های ضد موشکی پیشرفته به شرط اثبات کارایی تکنولوژیکی مطرح نمود. میان سال های ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۸ دولت ژاپن ۵۶۰ میلیون ین^۵ (حدود ۷/۳ میلیارد دلار) در این زمینه هزینه نمود و پس از شوک آزمایش موشکی کره شمالی در آگوست ۱۹۹۸ این تلاش ها شتاب بیشتری گرفت.^(۴۶) در ۱۶ آگوست ۱۹۹۹ مساهیکو کومورا^۶ وزیر امور خارجه ژاپن و توماس فولی^۷ سفیر آمریکا در ژاپن توافقنامه همکاری دیگری در زمینه دفاع موشکی صحنه را امضا کردند که در برگیرنده همکاری در زمینه مالی و تکنولوژیکی در زمینه توسعه سامانه های دفاعی دریا- پایه بود.^(۴۷)

با روی کار آمدن نومحافظه کاران در آمریکا همکاری های توکیو- واشنگتن هر چه بیشتر گسترش یافت. در دسامبر سال ۲۰۰۳ کویزومی^۸ وزیر دفاع ژاپن اظهار داشت که ژاپن باید به استقرار تجهیزات دفاع موشکی با همکاری آمریکا ادامه دهد و از آن پس تلاش زیادی به عمل آورد تا سامانه های دفاعی مجهز به موشک های دوربرد و کم برد و از جمله سامانه های دفاعی دریا- پایه مجهز به موشک-SM^۳ مستقر کند.^(۴۸) در دسامبر ۲۰۰۵ واشنگتن و توکیو به توافقی در زمینه ارتقای موشک های ضد موشک برای استقرار بر روی کشتی ها دست یافتند. همچنین، بر پایه توافقنامه ای در زمینه سازماندهی

¹ - Nakasone Yasuhiro

² - Strategic Defense Initiative Office

³ - Theater Missile Defense Working Group

⁴ - Western Pacific Missile Defense Architecture

⁵ - Yen

⁶ - Masahiko Komura

⁷ - Thomas Foley

⁸ - Koizumi

مجدد نیروها در آینده^۱ که با حضور وزرای دفاع دو کشور در ۲۹ اکتبر ۲۰۰۶ برگزار شد، موافقت شد که مرکز فرماندهی عملیات دو جانبه در پایگاه هوایی یوکوتا^۲ تاسیس شود.^(۴۹) طبق پیش‌بینی‌هایی که در همین موافقتنامه به عمل آمده بود، در می ۲۰۰۶ رادار هشدار دهنده ایکس-باند^۳ در پایگاه شاریکی گاریسون^۴ و موشک‌های PAC-3 در اکتبر همان سال در اوکیناوا^۵ مستقر شدند. همچنین دو کشور در راستای ترکیب تکنولوژی‌های خود یک سیستم کنترل و فرماندهی مشترک برای دستیابی همزمان به اطلاعات واقعی^۶ تاسیس نمودند. سرانجام و متعاقب این تلاش‌ها توکیو در سال ۲۰۰۷ یک آزمایش موشکی موفقیت‌آمیز را در نزدیکی هاوایی انجام داد.^(۵۰)

به نظر می‌رسد که در حال حاضر یک سامانه دفاع موشکی چند لایه در مرزهای ژاپن مستقر است. تجهیزات این سامانه غالباً بر روی کشتی‌های مجهز به اجزاء دفاع موشکی مستقر شده و ترکیبی از موشک‌های SM-3 و تکنولوژی پاتریوت و رادارهای هشدار دهنده است. در سال ۲۰۱۲ نیز گفته شد که یک سامانه دفاعی دو لایه محافظتی به مراحل نهایی عملیاتی شدن نزدیک شده است. لایه محافظتی فوقانی این سامانه بر روی کشتی‌ها مستقر شده و از موشک‌های رهیب SM-3 بهره می‌گیرد. لایه داخلی آن نیز زمین پایه بوده و از موشک‌های PAC3 برای نابودی موشک‌های پرتابی بهره می‌گیرد و در اطراف شهرهای بزرگ ژاپن مستقر شده است. به اعتقاد برخی کارشناسان این سامانه یکی از جامع‌ترین شبکه‌های دفاعی در جهان است.^(۵۱) بعلاوه، ژاپن اعلام کرده است که تا سال ۲۰۱۶ معادل ۳۷۲ میلیون ین در سامانه‌های دفاع موشکی هزینه خواهد کرد تا بتواند در مقابل تهدیدات چین و به خصوص کره شمالی مقاومت کند.^(۵۲) برنامه‌های ژاپن برای آینده، حول همکاری فزاینده با ایالات متحده جهت ارتقای توان موشک‌های پرتابی موسوم به Block IIA است. این همکاری دو جانبه نه تنها بستری جهت همفکری در زمینه فنی-تکنولوژیکی فراهم کرده بلکه زمینه‌ای نیز برای ارتقای همکاری‌های عملیاتی و تقویت امنیت منطقه‌ای به صورت کلی ایجاد نموده است. بدون تردید همکاری ژاپن و آمریکا نمونه‌ای از برنامه‌های دفاع موشکی مرحله‌بندی شده است هر چند که ادعا می‌شود این همکاری موردی بوده و بیشتر با هدف مقابله با تهدیدات موشکی کره شمالی عنوان شده است و در دوره اوباما نیز با همین توجیه بر پیشبرد آن تاکید شده است.

در ارتباط با ژاپن باید توجه داشت که اگر چه بسیاری معتقدند که در نهایت دفاع موشکی به تنهایی نمی‌تواند تضمین امنیتی مناسبی برای این کشور باشد، اما نگاه به این استراتژی در کنار چتر امنیتی هسته‌ای ایالات متحده می‌تواند تا حد زیادی امنیت ژاپن را ارتقا دهد. رهبران ژاپن معتقدند

¹ - Transformation and Realignment for the Future

² - Yokota Air Base

³ - Forward-based X-band Radar

⁴ - Shariki Garrison

⁵ - Okinawa

⁶ - Control and command and real-time information-sharing system

که در این منطقه اطمینان به کارایی همیشگی بازدارندگی نمی‌تواند عاقلانه باشد. از نگاه آنها، کشوری مانند چین و به ویژه کره شمالی احتمال زیادی دارد که در یک جنگ متعارف از موشک‌های خود بهره ببرد. با پذیرش چنین فرضی اگر موشک‌های دشمن بتوانند مراکز اصلی و راهبردی ژاپن را هدف قرار دهند، عمل تلافی جویانه ژاپن و ایالات متحده چندان مزیتی ندارد. در ارتباط با ایالات متحده نیز دفاع موشکی مستقر در ژاپن ضمن حمایت از این متحد، همچنین می‌تواند ابزاری محافظتی از نیروهای مستقر ارتش آمریکا در این منطقه باشد. از سوی دیگر ایالات متحده در پی حفظ قدرت کنونی و تحکیم هژمونی است. بنابراین، از لحاظ منطقی باید قدرت در حال ظهوری مانند چین و چالشگر منطقه‌ای همچون کره شمالی را مهار نماید. بر این اساس یکی از اهداف سرمایه‌گذاری هنگفت بر روی سامانه‌های دفاعی مقابله با چالشگران منطقه‌ای است. ما در فصل هفت بیشتر در مورد اهداف منطقه‌ای سامانه‌های موشکی بحث خواهیم نمود.

همکاری با کره جنوبی:

منشاء اصلی تهدید و هراس عمده کره جنوبی ناشی از تهدیدات نظامی و به ویژه تهدیدات هسته‌ای و موشکی همسایه شمالی است. البته، سوابق و رفتارهای تاریخی این کشور نشان داده است که برخلاف ژاپن که بیشتر به ارتقای سامانه‌های دفاعی می‌اندیشد، کره جنوبی در پاسخ به افزایش تهدیدات موشکی، سعی کرده است که تعداد موشک‌های تهاجمی خود را افزایش دهد.^(۵۳) اما با این وجود، این کشور در سالهای اخیر به استقرار سایت‌های دفاع موشکی با همکاری ایالات متحده نیز اشتیاق نشان داده است.

به نظر می‌رسد که نفوذ و خواست آمریکا در این همکاریها موثرتر باشد. در دوره جنگ سرد قرار گرفتن کره جنوبی و ژاپن در کنار ایالات متحده، حضور این کشور را در منطقه تسهیل کرده بود. در دوره پس از جنگ سرد نیز همین محور بسیاری از نیازمندیها و مطلوبیت‌های سیاست خارجی ایالات متحده به ویژه در زمینه شکل دهی به موازنه منطقه‌ای در شرق آسیا را برآورده است. ایجاد توافقات امنیتی بیشتر به ویژه در زمینه دفاع موشکی راهی دیگر برای حضور هر چه بیشتر نیروهای ایالات متحده و تحکیم هر چه بیشتر موازنه را فراهم خواهد آورد.

آمریکا احساس می‌کند که ایجاد سامانه‌های دفاع موشکی موجب خواهد شد که مزیت مالکیت موشک‌های تهاجمی برای کره شمالی از میان رفته و پیونگ یانگ کمتر به مخاطره آغاز جنگ روی خواهد آورد. این استراتژی از نظر ایالات متحده باعث خواهد شد که نیروهای این کشور هیچگاه وارد جنگ نشوند. اما در نبود سامانه‌های دفاعی این احتمال بیشتر قوت خواهد گرفت. باید توجه داشت که در ژوئن ۱۹۹۴ ایالات متحده در آستانه جنگ با کره شمالی با هدف مهار آن کشور در دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای قرار گرفت. اگر چه آن جنگ در نگرفت، اما با توجه به هسته‌ای شدن کنونی

پیونگ یانگ و تهدیدات تقریباً روزمره رهبران آن، هر لحظه ممکن است جنگی را علیه کره جنوبی آغاز نماید. در چنین وضعیتی، آمریکا طبق توافقنامه‌های امنیتی ناچار خواهد شد که در اولین لحظه خود را درگیر چنین جنگی نماید. مطلوبیت سامانه‌های دفاع موشکی در چنین هنگامه‌ای آشکار خواهند شد.

پوشش دفاعی برای تایوان:

تایوان یکی از مناطق خطرناکی است که در آن ایالات متحده خود را درگیر کرده و با رقیب قدرتمند خود یعنی چین مواجه است و هر لحظه احتمال می‌رود که وضعیت آن به مرحله بحران برسد. تایوان به شدت خواستار استقلال است و در مقابل، چین در اندیشه انضمام کلی آن در قلمرو خود است. هر دو طرف بر خواسته‌های خود پای می‌فشارند و نشانه‌ای از برطرف شدن این مشکل وجود ندارد. به نظر می‌رسد که چین در مسیر دستیابی به هدف خود حتی حاضر به قبول ریسک جنگ است. این کشور به استقرار موشک‌های کروز و میانبرد در اطراف تایوان ادامه می‌دهد تا بتواند آن را مورد هدف قرار دهد. در این راستا، پکن برنامه‌هایی نیز در زمینه فرماندهی و کنترل، ارتباطات و اطلاعات و دیگر توانمندی‌های مربوط به حوزه نظامی و سیستم‌هایی نظیر SR BMs، MR Ms و IRBMs در دست اجرا دارد. این تجهیزات که انواع مختلف موشک بالستیک هستند خود بخشی از برنامه مدرنیزاسیون نظامی/تسلیحاتی پکن هستند. موشک‌های چین نه تنها قادر هستند که ضربه‌ای اساسی به نیروهای نظامی و شهروندان تایوان وارد آورند، بلکه می‌توانند پایگاه‌های نیروهای ایالات متحده را مورد هدف قرار دهند.

در مقابل ایالات متحده هم با توجیه حمایت از تایوان در برابر حمله چین، به حضور نیروهای خود در این منطقه مشروعیت بخشیده و به تحکیم پایگاه‌های نظامی پرداخته است. در این میان به دفاع موشکی نیز به مثابه یک ابزار حمایتی می‌نگرد. زمزمه همکاری با تایوان در زمینه دفاع موشکی غالباً از دوره نئومحافظه‌کاران شروع شد. اما پرزیدنت اوباما نیز در سال ۲۰۱۰ تایید کرد که به وعده‌های بوش برای به کارگیری سامانه‌های مدرن پاتریوت PAC-3 در تایوان متعهد است.^(۵۴)

خاورمیانه و خلیج فارس:

آمریکا برنامه‌هایی گسترده و جامع برای بسیاری دیگر از مناطق حساس جهان در دست اقدام دارد. در این میان منطقه خاورمیانه نیز همواره دارای اهمیت زیادی از دید نخبگان نظامی پنتاگون بوده است. از زمان جنگ جهانی دوم که آلمان نازی از موشک‌هایی دوربرد علیه انگلستان استفاده کرد، خاورمیانه تنها منطقه در جهان بوده است که در آن، دولت‌ها در زمان جنگ از موشک بالستیک استفاده کرده‌اند. بخصوص، از جنگ خلیج فارس ۱۹۹۱، قدرت‌های منطقه‌ای در خاورمیانه و نیز در

جنوب آسیا همت بیشتری بر ساخت موشک‌های کوتاه برد و میانبرد گمارده‌اند. نیروهای نظامی کشورهای خاورمیانه و جنوب آسیا بر این اعتقاد بوده‌اند که موشک‌های بالستیک- و مسلح به تسلیحات کشتار جمعی- ستونهای بنیادین بازدارندگی در مقابل دشمنان خواهند بود.

البته ایالات متحده در این منطقه با هدف مشروعیت بخشیدن به اقدامات خود، غالباً و به طور خاص تهدید موشکی جمهوری اسلامی ایران را برجسته می‌نماید و از این رو همواره در برنامه‌های تبلیغاتی و در مذاکرات خود با دیگر کشورها ادعا می‌کند که تهران یک برنامه گسترده ساخت موشک‌های میانبرد و دوربرد را در دست دارد، که در آینده نزدیک خواهد توانست تمام اروپا و بخشهایی از خاک ایالات متحده را مورد تهدید قرار دهد. اگر چه تعداد نسبتاً زیادی از کشورهای تهدید ایران را منطبق بر واقعیت نمی‌دانند، با این وجود برخی از رقبای منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در جبهه آمریکا قرار گرفته و در راستای تسهیل تلاش‌های آمریکا، اقدام می‌نمایند. در ادامه به برخی از برنامه‌های آمریکا در منطقه با کمک متحدین آن کشور اشاره می‌شود.

ترکیه

اشتقاق ترکیه برای مجهز نمودن خود به اجزاء دفاع موشکی سابقه‌ای طولانی دارد. به خصوص این کشور پس از امضای موافقنامه همکاری استراتژیک با اسرائیل در سال ۱۹۹۶ تمایل خود را برای کسب توانمندی‌های اسرائیل در این زمینه نشان داد. در سال ۱۹۹۷ اولین مذاکرات فروش سیستم‌های Arrow II و رادار Green Pine آغاز شد. اما ایالات متحده با این گونه همکاریها مخالفت نمود و به دلیل اینکه اسرائیل بخش اعظم سرمایه و تکنولوژی ساخت این سامانه‌ها را از واشنگتن دریافت کرده بود نتوانست در مقابل این مخالفت اصرار ورزد. با این حال به نظر می‌رسید که در اوایل سال ۲۰۰۱ ایالات متحده از میزان مخالفت خود با همکاری ترکیه و اسرائیل در این زمینه کاسته و با مقامات هر دو کشور در مورد ایجاد طرحی مشترک در مورد سامانه دفاع موشکی گفتگو کرد. اولین پیشنهاد درباره استقرار یک رادار به همراه سیستم‌های پاتریوت و آرو بود. اما علیرغم این اشتقاق اولیه دو رویداد یعنی بحران مالی ترکیه و حوادث یازده سپتامبر و متعاقب این حوادث، بروز برخی چالش‌ها میان آمریکا و ترکیه بخصوص در هنگامه جنگ عراق^(۵۵) این همکاری را ناتمام گذاشت.^(۵۶) اما پس از آن سیر وقایع جهانی و منطقه‌ای به گونه‌ای پیش رفت که کشورهای غربی عضو ناتو به رهبری ایالات متحده نمی‌توانستند ترکیه را نادیده گرفته و اتفاقاً خود خواهان حضور و نزدیکی هر چه بیشتر به آنکارا شدند. در زمینه بحث ما، نقش ترکیه در ناتو به منظور برآورده نمودن منافع استراتژیک متحدان به ویژه در توسعه و گسترش سامانه‌های دفاع موشکی به منظور محافظت از قلمرو اروپا و آمریکا در مقابل آنچه که تهدیدات موشک‌های بالستیک نامیده می‌شود، حیاتی قلمداد شد.

در جریان اجلاس لیسبون در سال ۲۰۱۰، متحدین عضو ناتو گسترش سامانه دفاع موشکی را مورد پذیرش قرار دادند. در این اجلاس، ترکیه موافقت نمود که میزبان بخشی از اجزای سامانه دفاع موشکی

در قلمرو خود باشد و متعاقب آن با امضای تفاهم‌نامه که میان فرانسیس ریکاردون^۱ سفیر آمریکا در ترکیه و فریدون سنیراوغلو^۲ معاون وزیر خارجه ترکیه در ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۱ امضا شد، موافقت شد که رادار هشدار دهنده یا سیستم هشدار دهنده رادار قابل انتقال دریایی ارتش^۳ موسوم به-AN/TPY-2 به عنوان نخستین بخش سپر دفاع موشکی در جنوب شرقی شهر کورسیک^۴ در استان مالاتیا^۵ در جنوب شرق آنکارا و در حدود ۷۰۰ کیلومتری مرز جمهوری اسلامی ایران مستقر شود.^(۵۷) آمریکا و ناتو این سامانه را به مثابه بخش اول سامانه اروپایی مرحله‌بندی در نظر می‌گیرند. در مرحله دوم این طرح، استقرار موشک‌های پیشرفته‌تر برای مقابله با تهدید موشک‌های دوربرد مستقر خواهند شد. از لهستان و رومانی به عنوان گزینه‌های احتمالی میزبانی این موشک‌ها یاد می‌شود.^(۵۸) ایان لسر^۶ از صندوق سرمایه‌گذاری ایالات متحده در آلمان^۷ بلافاصله پس از اجلاس لیسبون تاکید کرد که موشک‌های SM-3 از طریق رادار مستقر در ترکیه پشتیبانی می‌شوند تا در دریا و در نهایت در رومانی و لهستان مستقر شوند. همه این اجزاء با دفاع هوایی ملی از جمله سیستم‌هایی که در ترکیه نصب شده‌اند هماهنگ می‌شوند.^(۵۹)

استمرار بحران سوریه نیز فرصت دیگری به رهبران آنکارا داد تا به بهانه مقابله با هرگونه حمله موشکی تصادفی یا عمدی از جانب دمشق، در ۲۱ نوامبر ۲۰۱۲ رسماً از سازمان نظامی ناتو درخواست نمایند که سامانه موسوم به پاتریوت را نیز در مناطق مرزی با سوریه مستقر نمایند. این دعوت بلافاصله مورد قبول کشورهای عضو ناتو قرار گرفت. از این‌رو، علاوه بر رادار پیشین آمریکا، سامانه پاتریوت نیز در ترکیه و نزدیک مرزهای سوریه مستقر شد.^(۶۰) گزارشها نشان می‌دهند که سیستم‌ها از ۷ فوریه (۲۰۱۳) به مرحله عملیاتی رسیده‌اند. نحوه استقرار نیز بدین صورت است که سیستم پاتریوت ایالات متحده در غازیانتپ^۸ در ۵۰ کیلومتری شمال مرز سوریه، سایت آلمان در کارامانماراش^۹ نقطه‌ای در ۱۰۰ کیلومتری شمال سوریه و سیستم هلند^{۱۰} در آدانا^{۱۱} ۱۰۰ کیلومتری مرزهای غربی سوریه مستقر شده‌اند.^(۶۱)

¹ - Francis Ricciardone

² - Feridun Siniroglu

³ - Army Navy/Transportable Radar Surveillance System

⁴ - Kurecik

⁵ - Malatya Province

⁶ - Ian Lesser

⁷ - German Marshal Fund of the United States

⁸ - Gaziantep

⁹ - Kahramanmaras

¹⁰ - Netherlands

¹¹ - Adana

کشورهای عرب خلیج فارس:

قلمرو کشورهای عرب خلیج فارس نیز عرصه تلاش آمریکا برای ایجاد سپرهای دفاع ضد موشکی به ویژه در یک دهه اخیر بوده است. این کشور ادعا می‌کند که در پی تقویت توان دفاعی کشورهای متحد حاشیه خلیج فارس در مقابل تهدیدات موشکی چالشگران منطقه‌ای است و غالباً نیز تهدید موشکی جمهوری اسلامی ایران را برجسته می‌سازد. گفتنی است که شروع هدفمند ارسال تجهیزات دفاع موشکی به این منطقه از زمان اعلام برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران و با بزرگنمایی‌ای که در دوره بوش در این زمینه انجام شد، آغاز شد و در دوران باراک اوباما نیز بر استمرار این روند و تقویت دفاع هوایی کشورهای عربی تأکید ویژه‌ای شده است. در واقع دولت بوش پسر در زمینه تهدیدات منطقه‌ای، به ویژه در مورد گسترش تسلیحات هسته‌ای و نیز توان موشکی در خاورمیانه، بزرگنمایی می‌کرد تا فضا برای اجرای برنامه‌های دولت آمریکا در این زمینه فراهم شود.

جزئیات مربوط به برنامه‌های دفاع هوایی و موشکی اولین بار در سخنرانی ژنرال دیوید پترائوس، فرمانده (سابق) نیروهای مرکزی، در یک موسسه مطالعاتی وابسته به وزارت دفاع آمریکا مطرح شد. در این سخنرانی، ژنرال پترائوس به صراحت جزئیاتی از سامانه ضد موشکی در منطقه خلیج فارس را فاش کرد. وی اعلام کرد که سامانه پیش‌بینی شده برای منطقه شامل دو کشتی گشت‌زنی با تجهیزات ویژه در خلیج فارس و استقرار دو سامانه دفاعی در کشورهای قطر، امارات متحده عربی، بحرین و کویت خواهد بود. پس از طرح این موضوع، دولت آمریکا دو کشتی جنگی ایجیس با توان دفاع هوایی در برابر موشک‌های بالستیک را به منطقه خلیج فارس اعزام نمود. افزون بر این به دنبال موافقت کویت، قطر، بحرین و امارات، دولت آمریکا تصمیم گرفت سامانه دفاع موشکی پاتریوت خود را در این کشورها مستقر نماید. بنابراین، چهار رادار، ۲۰ سکوی پرتاب و ۶۰ موشک پاتریوت به کویت فروخته شد. سامانه ایکس-باند به قطر و سامانه بسیار پیشرفته تاد^۱ نیز به امارات فروخته شد.^(۶۲) این در حالی بود که کویت سیستم PAC-2 را نیز قبل از جنگ ۲۰۰۳ در عراق مستقر نموده بود. موافقت با برنامه‌های قطر و امارات نیز پس از آن صورت گرفت که این دو کشور درخواست خرید ۶/۷ میلیارد دلار از تجهیزات سامانه‌های دفاع موشکی ساخت شرکت مارتین لاکهید^۲ را به بهانه مقابله با تهدیدات، تقدیم وزارت دفاع ایالات متحده کردند. پس از طرح این درخواست آژانس همکاری دفاعی امنیتی^۳ که بر فروش تسلیحات به خارج نظارت می‌کند اعلام کرد که در گفتگو با کنگره امکان چنین معامله‌ای را محتمل می‌داند چرا که باعث فروکش کردن تنش این کشورها با ایران می‌شود. بدینگونه معامله‌ای حدوداً هشت میلیارد دلاری انجام شد.^(۶۳)

^۱ - Terminal High Altitude Area Defense (THAD)

^۲ - Lockheed Martin Corp Missile defense Systems

^۳ - Defense Security Cooperation Agency

به نظر می‌رسد که تا سال ۲۰۱۰، هشت سایت موشک پاتریوت در این منطقه به حالت عملیاتی در آمده باشند. این در حالی است که حضور نظامی پیشین آمریکا قبل از ایجاد این سایت‌ها هم چشم‌گیر بود. برای مثال، این کشور تنها در بحرین ۵ ناو و در قطر پایگاهی هوایی داشت که اکثر حملات به افغانستان و عراق نیز از آنجا انجام می‌گرفت.^(۶۴) البته نباید نادیده گرفت که کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس نیز به شدت مشتاق گسترش دفاع موشکی در سطح منطقه بوده و هستند و مکرراً برای مشارکت در طرح‌های سامانه دفاع منطقه‌ای اعلام آمادگی کرده‌اند. در نتیجه این اراده دو جانبه، دولت آمریکا سیاست‌های چندجانبه و در عین حال هماهنگ و منسجمی را برای اجرای طرح‌های خود در پیش گرفت. در این راستا، این کشور تلاش کرده است که از سویی کشورهای عربی را به سامانه‌های دفاع موشکی تجهیز کند و در عین حال به تقویت توان دفاع هوایی ناوهای آمریکایی مستقر در خلیج فارس اقدام نماید ضمن آنکه واشنگتن با تکیه بر درخواست کشورهای خواهان استقرار تجهیزات دفاع موشکی، توانسته بخشی از هزینه‌های برنامه‌های سپر موشکی منطقه را متوجه کشورهای میزبان کند.

در واقع باید گفت که تلاش رهبران واشنگتن برای تقویت کشورهای حوزه خلیج فارس به تجهیزات دفاع موشکی، با هدف تکامل سامانه جهانی انجام می‌گیرد. هدف این است که سامانه‌های دفاعی کشورهای حوزه خلیج فارس به همدیگر مرتبط و منسجم شده و با سامانه‌های دفاع ضد موشکی در اسرائیل و ترکیه پیوند خورده و در نهایت یک سامانه دفاع موشکی قوی و منسجم را به وجود آورد.

رژیم اسرائیل

نمی‌توان تصور کرد که اسرائیل بدون کمک‌های مالی و دانش فنی و تکنولوژیکی ایالات متحده می‌توانست در زمینه دفاع موشکی موفقیتی به دست آورد. این دو بازیگر همواره برنامه‌های بلند مدت و استراتژیکی در زمینه همکاری در استقرار سامانه‌های دفاع موشکی با هدف حفاظت از مرزهای رژیم اسرائیل طراحی نموده‌اند و این طرح‌ها و همکاری‌ها همچنان ادامه دارد.

ایالات متحده از سال ۱۹۹۸ نیمی از هزینه‌های سامانه دفاعی موسوم به Arrow با توانایی دفاع در صحنه اسرائیل را پرداخته است. سرمایه‌گذاری آمریکا در برنامه آرو ۲^(۶۵) نیز که ترکیبی از تکنولوژی بوئینگ^۱ و نیروی هوایی اسرائیل است و با هدف دفاع در برابر موشک‌های دوربرد طراحی شده است و طبق ادعای آنها این سامانه می‌تواند از مناطق اصلی و عمقی قلمرو اسرائیل محافظت نماید، حدود یک میلیارد دلار برآورد شده است. گفته می‌شود این سامانه از سال ۲۰۰۰ به مرحله عملیاتی رسیده و به طور موفقیت‌آمیزی آزمایش شده است. با این حال آژانس دفاع موشکی ایالات متحده آمریکا موافقت نموده است که نسخه پیشرفته‌تری از سامانه موشکی Arrow را نصب کند.

^۱ - Boeing

همچنین وزارت دفاع و آژانس دفاع موشکی حدود ۹۹/۸ میلیون دلار برای پیشبرد دفاع ضد موشکی با همکاری اسرائیل برای سال ۲۰۱۳ درخواست کردند.

علاوه بر این، ایالات متحده برای ساخت سامانه‌های دفاع موشکی موسوم به گنبد آهنین^۱ که برای مقابله با راکت‌ها و موشک‌های کوتاه‌برد مستقر شده است کمک‌های مالی زیادی اختصاص داده است. به کارگیری این سیستم از سال ۲۰۰۷ آغاز شد و بهانه ایجاد آن هم پرتاب راکت از غزه اعلام شد. اسرائیل اولین بار از این سامانه‌ها در آوریل، آگوست و اکتبر ۲۰۱۱ جهت محافظت از شهرهای اشود^۲، بیرشبا^۳ و اشکلون^۴ استفاده کرد. هزینه هر سایت حدود ۵۰ میلیون دلار بوده است. با این وجود، رهبران و نظامیان اسرائیل معتقدند که این سامانه نمی‌تواند امنیت کل مناطق اسرائیل را تامین کند. شارپ یادآور شده است که «در برنامه کلی آنها [اسرائیل] استقرار ۱۰ تا ۱۵ سایت با هدف محافظت از کل شهرها پیش‌بینی شده است». یکی دیگر از مهمترین کمک‌های آمریکا به اسرائیل در اختیار نهادن رادار AN/TPY-2X-Band برای استفاده در سایت‌های ضد موشکی است که این رادار بسیار پیشرفته‌تر از رادارهای اسرائیل است. البته خود آمریکا نیز از آن به عنوان بخشی از شبکه جهانی دفاع موشکی بهره می‌برد. بر اساس گزارش رسانه‌ها رادار X-Band در حال حاضر فعال بوده و مدیریت آن بر عهده نظامیان آمریکایی است. البته رسانه‌ها به مکان استقرار این رادار اشاره ننموده و سری مانده است. با این وجود، برخی کارشناسان مکان آن را صحرای نگو^۵ می‌دانند.^(۶۶)

نه تنها دلیل قانع کننده‌ای برای پایان یافتن این همکاری‌ها در آینده وجود ندارد بلکه رهبران کنونی ایالات متحده اشتیاق زیادی به استمرار این روند در آینده نشان می‌دهند. در همین رابطه، اوپاما در مارس ۲۰۱۰ اعلام کرد که ۲۰۵ میلیون دلار کمک مالی به منظور توسعه سایت موشکی اسرائیل اختصاص داده است. وی در ۲۷ جولای ۲۰۱۲ نیز قانون ارتقای همکاری امنیتی میان اسرائیل و ایالات متحده را امضا نمود که بر تقویت گام به گام و کیفی نیروهای نظامی اسرائیل در مقابل رقبای کنونی و بالقوه آن رژیم، تاکید داشت. در حالی که توافقنامه مزبور شامل همکاری در زمینه‌های گسترده‌ای بود اما تمرکز ویژه‌ای بر ارتقا و پیشرفت توان کیفی اسرائیل در حفاظت از شهروندان در مقابل حملات راکتی و موشکی داشت.

¹ - Iron Dome

² - Ashod

³ - Beersheba

⁴ - Ashkelon

⁵ - Negev Desert

آینده سامانه‌های ضد موشکی

بررسی و ارزیابی تلاش‌ها و اقدامات کنونی و مطالعه برنامه‌ها و راهبردهای استراتژیک- نظامی ایالات متحده، ضمن آنکه می‌تواند درک عمیقی از اهداف و انگیزه‌های رهبران ایالات متحده از تاسیس سامانه‌های ضد موشکی به دست دهد، برنامه‌ها و طرح‌های آنها برای آینده جهان را نیز روشن می‌سازد. مرور اسناد و اقدامات عملی نشان می‌دهد که آنها حداقل اهداف هفتگانه زیر را مد نظر دارند که به احتمال زیاد در سالهای آینده پی گرفته خواهند شد:

۱. استمرار و تکامل برنامه‌ها و طرح‌های پیشین به منظور دفاع از کل کشور در مقابل تهدیدات موشکی.
۲. حفاظت از نیروهای ایالات متحده در مناطق مختلف جهان و متحدین و شرکای منطقه‌ای از طریق ایجاد سپرهای دفاع ضد موشکی.
۳. تست و آزمایش ابزارهای سامانه دفاع موشکی قبل از به کارگیری آنها به جهت اطمینان از کارآمدی هر چه بیشتر تجهیزات مستقر شده.
۴. بکارگیری سامانه‌هایی که ضمن آنکه در آزمایش موفق بوده‌اند از لحاظ هزینه و مالی نیز به صرفه باشند.
۵. بکارگیری سامانه‌های با تکنولوژیهای پیشرفته دارای توان انطباق با تهدیدات. بدین معنا که سامانه‌هایی به کار گرفته شوند که قادر باشند با نوع و کیفیت تهدیدات در آینده منطبق شوند.
۶. تلاش در جهت کسب رضایت و جلب همکاری کشورهای مختلف با هدف گسترش فزونتر سامانه‌ها در سطح بین‌المللی. در این میان مناطق شرق آسیا و خاورمیانه در اولویت قرار دارند. گسترش سامانه‌ها در این مناطق باید با مدنظر قرار دادن اصول زیر همراه باشد:
 - الف) ایجاد روابط نزدیک‌تر و شرکت دادن متحدین در پیشبرد سامانه‌ها به منظور ایجاد بازدارندگی
 - ب) سامانه‌های منطقه‌ای نیز باید به صورت مرحله‌ای پیش رفته و با نوع و کیفیت تهدیدات و شرایط خاص هر منطقه انطباق یابند.
۷. تلاش برای ساخت سامانه‌های متحرک و قابل انتقال. این امر بدان دلیل است که وزارت دفاع ایالات متحده احتمال می‌دهد که در سالهای آینده کشورهای بیشتری از واشنگتن جهت همکاری در زمینه دفاع موشکی دعوت به عمل می‌آورند. لذا واشنگتن باید ظرفیت و توان ساخت سامانه‌های متحرک و قابل انتقال را داشته باشد.^(۶۷) شایسته ذکر است که هزینه‌های نهایی طرح‌های دفاع موشکی که برای مناطق مختلف پیشنهاد شده‌اند، هنوز مشخص نیست.

جمع بندی:

علیرغم اینکه فروپاشی دیوار برلین و زوال کمونیسم موجب کاهش تهدیدات موشکی و هسته‌ای شوروی شد و همزمان روز به روز بر قدرت ایالات متحده آمریکا در همه زمینه‌ها افزوده شد، اما تمایل و اشتیاق رهبران سیاسی و نخبگان نظامی واشنگتن برای استقرار سامانه‌های دفاع موشکی نه تنها فروکش نکرد، بلکه این کشور با مطرح کردن تهدید جدیدی تحت عنوان کشورهای سرکش مسلح به موشک، تلاش‌های گسترده‌تری در این زمینه به عمل آورده و سیستم‌های پیشرفته‌تری را مستقر ساخت. در این دوره جاه‌طلبی‌های ایالات متحده به چهارچوب سرزمینی محدود نشد و عملاً سامانه‌های دفاع ضد موشکی به مناطق مهم تاثیر گذار بر سیاست جهانی راه یافتند. در این فصل تلاش‌های انجام گرفته و سامانه‌های مستقر شده در چارچوب سرزمینی و دیگر مناطق جهان مورد بررسی قرار گرفتند.

البته باید در نظر داشت که سیر تکامل سامانه‌ها در دوره پسا جنگ سرد نیز یکنواخت نبوده و دارای فراز و نشیب بسیاری بوده است. چنانکه اشاره کردیم، ایالات متحده در دهه ۱۹۹۰ در زمینه ایجاد سپرهای موشکی محتاطانه‌تر عمل می‌نمود، اما این اقدامات در نخستین سالهای هزاره سوم و با روی کار آمدن بوش پسر، شتاب گرفتند. نئوکانه‌ها از زمان به قدرت رسیدن، برپایی سامانه دفاع موشکی را سرلوحه سیاست‌های خود قرار دادند و خواهان ایجاد یک نظم استراتژیک نوین شدند. در این راستا تیم امنیتی بوش حتی تمایز میان دفاع موشکی ملی و دفاع در صحنه را حذف و معاهده ABM را الغا نمودند. این اقدامات موجب تحولی بنیادین در برنامه دفاع موشکی شد و حداقل پیامد آن تسهیل گسترش سامانه‌ها به خارج از مرزهای سرزمینی و نیز استقرار تجهیزاتی بود که پیشتر معاهده A.B.M بکارگیری آنها را ممنوع ساخته بود. بسترهای مهیا شده باعث شد که اوباما و تیم دموکرات نیز تلاش برای استقرار سپرهای ضد موشکی در داخل و خارج از کشور را در قالب طرح‌های منسجم و پرهزینه استمرار بخشند. به طوری که امروزه و در دوره ریاست‌جمهوری دموکرات‌های میانه‌رو بحث سامانه‌های ضد موشکی افکار عمومی بسیاری از کشورهای جهان را متوجه خود ساخته است. اما اینکه اهداف و انگیزه‌های واقعی رهبران ایالات متحده از پیشبرد این برنامه‌ها و سرمایه‌گذاری حجیم بر روی سامانه‌های ضد موشکی کدام‌اند، مساله اساسی این کتاب است که در فصول بعدی بدان پرداخته می‌شود. در این راستا در فصل بعدی به چگونگی تاثیر سامانه‌ها بر موازنه راهبردی و در فصل هفتم به کیفیت تاثیر سامانه‌ها بر تحکیم نظم مبتنی بر هژمونی می‌پردازیم. نظمی که از دیدگاه رئالیسم تهاجمی، هدف غایی قدرت‌های بزرگ و به مثابه امنیت مطلق به شمار می‌رود.

پی نوشت ها:

۱. بنگرید به:

Robert P Haffa and et al(2009). **Deterrence and Defense in The Second Nuclear Age** ,Analysis Center Paper ,Northrop Grumman, March,p:22.

Colonel Daniel Smith(2000). “ A Brief History Of ‘Missiles ‘ And Ballistic Missile Defense” ,in: **National Missle Defense**, published by Center For Defense Information ,Washington,DC,September,p:3.

2.Steven Hilderth and Amy F. Woolf(2010). “Ballistic Missile Defense and Offensive Arms Reductions: A Review of the Historical Record” , **Congressional Research Service**,Prepared for Members and Committees Congress,7-5700,R41251,May 25, p:13.

۳. بنگرید به: Hildreath&Woolf,Ibid,p:13 و همچنین بنگرید به:

Ogawa Shinichi(2002). “Missile Defense and Deterrence” ,**NIDS Security Reports**, NO. 3, March, p:35, Available at: http://www.nids.go.jp/english/publication/kiyo/pdf/bulletin_e2001_2.pdf

4.Andrew. James.Futter(2011).**The Evolution of US Ballistic Missile Defense Debate 1989-2010**, A Thesis Submitted to the University of Birmingham for the Degree of Doctor of Philosophy, Department of Political Science and International Studies, College of Social Sciences, September,p:64.

5.Futter,Ibid,p:40.

6.Futter,Ibid,p:98.

7.Hildreth&Woolf,Ibid,p:14.

8.Bruno Tertrais(2001). “U. S Missile Defence: Strategically Sound,Politically Questionable” ,London:**Center for European Reform**,Working Paper,April, p:5.

9.Futter,Ibid,p:102.

۱۰. بنگرید به:حسین دهشیار(۱۳۸۰). «تروریسم و چالش تئوریک سیستم دفاع موشکی»، فصلنامه سیاست

خارجی، سال پانزدهم، شماره چهار، زمستان، ص ۱۱۸۶. همچنین رجوع کنید به:

جمشید ثریا(۱۳۸۴). «آمریکا، تروریسم و بنیادگرایی»، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره ۲۱۹-۲۲۰، آذر

و دی، ص ۳۵.

۱۱. چارلز. ال. گلسر(۱۳۸۶). **دفاع موشکی ملی و آینده سیاست تسلیحاتی هسته‌ای آمریکا**، ترجمه

و تدوین اسماعیل بشری، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک گروه پژوهشی مطالعات بین

المللی، ص ۳۱.

۱۲. به نقل از کو، بنگرید به:

Bong. Jun.Ko(2007). **International Opportunity and Domestic Policy Consensus: The Case of Missile Defense**, A Dissertation Submitted to the

Graduate School of University of Notre Dome, Inpartial Fulfillment of the Requirements for Degrees of doctor of philosophy, February, p157.

13. Charles. L Gleaser and Steven Fetter(2001). "National Missile Defense and the Future of U. S. Nuclear Weapons Policy", **International Security**, Vol. 26, NO. 1, Published by the MIT Press, (Summer) , p:45, available at: <http://www.jstor.org/page/info/about/policies/terms.jsp>

۱۴. محمود عسگری(۱۳۸۶). «سپر دفاع موشکی: دیدگاه‌ها و روندها»، ماهنامه اطلاعات راهبردی، شماره ۵۰، تیر ماه، ص ۸.

15. Futter, Ibid, pp:123-134.

16. Hildreath & Woolf, Ibid, p:15 و Smith, Ibid, p:14 .

17. Futter, Ibid, p:134.

۱۸. دهشپار، همان: ص ۱۱۸۷.

19. Raphael. Ramos(2007). **The American Missile Defense Shield In Eastern Europe Rives Cold war**, Research Associate at ESISC (European Strategic Intelligence And Security Center, Back Ground Analysis 30/05/2007, p:3, available at: <http://www.esisc.org/documents/pdf/en/bouclier-antimissile-eng.pdf>

۲۰. سعید گلکار(۱۳۸۰). «بررسی سپر دفاع موشکی ملی آمریکا»، گزیده تحولات جهان، شماره ۱۳، مرداد، ص ۱۷.

۲۱. فرشاد رومی(۱۳۸۷). «هدف‌های آمریکا از برپایی سامانه پدافند ضد موشکی در خاور اروپا»، فصلنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال بیست و دوم، شماره اول و دوم، مهر و آبان، ص ۱۲۶.

22. Amy. F Woolf(2002). "National Missile Defense: Russia's Reaction", **Report for Congress**, Congressional Research Service, The Library of Congress, Web, Order Code RL30967, Update June 14, 200, pp:1-25, see p:5.

۲۳. گلسر، همان: ص ۳۲،

۲۴. به نقل از: Ramos, Ibid, p:3.

25. George. W Bush(2001). "Remarks at the National Defense University", May

1. Available at: <http://www.presidency.ucsb.edu/ws/?pid=45568>

۲۶. تمایز میان دفاع موشکی ملی و دفاع موشکی صحنه در این است که در دفاع موشکی صحنه، هدف حمایت از سربازان و متحدان آمریکا در برابر حملاتی است که از سوی موشک‌های کم‌برد نظیر حملات موشکی اسکاد در جنگ خلیج فارس انجام شد. این سامانه‌ها بازدارندگی دیگر کشورها را تهدید نمی‌کند. اما سامانه دفاع موشکی ملی از شهرها در مقابل موشک‌های بالستیک دوربرد حفاظت می‌کند و این امر توان بازدارندگی دشمنان را از بین خواهد برد. در این باره بنگرید به: عسگری، همان: ص ۷،

۲۷. به نقل از: Futter, Ibid, pp:170-71.

۲۸. به هر جهت بوش و تیم رادیکال او این استدلال را پذیرفته بودند که معاهده A. B. M دیگر کارایی ندارد و آن را سنگ بنای امنیت بین الملل نمی دانستند. پل ولفویترز معاون وزیر دفاع تاکید داشت که ایالات متحده باید معاهده را نادیده بگیرد. رامسفلد وزیر دفاع نیز معاهده را مربوط به تاریخ باستان می دانست. در کنار آنها، پاول نیز تاکید داشت که معاهده با چهارچوب استراتژیک آمریکا همخوانی ندارد. بنابراین بوش معاهده را ملغی نمود و اصرار داشت که ایالات متحده باید جهت به کارگیری سامانه های دفاعی کارآمد به فراتر از محدودیت های این معاهد گام نهد. در این باره (بنگرید به: Woolf, Ibid, p: 4).

۲۹. به نقل از: Futter, Ibid, p: 176.

۳۰. رامسفلد در پی اجرای فرامین رئیس جمهوری آمریکا و جهت کارآمد نمودن برنامه ها و اولویت بندی تکنولوژی های نویدبخش تمایز بروکراتیک میان سامانه دفاع موشکی ملی و دفاع موشکی صحنه را حذف کرد و برنامه های سازمان دفاع ضد موشکی را در قالب سازمان جدیدی به نام «آژانس دفاع موشکی» مورد سازماندهی مجدد قرار داد. در این باره بنگرید به: Futter, Ibid, p: 160 و نیز:

نادر ساعد (۱۳۸۱). «آمریکا و پایان یک جانبه پیمان موشکهای ضد بالستیک»، فصلنامه راهبرد، شماره بیست و ششم، زمستان، ص ۳۸۶.

31. Ramos, Ibid, p: 5.

۳۲. گلسر، همان: ص ۱۶.

۳۳. رهبران و مقامات ایالات متحده در تبلیغات رسانه ای و مذاکرات خود با دیگر کشورها، مهمترین دلیل استقرار این سامانه را مقابله با موشک های جمهوری اسلامی ایران عنوان می کردند.

۳۴. رحمن قهرمانپور (۱۳۸۷). «ابعاد نظامی و سیاسی استقرار سپر موشکی آمریکا در لهستان و چک»، فصلنامه راهبرد، سال شانزدهم، شماره ۴۸، تابستان، ص ۸.

35. Department of State (2008). "Proposed U. S Missile Defense Assets in Europe", United State of America, **Distribution Staement a. Aproved For Public release**, distribution is unlimited. , /MDA/2650 (15JUN), p: 4, Available at: <http://www.aic.cz/cms/md706-brochure.pdf>

36. Stephan Pullinger & et al (2007). **Missile Defence And European Security** , Published by Eropcean Parliament's Subcommittee on Security and Defence, 12 november, p: 12, Available at: http://www.isiseurope.org/pdf/2007_artrel_72_pe%20missile%20defence%20and%20european%20security.pdf

۳۷. سیدرضا میرطاهر (۱۳۸۶). «استقرار سپر دفاع موشکی ایالات متحده در اروپا و تاثیر آن بر امنیت ملی ج. ا. ایران»، ماهنامه اطلاعات راهبردی، شماره ۵۰، تیر، ص ۲۳.

۳۸. عبدالله قنبرلو (۱۳۸۹). اقتصاد سیاسی مداخله گرایی در سیاست خارجی آمریکا، تهران: انتشارات مطالعات راهبردی غیر انتفاعی، چاپ اول، ص ۸۲.

39. Futter, Ibid, p: 224 .

۴۰. بنگرید به:

- Sean Kay(2012). "NATO' Missile Defensr-Realigning Collective Defense for the 21st Century", **PERCEPTIONS**, Spiring, Volume XVII, Number 1, p:43.
- Jan Kyl(2013). "Reflections on Missile Defense and Challenges for the Fuure", in: **Journal of Defense Dossier**, Publishe by American Foreign Policy Council, p:6.

۴۱. برای مطالعه بیشتر و جزئیات این طرح بنگرید به:

Futter, Ibid, p:231

Kay, Ibid, p:231

Ruxandra. Laura Boslika(2012). "The Evolution of Missile Defense Plan from Bush to Obama: Implication for the National Security of Romania", **INCASB ULLETIN**, Volume 4, Issue 2/12, p:141, Available at: http://bulletin.incas.ro/files/bosilca_r_1_v4_iss_2_ful.pdf

Burcu. Ceren Goynu(2013). "Current Ballistic Missile Defense Program and Discussion in Turkey", **IFSH Institut Fur Friedensforschung und Sicherheitspolitik an der Universitat Hamburg**, English Version, January, p:1, Available at: <http://www.ifsh.de/IFAR/pdf/NATO%20BMD%20and%20Turkey%20-%20IFAR%20FactSheet3.Pdf>

Jeffery Mankoff(2012). "The Politics of U. S Missile Defense Cooperation With Europe and Russia", **International Affairs** 88, 328, Available at: http://www.chathamhouse.org/sites/default/files/public/International%20Affairs/2012/88_2/88_2mankoff.pdf

۴۲. واشنگتن در راستای مشارکت و اهمیت دادن هر چه بیشتر به ناتو در اجلاس لیسبون در نوامبر ۲۰۱۰ موافقت کرد که توانایی دفاع موشکی را جهت محافظت از تمامی مردمان کشورهای عضو ناتو، سرزمینشان و نیز نیروهایشان گسترش دهد و اروپاییان نیز در اساس طرح مذکور را به مثابه کمک و مساعدت ایالات متحده برای اعضا ناتو می‌نگرند. در این باره بنگرید به: Mankoff, Ibid, pp. 320, 338.

۴۳. در اینجا منظور از بازدارندگی گسترده آن نوع از بازدارندگی است که ایالات متحده برای حمایت و حفاظت از کشورهای متحد و دوستان منطقه‌ای در پیش گرفته است. به عبارتی دقیق‌تر بازدارندگی گسترده به تعهدات واشنگتن به متحدان استراتژیک خود در مناطق مختلف برای تضمین امنیت آنها اشاره دارد. بنابراین این مفهوم متمایز از مفهوم بازدارندگی استراتژیک است که در جاهای مختلف در این کتاب بدان اشاره نموده‌ایم.

44. Hyon. Joo Yoo(2012). "Domestic Hurdles for system-driven behavior: neoclassical realism and missile defense policies in Japan and South Korea", **International Relations of the Asia-Pacific**, Volume 12, p:329.

45. masako Ikegami(2003). "Missile Defense and Nuclear Deterrence in Post-Cold War Regional Conflicts", **Presented at the 8th ISODARCO Beijin**

- Seminar on Arms Control**, Beijing, 14-18 October 2002, p:3, available at: <http://www.isodarco.it/courses/candriai03/paper/candriai03-Ikegami.pdf>
46. Christopher. W Hughes(2006). "Ballistic Missile Defence and U. S-Japan and U. S-UK Alliances Compared", **Center for the Study of Globalisation and Regionalisation University of Warwick**, GARNET Working Paper:NO11/06, December, p:20.
۴۷. بنگرید به:
- Gordon. R. Mitchell(2001). "Japan-U. S. Missile Defense Collaboration: Rhetorically Delicious, Deceptively Dangerous", **World Affairs**, VOL. 25, Winter, p:85, Available at: <http://www.pitt.edu/~gordonm/JPubs/JapanTMD.Pdf>
- Patrick. M O'donogue(2000). "Theater Missile Defense in Japan: Implications for the U. S. -China-Japan Strategic Relationship", **Strategic Studies Institute**, Code ISBN1-58487-035-4. September, p:13.
48. Emma Chanlett Avery(2011). "The U. S-Japan Alliance", **Congressional Research Service**, Prepared for Members and Committees of Congress 7-5700, January 18, p:14.
49. Sugio Takahashi(2012). **Ballistic Missile Defense in Japan: Deterrence and Military Transformation**, Published by the Center for Asian Studies Security Center, In Collaboration With the Atomic Energy Commission, December, p:17.
51. Avery, Ibid, p:14.
۵۱. برای مثال بنگرید به:
- Uzi Rubin(2010). "Recent Development in Missile Defense", **CERI STRATEGIC PAPERS**, N° 6, Rencontre Stratégique du 24 mars, English Version, p:4, available at: http://www.sciencespo.fr/cei/sites/sciencespo.fr/cei/files/n6_24032010.pdf
52. Keenan Bock and Kevin Morgan(2012). "Missile Defense and Advocacy Alliance", **Missile Defense Heading Update**, November 2, 2012-November 9, p:12, Available at: <http://www.missiledefenseadvocacy.org/data/images/october%2026%20headline%20update.pdf>
۵۳. البته ژاپن از لحاظ قانونی برای تقویت ارتش و نیروی تهاجمی خود با محدودیت‌هایی مواجه است. بنابراین، احتمال دارد یکی از دلایل اینکه ژاپن بیشتر در زمینه تدافعی و کمتر در زمینه تسلیحات تهاجمی برای ایجاد بازدارندگی سرمایه‌گذاری می‌کند، به همین محدودیت‌ها بازگردد.
54. Rubin, Ibid, p:5.
۵۵. در زمان حمله ایالات متحده به عراق (۲۰۰۳) ترکیه نگران قدرتیابی کردها در شمال عراق بود. این مساله باعث ایجاد روابط چالش انگیزی میان ترکیه و ایالات متحده در آن زمان شد.

56. Aaron Stein(2012). "Turkey Embraces Missile Defense", **Center for Economics and Foreign Policy Studies (EDAM)**, Non-Proliferation Policy Briefs 2012/5, p:3-4.
 ۵۷. البته در مورد مکان دقیق سامانه اختلاف نظرهایی وجود دارد از جمله بنگرید به:
 Sofia Hefdell(2012). "Turkey-NATO Relations at the 60th Anniversary", **Global Political Trends Center**, March 2012, Policy Update, NO2, pp:1-6, see p:3.
 Kay, Ibid, p:45
 Goynu, Ibid, p: 1
 58. Kay, Ibid, p:45.
59. Jim Zanotti(2011). **Turkey-U. S. Defense Cooperation: Prospects and Challenges**, Congressional Research Service, Prepared for Members and Committees of Congress, April 8, 7-5700, R41761, p:16.
60. Goynu, Ibid, p:4 .
61. James Fifield(2013). "Missile Defense in Turkey", **Institute George Marshall Policy Outlook**, February, p:12, Available at: <http://marshall.org/wp-content/uploads/2013/08/Fifield-Missile-Defenses-in-Turkey.pdf>
 ۶۲. مزگان قربانی(۱۳۹۱). «استقرار سپر دفاع ضد موشکی آمریکا در خلیج فارس و تاثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه راهبرد دفاعی**، سال دهم، شماره ۳۸، تابستان، ص ۱۶.
۶۳. درخواست قطر شامل خرید سیستم تاد (Terminal High Altitude Area Defense)، ۱۲ سیستم پرتاب کننده، ۱۵۰ موشک، دو دستگاه تجهیزات مربوط به کنترل و نظارت، دو رادار AN/TPY-2 و یک رادار هشدار دهنده EWR بود. درخواست کوچکتر امارات متحده عربی برای خرید ۴۸ موشک THAAD و نیز تجهیزات و آموزش به کارگیری آنها می شد. در این زمینه بنگرید به: Bock and Morgan, Ibid, p: 13
64. Sourav Roy(2010). "Mission Absolute: American Hegemony in Space", **Aljazeera Center for Studies**, February, p:2.
 ۶۵. سامانه Arrow در فارسی به خدنگ و پیکان نیز ترجمه شده است.
 ۶۶. بنگرید به:
- Jeremy. M Sharp(2013). "U. S Foreign Aid to Israel", **Congressional Research Service**, Report for Congress, Prepared for Members and Committees of Congress, 7-5700, RL33222, (April. 11), p:8-15.
 ۶۷. برای مطالعه برخی از رهنمودهای ایالات متحده در زمینه دفاع موشکی برای آینده بنگرید به:
 Department of Defense (2013). "Defense Budget Priorities and Choices, phiscal year 2014", **Department of defense United States of America**, april, available, at: <http://www.defense.gov/pubs/DefenseBudgetPrioritiesChoicesFiscalYear2014.Pdf>

Mry Kaszynski and Daniel Painter(2012). “U. S Missile Defense and European Security”, **Perspective**, June 25,American Security Project,p:3, available at: <http://www.scribd.com/doc/97847923/U-S-Missile-Defense-and-European-Security>

فصل ششم

دفاع ضد موشکی و تأثیر بر موازنه راهبردی

مقدمه

فرضیه ما این بود که ایالات متحده با استقرار سامانه‌های دفاع ضد موشکی در صدد تغییر موازنه راهبردی و ایجاد و تثبیت هژمونی است. در فصل حاضر سعی داریم چهارچوبی منطقی، معتبر و دقیق برای ارزیابی این ادعا که سامانه‌های دفاع موشکی بر موازنه راهبردی تأثیرگذار هستند و چگونگی و کیفیت این تأثیرگذاری را ارائه دهیم. گفتیم که استراتژی کلان ایالات متحده پس از جنگ سرد در راستای هژمونی بوده است. دولت هژمون می‌بایستی موازنه را از میان برده و به ویژه در زمینه نظامی نباید هیچ قدرتی توان رقابت با آن را داشته باشد. واشنگتن برای از میان بردن هرگونه تردیدی در برتری و رهبری هژمونیک جهانی خود باید به تغییر موازنه راهبردی نائل آید. شکاف قدرت میان آمریکا و دیگر قدرت‌های حاضر در نظام بین‌الملل باید بسیار قابل توجه باشد. چرا که بر طبق چارچوب ثئوریک ما، هژمون بالقوه دولتی است که بزرگترین ارتش و بیشترین توان نظامی را در میان دولت‌های موجود داشته باشد. آمریکا باید بزرگترین قدرت سیستم باشد و از این رو به دنبال فرصت‌هایی برای تغییر در موازنه قدرت به نفع خودش خواهد بود. این انگیزه تهاجمی برای تعقیب قدرت بیشتر، تنها زمانی که هژمونی حاصل آید، متوقف می‌شود. هژمونی در جهان کنونی نیز با تفوق هسته‌ای در ارتباط است. تفوق هسته‌ای به کشور هژمون توانایی ویران کردن کلیه رقبایش بدون ترس از مقابله به مثل آنها را می‌دهد. این مزیت نظامی عظیم است که کشور دارای سلاح هسته‌ای را تبدیل به هژمونی جهانی می‌سازد. درست به همین دلیل است که محتوای اصلی انتقادات روسیه نسبت به دفاع موشکی این است که چنین دفاعی چالشی فرا راه استمرار موازنه استراتژیک است. بدون تردید اکنون روسیه از لحاظ نظامی تنها دولتی است که می‌تواند ایالات متحده را با حمله‌ای هسته‌ای در هم کوبد و استراتژی نظامی این کشور نیز تمرکز خود را بر حفظ موازنه تدافعی-تهاجمی با ایالات متحده نهاده است. مطالب ارائه شده در فصل پیش‌رو نشان خواهد که واکنش‌های تند همراه با نگرانی روسیه اغراق‌آمیز نیست و این سامانه‌ها در آینده خواهند توانست بر توانمندی‌های استراتژیک این کشور تأثیر منفی بگذارند.

نفی اهداف تک بعدی: دلایل پنجگانه

در مقدمه کتاب حاضر به این نکته اشاره کردیم که بسیاری از پژوهش‌هایی که با هدف تبیین اهداف ایالات متحده از استقرار سامانه‌های دفاع ضد موشکی انجام گرفته‌اند، نگاهی تک بعدی به مساله داشته و غالب آنها بر مهار و خنثی نمودن تهدید موشکی کشورهای نوظهور تاکید داشته‌اند. واضح است که این‌گونه تقلیل‌گرایی نمی‌تواند تبیین واقع‌گرایانه‌ای از موضوع مورد بحث ما ارائه دهد. بنابراین، پیش از پرداختن به مباحث اصلی ضرورت دارد که ما در ابتدا دلایل خود را در این زمینه که هدف ایالات متحده صرفاً مقابله با تهدیدات کشورهای نوظهور موشکی و یا به زعم آمریکایی‌ها کشورهای سرکش نیست، برشمردیم. البته این بدان معنا نیست که ما منکر چنین انگیزه و هدفی هستیم. اتفاقاً، یکی از مهمترین اهداف رهبران واشنگتن از استقرار سامانه‌های تدافعی را مقابله با چنین تهدیداتی می‌دانیم و از این رو فصل هفتم این کتاب را به اهداف چندگانه و انگیزه‌های متعدد ایالات متحده از استقرار سامانه‌های ضد موشکی در جهان اختصاص داده‌ایم. دلایل پنج‌گانه‌ای که ما در اینجا بر خواهیم شمرد نشان دهنده آن هستند که نخبگان سیاسی و نظامی ایالات متحده در کنار مقابله با کشورهای نوظهور، اهدافی استراتژیک‌تر را در ذهن دارند. این دلایل عبارتند از:

۱. تهدید موشکی کشورهای نوظهور نسبتاً کوچک و محدود است. بنابراین، توسل به بازدارندگی سنتی برای مهار آنها جوابگو خواهد بود.
۲. میزان سرمایه‌گذاری ایالات متحده بر روی سطوح مختلف سامانه‌های ضد موشکی با این ادعا که این سیستم‌ها صرفاً در مقابل تهدیدات کشورهای نوظهور ساخته می‌شوند، همخوانی ندارد.
۳. در بسیاری موارد نوع فناوری و تکنولوژی‌های به کار رفته در سامانه‌ها هدفی فراتر از مقابله با تهدیدات موشکی کشورهایی نظیر جمهوری اسلامی ایران و کره شمالی را نشان می‌دهد.
۴. حتی در صورت پذیرش ادعای مقابله با تهدیدات نوظهور، سامانه‌های مستقر شده کنونی متناسب با حجم تهدیدات و بنابراین مکفی و جوابگو هستند.
۵. ایجاد و الغای غالب طرح‌های دفاع موشکی ارتباطی با ظهور و اضمحلال تهدیدات موشکی کشورهای نوظهور نداشته‌اند.

دلیل اول بر این اساس مطرح شده است که حتی اگر تهدید موشکی کشورهای نوظهوری مانند کره شمالی و جمهوری اسلامی ایران واقعیت داشته باشد، استفاده از اهرم بازدارندگی سنتی و تهدید به تلافی در مقابل آنها جوابگو بوده و می‌تواند چنین تهدیداتی را مهار نماید. در اینجا تاکید بر تهدید کشورهای کره شمالی و ایران بدان دلیل است که رهبران ایالات متحده تهدید این دو کشور را بیش از همه برجسته نموده و همواره نگرانی خود را از این تهدیدات ابراز داشته‌اند. آنها ادعا می‌کنند که انگیزه اصلی‌شان برای احداث سامانه‌های موشکی در نقاط مختلف جهان مقابله با این تهدیدات است. آمریکایی‌ها بازدارندگی سنتی را برای مقابله با چنین تهدیداتی مناسب نمی‌دانند. با این وجود، چنانکه گفتیم، در مقابل این ادعای رهبران آمریکا، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه است که بازدارندگی

کلاسیک در دوره جنگ سرد موجب مهار بازیگر قدرتمندی همچون شوروی شده است که اتفاقاً اهداف تهاجمی خود را نیز پنهان نمی‌کرد، اما در حال حاضر نمی‌تواند کشورهای نوظهور با توانمندی‌های بسیار کمتر را مهار کند؟ به عبارت دیگر آیا ایالات متحده نمی‌تواند از استراتژی تهدید به تلافی برای مقابله با این کشورها استفاده کند؟ رهبران آمریکا پاسخ‌های دوگانه‌ای به این پرسش داده‌اند. برای مثال در سال ۱۹۹۶ ویلیام پری وزیر دفاع اسبق ایالات متحده تاکید کرده بود که «چنانچه این قدرت‌ها [قدرت‌های خودسر] یک تهدیدی را مطرح کنند، توانایی ما برای تلافی با استفاده از یک پاسخ هسته‌ای قطعی برای بازداشتن آنها کافی است. بازدارندگی برای دهه‌ها از ما در مقابل زرادخانه‌های هسته‌ای محافظت کرده است و همچنان از ما محافظت خواهد نمود»^(۱) حتی کاندولیزا رایس مشاور امنیت ملی جورج بوش در مقاله‌ای این نکته را بیان کرد که «رژیم‌های شرور همواره وجود دارند، بنابراین نباید در مورد آنها دچار دستپاچگی شد. بلکه اولین اقدام دفاعی در مقابل آنها باید همان بازدارندگی کلاسیک باشد- اگر آنها به سلاح کشتار جمعی دست یابند، در آن صورت تسلیحاتشان بلااستفاده خواهد ماند، زیرا استفاده از آنها محای ملی را به همراه خواهد داشت»^(۲) چنانکه ملاحظه می‌شود پری و رایس بر اهمیت و مکفی بودن استراتژی بازدارندگی کلاسیک در مقابل تهدیدات نوین تاکید کرده‌اند. با این وجود، همزمان با پیشبرد تدریجی برنامه‌های دفاع موشکی چنین استدلالهایی به حاشیه رفت و رهبران آمریکا به مرور سخن از ناکارآمدی استراتژی تلافی‌جویانه کلاسیک به میان آوردند. این استدلال‌ها به ویژه از زمان بوش پسر تاکنون بسیار مطرح شده‌اند. بوش و مشاوران ارشد او همچون استفن هادلی مشاور امنیت ملی، پاول وزیر دفاع و وولفویتر معتقد بودند که دکترین جنگ سرد منسوخ شده است. آنها بر این باور بودند که تهدیدات کشورهای دارنده موشک‌های دوربرد بدان معناست که ایالات متحده نیازمند دستیابی به توانایی دفاع در مقابل حملات از جانب چنین کشورهایی است که احتمال کمی دارد بازدارندگی در مقابل آنها موثر باشد. در این راستا، در استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ آمده است که در دوره جنگ سرد و بخصوص به دنبال بحران موشکی کوبا، «ما [آمریکا] با وضعیت حفظ وضع موجود با یک رقیب کاملاً خطرناک مواجه بودیم. بازدارندگی یک دفاع موثر بود. اما بازدارندگی بر پایه تهدید متقابل صرف، احتمال کمی دارد که در مقابل رهبران کشورهای شرور که متمایل به پذیرش ریسک و قمار بر سر زندگی مردمانشان^۱ و رفاه ملت‌هایشان هستند، پاسخگو باشد»^(۳) بنابراین، رهبران آمریکا ادعا می‌کنند که بازداشتن کشورهای نوظهور مشکل است. چرا که با این دولت‌ها نه خطوط مستقیم ارتباطی دارند و نه فهم مشترکی از منافع. در توجیه سامانه‌های منطقه‌ای نیز آمریکایی‌ها می‌گویند دولت‌های نوظهور می‌خواهند نیروهای واشنگتن را از مناطق خود اخراج کنند تا به اقدامات خرابکارانه و حمایت از

¹ - Gambling with live of their peoples

تروریسم بپردازند. آنها می‌گویند آمریکا در آینده قربانی تجاوزات و جاه‌طلبی‌های چالشگران منطقه‌ای خواهد شد چرا که تسلیحات مرگباری به دست آورده‌اند.

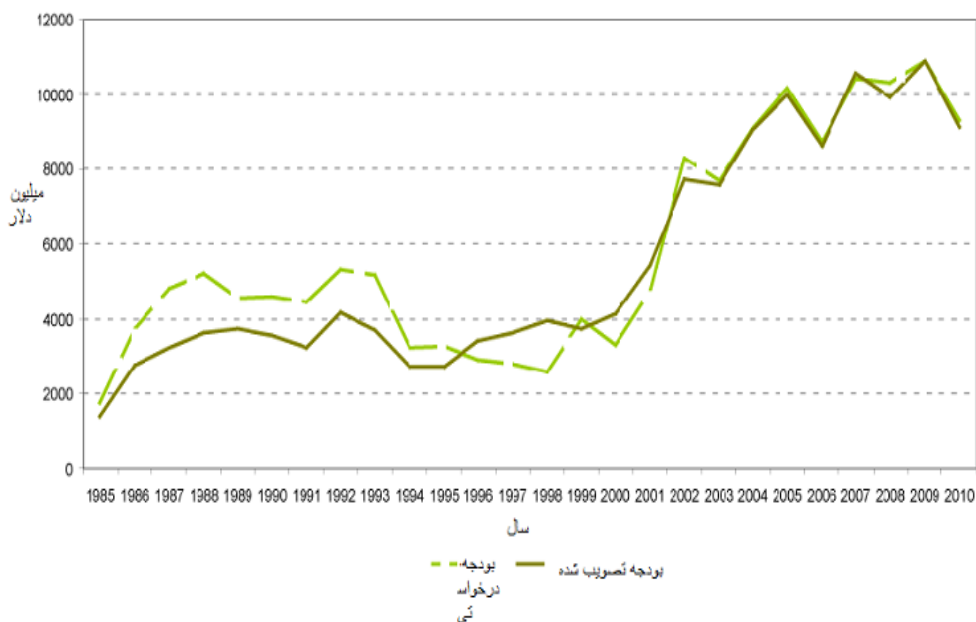
با چنین تفکری، آمریکایی‌ها در مقابل بازدارندگی کلاسیک، سخن از نوعی بازدارندگی موسوم به بازدارندگی متناسب^۱ به میان می‌آورند. در این نوع بازدارندگی که به طور خاص در گزارش دفاعی چهارسالانه در سال ۲۰۰۶ مطرح شد این نظر انعکاس می‌یابد که تئوریهای بازدارندگی جنگ سرد و استراتژیهای گذشته نمی‌توانند بازیگرانی را که در عصر دوم هسته‌ای (دوره پسا جنگ سرد) دارای توان هسته‌ای هستند، باز دارند. از نظر آنها بازدارندگی متناسب هسته‌ای در آینده نیازمند ترکیب دقیقی از استراتژی‌ها و نیروهای به کار گرفته شده در عصر نخست هسته‌ای (دوره جنگ سرد) و تطبیق آنها با خط‌مشی‌ها و قابلیت‌های کنونی است که بتوانند در مقابل تهدیدات نوظهور از جانب بازیگران هسته‌ای جدید مقابله کنند. این استراتژی شامل مدرنیزاسیون موشک‌های بالستیک میان قاره‌ای حامل کلاهک‌های هسته‌ای قدیمی (ICBMs)، موشک‌های بالستیک مستقر در ناوها و بمب‌ها جهت تضمین توانایی حمله (نیروی تهاجمی) و بکارگیری سامانه‌های ضد موشکی (نیروی تدافعی) است. در این استراتژی یک سامانه لایه‌ای دفاعی جهانی و سریع با قابلیت استقرار در دریا، زمین و فضا که بتواند در مقابل موشک‌های بالستیک با هر میزان برد و در تمام مراحل پرواز مقابله کند، باید در اولویت دفاع ملی قرار گیرد.^(۴) از نگاه آنها، استراتژی بازدارندگی متناسب می‌تواند در مقابل کشورهایی که «غیرعقلانه و غیرمسئولانه» عمل نموده و اقدام به حمله موشکی به ایالات متحده یا متحدین آن کشور می‌کنند، ابزار مهار کننده متناسبی باشد. چرا که اگر آن کشورها مطمئن باشند که موشک‌های آنها قبل از رسیدن به هدف خنثی خواهند شد، از چنین اقدامی اجتناب خواهند کرد. چنانکه مشاهده می‌شود توجیهی که آنها برای استقرار این سامانه‌ها در مقابل کشورهای نوظهور ابراز می‌کنند، این است که این دولت‌ها شرور، غیر عاقل و ریسک‌پذیر هستند و بنابراین بازدارندگی کلاسیک برای مهار آنها کارآمد نخواهد بود. چرا که این نوع بازدارندگی با فرض عقلانی بودن بازیگران بنیان نهاده شده است.

اما آیا این قابل تصور است که کشورهای نوظهور منطقه‌ای در رفتارهای خود عقلانیت را به کنار نهاده و اقدام به حمله موشکی به ایالات متحده یا متحدین آن کنند؟ سوابق تاریخی چنین فرضیه‌ای را رد می‌کند و هم‌اکنون نیز هیچ سند و مدرکی در دست نیست که نشان دهد کشورهای نام‌برده اراده به شروع یک جنگ پیشدستانه و پرتاب موشک به ایالات متحده و دوستان آن را داشته باشند. اسمیت از کنت والتز نقل می‌کند که حتی زمانی که دولت‌ها به تسلیحات اتمی دست می‌یابند احتمال بیشتری دارد که به شیوه‌ای عقلانی‌تر عمل کنند چرا که آنها تمایلی به گزینش ریسک‌های بزرگ برای دستاوردهای حداقلی ندارند و از این رو مهار شدنی هستند.^(۵) همچنین، باید توجه نمود که حتی

^۱ - Tailored Deterrence

کشور عراق تحت ریاست رهبری غیرقابل پیش‌بینی در طول جنگ سال ۱۹۹۱، از سلاح‌های کشتار جمعی علیه نیروهای آمریکا استفاده نکرد. با وجود اینکه این رژیم مورد تهاجم قویترین کشورهای عرصه نظام بین‌الملل قرار گرفته بود، اما رهبران آن پیشاپیش نسبت به عواقب وخیم استفاده از تسلیحات کشتار جمعی تهدید شده بودند. عواقبی از جمله استفاده از تسلیحات هسته‌ای علیه رژیم که مسلماً در نهایت به سرنگونی آن منتهی می‌شد. همچنین فرماندهان نیز تهدید شده بودند که آنان شخصاً مسئول عواقب استفاده از تسلیحات شیمیایی شناخته خواهند شد. بنابراین، عراق از تسلیحات شیمیایی استفاده نکرد، و این نشان می‌دهد که بازدارندگی موثر عمل کرده بود.^(۶) هم اکنون نیز کشورهای چالشگر و مخالف سیاست‌های آمریکا درک می‌کنند که تفوق ایالات متحده این امر را غیر ممکن می‌سازد که این دولت‌ها در منازعه با نیروهای ارتش آمریکا در هوا، زمین و یا حتی در آب‌های منطقه‌ای خودشان موفق شوند، بنابراین عاقلانه عمل نموده و سعی می‌کنند از ریسک درگیری با این کشور اجتناب ورزند.^(۷) بنابراین، هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای برای ادعای غیر عقلانی اقدام نمودن کشورها در عرصه سیاست بین‌الملل وجود ندارد و مثال‌های تاریخی نیز خلاف ادعاهای ایالات متحده را نشان می‌دهند. در نتیجه می‌توان گفت بازدارندگی کلاسیک و تهدید به تلافی هنوز هم می‌تواند دشمنان آمریکا را از عمل به اقدامات خصمانه بازدارد. این نشان می‌دهد که مطرح نمودن دفاع موشکی نمی‌تواند صرفاً برای مقابله با این واحدها باشد، بلکه اهدافی دیگر را نیز دنبال می‌کند.

دومین دلیل، حجم سرمایه‌گذاری و میزان هزینه‌های انجام گرفته بر روی سطوح مختلف سامانه‌ها را متناسب با حجم تهدیدات کشورهای نوظهور نمی‌داند. به بیان دقیق‌تر هزینه‌های هنگفت هدفی بلند دامنه‌تر را نوید می‌دهد. البته باید به این نکته مهم اشاره کنیم که با وجود آمارهای متنوع و زیادی که از بودجه دفاع موشکی ارائه شده است، در نهایت نمی‌توان به ارقام مشابه و قابل اعتمادی دست یافت. این امر دلایل مختلفی دارد. بخشی از آن با محرمانه بودن بسیاری از طرح‌های دفاع موشکی ارتباط دارد. برای مثال، در فصل پنجم اشاره کردیم که در دوره نوحفاظه‌کاران تلاش بر آن بود که اطلاعات طرح‌های دفاع موشکی مخفی بمانند. علاوه بر این، آمارهایی نیز که در مورد بودجه و هزینه‌های این طرح‌ها از سوی منابع مختلف ارائه شده‌اند حتی در طول یک دوره مشخص بسیار با هم اختلاف دارند. با این وجود، همه ارقام منتشر شده نشان از سرسام‌آور بودن این هزینه‌ها و بودجه‌های اختصاص یافته دارند. به طوری که در فصول پیشین اشاره کرده‌ایم، در بسیاری از موارد یکی از دلایل تعلیق یا تاخیر در اجرای سامانه‌ها با بحث هزینه‌ها و مباحث مالی در ارتباط مستقیم بوده است. هر چند که در نهایت و در اکثر موارد، موافقان استقرار سامانه‌های دفاعی توانسته‌اند بودجه‌های لازم را دریافت دارند. شکل ۱.۶ میزان بودجه درخواستی هواداران دفاع موشکی و بودجه اختصاص یافته واقعی را از سال ۱۹۸۵ تا سال ۲۰۱۰ نشان می‌دهد.



شکل ۱.۶. مقایسه بودجه درخواستی برای دفاع موشکی و بودجه واقعی اختصاص یافته (شامل همه برنامه‌های وزارت دفاع در زمینه دفاع موشکی) (منبع: Hildreth&Woolf,2010: p19)

حتی در دوره کلینتون و به ویژه در سال ۱۹۹۳ که سامانه ریگان به طور رسمی کنار گذاشته شد، بودجه «دفاع موشکی در صحنه» افزایش یافت.^(۸) بوش نیز در جولای سال ۲۰۰۱ درخواست ۸/۳ میلیارد دلار بودجه نمود که این مبلغ به نسبت سال پیشین ۵۷٪ افزایش یافته بود. وزارت دفاع در سال ۲۰۰۴ مبلغ ۹/۱ میلیارد دلار برای سرمایه‌گذاری در زمینه دفاع موشکی درخواست نمود و در سال ۲۰۰۵ این بودجه به ۹/۷ میلیارد افزایش یافت.^(۹) در دوره اوباما نیز علیرغم آنکه در ابتدا وعده داده شده بود از میزان سرمایه‌گذاری در این زمینه کاسته شود اما کنگره در سال ۲۰۰۹ میزان ۱۰/۵ میلیارد دلار دیگر را تصویب کرد. بعلاوه، در سال ۲۰۱۱، آژانس دفاع موشکی درخواست ۲/۳ میلیارد دلار صرفاً برای تحقیق و توسعه در زمینه دفاع موشکی و سرمایه‌گذاری بر روی طرح‌های دفاع موشکی بالستیک دریایی موسوم به Aegis نمود.^(۱۰) همچنین بر اساس گزارش آژانس دفاع موشکی آمریکا، بودجه درخواستی برای توسعه و استقرار حسگرها، موشک‌ها و سیستم‌های کنترل و فرماندهی که در سامانه‌های جامع دفاع موشکی کاربرد دارند برای سال ۲۰۱۳ مبلغ ۷/۷۵۰ میلیارد دلار پیش‌بینی شده بود.^(۱۱) این در حالی است که برای سال ۲۰۱۴ نیز بودجه ۷/۶۴۸ میلیارد دلاری درخواست شده است. آژانس دفاع موشکی تنها برای تحقیق و پژوهش علمی و آزمایشی و ارزیابی طرح‌ها برای سال

۲۰۱۴ مبلغ ۱/۰۳۳/۹ میلیون دلار بودجه درخواست نموده است. با این حال باید توجه داشت که آمار و ارقامی که ما در اینجا ارائه داده‌ایم، از اسناد و اطلاعات آژانس‌های رسمی آمریکا اتخاذ شده است که ممکن است اولاً با در نظر گرفتن حساسیت‌های سایر کشورها از جمله روسیه و چین منتشر شده باشد و دوماً هزینه طرح‌هایی را نیز که هنوز آشکار نشده اند، محاسبه ننموده باشند.

حتی برخی از کارشناسان آمریکا معتقدند که با در نظر گرفتن کل جوانب دفاع موشکی و تکمیل لایه‌های آن در داخل و خارج از کشور، در آینده ممکن است هزینه نهایی تکمیل طرح‌های جهانی دفاع موشکی به رقم بی‌نظیر ۸۰۰ میلیارد تا ۱/۲ تریلیون دلار^۱ برسد.^(۱۲) مجموع چنین سرمایه‌گذاری‌هایی نشان می‌دهد که اصولاً ایالات متحده برنامه‌ای گسترده و اهدافی استراتژیک را مدنظر دارد و مقابله صرف با تهدیدات نوظهور نمی‌تواند تبیینی واقع‌گرایانه از اهداف این کشور به دست دهد.

سومین دلیل، مربوط به تکنولوژی‌های به کار رفته در این سامانه‌ها است. در این باره کافی است تکنولوژی‌های پیشنهادی برای سامانه موسوم به سایت سوم در شرق اروپا را که در فصل پیش مورد بررسی قرار دادیم، به یاد آورید. همچنین باید توجه داشت که برخی از اجزاء سامانه دفاعی اوپاما بخصوص در مراحل سوم و چهارم آن، که به مقابله با موشک‌های دوربرد اشاره می‌کند، دارای تکنولوژی بسیار پیشرفته‌ای هستند، که می‌توانند موشک‌های کشورهای هم‌چون چین و روسیه را نیز در نهایت ردیابی کنند. اتفاقاً یکی از نگرانی‌های عمده روسیه به تکنولوژی‌هایی باز می‌گردد که بکارگیری آنها در آینده پیش‌بینی شده است. ما در فصل ۵ به رهیافت مرحله‌بندی اوپاما اشاره کردیم و در ادامه فصل حاضر مجدداً به این موضوع و نیز تکنولوژی‌هایی پیشرفته که در فضا نیز مستقر شده و خواهند شد، باز خواهیم گشت.

دلیل چهارم برای اینکه استقرار سامانه ضد موشکی نمی‌تواند صرفاً دارای هدفی تک‌بعدی باشد، این است که حتی در صورت پذیرش ادعای مقابله با تهدیدات نوظهور، سامانه‌های مستقر شده کنونی متناسب با حجم تهدید و بنابراین جوابگو هستند. به عبارتی، اگر این ادعا را بپذیریم که سامانه‌ها صرفاً برای مقابله با تهدید موشکی کشورهای نوظهور است، ایالات متحده دیگر نیازی ندارد که به استمرار برنامه‌های خود با شتاب کنونی ادامه دهد؛ چرا که تغییر چشمگیر و انقلابی در میزان تهدیدات، حداقل در یک دهه گذشته صورت نگرفته است. در این راستا، اسناد انتشار یافته در آمریکا نیز این نکته را تایید می‌کنند. برای نمونه، گزارش بازنگری دفاع موشکی بالستیک در فوریه ۲۰۱۰ چنین آورده است که «ایالات متحده در حال حاضر در برابر حمله موشکی بالستیک قاره‌پیما مصون است و دلیل آن سرمایه‌گذاری‌ای است که در دهه گذشته بر سیستم دفاع موشکی انجام شده است».^(۱۳) همچنین،

¹ - Between \$88 billion and 1.2 trillion

آژانس دفاع موشکی در سال ۲۰۱۱ فاش کرد که در حال حاضر (همان سال) ۳۰ موشک زمین پایه^۱ در سیلوهای در فورت گرلی^۲، آلاسکا^۳ و پایگاه نیروی هوایی واندنبرگ کالیفرنیا^۴ مستقر شده‌اند. سپس، این آژانس می‌افزاید که تهدیدات فعلاً برای ما بسیار محدود هستند.^(۱۴) با این وجود، ایالات متحده به طور مستمر به تقویت سامانه‌های کنونی و گسترش آنها می‌پردازد. در اینجا ضروری است که به برخی (نه همه) از اقدامات عملی آمریکا که به طور روزمره انجام می‌گیرند، اشاره کنیم.

مرور اقدامات چند سال اخیر آمریکا نشان‌دهنده آن است که تنها در سال ۲۰۱۱ سه موشک رهگیر زمین پایه، نرم افزارهای کنترل آتشبار^۵ و دومین دسته از ابزارهای کنترل آتشبار به عنوان بخشی دیگر از برنامه دفاع موشکی زمین پایه^۶ در منطقه فورت گرلی مستقر شدند. همچنین، یک کشتی موسوم به Agies 3061 به ابزارهای دفاع موشکی بالستیک و سیستم کنترل و نظارت و رادار AN TBX / -2 مجهز شد که بخش‌هایی از تجهیزات برنامه PAA بودند. چنانکه پیشتر گفتیم این برنامه برای حفاظت از متحدین اروپایی در ناتو پیش‌بینی شده است. در عین حال مذاکرات مهمی جهت استقرار باطری‌های ساحل دریا^۷ با ترکیه، رومانی^۸ و لهستان^۹ انجام گرفت. افزون بر این، ۱۱ موشک دوربرد متناسب با دفاع منطقه ای^{۱۰} به وزارت دفاع تحویل داده شدند و همزمان تولید باطری‌های #۳ و #۴ آغاز شد. ۱۹ موشک از نوع SM-3 Block IA تولید شدند و توسعه و ارتقای موشک‌های SM-3 Block IIA پیوسته ادامه داشت. همچنین، موشک‌های Spiral 602 و Spiral 614 نیز تحویل نیروهای مسلح داده شد. در همان سال (۲۰۱۱)، نخستین آزمایش تجهیزات دفاع موشکی بر روی کشتی، که شامل موشک‌های SM-3 و رادار AN-TPY-2 بود و برای مقابله با موشک‌های بالستیک میانبرد پیش‌بینی شده است، آزمایش شد. نخستین آزمایش موفقیت‌آمیز موشک SM-3 Block IB برای مقابله با موشک‌های کوتاه‌برد نیز در همان سال انجام گرفت.

در سال ۲۰۱۲ نیز طرح‌های گسترده‌ای به مرحله اجرا درآمد. بعد از ساخت موفقیت‌آمیز کلاهک CTV-O1 در سال ۲۰۱۱، تولید کلاهک‌های CE-II Exo-atmospheric kill vehicle در سال ۲۰۱۲ در دستور کار قرار گرفت. ایجاد هماهنگی و انسجام نهایی میان ۱۴ سیلوی GBL در

¹ - Ground-Based Interceptors

² - Fort Greely

³ - Alaska

⁴ - Vandenberg Air Force Base California

⁵ - Fire Control Softwar

⁶ - Ground Missile Defense GMD

⁷ - Aegis Ashore Batteries

⁸ - Romania

⁹ - Poland

¹⁰ - Terminal High Altitude Area Defense

فرونت گریلی به طور کامل خاتمه یافت. دومین حلقه مرکز آتش مستقیم^۱ به منظور آزمایش و اجرا مستقر شد. البته تصمیم به آزمایش این تجهیزات در حالی بود که بسیاری از کارشناسان کارایی آن را مثبت ارزیابی می کردند. همچنین اجزای اولیه پایانه ارتباطات یا سیستم ارتباطات موسوم به GBI In-Flight Interceptor در سواحل شرقی یعنی فورت درام^۲ و نیویورک^۳ به منظور دفاع هر چه موثرتر در مقابل تهدیداتی که متوجه مناطق شرقی ایالات متحده هستند به کار گرفته شد. بعلاوه، ارتقاء و تقویت رادار ایکس-باند دریا-پایه^۴ استمرار یافت و توانایی آن برای تمیز و تشخیص دقیق میان تله‌ها^۵ و کلاهک‌های پرتابی ارتقا یافت. همزمان جدیدترین رادار هشدار دهنده پیشرفته در آلاسکا نیز شروع به کار کردند. افزون بر این موارد، مرحله نخست رهیافت مرحله‌بندی شده برای حمایت از اروپا به مرحله نهایی و عملیاتی نزدیک شد. تولید موشک‌های SM-3 نیز ادامه یافت. همچنین تجهیزات نخستین آزمایش دفاع موشکی دریایی در نیوجرسی^۶ در اختیار نیروهای مسلح قرار گرفت. در همان سال (۲۰۱۲) دو رادار AN/tp2-2 برای استفاده در باطری‌های THAAD، موشک حائل THAAD، شش پرتابگر و دو گونه ایستگاه عملیاتی به نیروهای ارتش واگذار شدند. علاوه بر این، طبق گزارش آژانس دفاع موشکی در سال ۲۰۱۲ دو باطری THAAD دیگر که در صورت نیاز ممکن است در خارج از خاک آمریکا مستقر شوند، در دسترس ارتش آمریکا قرار گرفتند.

در سال ۲۰۱۳ نیز ضمن آنکه پیشبرد برنامه‌های دفاع موشکی در اروپا استمرار داشته اند، در داخل نیز بسیاری از برنامه‌های ناقص مراحل پیشین تکمیل شده‌اند. همچنین ۵ فروند GBIs عملیاتی به نیروهای مسلح تحویل داده شده‌اند. ساخت ۳۸ سیلوی GB در فورت‌گریلی و ۴ سیلو در پایگاه هوایی واندنبرگ^۷ ادامه داشته است. همزمان با این اقدامات، ساخت نرم افزار سامانه‌های موشکی و اجزای زمین-پایه سامانه‌ها، شروع برنامه‌ای تحقیقاتی برای کاهش ریسک‌پذیری اجزای سامانه‌ها، ساخت پایگاه IPT در درام^۸، پیشبرد رادارهای مقدماتی AN/TPY-2 در آلاسکا و برنامه‌ریزی برای تکمیل آنها تا سال ۲۰۱۶، ساخت ۲۹ موشک SM-3 IB، انجام آزمایش‌های نهایی موشک‌های ضد موشک مستقر در دریا که هدف آنها مقابله با موشک‌های پرتابی دوربرد و میانبرد است، تقویت سیستم راداری AN/TPY-2 در سایت ۵۱۲ اسرائیل، تحویل یک رادار از نوع AN/TPY-2 به نیروی هوایی

¹ - Fire Direction Center Not

² - Fort Drum

³ - New York

⁴ - Sea-based X-band radar

⁵ - Counter Measures

⁶ - Newjersy

⁷ - Vandenberg

⁸ - Drum

برای استفاده در سیستم THAAD، به کارگیری توانمندی‌های نرم افزاری رادار، ادامه کار و تحقیق، تقویت و آزمایش و تکمیل موشک IIA SM-3 از دیگر تلاش‌های ایالات متحده در سال ۲۰۱۳ بوده است.

لازم به توضیح است که موارد ذکر شده تنها بخشی از اقدامات ایالات متحده جهت ارتقای سطح کارآمدی تجهیزات دفاع موشکی هستند. باید در نظر داشت که هیگل وزیر دفاع ایالات متحده نیز در زمان بحران شبه جزیره کره و متعاقب آنکه پیونگیانگ در ماه مارس ۲۰۱۳ واشنگتن را به حمله هسته‌ای تهدید کرد، در یک کنفرانس خبری اعلام کرد که تعداد موشک‌های سایت ضد موشکی آلاسکا تا سال ۲۰۱۷ به ۴۴ عدد افزایش خواهد یافت تا بتواند هر حمله‌ای را از سوی کره شمالی دفع کند. به هر حال حجم برنامه و نوع راهبردهای ایالات متحده برای گسترش سامانه‌ها در آینده، بیانگر آن است که این کشور مهيای در پیش‌گیری استراتژی کلان‌تر، فراتر از مقابله با تهدیدات خرد است. دلیل پنجم و نهایی که از دیدگاه ما می‌تواند نشانگر آن باشد که ایالات متحده اهدافی فراتر از مقابله صرف با موشک‌های کشورهای نوظهور را دنبال می‌کند، این است که در بسیاری از موارد آغاز و پایان و یا ایجاد تغییرات در طرح‌های دفاع موشکی ارتباطی با ظهور و اضمحلال و یا تغییر گسترده در کیفیت تهدیدات موشکی کشورهای نوظهور که ایالات متحده ادعا می‌کند تهدیدی برای آن کشور مطرح نموده‌اند، نداشته است. در این مورد باید توجه داشت که آمریکا، در بسیاری مواقع، پیش از ظهور تهدید موشکی، طرح‌های دفاعی خود را برای استقرار اعلام داشته است. این امر حتی در دوره جنگ سرد نیز مشهود بود. برای مثال چین تا نیمه‌های دهه ۱۹۶۰ به توان هسته‌ای و موشک دوربرد دست نیافته بود، اما ایالات متحده پیش از آن از ایجاد سامانه‌هایی برای مقابله با تهدید چین خبر داد. همچنین آزمایش‌های هسته‌ای هند و پاکستان و حتی آزمایش موشک نگران‌کننده تاپودونگ کره‌شمالی به نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ باز می‌گردد، در حالی که ایالات متحده بلافاصله پس از جنگ سرد بر واقعی و نزدیک بودن چنین تهدیداتی تاکید نموده و اقدام به ایجاد سامانه‌هایی نموده بود. این در حالی است که امروزه هم کشورهای دارنده موشک‌های میانبرد و یا دوربرد تهدیدی واقعی و حیاتی برای ایالات متحده مطرح نموده‌اند و همه آنها بر تدافعی بودن این ابزارها تاکید داشته‌اند. جالبتر این است که ما بارها شاهد بوده‌ایم که الغای این سامانه‌ها نیز ارتباط چندانی با کیفیت تهدیدات و یا کاهش توان کشورهای دارنده موشک نداشته است. برای مثال با وجود آنکه بوش بر تهدید موشکی ایران و اجتناب‌ناپذیری استقرار سپر دفاع موشکی در چک و لهستان تاکید می‌نمود، اما در دوره اوباما این سامانه با تغییر و تحولاتی همراه شد.

بنابراین، اگرچه ما مقابله با تهدیدات کشورهای نوظهور را یکی از اهداف ایالات متحده از اسقرار سیستم‌های دفاعی دانسته و در فصل آینده در این مورد بحث خواهیم نمود، اما با عنایت به دلایل پنجگانه فوق، مقابله صرف با چنین تهدیدی را تنها هدف ایالات متحده نمی‌دانیم. این هدف، تنها به یکی از انگیزه‌های استراتژیک رهبران واشنگتن شکل می‌دهد. یکی از مهم‌ترین اهدافی که ایالات

متحد با پیشبرد برنامه‌ها در آینده در پی دستیابی به آن است، تاثیر بر موازنه راهبردی و تردیدزدایی از پایان نظام دو قطبی در همه عرصه‌ها و از جمله عرصه نظامی - هسته‌ای است. این به معنای تلاش برای دستیابی به تفوق هسته‌ای است.

اندیشه پایان موازنه و بنیان تفوق هسته‌ای:

شواهد زیادی وجود دارند که نشان می‌دهند در دوره پس از جنگ سرد، راهبرد پردازان ایالات متحده آمریکا مانند رئالیست‌های تهاجمی اندیشیده و عمل می‌کنند. غالب فعالیت‌ها و اقدامات آنها با هدف تحکیم هژمونی غیر قابل چالش و سرانجام دستیابی به امنیت مطلق انجام می‌گیرد. این در حالی است که روسیه به عنوان بزرگترین قدرت جانشین اتحاد جماهیر شوروی و رقیب هسته‌ای ایالات متحده، به دلایل بسیاری که شرح آنها هدف این کتاب نیست، از زمان فروپاشی شوروی تاکنون به شدت تلاش نموده است ضمن آنکه توان هسته‌ای خود را حفظ کند، به استراتژی موازنه مبتنی بر بازدارندگی هسته‌ای استمرار بخشد. این کشور همزمان با نشان دادن تعهد خود به حفظ موازنه هسته‌ای، کمتر با ایالات متحده در مباحث امنیتی رقابت رودررو می‌کند و بیشتر فعالیت خود را به مناطق خارج نزدیک محدود نموده است. اما با وجود آنکه بسیاری از کارشناسان سیاست و امنیت بین‌الملل نیز مانند رهبران روسیه بر مزیت استمرار نظم مبتنی بر موازنه راهبردی تاکید دارند، اما اقدامات ایالات متحده آمریکا حداقل در طول یک دهه اخیر نشان از آن دارد که تمایل این کشور فراتر از استراتژی بازدارندگی رفته و به برتری هسته‌ای می‌اندیشد. در حقیقت، در دوره پس از جنگ سرد می‌توان شواهد و اسناد زیادی دال بر نارضایتی و ناخشنودی رهبران و نظامیان ایالات متحده از موازنه راهبردی به دست داد.

البته، ایالات متحده در زمان جنگ سرد نیز هرگز بازدارندگی تلافی‌جویانه را به مثابه یک استراتژی مطلوب ترجیح نداده است و اولویت اول آن نبوده است. بلکه ناتوانی‌های تکنولوژیکی و ساختاری و عدم اجماع داخلی از یک طرف و قدرت شوروی و توانمندی‌های تهاجمی و تقابل‌گرایانه این کشور از سوی دیگر، اهداف جاه‌طلبانه ایالات متحده را تعدیل نمود و این محدودیت‌ها مهار را گزینه قابل دسترس‌تری به نسبت تفوق ساخته بود. در واقع کشورهایی که روابط مبتنی بر بازدارندگی را در پیش می‌گیرند، هر دو مجبور به تحمل ترس و هراس هستند و امنیت خود را به رای و تصمیم طرف مقابل وا می‌گذارند. بنابراین، تخریب متقابل قطعی دکترینی نبود که با برنامه‌ریزی، تعمدی و بر مبنای خواست دو طرف ایجاد شده باشد. بلکه واقعیتی استراتژیک بود که خصوصاً با تولید و گسترش موشک‌های بالستیک دوربرد و نیروهای تهاجمی که خسارات زیادی را وارد می‌آوردند و دفاع در مقابل آنها مشکل بود، به طرفین تحمیل شده بود و با معاهده ضد موشک‌های بالستیک و ممنوعیت ساخت تجهیزات دفاعی گسترده و جامع به منظور کارآمدی حمله تلافی‌جویانه نهادینه شد.

اما پایان جنگ سرد، فروپاشی شوروی و شکاف گسترده قدرت به سود ایالات متحده به نسبت دیگر بازیگران، موجب شد که واشنگتن تلاش نماید از این موقعیت و فرصت به دست آمده بهره برده و در فضایی بی‌رقیب بر مبنای استراتژی هژمونی‌طلبی و منافع حداکثری خود در صدد شکل‌دهی به نظم جدید بر آمده و در تمامی زمینه‌ها و از جمله در عرصه هسته‌ای نیز به تفوق^۱ دست یازد. آنها در دوره پس از جنگ سرد، جهان را بیشتر با چهارچوب‌های مفهومی هژمونی، تک قطبی، فرا قدرت و امپراطوری تفسیر کرده‌اند و دیگر ثبات را در بطن موازنه مطلوب نمی‌دانند و رهبری قواعدساز خود در عرصه بین‌الملل را بهترین راه ایجاد ثبات معنا داده‌اند و در این راستا برتری قدرت نظامی را بسیار موثر می‌دانند. در مسیر تفوق و هژمونی، آمریکا توانست در بسیاری از عرصه‌ها به موفقیت دست یابد. اما رهبران واشنگتن هنوز هم استمرار بازدارندگی هسته‌ای را حاکی از وجود نوعی چالش نظامی فرا راه هژمونی کامل و جهان گستر کشور خود می‌دانند و همین امر آنها را بر انگیزه‌ای که به شیوه‌های متعدد در پی براندازی این چهارچوب استراتژیک برآیند.

از دیدگاه رهبران و نظامیان آمریکا، امروزه و در شرایط فعلی سیاست جهانی استراتژی بازدارندگی خسته کننده و تکراری شده است و از لحاظ عملی برای منافع این کشور دیگر متناسب نیست و موثر واقع نمی‌شود. از این دیدگاه از بازدارندگی به عنوان استراتژی تاریخ مصرف گذشته یاد می‌شود و هژمونی جایگزین مطلوب‌تری است. در حقیقت، رهبران واشنگتن در پی رهایی از فرضیه صلح بر مبنای خویشن‌داری هستند و از آنجا که بازدارندگی را در نهایت وابسته به همکاری دشمنان می‌دانند، نمی‌توانند بر آن اتکا کنند. برای آنها تفوق هسته‌ای مطلوبیت‌هایی فراتر از موازنه هسته‌ای در بردارد و در آینده باید بدان دست یابند. در عمل نیز در بسیاری از موارد ایالات متحده، مسکو را به حاشیه رانده و دغدغه‌ها و نگرانی‌های آن را نادیده می‌گیرد و به منافع جهانی و منطقه‌ای این کشور توجهی نمی‌کند. در ارتباط با استقرار سامانه‌های دفاع موشکی نیز هر چند سیاستمداران آمریکایی به کرات اشاره می‌کنند که هدف نهایی آنها از استقرار و گسترش سامانه‌های ضد موشکی، اجتناب از یک جهان هسته‌ای است، اما واقعیت این است که آنها می‌خواهند با هزینه کمتر و آسان‌تر در رقابت هسته‌ای پیروز شوند. اظهارات نخبگان، اسناد راهبردی و اقدامات عملی ایالات متحده در دوره پسا جنگ سرد نیز بیانگر چنین انگیزه‌ای هستند. این ادعا نیازمند ارائه شواهدی است که در ادامه به نمونه‌هایی اشاره خواهد شد.

والتر اسلکامب^۲ معاون وزیر دفاع در دوره کلینتون در اوایل سال ۱۹۹۷ اعلام داشت که «ما

نمی‌توانیم از خط‌مشی روسیه در آینده اطمینان داشته باشیم و این احتمال را نادیده بگیریم که زمانی نیازمند آن خواهیم بود که مجدداً در مقابل نیروهای هسته‌ای روسیه بازدارندگی ایجاد کنیم».^(۱۵)

^۱ - Nuclear Primacy

^۲ - Walter Slcombe

هشدار معاون وزیر دفاع، بیشتر ناظر بر برجسته نمودن تهدید روسیه و غیر قابل اعتماد بودن این کشور است تا حفظ توان بازدارندگی آمریکا. بدان معنا که ایالات متحده هنوز هم روسیه را به مثابه یک تهدید اصلی بالقوه می‌نگرد و به دنبال راهکارهایی برای فائق آمدن بر این تهدید است. جورج دبلیو بوش در بیان دیدگاه خود در مورد بازدارندگی سنتی صریح‌تر بوده است. بوش در تاریخ ۱ می ۲۰۰۱ در یک سخنرانی در دانشگاه دفاع ملی اعلام کرد که «ما [آمریکا] به مفهوم جدیدی از بازدارندگی نیاز داریم که هم بر نیروهای دفاعی و هم نیروهای تهاجمی تکیه داشته باشد. بازدارندگی نمی‌تواند برای مدتی طولانی صرفاً بر اساس تهدید متقابل هسته‌ای باشد. دفاع می‌تواند به واسطه کاهش انگیزه گسترش سلاح‌های هسته‌ای تهاجمی، بازدارندگی را تقویت نماید».^(۱۶) کاندولیزا رایس وزیر خارجه اسبق ایالات متحده نیز گفته است «منطق نابودی حتمی و متقابل دوران جنگ سرد، در محیط استراتژیک امروزی معنای خود را از دست داده است و امروز ما در پی چیزی بیش از این منطق شوم هستیم که می‌توانیم آنها را نابود کنیم که توان نابودی ما را دارند».^(۱۷) در این راستا اصل حذف تهدیدات قبل از عملی شدن آنها در سند استراتژی امنیت ملی موسوم به ان. اس. اس^۱ در سپتامبر ۲۰۰۲ مطرح شد. این اصل همانطور که رئیس جمهور آمریکا نیز بیان کرد، تمام کابوس‌های سیاستمداران را از بین برد: «تاریخ در مورد آنانکه از خطری آگاه باشند، اما در مقابل آن اقدامی انجام ندهند، قضاوت سختی خواهد داشت».^(۱۸) بیان این استراتژی در آن زمان، تحت تاثیر انگیزه حمله به عراق بیشتر برای زمینه‌سازی برای استراتژی حمله پیشدستانه تفسیر شد. با این حال باید توجه داشت که خیزش و یا نسبت دادن «تهدید و خطر» نمی‌تواند صرفاً به کشورهای خاصی محدود شود. در این راستا تهدید کشورهای بزرگتر و تهدید هسته‌ای روسیه در آینده نیز می‌تواند مدنظر باشد و هیچ یک از رهبران ایالات متحده نیز حاضر به پذیرش قضاوت تاریخی سخت درباره خود نیستند.

به هر حال چنین اظهاراتی بیانگر آن است که در جهان پسا جنگ سرد و در دوره ظهور فرصت‌ها در سیاست بین‌الملل برای ایالات متحده اهمیت بازدارندگی با تردید مواجه شده و این نه فقط ناشی از خواست رهبران سیاسی آمریکا بلکه اولویت نظامیان این کشور نیز هست. میزان شکاف قدرت، وضعیت سیاست بین‌الملل را تغییر داده و استمرار موازنه قوای سنتی اهمیت خود را از دست داده و فوریت و اولویتی در سیاست‌های امنیتی ایالات متحده ندارد. با این حال، ممکن است برخی استدلال نمایند که نادیده گرفتن موازنه هسته‌ای و ایجاد چالش در مسیر آن غیرعاقلانه و اشتباه است؛ چرا که دستیابی به تفوق هسته‌ای بسیار مشکل است. در پاسخ باید گفت که اولاً برنامه‌های ایالات متحده برای ایجاد دفاع غیر قابل نفوذ به تدریج پیش رفته و روز به روز بر حجم آنها افزوده شده و جهان گستر می‌شوند، بنابراین حتی اگر در دوره کنونی دستیابی به چنین تفوقی مشکل باشد، آمریکا تلاش دارد به تدریج به چنین هدفی دست یابد و روسیه نیز به مثابه بزرگترین چالشگر برنامه‌های ایالات متحده

^۱ - National Security Strategy (NSS)

بر این واقعیت واقف است و غالب نگرانی‌های آن معطوف به آینده است. دوم اینکه در واقعیت عینی نیز شاهدیم که منطق و استراتژی کلان سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده در راستای استمرار موازنه نیست بلکه تغییر در موازنه قوا است. در چارچوب چنین راهبردی، تلاش عملی برای تفوق غیر عاقلانه و اشتباه نیست. رهبران ایالات متحده امروزه ثبات را در بطن هژمونی می‌بینند و نه در استمرار توازن و تعادل نیرو با دیگر قدرتهای بزرگ. به گفته مرشایمر دولتی که به دنبال هژمونی است باید بتواند در جهانی که دو یا چند دولت دیگر با قابلیت سلاح‌های هسته‌ای وجود دارند، آنها را خنثی کند. برای رسیدن به این برتری هسته‌ای، آن دولت باید بتواند به توانایی وارد آوردن «ضربه نخست» علیه زرادخانه هسته‌ای دشمنان یا به افزایش توانایی دفاع از خود در برابر حمله توسط سلاح‌های هسته‌ای دیگران دست بزند.^(۱۹) این گزینه دومی، یعنی تاکید بر ابزارهای جامع دفاعی می‌تواند انگیزه‌های گسترش سامانه‌های ضد موشکی ایالات متحده را توضیح دهد که از دیدگاه ما نه صرفاً مقابله با تهدیدات محدود فرضی مطرح شده، بلکه همچنین تغییر موازنه راهبردی و استراتژیک جهانی نیز می‌باشد. باید توجه داشت که از آنجا که حتی زرادخانه‌های هسته‌ای کوچک نیز می‌توانند ضربات مهلک و ویرانگری بر طرف مقابل وارد آورند، بنابراین، استراتژی «برتری هسته‌ای» با استفاده از روش تقویت و افزایش تعداد سلاح‌های تهاجمی «خود» در مقابل «دیگری» گزینه خوبی نمی‌باشد. به جای آن ایجاد سامانه یا سپری که بتواند در مقابل هرگونه حمله محدود یا گسترده هسته‌ای حائل شده و کشور را ایمن سازد، می‌تواند بهترین گزینه برای برتری هسته‌ای باشد. به هر حال، هیچ دلیل قطعی وجود ندارد که یک قدرت بزرگ هسته‌ای در مورد برنده شدن در یک جنگ هسته‌ای فکر نکند و ایالات متحده امروزه در چنین اندیشه‌ای سیر می‌کند. رهبران این کشور می‌اندیشند که اولاً چگونه می‌توانند از مزیت استراتژیک هسته‌ای خود اطمینان یابند و دوماً چگونه خواهند توانست در صورت لزوم در یک جنگ هسته‌ای پیروز شوند.

دفاع موشکی و چالش بازدارندگی

اما این مساله که سامانه‌های دفاع ضد موشکی چگونه می‌توانند چنین اهدافی را قابل دسترس ساخته و موجب چالش بازدارندگی و تاثیرگذاری بر توان هسته‌ای روسیه شوند، نیازمند شرح و تفسیر بیشتری است و ما نیازمند آن هستیم که از کلیات فراتر رفته و با جزئیات بیشتری چگونگی تاثیر سامانه‌های دفاعی بر موازنه راهبردی را توضیح دهیم. البته قبلاً برخی از اندیشمندان به الگوهای کلی که به شیوه‌های مختلف باعث شکست بازدارندگی می‌شوند اشاره کرده‌اند.^(۲۰) اما کمتر پژوهش‌هایی به طور دقیق و انحصاری به این موضوع پرداخته‌اند که سامانه‌های دفاع موشکی چگونه و از چه طریق بازدارندگی را با چالش مواجه می‌سازند. موضوعی که ما در ادامه با دقت بیشتری بدان خواهیم پرداخت.

دفاع به مثابه تهاجم

میان بازدارندگی استراتژیک و ابزارهای تدافعی روابط ویژه و پیچیده‌ای وجود دارد. در این باره می‌توان حداقل به سه گونه رابطه مهم اشاره نمود؛ نخست، در مواردی که بازدارندگی کارایی نداشته باشد، دفاع می‌تواند جایگزین بازدارندگی شود. مثلاً چنانچه بحران به حدی گسترش یابد که بازدارندگی عمل نکند و نتواند طرفین را به خویشتن‌داری وا دارد، دفاع می‌تواند جایگزین متناسبی باشد. دوم اینکه دفاع می‌تواند مکمل بازدارندگی^۱ باشد. این حالت، در صورتی رخ می‌دهد که تهدید نیاز به پاسخ هسته‌ای داشته باشد. سوم اینکه دفاع استراتژیک می‌تواند بنیان اصلی و جوهر بازدارندگی^۲ باشد.^(۳)

در حال حاضر ایالات متحده در بسیاری از موارد جهت مشروعیت بخشی به اقدامات خود به رابطه نخستین اشاره می‌نماید. بدین معنا که رهبران واشنگتن به طور مکرر ادعا می‌کنند که تهدید کشورهای نوظهور به نقطه‌ای رسیده است که بازدارندگی سنتی دیگر کارایی ندارد و آمریکا ناگزیر است که برای مقابله با آنها ابزارهای دفاعی را جایگزین بازدارندگی سنتی نماید.

رابطه دوم، بیشتر با دوره جنگ سرد همخوانی دارد. یعنی در آن دوره دفاع مکمل بازدارندگی بود. در دوره جنگ سرد هر یک از کشورها دارای چنان توانمندی تهاجمی و هسته‌ای ویرانگری بودند، که انگیزه هر نوع حمله را از طرف مقابل می‌گرفت. چرا که هر کشور قادر بود که در صورت دریافت ضربه اول، طرف مقابل را با ضربه تلافی کننده از پای درآورد. سامانه‌های محدود دفاع موشکی نیز در این میان می‌توانستند نقش مکمل بازدارندگی را ایفا کنند. چنانکه در فصل چهارم گفتیم، طبق معاهده ضد موشک‌های بالستیک، هر طرف اجازه داشت که یک سامانه جهت محافظت از موشک‌های تهاجمی خود، به منظور تضمین توان حمله تلافی‌جویانه مستقر نماید. بنابراین، باید توجه نمود که در این رابطه، دفاع نه گسترده و همه جانبه بلکه محدود به حفاظت از یکی از سایت‌های پرتاب موشک‌های بالستیک و به دلیل تضمین توانایی اقدام به ضربه دوم بود. رابطه سوم که در آن دفاع به مثابه ماهیت و عنصر اصلی بازدارندگی در می‌آید ناظر بر دفاع منسجم و همه جانبه است. یعنی اینکه یک طرف دفاع همه‌جانبه را مستقر می‌کند و دشمنان و متجاوزان بالقوه با محاسبه عقلانی این امر که نمی‌توانند به سرزمین کشور دارنده سلاح‌های تدافعی دسترسی پیدا کنند، از تجاوز باز داشته می‌شوند. نکته مهم این است که در این نوع بازدارندگی به جای اینکه بر تلافی و تنبیه متجاوز تاکید شود بر حاشا/انکار توانمندی‌های آن تاکید می‌شود (بازدارندگی از طریق انکار)^۳.

¹ - Complement to deterrence

² - Element of deterrence

³ - Deterrence by Denial

گلن اسنایدر بازدارندگی از طریق انکار/حاشا را توانایی یک طرف برای انکار یا رد توانایی جنگی و تهاجمی طرف دیگر می‌داند. اسنایدر دستیابی به این توانایی را غالباً از طریق ایجاد دفاع موثر و کارآمد^۱ ممکن می‌داند.^(۲۲) در این باره باید به این نکته مهم توجه نمود که در حالی که بازدارندگی از طریق تنبیه بر ضد شهروندان طرف مقابل^۲ استوار است، بازدارندگی از طریق انکار مستقیماً بر علیه توانمندی‌های نظامی از طریق خنثی نمودن کارایی آنها بنیان نهاده شده است.^۳ استراتژی اولی بر ترس و کاربرد خشونت خالص تکیه دارد. در حالی که دومی در جستجوی خنثی نمودن موفقیت دشمن از طریق استفاده از ابزارهای دفاعی فعال و کارآمد است.^(۲۳)

در آن نوع بازدارندگی‌ای که میان ایالات متحده با شوروی (سابق) و روسیه کنونی برقرار بوده است، به تلافی بیش از دفاع اهمیت داده شده و از این‌رو، کاربرد دفاع همه جانبه رد شده است و هیچ یک از طرفین اقدامات طرف مقابل را در در زمینه ایجاد چنین دفاعی نپذیرفته‌اند. مطالب فصل سوم کتاب حاضر نشان داد که در عمل بنیان پذیرش استراتژی بازدارندگی میان ایالات متحده آمریکا و شوروی سابق که به ویژه در پیمان ضد موشک‌های بالستیک نهادینه شد، بر مبنای رد و ممنوعیت ایجاد سامانه‌های دفاعی منسجم بود. این بدان دلیل بود که در بازدارندگی هسته‌ای و موازنه مبتنی بر تخریب قطعی متقابل، هر دو بازیگر باید به این اطمینان دست می‌یافتند که در صورت اقدام به حمله نخست از جانب یکی از آنها (مثلاً شوروی)، آنقدر توانایی برای دیگری (آمریکا) باقی می‌ماند که بتواند دست به حمله تلافی جویانه ویرانگر بزند. به طور واضح‌تر، تحت فرضیات زیر در بازدارندگی دو طرف انتظار دارند که آسیب‌هایی را به یکدیگر وارد کنند:

۱. حمله کننده از تمام ظرفیت خود علیه نیرو و مراکز جمعیتی دشمن استفاده می‌کند.
۲. قربانی تجاوز با همه نیروهای باقی مانده‌اش علیه طرف مهاجم، مقابله به مثل می‌کند.
۳. هیچ یک از طرفین دفاع موشکی در اختیار ندارند.

طبق این مفروضات، اگر یک طرف دست به حمله نخست بزند، به دلیل فقدان ابزارهای دفاعی و امکان دریافت ضربه دوم مصیبت بار، بدترین نتیجه‌ی ممکن رقم خواهد خورد. در چنین وضعیتی، امنیت در مقابل حملات پیش‌دستانه به طور طبیعی وجود دارد؛ چرا که فرض بر این است که بازیگران عاقل پذیرای این استراتژی شده و به دنبال تامین امنیت با کمترین هزینه هستند. اما چنانچه یک طرف به طور یکجانبه به سوی دفاع سوق یابد، این بدان معناست که دیگر به بازدارندگی اعتماد و اعتقادی ندارد. طرف مقابل نیز اقدامات دفاعی دشمن را به مثابه نادیده گرفتن بازدارندگی و تجاوز به منافع خود تفسیر خواهد کرد و در حقیقت نیز چنین است. در دنیای سلاح‌های اتمی، دفاع به مثابه

¹ - Usually Through Effective Defences

² - Countervalue

³ - Counterforce

تهاجم جلوه می‌نماید. به قول کنث والتز «ابتکار دفاع استراتژیک را باید ابتکار تهاجم استراتژیک» نامید.^(۲۴)

اما ایالات متحده در جهان پسا جنگ سرد که خود را با قدرت هم‌سنگی مواجه نمی‌داند، فرمول «دفاع از خود به معنای بی‌ثباتی است» را بی‌معنی می‌داند و تلاش دارد آن را رد کند. در واقع هدف این کشور جایگزین نمودن دفاع با بازدارندگی سنتی است. از نظر رهبران این کشور، یک استراتژی با ترکیب توانمندی‌های تهاجمی و تدافعی به منظور غلبه بر تهدید موشک بالستیک که متحدین و دوستان و یا سرزمین این کشور را تهدید می‌کند، در واقع پایان سیاست تخریب قطعی متقابل و ایجاد تفوق هسته‌ای خواهد بود. باید توجه داشت که تفوق هسته‌ای ضرورتاً نیازمند سامانه‌های بسیار پیشرفته و نفوذناپذیر نیست. هر چند که ایالات متحده به صورت تدریجی به استقرار چنین دفاعی نیز می‌اندیشد. انگداهرد معتقد است که تفوق هسته‌ای بدان معناست که یک دولت قادر باشد همزمان که موشک‌های هسته‌ای را علیه دشمن پرتاب می‌کند با بکارگیری یک سامانه دفاع ضد موشکی مقدماتی توان تهاجمی هسته‌ای آن را نیز خنثی نماید. چنین بازیگری در جنگ هسته‌ای پیروز خواهد شد.^(۲۵)

البته، این امر واقعیت دارد که ایالات متحده در حال حاضر نه قصد و نه توان وارد آوردن حمله پیشدستانه (بدون تحمل آسیب متقابل) بر علیه روسیه را دارد. مقصود ما این است که در آینده ترکیبی از دفاع موشکی و نیروهای بسیار دقیق تهاجمی به معنای قدرت وارد آوردن ضربه اول می‌باشد و در صورتی که واشنگتن توانایی ضربه نخست موثر را داشته باشد، دفاع موشکی نهایی آن نیز می‌تواند فشار مضاعفی را بر روسیه وارد سازد. این استدلالی قابل قبول است چرا که ضربه تلافی جویانه ستون و پایه اصلی استراتژی هسته‌ای در طول جنگ سرد و بعد از آن بوده است. اما دفاع موثر در مقابل تلافی هسته‌ای که نوعی تهاجم محسوب می‌شود، بازدارندگی را بی‌معنا خواهد ساخت.

در نتیجه، وارد کردن دفاع موشکی کارآمد به استراتژی بازدارندگی، ایالات متحده را قادر خواهد ساخت که این امید را بیابد که حمله موشکی رقیب خود را خنثی نموده و بدینوسیله دشمن خود را از دستیابی به اهداف عملیاتی بازدارد. تردیدی وجود ندارد که دفاع مستقیماً بر توانمندیهای دشمنان تاثیر می‌گذارد و این در حالی است که بازدارندگی سنتی بر نیت آنها تاثیر می‌گذارد.^(۲۶) از این رو سامانه‌های دفاعی جامع، در نهایت، خواهند توانست در جریان یک جنگ هسته‌ای خسارات وارده بر ایالات متحده را به میزان زیادی کاهش دهند. بنابراین بازدارندگی بی‌معنا و برتری هسته‌ای در دسترس قرار خواهد گرفت.

با این توصیف معمای اعتراضات روسیه به کنار کشیدن یکجانبه ایالات متحده از معاهده ABM بهتر درک می‌شود. باید توجه داشت که زرادخانه‌های روسیه به شدت فرسوده شده‌اند و چنانکه در قسمت بعدی اشاره خواهیم کرد احتمال دارد که کلاهک‌های آن کشور حتی به زیر آن میزانی نیز برسند که در توافقتنامه‌های کاهش تسلیحات، مجاز به در اختیار داشتن آنها هستند. در چنین موقعیتی

موشک‌های تهاجمی ایالات متحده در آینده قادر خواهند بود توان هسته‌ای روسیه را مورد اصابت قرار دهند، در عین حالی که سامانه‌های ضد موشکی توان حمله دوم شوروی را محدودتر خواهند نمود. به هر حال ایالات متحده چنین می‌اندیشد که حفاظت نمودن و دفاع در دوره پس از جنگ سرد بهتر و کم هزینه‌تر و بنابراین معقولانه‌تر از تلافی و انتقام است. سامانه‌های دفاع ضد موشکی ابزاری برای دستیابی به چنین راهبرد مطلوبی بوده و با تاثیر گذاشتن بر توان تهاجمی روسیه ابزار مناسبی برای الغای بازدارندگی تحمیلی سنتی خواهند بود.

تعمیق شکاف تسلیحاتی: ارتقای همزمان تسلیحات تدافعی-تهاجمی

ایالات متحده آمریکا همزمان با روند گسترش و تقویت سامانه‌های دفاع ضد موشکی سعی دارد که از لحاظ تسلیحات تهاجمی نیز فاصله قدرت خود را با روسیه افزایش دهد. از این لحاظ، راهبرد افزایش همزمان توانمندی‌های تهاجمی و تدافعی آمریکا، برای رقیب استراتژیک و هسته‌ای آن یعنی روسیه بسیار نگران کننده خواهد بود. البته ممکن است برخی به موافقتنامه‌های کاهش تسلیحات میان ایالات متحده و روسیه، که این دو کشور را ملزم به کنترل یا کاهش میزان تسلیحات می‌نمایند اشاره نموده و این ادعای ما مبنی بر ارتقای توانمندی‌های تهاجمی واشنگتن را مورد انتقاد قرار دهند. برای ارزیابی این ادعا ما در این بخش به اسناد و شواهدی اشاره خواهیم کرد که توانمندسازی نیروی تهاجمی ایالات متحده را مورد تاکید قرار می‌دهند. ضمن اینکه باید توجه داشت که بخشی از شکاف تسلیحاتی میان واشنگتن و مسکو به مشکلات و فقدان توانایی مالی و تکنولوژیکی خود روسیه در تولید سلاح‌های تهاجمی و نیز ناتوانی این کشور در ممانعت از روند فرسوده شدن تسلیحات کنونی و در دسترس خود باز می‌گردد. بنابراین، من در این قسمت با بهره‌گیری از داده‌ها و آمارهای قابل اتکا و مستند، به ابعاد کمی تسلیحات در دسترس دو کشور نیز اشاره خواهم نمود. هدف این است که نشان دهیم سامانه ضد موشکی در دوره‌ای که شکاف تسلیحاتی میان دو قدرت هسته‌ای افزایش می‌یابد، به تفوق کشور دارنده این سامانه‌ها و ضعف طرف مقابل منجر می‌گردد. ضمن اینکه خود سامانه‌ها نیز هر چه بیشتر به تعمیق شکاف تسلیحاتی کمک می‌کنند.

به هر حال زمانی که ما ادعا می‌کنیم که یکی از اهداف استراتژیک ایالات متحده از استقرار سامانه‌های ضد موشکی، ایجاد چالش برای توانمندی‌های تهاجمی روسیه است باید آمار و اطلاعات مستند ارائه داده و استدلال نماییم که چگونه و با چه کیفیتی توانمندی مسکو تحت تاثیر قرار خواهد گرفت. با این وجود، به منظور اجتناب از طولانی شدن بحث و گرفتار نشدن در مباحث حاشیه‌ای سعی خواهیم کرد که بیشتر بر رقابت‌های میان دو کشور و توانمندی‌های آنها در زمینه موشک‌های بالستیک تهاجمی استراتژیک و ابزارهای مرتبط با توانمندی هسته‌ای بپردازیم. البته بر این مهم نیز آگاه هستیم که ارزیابی موازنه استراتژیک میان دو کشور در معنای واقعی کلمه آسان نیست و علیرغم رهیافت‌های متنوع، روش‌های ارزیابی موازنه استراتژیک میان دو کشور همواره مباحثه‌برانگیز بوده

است. با این حال ما سعی خواهیم نمود با مباحثی که ارائه خواهیم داد چگونگی ایجاد شکاف میان قدرت استراتژیک ایالات متحده و روسیه را به طور عینی نشان دهیم و در نهایت کارکرد سامانه دفاع موشکی را در چنین فضایی به بحث بگذاریم. از دیدگاه ما، در زمینه روابط دفاعی-تهاجمی استراتژیک، روسیه از چهار جنبه تحت فشار است:

۱. خارج شدن زرادخانه‌ها و تسلیحات به جای مانده از شوروی از دامنه رقابت و فرسودگی تجهیزات استراتژیک روسیه

۲. ارتقای توان تهاجمی و متعارف تسلیحات آمریکا؛ غالباً به دلیل توانمندی مالی و هژمونی اقتصادی این کشور

۳. کنترل تسلیحات استراتژیک تهاجمی شوروی طبق توافقات کاهش تسلیحات

۴. استقرار و تقویت سامانه‌های ضد موشکی همزمان با موارد فوق.

ترکیب و همزمانی این چهار روند موجب تعمیق شکاف تسلیحاتی میان دو کشور شده و در چنین فضایی سامانه‌های دفاع موشکی به مثابه ابزار کمک کننده‌ای محسوب خواهند شد که ایالات متحده با پشت‌گرمی به آنها با اطمینان بیشتری در جهت نادیده گرفتن موازنه راهبردی گام برداشته و به اهداف استراتژیک خود در این زمینه نائل آید. در ادامه به طور جزئی‌تر به تشریح این موارد می‌پردازیم. در درجه نخست، تردیدی در این واقعیت وجود ندارد که ضعف اقتصادی روسیه در مقایسه با ایالات متحده در دوره پس از جنگ سرد، توانایی نظامی مسکو را نیز تحت تاثیر قرار داده است. پرواضح است که روسیه در دهه ۱۹۹۰ به دلیل مشکلات اقتصادی، کمتر توانست که سرمایه‌گذاری عظیمی در بخش‌های استراتژیک نظامی انجام دهد. با آغاز قرن جدید این کشور تلاش کرد این وضعیت را جبران کند. با این وجود، تلاشها در کل موفقیت‌آمیز نبوده‌اند. از لحاظ عملیاتی و توان تحرک نظامی، با وجود آنکه در دوره جنگ سرد اتحاد جماهیر شوروی به واسطه دارا بودن زیردریایی‌های مجهز به تسلیحات هسته‌ای موسوم به SSNs چالشی فرا راه کنترل دریاها از سوی ایالات متحده بود؛ اما روسیه از زمان فروپاشی سیستم سیاسی شوروی صرفاً توانسته است که از همان تکنولوژی‌های دوره جنگ سرد برای تولید و ساخت ناوها استفاده کند.^(۲۷) گزارش‌هایی نیز که در زمینه ظرفیت نظامی دریایی ارائه شده‌اند، بیانگر آن هستند که با وجودی که روسیه تا سال ۲۰۰۳ حدود ۲۰ تا ۳۰ زیردریایی را در حالت عملیاتی نگه داشته بود، اما این ناوها مربوط به پیش از دهه ۱۹۹۰ بوده و پس از آن زیردریایی عمده جدیدی ساخته نشده است.

در زمینه توانمندی موشکی، روسیه در سال ۱۹۹۷ به منظور جایگزینی مجدد موشکها شروع به استقرار و بکارگیری سیستم جدید موشکی موسوم به Topol-M SS-27 کرد که پیش‌بینی می‌شد به عنوان بخشی از سیستم‌های متحرک و قابل انتقال در سیلوهای پرتاب موشک مستقر شوند. با این

وجود، از آنجا که Topol-M یک موشک تک کلاهک^۱ است، نمی تواند جایگزین مناسبی برای MIRVed UR-100NUTTH و R-36M2 در زمینه حمل کلاهکها باشد. Topol-M یک موشک قدیمی است و مربوط به دوره زمانی دهه ۱۹۸۰ است که شوروی اقدام به استقرار آنها نمود. فلسفه استقرار آنها نیز این بود که رهبران شوروی بر این باور بودند که به انوعی از موشک متحرک تک کلاهک با سوخت جامد^۲ نیاز دارند که آن را جایگزین موشک Topol و برخی دیگر از موشکهای مستقر شده کنند. در دوره پس از جنگ سرد نیز نظامیان روسیه احساس کردند که به چنین موشکی نیاز دارند چرا که معاهده استارت^۳ که در سال ۱۹۹۱ میان روسیه و آمریکا امضا و در سال ۱۹۹۴ اجرایی شد، ساخت موشکهای چندکلاهک زمين-پايه^۴ را ممنوع می کرد.^(۲۸) به هر حال موشکهای Topol-M با محدودیت‌های خود از سال ۱۹۹۷ در سیلوها مستقر شد و از سال ۲۰۰۶ نیز بر روی سکوهاي پرتاب متحرک مستقر شدند. با وجود موفقیت ظاهری برنامه موشکی Topol-M، اما تردید جدی در این زمینه وجود دارد که این موشک قادر باشد که به مثابه یک نیروی موشکی استراتژیک^۵ عمل کند. حتی اگر فرض بر این باشد که چنین مزیتی را داراست، اما میزان تولید این موشکها بسیار محدود بوده و تا سال ۲۰۱۰ حداکثر ۶۸ فروند از این موشکها مستقر شده بودند. همچنین روسیه در سال ۲۰۰۲ تعداد ۳۶۰ موشک عملیاتی موسوم به SS-25 و ۳۰ فروند موشک SS-27 را در اختیار داشت. انتظار می‌رفت که موشکهای SS-27 که در اختیار ارتش قرار داده شده بودند، جایگزین SS-25 شوند. روسیه در آن زمان سالانه کمتر از ۱۰ فروند از این موشکها را تولید می‌کرد، اما امیدوار بود که در سال‌های بعدی و هر ساله بیش از ۳۰ موشک تولید کند و تعداد آنها را به ۳۰۰ فروند برساند. با این وجود، این امیدواری تاکنون به واقعیت نپیوسته است. این در حالی است که وضعیت تسلیحات غیر استراتژیک آنها نیز نگران کننده است. در این راستا، خود روسی‌ها در سال ۲۰۰۵ و نیز به طور رسمی در کنفرانس معاهده عدم گسترش هسته‌ای (ان پی تی) در سال ۲۰۱۰ اعلام داشتند که ۷۵ درصد از تسلیحات هسته‌ای غیر استراتژیک آنها در میان سالهای ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۰ کاهش یافته است.^(۲۹) در زمینه تسلیحات استراتژیک نیز در سال ۲۰۱۰ موشکهای قدیمی از نوع (SS-19) MIRVed- UR-100NUTTH و (SS-18) R-36M2 که قادر به حمل شش تا ده کلاهک هستند، حدود ۸۰ درصد از کلاهکهای موشکهای بالستیک دوربرد ICBM را در بر می‌گرفتند (۱۰۰۰ از ۱۲۵۰ کلاهک). اما باید به این نکته نیز توجه داشت که موشکهای UR-100NUTTH قدیمی‌ترین موشکها در زرادخانه‌ها هستند که میان سالهای

¹ - Single-Warhead Missile

² - Single-Warhead Solid Propellant Missile

³ - START Treaty

⁴ - Land-based Multiple-Warhead Missiles

⁵ - Strategic Rocket Forces

۱۹۷۸-۸۴ مستقر شده‌اند. با وجود اینکه این موشک‌ها حدود ۳۵ سال است که همچنان باقی مانده‌اند، اما کم کم فرسوده و از رده خارج می‌شوند. موشک‌های R-36M2 نیز در سالهای ۹۲-۱۹۸۸ مستقر شدند و پیش‌بینی می‌شود که قادر باشند نهایتاً تا سال ۲۰۲۰ کارآمدی خود را حفظ کنند. بعلاوه، در این میان موشک‌هایی نیز وجود داشته‌اند که از رده خارج شده‌اند. از جمله می‌توان به موشک‌های بالستیک جنبشی تک کلاهه SS-25 توپول^۱ اشاره کرد که در سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۲ مستقر شدند و بسیاری از آنها در سال ۲۰۱۱ از رده خارج شدند و به اعتقاد کارشناسان بقیه آنها نیز تا سال ۲۰۱۷ برچیده خواهند شد.^(۳۰) افزون بر این، موشک‌های SS-18 که از ستون‌های اصلی نیروی هسته‌ای استراتژیک روسیه هستند، ممکن است به زودی از دسترس ارتش خارج شوند. روسیه اعلام کرده است که به سختی می‌تواند این نیروها را حفظ کند چرا که موشک‌ها در کارخانه‌های اوکراین^۲ تولید شده بودند که امروزه دیگر موشک بالستیک برای روسیه تولید نمی‌کند و مسکو فاقد منابع اقتصادی مورد نیاز برای ساخت کارخانه جدیدی برای ساخت چنین موشک‌هایی در خاک خود است.^(۳۱) آگاهی از این محدودیت‌ها باعث شد که دولت روسیه در سال ۲۰۱۰ به مدرنیزاسیون نظامی روی آورد و این کشور متعهد شد که برای دهه جاری حدود ۲۰ تریلیون روبل^۳ در برنامه‌های مختلف نظامی سرمایه‌گذاری کند.^(۳۲)

در مقابل، در ایالات متحده روندی معکوس جریان دارد و سیستم‌های تسلیحات تدافعی-تهاجمی این کشور با اتکاء به توان اقتصادی آن، روز به روز ارتقاء می‌یابند و بر حجم آنها افزوده می‌شود. با وجود آنکه از اواخر دهه ۱۹۹۰ هیچ زیردریایی عمده جدیدی در روسیه ساخته نشده است، اما در همین دوره زمانی ایالات متحده که ۵۴ ناو هسته‌ای در اختیار داشت، در حال ساخت ۴ زیردریایی دیگر بود و به گفته پوزن ایالات متحده برنامه‌ای در دست دارد که هر سه سال ۲ کشتی جدید بسازد و این جدای از برنامه‌هایی است که طبق آن قصد دارند ۴ موشک زیردریایی بالستیک تریدنت اوهایو^۴ را جایگزین موشک‌های کروز غیر هسته‌ای برای حملات زمینی کنند.^(۳۳)

در ارتباط با ارتقاء توانایی موشکی، نیروی هوایی^۵ ایالات متحده چندین برنامه را که به منظور ارتقاء دقت و کارآمدی مینوتمن^۶ و با هدف افزایش موشک‌های موجود طراحی شده‌اند، پیگیری می‌کند. بر اساس برخی ارزیابی‌ها این تلاش‌ها حدود ۶ تا ۷ میلیارد دلار هزینه در بر خواهد داشت. در این راستا، نیروی هوایی در سال ۲۰۰۲، طرح‌هایی با هدف استقرار موشک‌هایی جدید در مینوتمن ۳

^۱ - The Topol (SS-25) Single-warhead road-mobile ICBM

^۲ - Plant in Ukraine

^۳ - About 20 trillion rubles

^۴ - Ohio-Trident Ballistic Missile Submarine

^۵ - Air Force

^۶ - Minuteman

را تا سال ۲۰۱۸ ارائه داد.^(۳۴) بعلاوه، ایالات متحده تا سپتامبر ۲۰۱۲ تعداد ۱۷۲۲ کلاهک و بمب سنگین حامل بر روی ۸۹۲ موشک بالستیک دوربرد و میانبرد در اختیار داشته است و البته این میزان جزء نیروهای استراتژیک محسوب نمی‌شوند.

همچنین، پنتاگون در حال اجرای برنامه‌ای با عنوان حمله سریع جهانی^۱ است. هدف نهایی این طرح آن است که موشک‌هایی با کلاهک متعارف بتوانند در ۶۰ دقیقه بدون نیاز به جابه‌جایی عظیم نیروی انسانی و تجهیزات فوق‌العاده نظامی، هدف‌های خود را در سراسر کره زمین مورد اصابت قرار دهند. برنامه ضربه سریع جهانی، نوعی راهبرد پیشدستانه ضربه اول است که الگوی زمینی جنگ ستارگان محسوب می‌شود و تکامل آن تا سال ۲۰۱۵ طول خواهد کشید.^(۳۵)

چنانکه اشاره کردیم این طرحها در حالی پیش می‌روند که تجهیزات نظامی روسیه در خطر فرسودگی قرار دارند و بخشی از آنها هم اکنون نیز از رده خارج شده‌اند. اما در مقابل، ایالات متحده آمریکا از زمان جنگ سرد زرادخانه‌های خود را تقویت نموده است. برای مثال، این کشور موشک‌های بالستیک Trident II D-5 را در زیردریایی‌های خود مستقر نموده است که بسیار پیشرفته‌تر و دقیق‌تر از موشک‌های دوره جنگ سرد هستند و می‌توانند کلاهک‌های سنگین‌تری را حمل کنند. همچنین ایالات متحده بمبافکن‌های B-52 خود را با مجهز نمودن آنها با موشک‌های کروز هسته‌ای^۲ چنان مدرنیزه نموده است که رادارهای دفاع هوایی^۳ روسیه نمی‌توانند به آسانی آنها را مورد هدف قرار دهند.

حتی مقایسه توانمندی‌های روسیه با سلف خود نشان می‌دهد که اتحاد جماهیر شوروی (سابق) ۳۹ درصد بمبافکن‌های غول‌پیکر^۴، ۵۸ درصد موشک‌های بالستیک دوربرد و ۸۰ درصد موشک‌های بالستیک مستقر در دریا^۵ بیش از روسیه کنونی در اختیار داشت. همچنین روسیه امروزه، ناتوان از بکارگیری ماهواره‌هایی است که قادر باشند موشک‌های پرتابی از زیردریایی‌های آمریکا را که در اقیانوس پاسیفیک^۶ مستقر هستند، نابود نماید. با مفروض گرفتن این موارد، حمله نخست هسته‌ای آمریکا بر علیه روسیه می‌تواند درصد قابل توجهی از زرادخانه‌های هسته‌ای این کشور را تخریب کند. از این لحاظ حتی یک سیستم دفاع موشکی معتدل یا ناکامل می‌تواند به طور قابل ملاحظه‌ای ایالات متحده را در مقابل حمله تلافی‌جویانه ایمن نگه دارد.^(۳۶) با مدنظر قرار دادن این موارد، دیگر هیچ تردیدی در کارکرد تهاجمی این سامانه‌ها وجود نخواهد داشت.

¹ - Prompt Global Strike

² - Nuclear armed-cruise Missiles

³ - Air-defense radar

⁴ - Long-range bombers

⁵ - Ballistic-launching submarines

⁶ - Pacific Ocean

با این وجود، برخی معتقدند که تلاش‌ها در زمینه کاهش تسلیحات نظامی استراتژیک میان ایالات متحده آمریکا و روسیه و محدود نمودن اختیاری تسلیحات دوجانبه، مانع از آن خواهد شد که ایالات متحده حتی با وجود دارا بودن دفاع موشکی به یک مزیت استراتژیک دست یابد. از این دیدگاه کاهش تسلیحات هسته‌ای تهاجمی ایالات متحده، توان وارد آوردن ضربه ویرانگر را از این کشور خواهد گرفت. همچنین، طرفداران این دیدگاه معتقدند که روسیه خواهد توانست با موفقیت امضای کاهش تسلیحات استراتژیک را به عدم گسترش سامانه‌ها از سوی آمریکا ربط بدهد. اما به باور ما دو چالش اساسی فرا روی این دیدگاهها وجود دارد. اول اینکه کاهش تسلیحات استراتژیک ایالات متحده بدین معنا نیست که این کشور از توان حمله ویرانگر محروم خواهد شد. توجه به این نکته ضرورت دارد که در دنیای تسلیحات هسته‌ای کیفیت مهم‌تر از تعداد است و کاهش تسلیحات هسته‌ای ایالات متحده به معنای کاهش توان این کشور برای حمله به روسیه نیست چرا که در هر صورت روسیه فاقد ابزارهای تدافعی قوی برای خنثی نمودن حمله مرگ‌آسای آمریکا است. اما این امر برای روسیه نمی‌تواند صادق باشد. حداقل اینکه با برپایی سامانه دفاعی منسجم ایالات متحده، در این توانمندی روسیه تردید حاصل خواهد کرد. بدین معنا که کاهش تسلیحات این کشور همزمان با افزایش سرمایه‌گذاری و ارتقای کارآمدی دفاع استراتژیک واشنگتن، به معنای کاهش توان مسکو برای حمله مرگبار به ایالات متحده است. دوم اینکه، اگر چه همواره رهبران و استراتژیست‌های روسی ادعا کرده‌اند که در صورت گسترش سامانه‌های دفاع موشکی به معاهدات کاهش تسلیحات نخواهند پیوست و یا از توافقات انجام گرفته خارج خواهند شد. اما در واقعیت و در عمل امضای معاهدات کاهش تسلیحات و افزایش توانمندیهای تدافعی آمریکا با هم پیش رفته است. این نشان می‌دهد که اظهارات رهبران روسیه تاکنون و در غالب موارد به صورت تهدید و بلوف باقی مانده است. می‌توان استدلال کرد که اتفاقاً امضای توافقنامه‌های کاهش تسلیحات با توجه به اینکه از یک سو توان اقتصادی روسیه به نسبت واشنگتن بسیار کمتر است و بنابراین نمی‌تواند به یک مسابقه تسلیحاتی بپیوندد و از سوی دیگر هم اکنون نیز تسلیحات آن در حال فرسایش هستند، بنابراین مسکو بیشتر به امضای معاهدات کاهش تسلیحات هسته‌ای دو جانبه با ایالات متحده احتیاج دارد. به همین دلیل است که حقیقتاً در عمل نیز تاکنون نتوانسته است کاهش تسلیحات و کنترل تسلیحات را به سامانه‌ها ربط دهد و این استراتژی در حد یک تهدید صرف باقی مانده است.

در همین ارتباط، در معاهده نوین کاهش نیروهای استراتژیک تهاجمی (۲۰۱۰) نیز رهبران روسیه خواستند که کاهش نیروها را به نحوه عملکرد ایالات متحده در زمینه دفاع موشکی ربط دهند. برای مثال، در ماده ۱۴ این معاهده بر این نکته تاکید شده است که در شرایطی که ایالات متحده توان دفاعی استراتژیک خود را از لحاظ کمی و کیفی به اندازه‌ای افزایش دهد که توان تهاجمی روسیه را با چالش مواجه سازد، مسکو می‌تواند از معاهده کنار بکشد. با این وجود، در این معاهده هم هیچ الزامی برای واشنگتن ایجاد نشده است که سامانه‌های دفاع موشکی خود را افزایش ندهد، بلکه تنها

تاکید شده است که در صورت افزایش کمی و کیفی سامانه‌ها طرف دیگر حق دارد بنا به تفسیر خود از آن کناره‌گیری کند. نباید فراموش کرد که روسیه در این زمینه آزمون‌های ناموفقی داشته است. برای نمونه روسیه پیش از الغای معاهده ABM نیز بارها تهدید کرده بود که چنانکه این معاهده به طور یکجانبه لغو شود، مسکو از امضای معاهدات کاهش تسلیحات استراتژیک سر باز خواهد زد، اما در نهایت، چنین کاری نکرد و روسیه و آمریکا در تاریخ ۸ آوریل ۲۰۱۰ معاهده نوین استارت مبنی بر کاهش تسلیحات تهاجمی استراتژیک را امضا نمودند.^(۳۷)

یکی از دلایل این امر این است که رهبران روسیه بر فرسودگی توانمندی‌های موشکی خود واقف هستند و می‌دانند که این کشور نمی‌تواند با سرعت لازم سیستم‌های جدیدی برای جایگزین نمودن با سیستم‌های کهنه‌تر تولید کرده یا حتی به تعداد موشک‌هایی که معاهده جدید استارت در اختیار داشتن آنها را اجازه می‌دهد، دست یابند. همین موارد به روسی‌ها فشار می‌آورد که معاهدات را ترک نکنند. حداقل مزیت این معاهدات برای روسیه این است که محدودیت‌های برابری بر دو کشور برای کاهش نیروهای تهاجمی اعمال می‌کند و این احتمالاً تنها راهی است که روسیه می‌تواند خود را به مثابه رقیب استراتژیک ایالات متحده حفظ نماید.^(۳۸) بنابراین، راز سکوت روسیه در هنگامه‌ای که معاهدات کاهش تسلیحات، بسیاری از موشک‌های این کشور از جمله MIRVs را از رده خارج می‌کند و در همان حال آمریکا بر شمار استقرار سامانه‌های تدافعی می‌افزاید و این به نوعی به معنای خلع سلاح روسیه است، در همین محاسبات نهفته است. جدول ۶-۱ تعداد کلاهک‌های استراتژیک ایالات متحده و روسیه را تا سال ۲۰۱۳ نشان می‌دهد:

جدول ۶-۱ تعداد کلاهک‌های ایالات متحده آمریکا و روسیه تا سال ۲۰۱۳ (بدون محاسبه تغییرات معاهده استارت-۲) *

| | روسیه | آمریکا |
|---|-------|--------|
| کلاهک‌های استراتژیک مستقر شده ^۱ | ۱۷۵۰ | ۱۹۵۰ |
| کلاهک‌های غیر استراتژیک ^۲ | ۲۰۰ | ۵۰۰ |
| کلاهک‌های استراتژیک مستقر نشده (ذخیره) ^۳ | ۷۰۰ | ۲۲۰۰ |
| کل کلاهک‌ها در انبار | ۴۵۰۰ | ۴۷۰۰ |

(منبع: Indyk&et. al,2013:57).

^۱ -Deployed Strategic Warheads

^۲ -Non-Strategic Warheads

^۳ -Non-deployed (reserve) Strategic Warheads

آشکار است که در دوره‌ای که روسیه از نظر اقتصادی مشکلات بسیاری برای حفظ نیروهای هسته‌ای وسیع خود را دارد، در صورتی که بخواهد از توافقنامه‌های کنترل تسلیحات کنار بکشد، منابع محدودتری برای گسترش هسته‌ای و رقابت با واشنگتن در اختیار خواهند داشت. در حالت خروج از پیمان‌های کاهش تسلیحات، احتمالاً بهترین واکنش و خطرناکترین عمل آنها که واشنگتن را تحت فشار قرار خواهد داد، فروش تسلیحات موشکی به کشورهای دیگر باشد. بسیاری از کارشناسان روسی نیز بر چنین واقعیتی آگاه بوده و نگران هستند که حتی با کنارگیری از معاهدات کنترل تسلیحات نتوانند که بیش از ۱۰۰۰ بمب استراتژیک را در اختیار بگیرند. این امر از آنجا نگران‌کننده است که توان تهاجمی آمریکا با توان تدافعی آن ترکیب شده و در آینده حتی کارآمدی ۱۰۰۰ کلاهک هم نتواند امنیت روسیه را در مقابل آمریکا تضمین نماید.^(۳۹)

اما اینکه رهبران ایالات متحده نیز اشتیاق زیادی به امضای توافقات کاهش تسلیحات استراتژیک نشان می‌دهند، نکته شگفت‌انگیزی نیست. بدون تردید، کنترل تسلیحات رقیب در زمانی که سامانه‌های دفاع ضد موشکی روزبه‌روز گسترده‌تر می‌شوند، در راستای اهداف راهبردی ایالات متحده هستند. در واقع کنترل تسلیحات تهاجمی رقیب همزمان با افزایش تعداد کمی و کارایی کیفی تسلیحات تدافعی خود بهتر می‌تواند برآورنده اهداف استراتژیک این کشور باشد. در این مورد هم ایالات متحده حداقل به اندازه رقیب خود از این معاهدات منفعت می‌برد. برای مثال، معاهده استارت در سال ۱۹۹۳ بکارگیری موشک‌های بالستیک استراتژیک زمین-پایه با کلاهک‌های (MIRVed ICBMs) متعدد را برای روسیه ممنوع نمود. بر اساس این موافقتنامه، روسیه باید ۱۰ کلاهک-SS-18 و ۱۰ کلاهک SS-24 را نابود می‌کرد. همچنین این کشور مجبور بود که تعداد کلاهک‌های به کار گرفته شده بر روی موشک‌های بالستیک SS-19 را کاهش دهد. این امر باعث می‌شود که در نهایت روسیه تنها نیروی موشکی بالستیکی مرکب از کلاهک SS-25 و موشک‌های SS-27 و حدود ۱۰۰ موشک SS-19 در اختیار داشته باشد.^(۴۰) چنین محدودیت‌هایی در زمانی بود که بوش پدر و کلینتون همچنان با هدف ارتقای سامانه‌های دفاع موشکی به اقدامات متنوعی دست می‌زدند.

علاوه بر این، درست است که ایالات متحده به معاهدات کاهش تسلیحات استراتژیک پایبند بوده است اما این کشور همزمان در حال گسترش و تولید گونه‌های متفاوتی از تسلیحات تهاجمی فوق‌العاده بوده است. چنانکه در سطور پیشین اشاره کردیم، پنتاگون هم اکنون در حال اجرای برنامه‌ای با عنوان «حمله جهانی سریع» است. این برنامه که گفته می‌شود تا سال ۲۰۱۵ اجرایی خواهد شد از حمایت

¹ - The 1993 START II Treaty

دولت اوپاما نیز برخوردار است و یکی از شاخه‌های طیف تسلیحات پیشرفته تهاجمی و تدافعی تلقی می‌شود.

مشاهده می‌شود که حتی با وجود توافقنامه‌های کاهش تسلیحات، وضعیت برای روسیه بسیار خطرناک‌تر است. فرسودگی طبیعی به دلیل اقتصاد ضعیف و کاهش تسلیحات استراتژیک هسته‌ای تهاجمی روسیه^۱ به دلیل معاهدات کاهش تسلیحات، احتمالاً در آینده تعداد کلاهک‌ها را به کمتر از ۱۵۰۰ فروند برساند و محدودیت‌های مالی نیز به همین شیوه بر ساخت دیگر تسلیحات تاثیر منفی بگذارد. در مقابل، ایالات متحده می‌تواند ذخایر استراتژیک هسته‌ای خود را حفظ نموده و حتی بر اساس سناریوهای کنترل تسلیحات، چندین هزار تسلیحات هسته‌ای در اختیار داشته باشد. آمریکایی‌ها از چنین موقعیت برتر و پیشرفت روزافزون در این مسیر راضی بوده و حاضر نیستند که از حجم تلاش‌های خود بکاهند.

بر طبق گزارش سالانه وزارت دفاع در سال ۲۰۰۰ «نیروهای هسته‌ای عناصر ضروری امنیت ایالات متحده و به مثابه مانعی در مقابل عدم قطعیت آینده^۲ هستند و به عنوان ضمانتی برای تعهدات آمریکا به متحدین به کار گرفته می‌شوند. بر این اساس، ایالات متحده باید نیروهای استراتژیک هسته‌ای خود را به گونه‌ای متنوع و در اندازه‌ای بسنده... با هدف بازدارندگی یا مهار رهبران خارجی بالقوه متخاصم^۳ که توانمندی دستیابی به تسلیحات هسته‌ای را دارند، حفظ کند».^(۴) در آوریل ۲۰۱۳ نیز مدالین کریدون^۵ معاون دفاع در زمینه امور امنیت جهانی^۶ اظهار داشت که بازنگری رهیافت هسته‌ای سال ۲۰۱۰^۷ بر این نتیجه استوار بود که ایالات متحده موشک‌های بالستیک دوربرد، میانبرد و بمب‌های هسته‌ای سنگین را حفظ خواهد کرد و رئیس جمهور برای سال ۲۰۱۴ درخواست بودجه حمایتی برای مدرنیزه نمودن این نیروهای هسته‌ای کرده است.^(۴) در این راستا، در نخستین روزهای آغازین سال ۲۰۱۴ رسانه‌های خبری به نقل از مرکز مطالعات منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای در آمریکا، گزارش دادند که «چاک هیگل» در جریان بازدید از دو کارخانه ساخت سلاح، اظهار داشت که آمریکا در پی پیشرفت فراگیر قدرت هسته‌ای در عملیاتی که تحلیلگران می‌گویند امکان هزینه یک تریلیون دلار طی سی سال برای آن وجود دارد، است. این هزینه با مبلغی که رونالد ریگان رئیس جمهوری پیشین آمریکا در دهه ۱۹۸۰ در رقابت هسته‌ای با اتحاد جماهیر شوروی صرف کرده بود، قابل قیاس است. وزیر دفاع آمریکا در بخشی از سخنان خود با اشاره به اینکه آمریکا به نوسازی

¹ - Russia's arsenal of strategic offensive nuclear weapons

² - DOD Annual Report for 2000

³ - Uncertain Future

⁴ - Potentially hostile foreign leaders

⁵ - Mudlyn Creedon

⁶ - The Assistant Secretary of Defense for Global Security Affairs

⁷ - The 2010 Nuclear Posture Review

انبارهای تسلیحات هسته‌ای خود نیاز دارد خاطر نشان کرد که نوسازی کلاهک‌های هسته‌ای جنگی، زیردریایی، بمبافکن‌ها و موشک‌ها نحوه تنظیم بودجه را می‌طلبد. این در حالی است که دفتر بودجه کنگره آمریکا نیز در ماه دسامبر سال ۲۰۱۳ پیش‌بینی کرده بود که آمریکا در یک دهه آینده مبلغ ۳۳۵ میلیارد دلار صرف مجموعه سلاحهای هسته‌ای خود خواهد کرد. اقدامات آمریکا حاکی از آن است که این کشور در عمل به دنبال حفظ، نوسازی و تجهیز زرادخانه هسته‌ای خود به تسلیحات هسته‌ای جدید و پیشرفته است. توسعه این زرادخانه‌ها در حالی است که باراک اوباما رییس جمهوری آمریکا چند ماه پیش در برلین از تلاش برای دنیایی امن‌تر سخن گفته بود و کاهش یک سوم زرادخانه‌های هسته‌ای آمریکا و روسیه را خواستار شده بود.^(۴۳) ایالات متحده همچنین برخلاف تمام تبلیغات و نظرات در مورد کاهش تسلیحات خود در اروپا، در ۱۰ آوریل ۲۰۱۰ در سند تجدیدنظر استراتژی هسته‌ای^۱ بر حضور تسلیحات هسته‌ای در غرب تاکید نمود و هرگونه تغییری در این استراتژی را منوط به اجماع در میان اعضای ناتو دانست.^(۴۴)

در کل باید گفت که ایالات متحده سه‌گونه پلاتفورم در زمینه تسلیحات استراتژیک هسته‌ای در دست دارد: موشک‌های دوربرد بالستیک (ICBMs) و موشک‌های بالستیک میان‌برد (SLBMs) مستقر در ناوها، هواپیماهای بمبافکن گول‌پیکر^۲ با موشک‌های کروز مستقر در هوا^۳ و بمب‌های بزرگ^۴. ساختار نیروی ایالات متحده در START-۲ در زمینه استراتژی هسته‌ای ایالات متحده با ۵۰۰ موشک قاره‌پیمای حامل کلاهک جنگی^۵، ۱۴ ناو تریدنت^۶ مجهز به موشک‌های D- و بمب افکن B-2s and 76 B-52 و تجهیزات کنترل و فرماندهی هسته‌ای^۷ تعریف شد.^(۴۵)

مباحث گفته شده بیانگر آن هستند که در دوره پس از جنگ سرد علیرغم گفتگوهای کاهش نیروهای تسلیحاتی استراتژیک و معاهدات و همکاری بخشی و موضوعی آمریکا در آن حوزه، طرح‌های ایالات متحده، برای یک جنگ هسته‌ای تمام‌عیار در مقابل روسیه با رویکردی تهاجمی طرح شده‌اند. در ژانویه ۲۰۱۳ مرکز تسلیحات هسته‌ای نیروی هوایی^۸ در استمرار روند مدرنیزاسیون تسلیحات، اعلام کرد که ممکن است ۵ احتمال برای موشک‌های بالستیک قاره‌پیمای در آینده در نظر گرفته شود. نخست، استفاده از مینوتمن^۹ بدون تغییری اساسی در توانمندی‌های موشک‌ها تا سال ۲۰۱۵

1 - The 2010 Nuclear Posture Review

2 - Heavy bomber air-craft

3 - Air-launched cruise missiles

4 - Gravity bombs

5 - Single-war-head ICBMs

6 - Trident

7 - Nuclear Command and Control Assets

8 - The Air Force Nuclear Weapons Center

9 - Minuteman III

استمرار یابد. دوم، با ارتقای توان موشک‌ها تغییراتی در سیستم کنونی صورت گیرد. سوم، یک سیستم جدید و مستحکم موشک‌های بالستیک جایگزین مینوتمن ۳ شود. چهارم، یک سیستم موشکی جدید، قابل انتقال و متحرک به سیستم‌های کنونی افزوده شود و در نهایت اینکه یک سیستم زیر زمینی جدید^۱ طراحی شود. تحقیقاً، دوگزینه آخری (چهارم و پنجم) بسیاری از تحلیلگران را شگفت‌زده کرد. چرا که نیروی هوایی تنها در طول جنگ سرد یعنی زمانی که ایالات متحده با احتمال حمله صدها و هزاران کلاهک هسته‌ای شوروی روبه‌رو بود، اینگونه از ابزارها و تجهیزات را به کار می‌گرفت. حتی در آن دوره نیز این طرح‌ها بسیار پر هزینه تخمین زده شدند. از این‌رو، برخی تحلیلگران این امر را عقبگرد دانسته و معتقدند که هر چند چنین طرحی فعلاً در مراحل مقدماتی است اما ایالات متحده نباید چنین برنامه‌های هزینه‌بری را در دستور کار قرار دهد.^(۴۶) مجموع این برنامه‌ها نشانگر آن است که آنچه ما هم اکنون شاهد هستیم ترکیب خطرناکی از یک استراتژی نوین یعنی کاهش تسلیحات شوروی به دلایل ضعف اقتصادی و فقدان توانمندیهای داخلی و توافقات کاهش تسلیحات از یک سو و تقویت همزمان نیروهای تهاجمی و تدافعی ایالات متحده است. در عمل نیز شاهد آن بوده‌ایم که در دوره پس از جنگ سرد و همزمان با گسترش برنامه دفاع ضد موشکی، توان تهاجمی نیروهای نظامی آمریکا نیز ارتقاء یافته است. این ترکیب از کاهش توان تهاجمی حریف، استقرار ابزارهای تدافعی منسجم و دیگر ابزارهای ضد گسترش تسلیحات هسته‌ای می‌تواند زمینه را برای برتری هسته‌ای فراهم آورد. این برنامه در مرکز «دکترین استراتژیک نوین» بوش جای گرفت. طبق این دکترین برنامه کاهش تسلیحات هسته‌ای با روسیه باید ادامه می‌یافت و در عین حال سامانه‌های دفاع موشکی می‌بایست در مقابل رشد تهدیدات تسلیحات کشتار جمعی مستقر می‌شدند.^(۴۷) در این راستا و در نخستین سالهای قرن بیست و یک، برخی مقامات ایالات متحده با هدف هموار نمودن راهبرد ارتقای توانمندی‌های نظامی تهاجمی ادعا می‌کردند که روابط با روسیه نباید بر اساس چهارچوب‌های جنگ سرد و حتی موافقت‌نامه‌های کنترل تسلیحات تعریف شود. آنها استدلال می‌کردند که چون محیط بین‌الملل با تغییر همراه شده است بنابراین هر یک از طرفین باید توانمندیهای نظامی خود را بر اساس نیاز خود و به مقداری که تامین‌کننده امنیتشان باشد، تنظیم نمایند و به همین دلیل بوش اظهار داشت که وی اینگونه ترتیبات کنترل تسلیحات را می‌پذیرد.^(۴۸) از نظر بوش توانمندی‌های دفاعی می‌بایست با توانمندی‌های نوین ضد حمله، همچون تسلیحات دقیقی که قادر باشند اهداف سخت و عمقی را تخریب کنند همراه شوند. این استراتژی در کنار طرح‌هایی چون حمله سریع جهانی، اقدام به حملات سریع و تخریب اهداف در هر نقطه جهان را در مدت چند ساعت میسر می‌سازد.

¹ - New Tunnel-based System

این مهم است که هم اکنون نیز ارتقای توانمندیهای تهاجمی ایالات متحده در کنار وسعت ناتو، مزیت آمریکا در جنگ‌های زیردریایی و برتری آمریکا در تسلیحات متعارف دقیق^۱ (همچون موشک کروز دریا-پایه توماهاوک)^۲ توانایی حملات متعارف را به آمریکا و متحدینش بر علیه اهداف استراتژیک در روسیه در یک حمله جامع نخست^۳ می‌بخشد. این در حالی است که نیروهای دریایی و زیردریایی روسیه در مقابل توانمندیهای آمریکا آسیب‌پذیر هستند. بنابراین، چنانچه ایالات متحده با استفاده از نیروهای هسته‌ای و متعارف خود حمله‌ای علیه روسیه انجام دهد و درصد زیادی از نیروهای هسته‌ای روسیه را نابود سازد، حتی یک سیستم دفاع موشکی چند صدتایی^۴ می‌تواند برای خنثی نمودن حمله متقابل روسیه^۵ کفایت کند. بر اساس این استدلال که مورد تایید مقامات روسیه نیز هست، حتی یک دفاع موشکی محدود می‌تواند از میان برنده ثبات استراتژیک^۶ باشد و به تلاش‌های ایالات متحده برای دستیابی به تغییرات اساسی در موازنه نظامی^۷ کمک کند.^(۴۹) این نگرانی در حالی است که با در نظر گرفتن محدودیت‌های معاهده نوین استارت، روسیه در سال ۲۰۲۰ حدود ۲۰۰ موشک بالستیک میان قاره‌ای، کمتر از ۱۵۰ موشک SLBMs و ۷۶ بمب در اختیار خواهد داشت. با توجه به اینکه غیر محتمل است که روسیه بتواند تعداد موشک‌ها را فراتر از محدودیت‌های معاهده جدید START ببرد و حتی اگر چنین تصمیمی نیز بگیرد با محدودیت‌های اقتصادی مواجه خواهد بود، بنابراین نگرانی‌های این کشور از برنامه‌های آمریکا، اغراق‌آمیز نیست. حتی در صورتی که روسیه تهدیدات خود را عملی نموده و با وجود محدودیت‌هایی که گریبانگیر این کشور است، از معاهدات کاهش تسلیحات کناره‌گیری نماید و وارد روند مسابقه تسلیحاتی شود، این کشور در خوشبینانه‌ترین حالت تنها می‌تواند توان تهاجمی خود را افزایش دهد و باز هم ایالات متحده در زمینه سامانه‌های تدافعی دارای مزیت استراتژیک خواهد بود. گفته می‌شود که روسیه حدود ۶۰۰ فروند موشک برای دفاع هوایی در نظر گرفته است، که البته غالب آنها میراث جنگ سرد هستند و در نبردهای امروزه قابلیت آنها بسیار مورد تردید است.^(۵۰)

به عنوان جمع‌بندی باید گفت که با وجود آنکه در دوره جنگ سرد همزمان با افزایش توان تهاجمی یا موافقت دو کشور آمریکا و شوروی بر سر کاهش این تسلیحات، بهره‌گیری از سامانه‌های تدافعی منسجم، ممنوع و غیر قابل پذیرش بود^(۵۱)، اما امروز برتری آمریکا در زمینه توانمندی‌های

^۱ - Precision-guided conventional weapons

^۲ - Sea-launched Tomahawk cruise missile

^۳ - Comprehensive first strike

^۴ - Hundred missile defense interceptors

^۵ - Intercept Russia's Retaliatory Strike

^۶ - Undermine Strategic Stability

^۷ - Military Balance

تهاجمی در واقع همزمان با ارتقای توان دفاعی این کشور مستحکم می‌شود. این نشان می‌دهد که در دوره پس از جنگ سرد انگیزه‌ها و اهداف ایالات متحده از استقرار سامانه‌های دفاعی تغییری بنیادین به خود دیده و در راستای استراتژی کلان هژمونی‌جویی در همه عرصه‌ها و تفوق در زمینه هسته‌ای قرار گرفته است. واضح است که رهبران این کشور تحول فناورانه‌ای را که در حوزه نظامی ایجاد شده است به عنوان یک نقطه عطف تاریخی می‌نگرند و قصد دارند بدین وسیله دگرگونی‌ای اساسی در موازنه نظامی به وجود آورند. در این میان، ترکیب سامانه دفاع موشکی پیشرفته با تسلیحات هسته‌ای و توانمندیهای عظیم متعارف می‌تواند ایالات متحده را در موقعیت برتری استراتژیک قرار دهد. تقویت توان فناوری نظامی و تولید سلاح‌های مدرن هر چند متعارف، بدین سبب که در سطحی کلان و با اختصاص بودجه و منابع فراوان در دست اجرا است، کفه ترازو را به سمت احتمال کاربست سیاست‌های تهاجمی سنگین می‌کند و باورپذیری این امر را که سامانه‌های دفاع موشکی، صرفاً معطوف و متمرکز بر سیاست‌های تدافعی است دشوار می‌نمایاند.^(۵۲)

تفوق فضایی

یکی از مهمترین مباحث در حوزه استراتژیک، موضوع ورود به فضا از سوی قدرت‌های بزرگ است و هم اکنون در این زمینه رقابت‌های زیادی را شاهد هستیم. در گذشته، مسابقه فضایی به نوعی از رقابت میان ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی سابق اطلاق می‌شد و هر یک سعی داشتند در عرصه فضای ماورای جو حضور یافته از مزیت‌های این حضور بهره‌برداری نمایند. هر یک از این دو بازیگر اکتشافات طرف مقابل را زیر نظر داشته و در پی تفوق بر دیگری بودند. بنابراین، مسابقه فضایی در کنار رقابت در دیگر عرصه‌ها میان ایالات متحده و شوروی در دوران جنگ سرد به حوزه‌ای دیگر از رقابت تبدیل شده بود. این دو کشور در ابتدا سفینه‌های بدون سرنشین و به تدریج سفینه‌های حامل حیوانات و انسانها را به فضا فرستادند و سپس انسانها توانستند بر سطح کره ماه فرود بیابند. پس از دوران جنگ سرد، رقابت و مسابقه فضایی به میان کشورهای دیگر نیز کشیده شد و سایر کشورها نیز در صدد ایجاد تکنولوژی فضایی و تسلط بر فضا برآمدند. در حال حاضر هنوز هم آمریکا و روسیه قدرت‌های اصلی فضایی محسوب می‌شوند ولی چین نیز اخیراً به به رقابت با آنها پیوسته است. همچنین، کشورهای فرانسه، هند، ژاپن، اسرائیل و نیز اتحادیه اروپا قابلیت پرتاب ماهواره و دیگر وسایل به جز سفینه‌های با سرنشین را دارا هستند. گروهی از کشورها و از جمله آفریقای جنوبی، کانادا، برزیل، آرژانتین، استرالیا، اندونزی و انگلستان نیز قابلیت‌های قابل ملاحظه‌ای در فضای نزدیک زمین دارند. بسیاری از آنها ماهواره یا تجهیزات دیگری را به وسیله کشورهای پرتاب‌کننده به فضا فرستاده و آن را اداره می‌کنند.^(۵۳) گسترش توانمندی‌های تکنولوژیک مرتبط با فضا باعث ایجاد رقابت‌های گسترده‌تری در این زمینه شده و به ویژه به دلیل اینکه چنین توانمندی‌هایی می‌توانند در

زمینه فعالیت‌های نظامی نیز بر قدرت کشورها تاثیرگذار باشند، مسابقه تسلیحاتی فضایی کاملاً عینیت یافته است.

به عنوان نمونه‌ای از این رقابت‌ها، در ماه مارس سال ۲۰۰۹، ولادیمیر پوپوکین معاون وزیر دفاع روسیه^۱ و رئیس سابق نیروهای نظامی فضایی^۲ گفت که روسیه نمی‌تواند ساکت بنشیند و شاهد آزمایشات موشکی دیگران در فضا باشد و اعلام کرد که آزمایش‌های تجهیزات فضایی ایالات متحده تلاشی در راستای مسابقه تسلیحاتی در فضا است. در سال ۲۰۱۰، کشور ژاپن قانونی را تصویب کرد که به این کشور اجازه می‌داد که از فضای ماورای جو^۳ در راستای اهداف نظامی که ماهیت تدافعی^۴ دارند، استفاده کند. در ژانویه همان سال مدیر سازمان تحقیق و توسعه دفاعی هند^۵ تاکید کرد که کشورش طرح‌هایی برای توسعه توانمندی‌های تخریب ماهواره‌ها در مدارهای زمین و خارج فضا دارد که بخشی از اجزاء برنامه دفاع موشکی گسترده‌تر است که تا سال ۲۰۱۴ به مرحله نهایی می‌رسد.^(۵۴) اما به نظر می‌رسد که چین در این زمینه فعال‌تر بوده و یکی از مهمترین بازیگرانی است که اشتیاق فراوانی برای حضور در فضا نشان داده است و ایالات متحده امروزه همچون یک رقیب استراتژیک به چین می‌نگرد. در واقع چین هم اکنون در حال انجام اقداماتی هر چند نامتقارن برای حضور موثر در فضا، از میان بردن برتری فضایی آمریکا و بهره‌برداری از آسیب‌پذیری آن کشور در فضا است. چین به ساخت انواع تجهیزات فضایی و سیستم‌های پرتابی روی آورده و آنها را به تدریج تکمیل می‌نماید. برای مثال این کشور در راستای تکمیل برنامه‌های خود در اکتبر سال ۲۰۰۳ سفینه موسوم به SHenzhou-V را به فضا پرتاب کرد. در ژانویه ۲۰۰۷ نیز پس از سه بار شکست، در نهایت به طور موفقیت‌آمیزی یک ماهواره هوایی در حال صعود را با یک اسلحه ضد ماهواره نابود کرد و توانمندی خود را در حمله به ماهواره‌های در حال عملیات در پایین مدار زمین^۶ به رخ کشید. پکن تکنولوژی‌های ماهواره‌ای نانو^۷ را به منظور رقابت فضایی و ظاهراً با هدف خنثی نمودن تجهیزات فضایی آمریکا^۸ به خدمت گرفته است.^(۵۵) واضح است که پیشبرد چنین برنامه‌هایی از سوی چین رقابت در عرصه فضا را به ارمغان خواهد آورد. از آنجا که در چین هر چیزی که با مسائل نظامی در ارتباط باشد، مورد حمایت سیاسی بیشتری قرار می‌گیرد؛ این احتمال افزایش می‌یابد که این برنامه‌ها دارای کارکرد اصلی نظامی باشند.

^۱ - Russian Deputy Defence Minister Vladimir Popovkin

^۲ - Former Chief of Russian Military Space Forces

^۳ - Outer Space

^۴ - Defensive Nature

^۵ - India's Defence Research and Development Organisation

^۶ - In low-earth orbit

^۷ - Nano-satellite technologies

^۸ - Crippling American space assets

پکن در زمینه مدرنیزاسیون تسلیحات در همه عرصه‌ها تلاش زیادی به عمل می‌آورد و تسلیحات فضایی نیز از این امر مستثنی نیستند. تلاش گسترده این کشور در زمینه تحقیق و توسعه برنامه تکنولوژی‌های ضد ماهواره‌ای و از جمله توسعه تسلیحات موجی دریافت سیگنال‌های ماهواره‌ای، لیزرهای زمین-پایه برای گرفتن جلوی دید حسگرهای ماهواره‌ای و بکارگیری برنامه ماهواره‌ای طبقه‌ای^۱ همچنان ادامه دارد. ظاهراً همه این سیستم‌ها مربوط به دفع نمودن حملات هسته‌ای و نشانگر تلاش‌های مقدماتی چین برای ایجاد و تقویت بازدارندگی در مقابل ایالات متحده و تشدید رقابت‌های تسلیحات فضایی هستند.^(۵۶) بر اساس برخی اسناد، دولت چین تسلیحات فضایی را شامل موارد زیر می‌داند:

۱. هر اسلحه‌ای که در خارج از فضای جو و با هدف حمله از فضا به هر موضعی از زمین، هوا و دریا مستقر شود. و
۲. هر نوع تسلیحات فضا-پایه، دریا-پایه و زمین-پایه که هدفی را در خارج از جو مورد هدف قرار دهد.^(۵۷) بنابراین انتظار می‌رود که تلاش چین برای دستیابی به چنین تسلیحاتی فضا را هر چه بیشتر رقابتی نماید.

ایالات متحده از توانمندیهای عظیم رقیب دیرینه خود یعنی روسیه و نیز تلاش‌های کشورهای نوظهوری مانند چین و دیگر بازیگران در زمینه تکنولوژی فضایی آگاه است. آگاهی از فناوری‌ها و برنامه‌های رقابتی دیگر کشورها در ترکیب با اشتیاق و تمایل دیرینه واشنگتن به سلطه در فضا، باعث طرح‌ریزی برنامه‌های گسترده‌ای برای هژمونی فضایی از سوی این کشور شده است. در واقع از دیدگاه راهبردی‌پروازان آمریکایی هیچ‌گاه سلطه بر زمین کافی نبوده و ایالات متحده باید در جستجوی سلطه بر فضا باشد. سلطه بر فضا نیز نیازمند تسلیحاتی نمودن آن است که ممکن است زندگی افراد زیادی در سراسر جهان را به خطر اندازد. همین نگرانی‌ها موجب شده است که در سالهای اخیر مجمع عمومی سازمان ملل متحد، قطعنامه‌هایی را برای جلوگیری از مسابقه تسلیحاتی در فضای ماورای جو تصویب کند. قطعنامه‌های مزبور خواستار جلوگیری از مسابقه تسلیحاتی در فضای ماورای جو و اعمال کنترل بیشتر بر فعالیت‌های تسلیحاتی در فضا بوده‌اند. اما چنین قطعنامه‌هایی با جاه‌طلبی‌های ایالات متحده هم‌خوان نبوده و با وجود آنکه این کشور در ظاهر استفاده صلح‌آمیز از فضای ماورای جو را تبلیغ می‌کند اما در عمل این قطعنامه‌ها با امتناع این کشور مواجه شده‌اند و واشنگتن به سمت فرایند نظامی کردن فضا حرکت نموده است.

با آغاز قرن بیست و یکم، حضور و برتری در فضا برای ایالات متحده اهمیت هر چه بیشتری یافته است. رویکرد نوین قدرت‌های بزرگ نظامی به رقابت در این عرصه نشان می‌دهد که آینده قدرت‌های بزرگ در فضا رقم می‌خورد. رقابت در این زمینه نیز در غالب موارد خصیصه نظامی دارد و از این رو

¹ - Piggy-back Satellite Program

استراتژی‌های ایالات متحده نیز غالباً در این راستا طراحی شده‌اند. سامانه‌های دفاع ضد موشکی که در کانون توجه ما قرار دارند نیز در قلب این استراتژی‌ها و از مهمترین ابزارهای تسلط نظامی در فضای ماوراء جو برای دستیابی به هژمونی در این عرصه و برآوردن اهداف استراتژیک ناشی از این سلطه هستند. بر این اساس می‌توان گفت که یکی از مهمترین اهداف ایالات متحده دستیابی به هژمونی در فضا است. استقرار تجهیزات نظامی و از جمله استقرار بخش‌هایی از سامانه‌های دفاع موشکی می‌تواند این سلطه را امکانپذیر سازد. از سوی دیگر تحکیم سلطه آمریکا در فضا موجب افزایش قدرت هر چه بیشتر این کشور و تغییر معادلات قدرت بر روی زمین نیز خواهد شد. در این بخش استدلال می‌شود که هژمونی فضایی و ایجاد اجزاء سامانه‌های دفاع موشکی در فضا بر تغییر موازنه راهبردی نیز تاثیرگذار است. اما پیش از آنکه به جزئیات چگونگی این تاثیر بپردازیم، به طور خلاصه به اهمیت فضا از دیدگاه آمریکایی‌ها اشاره می‌کنیم.

بر اساس گزارش چهارساله وزارت دفاع^۱ که در سال ۲۰۰۲ منتشر شد، توانایی ایالات متحده در دستیابی و بهره‌گیری از فضا برای تامین امنیت ملی این کشور حیاتی است. همچنین توانایی کنترل فضا ضامن آزادی عمل در فضا برای ایالات متحده و دوستان این کشور و در موقع لزوم از میان بردن هرگونه آزادی عمل رقبا است. بر اساس این گزارش تضمین آزادی دستیابی به فضا و حمایت از منافع امنیت ملی آمریکا، اولویت‌های اساسی هستند که باید در تصمیم‌گیری‌ها و سرمایه‌گذاری‌های آینده منعکس شوند.^(۵۸) از این‌رو، از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷، ۱۶۵ میلیون دلار برای فعالیت‌های مرتبط با فضا صرف شد. دکترین نیروی هوایی این کشور نیز برتری فضایی را به عنوان آزادی در حمله و نیز ایمنی از حمله از جانب فضا عنوان می‌کند.^(۵۹) ژنرال جیمز. ای. کارت. رایت^۲ فرمانده نیروهای استراتژیک ایالات متحده، در آوریل ۲۰۰۵ به کمیته فرعی هسته‌ای خدمات نظامی سنا گفت که هدف گسترش تسلیحات فضایی، این است که به کشورها اجازه می‌دهد در مدت زمان بسیار کوتاه از طریق فضا به هر نقطه‌ای در زمین حمله کنند. برتری فضایی از حقوق اولیه ما نیست، بلکه سرنوشت ما است... برتری فضایی از ماموریت‌های هر روز ما و تفوق فضایی، دیدگاه ما برای آینده است. همچنین پرزیدنت بوش در راستای اثبات اهمیت فضا، در ۳۱ آگوست ۲۰۰۶ یک برنامه جدید سیاست فضایی ملی را تصویب کرد و آن را جایگزین سیاست فضایی ملی مصوب ۱۴ سپتامبر ۱۹۹۶ ساخت. سیاست مورد نظر او بر پایه هشت اصل بود. یکی از این اصول درباره حمایت از استفاده صلح‌آمیز از فضا از سوی همه کشورها بود. با وجود این، سیاست مذکور، مدعی بود که اهداف صلح‌آمیز سازگار با این اصول، به ایالات متحده اجازه می‌دهند تا فعالیت‌های دفاعی و اطلاعاتی خود را در راستای تعقیب منافع ملی انجام دهد. دو اصل کلیدی دیگر به کاربرد زور در صورت نیاز به دفاع از منافع آمریکا اشاره

^۱ - Quadrennial Defense Review

^۲ - Gen. James Cartwright

داشتند: ایالات متحده قابلیت‌های فضایی مهم برای منافع ملی خود- از جمله بخش‌های زمینی و فضایی و پیوندهای حمایتی-را در نظر می‌گیرد. ایالات متحده برای سازگاری با این سیاست، حقوق، قابلیت‌ها و آزادی عمل خود در فضا را حفظ خواهد کرد. دیگران را از ممانعت از حقوق خود یا توسعه قابلیت‌های مورد نظر خود منصرف کرده یا باز می‌دارد. اقدامات ضروری برای حفظ قابلیت‌های فضایی را اتخاذ می‌کند. به مداخلات پاسخ می‌دهد و در صورت لزوم، استفاده از قابلیت‌های فضایی دشمنان بر ضد ایالات متحده را خنثی نموده یا با آن مقابله می‌کند.^(۶۰) چنین توجیهاتی به ایالات متحده امکان داده است که برنامه‌های خود را در محیط فضا پیش برده و حداقل به بهانه‌های تدافعی، تجهیزات مطلوب نظامی خود را در فضا مستقر نماید. تحققاً سامانه‌های دفاع موشکی نیز از جمله طرح‌هایی هستند که کارآمدی نهایی آنها وابسته به ورود به فضا است.

در واقع هدف نهایی ایالات متحده از استقرار سامانه‌های مختلف این است که موشک‌های دشمنان را با هر میزان بردی و در هر مرحله‌ای از پرتاب نابود نماید، برای این کار نیازمند ایجاد یک سامانه لایه‌ای جهانی است. بهترین پیش‌شرط چنین موفقیتی نیز بهره‌گیری از فضا در کوتاهترین زمان ممکن است و بدون استفاده از آن ایالات متحده نخواهد توانست چنین سامانه لایه‌ای را ایجاد کند. ضرورت سلطه بر فضا برای ایجاد چنان سامانه‌های قدرتمندی همواره مورد توجه آمریکایی‌ها بوده است. موسسه ارزیابی امور خارجه در گزارشی که در سال ۲۰۰۹ توسط یک کارگروه مستقل درباره دفاع موشکی، روابط فضایی و قرن بیست و یک منتشر کرده است به صراحت اعلام کرده است که در قرن بیست و یک در رقابت‌های تکنولوژیک، علمی، تجاری و امنیت ملی، فضا جایگزین دریا خواهد شد. دفاع موشکی فضا- پایه فرصت‌های خنثی‌نمودن موشک‌ها را در مرحله شلیک و قبل از آنکه راکت و کلاهک اوج گیرند و به اهداف خود برسند، افزایش می‌دهد. از نظر نویسندگان گزارش مذکور، مزیت‌های دفاع فضایی بسیار هستند. استقرار یک سامانه دفاع موشکی جهانی که اجزای آن در فضا نیز مستقر شوند، فعالیت‌های واحدهایی را که به سوی کسب توانمندی موشکی تهاجمی می‌روند، پرهزینه و در عین حال غیر جذاب می‌سازد.^(۶۱)

با وجود آنکه در دوره اوباما ادعا می‌شود که برنامه‌های دفاع موشکی به نسبت دوره بوش کمتر فضا- محور بوده و سعی شده است که غالب اجزاء در دریا و زمین مستقر شوند، اما اسناد و مدارک نشانگر آن هستند که در آینده استفاده از سیستم‌هایی با اجزاء مستقر در فضا افزایش خواهند یافت. برای مثال، آژانس دفاع موشکی (سال ۲۰۱۱) پیش‌بینی کرده است که ایالات متحده در دهه آینده نوعی از ابزارهای دفاع موشکی را که قادر باشند با استفاده از حسگرهای به هم پیوسته زمینی، فضایی، دریایی و هوایی^۱ که مدیریت آنها تحت عملیات شبکه قدرتمند و سریع C2BMC^۲ است، به منظور

^۱ - Ground,Space,Sea and airborne Sensors

^۲ - Rapid,High-Capacity C2BMC Network

ایجاد هماهنگی و انسجام میان سیستم‌های دفاعی داخل و خارج از اتمسفر، به کار خواهد گرفت.^(۶۲) همچنین وزارت دفاع ایالات متحده در گزارش بودجه دفاعی سال ۲۰۱۲ تاکید کرده است که سامانه‌های فضایی دفاع موشکی نقشی اساسی در بقا، وضعیت ارتباطات و توانمندی‌های شبکه‌ای ما دارند. بنابراین، ما بر روی ارتقای سیستم‌های موقعیت‌یابی جهانی (GPS)^۱، سیستم‌های مادون قرمز فضایی^۲ و برنامه‌های ماهواره‌ای فرکانس‌های بسیار پیشرفته^۳ سرمایه‌گذاری خواهیم کرد.^(۶۳)

در همین راستا و به منظور بهره‌گیری هر چه بیشتر از فضا برای گسترش توانمندی‌های سامانه‌های دفاع موشکی، وزارت دفاع ایالات متحده در گزارش بودجه دفاعی برای سال ۲۰۱۴ تاکید کرده است که به واسطه حضور هر چه بیشتر رقبا در فضا این عرصه در آینده هر چه متراکم‌تر و منازعه‌آمیزتر^۴ خواهد بود. این گزارش در مورد دفاع فضایی در سال ۲۰۱۴ گفته است که حسگرهای بیشتری برای دریافت اختراهای به موقع و اطلاعات بنیادین و حمایت از اقدامات فضایی انجام خواهد گرفت. همچنین برنامه‌های حفاظت فضایی^۵ به منظور ارتقای میزان ارتفاع دید و ارزیابی‌های دقیق‌تر تقویت خواهند شد. افزون بر این، بر روی تکنولوژی‌های مقاوم^۶ و ابزارهای نوین عملیاتی^۷ به منظور بقای ماهواره‌های ایالات متحده کار خواهد شد. حتی صراحتاً بر تولید تجهیزاتی برای کاستن از توانمندی رقبای بالقوه و ممانعت از دستیابی آنان به اطلاعات اشاره شده است. همچنین بر بکارگیری توانمندی‌های بیشتر برای انسجام هر چه بیشتر تجهیزات آمریکا تاکید شده است.^(۶۴)

به هر حال این طرح‌ها و برنامه‌ها بیانگر آن هستند که آمریکا خواستار گسترش قابلیت‌های نظامی و انواع مختلف تسلیحات و از جمله اجزاء مرتبط با سامانه‌های دفاع موشکی در فضا، میلیتاریزه نمودن این منطقه و در نهایت سلطه بر آن (علاوه بر تسلط بر زمین، دریا و هوا) است. در صورت دستیابی به چنین امکانی، که با در نظر گرفتن توانمندی‌های تکنولوژیکی این کشور بعید به نظر نمی‌رسد، برتری هر چه بیشتر در قابلیت‌های نظامی پیامد آن خواهد بود. خود این برتری فضایی می‌تواند بر موازنه استراتژیک جهانی تاثیرگذار بوده و فرصت‌هایی در اختیار ایالات متحده قرار دهد که به راحتی شکاف قدرت خود را با دیگر کشورها و از جمله روسیه هر چه بیشتر نماید. این تاثیر عمده بدان دلیل است که فضا و تسلیحات هسته‌ای از ارکان اولیه و اصلی و چهارچوب استراتژی امنیت ملی دولت‌های دارنده تکنولوژی‌های هسته‌ای و فضایی به شمار می‌رود. این امر به ویژه در موازنه راهبردی و استراتژی بازدارندگی میان ایالات متحده و روسیه دارای اهمیت بسیاری است و ما در مقدمه این بحث اشاره

¹ - The global Positioning System

⁴- The space based Infrared system

³ - Advanced Extremely High Frequency Satellite programs

⁴ - Congested and Contested

⁵ - Space Protection Program

⁶ - Jam-resistant technologies

⁷ - New operating concepts

کردیم که رقابت در این زمینه در گذشته نیز میان شوروی و واشنگتن در دوره جنگ سرد بسیار رایج بوده است. امروزه زمانی که در می‌یابیم که غالب تحقیقات و فعالیت‌های آشکار و پنهان آمریکا و روسیه دارای پتانسیل‌های بالقوه و بالفعل نظامی و امنیتی است، چنین اهمیتی بیشتر عینیت می‌یابد. در این میان ایالات متحده با توجه به اینکه ثروت و قدرت بیشتری را در اختیار دارد، سعی می‌کند از فرصت به وجود آمده نهایت استفاده را برده و ضمن استفاده از فضا برای حمله به اهداف کوچک، زمینه‌های از میان بردن موازنه را از طریق سامانه‌های ضد موشکی نیز فراهم آورد. واشنگتن در این زمینه تنها به طرح استراتژی‌ها بسنده ننموده و عملاً نیز گام‌هایی موفقیت‌آمیز برداشته است. برای مثال، جدول ۶-۲ طرح‌های وزارت دفاع و اهداف آنها برای استقرار تجهیزات موشکی فضا- پایه را در طول یک دهه پس از جنگ سرد نشان می‌دهد:

جدول ۶-۲ برنامه‌های وزارت دفاع برای تعیین و استقرار تجهیزات موشکی در فضا (۲۰۰۲-۱۹۹۰).

| شروع برنامه | نام برنامه | اهداف طرح |
|-------------|---|--|
| ۱۹۹۰ | چشم درخشان ^۱ | - رهگیری موشک‌ها در مرحله میانی و نهایی - ارتقای توان تمایز میان کلاهک‌های واقعی و تله‌ها |
| ۱۹۹۳ | سیستم ردیابی فضایی و موشکی ^۲ | - استقرار موشک‌های رهگیر - ارتقای توان تمایز میان کلاهک و تله |
| ۱۹۹۶ | سیستم مبتدی مادون قرمز فضایی ^۳ | - ارتقای برنامه دفاع موشکی ملی و دفاع موشکی صحنه - تمایز میان کلاهک‌ها و تله |
| ۲۰۰۲ | سیستم رهگیر و نظارت فضایی ^۴ | - شناسایی و ردیابی موشک‌های بالستیک از طریق قابلیت در حال افزایش و نیز زیرساخت‌های زمینی |

منبع: 3 : United States General Accounting Office, 2003

¹ - Brilliant Eyes

² - Space and Missile Tracking System

³ - Space-Based Infrared System

⁴ - Space Tracking and Surveillance System

واشنگتن با ایجاد زیرساخت‌هایی در فضا در جستجوی توانایی عملیاتی در سراسر کره خاکی است. برخی از اسناد طراحی نظامی ارتش ایالات متحده در سالهای اخیر، برنامه‌های تحقیقاتی برای توسعه تسلیحات فضایی ارائه داده‌اند که نه تنها قادر باشند در جنگ‌ها حمله موشکی بالستیک انجام دهند، بلکه به ماهواره‌ها و اهدافی در هر نقطه جهان حمله کنند.^(۶۵) البته این برنامه‌ها تا حدی از لحاظ عملی نیز پیش رفته‌اند. بر طبق اظهارات مایکل ریان^۱ رئیس ستاد نیروهای هوایی ایالات متحده^۲، این کشور تا سال ۲۰۰۱ حدود ۱۰۰ ماهواره نظامی و ۱۵۰ ماهواره تبلیغاتی در فضا داشته که تقریباً حدود نیمی از کل ماهواره‌های موجود در فضا را شامل می‌شود. همچنین، بر طبق اظهارات مایکل موسلی^۳ عضو ستاد فرماندهی حمله به عراق در مارس ۲۰۰۳، بیش از ۵۰ ماهواره عملیات‌های زمینی، دریایی و هوایی را در هر نبردی پشتیبانی می‌کنند.^(۶۶) در نهایت هدف این است که با کاربرد تکنولوژیهای مختلف به ایالات متحده این امکان داده شود که به راحتی در همه نبردهای زمینی به شیوه‌ای بسیار دقیق و هماهنگ و از طریق فرماندهی ویژه فضایی سلطه یابد. سیستم‌های مستقر در فضا امکان ظهور هژمونی فضایی را ممکن می‌سازند. در مقابل هژمونی فضایی نیز بر معادلات زمینی موثر بوده و امکان برتری نیروهای هژمون را فراهم می‌آورد. استقرار و تکامل سامانه‌های دفاع موشکی که نیازمند استقرار برخی از اجزای آن در فضا است در نهایت و در پرتو برتری فضایی بر موازنه هسته‌ای تاثیر منفی خواهد گذاشت و اندیشه برتری هسته‌ای ایالات متحده را دستیافتنی‌تر خواهد نمود. در همین راستا، غالب مراکز نظامی ایالات متحده به ویژه پس از حوادث یازده سپتامبر بر تاثیر تسلیحات نظامی بر پیشرفت تکنولوژی فضایی و دستیابی به برتری هسته‌ای از طریق برتری فضایی اشاره نموده‌اند. از دیدگاه آنها:

۱. پیشرفت در تکنولوژی موشکی موجب پیشبرد در تکنولوژی فضایی خواهد شد. و
 ۲. برتری هسته‌ای با برتری موشکی، هوایی و فضایی امکانپذیر خواهد بود.^(۶۷)
- در اینجا آشکارا به برتری هسته‌ای به واسطه برتری در عرصه فضا اشاره شده است. باید توجه داشت که ترکیب سامانه‌های دفاع موشکی با دیگر توانمندیها این هدف را تسهیل می‌نماید. مسلم است که ایالات متحده غیر از بهره‌برداری از فضا برای کارآمدتر شدن هر چه بیشتر سامانه‌ها، همزمان برنامه‌هایی گسترده برای ارسال ماهواره‌هایی به فضا به منظور حمله به ماهواره‌های دیگر کشورها در دست اقدام دارد. در عمل نیز پیگیری استراتژی کنترل فضا نیازمند تسلیحات ضد ماهواره‌ای^۴ به منظور خنثی نمودن توانمندی‌های فضایی رقبا است. این عقیده وجود دارد که سامانه دفاع موشکی

¹ - Michael Ryan

² - Chief of Staff of the U. S Air Force

³ - Micael Moseley

⁴ - Anti-Satellite Weapons

میانی زمین- پایه^۱ که در آلاسکا مستقر است توانمندی بسیار زیادی در زمینه فعالیت ضد ماهواره‌ای دارد. در کنار این تسلیحات تهاجمی، در برخی موارد پنتاگون به طور ضمنی اظهار داشته است که مایل است تسلیحاتی دیگری در فضا به کار گیرد که هم جلوی حملات ضد ماهواره‌ای را بگیرد و هم قادر به حمله به اهداف زمینی^۲ باشد. نیروی هوایی^۳ ایالات متحده در گزارش «طرح نبرد انتقالی»^۴ شماری از سیستم‌های تسلیحات فضایی مطلوب را برای جنگ‌های فضایی فهرست‌بندی نموده بود که دربرگیرنده کلاهک‌های تهاجمی فضا-پایه جنبشی^۵، لیزرهای فضا-پایه^۶، ابزارهای الکترونیک فوق سرعت^۷، رادیوی فرکانس انرژی فضا پایه^۸، کلاهک‌های عملیات فضایی^۹ و تجهیزات لیزری جهانی فضایی و هوایی بودند.^(۶۸) ظاهراً تاکید بر مقابله با حمله دیگران بدین دلیل است که آنها با تدافعی خواندن تسلیحات خود، مشروعیت استقرار آنها را کسب کنند. اما باید توجه داشت که این تنها یک توجیه است و در حالی که همه کشورها می‌دانند که در حال حاضر نیز توانایی رقابت با آمریکا را ندارند و قدرت تلافی و بازداردگی ایالات متحده آنها را در هم خواهد کوبید، هیچگاه حاضر نخواهند شد به ماهواره‌های این کشور حمله کنند. ضمن اینکه بعد دیگر مساله یعنی پیوند دادن آنها با تجهیزات زمینی تهدیدی اساسی برای کشورهای رقیب و از جمله روسیه خواهد بود.

در نهایت با ترکیب تجهیزات متنوع در کنار استقرار اجزایی از سامانه‌ها و به خصوص رادارها در فضا، ایالات متحده خواهد توانست اهداف نظامی خود را با دقت قابل ملاحظه تعیین کرده و در لحظه تهاجم اطلاعات را با نیروهای تهاجمی مرتبط سازند.^(۶۹) چنین توانمندی یکجانبه‌ای به ویژه در زمینه استراتژی‌های هسته‌ای مزیت گرانبهایی به نظامیان ایالات متحده خواهد بخشید. در زمانه‌ای که معاهده ABM دیگر وجود خارجی ندارد، تکنولوژیهای مرتبط با سیستم‌های تدافعی می‌توانند به اندازه‌ای در فضا گسترش یابند که موشک‌های طرف‌های مقابل، قبل از پرتاب از روی سکو نابود شوند. دکتر رابرت بومان^{۱۰} سرهنگ بازنشسته نیروی هوایی ایالات متحده^{۱۱} و رئیس اسبق اداره دفاع موشکی ریگان در دهه ۱۹۸۰، با وجود آنکه سامانه‌های ضد موشکی را تامین کننده امنیت شهروندان آمریکا نمی‌داند، به ماهیت واقعی دفاع موشکی اشاره کرده است. او می‌گوید «در دوره ریگان و بوش اول،

1 - Ground-based Midcourse Defense

2 - Terrestrial Targets

3 - Air Force

4 - Transformation Flight Plan

5 - Space-based Kinetic Kill Vehicles

6 - Space-based Lasers

7 - Hypervelocity rod bundles

8 - Space-based radio frequency energy -

9 - Space maneuver Vehicles

10 - Robert Bowman

11 - Retired Lieutenant Colonel of the U. S. Force

سازمان ابتکار دفاع استراتژیک^۱ وجود داشت. در دوره کلینتون به سازمان دفاع موشکی بالستیک^۲ تبدیل شد. بوش آن را به آژانس دفاع موشکی^۳ تغییر داده است و آن را از نظارت و کنترل دور نگاه داشته و حسابرسی قبلی تنها با طرح‌های مبهم مواجه شده است. از نظر او چنانچه کنگره به زودی در این زمینه اقدامی انجام ندهد، این آژانس مستقل ممکن است ضرورتاً بودجه نامحدودی را جذب کرده و خارج از شفافیت و نظارت کنگره و عموم در زمینه تسلیحاتی که هیچ‌کس چیزی درباره آنها نمی‌داند و در فضا هستند، صرف کند. بنابراین و از نظر بومان حداقل در تئوری، جنگجویان فضایی^۴ بر جهان حکومت خواهند نمود و قادر خواهند بود هر هدفی را در زمین بدون نگرانی تخریب کنند.^(۷۰) در نهایت، برتری و هژمونی در فضا به منزله برتری در زمینه سیستم تسلیحات هسته‌ای است. تفوق فضایی به واسطه میلیتاریزه نمودن فضا و به ویژه استقرار تجهیزات مرتبط با سامانه‌های ضد موشکی در ترکیب با دیگر عللی که ما در این کتاب بدانها اشاره کرده‌ایم، برای نخستین بار ایالات متحده را در آستانه برتری هسته‌ای قرار خواهند داد. توسعه تسلیحات متنوع و توانمندیهای ماهوره‌ای و اطلاعاتی و سیستم‌های راداری و حسگرها که در نهایت سامانه‌های دفاعی را نیز هر چه بیشتر کارآمد خواهند نمود، این شانس را برای ایالات متحده افزایش خواهد داد که در یک حمله پیشدستانه موشک‌های اتمی دشمنان را نابود سازد و خود حداقل آسیب را دریافت دارد. این امر بیش از همه برای چین و به ویژه روسیه ناگوار خواهد بود.

تقویت سامانه‌ها و هدفگیری موشک‌های دوربرد در آینده

در فصول پیشین به سامانه‌های دفاع موشکی آمریکا در دوره جنگ سرد و پس از آن اشاره کرده و ویژگی‌های هر سامانه را برشمردیم. همچنین به رهیافت دفاع موشکی اوباما و به ویژه رهیافت اروپایی و مرحله‌بندی آن اشاره کردیم. در این قسمت به طور دقیق‌تر این مساله بررسی می‌شود که چرا برنامه‌های آتی و به ویژه مراحل نهایی سامانه پیشنهادی اوباما موجب نگرانی روسیه شده و چگونه بر موازنه استراتژیک تاثیرگذار خواهد بود. همچنین استدلال می‌شود که نگرانی روسیه صرفاً از استقرار مراحل نهایی رهیافت اروپایی سامانه نیست، بلکه از برنامه‌های متنوعی است که گسترش سامانه‌ها را در آینده در اولویت استراتژی‌های امنیتی ایالات متحده قرار داده‌اند.

در ارتباط با طرح‌های اوباما چنانکه در فصل پنجم متذکر شدیم، وی بر مبنای تجدیدنظر کلی در طرح‌های دفاع موشکی و توصیه‌های وزیر دفاع و رئیس کل نیروهای مسلح در تاریخ ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۹ رهیافت تطبیقی و مرحله‌بندی شده اروپا را به طور رسمی اعلام کرد. بر اساس این رهیافت

¹ - Strategic Defense Initiative Organization

² - Ballistic Missile Defense Agency

³ - Missile Defense Agency

⁴ - Space Warriors

موشک‌های زمین- پایه و دریا- پایه از نوع موشک‌های اولیه SM-3 به همراه تعداد زیادی رادار در اروپا با هدف مقابله با تهدیدات موشکی مستقر خواهند شد. بر این اساس وزارت دفاع برنامه‌ای چهار مرحله‌ای از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۰ را اعلام نمود.

مراحل اول و دوم این رهیافت غالباً بر اساس تکنولوژی‌های موجود و منطبق با تهدیدات کنونی بنیان نهاده شده‌اند. بدین معنا که مرحله اول بیشتر بر تکمیل و استقرار ناوهای نیروی دریایی مجهز به موشک‌های SM-3 در مدیترانه متمرکز بود که از سیستم‌های تسلیحاتی دریای- پایه موسوم به Aegis، موشک‌های ردیاب SM-3 از نوع Block IA و حسگرهایی مانند رادارهای هشدار دهنده از پیش مستقر شده^۱ بهره می‌گرفت و تاکید عمده آن بر خنثی‌سازی تهدیدات موشک بالستیک منطقه‌ای برای کشورهای اروپایی و پرسنل ارتش ایالات متحده در پایگاههای آن مناطق است. مرحله دوم نیز توجه بیشتری به استقرار همان موشک‌های رهگیر زمین- پایه همراه با سیستم‌های راداری عملیاتی در کشورهای متحد نشان داده است. در این مرحله تاکید شده است که پس از آزمایش موفقیت‌آمیز تجهیزات، نسخه توانمندتر موشک رهگیر SM-3 از نوع Block IB در زمین و دریا به انضمام حسگرهای پیشرفته‌تر برای بسط دادن قلمرو دفاع و ارتقای ظرفیت دفاع منطقه‌ای در مقابل تهدیدات موشک بالستیک کوتاه‌برد و میانبرد مورد استفاده قرار گیرند. اما دو مرحله نهایی (۳ و ۴) دربرگیرنده تکنولوژی‌های جدید و اهدافی خواهد بود که ماهیتاً سیاسی‌تر، چالشی و جدل‌آمیز هستند. در مرحله سوم، سایت ساحلی ایجیس^۲ با بکارگیری موشک‌های SM-3 IIA در دریا و بخش‌هایی از آن در رومانی و در یک سایت ساحلی در لهستان راه‌اندازی خواهد شد. پیش‌بینی شده است که در این مرحله هماهنگی و انسجام بیشتری میان اجزای دفاع موشکی ایجاد و توانایی رادارها در تشخیص دقیق‌تر موشک‌ها در کانون توجه قرار گیرد. این امر در ترکیب با دقت بالای سیستم‌های راداری ردیاب مستقر در فضا موجب خواهد شد که موشک‌های دشمن در سریع‌ترین زمان ممکن کشف و نابود شوند. در نهایت و در مرحله چهارم رهیافت EPAA، آژانس دفاع موشکی پیش‌بینی کرده است که تکنولوژی‌های ردیاب پیشرفته^۳، موشک‌های SM-33 IIB و SM-3 Block از نوع زمین- پایه با سرعت فوق‌العاده^۴ و سیستم کنترل و نظارت پیشرفته برای نابودی سریع موشک‌های بالستیک میانبرد (MRBMs) و موشک‌های بالستیک دوربرد میان قاره‌ای به کار گرفته شوند.^(۷) در واقع چالش اصلی برای موازنه استراتژیک هسته‌ای در این مراحل نهفته است. نگرانی‌های روسیه نیز منتج از تجزیه و تحلیل‌های آینده‌نگرانه و معطوف به مراحل هستند، که سامانه‌های موشکی قادر خواهند بود طبق

¹ - Army Navy/Transportable Rada Surveillance System

² - Aegis Ashore Site

³ - Advanced discrimination technologies

⁴ - Higher velocity land-based SM-3 IIB

برنامه‌ریزی‌های انجام گرفته، با موشک‌های دوربرد مقابله نمایند. تحقیقاً این همان نقطه‌ای است که ثبات جهانی و موازنه استراتژیک هسته‌ای با بی‌ثباتی مواجه می‌شود.

این نگرانی‌ها خصوصاً منتج از تغییرات مهم و بنیادینی است که در دوره اوباما در مورد سامانه‌های دفاع موشکی ایجاد شد. مشاهده شد که در این دوره، تصمیم به استقرار سامانه‌هایی است که با تهدیدات مناطق مختلف منطبق و متناسب با نوع تهدید باشند. این برنامه‌ها در مقایسه با دوره بوش بسیار منسجم‌تر هستند. حتی جالب است که با وجود شعارهای دوره انتخاباتی اوباما مبنی بر رفع نگرانی‌های جهانی، اما در استراتژی موشکی دوره او، زبان تهاجمی‌تری نسبت به کشوری مانند چین به کار گرفته شده است. در حالی که در دفاع موشکی دوره بوش به چین اطمینان داده می‌شد که این سامانه‌ها در مقابل توانمندیهای آن کشور نیست. در استراتژی اوباما تاکید شده است که «این مهم است که چین درک کند ایالات متحده برای تضمین حمایت از متحدین خود و شرکایش در شرق آسیا در مقابل همه انواع تهدیدات موشک بالستیک منطقه‌ای^۱ تلاش می‌کند».^(۷۲)

همچنین، در می ۲۰۱۱ اوباما اظهار داشت که موشک‌هایی که برای استقرار در پایگاه نظامی ردزیکوو^۲ لهستان پیش‌بینی شده‌اند اجزاء سامانه‌های دفاع موشکی جدید رایتون استاندارد-۳^۳ هستند. واضح است که استقرار این موشک‌ها می‌تواند تاثیر چشمگیری بر توان موشکی روسیه نیز داشته باشند. این منطقه تقریباً در فاصله ۵۰ مایلی بخش حساسی از خاک این کشور یعنی جزیره کالینینگراد^۴ است که البته با سرزمین اصلی روسیه ارتباطی ندارد؛ اما همجوار دریای بالتیک و لیتوانی^۵ واقع شده است. ایجاد پایگاه نظامی در نزدیکی این منطقه بدان معناست که موشک‌های آمریکا حتی در مقایسه با دوره ۱۹۶۱ و بحران موشکی کوبا^۶ یعنی زمانی که واشنگتن سایت‌های موشکی بالستیک را در ترکیه با هدف ضربه زنی به سایت‌های هسته‌ای شوروی، مستقر کرد، به مرزهای روسیه نزدیک‌تر می‌کند. نگرانی روسیه این است که لهستان تنها میزبان این سامانه‌ها نخواهد بود. این دیدگاهی واقع‌گرایانه نیز هست. برای مثال، در سپتامبر ۲۰۱۱ ایالات متحده و رومانی، توافقنامه‌ای به منظور مستقر نمودن سامانه کنترل دفاع موشکی آمریکا در پایگاه هوایی دوسلو^۷ امضاء کردند که طبق پیش‌بینی در این پایگاه موشک‌های SM-3^۸ مستقر خواهند شد.^(۷۳)

هدف ایالات متحده این است که در مراحل نهایی قادر به خنثی نمودن موشک‌های دوربرد با هر میزان سرعت و بردی باشد. استراتژی دفاع موشکی بالستیک^۸ که در سال ۲۰۱۰ منتشر شد، بر این

¹ - All Regional ballistic missile Threats

² - Redzikowo Military Base

³ - Raytheon SM-3

⁴ - Russian enclave of Kaliningrad

⁵ - Baltic Sea and Lithuania

⁶ - Cuban Missile Defense

⁷ - Deveselu Air Base

⁸ - Ballistic Missile Defense Strategy

نکته تاکید داشت که سامانه دفاع موشکی مرحله بندی شده باید قابل انطباق^۱، متحرک و قابل انتقال^۲، قادر به توسعه گسترده موشک های حائل و آماده بروزرسانی^۳ برای انطباق با عدم قطعیت ها در ارزیابی های مربوط به تهدید موشک های بالستیک باشد. این گزارش آشکارا تاکید نموده است که موشک های SM-3 IA برای مقابله با موشک های بالستیک دوربرد مورد استفاده قرار خواهند گرفت.^(۷۴) بنابراین، هر قدر که در بیانات و در لفاظی گفته شود سامانه دفاع موشکی بر توانمندی های روسیه اثر نمی گذارد، باز هم فایده چندانی برای دولتمردان روسیه در بر نداشته و از نگرانی های آنها کاسته نمی شود؛ چرا که در عمل تقویت سیستم های ارتباطی، فرماندهی، کنترل، رایانه ها، اطلاعات نظارت و شناسایی و افزایش تعداد موشک های SM-3 Block IIBs که قادر به نابودی موشک های بالستیک میان قاره ای هستند به طور امکان پذیری این توانمندی را خواهند داشت که در آینده بر توانمندی های موشک های تهاجمی مسکو تاثیر بگذارند. طراحان هسته ای روسیه از این توانمندی های پیش بینی شده و در حال اجرای ایالات متحده نگران هستند. نگرانی آنها به هیچ عنوان اغراق آمیز نیست. گفتیم که رهیافت اوپاما دارای ویژگی های متمایزی است و توانایی انطباق زمانی با تهدیدات موشکی را دارد و برای بکارگیری در مراحل مختلف طراحی شده است و در هر مرحله تجهیزاتی برای جامع تر کردن سیستم افزوده شده و می تواند مجدداً در صورت ضرورت و با توجه به تغییرات و تکامل تهدید بازسازی شود. همین خصیصه انطباق پذیری، نقطه ای است که روسیه را به شدت نسبت به آینده نگران کرده است. این امر از آنجا نگران کننده تر خواهد بود که روسیه توانمندی چندانی برای رقابت با ایالات متحده در این زمینه ندارد. جدول ۶ - ۳ وضعیت سامانه های دفاع موشکی روسیه و آمریکا را از سال ۲۰۱۱ تا آخر دهه جاری نشان می دهد:

¹ - Adaptable

² - Mobile or Transportable

جدول ۶ - ۳ وضعیت سامانه‌های دفاعی آمریکا و روسیه در سال ۲۰۱۱

| آمریکا | | |
|--------------------------|---|-----------|
| دفاع موشکی استراتژیک | موشک‌های دفاعی زمین پایه سه مرحله‌ای GBI ^۱ | ۳۰ فروند |
| دفاع موشکی غیر استراتژیک | موشک پاتریوت-۳ PAC-۳ | ۷۹۱ فروند |
| | SM-3 Block IA & IB | ۱۱۰ |
| روسیه | | |
| دفاع موشکی استراتژیک | موشک‌های رهگیر A-135 | ۱۰۰ |
| دفاع موشکی غیر استراتژیک | S-300 | ؟ |
| | S-400 | ؟ |

^۱ - Three-stages GBI

دفاع موشکی در سال ۲۰۱۵

| | آمریکا | |
|--------------------------|--|--------------|
| دفاع موشکی استراتژیک | موشک‌های دفاعی زمین پایه سه مرحله‌ای GBI | ۳۰+۸ |
| | موشک‌های دفاعی زمین پایه دو مرحله‌ای GBI | ؟ |
| | موشک‌های مستقر در ساحل از نوع SM-۳ Block IIA | ۲۴ در رومانی |
| دفاع موشکی غیر استراتژیک | موشک پاتریوت PAC-3 | ۹۰۰ |
| | موشک‌های SM-3 Block I A & IB | ۲۶۳ |
| | موشک تادا ^۱ | ۲۲۶ |
| | روسیه | |
| دفاع موشکی استراتژیک | موشک‌های رهگیر A-135 | ۶۸ تا ۱۰۰ |
| دفاع موشکی غیر استراتژیک | S-300 | ؟ |
| | S-400 | ؟ |
| | | |
| | | |

^۱ - THAAD

وضعیت دفاع موشکی در سال ۲۰۲۰

| | | |
|--------------------------|--|----------------------------|
| | آمریکا | |
| دفاع موشکی استراتژیک | موشک‌های دفاعی زمین پایه سه مرحله‌ای GBI | ۳۰+۱۷ |
| | موشک‌های دفاعی زمین پایه دو مرحله‌ای GBI | ۱۰ تا ۲۰ |
| | موشک‌های مستقر در ساحل از نوع SM-3 Block IIA | ۴۸ فوند در لهستان و رومانی |
| | موشک‌های SM-3 Block IIB | ؟ |
| دفاع موشکی غیر استراتژیک | موشک پاتریوت PAC-3 | ۹۰۰ |
| | موشک‌های SM-3 Block I A & IB | ۴۳۶ فوند تا سال ۲۰۱۸ |
| | موشک تاد | ۴۳۱ |
| | روسیه | |
| دفاع موشکی استراتژیک | موشک‌های رهگیر A-135 | بیش از صد فروند؟ |
| دفاع موشکی غیر استراتژیک | S-300 | ؟ |
| | S-400 | ؟ |
| | S-500 | ؟ |

منبع: NRDC report, 2013: 58

البته چنانکه پیش‌تر نیز یادآور شدیم، چاک هیگل وزیر دفاع ایالات متحده در تاریخ ۱۳۹۱/۱۲/۲۶ (مارس ۲۰۱۳) اعلام کرد که مرحله آخر (سایت لهستان) سامانه دفاع موشکی اروپایی «فعالاً» تکمیل نشده و به حالت تعویق در می‌آید. او دلیل این تعویق را افزودن ۱۴ موشک دیگر زمین-پایه تا سال ۲۰۱۷ به ۳۰ موشک رهگیر کنونی سایت آلاسکا به منظور مقابله با تهدیدات فوری تر کره شمالی و کاهش بودجه و ناتوانی در تامین مالی همزمان این دو طرح عنوان کرده است. طبق گزارشها، تنها افزایش تعداد موشک‌ها در سایت آلاسکا حدود یک میلیارد دلار هزینه دربرخواهد داشت. نکته بسیار مهم این است که هیگل از لغو این برنامه سخن نگفته است بلکه به تعویق آن تا سال ۲۰۲۲ اشاره کرده است. بنابراین گسترش این سامانه‌ها در دهه آینده و مشخصاً از سال ۲۰۲۲ که چاک هیگل به

آن اشاره کرده، مجدداً آغاز شود (دو سال تاخیر در زمانبندی اولیه). حتی می‌توان انتظار داشت که در صورت توانایی تامین مالی این پروژه، تکمیل آن هر لحظه از سر گرفته شود. بنابراین تغییر زمانبندی سامانه‌ها به معنای خاتمه آنها نیست.

به هر حال، نه تنها هیچ سند و مدرکی در دسترس نیست که نشان دهنده محدودیت، کاهش یا توقف سامانه‌های دفاع موشکی در آینده باشد، بلکه غالب اسناد و راهبردهای مکتوب و و نیز اظهارات رهبران واشنگتن، بر استمرار هر چه بیشتر این سامانه‌ها و تطبیق آنها با هر نوع تهدیدی و خنثی نمودن موشک‌ها با هر نوع بردی در آینده تاکید دارند. برای مثال، در گزارش دفاع موشکی جهانی^۱ که از سوی آژانس دفاع موشکی در سال ۲۰۰۸ منتشر شده است، آمده است که توسعه برنامه‌های دفاع موشکی و تقویت و پیشبرد سامانه‌های کنونی در آینده نیز استمرار خواهد یافت. همچنین توسعه و استقرار سیستم‌های انهدام موشک، حسگرها و سیستم‌های کنترل و فرماندهی در عمق و دامنه با تکیه بر توانمندی‌های دفاعی استمرار خواهد یافت... توسعه و استقرار سامانه‌های ضد موشکی برای دفاع از ایالات متحده و نیروهای آن و نیز متحدین و دوستان آن در مقابل موشک‌های مختلف و در تمامی مراحل پرتاب ارتقا می‌یابند.^(۷۵) همچنین، سند تجدیدنظر دفاع موشکی پنتاگون^۲ در فوریه ۲۰۱۰ اولویت‌هایی را برای شکل دادن به سیاست و برنامه‌های دفاع موشکی مطرح کرد و این اولویت‌ها به گسترش سامانه‌ها و منطبق نمودن آنها با تهدید در آینده توجه زیادی معطوف داشته است. هیلث و وولف برخی از اولویت‌های پنتاگون را چنین عنوان نموده‌اند:

۱. ایالات متحده به دفاع از سرزمین خود در مقابل تهدید حملات موشکی بالستیک محدود ادامه خواهد داد.
۲. ایالات متحده آن دسته از تهدیدات موشکی منطقه‌ای را که متوجه نیروهای آمریکا هستند، خنثی خواهد نمود. همزمان از متحدین و شرکا نیز محافظت نموده و آنها را قادر خواهد ساخت از خودشان دفاع کنند.
۳. قبل از به کارگیری سیستم‌های نوین، تجهیزات آنها باید تست شده و در شرایط واقعی قابل اتکا باشند.
۴. بکارگیری تجهیزات جدید در مراحل بعدی باید از نظر مالی به صرفه باشد.
۵. سیستم‌های ایالات متحده باید به اندازه‌ای منعطف باشند که بتوانند با تغییر در تهدیدات منطبق شوند. و

¹ - Missile defense worldwide

² - The Pentagon's BMD Review

۶. ایالات متحده باید بر حجم تلاش‌های خود در زمینه گسترش دفاع موشکی در عرصه بین‌المللی بیفزاید.^(۷۶)

بعلاوه، سند بودجه دفاعی سال ۲۰۱۴ نیز بر گسترش سامانه‌ها تاکید داشته و صراحتاً بر پیشبرد برنامه‌های دفاع موشکی از جمله در زمینه ارتقای کارآمدی موشک‌های SM-3 11B، حسگرهای فضایی ردیاب دقیق^۱ و موشک‌های زمین-پایه تاکید نموده است.^(۷۷) افزون بر این، از تاریخ ۱۰ آوریل ۲۰۱۰ که اوپاما و مدودف معاهده استارت را امضا کرده‌اند، اوپاما بارها تاکید کرده است که این معاهده نمی‌تواند مانعی فرا راه گسترش سامانه‌های دفاع موشکی باشد. همه این موارد نشان می‌دهند که بسیاری از تلاش‌ها در زمینه دفاع موشکی معطوف به آینده بوده و استقرار و تقویت آنها در مراحل مختلف پیش‌بینی شده و از اهداف مهم ایالات متحده است. البته این امکان نیز وجود دارد که بخشی از برنامه‌های ایالات متحده به دلایل امنیتی یا به منظور کاهش اعتراضات جهانی و بخصوص اعتراضات قدرت‌هایی مانند چین و روسیه که خود را هدف اصلی این سامانه‌ها می‌دانند، به صورت مخفیانه و غیر شفاف پیش روند. در تایید این نظر دونالد رامسفلد در ژانویه ۲۰۰۲ طی یادداشتی به آژانس دفاع موشکی دستور داد که سامانه‌های دفاعی و تکنولوژی‌های موجود را حتی اگر توانمندی‌ها در این زمینه نسبت به آنچه که مورد انتظار بوده است محدودتر باشند، دور از دسترس همگان قرار دهند. توصیه به مخفی نمودن اطلاعات سامانه‌های دفاع موشکی در حالی بود که رامسفلد صراحتاً بر آمادگی آمریکا برای استمرار، توسعه نامحدود و مدرنیزه نمودن سامانه دفاع موشکی در اروپا و هر جای دیگر تاکید می‌نمود.^(۷۸)

بنابراین، راهبرد پردازان، بر مبنای یک رهیافت تکاملی پیش می‌روند. تاکید آنها بر بکارگیری توانمندی‌های موجود و در دسترس و تلاش برای تقویت و ارتقای آنها با استفاده از تکنولوژی‌ها به منظور افزودن لایه‌های دفاعی جدید و دستیابی به سامانه جامع‌تر است. چنین رهیافتی بر ارتقای کارآمدی توانمندی‌های دفاعی در طول زمان و بر اساس منابع در دسترس تاکید دارد. توسعه ماریپچی^۲ برنامه‌ریزی بهتر به منظور دستیابی به پیشرفت‌های مرحله‌ای بر اساس توانایی و تمرکز بر فعالیت‌های منسجم اصرار دارد. این نوع دفاع موشکی از سیاستگذاری دانش-بنیان^۳ به منظور بکارگیری ظرفیت‌های در دسترس بهره می‌گیرد. سیاستگذاری و تصمیم‌گیری دانش-بنیان موجب می‌شود که سرمایه‌گذاری‌های مالی به صورت بهتر و شفاف‌تر انجام گرفته و دیگر تلاش‌ها نیز مبتنی بر رهیافت‌های علمی پیش برده شوند و در نتیجه کارآمدی آنها افزایش یابد. در نتیجه طرح‌های دفاع موشکی منعطف و قابل تغییر بوده و چنانکه علوم تکنولوژیکی طرح‌های بهتری را ارائه دهند، به راحتی جایگزین

¹ - Precision Tracking Space Sensor

² - Spiral Development

³ - Knowledge-based decision-making

طرح‌های پیشین خواهند شد. دیگر مزیت پیشرفت تدریجی برنامه‌های دفاع موشکی که بر یافته‌های علمی^۱ استوار است، در توان پیگیری طرح‌های چند بعدی است که در مسیر اهداف بنیادین برنامه‌ریزی می‌شوند.

به هر جهت برنامه‌های مرحله‌بندی و تطبیقی و نیز تاکید رهبران و راهبردپردازان آمریکایی بر استمرار تلاش‌های تدافعی نشان می‌دهد که نگرانی‌های روسیه از پیش‌برد سامانه‌ها واقعی است. واضح است که تجهیزات کنونی به مثابه مرحله آغازین و مقدماتی استقرار سامانه‌های توانمندتر و گسترده‌تر در آینده هستند و حتی اگر سامانه‌های مستقر شده کنونی نتوانند موشک‌های روسیه را هدف قرار دهند، در آینده چنین امکانی فراهم خواهد آمد.^(۷۹) باید توجه داشت که مشکل اصلی در مساله استقرار سامانه‌ها است. چنانچه سامانه‌ها مستقر شوند، مراحل ارتقای سطح تکنولوژی و به کارگیری موشک‌های پیشرفته‌تر و نیز افزایش تعداد آنها آسان خواهد بود. معاون نخست وزیر روسیه سرگی لاوروف^۲ نیز این نکته را تصدیق نموده و گفته است که تهدید واقعی «موشک‌های کنونی مستقر در اروپا، رادارهای مستقر نیستند، این بخشی از زیربنای استراتژیک ایالات متحده با هدف مهار توان موشکی هسته‌ای روسیه است.^(۸۰) از این رو، این سامانه‌ها باید به مثابه بخشی از برنامه جامع و جهانی در نظر گرفته شوند که ارتقاء و گسترش آنها در آینده بیش از هر فاکتور دیگری به اراده سیاسی رهبران آمریکا بستگی خواهد داشت. تجربیات تاریخی نیز نشان داده است که ایالات متحده اراده گسترش سامانه‌ها را داشته و هر زمان که فرصتی مهیا بوده است تجهیزات و توانمندی آنها را از لحاظ کمی و کیفی ارتقاء داده است. بر طبق راهبردها و اظهارات رهبران این کشور، چنین تلاشی در آینده شدت بیشتری نیز خواهد گرفت.

همچنین ضرورت دارد که در کنار بحث گسترش و تقویت سامانه‌ها، به این مساله نیز اشاره شود که تلاش‌های آمریکا در زمینه دفاع موشکی، به ویژه در دوره اوباما به نوعی «کنترل قدرت بزرگ بر دریاها» نیز به شمار می‌رود. چنانکه اشاره کرده‌ایم، بسیاری از ابزارها و سیستم‌های مربوط به سامانه‌های دفاعی در سواحل اقیانوسها و یا بر روی کشتی‌های بزرگ مستقر خواهند شد و غالب آنها نیز دارای قابلیت تحرک و انتقال در زمانی محدود هستند. سامانه دفاع موشکی دریایی به راحتی می‌تواند در دو سوم سطح زمین که دربردارنده آب اقیانوسها است، قدرت تحرک داشته باشد. این امر می‌تواند در زمان بحران هسته‌ای با روسیه بر توانمندی‌های مسکو تاثیر منفی بگذارد. توجه به این نکته ضروری است که دفاع موشکی کنترلی آمریکا هم اکنون شامل سیستم‌های Aegis دریا-پایه^۳ در

^۱ - Knowledge-based Founding

^۲ - Sergey Lavrov

^۳ - Sea-based Aegis System

دریای سیاه^۱ نزدیک پایگاه نیروی دریایی سواستوپول^۲ است. پیش‌بینی شده است موشک‌های میانبرد در دریای سیاه و منطقه خزر^۳ نیز به کار گرفته شوند. واضح است که به کارگیری چنین سامانه‌هایی برای استمرار قدرت هسته‌ای روسیه در حد یک توازن‌گر مشکلات اساسی به وجود خواهند آورد. توجه داشته باشید که طبق گفته آمریکایی‌ها رادار مالاتیای^۴ در ترکیه اطلاعات را برای کشتی‌های آمریکایی که با سیستم جنگی Aegis به منظور منهدم نمودن موشک‌های بالستیک ایران مجهز شده‌اند، ارسال می‌کند. اما کارشناسان نظامی روسیه می‌گویند یکی از توانمندی‌های اصلی این رادار این است که اهدافی بیش از ۲۰۰۰ کیلومتر را ردیابی می‌کند. این توانایی به معنای نظارت و کنترل فضای قفقاز جنوبی^۵، قسمتی از آسیای مرکزی و نیز جنوب روسیه است و می‌تواند موشک‌های آزمایشی روسیه را ردیابی نموده و دامنه برد آنها را تشخیص دهد این امر نشان می‌دهد که هدف پنتاگون از استقرار رادار ترکیه نیز صرفاً مقابله با توانمندی‌های ایران (به زعم آنها) نیست. نگاهی به نقشه منطقه نشان می‌دهد که چگونه به آسانی جهت کانونی^۶ می‌تواند سایت‌های هسته‌ای اصلی روسیه مانند استواستوپول^۷ یعنی جایی که بخش عمده ناوگان‌های جنگی روسیه در دریای سیاه در آن مستقر است و نیز منطقه استقرار رادار کراسنودار را پوشش دهد.^(۸۱)

برنامه‌های دریایی از لحاظ حجم نیز قابل ملاحظه هستند. طبق رهیافت اروپایی، تعداد موشک‌های رهگیری که برای استقرار در دو سایت زمینی و نیز بر روی ناوهای دریایی مجهز به این سیستم‌ها تا پایان مرحله سوم پیش‌بینی شده‌اند، بیش از ۵۰۰ فروند خواهند بود. در این میان بیش از ۴۰ کشتی نیز این موشک‌ها را حمل خواهند کرد. این امر توانمندی بسیاری به سامانه‌های ضد موشکی قابل تحرک ایالات متحده در دریای سیاه و حرکت در مسیر قطب شمال^۸ خواهد داد و این توانمندی دریایی در کنار سایت‌های لهستان و رومانی چالشی برای موشک‌های روسیه خواهد بود. ضمن اینکه رادارهای تشخیص ادوات نیز در پایان این برنامه سه برابر رادارهای کنونی خواهند بود. بعلاوه، باید در نظر داشت که موشک‌های SM-3 Block IIA و SM-3 Block IIB در هر ثانیه ۰.۴ کیلومتر سرعت دارند.^(۸۲)

این شواهد تردیدی باقی نمی‌گذارند که استمرار این برنامه‌ها حقیقتاً توانمندیهای موشک‌های تهاجمی روسیه را در آینده تحت تاثیر قراردادده و در این صورت موازنه راهبردی با چالش مواجه خواهد شد. این در حالی است که تاکنون دغدغه‌ها و نگرانی‌های روسیه تا حد زیادی نادیده گرفته شده است.

^۱ - Black Sea

^۲ - Sevastopol Naval Base

^۳ - Caspian Region

^۴ - Malatya Radar

^۵ - South Caucasus

^۶ - Focal Direction

^۷ - Sevastopol

^۸ - North Arctic

حتی موفق‌نامه‌ای نیز که در اجلاس لیسبون در سال ۲۰۱۰ میان شورای ناتو-اروپا امضاء شد که روسیه را در اطلاعات رادارهای دفاع موشکی سهمیم کنند، مورد غفلت قرار گرفته و بدان عمل نشده است.

آستانه نارضایتی روسیه و افول بازدارندگی

ایالات متحده استراتژی تفوق هسته‌ای را اختیار نموده و در این راستا با اقدامات و عملکردهای متنوع نشان داده است که بازدارندگی هسته‌ای و تخریب متقابل قطعی را متناسب با استراتژی کلان هژمونی‌جویی خود در دوره پسا جنگ سرد ندانسته و آن را به مثابه مانعی برای تفوق جهانی خود می‌بیند. لغو یکجانبه پیمان ضد موشک‌های بالستیک که به مزله سنگ‌بنای ثبات استراتژیک جهانی محسوب می‌شد، مهم‌ترین نمود عینی این انگیزه است. با این حال، راهبرد پردازان ایالات متحده هیچ‌گاه به طور رسمی اعلام نکرده‌اند که هدف آنها ایجاد هژمونی جهانی، از میان بردن موازنه هسته‌ای و تفوق در این زمینه است. بلکه آنها اقدامات تهاجمی خود را به بهانه مقابله با تهدیدات نوظهور در محیط استراتژیک جدید توجیه نموده‌اند و بدینگونه سعی داشته‌اند به اقدامات خود مشروعیت بخشند. در این راستا با برجسته نمودن تهدیدات برخی کشورها توانسته‌اند در مسیر همراه نمودن غالب کشورهای جهانی با برنامه‌های خود موفقیت‌هایی به دست آورند. اما چنانکه گفته‌ایم کشورهایمانند چین و بخصوص روسیه تاکنون ادعاهای آمریکا مبنی بر وجود خطرات فوری را نپذیرفته و آن را بهانه‌ای در دست رهبران ایالات متحده برای فراهم نمودن بسترهای از میان بردن موازنه راهبردی می‌دانند. در این راستا، به ویژه نادیده گرفتن نگرانی‌ها و دغدغه‌های امنیتی روسیه باعث شده است که این کشور همواره اعتراضات و نارضایتی خود را ابراز دارد. این ناخرسندی و نارضایتی گاه به درجه‌ای رسیده است که رهبران روسیه اعلام کرده‌اند که آنها نیز متقابلاً گزینه‌های کناره‌گیری از معاهدات کاهش تسلیحات را مورد بررسی قرار خواهند داد. به همین دلیل است که حداقل در یک دهه اخیر سخن از آغاز جنگ سرد جدید در میان کارشناسان و اندیشمندان دانشگاهی و متون آکادمیک رواج یافته است.

البته چنانکه ما پیش‌تر در همین فصل اشاره کردیم روسیه تاکنون به معاهدات کاهش تسلیحات پایبند بوده و در شروع و انجام یک رقابت تنگاتنگ ناتوان بوده است. اما به این نکته نیز اشاره نمودیم که این التزام به معاهدات و احتیاط در رفتار غالباً ناشی از محدودیت‌های این کشور بوده و به ویژه ریشه در مشکلات اقتصادی و نیز فناورانه داشته است که توان آغاز یک مسابقه تسلیحاتی را از این کشور سلب نموده است. با این حال، آنچه واضح است این است که نارضایتی رهبران روسیه از استقرار سامانه‌های دفاع موشکی بسیار است و به نقطه اوج رسیده و به احتمال زیاد چنانکه فرصتی برای این واحد قدرتمند نظام بین‌الملل فراهم آید، اقداماتی خلاف توافقات بین‌المللی در پیش خواهد گرفت که آن نیز موجبات تزلزل امنیت و ثبات جهانی را در خود دارد. منظور این است که نارضایتی و ناخرسندی

روسیه باعث خواهد شد در نهایت مسکو خویشتن‌داری را که یکی از ملزومات اساسی استمرار استراتژی بازدارندگی است، کنار نهاده و خود این کشور نیز به نوعی چالشی فرا راه استراتژی بازدارندگی ایجاد کرده و در نهایت موجب افول آن شود. تحقیقاً این گزینه نه تنها برای ایالات متحده نگران کننده نخواهد بود بلکه زمینه‌ای فراهم خواهد نمود که این کشور به طور مشروع‌تری تجهیزات تهاجمی و تدافعی خود را در عرصه جهانی مستقر نماید. سخن گفتن از تاثیر سامانه‌های دفاع موشکی بر بازدارندگی به واسطه کاهش خویشتنداری و افزایش نارضایتی روسیه که مورد توجه ما قرار گرفته است بیشتر به شیوه‌ای غیر مستقیم است و با وجود اهمیت آن، مورد توجه کارشناسان قرار نگرفته است. با وجود آنکه ما سعی می‌کنیم در ادامه این روند را با جزییات بیشتری تشریح نماییم؛ اما لازم است در آینده تحقیقات بیشتری در این زمینه صورت گیرد.

نکته قابل توجه در این بحث، مفروض گرفتن این نکته است که بازدارندگی متشکل از طیف وسیعی از متغیرها است و صرفاً توانمندیهای مادی و قدرت عینی نمی‌توانند روابط مبتنی بر بازدارندگی را ایجاد کنند. در جریان بازدارندگی طیفی از عوامل مستقل وجود دارند که در طول زمان بر هر دو طرف و روابط متقابل آنها اثر می‌گذارد. یکی از موارد بسیار مهم این است که هر دو طرف محدودیت‌هایی برای خود در نظر گرفته و بدان پایبند باشند. یعنی بازدارندگی زمانی می‌تواند به نحو احسن عمل کند که هر دو طرف در چارچوب‌های منطقی یکسانی عمل کنند که برخی هنجارهای محدودیت کننده ارائه می‌دهند. هر طرف نیز باید این اطمینان را داشته باشد که طرف مقابل به شروط بازدارندگی پایبند است. بنابراین، برای استمرار بازدارندگی هسته‌ای باید این باور ذهنی وجود داشته باشد که دو طرف توانایی و اراده برای تلافی دارند و هیچ یک اقدامی انجام نمی‌دهند که این توانمندی طرف مقابل را خنثی کنند. اگر بخواهیم از اصطلاحات «بول» استفاده کنیم باید بگوییم که این نوعی از موازنه است که در آن هم «خویشتن‌داری» و هم «محدود ساختن دیگران» وجود دارد. در این نوع موازنه هر کشور نه تنها باید برتری تهدیدآمیز دیگران را خنثی کند، بلکه خود نیز نباید موازنه را مختل سازد.^(۸۳) با این حال، ادعای خویشتن‌داری و محدودسازی به تنهایی کافی نیست. در اینجا متغیر دیگری نیز وارد می‌شود و آن این است که طرف‌های موازنه چه برداشت، درک و تفسیری از اقدامات و عملکردهای همدیگر دارند. برداشت و درک از رفتار نقشی بسیار اساسی در استمرار استراتژی بازدارندگی دارد. مسلماً چنانچه یکی از طرفین اقدامات طرف مقابل را در راستای نادیده گرفتن لزومات بازدارندگی درک نموده و عملکردهای او را تهاجمی تفسیر کند، بازدارندگی با چالش مواجه می‌شود. این بدان دلیل است که اقدامات طرف مهاجم باعث نارضایتی طرفی می‌شود که خواهان (مدافع) استمرار استراتژی بازدارندگی است. چنانچه این نارضایتی نادیده گرفته شود آنگاه طرف ناراضی از وضع موجود نیز به اندیشه فرا رفتن از بازدارندگی خواهد اندیشید.

آنچه واضح است این است که امروزه ایالات متحده با استقرار سامانه‌های دفاع موشکی و گسترش تدریجی آنها خویشتن‌داری یا خود محدودسازی را که یکی از پایه‌های بازدارندگی است، کنار نهاده

است و به ساخت تجهیزات تدافعی روی آورده است. این در حالی است که یکی از محدودیت‌هایی که در بازدارندگی هسته‌ای مورد پذیرش دو طرف قرار گرفته بود، این بود که در راستای استقرار دفاع ضد موشکی گام بر ندارند. البته رهبران ایالات متحده همواره بر این نکته تاکید کرده‌اند که هدف آنها از استقرار سامانه‌ها محدود بوده و انگیزه آنها مقابله با توانمندی موشکی و هسته‌ای روسیه نیست. حتی بوش نیز در هنگام الغای معاهده ضد موشک‌های بالستیک عنوان نمود که روسیه و ایالات متحده در حال حاضر دشمن یکدیگر نیستند و به مسکو اطمینان داد که توانمندیهای تدافعی چالشی برای استمرار موازنه هسته‌ای نیست. با این وجود، این اظهارات تاکنون نتوانسته است که از نگرانی‌های امنیتی روسیه بکاهد. تمام شواهد نشانگر آن هستند که برداشت و درک روسیه به نسبت سامانه‌های ضد موشکی لزوماً برداشتی تدافعی نیست بلکه آن را تهاجمی نسبت به توانمندیهای خود و در نتیجه تهاجمی نسبت به موازنه هسته‌ای می‌دانند. در اینجا باید این نکته مهم را در نظر گرفت که در بسیاری از موارد برداشت از واقعیت، بیشتر از خود واقعیت می‌تواند تاثیرگذار و تعیین کننده باشد، لذا برداشت از سپر دفاع موشکی به عنوان ابزاری تهاجمی می‌تواند واکنش‌های زیادی را از جانب روسیه موجب شود.

ناخرسندی روسیه پدیده جدیدی نیست. رهبران مسکو حتی در زمان کلینتون نیز نسبت به ادعای محدود بودن توانمندی سامانه‌های دفاعی شکاک بوده‌اند. اقدامات کلینتون در دو مورد این تردید را افزایش داد. نخست اینکه تعداد موشک‌هایی را که برای استقرار پیش‌بینی شده بودند، افزایش داد و دوم اینکه بارها بر مذاکره با روسیه برای تعدیل در متن پیمان ضد موشکی تاکید نمود. واضح است که در آن زمان هرگونه انعطافی در معاهده ضد موشک‌های بالستیک باعث نگرانی روسیه می‌شد. بوش نیز ادعا می‌کرد که طرح‌های او متوجه دولت‌های شرور است، اما در عمل طرح‌هایی را دنبال کرد که دربرگیرنده سامانه‌های وسیع و لایه‌ای بود و بسیار فراتر از سیستم‌های زمین-پایه کلینتون کارایی داشت و نگرانی عمده‌تری برای روسی‌ها ایجاد می‌کرد.^(۸۴) بنابراین، روسها از همان دهه ۱۹۹۰ نگران برنامه‌های دفاعی آمریکا بوده و غالباً نیز نگرانی آنها معطوف به آینده بوده است. آنها معتقدند که واشنگتن این همه هزینه را صرفاً برای ایجاد یک سامانه دفاعی محدود در نظر نمی‌گیرد و در نهایت بر روی سامانه‌های قدرتمندتر سرمایه‌گذاری می‌کند. به همین دلیل در عمل نیز مشاهده می‌کنیم که هر اقدامی در این راستا موجبات نارضایتی بیشتر رهبران مسکو را فراهم می‌آورد.

این نگرانی‌ها نشاندهنده آن است که تاکید رهبران واشنگتن بر تدافعی بودن سامانه‌ها بهره‌چندانی برای روسیه ندارد. این پدیده شگفت‌انگیزی نیست؛ چرا که ادراک مقامات روسیه از امنیت ملی وابسته به فهم و ادراک رهبران مسکو است و نه رهبران ناتو و ایالات متحده. به همین دلیل لاوروف وزیر امور خارجه روسیه در نوامبر ۲۰۱۱ تاکید کرد که مقامات آمریکا نگرانی‌های مشروع روسیه را در مورد

نصب سامانه‌های ضد موشکی در نظر نگرفته‌اند و از این رو اصول امنیت مشترک^۱ در حال زوال است.^(۸۵)

با این وجود، باید این نکته مورد توجه قرار گیرد که مقامات روسیه نیز در این ادعای رهبران ایالات متحده که می‌گویند توسعه تکنولوژی موشکی در جهان فراگیر شده است، موافق هستند. اما آنها با فوری بودن این تهدیدات و اینکه واشنگتن لزوماً هدف اصلی چنین تهدیداتی آن هم در موقعیت کنونی است، مخالف هستند و از این رو ادعاها و توجیهات رهبران این کشور را صادقانه نمی‌دانند. از نظر آنها اگر کشورهای نوظهور موشکی بخواهند ایالات متحده را تهدید به حمله کنند، این کشور با قدرت ویرانگر خود باعث وحشت آنان و رویگردانی آن کشورها از خودکشی خواهد شد. از این رو سرگئی^۲ و دیگر روسی‌ها نتیجه می‌گیرند که اگر تهدیدات موشکی دولت‌های شرور، تهدیدی واقعی برای ایالات متحده نیست، پس سامانه موشکی آمریکا نمی‌تواند واقعاً به منظور مقابله با چنان تهدیداتی باشد. بلکه، ایالات متحده احتمالاً در پی توسعه سامانه موشکی‌ای است که بتواند سلطه جهانی را ایجاد نموده و بازدارندگی هسته‌ای روسیه را با چالش مواجه سازد.^(۸۶)

به هر حال، علیرغم ادعاهای ایالات متحده، مقامات روسی و تحلیلگران بر این باورند که کنار کشیدن آمریکا از معاهده ABM و استقرار سامانه‌های دفاع موشکی، چهارچوب کنونی ثبات استراتژیک بین‌الملل را واژگون کرده، مسابقه تسلیحاتی را برانگیخته و اعتبار بازدارندگی هسته‌ای استراتژیک روسیه را تهدید می‌کند. در این راستا، چندین مقام رسمی روس اعلام کرده‌اند که اگر ایالات متحده این مسیر را ادامه دهد، روسیه به این نتیجه خواهد رسید که مجبور است از موافقتنامه‌های کنترل تسلیحات بیرون رود و از این رو می‌تواند هرگونه نیروی نظامی را که ضروری می‌داند برای خنثی نمودن تهدید آمریکا علیه بازدارندگی هسته‌ای خود به کار گیرد. این پاسخ‌های نظامی می‌تواند شامل تغییراتی در بکارگیری انواع مختلف تسلیحات هسته‌ای باشد.^(۸۷)

نتیجه اینکه، در حالی که بازدارندگی بر بنیان تخریب متقابل استوار است؛ چنانچه به هر دلیل یکی از طرفین احساس کند توان تخریب‌گر او با تردید مواجه می‌شود، استمرار بازدارندگی با چالش مواجه خواهد شد. از دیدگاه روسیه بازدارندگی امروزه با چالش اقدامات تهاجم‌گرایانه آمریکا مواجه شده و این کشور خود را ملزم می‌داند برای دوره پسا موازنه هسته‌ای و رویارویی با خطرات ناشی از آن آماده شود. حتی اگر مشکلات و محدودیت‌های مالی تکنولوژیکی امکان عینی‌سازی چنین رقابتی را به روسیه ندهد اما آنها در این مسیر حرکت خواهند نمود. گزینش چنین ریسکی بدان دلیل است که تلاش آمریکایی‌ها برای استقرار سامانه‌های موشکی و مصون داشتن خود از هرگونه حمله موجب ناخرسندی عمیق این کشور شده و نارضایتی نیز برای استمرار استراتژی موازنه هسته‌ای چالش‌زا

^۱ - Indivisible Security

^۲ - Sergeyev

است. این بدان دلیل است که ادامه استراتژی بازدارندگی شدیداً به رضایت دو طرف و اطمینان و اعتماد آنها به اقدامات و نیت طرف مقابل بستگی دارد. فهم متعارف می‌گوید روسیه یا به رقابت در زمینه دفاع موشکی و یا تقویت موشک‌های تهاجمی خود بپردازد. اینکه در حال حاضر امکان چنین اقدامی برای روسیه مهیا نیست، به معنای نادرست بودن این نتیجه‌گیری نیست. طبق چهارچوب تئوریک ما، کشورها تنها زمانی به سوی بیشینه‌سازی قدرت می‌روند که توان آن را داشته و هزینه‌های آن بر خسارانش بچربد. بنابراین، روسیه نیز به مثابه همتای خود در پی طلوع فرصت برای بیشینه‌سازی قدرت خواهند ماند. ناکامی یا موفقیت آن بستگی به استراژی رقیب و دیگر مولفه‌ها و اوضاع سیاست بین‌الملل دارد.

جمع بندی:

مطالب این فصل نشان داد که از دیدگاه رهبران آمریکا، کهنگی و فرسودگی شامل استراتژی بازدارندگی نیز شده است و استراتژی دفاع موشکی این کشور را باید در چارچوب راهبرد کلان هژمونی‌جویی درک نمود. بدین معنا که یکی از اهداف مهم از استقرار سامانه‌ها تلاش جهت زوال استراتژی بازدارندگی راهبردی است و واشنگتن با بهره‌گیری از فرصت‌های ظهور یافته ناشی از وقایع دوره پس از جنگ سرد به دنبال برتری استراتژیک است. البته اندیشه گذار از بازدارندگی ادعای جدیدی نیست که ما مطرح کرده باشیم. بعد از جنگ سرد تاکنون، همواره دیدگاه‌های زیادی بر ضد بازدارندگی وجود داشته است. صلح‌گراها اولین گروهی بودند که با بازدارندگی مخالف بودند چرا که این استراتژی را مبتنی بر کاربرد گزینه‌های نظامی و تهدید زندگی بشری می‌دانستند. آنها بیشتر به دنبال رهایی بشر از فاجعه هسته‌ای بودند. در مقابل جنگ‌طلبان نیز در ایالات متحده در صدد کنار گذاشتن این استراتژی بوده‌اند. این دسته نگران زندگی بشر، روی دادن حوادث خوفناک و از میان رفتن صلح نیستند. آنها از خویشتن‌داری و گرایش انفعالی نهفته در این استراتژی بیزار هستند و قصد دارند خود را از این محدودیت برهانند. از نظر هژمونی‌جویان به استراتژی مبتنی بر بازدارندگی نمی‌توان اتکا کرد چرا که این استراتژی در نهایت به همکاری دشمنان وابسته است. برای اجتناب از این امر و استقلال در سیاست‌گذاری، لازم است توان کشورهای رقیب در حمله مرگبار هسته‌ای دوم از بین برود. تنها راه رهایی از محدودیت خویشتن‌داری، فراغت از همکاری با دشمن و استقلال در تصمیم‌گیری نیز دستیابی به هژمونی جهانی و تفوق هسته‌ای است. امروزه سامانه دفاع موشکی بیش از هر ابزار دیگری می‌تواند دستیابی به این مهم را امکانپذیر نماید.

مرشایم نیز که ما نظریه او را به عنوان چهارچوب تئوریک مناسب این پژوهش برگزیده‌ایم، صراحتاً می‌گوید که تقریباً غیر ممکن است که دولت‌ها به هژمونی جهانی دست یابند مگر اینکه قبل از آن به تفوق هسته‌ای دست یازند. ما در این فصل با رجوع به سخنان رهبران، اسناد مکتوب و

استراتژی‌های ایالات متحده نشان دادیم که استراتژی دفاعی آمریکا با سرمایه‌گذاری فزاینده روی سامانه‌های دفاع موشکی از بازدارندگی متقابل فراتر رفته و به سمت استیلای نظامی و هسته‌ای میل پیدا کرده است. دیگر به نظر می‌رسد که در شرایطی که آمریکا فرصت‌های بی‌نظیری به دست آورده و بر شکاف قدرت خود با دیگران افزوده است، توازن نظامی چندان مورد توجه نیست و لذا منطقی است که اکنون ایالات متحده در پی برتری هسته‌ای باشد. اینکه سامانه‌های دفاع موشکی چگونه می‌توانند بر موازنه هسته‌ای تاثیر گذاشته و در نهایت موجب برتری ایالات متحده در این زمینه شوند، در این فصل مورد بررسی قرار گرفت. با این جود، مکرراً یادآور شده‌ایم که تاثیرگذاری بر موازنه راهبردی، تنها یکی از اهداف ایالات متحده و بیشتر معطوف به آینده است. ما در فصل بعد به دیگر اهداف و انگیزه‌های ایالات متحده از استقرار سامانه‌های دفاع موشکی می‌پردازیم. اهدافی که هم اکنون نیز در عمل پی گرفته می‌شوند و تاثیرات خود را نمایان ساخته و پیش‌بینی می‌شود که در نهایت بتوانند موجب تثبیت و تحکیم فزونتر هژمونی جهانی ایالات متحده شوند.

پی نوشت ها:

۱. به نقل از:

- Keith.Payne(2001). **The Fallacies of Cold War Deterrence and New Direction**, Lexington: University Press of Kentucky,p:82.
۲. به نقل از: لارنس فریدمن(۱۳۸۶). **بازدارندگی**، مترجم فریبا پالیزی، تهران: نشر مهاجر، چاپ اول، ص ۱۱۶.
- 3.The National SecurityStrategy of United States Of America,2002:19.(
- 4.Robert. P Haffa and et .al(2009). **Deterrence and Defense in The Second Nuclear Age**,Analysis Center Paper ,Northrop Grumman, March,p:2,3.
- 5.Oliver Schmidt(2008). “Assessing the Reasons for a U. S Ballistic Missile Defense”, **Dusseldo Refe Institute for Aussen-and Sicherheitspolitik**,DIAS-Analysis,NO 35,November, p:12, available at: http://www.dias-online.org/fileadmin/templates/downloads/DIAS_Analysen/Analyse35.pdf
۶. بنگرید به: فریدمن، همان:ص ۱۱۵.
- 7.M. Elaine Bunn(2001).”Strategic Nuclear Forces and National Missile Defense:Toward an Integrated Framework”,p:324, available at: <http://www.isn.ethz.ch/DigitalLibrary/Articles/Detail/?ots591=4888caa0-b3db-1461-98b9-e20e7b9c13d4&size544=10&lng=en&id=101029>
- 8.Steven Hilderth and Amy F. Woolf(2010). “Ballistic Missile Defense and Offensive Arms Reductions: A Review of the Historical Record”, **Congressional Research Service**,Prepared for Members and Committees Congress,7-5700,R41251,May 25, p:13.
- 9.Steven. A Hildreth(2007). “Missile Defense: The Current Debate”, **CRS Report for Congress**, Congressional Research Service, July 19,Order Code RL31111,p:2, Available at: <http://www.fas.org/sgp/crs/weapons/RL31111.pdf>
- 10.Mry Kaszynski and Daniel Painter(2012). “U. S Missile Defense and European Security”, **Perspective**, June 25,American Security Project,p:3, available at: <http://www.scribd.com/doc/97847923/U-S-Missile-Defense-and-European-Security>
- 11.Missile Defense Agency(۲۰۱۳).”Missile Defense Agency Program Update”,**Department of Defense**,Approved for Public Release,11-MDA-6310,10 August.

12. Richard. F Kaufman and Kenneth J Arrow(2003). **The Full Costs of Ballistic Missile Defense**, Economists Allied for Arms Reduction, Center for Arms Control and Non-Proliferation, (Washington. DC), January.
۱۳. به نقل از: ناصر هادیان و شانی هرمزی(۱۳۹۰). «نقش سیستم دفاع موشکی در ایجاد بازدارندگی هسته‌ای: بررسی رفتار امنیتی-نظامی ایران»، **فصلنامه روابط خارجی**، سال سوم، شماره سوم، پاییز، صص ۴۹-۷۴، بنگرید به ص ۵۶.
14. Missile Defense Agency(2011). "Missile Defense Agency Program Update", **Department of Defense**, Approved for Public Release, 11-MDA-6310, 10 August, p:4.
۱۵. به نقل از: Jame. M Skelly(2001). "Defense, Deterrence and Cultural Lag", **Disarmament Forum**, publisher United Nations Institute for Disarmament Research (UNIDIR) , Geneva, Switzerland , p:32, available at: <http://www.isn.ethz.ch/Digital-Library/Publications/Detail/?ord587=grp2&ots591=eb06339b-2726-928e-0216-1b3f15392dd8&lng=en&id=109144>
۱۶. به نقل از: Amy Woolf(2001). "Missile defense, Arms control and Deterrence, A New Strategic Frame Work", **CRSR Report for Congress**, order code RS21057, October 31, p:3, Available at: <http://www.fpc.state.gov/documents/organization/6254.pdf>
۱۷. به نقل از: فرشاد رومی(۱۳۸۷). «هدف‌های آمریکا از برپایی سامانه پدافند ضد موشکی در خاور اروپا»، **فصلنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، سال بیست و دوم، شماره اول و دوم، مهر و آبان، صص ۱۱۲-۱۳۷، بنگرید به ص ۱۳۵.
۱۸. به نقل از: فریدمن، همان: ص ۱۰۳.
۱۹. جی. جان. مرشایمر(۱۳۹۰). **تراژدی سیاست قدرت‌ها بزرگ**، مترجم: غلامعلی چگنی زاده، تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول، ص ۱۴۳.
۲۰. برای مثال، بنگرید به: Jack. S Levy(2008). "Deterrence and Coercive Diplomacy: The Contributions of Alexander George", **Political Psychology**, VOL29, NO. 4, pp. 537-552, see p:546.
۲۱. مقایسه شود با: Bruno Tertrais(2001). "U. S Missile Defence: Strategically Sound, Politically Questionable", London: **Center for European Reform**, Working Paper, April, p:9.
۲۲. بنگرید به: Reuben Steff(2011). "Global Missile Defence: Agent of Disorder or New Co-operative Mission?", **61st PAS Annual**

- Conference**, London, England, Department of Political Studies University of Otago, April, p: 5.
23. Klaus-Dieter Schwarz(2005). "The Future of Deterrence", **SWP Research Paper** (English Version), Stiftung Wissenschaft und Politik, German Institute for International and Security Affairs, June, Berlin, p:9.
۲۴. کنث والتز (۱۳۸۳). «واقع‌گرایی ساختاری پس از جنگ سرد»، در: جان بیلیس و استیو اسمیت و دیگران، **جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین**، موسسه فرهنگی مطالعات فرهنگی و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، مترجم ابوالقاسم راجمنی و دیگران، چاپ نخست، دی، ص ۹۰.
25. F. William Engdahl(2011). "Why Moscow doesn't believe Washington on missile defense or on just almost nothings", December 1, p:5, available at: <http://rt.com/politics/amd-nuclear-missile-iran-981/>
۲۶. گلن اسنایدر تمایز میان این دو را به خوبی توضیح می‌دهد. از نظر او بازدارندگی بر نیت دشمن تاثیر می‌گذارد در حالی که دفاع بر توانمندی‌های آن. بازدارندگی در تعریف صلح‌آمیز است در حالی که دفاع تداعی کننده جنگ است. تسلیحات هسته‌ای جهت ایجاد بازدارندگی طراحی و مستقر شده‌اند و تسلیحات متعارف برای دفاع. در این باره بنگرید به: Haffa. et. al, Ibid, p:۴.
27. Bary. R Posen(2003). "Command of the commons: The military foundation of U. S hegemony", **International Security**, VO128, NO1, (Summery), pp:5-46, see p:11.
۲۸. معاهده کاهش تسلیحات استراتژیک موسوم به "استارت"، در سال ۱۹۹۱ منعقد شد و در دسامبر ۲۰۰۹ منقضی شد. بنابراین، رییس‌جمهور آمریکا و همتای روسی وی در تاریخ ۸ آوریل در پراگ پایتخت جمهوری چک با هم دیدار کرده و مجدداً یک پیمان جدید برای کاهش زرادخانه‌های هسته‌ای خود امضا کردند. این پیمان از تاریخ ۵ فوریه ۲۰۱۱ به حالت اجرا در آمده است.
29. Hans M. Kristensen(2012). **Non-Strategic Nuclear Weapons**, Federation of American Scientists, Special Report, No. 3, May, p:49.
30. Pavel Podvig(2011). "Russia's Nuclear Forces: Between Disarmament and Modernization", **Proliferation Papers**, NO. 37, by Security Studies Center, In Collaboration with the Atomic Energy Commission (CEA), Spring, p:10.
31. Amy. F Woolf(2002). "National Missile Defense: Russia's Reaction", **Report for Congress**, Congressional Research Service, The Library of Congress, Web, Order Code RL30967, Update June 14, 200, p:13.
32. Podvig, Ibid, p:9.
33. Posen, Ibid, p:11.
۳۴. Amy. F Woolf(2013). "U. S Strategic Nuclear Force: Background, Developments and Issue", **Congressional Research Service**, Prepared for Members and Committees of Congress, June 14, pp:11-14.

۳۵. مژگان قربانی (۱۳۹۱). «استقرار سپر دفاع ضد موشکی آمریکا در خلیج فارس و تاثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال دهم، شماره ۳۸، تابستان، ص ۱۵.

36. Victoria Stephanova(2007). "Missile Defense in Central Europe: The View From Moscow", pp:19-35, see p:32, available at: http://students.washington.edu/nupsa/Docs/Volume3/Victoria_Stephanova_Missile_Defense_in_Central_Europe.Pdf

37. Hildreath&woolf,Ibid,p:1

38. Hildreath&woolf,Ibid,p:10

۳۹. برای مطالعه دیدگاهی مشابه بنگرید به: Bunn,Ibid,p:338

40. Woolf,2002,p:13.

41. Bunn,Ibid,p:322.

42. Woolf,2013,p:8.

۴۳. «توسعه زرادخانه‌های هسته‌ای امریکا» (۱۹۹۲)، وب سایت خبری تیترا خبر، ۲۰ دی ماه، کد خبر

<http://www.titrekhbar.com/view/26048840>

44. David. S Yost(2010). "U. S Extended Deterrence in NATO and North-East Asia", in: **Perspectives on Extended Deterrence**, Recherche and Documents, Published by Edit Diffuse Par la Fondation La Recherche Strategique 27 Rue Dameme, English Version, p: 26.

45. Bunn,Ibid,p:322.

46. Woolf,2013,p:15.

۴۷. مقایسه شود با:

Andrew. James. Futter(2011). **The Evolution of US Ballistic Missile Defense Debate 1989-2010**, A Thesis Submitted to the University of Birmingham for the Degree of Doctor of Philosophy, Department of Political Science and International Studies, College of Social Sciences, September,p:155.

48. Woolf,2001,p:5.

49. Woolf,2002,p:1.

50. Podvig,Ibid,p:23

۵۱. برای مثال طرح شوروی برای کاهش نیروهای استراتژیک هسته‌ای به ۱۵۰۰ عدد با معاهده ضد موشک‌های بالستیک که نفی کننده دفاع منسجم و گسترده بود، همزمان شد.

۵۲. مقایسه شود با هادیان و هرمز، همان:ص ۶۵.

۵۳. ابومحمد عسگرخانی و پوپک محبعلی (۱۳۹۱). همکاری و منازعه در رژیم‌های بین‌المللی فضای ماوراء جو، تهران: انتشارات خرسندی، چاپ اول، ص ۱۳.

54. Steff, Ibid, p:18.

55. The Institute for Foreign Analysis (2009). **Missile Defense, the Space Relationship and the Twenty-First Century**, Report Published by Independent Working Group, Washington, DC, p:7, version pdf available at: <http://www.ifpa.org/pdf/IWG2009.pdf>

56. Jonatan Holslag (2012). "China's Deterrence Paradox: Explaining China's Minimal Deterrence Strategy", pp: 1-18, see p:11, Available at: <http://www.vub.ac.be/biccs/site/assets/files/Jonathan%20misc/Nuclear.pdf>

57. Zhang Hui (2006). "Space Weaponization and Space Security: A Chinese Perspective", **China Security**, Volume 2, Issue 1, Spring, p:29, available at: http://www.wsichina.org/attach/CS2_3.pdf

58. Posen, Ibid, p:30.

59. Hui, Ibid, p:25.

۶۰. عسگرخانی و محبعلی، همان: ص ۸۱ و ۸۲.

61. The Institute for Foreign Analysis, Ibid, p:14.

62. Missile Defense Agency, Ibid, p:8.

63. Department of Defense (2012). "Defense Budget Priorities and Choices", **Department of Defense United States of America**, January, Fiscal Year 2014", Department of Defense, United States of America, April, p:10.

64. Department of Defense, Ibid, p:13.

65. Hui, Ibid, p:24.

66. Posen, Ibid, p:12.

۶۷. بنگرید به عسگرخانی و محبعلی، همان: صص ۹۰ و ۸۹.

68. Hui, Ibid, p:25.

69. Posen, Ibid, p:9.

۷۰. عسگرخانی و مجبعلی، همان: ص ۲۱۴.

71. John. D Janson(2010). "The Iranian Ballistic Missile Threat and a Phased, Adaptive Approach to Missile Defense for Europe", **Small Wars Journal**, September 20, p:7.
- Sean Kay(2012). "NATO' Missile Defensr-Realigning Collective Defense for the 21st Century", **PERCEPTIONS**, Spring, Volume XVII, Number 1, p:24.
- Missile Defense Agency, 2013, p: 3.
72. Chris Jones(2009). "Managing the Goldilocks Dilemma: Missile Defense and Strategic Stability in Northeast Asia", **Center for Strategic International Studies**, p:13,, available at: http://csis.org/images/stories/poni/110921_Jones.pdf
73. Engdahld, Ibid, p:4.
74. Missile Defense Agency, 2011:3.
75. Missile Defense Agency, 2008:1.
76. Hildreath & woolf, Ibid, p:17
77. Department of Defense(2013). "Defense Budget Prioritties and Choices,, phiscal year 2014", **Department of defense United States of America**, april, p:27, available, at: <http://www.defense.gov/pubs/DefenseBudgetPriorittiesChoicesFiscalYear2014.pdf>
78. Theodore Postal, & George. N Lewis(2007). "The Proposed US Missile Defense in Europe: Technological Issues Relevant to Policy", **American Association for Advancement of Science Washington**, DC, August 28, p:17.

۷۹. البته برخی از کارشناسان معتقدند که حتی سامانه‌های کنونی و موجود نیز توانایی ایجاد چالش برای توانمندی روسیه را دارند. برای مثال. پوستال و لوئیس دو کارشناس مبحث دفاع موشکی صراحتاً به این نکته اشاره کرده‌اند که سامانه‌های کنونی در اروپا می‌توانند توانمندی‌های موشکی روسیه را با چالش مواجه سازد. بنگرید به: Postal and Lewis, Ibid, p: 23.

حتی برخی از اظهارات آمریکایی‌ها نیز این ادعا را تایید می‌کنند. برای مثال در ۱۹ آگوست ۲۰۰۴، چارلز دریسناک مدیر برنامه THAAD در یک کنفرانس خبری گفت که آزمایش‌های جدید رادار THAAD نشان داده است که این تکنولوژی توانایی بیشتری در مقابل موشک‌های بالستیک قاره‌پیما دارد. او گفت که برنامه‌ای برای مقابله با موشک‌های دوربرد قاره‌پیما نداشته‌اند، اما این رادار بیش از آنچه که آنها انتظار داشتند از خود توانمندی نشان داده است. در این باره بنگرید به:

Marc Selinger(2004).“THAAD displaying residual capability against ICBMs”,
Airspace Daily& Defense Report, August20.

همچنین یک گزارش از سوی سازمان موشکی بالستیک در ژانویه ۱۹۹۹ که به کنگره ارائه شد، به طور صریح بیان می‌کند که موشک‌های BlockII مستقر شده در سامانه NTWD (با همکاری ژاپن) بسیار کارآمد بوده و چنانچه از حسگرهایی پیشرفته در این سامانه دفاعی استفاده شود و سرعت رهگیری موشک‌ها تا اندازه‌ای ارتقا یابد، احتمالاً به توانمندی انهدام موشک‌های بالستیک پرتاب شده، دست یابد و در این حالت سامانه NTWD ممکن است به توانایی مقابله با حملات تصادفی یا سهوی موشک‌های بالستیک چین و روسیه دست یابد. همان گزارش می‌گوید که بازسازی و ارتقای برنامه NTWD بستگی به توسعه تکنولوژی جدید و میزان زیادی بودجه دارد تا قادر باشد توانایی منهدم نمودن موشک‌های بالستیک چین و روسیه را داشته باشد. بنگرید به:

Ogawa Shinichi(2002). “Missile Defense and Deterrence”,**NIDS Security Reports, NO. 3, March, p:52,, Available at: http://www.nids.go.jp/english/publication/kiyo/pdf/bulletin_e2001_2.pdf**

با توجه به میزان توان اقتصادی بالای ژاپن و ایالات متحده دستیابی به چنین توانمندی‌ای هر آن ممکن است. همین امر بر نگرانی‌های روسیه افزوده است.

80.Kaszynski&paintier,Ibid,p:12.

81.Engdahrd,Ibid,p:4-14.

82.Kay,Ibid,p:48.

۸۳. برای تفسیری مفید در مورد موازنه از دیدگاه بول بنگرید به: ریچارد لیتل(۱۳۸۹). **تحول در نظریه‌های موازنه قوا**. مترجم: غلامعلی چگنی زاده، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، چاپ نخست، آبان ماه، صص ۲۲۷-۲۲.

84. Woolf,Ibid,p:9.

85.Kay,Ibid,p:48.

۸۶. وولف به نقل از سرگئی لاوروف می‌نویسد: نتایج تحقیقات نظامی-تکنیکی ما {روسیه} مشخص می‌سازد که تهدید انجام حمله علیه ایالات متحده از طریق موشک‌های بالستیک میان قاره‌ای از سوی دولت‌های مساله‌ساز، که ایالات متحده آن را مهم‌ترین دلیل استقرا دفاع موشکی می‌داند، در واقع تهدیدی قابل ملاحظه نیست و بنابراین این دلیل واقعی برای بکارگیری سامانه‌ها نیست. ما هیچ انگیزه واقعی برای استقرار این سیستم‌ها نمی‌بینیم غیر از انگیزه سلطه جهانی آمریکا. ما عمیقاً معتقدیم که چنین استقراری قبل از همه بر علیه روسیه است بنگرید به: Woolf,2002,pp: 8-9.

87.8-13: Woolf,2002,pp.

فصل هفتم:

سامانه‌های دفاع ضد موشکی و تثبیت هژمونی

مقدمه

اشاره کردیم که نظم هژمونیک مستلزم برخورداری از پایه‌های امنیتی-نظامی مستحکم است و بازیگر هژمونی‌جو از قدرت نظامی برای تضمین نظم جهانی مطلوب خود استفاده می‌نمایند. کشوری که در راستای استراتژی کلان هژمونی سیر می‌کند سعی می‌کند تمهیدات لازم را فراهم آورده و به هرگونه تهدید واقعی یا خیالی که در مسیر دستیابی به جایگاه هژمونی مانع ایجاد می‌کنند، با ابزارهای مختلف و طرق متفاوت واکنش نشان دهد. در این راستا، افزایش استفاده از زور در شکل‌دهی به ساختار امنیتی مناطق و حضور وسیعی از نیروهای نظامی اولویت دارد و با بهره‌گیری از حداکثر ابزارها و توانمندی‌ها برای اعمال فشار و تضعیف کشورهای غیر همکار استفاده می‌شود. همچنین، گفتیم که غالب اقدامات ایالات متحده در دوره پس از جنگ سرد نیز در راستای ایجاد هژمونی بوده و استقرار، گسترش و تقویت سامانه‌های دفاع ضد موشکی نیز باید در همین چهارچوب (اعمال هژمونی جهانی) تفسیر شوند. بنابراین، چنانچه چهارچوب تئوریک ما پیش‌بینی می‌کند رفتار امنیتی استقرار سامانه‌های موشکی هر چند که در قالب تدافعی معرفی شود، اما بخشی از یک الگوی وسیع‌تر رفتارهای تهاجمی در جهان کنونی است. در فصل پیشین، چگونگی تاثیر سامانه‌های دفاع موشکی بر موازنه راهبردی را مورد بحث قرار دادیم. تاکید ما بیشتر بر روابط میان روسیه و آمریکا بود. در فصل حاضر ضمن اینکه تاثیر این سامانه‌ها بر توانمندی کشورهای نوظهور را توضیح خواهیم داد به دیگر اهداف استراتژیک استقرار سامانه‌های دفاع موشکی اشاره خواهیم کرد که از دیدگاه رهبران آمریکا در نهایت به خلق و استحکام هژمونی بدون چالش و اشنگتن کمک می‌کنند.

رهبری آمریکا و دفاع ضد موشکی

استراتژی کلان ایالات متحده در جهان پس از جنگ سرد حول محور هژمونی و رهبری جهانی این کشور شکل گرفته است. در فصل چهارم، به تفصیل وضعیت کنونی این کشور و کیفیت قدرت آن در عرصه های مختلف را نشان دادیم و با برشمردن اقدامات متنوع واشنگتن، استدلال نمودیم که این کشور به دنبال حفظ برتری و دستیابی به رهبری بلامنازع و هژمونی جهانی است.

اما این مساله را که دفاع موشکی چگونه می تواند با هژمونی جهانی پیوند خورده و در کنار دیگر ابزارها تامین کننده این هدف استراتژیک ایالات متحده باشد، تاکنون به تفصیل مورد بحث قرار نداده ایم. البته در فصل ششم تاثیر دفاع موشکی را بر توانمندیهای روسیه و موازنه هسته ای توضیح دادیم. همچنین در موارد متعدد اشاره کرده ایم که از مهمترین اهداف ایالات متحده از لغو یکجانبه پیمان ضد موشک های بالستیک تلاش برای استقرار سامانه های جامع تر در سطح جهانی و تلاش برای تقویت هر چه بیشتر پایه های امنیتی-نظامی در راستای تثبیت نظم هژمونی بوده است. در فصل حاضر به دیگر مواردی می پردازیم که انگیزه های ایالات متحده از استقرار این سامانه ها را نشان داده و چگونگی پیوند آنها با تثبیت هژمونی را بیان می کنیم.

شواهد و اسنادی وجود دارند که نشان می دهند خود آمریکایی ها نیز پیوندی اساسی میان استقرار سامانه های دفاع موشکی و رهبری جهانی متصور هستند هر چند که این هدف به طور رسمی از سوی رهبران اعلام نمی شود. برای مثال، در نامه ۶۰ روشنفکر آمریکایی در اواخر دسامبر ۲۰۰۱، به طور صریح به تلاش آمریکا برای ایجاد جهانی که هژمونی این کشور را بپذیرند، اشاره شده است. در این نامه که در قالب یک تحقیق گروهی تهیه شده است و موضوع آن سیاست خارجی و دفاع می باشد، توصیه های بسیار مهمی به رئیس جمهور منتخب آمریکا شده است. یکی از آن توصیه ها به این شرح است «توجه بیشتر به دفاع موشکی، صلح خاورمیانه و طرح های تدافعی. در این رابطه پیشنهاد افزایش واقعی حداقل ۱۰٪ بودجه دفاعی از جمله ۳۰ میلیارد دلار افزایش سرمایه گذاری، تحقیق و توسعه و ۱۰ میلیارد دلار افزایش حقوق نظامیان و سایر مخارج تعمیر و نگهداری مطرح شده است»^(۱) مشاهده می شود که در اینجا توجه به دفاع موشکی به عنوان یکی از ملزومات استقرار هژمونی جهانی اشاره شده است.

همچنین، در دو تحقیق جداگانه در سال ۲۰۰۰ که در قالب کتابهایی به نام «دفاع موشکی» و «بازگشت رهبری آمریکا» به رشته تحریر در آمده اند چالش های عمده امنیتی آمریکا در دو دهه اول قرن بیست و یک مورد بررسی قرار گرفته اند. در این تحقیقات تهدید حملات تروریستی و حمله با استفاده از موشک های بالستیک و سلاح های کشتار جمعی، حمله کشورهای همسایه که به تازگی صاحب موشک های بالستیک شده اند به همسایگان و اقدام همسایگان به توسعه قابلیت های خود برای مقابله با این حملات؛ خطر موشک های کروز و فروش و اشاعه تکنولوژی های موشکی بسیار برجسته شده اند. بنابراین، توصیه هایی نیز که به منظور مقابله با این تهدیدات به روسای جمهور ارائه شده اند

تقویت اتحادهای نظامی، همکاری گسترده تر با ناتو، تغییر ساختار نیروها و تقویت نیروهای نظامی برای درگیری راحت تر در منازعات منطقه ای، استفاده زود هنگام از سامانه های تدافعی برای دفاع در برابر حملات موشکی کشورهای به اصطلاح یافی را در کانون توجه قرار داده اند. جالب اینکه در همین تحقیق که یک سال پیش از لغو معاهده موشک های بالستیک انجام گرفته، به رئیس جمهور پیشنهاد شده بود که این موضوع (لغو معاهده) را با روسیه در میان بگذارد.^(۲)

بنابراین، اهداف ایالات متحده از استقرار این سامانه ها بسیار گسترده هستند. و اگرچه واشنگتن و برخی متحدان این کشور تهدیداتی همچون ایران و کره شمالی را عامل اصلی ایجاد سامانه دفاع موشکی می دانند، ولی بررسی عوامل دیگر نقش آفرین در این زمینه بخوبی نشان می دهد که واشنگتن در ادعاهای خود صادق نیست و این اقدام از انگیزه های متنوعی برخوردار است. در حقیقت، هر چند که مقابله با بازیگران نوظهور موشکی یکی از اهداف اصلی است و ما نیز در همین فصل به آن اشاره خواهیم نمود، اما در پشت پرده چنین پروژه هایی اهدافی به مراتب وسیع تر مستتر است که غالباً در چارچوب پیشبرد هژمونی قابل تفسیر هستند. بنابراین، اگر این طرح را به صورت منفرد و صرفاً به عنوان یک طرح نظامی مجزا و بدون ملاحظه استراتژی کلان آمریکا در نظر بگیریم، به ورطه اشتباه افتاده ایم و از تحلیل اهداف اساسی آن ناتوان خواهیم بود. از این رو، ما در ادامه به اهداف آمریکا و چگونگی استفاده از آنها برای تحکیم هژمونی اشاره می کنیم.

سامانه های دفاعی و روند تثبیت هژمونی

این مساله که سامانه های دفاع ضد موشکی چگونه می توانند رهبری و هژمونی آمریکا را قابل دسترس و تحکیم سازند، نیازمند شرح و تفسیر بیشتری است و ما نیازمند آن هستیم با جزئیات بیشتری چگونگی تاثیر سامانه های دفاعی بر پیشبرد نظم هژمونیک را توضیح دهیم. این موضوع در ادامه با جزئیات بیشتری تشریح خواهد شد.

مقابله با تهدیدات منطقه ای و کشورهای نوظهور دارای توانمندی موشکی

اصولاً مهار تهدیداتی که می توانند تمامیت کشوری دولت ها را به خطر اندازند، حیاتی ترین هدف رهبران به شمار می آید. تمامیت کشوری دربرگیرنده کلیه عناصر بنیادین تشکیل دهنده هر دولت (کشور) شامل سرزمین، حکومت و حاکمیت است. امنیت کشوری در صورتی محقق می شود که کلیه عناصر تشکیل دهنده دولت و به طور کلی کلیت وجودی دولت مصون از تهدیدات باشد. در ایالات متحده نیز مساله حفاظت از امنیت کشوری دغدغه ای جدی به حساب می آید. این کشور با وجود قابلیت های امنیتی ممتازی که دارد، خود را از تهدیدات مصون نمی داند.^(۳) یکی از عمده ترین نگرانی های رهبران ایالات متحده که هنوز هم وجود دارد دولت های به زعم آنها شروری هستند که قادر هستند بازدارندگی ایالات متحده را به واسطه تهدید متحدین و دوستان واشنگتن و نیروها و

پایگاههای ایالات متحده در خارج و حتی سرزمین کشور با چالش مواجه کنند. یکی از مهم‌ترین ابزارهای در دسترس این کشورهای نگران‌کننده نیز تکنولوژی موشکی است. بنابراین، دفاع موشکی همواره به مثابه ابزاری در جهت محافظت از این مواضع در مقابل تهدید موشکی کشورهای تهدیدکننده معرفی شده است. به عبارت دیگر، رهبران ایالات متحده برای توجیه سامانه‌های دفاعی سخن از «خطر» حملات موشکی «کشورهای غیر مسئول» به میان می‌آورند. از دیدگاه آنها، دولت‌های دشمن در آینده خواهند توانست با استفاده از موشک‌های دوربرد و جنگ‌افزارهای شیمیایی، بیولوژیک و اتمی، خاک ایالات متحده را هدف بگیرند و برای توجیه هزینه‌های سرسام‌آور این سامانه‌ها نزد افکار عمومی بر خسارات حملات یازده سپتامبر انگشت می‌گذارند. برای مثال، در این زمینه مدیر آژانس پدافند موشکی در سال ۲۰۰۱ گفت «ایالات متحده هم اکنون نزدیک به صد میلیارد دلار در سامانه پدافند ضد موشکی رهگیر سرمایه‌گذاری کرده است. این سامانه در کالیفرنیا و آلاسکا مستقر است تا سپری باشد در برابر موشک‌های دوربرد قاره‌پیمایی که از خاورمیانه و خاورآسیا پرتاب می‌شوند». ابرینگ تصریح می‌کند «حتی اگر از حمله به یک شهر اروپایی یا آمریکایی جلوگیری شود، ارزش این سرمایه‌گذاری را خواهد داشت» و می‌افزاید «حملات تروریستی به شهر نیویورک در ۲۰۰۱، مبلغ ۸۳ میلیارد دلار به شهر خسارت زده است».^(۴)

طرفداران استقرار سامانه‌های ضد موشکی اظهار می‌دارند که دیگر فقط روسیه نیست که می‌تواند امنیت آمریکا را به مخاطره بیندازد. برای مثال، «هنری کیسینجر» مشاور امنیتی اسبق کاخ سفید و وزیر خارجه اسبق آمریکا در این خصوص اظهار داشته است که: امروزه تهدیدات بر علیه آمریکا به نقاط دیگر در دنیا منتقل شده است و قبول آسیب‌پذیری تعمدی زمانی که فناوری قادر به جبران آن است نمی‌تواند یک هدف استراتژیک باشد، نمی‌تواند یک هدف سیاسی باشد و نمی‌تواند یک هدف اخلاقی برای رئیس‌جمهور آمریکا باشد.^(۵) منظور کیسینجر از نقاط دیگر در دنیا احتمالاً کشورهای هند، پاکستان و بخصوص کشورهای چین، کره شمالی و ایران است. طرفداران سامانه دفاع موشکی بر این عقیده هستند که اکثر این کشورهای ذکر شده از وضعیت موجود در صحنه بین‌الملل راضی نبوده و همچنین با ارزش‌ها و اعتقادات رایج در سیاست خارجی آمریکا به شدت مخالف هستند و با هدف دستیابی به فناوری نظامی لازم، سعی در برهم زدن وضع موجود و در صورت بروز اختلاف با آمریکا از تکنولوژی موشکی خود برای آسیب رساندن به آن کشور استفاده خواهند کرد.

بنابراین، سران واشنگتن نتیجه می‌گیرند که منافع ملی آمریکا ایجاب می‌کند که این کشور هر چه سریع‌تر و قبل از دستیابی این کشورها به موشک‌های بالستیک پیشرفته‌تر، خود را برای مقابله با آنها آماده نماید و استقرار سپرهای ضد موشکی در مناطق مختلف جهان را از ضروریات و جزو منافع حیاتی آمریکا می‌دانند. از دیدگاه مدافعان، استقرار دفاع موشکی می‌تواند این دولت‌ها را از دستیابی به موشک‌های بالستیک و تسلیحات کشتار جمعی منصرف کند، چرا که توانایی دفاع فعال در مقابل موشک‌ها مزیت نسبی آنها را کاهش می‌دهد.^(۶) به هر جهت، از دیدگاه آمریکا تهدیدات بنیادین به

واسطه گسترش موشک‌های بالستیک به سرعت در حال رشد هستند. آنها در این زمینه با ارائه آمارهایی در پی اثبات دلایل نگرانی خود هستند. در سال ۱۹۷۲ تنها ۹ دولت موشک‌های بالستیک در اختیار داشتند این در حالی است که در سال ۱۹۹۰ همزمان با فروپاشی شوروی ۱۶ دولت موشک‌های بالستیک با بردهای متنوع را در اختیار داشتند. در سال ۲۰۰۶ شمار دارندگان موشک‌های بالستیک به بیش از ۲۵ کشور رسید. دبیر کل ناتو آندرس فو راسموسن^۱ نیز در سال ۲۰۱۰ و بعد از اجلاس لیسبون اعلام کرد که بیش از ۳۰ کشور توانمندی تکنولوژیکی تولید موشک‌های بالستیک را در اختیار دارند. بنابراین، ضروری است تسلیحات ناتو جهت حمایت از کشورهای عضو در مقابل تهدید موشک‌های بالستیک که احتمالاً قادر به حمل کلاهک هسته‌ای هستند، به کار گرفته شود.^(۷) مقامات ایالات متحده با ارائه چنین آماری تاکید می‌کنند که تعداد کشورهایی که دارای موشک‌های دوربرد یا بین قاره‌ای هستند که توانایی ضربه‌زدن به خاک ایالات متحده را دارند افزایش یافته‌اند. با این وصف، محیط امنیت بین‌المللی از زمان فروپاشی دیوار برلین پیچیده‌تر و غیر قابل پیش‌بینی‌تر شده است.^(۸) نه تنها تعداد موشک‌ها افزایش یافته است، بلکه توانمندی تکنولوژیکی کشورها در ارتقا و پیشبرد توان تخریبی آنها نیز ارتقا یافته است. دشمنان بالقوه، موشک‌های کوتاه‌برد (SRBM) را افزایش داده و ذخایر موشک‌های میانبرد (MRBM) افزایش یافته و همزمان تکنولوژی موشک‌های میان قاره‌ای (ICBM) بیش از پیش اشاعه یافته است. بر طبق گزارش آژانس دفاع موشکی در سال ۲۰۱۱، علاوه بر موشک‌هایی که در اختیار ایالات متحده، روسیه، چین و ناتو هستند، حدود شش هزار موشک میانبرد در سطح جهان وجود دارند.^(۹)

اگر به تعبیر آمریکایی‌ها توسعه موشک‌های بالستیک یک کشور را یاغی سازد، در این صورت کشورهای بسیاری از جمله روسیه، چین، عربستان، سوریه، عراق، ایران، پاکستان، هند، چین و کره شمالی و... همگی کشورهای یاغی محسوب می‌شوند. البته بسیاری از کشورهای دیگر نیز دارای توانمندی تولید موشک هستند، با این حال کشورهای مزبور در گزارشها و رسانه‌ها برجستگی می‌یابند. بنابراین ما در این بخش به توانایی موشکی کشورهایی که از نظر ایالات متحده نگران کننده هستند، اشاره می‌کنیم و دغدغه‌های آمریکا را در این مورد تشریح می‌نماییم. انتخاب این کشورها به عنوان اهداف سپرهای دفاع موشکی به این لحاظ است که به زعم آمریکائیه‌ها منشأ نگرانی‌های امنیتی در آینده هستند. برای مثال، چین از دارندگان و صادر کنندگان فناوری‌های موشکی است. ایران به گسترش توانایی‌های موشکی ادامه می‌دهد. هند و پاکستان در حال ساختن انبارهای اتمی وسیعتر هستند و احتمال دارد که بر روی کلاهک‌های پیشرفته‌تر و سیستم‌های پرتاب کارآمدتر کار کنند. سوریه بازدارندگی استراتژیک را عمدتاً بر پایه موشک بالستیک و برنامه‌های جنگی بیولوژیکی به عنوان ابزارهای مقابله با برتری نیروهای متعارف اسرائیل دنبال می‌کند. دیگر کشورهای عربی نیز به دلیل

¹ - Anders Fogh Rasmussen

عدم اطمینان از ثبات آنها در آینده، موجبات نگرانی واشنگتن را فراهم می‌آورند. البته به دلیل اینکه در فصل پیشین به اهداف استراتژیک آمریکا در قبال روسیه اشاره نمودیم؛ در این قسمت از تکرار مجدد آن پرهیز شده است.

چین؛ توازنگر مردد

در فصل ۶ به طور خلاصه در مورد رقابت چین با ایالات متحده به ویژه در زمینه تکنولوژی‌های فضایی بحث نمودیم. اما لازم است در مورد این کشور به عنوان قدرت بزرگ اصلی رقیب آمریکا در شمال شرق آسیا بیشتر صحبت شود. به ویژه اینکه، چین پس از روسیه دومین کشوری است که توانایی حمله موشکی میان قاره‌ای به ایالات متحده را دارد و در نظر دارد این اقدام را نیز افزایش دهد. برخی اندیشمندان معتقدند که چین اصلی‌ترین جلوه‌گاه سیاست واقعگرایانه در جهان پس از جنگ سرد است. اگر رهنمودهای رئالیسم تهاجمی درست باشد ما باید انتظار داشته باشیم که قدرت چین ظهور نموده و خود را حداقل برای یک هژمون منطقه‌ای آماده سازد. هم اکنون چین در پی پر نمودن شکاف قدرت خود با همسایگان و به ویژه روسیه و ژاپن است. پکن می‌خواهد آنقدر قدرت داشته باشد که هیچ قدرتی در منطقه و آسیا نتواند این کشور را تهدید نماید. این امر در نهایت باعث می‌شود که تهدیدی برای نیروهای ایالات متحده در منطقه باشد. بنابراین آمریکا نیز متقابلاً و شدیداً نیاز به استراتژی‌هایی دارد که چین را کنترل و حتی ضعیف نماید.

از دیدگاه مرشایمر، خطرناکترین سناریویی که ممکن است آمریکا در آینده با آن مواجه شود تبدیل چین به یک هژمون بالقوه در شمال شرق آسیا می‌باشد. البته از نظر او چشم‌انداز تبدیل چین به یک هژمون بالقوه به این بستگی دارد که اقتصاد چین همچنان با سرعت زیاد به سمت نوسازی پیش رود. اگر این اتفاق بیفتد، چین نه تنها تولید کننده تکنولوژی پیشتاز، بلکه قدرتمندترین قدرت بزرگ جهان خواهد شد و از ثروت خود برای ایجاد تشکیلات قدرتمند نظامی استفاده خواهد کرد. از دیدگاه مرشایمر به دلایل استراتژیک، چین قطعاً در پی تبدیل به هژمون منطقه خواهد بود، درست به همان صورتی که آمریکا در طول قرن نوزده همین کار را در نیمکره غربی انجام داد. بنابراین، انتظار می‌رود که چین از طریق ایجاد یک نیروی نظامی بسیار قدرتمند که دیگر دول منطقه جرات چالش با آن را نداشته باشند، سعی کند بر ژاپن و کره جنوبی و دیگر بازیگران منطقه‌ای مسلط شود. همچنین، ممکن است چین مدل چینی دکترین مونروئه را توسعه دهد و همانطور که آمریکا اعلام کرد که دولت‌های خارج از قاره آمریکا حق مداخله در امور نیمکره غربی را ندارند، چین اعلام کند که دخالت آمریکا در آسیا را نخواهد پذیرفت. در چنین شرایطی برای آمریکا بسیار دشوار خواهد بود مانع از تبدیل چین به یک رقیب هموزن شود. اگر روند قدرتیابی چین استمرار یابد در رقابت احتمالی این دو ابر قدرت

در آینده، چین بسیار خطرناک تر به نظر می رسد باید توجه داشت که چین هم اکنون نیز ژاپن و ایالات متحده را همچون دشمنان بالقوه خود می نگرد.^(۱۰)

استدلال اساسی رئالیست ها نیز این است که قدرت های در حال ظهور نیازمند دفاع از خود در مقابل این احتمال هستند که قدرت بزرگ سیستم ممکن است تلاش کند که قدرتیابی آن را مهار کند. اما قدرت در حال ظهور ممکن است جاه طلبی های توسعه طلبانه نیز داشته باشد و به دنبال حداکثرسازی قدرت خود باشد و بنابراین خود را نیازمند یک چتر هسته ای ببیند که قادر باشد به سیاست توسعه طلبانه و استثماری اقدام نماید. در این راستا، حداقل هدف چین نیز این است که در نظم سازی منطقه ای با واشنگتن برابری کند. طبق استدلال رئالیست ها، چنین هدفی در نهایت پکن را به این نتیجه می رساند که در صورت نداشتن توان ضربه دوم نمی تواند این برابری را ایجاد کند یا به عبارت دیگر باید حداقل اطمینان یابد که برخی از موشک هایش قادر خواهند بود توان ضربه به سرزمین آمریکا را به دست آورند.^(۱۱) بنابراین، نگرانی آمریکا از چین صرف نظر از موقعیت رو به رشد اقتصادی آن، به توانایی نظامی و فناوری های موشکی این کشور نیز باز می گردد. در عمل نیز هرگاه چینی ها تلاش های مداوم اما ملایمی جهت بهبود کیفیت نیروهای نظامی خود انجام می دهند، آمریکائیان بلافاصله آن را به صورت یک تهدید برای آینده منافع خود تفسیر می کنند.

در مورد تکامل نیروهای استراتژیک پکن باید گفت که اولین آزمایش هسته ای چین متعلق به سال ۱۹۶۴ است و کمی پس از آن نیز، به بمب هیدروژنی دست یافت. البته تصمیم گیری مقدماتی در خصوص دستیابی چین به سلاح و توان هسته ای متعلق به یک دهه پیش تر یعنی ژانویه ۱۹۵۵ است. این امر بدان معناست که چین نزدیک به شصت سال سابقه مدیریت هسته ای دارد. هدف از هسته ای شدن نیز در ابتدا یک نیازمندی دفاعی بوده است و سابقه ای آن به تهدید هسته ای آمریکا نسبت به پکن در جنگ کره و بحران جزایر کومر و ماتسو در ۱۹۵۴-۱۹۵۵ بر می گردد. اما امروزه توان موشکی به صورت بخشی اصلی و عمده از نیروی استراتژیک چین در آمده است.^(۱۲) امروزه، اغلب موشک های چینی دارای برد مناسب با نقش و کارکرد این کشور در آسیا هستند و توانایی حمل کلاهک های متعارف را دارند. در این میان بخشی از کلاهک ها نیز به هدفگیری اهداف دورتری نظیر آمریکا اختصاص داده شده اند.

از جنبه فنی نیروی ICBMs که چین در اختیار دارد تا میزان زیادی از سوخت مایع، کلاهک های تک لایه و موشک های زمین پایه تشکیل شده است. تعدادی از این موشکها که موسوم به CSS-4 هستند، می توانند به اهدافی در داخل خاک ایالات متحده برسند. حدود دوازده موشک بین قاره ای CSS-3 مستقر شده احتمالاً به عنوان نیروی بازدارنده در مقابل روسیه و هند در نظر گرفته شده اند. چین همچنین تعدادی موشک میانبرد بالستیک JL-1 مستقر در زیر دریا را در اختیار دارد. به دلیل وجود نگرانی درباره بقای موشک های بالستیک، پکن اراده خود را بر توسعه موشک های بالستیک میان قاره ای ساکن و متحرک متمرکز نموده است. این کشور به توسعه موشک های

بالتستیک DF-31 و سوختگیرهای مستقر برای پایگاه‌های متحرک و ساکن و نیز برای بکارگیری در زیر دریایی‌ها ادامه می‌دهد. همچنین موشک‌های بالتستیک میان‌برد CSS-5 با کلاهک‌های مصنوعی یا آنچه که پنتاگون آن را «ابزارهای هوشمند» نامیده است، طراحی نموده که قصد دارد از آنها برای نفوذ در سامانه‌های دفاعی استفاده کند. این کشور همچنین اعلام کرده که قادر است کلاهک‌های مستقر بر موشک‌های CSS-4 خود را ارتقا دهد و به مستقر نمودن موشک‌های میان‌برد CSS-6 و CSS-7 در کل تنگه تایوان ادامه می‌دهد.^(۱۳) بعلاوه، حدود یک دهه پیش وزارت دفاع آمریکا پیش‌بینی می‌کرد که چین بیش از ۳۰ موشک بالتستیک قاره‌پیما با قابلیت حمل کلاهک هسته‌ای و توانایی پرتاب به خاک آمریکا را تولید کرده است.^(۱۴)

از دهه ۱۹۹۰ پکن در حال انجام یک برنامه‌ی بلندمدت و گسترده برای نوسازی ساختار تسلیحاتی خود است و در این راه به موفقیت‌های عمده‌ای دست یافته است. این برنامه‌ها عبارتند از: ارتقاء و پیشرفت برد موشک‌ها و کارکرد آنان (شامل سوخت جامد، موتور موشک و تکنولوژی رهگیر)، بالا بردن توان نیروها برای حمله (شامل بهبود وضعیت پایگاهی پرتاب موشک، حمل و نقل آن و نوع سایت‌های مستقر شده)، به کارگیری و ایجاد توانایی ابزارهای مستقر در فضا برای حمله (شامل سیستم ارتباطی ماهواره‌ای و هدایت کلاهک موشک)، توانایی هدایت و نفوذ در سامانه‌های دفاع موشکی، ارتقای توانایی‌های فرمان، کنترل و ارتباط برای انجام عملیات‌های دوران جنگ و نیز ادامه‌ی کار بر روی فناوری‌های هدایت شونده هوشمند.^(۱۵) در کل، می‌توان گفت برنامه‌ی نوسازی چین در ایجاد سیستم جدید موشک‌های دوربرد، موفق بوده است. موشک DF-31 با برد حدود ۸۰۰ کیلومتر که می‌تواند روسیه، آسیا، و بخش‌های شمال غربی آمریکا را هدف قرار دهد، از جمله این موارد است که در آگوست ۱۹۹۹ مورد آزمایش قرار گرفته است و ارتش چین هم‌اکنون از این موشک در حوزه‌ی توان دریایی خود استفاده می‌نماید. با توجه به این تلاش‌های پکن، آمریکا این کشور را «تنها کشور در میان دولت‌های دارنده تسلیحات هسته‌ای می‌داند که امروزه به دنبال توسعه نیروهای هسته‌ای خود است».^(۱۶)

بخش عمده این تلاش پکن در جهت بازسازی نیروهای استراتژیک خود، نشأت گرفته از محیط خارجی و محیط امنیتی این کشور است. در درجه‌ی اول، چینی‌ها سعی به مقابله‌ی توان ضربه اول دارند. چین ظاهراً ظرفیت محدودی برای بازدارندگی دارد و از این‌رو مشتاق است که توان ضربه دوم خود را از طریق ارتقای نیروهای هسته‌ای زمین و دریا-پایه^۱ به منظور افزایش توان آسیب‌رساندن به ایالات متحده و جلوگیری از مداخله احتمالی آن کشور تقویت کند.^(۱۷) این فکر در سیاست امنیتی و دفاعی چین پس از حمله‌ی متحدین به عراق در جنگ خلیج فارس و حمله به یوگسلاوی پدید آمد. این کشور به شدت از نقش جدید آمریکا در جهان در هراس است. اگرچه در گذشته این ترس بیشتر

¹ - Land and sea-based nuclear forces

معطوف به روسیه بود، اما اکنون آمریکا جایگزین روسیه شده و ترس پکن از نابرابری نظامی مقابل آمریکا است. حضور آمریکا در محیط امنیتی شرق آسیا باعث گسترده شدن تعاملات این دو کشور گردیده است. در این حالت، دخالت آمریکا در جنگ خلیج فارس، بالکان، آفریقا و شرق آسیا، همگی باعث شده است تا چینی‌ها نسبت به یک قدرت مداخله‌گر و تلاش این قدرت برای اعمال برتری در منازعات منطقه‌ای احساس هراس کنند. بنابراین به کارگیری حد بالایی از قدرت و تکنولوژی برای ایجاد تعامل با آمریکا هدف اساسی چین است. آنها حتی فرض یک برخورد مسلحانه با آمریکا را مردود نمی‌دانند و احتمال وقوع آن در شرق آسیا را می‌دهند و در حقیقت حضور آمریکا در شرق آسیا را بزرگ‌ترین چالش متوجه خود می‌دانند. حتی در نیمه دهه نود یعنی در اکتبر ۱۹۹۵ یکی از فرماندهان چین به یکی از مقامات رسمی دولت آمریکا می‌گوید «در نهایت به نظر می‌رسد شما باید بیشتر مراقب لس‌آنجلس باشید تا تایپه». این گفته به مثابه تلاش چین برای حفظ موازنه‌ی خود با آمریکا قلمداد می‌شود که البته در قالب نظریه‌ی بازدارندگی قابل تبیین است. به هر حال، آینده‌ی هسته‌ای چین به لحاظ کمیت و کیفیت با امروز متفاوت خواهد بود. چین به لحاظ منابع داخلی و مواد اولیه از ذخایر غنی برای ادامه‌ی برنامه‌ی هسته‌ای خود برخوردار است. براساس برخی داده‌ها، چین بین ۲ تا ۶ تن پلوتونیم و ۱۵ تا ۲۵ تن اورانیوم غنی شده دارد. وزارت دفاع آمریکا معتقد است که چین در حال ذخیره‌سازی این مواد برای استفاده‌ی آینده در سلاح‌های هسته‌ای است. گزارش‌های اواخر دهه ۱۹۹۰ که در آمریکا منتشر می‌شدند حاوی این نکته بودند که در سال ۲۰۱۵ چین قادر خواهد بود که ده‌ها موشک با توانایی تهدید آمریکا تولید کند که قابلیت حمل کلاهک هسته‌ای را نیز دارا هستند.^(۱۸)

از دید واشنگتن، چین در صدد مدرنیزه کردن ارتش خود به گونه‌ای است که به این کشور توان انجام حملات غیر منتظره را با پتانسیل حملات بسیار دورتر از مرزهایش می‌دهد و به دنبال به دست آوردن راکت‌ها، زیر دریایی‌ها و هواپیماهای بهتری است. هایک مک کول مدیر (سابق) سازمان اطلاعات ملی آمریکا، نوسازی ساختار ارتش چین را به منزله تلاش پکن برای دستیابی به موازنه نظامی با آمریکا و تهدید بالقوه علیه واشنگتن توصیف کرده است.^(۱۹) از دیدگاه پنتاگون در میان همه قدرت‌های در حال ظهور دنیا، چین بزرگترین قابلیت بالقوه را جهت رقابت نظامی با ایالات متحده دارد؛ با توجه به رشد اقتصادی چشمگیر، این کشور هزینه‌های نظامی خود را افزایش داده و با بکارگیری سلاح‌های جدید تعادل نظامی منطقه‌ای را با خطر روبرو نموده است.^(۲۰) برآوردهای جدیدتر پنتاگون حاکی از آن است که چین در حال برنامه‌ریزی برای توسعه زرادخانه هسته‌ای خود از طریق تولید ۷۵ موشک جدید در هر سال است.

اگرچه غالباً ادعا می‌شود که چین توانایی پرتاب بیست موشک بالستیک به آمریکا را دارد، اما از دیدگاه آمریکایی‌ها نمی‌توان به این رقم کاملاً مطمئن بود و احتمالاً می‌توان رقم بیشتری را در نظر

داشت. جامعه اطلاعاتی آمریکا^۱ پیش‌بینی می‌کند که چین تا سال ۲۰۱۵ حدود ۱۰۰ کلاهک با توانایی اصابت به سرزمین ایالات متحده خواهد داشت.^(۲۱) پکن به موازات تبدیل شدن به یک قدرت اقتصادی دامنه قدرت نظامی خود را توسعه بخشیده است. در واقع آمریکایی‌ها بر این اعتقادند که بازدارندگی هسته‌ای چین بدان معنا نیست که جاه‌طلبی‌های چین در زمینه توانایی‌های نظامی برای همیشه در سطح حداقلی باقی بماند. علیرغم ضمانت دولت چین و تغییرات تدریجی (غیر انقلابی) در ذخایر هسته‌ای، اما این وعده‌ها نمی‌تواند به این معنا باشد که چین به حفظ این راهبرد ادامه داده و وعده عدم استفاده از سلاح‌های هسته‌ای برای همیشه در استراتژی این کشور بدون تغییر خواهد ماند. دهه‌های هفتاد، هشتاد و نود میلادی نشان دادند که چین کلاهک‌های کوچک را توسعه داده است و نیز کلاهک‌هایی پیشرفته‌تر را تولید نموده است.^(۲۲) باتوجه به این سابقه، ایالات متحده خود را ملزم می‌داند که در برابر چین هوشیار باشد. حتی اگر چین بیشترین تاکید را بر توسعه اقتصادی داشته باشد (و نه نوسازی نظامی) باز هم تا سال ۲۰۲۵، این کشور یک قدرت نظامی مهم منطقه‌ای خواهد بود. در واقع آمریکا توان موشکی چین را نه تنها تهدیدی علیه متحدان منطقه‌ای، بلکه تهدیدی مستقیم علیه امنیت ملی خود به ویژه امنیت سواحل و مناطق غربی این کشور و منطقه کالیفرنیا به عنوان یکی از پرجمعیت‌ترین ایالات‌های آمریکا می‌داند.^(۲۳) لذا یکی از اساسی‌ترین اهداف راهبردی نظامی و امنیتی واشنگتن، مهار تهدیدات نظامی چین به ویژه در بعد تکنولوژی موشکی است. به عنوان یکی از راه‌ها دولت آمریکا در پی ساخت پدافند موشکی ملی جاه‌طلبانه با افزایش تعداد رادارهای رهگیر زمینی و افزودن رهگیرهای مستقر در فضا در آینده بر آمده است.

با عملی شدن سامانه‌های جامع‌تر ضد موشکی، توانایی چین برای استفاده از تهدیدات موشکی تایوان نیز کاهش می‌یابد. «استفن هادلی^۲» قدری پیش‌تر از انتصاب به عنوان مشاور امنیت ملی آمریکا در دوره بوش دوم، استدلال کرد «ایالات متحده نیازی به استقرار یک سامانه پدافند موشکی ملی علیه چین نمی‌بیند ولی اگر این کشور به اصرار بر استفاده آزادانه از زور علیه تایوان ادامه دهد، به استقرار تعداد بیشتری موشک بالستیک هدف‌گیری شده علیه تایوان و ایالات متحده تداوم بخشد و تهدید به استفاده از این موشک‌ها علیه این دو کشور را ادامه دهد، آنگاه ایالات متحده چاره‌ای جز این کار نخواهد داشت».^(۲۴)

در واقع آمریکا هم اکنون نیز در پاسخ به مدرنیزه شدن ارتش چین، سیاست محاصره نظامی این کشور را در پیش گرفته است. بدین معنا که از طرف شدن با انعقاد پیمان دفاعی بین آمریکا ژاپن و کره جنوبی به گونه‌ای که تنگه تایوان را نیز شامل شود حلقه محاصره چین را تنگ‌تر کرده و با تلاش برای دستیابی به پایگاه‌های دائم نظامی در افغانستان، پاکستان و آسیای مرکزی و پیشروی ناتو به

¹ - The U. S. Intelligence Community

² - Stephen Hadley

این مناطق از طرف غرب چین را در محاصره قرار می‌دهد. در کنار این تلاش‌ها، سامانه‌های ضد موشکی نیز احساس خطر چین را دو چندان خواهند نمود. واقعیت این است که آمریکا احساس می‌کند که باید هر چه سریع‌تر برای کنترل و هدایت چین در مسیر مطلوب وارد عمل شده و در شکل‌گیری جایگاه آن در نظام نوین حداکثر تاثیر و نفوذ خود را اعمال نماید. از دیدگاه آمریکایی‌ها چین بیش از آنکه یک دولت هسته‌ای مدرن کوچک باشد بیشتر به یک دولت هسته‌ای شرور بزرگ شباهت دارد.

با استقرار سپرهای دفاع موشکی در مناطق مختلف جهان و به ویژه شرق آسیا، چین بی‌تردید در موضع ضعف قرار می‌گیرد. بخصوص عملیاتی شدن این سامانه‌ها، چالش فوری‌تری را پیش‌روی توانمندی‌های هسته‌ای چین قرار می‌دهد. واضح است که اگر واقعیت داشته باشد که حجم موشک‌های بالستیک دوربرد چین که قادر به هدف قرار دادن سرزمین آمریکا هستند، تنها ۲۰ فروند است^(۲۵) در این صورت حتی یک شبکه دفاع موشکی محدود می‌تواند توان هسته‌ای و تهاجمی این کشور را که برای ایالات متحده تهدید کننده است، با چالش مواجه ساخته و آن را خنثی کند. طبق محاسبات، یک دفاع سبک آمریکا شامل یکصد موشک ضد موشک برای نابودی ۲۵ کلاهک جنگی کافی می‌باشد. یعنی دست‌یابی به نوعی عدم توازن که با اجرایی شدن سامانه لایه‌بندی شده تا سال ۲۰۲۰ برای واشنگتن حادث خواهد شد.

بنابراین، چینی‌ها نیز به درستی معتقدند که این اقدام آمریکا در زمینه استقرار بیشتر سامانه‌ها در جهان، تلاشی برای تثبیت و تحکیم هژمونی جهانی است. در سال ۲۰۰۱ شا زوکانگ^۱ مذاکره کننده ارشد کنترل تسلیحات چین تاکید کرد که او معتقد است که ایالات متحده در پی جایگزین نمودن سیستم امنیت دسته جمعی^۲ با صلح آمریکایی^۳ است و الغای معاهده ABM تاثیرات روانی و سیاسی در کوتاه‌مدت و تاثیرات استراتژیک در بلندمدت دارد. از نظر او دفاع موشکی آمریکا، راهبردی بلند مدت و از میان‌برنده موازنه کنونی و ابزاری برای برقراری هژمونی جهانی است و پس از اینکه ایالات متحده سامانه جهانی دفاع موشکی خود را ایجاد کرد بیکار ننشسته و منافع ملی گسترده^۴ این کشور، آن را به مقابله با تمام کشورهای شرور^۵ به زعم آمریکایی‌ها^۶ در آسیا، اروپا، خاورمیانه و هر گوشه‌ای از جهان وا می‌دارد.^(۲۶)

1 - Sha Zukang

2 - Collective Security System

3 - Pax Americana

4 - Omnipresent National Interests

کره شمالی

مساله کره شمالی ترکیبی از دو موضوع به هم پیوسته تسلیحات هسته‌ای و موشک‌های دوربرد و میان برد است و بحرانهای گاه و بیگاه شبه جزیره کره نیز در چند سال اخیر غالباً نشأت گرفته از این مساله بوده است. البته با وجود اینکه این نگرانی‌ها و بحران‌ها در چند سال گذشته اوج گرفته‌اند، اما تنش در منطقه شبه کره و روند تسلیحاتی شدن کره شمالی حداقل به شش دهه پیش باز می‌گردد. به نظر می‌رسد، نگرانی کره شمالی از تهدیدهای کره جنوبی که مورد حمایت آمریکا است، از زمان جنگ کره (۱۹۵۳-۱۹۵۰) تاکنون و بویژه پس از استقرار نیروهای آمریکایی در کره جنوبی، فروکش نکرده است. بنابراین این کشور همیشه به دنبال محکم نمودن پایه‌های نظامی تهاجمی و تدافعی خود بوده است. پیونگ‌یانگ در انتقال تجهیزات مربوط به سلاح‌های کشتار جمعی، سابقه چشمگیری در سطح منطقه دارد و یکی از کشورهای اصلی در تکثیر موتورهای موشکی به شمار می‌رود.

وقتی پیونگ‌یانگ در ۱۹۹۴ هشت هزار میله سوخت را از راکتوری که پولوتونیوم کافی برای ساخت پنج یا شش بمب اتمی داشت، استخراج کرد، نگرانی‌های جامعه بین‌الملل را به اوج رسانید. در اواخر ژوئن آن سال چیزی نمانده بود کلینتون وارد جنگ شود؛ اما آمریکایی‌ها با محاسبه سود و زیان دریافتند که حمله نظامی اهداف آنها را برآورده نخواهد کرد. آمریکایی‌ها در آن زمان تصمیم داشتند که تأسیسات هسته‌ای کره را بمباران کنند. اما این گزینه به نظر بسیار مخاطره‌آمیز می‌آمد. مقامات آمریکا نگران آن بودند که مبادا حمله به تأسیسات اتمی خطر به وجود آوردن یک ابر رادیواکتیو بر فراز کره جنوبی را به همراه آورد. آن‌ها حتی به این نکته بیشتر توجه داشتند که این حمله می‌تواند بی‌درنگ با واکنش نظامی از جانب کره شمالی پاسخ داده شود.

کره شمالی موشک بالستیک میان‌برد تائوپودونگ-۱ را در سال ۱۹۹۸ آزمایش کرد. البته نخستین پرتاب آزمایشی نتوانست ماهواره حامل خود را در مدار زمین قرار دهد؛ با این حال در مرحله دوم، این موشک از فراز ژاپن عبور کرد و در فاصله‌ای بیش از ۱۶۰۰ کیلومتری از محل پرتاب، فرود آمد. این آزمایش موجب نگرانی شدید ژاپن و انتقادهای شدید بین‌المللی شد. کاخ سفید هفت ماه بعد گفتگوهای موشکی با کره شمالی را از سر گرفت و مادلین آلبرایت^۱ وزیر امور خارجه وقت آمریکا، در سال ۲۰۰۰ سفر تاریخی خود را به پیونگ‌یانگ انجام داد. با این حال تلاش‌های کره شمالی به ویژه پس از روی کار آمدن جمهوری خواهان در آمریکا برای تولید موشک‌ها و بمب اتمی نه تنها فروکش نکرد، بلکه با مشاهده اقدامات تهاجمی تیم بوش هر چه بیشتر افزایش یافت.

گزارش شورای اطلاعات آمریکا^۲ در سال ۲۰۰۱ اعلام کرد که کره شمالی در حال ساخت موشکی است که قادر خواهد بود بخش‌هایی از خاک آمریکا را مورد هدف قرار دهد.^(۳۷) در اکتبر ۲۰۰۲، پیونگ

^۱ - Madeleine Korbelt Albright

^۲ - U. S. National Intelligence Council

یانگ تصدیق نمود که در پی دستیابی به تکنولوژی غنی‌سازی اورانیوم است و همزمان یک جدول زمانبندی شده برای آزمایش موشک‌های بالستیک منتشر نمود.^(۲۸) البته باید اذعان کرد که تلاش‌های واشنگتن به خصوص در دوره بوش پسر برای منزوی ساختن، مهار، قرار دادن کره‌شمالی در محور شرارت^۱ و تغییر رژیم در این کشور نقشی بسیار اساسی در سوق دادن رهبران پیونگ‌یانگ به اتمی نمودن این کشور داشته است. با توجه به فضای روانی آن دوره به ویژه پس از حملات یازده سپتامبر، از دید پیونگ‌یانگ تهدیدات ایالات متحده وجودی و واقعی بودند و این کشور می‌بایست خود را برای مقابله با هرگونه حمله احتمالی ارتش آمریکا، آماده کند.^(۲۹)

سه سال پس از حمله نئومحافظه‌کاران به عراق و تغییر رژیم در این کشور، پرتاب موشک تاپودونگ-۲ در کره‌شمالی در تاریخ ژوئیه ۲۰۰۶ میلادی پس از ۴۰ ثانیه با شکست مواجهه شد. اما نخستین انفجارهای هسته‌ای اکتبر ۲۰۰۶ به طور آشکار تلاش کره‌شمالی را برای دستیابی به شناسایی پیونگ‌یانگ به عنوان یک کشور هسته‌ای بعد از دهه‌ها برنامه‌ریزی برای توسعه و گسترش این سلاح‌ها را نشان داد. این اقدام کره‌شمالی با واکنش تند ایالات متحده و کشورهای جهان مواجه شد و موجب برقراری تحریم‌ها و فشار بیشتر بر این کشور شد.

در سال ۲۰۰۹ ایالات متحده، غرب و متحدان آسیایی آنها یعنی ژاپن و کره‌جنوبی که فکر می‌کردند تهدیداتشان علیه کره شمالی مبنی بر به جریان انداختن قطعنامه‌های گذشته این شورا علیه پیونگ‌یانگ و تحریم این کشور می‌تواند مانع آزمایش صلح‌آمیز پرتاب ماهواره مخابراتی شود با تعجب دیدند که عزم رهبر کره‌شمالی برای در نوردیدن محدودیت‌هایی که غربی‌ها سعی می‌کردند به واسطه آنها پیونگ‌یانگ را به دلخواه خود تحت فشار قرار دهند جدی است؛ چرا که اواخر ماه مارس آن سال کره شمالی به پرتاب موشک دوربرد دیگری اقدام نمود که به گفته مقامات آن کشور حامل ماهواره تبلیغاتی بود. البته این ادعا از سوی کره جنوبی و آمریکا پذیرفته نشد و آنها اعلام کردند پرتاب ماهواره کره‌شمالی پوششی برای آزمایش موشک «تائو پودونگ-۲» است که از نظر فنی قادر است حتی ایالت آلاسکای آمریکا را هدف قرار دهد؛ با پرتاب موشک کره‌شمالی و شکست سیاست اعمال فشار کاخ سفید بر پیونگ‌یانگ، آمریکا و متحدانش نتوانستند نگرانی خود را پنهان کنند و آن را بر هم خوردن توازن در منطقه توصیف کردند. واشنگتن و متحدانش، کره‌شمالی را متهم کردند که این پرتاب، ناقض قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل است که کره‌شمالی را از هرگونه فعالیت موشکی منع کرده بود.^(۳۰) بزرگنمایی پرتاب ماهواره کره‌شمالی به فضا و تلاش برای اجماع بین‌المللی علیه پیونگ‌یانگ در حالی صورت می‌گرفت که واشنگتن پی در پی اعلام می‌کرد که یکی از اهداف استقرار سامانه‌های دفاع ضد موشکی خنثی نمودن توان موشکی و بی‌مزیت ساختن توسعه موشک‌های دوربرد کره‌شمالی است.

¹ - Axis of Evil

اقدام‌های بعدی کره‌شمالی در دومین و سومین آزمایش هسته‌ای خود و نیز آزمایش موشک‌های کوتاه‌برد و میان‌برد، این ادعاهای آمریکا را مشروع‌تر جلوه داده است.

دومین آزمایش زیرزمینی هسته‌ای کره‌شمالی در ۲۹ آوریل ۲۰۰۹ (چهار اردیبهشت ۱۳۸۸) حدود بیست روز پس از آزمایش یک فروند موشک بالستیک انجام گرفت و بلافاصله یک روز بعد دو موشک کوتاه‌برد زمین به هوا را از محل‌هایی در نزدیکی ساحل شرقی خود شلیک کرد. مقامات پیونگ یانگ اعلام کردند که آزمایش هسته‌ای این کشور بسیار قدرتمندتر از اولین آزمایش در سال ۲۰۰۶ بوده است و آمادگی خود را برای دفع هرگونه تهدید احتمالی از جانب این کشور اعلام کردند.^(۳۱) سرانجام، کره شمالی سومین آزمایش هسته‌ای خود را در تاریخ ۱۲ فوریه ۲۰۱۳ انجام داد و در پی آن دور جدیدی از تحریم‌ها علیه این کشور وضع شد. همچنین روز ۲۹ مارس ۲۰۱۳ (۹ فروردین ماه ۱۳۹۱)، رسانه‌های خبری به نقل از تلویزیون دولتی کره‌شمالی گزارش کردند که کیم جونگ‌اون، رهبر آن کشور، به واحدهای موشکی خود دستور داده به منظور حمله به خاک و منافع آمریکا و کره جنوبی به حالت آماده باش کامل درآیند و برای اولین بار به طور آشکار ایالات متحده را تهدید به حملات اتمی نمود. چنانکه در فصل پیش توضیح داده شد، همین تهدید باعث ایجاد تغییراتی در برنامه‌های دفاع موشکی جهانی ایالات متحده شد.

به هر حال از نظر استراتژیست‌های ایالات متحده، هم اکنون تهدید از جانب کره‌شمالی واقعی و اساسی است. علاوه بر آزمایش‌های متعدد هسته‌ای که موجب بی‌ثباتی در منطقه شده است، هم اکنون پیونگ‌یانگ می‌تواند با پلوتونیوم تولید شده و با تاسیسات Rongboyon سلاح هسته‌ای بیشتری را تولید نماید. منابع زیربنایی این کشور می‌تواند پشتوانه تولید تجهیزات موشکی و بیولوژیکی مختلف باشد. گفته می‌شود این کشور تسلیحات شیمیایی انبار شده عصبی، تاول‌زا، خونی و خفه‌کننده را نیز در اختیار دارد.^(۳۲) همچنین ارتش این کشور صدها موشک SCUD با برد بیش از ۵۰۰ کیلومتر در اختیار دارد و به تنهایی قادر به تولید و صدور این موشک‌ها است.

نگرانی اصلی و عمده‌تر آمریکا، در ارتباط با اشاعه و فروش این موشک‌ها است. به گفته دونالد رامسفلد وزیر دفاع (اسبق) آمریکا^۱ «کره‌شمالی بزرگترین اشاعه‌دهنده تکنولوژی موشکی است که تقریباً همه انواع تکنولوژی‌ها را هم می‌فروشد».^(۳۳) از نظر مقامات آمریکایی، پیونگ‌یانگ تکنولوژی موشک‌های NODONG را در اختیار ایران و پاکستان قرار داده است و همچنین به کشورهای سوریه، یمن، لیبی، مصر و امارات تجهیزات مختلف موشکی به ویژه تکنولوژی موشک Scud را فروخته است. طبق آمارها در مدت ۱۵ سال کره‌شمالی حدود ۴۰۰ موشک را صادر نموده است.^(۳۴) کشور الجزایر نیز به دریافت سیستم‌های نودانگ و دیگر موشک‌های دوربرد از کره‌شمالی

^۱ - U. S Secretary of Defense Donald Rumsfeld

محکوم شده است. به گفته منابع آمریکا بیش از ۴۰ کشور عمدتاً در آفریقا و آمریکای جنوبی کارشناس نظامی و نزدیک به ۳۰ کشور در فاصله زمانی ۱۹۹۶ - ۱۹۸۲ از کره شمالی تسلیحات دریافت داشته‌اند. در دسامبر ۲۰۰۲، نیروهای ویژه اسپانیا به کمک نیروهای اطلاعاتی ایالات متحده یک کشتی کره شمالی را در مرز یمن متوقف کردند که ۱۵ موشک اسکاد کره شمالی، ۲۳ کانتینر سوخت اسید نیتریک و ۸۵ بشکه مواد شیمیایی ناشناخته را حمل می‌کرد که زیر یک محموله سیمان پنهان شده بود.^(۳۵) در سالهای اخیر گزارشهای زیادی مبنی بر همکاری میان کره شمالی و میانمار^۱ در مورد تسلیحات هسته‌ای و موشک‌های بالستیک منتشر شده است. اگر این اخبار واقعیت داشته باشد می‌تواند عاملی برای تنش در منطقه جنوب شرق آسیا نیز باشد.^(۳۶) باید یادآور شد که کره شمالی نیز وجود چنین همکاری‌هایی را انکار نکرده است. برای مثال، این کشور در اکتبر ۲۰۰۲ از تداوم برنامه‌های هسته‌ای خود و از نقش پاکستان در حمایت از کره شمالی در قبال دستیابی پاکستان به فناوری موشکی و در حقیقت از رابطه دو جانبه با این کشور در تبادل تجهیزات مربوط به سلاح‌های کشتار جمعی پرده برداشت. در سالهای اخیر نیز با وجود فشارهای اقتصادی، سیاسی، دیپلماتیک و... بر کره شمالی این کشور از توسعه برنامه‌های نظامی و موشکی دوربرد خود رویگردان نشده و تقویت، گسترش و فروش آنها را در دستور کار قرار داده است.

به هر حال اشاعه تسلیحات موشکی و تکنولوژی‌های مربوط به این حوزه در کنار دستیابی کره شمالی به تسلیحات اتمی و موشک‌های دوربرد و در نتیجه آسیب‌پذیری سرزمین ایالات متحده، واشنگتن را هر چه بیشتر نگران ساخته است. اکنون انواع موشک‌های تاپودونگ توانایی اصابت به خاک ایالات متحده را دارند. به ویژه تاپودونگ-۲ ممکن است قادر به هدف قرار دادن مناطقی همچون گوام^۲، اوکیناوا^۳، آلاسکا^۴ و هاوایی^۵ باشد.^(۳۷) این موشک می‌تواند چندین کیلوگرم مواد هسته‌ای را حمل کند. علاوه بر آسیب زدن به خاک آمریکا، کره شمالی به راحتی می‌تواند متحدین و پایگاههای ایالات متحده در منطقه به ویژه در کره و ژاپن را تهدید نماید. این واقعیت‌ها در کنار انجام آزمایشات موشکی متعدد از جانب کره شمالی افکار عمومی جهان بخصوص کشورهای اروپایی را متقاعد ساخته که تهدید موشکی از جانب کشورهای مورد ادعای آمریکا واقعی است و استقرار سامانه‌های موشکی متنوع این کشور در واقع حفاظی برای تامین امنیت آنها نیز خواهد بود.

¹ - Myanmar

² - Guam

³ - Okinawa

⁴ - Alaska

⁵ - Hawaii

پاکستان

ایالات متحده از گسترش موشکی و هسته‌ای در جنوب آسیا نیز نگران است. این نگرانی خصوصاً به وقایع پس از می ۱۹۹۸ باز می‌گردد. یعنی زمانی که هند و پاکستان کلاهک‌های انفجاری هسته‌ای را آزمایش کردند. از آن زمان هر دو کشور به آزمایش موشک‌های بالستیک هسته‌ای پرداخته و علی‌الظاهر آزمایش انواع مختلف این موشک‌ها از سوی هر دو کشور، شاهدی بر پویایی کنش-واکنشی است که حقیقتاً در منطقه وجود دارد. در سال ۲۰۰۲، تننت^۱، مدیر اطلاعات مرکزی^۲ به کمیته اطلاعاتی منتخب سنا^۳ گفت که: هند و پاکستان بر روی دکترین و تاکتیک‌هایی برای ارتقای بیشتر تسلیحات هسته‌ای، تولید مواد شکافتنی^۴ و افزایش ذخایر هسته‌ای خود کار می‌کنند. هر دو کشور به گسترش موشک‌های بالستیک دارای قابلیت حمل مواد هسته‌ای ادامه می‌دهند و برنامه‌هایی برای استقرار موشک‌های کروز با قابلیت حمله زمینی^۵ در دست اقدام دارند.^(۳۸)

البته تلاش و اشتیاق پاکستان برای دستیابی به توانمندی تکنولوژی موشکی به سالهای پیش‌تر باز می‌گردد. از سال ۱۹۸۸ که بینظیر بوتو به نخست‌وزیری پاکستان رسید، پیشبرد برنامه‌های موشکی پاکستان نیز مورد توجه بیشتر قرار گرفت و خصوصاً در آن زمان همکاری گسترده‌ای با کره شمالی و چین برقرار کرد^(۳۹) و تا به امروز نیز یکی از مشتری‌های تکنولوژی‌های موشکی و هسته‌ای چین و کره شمالی بوده است. بعد از آزمایش اتمی سال ۱۹۹۸ برنامه موشک‌های بالستیک پاکستان برای دستیابی به تکنولوژی ساخت موشک‌های بالستیک کوتاه‌برد و میان‌برد نیز که توانایی حمل کلاهک‌های اتمی را داشته باشد، گسترش یافت. با این وجود، اطلاعات دقیقی در مورد زرادخانه هسته‌ای این کشور در دسترس نیست. برخی تحلیلگران معتقدند که پاکستان ۲۴ تا ۴۸ اسلحه هسته‌ای در قالب بمب‌های هوایی و کلاهک‌های موشکی در اختیار دارد. برخی دیگر این تعداد را بیشتر تخمین می‌زنند. کارشناسان معتقدند که موشک‌های کوتاه‌برد و میان‌برد هاتف-۱، هاتف-۲ و شاهین قادر به حمل کلاهک هسته‌ای هستند^۶، اما مقامات پاکستانی ادعا می‌کنند که موشک قاری^۷ تنها موشک قادر به حمل کلاهک در این کشور است.^(۴۰)

به هر حال آشکار است که پاکستان تقویت تسلیحات اتمی و موشک‌های بالستیک خود را به منظور حفظ بازدارندگی در مقابل طرح‌های اتمی کشور هند و نیز نیروهای متعارف پر تعداد این

1 - George John Tenet

2 - Director of Central Intelligence

3 - Senate Select Committee on Intelligence

4 - Producing Fissile material

5 - With a land-attack capability

6 - Pakistan's Hatif, M-11, and Shahin short and medium range missiles are nuclear-capable

7 - Ghauri

کشور، ادامه می‌دهد. این کشور تعدادی موشک NODONG را نیز از کره شمالی وارد کرده است که حدود ۱۵۰۰ کیلومتر برد دارند؛ همچنین، موشک‌های Gharri-2 و Gharri-3 که برد آنها به ترتیب ۲۰۰۰ و ۳۰۰۰ کیلومتر گزارش شده‌اند، با موفقیت آزمایش کرده است و این موشک‌ها در حال حاضر در اختیار ارتش این کشور قرار دارند. موشک‌های شاهین ۲ و موشک‌های دو پیکانه متحرک با بردی حدود ۲۵۰ کیلومتر از دیگر انواع موشک‌هایی هستند که ارتش این کشور آنها را توسعه و ارتقا داده است.^(۴۱) علاوه، باید به موشک بابور^۱ نیز اشاره کرد که با برد ۵۰۰ کیلومتر از نظر کارشناسان توانایی حمل کلاهک‌های هسته‌ای و غیر هسته‌ای یا متعارف را داراست.

پاکستان تلاش زیادی در زمینه ساخت موشک‌های کروز نیز به عمل آورده است. از لحاظ نظامی این نوع موشک‌ها می‌توانند موجب ایجاد بحران بیشتری شوند و وضعیت مبهم هسته‌ای^۲ در لحظه بحران همراه با امکان عدم بازگشت به وجود آورند.^(۴۲) در ارتباط با تسلیحات شیمیایی و بیولوژیکی، پاکستان وجود چنین تسلیحاتی در زرادخانه‌های تسلیحاتی کشور را رد کرده است. اما در ژانویه سال ۲۰۰۱ وزارت دفاع ایالات متحده گزارش داد که پاکستان توانمندی‌های علمی تولید جنگ‌افزارهای محدود شیمیایی و بیولوژیکی را در اختیار دارد. با این حال، نویسندگان این گزارش نیز تاکید کردند که نمی‌توانند به طور قطع بگویند که پاکستان به طور بالفعل نیز تسلیحات بیولوژیکی در اختیار دارد.^(۴۳)

اگر چه آمریکا تاکنون از جانب پاکستان احساس نگرانی نکرده است و هیچ‌گاه هم این کشور را به عنوان یکی از اهداف سامانه‌های دفاعی خود معرفی ننموده است، اما مبهم بودن آینده سیاسی این کشور به دلیل وجود بسیاری از گروه‌های بنیادگرا در آن و نیز دارا بودن بمب‌اتمی، واشنگتن را نگران کرده و در نتیجه می‌توان پاکستان را نیز جزء اهداف آمریکا از استقرار سامانه‌های ضد موشکی در جهان دانست. نگرانی آمریکا این است که صحنه سیاست داخلی پاکستان به اندازه‌ای آشوب‌زده و غیر قابل پیش‌بینی است که نمی‌تواند تضمین کند در آینده گروه‌های تندرو بر سر قدرت نخواهند آمد. با توجه به سیستم کنترل و فرماندهی نیروی هسته‌ای پاکستان این ترس همواره در میان آمریکایی‌ها مطرح بوده است که ممکن است زمانی توانمندی‌های هسته‌ای و موشکی این کشور به دست نیروهای تندرو اسلامی بیفتد. یعنی با وجود آنکه هیچ‌گونه نگرانی در مورد تهدید منافع ایالات متحده از سوی پاکستان در حال حاضر وجود ندارد، اما عدم اطمینان نسبت به آینده برای آمریکایی‌ها بسیار نگران کننده است.^(۴۴) با توجه به روابط برخی از اعضای ارتش پاکستان با گروه‌های تندرو و وجود نیروهای ایالات متحده و پایگاه‌های وسیع آن کشور در افغانستان همسایه پر تنش پاکستان، تا حدودی این نگرانی آمریکا قابل درک است.

¹ - Babur

² - Nuclear Ambiguity

هند

هند همچنان به توسعه و ارتقای موشک‌های بالستیک و تهاجمی خود ادامه می‌دهد. این امر از یک سو به عنوان عاملی بازدارنده در مقابله با پاکستان به عنوان بازیگر رقیب همسایه دارنده تسلیحات هسته‌ای و از سوی دیگر به منظور دفاع در برابر چین انجام می‌گیرد.

گزارش‌ها در مورد حجم زرادخانه هسته‌ای و تعداد موشک‌های در دسترس هند متنوع و مختلف هستند و دستیابی به آمار و ارقام جدید و در عین حال قابل اتکا نیز در این زمینه بسیار دشوار است. علیرغم این، اکثر گزارش‌ها نشان می‌دهند که این کشور تا سال ۲۰۰۲ کلاهک‌هایی هسته‌ای با توان حمل ۵ تا ۲۵ تن مواد در اختیار داشته است. برخی کارشناسان نیز تعداد بمب‌های هسته‌ای این کشور را حدود ۱۰۰ عدد، تعداد بمب‌افکن‌های اتمی را ۱۵۰ فروند و موشک‌های بالستیک (با برد ۳۰۰۰ کیلوکتر) را ۵۰ فروند ذکر کرده‌اند.^(۴۵) گمان می‌رود که هند در سال ۱۹۹۹ موشکی موسوم به Agnill را که بردی میان ۳۰۰۰ تا ۳۵۰۰ کیلومتر دارد، آزمایش کرده باشد، که قادر به حمل کلاهک هسته‌ای بدون هسته پلوتونیوم است. این موشک در سال ۲۰۰۱ نیز مجدداً با موفقیت آزمایش شده است. بر اساس گزارش مطبوعات، جورج فرناندز وزیر دفاع هند، در ۲۹ جولای ۲۰۰۳ به پارلمان هند گزارش داد که این کشور در شش ماه نخست سال ۲۰۰۳، حدود ۲۰ آزمایش بر روی هفت گونه مختلف از موشک‌ها از جمله دو گونه موشک Agnill انجام داده است.^(۴۶) همچنین در اواخر ماه سپتامبر سال ۲۰۱۳، هند یک آزمایش موفقیت‌آمیز موشک دوربرد بالستیک را انجام داد. احتمال می‌رود که آزمایش این موشک در واکنش به آزمایش موشک رهگیر چین انجام گرفته باشد.

بنابراین، با توجه به روند رو به رشد تسلیحاتی شدن این منطقه، آمریکا نسبت به توسعه موشک‌های دوربرد این کشور نیز حساس است؛ در این راستا، یکی از مهمترین نگرانی‌ها این است که هند بخواهد که با چین به رقابت پرداخته و توانمندی‌های موشکی تهاجمی و سطح و کیفیت تسلیحات هسته‌ای خود را افزایش دهد. در این حالت چین نیز متقابلاً به نوعی از رقابت تسلیحاتی شدید روی خواهد آورد که موجبات نگرانی ایالات متحده را فراهم خواهد آورد.^(۴۷) با این وجود، به دلیل موقعیت استراتژیک هند، همسایگی با چین و نیز پیوندهای نزدیک سیاسی با ایالات متحده، به طور رسمی به عنوان یک تهدید برای آمریکا و هدف اعلامی سامانه‌های موشکی اعلام نشده است.

کشورهای عربی

به نظر می‌رسد که تا همین اواخر بیشترین نگرانی ایالات متحده در میان کشورهای عربی از جانب موشک‌های سوریه بوده است. با وجود تنش‌ها و جنگ‌های داخلی که در سه سال اخیر در سوریه در جریان بوده است و با وجود آنکه طبق توافق کشورهای بزرگ نظام بین‌الملل و قطعنامه‌های شورای

¹ - George Fernandz Indian's Defense Minister

امنیت، تسلیحات شیمیایی و بیولوژیکی این کشور تحویل سازمان ملل داده شدند، اما این کشور هنوز هم زرادخانه بزرگ موشک‌های کوتاه‌برد SCUD-C، SCUD-B و SS-21 را در اختیار دارد. این سیستم‌ها می‌تواند به سوریه این توان را بدهند که به طور موثر به سرزمین‌های بالقوه دشمن این کشور، یعنی اسرائیل، ترکیه (به عنوان یک عضو ناتو)، عراق و اردن حمله کند. اگر چه دمشق تا پیش از ناآرامی‌های سال‌های اخیر علاقه زیادی به دستیابی به موشک‌های دوربرد از خود نشان نداده بود، اما احتمال دارد که در آینده به بهانه امنیت منطقه‌ای این سیاست را در پیش گیرد و جهت دستیابی به سیستم‌های دوربرد موشکی نظیر NODONG تلاش نماید. حتی این احتمال وجود دارد که در صورت باقی ماندن دولت کنونی این کشور، مقامات آن دنبال برنامه‌های موشکی دوربرد و حتی تسلیحاتی بروند که به طور بالقوه توانایی تولید مجدد آنها را دارد. این امر به دلیل حفظ توازن به ویژه با اسرائیل صورت خواهد گرفت. با وجود روابط بسیار نزدیکی که دمشق با مسکو، پکن و پیونگ‌یانگ دارد این احتمال قوت بیشتری می‌گیرد. بخصوص، دستیابی گسترده‌تر به تخصص روسها، فرصت‌هایی برای سوریه به وجود می‌آورد تا توانایی بومی خود را گسترش دهد. در جنگ‌های داخلی این کشور بخشی از این توانایی نشان داده شده است.

مقامات آمریکایی که رهبران سوریه را متهم می‌نمودند که بعد از فوت حافظ اسد، این کشور همچنان برنامه توسعه سلاح‌های شیمیایی و موشک‌های بالستیک را ادامه می‌دهد، با اقدام دولت سوریه مبنی بر کاربرد تسلیحات شیمیایی در جریان جنگ داخلی تا حد زیادی توانستند که این ادعای خود را به اثبات برسانند.

پیشتر ایالات متحده نگرانی‌های خود را در ارتباط با برنامه‌های نظامی سوریه اعلام داشته بود. برای مثال، آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا (CIA) در گزارش سال ۲۰۰۱ خود، در مورد این کشور نوشته بود «سوریه در حال پیگیری اقداماتی در زمینه سلاح‌های شیمیایی و تخصص‌هایی از منابع خارجی بوده است. دمشق هم اکنون یک ذخیره‌ای از عامل عصبی سارین را نگهداری می‌کند اما تلاش می‌کند تا عوامل عصبی پایدارتر و سمی‌تر را توسعه دهد». همچنین گزارش وزارت دفاع آمریکا تحت عنوان «توسعه تسلیحاتی: تهدید و مقابله» که در ژانویه ۲۰۰۱ منتشر شده بود، آورده بود که سوریه بطور فزاینده‌ای به بازدارندگی استراتژیک با استفاده از موشک‌های بالستیک و توانایی‌های جنگ افزارهای شیمیایی، به عنوان تضمین کننده اصلی ادامه حیات این رژیم، روی آورده است. سوریه موشک‌های فراگ ۷، اس. اس ۲۱ و موشک‌های اسکاد. بی و اسکاد. سی در اختیار دارد. این موشک‌ها به علت سبک بودن و دقت عمل بسیار پایین توانایی حمل نوعی گازهای شیمیایی را دارند که می‌تواند مراکز مسکونی را آلوده نماید. مقامات وزارت دفاع آمریکا اعتقاد داشتند که سوریه تلاش می‌کند که به موشک‌های بالستیک میان‌برد همچون نودونگ ساخت کره شمالی دسترسی پیدا کند تا بتواند استراتژی بازدارندگی خود را حفظ کند.^(۴۸) همچنین موسسه ارزیابی امور خارجه نیز در سال ۲۰۰۹ برآورد کرد که سوریه دارای صدها موشک زمین پایه و موشک اسکاد و نیز موشک بالستیک

کوتاه‌برد SS-21 است.^(۴۹) با کاربرد تسلیحات شیمیایی در سوریه در سال ۲۰۱۳ اکنون ایالات متحده با اطمینان بیشتری گزارش‌های سازمان‌های اطلاعاتی خود در مورد توانمندی‌های موشکی این کشور را نیز مورد توجه قرار خواهد داد و احتمال می‌رود سرمایه‌گذاری بیشتری بر روی سامانه‌های منطقه‌ای و از جمله همکاری با اسرائیل انجام دهد.

هر چند که ایالات متحده خود یکی از عمده‌ترین فروشندگان تسلیحات به ریاض قلمداد می‌شود، با این وجود در مورد دستیابی عربستان به توانایی‌های موشکی نیز نگرانی‌هایی وجود دارد. خرید شصت فروند موشک بالستیک CSS-2 در سال ۱۹۸۸ از چین، نمونه بارز اقدامات نگران‌کننده این کشور است. در واقع، در آن زمان، وقوع جنگ ایران و عراق و نیز توانایی‌های موشکی دیگر کشورهای همسایه باعث شده بود تا عربستان توانایی موشکی را نادیده نگیرد. موشک‌های CSS-2 با احتمال خطای ۲۰۰۰ متر از نظر دقت، جایگاه مناسبی ندارند. به نظر می‌رسد که بدون داشتن توان کلاهک هسته‌ای برای جبران این عدم دقت، ارزش نظامی واقعی این موشک‌ها محدود باشد. با وجود این، عوامل مزبور مانع از تلاش عربستان برای دستیابی به این موشک‌ها نشدند. این احتمال می‌رود که عربستان به دنبال ارتقا و توسعه این موشک‌ها نیز باشد.

دیگر کشور بزرگ عربی، یعنی مصر نیز اگر چه دارای موشک‌های دوربرد و نگران‌کننده‌ای نیست؛ اما ایالات متحده به دلیل ماهیت این نوع رژیم‌ها و این اعتقاد که کشورهای عربی سرزمین‌های تروریست‌خیزی (به زعم آنها) هستند، نمی‌تواند نسبت به آینده خوشبین باشد و طرح‌هایی همانند سپر دفاع موشکی برای مقابله با تهدیدات نوظهور این کشورها در آینده نیز می‌باشد.

مصر از دهه ۱۹۵۰ با کمک کارشناسان آلمانی برنامه‌های موشکی خود را بر اساس طرح موشک V-2 آلمان آغاز کرد و تا دهه ۱۹۷۰ توانست حدود ۹۰۰ موشک را در زرادخانه‌های خود ذخیره کند. این کشور در دوره جنگ سرد با اتحاد جماهیر شوروی نیز روابط نزدیکی داشت و توانست حداقل تا زمان انعقاد پیمان کمپ دیوید انواع موشک‌های 4-Forg، 5-Forg، 7-Forg و SS-1C را از این کشور دریافت کند. در همان ایام اولین موشک SCUD را نیز از عراق خریداری نمود. با آغاز دهه ۱۹۸۰ و روابط نزدیکتر مصر با آمریکا، این کشور تسلیحاتی نیز از آمریکا خریداری نمود و حتی گفته می‌شود که در همین دوره با چین و کره شمالی نیز روابط نزدیکی برقرار کرده و برخی از موشک‌هایی را که از آمریکا دریافت می‌کرد در اختیار این دو کشور قرار می‌داد. از سوی دیگر تا اوایل دهه ۹۰ از کشوری مانند آرژانتین که تکنولوژی موشکی از اروپا دریافت می‌کرد، موشک‌هایی خریداری می‌کرد. ضمن اینکه خود قاهره نیز در دهه نود تعداد زیادی از موشک‌های ساخت داخل موسوم به SA-7 را به میزان زیادی تولید کرد. علاوه بر این، این کشور توانسته است با برقراری روابط نزدیک با کره شمالی موشک نودونگ را خریداری نماید.

تقریباً از اواخر دهه ۱۹۹۰ نگرانی آمریکا از مصر بیشتر شد. آنها نگران بودند که رقابت منطقه‌ای مصر با جمهوری اسلامی ایران، ترس قاهره از توان هسته‌ای اسرائیل، تلاش برای کسب جایگاه رهبری

منطقه و افزایش تهدیدات امنیتی آن کشور و فقدان تضمین های امنیتی در نهایت قاهره را به سوی ساخت تسلیحات اتمی سوق دهد.^(۵۰) حتی برخی گزارشها اعلام کرده اند که مصر در دوره حسنی مبارک خود را درگیر تلاش های مخفیانه ای برای تولید سلاح های شیمیایی و دستیابی به تکنولوژی تولید موشک های بالستیک کرده است.^(۵۱) این تلاش ها باعث نگرانی ایالات متحده شده و در نهایت این کشور به واسطه استقرار سامانه های موشکی در منطقه و به ویژه با همکاری نزدیک اسرائیل، خود را برای آمادگی در مقابل تهدیدات احتمالی آینده آماده می کند.

به هر حال چنانکه ذکر شد، اگرچه این کشورها دارای توانمندی عظیمی نیستند اما ماهیت نگران کننده و آینده مبهم رژیم های عربی موجب دوراندیشی ایالات متحده شده است. نگرانی آمریکا این است که حتی پرستیژ هم می تواند انگیزه ای برای دستیابی کشورها به موشک یا فناوری موشکی باشد، اگر چه اعتبار آن از نظر تاریخی و جغرافیایی، به موارد معدودی محدود باشد. به هر حال میل اعراب به پیشرفت برنامه های موشکی خود اگر چه در آینده نزدیک نمی تواند تهدیدی خطرناک برای ایالات متحده و غرب باشد؛ اما واشنگتن هیچگاه از این امر غافل نخواهد ماند که در صورت دستیابی اسلامگرایان تندرو در این منطقه بر مسند قدرت، آمریکا با چالش هایی مواجه خواهد شد. بنابراین منطقی است که از هم اکنون آنان نیز در مرکز توجه سامانه های حفاظتی پنتاگون قرار داشته باشد.

جمهوری اسلامی ایران

جمهوری اسلامی ایران نیز دارای توانمندی بسیاری در علوم و تکنولوژی موشکی است. در این راستا برخی کارشناسان ادعا می کنند که ایران بزرگترین کشور دارای توانمندی های موشکی در خاورمیانه و دومین کشور در میان کشورهای در حال توسعه بعد از کره شمالی است.^(۵۲) با این وجود، مقامات نظامی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران همواره بر این نکته تاکید داشته اند که توانمندی های نظامی و موشکی آنها دارای اهداف تدافعی و در راستای تامین امنیت، حفظ تمامیت ارضی و بازدارندگی در مقابل تهاجم دشمنان پیش برده می شوند. اما کشورهای غربی و در راس آنها ایالات متحده این توانمندی را تهدیدی بنیادین علیه خود تلقی نموده اند. واشنگتن همواره در برنامه های تبلیغاتی خود اعلام می کند که توانایی موشکی ایران در بلند مدت می تواند بخش های وسیعی از خاک اروپا و نیز آمریکا را تهدید کند. از این رو، این کشور یکی از اهداف تقویت سپرهای دفاع ضد موشکی را مقابله با حمله احتمالی ایران عنوان کرده است. در مقابل، ایران مکرراً این ادعای واشنگتن را رد نموده و می گوید که آمریکا در مورد برد موشک های در دسترس این کشور مبالغه نموده است و حتی اگر چنین چیزی نیز واقعیت داشته باشد، هیچ دلیلی وجود ندارد که تهران کشورهای حاضر در اروپا را به مثابه یک تهدید نگریسته و قصد حمله موشکی بدانجا را داشته باشد.

به هر حال، در سال های اخیر، اوپاما نیز به مثابه روسای جمهور پیشین این کشور در بسیاری موارد تهدید موشکی ایران را بهانه قرار داده است. برای مثال، زمانی که وی در سال ۲۰۰۹ آخرین طرح

منسجم سامانه اروپایی دفاع موشکی را اعلام نمود، مهمترین دلیل استقرار این سامانه را تهدید موشکی ایران عنوان کرد. اوباما گفت ما ارزیابی‌های اطلاعاتی خود را در مورد برنامه‌های موشکی ایران به روز کرده‌ایم که بر تهدید موشکی میانبرد و کوتاه‌برد ایران که قادر است اروپا را تهدید کند، تاکید دارند. به دنبال آن، ایو دالدر^۱ فرستاده آمریکا در ناتو نیز این دیدگاه اوباما را در مورد تهدید موشک‌های کوتاه‌برد و میانبرد ایران برای وزیرای دفاع ناتو^۲ انعکاس داد و بر نگرانی واشنگتن در این زمینه تاکید نمود. دالدر گفت «ما اکنون می‌دانیم که ایران صدها موشک بالستیک در اختیار دارد که می‌تواند همسایگان را تهدید کند و برنامه فعالی برای توسعه و آزمایش موشک‌های بالستیک در دست اقدام دارد که در آینده خواهد توانست به اروپا حمله کند».^(۵۳)

به نظر می‌رسد که به پیروی از آمریکا کشورهای اروپایی و اعضای سازمان نظامی ناتو نیز در سال‌های اخیر نسبت به برنامه‌های موشکی جمهوری اسلامی ایران حساسیت بیشتری نشان داده و با وجود اختلاف نظرهایی که در مورد حجم و اندازه تهدید میان آنها وجود دارد؛ اما در کل توان موشکی تهران را تهدیدی علیه خود دانسته‌اند. در این راستا، بیانیه اجلاس ناتو در استراتسبورگ در سال ۲۰۰۹ اظهار می‌دارد که ما عمیقاً نگران برنامه‌های موشکی و هسته‌ای ایران هستیم. همچنین اکثریت اعضای ناتو که در اجلاس لیسبون در سال ۲۰۱۰ برای تصمیم‌گیری در مورد سامانه دفاعی اروپایی گرد هم آمده بودند، بر تهدید موشکی ایران تاکید کردند. اما در اینجا، این سوال مطرح می‌شود که چرا آمریکا و اعضای ناتو ایران را تهدیدی علیه خود می‌دانند؟ به عبارت دیگر، از نظر آنها ماهیت تهدید موشکی ایران چیست و جمهوری اسلامی ایران را دارنده چه توانمندی‌هایی در زمینه موشکی می‌دانند که باعث نگرانی‌اشان شده است؟ برای پاسخ به این سوال باید به اسناد و متون آمریکایی‌ها و نیز توانمندی‌های موشکی ایران اشاره داشته باشیم.

برخی منابع آمریکایی می‌گویند ایران در حال حاضر چهار نوع سیستم موشکی تک مرحله‌ای با سوخت مایع تولید کرده است که عبارتند از: شهاب-۱ (بر پایه تکنولوژی SCUD-B و دارای برد ۳۱۵ کیلومتر)، شهاب-۲ (۳۷۵ کیلومتر)، شهاب-۳ (شبیه موشک NODONG کره‌شمالی و دارای برد ۹۳۰ کیلومتر) و نسخه ارتقا یافته شهاب-۳ و نیز موشک‌های قدر-۱ و کاوشگر (که دو موشک اخیر نیز بر پایه تکنولوژی شهاب-۳ و دارای برد ۱۱۰۰ کیلومتر هستند). علاوه بر این، از نظر آنها ایران یک برنامه موشکی نیز با سوخت جامد در دست اقدام دارد که شامل موشک‌های کوتاه‌برد تندر-۶۹ و فاتح-۱۰ (با حدود ۳۰۰ کیلومتر برد) است.^(۵۴) گزارش اسمیت نیز که در سال ۲۰۰۸ منتشر شده، نشان می‌دهد که ایران ۲۵ تا ۱۰۰ موشک بالستیک با سوخت مایع و با بردی حدود ۱۳۰۰ تا ۱۵۰۰ کیلومتر را تا آن سال در اختیار داشته است که ظرفیت حمل ۷۵۰ کیلوگرم مواد را دارند. طبق

^۱ - Ivo Daalder

^۲ - NATO's Defense Ministers

این گزارش موشک شهاب سه می‌تواند اسرائیل، ناتو و اتحادیه اروپا را را مورد اصابت قرار دهد. همچنین این گزارش اظهارات مقامات ایران را انعکاس داده است که اعلام نموده‌اند موشک شهاب ۳ حدود ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ کیلومتر برد دارد. در نهایت به موشک‌های کروز زمین-پایه‌ای که انهدام آنها بسیار دشوار است و می‌توانند چالشی برای سامانه‌های ضد موشک کنونی باشند، اشاره کرده است.^(۵۵) همچنین، وزارت دفاع ایالات متحده، از مارس ۲۰۰۹ تا ژانویه ۲۰۱۰ برنامه‌ای تحقیقاتی با عنوان «تجدید نظر دفاع ضد موشکی»^۱ موسوم به BMDR را به انجام رساند. در این برنامه طرح‌ها و راهبردهای آمریکا در زمینه دفاع موشکی و نیز تهدیداتی که این کشور را هدف قرار می‌دهند، مورد بازنگری قرار گرفت. BMDR تاکید نمود که برنامه‌های موشکی بالستیک ایران تهدیدی بالفعل برای منطقه و تهدیدی بالقوه را برای ایالات متحده مطرح نموده‌اند. بر طبق این گزارش، ایران در پی ارتقاء و آزمایش موشک‌هایی است که بتوانند اروپا را مورد هدف قرار دهند. این گزارش موشک‌های میانبرد و کوتاه‌برد در دسترس ایران و از جمله انواع مختلف موشک‌های شهاب و موشک‌های میانبرد جدید با سوخت جامد (۲۰۰۰ کیلومتر)^۲ را نگران کننده خوانده بود. این گزارش تاکید داشت که مقامات ایران نیز وجود چنین موشک‌هایی را تایید نموده و بنابراین موشک‌هایی با چنین بردی می‌توانند حداقل کشورهایی چون ترکیه، یونان، بلغارستان و رومانی را مورد هدف قرار دهند. گزارش BMDR می‌افزاید که ایران در حال ارتقای موشک‌های دوربرد است که بتواند ایالات متحده را نیز تهدید کند. البته این گزارش در مورد زمان قطعی دستیابی ایران به چنین موشک‌هایی سخن نگفته است و صرفاً به وجود نشانه‌هایی اشاره کرده است که از دید آمریکایی‌ها نشان می‌دهند ایران در پی دستیابی به چنین موشک‌هایی است.^(۵۶)

با این بیان می‌توان گفت نسخه‌های مختلف موشک‌های شهاب منشاء اصلی نگرانی کشورهای غربی هستند. از میانه‌های سال ۲۰۰۱ که ایران به تقویت برنامه‌های موشکی خود روی آورد تا سال ۲۰۰۶ حدود ۱۰ موشک شهاب را آزمایش کرد.^(۵۷) عمده ترین نگرانی را نیز «موشک شهاب ۳» برانگیخته است که اسرائیل پس از آزمایش موشک اعلام کرد برد آن به «تل‌آویو» می‌رسد و ادعا نمود تهران طراحی و ساخت موشک شهاب ۴ را نیز در دست دارد که در صورت رسیدن به مرحله تولید، برد آن حصار امنیتی اروپای شرقی را نیز تهدید می‌نماید. واشنگتن نیز در تبلیغات رسانه‌ای خود اعلام داشته است که نگران است که موشک‌های شهاب ایران به کلاهک‌های جنگی هسته‌ای، بیولوژیکی و شیمیایی مجهز شوند و به این کشور امکان دهند متحدان اروپایی آمریکا را نیز تهدید کند.

کشورهای اروپایی و ایالات متحده همکاری ایران و دیگر کشورها را نیز در زمینه موشکی نگران کننده می‌دانند. آنها می‌گویند در سال‌های اولیه انقلاب اسلامی، همکاری ایران با چین در این زمینه

¹ - Ballistic Missile Defense Review

² - The new solid-propellant MRBM

منجر به دستیابی تهران به راکت‌های توپخانه‌ای دوربرد (فجر، نازعات و زلزال) شد. از نظر آنها بعد از دوره جنگ ایران و عراق، ایران همکاری خود را در زمینه موشکی با کره شمالی نیز آغاز نمود و توانست به پیشرفت عمده‌ای در این زمینه دست یابد. همچنین مقامات آمریکایی، روسیه را هم متهم می‌کنند فن‌آوری ساخت موشک‌های دوربرد را در اختیار ایران گذاشته است. بعلاوه، به گفته مقامات غربی، موشک‌های SCUD-B ساخت روسیه، دارای سوخت مایع و یک مرحله‌ای که در کشورهای اروپای مرکزی از سال ۱۹۶۵ به کار گرفته شده‌اند به همراه کلاهک‌های مختلف هسته‌ای و شیمیایی که توانایی انفجاری بالایی دارند در اختیار ایران قرار داده شده و یا ایران به طور غیر مستقیم از کشور لیبی دریافت نموده است. این موشک قادر است کلاهک‌های هسته‌ای با وزن ۵ تا ۷۰ تن را حمل نماید.^(۵۸) البته در کنار گزارشها و تبلیغات کشورهای غربی و آمریکایی، خود مقامات و مسئولان جمهوری اسلامی ایران نیز پیشرفت‌های خود را در این زمینه پنهان و انکار نکرده و در اظهارات خود و نیز با انجام آزمایش‌های مختلف بر در اختیار داشتن تکنولوژی پیشرفته موشکی با ماهیت تدافعی تاکید نموده‌اند.

در ۲ نوامبر ۲۰۰۶ در جریان مانور پیامبر اعظم (ص)، ایران تعدادی موشک بالستیک کوتاه برد و میان‌برد را آزمایش کرد که در میان آنها، موشک شهاب ۳ با بردی بیش از ۱۳۰۰ کیلومتر وجود داشت. بلافاصله رسانه‌ها اعلام کردند که این موشک قادر است ترکیه، تل‌آویو و جنوب شرق اروپا را مورد هدف قرار دهد. در رزمایش سال ۲۰۰۷ به مناسبت سالگرد جنگ هشت ساله ایران با عراق، نیروهای نظامی ایران مجدداً سامانه نوین «شهاب ۳» را به آزمایش گذاشته و اعلام کردند که این نوع موشک شهاب تا ۲۰۰۰ کیلومتر برد داشته و می‌تواند پایگاه‌های اسرائیل و آمریکا را در منطقه مورد هدف قرار دهد. آنها گفتند که موشک «قدرا» نیز تا ۱۸۰۰ کیلومتر را هدف‌گیری کرده و مورد اصابت قرار می‌دهد. در دسامبر همان سال ایران اعلام کرد که نسل جدید جت‌های جنگنده ساخت ایران را با موفقیت آزمایش کرده است.^(۵۹) همچنین، نیروهای نظامی ایران ساخت موشک‌های با برد بالاتر از ۱۳۰۰ کیلومتر را گسترش داده و به دنبال آزمایش‌های موفقیت‌آمیز در سال‌های گذشته، این کشور قادر است که بسیاری از محدودیت‌ها را رفع نموده و برای تولید موشک‌های دقیق‌تر با برد بیشتر تلاش کند. بعلاوه، ایران ماهواره امید را در زمستان ۱۳۸۷ به فضا پرتاب نمود. پرتاب این ماهواره نگرانی سیاستمداران آمریکا و غرب از فعالیت‌های موشکی این کشور را دو چندان کرد. زیرا آنها قبلاً نیز معتقد بودند «موشک‌های ایران به سطحی بی‌سابقه از پیشرفت و دقت دست یافته‌اند و در این زمینه به حد و اندازه‌های یک کشور توسعه یافته رسیده است».^(۶۰)

نگرانی عمده دیگر کشورهای غربی و آمریکا از موشک «سجیل ۲» است که در اردیبهشت ۱۳۸۸ با موفقیت آزمایش شد. این موشک دارای فناوری بسیار پیشرفته و دو مرحله‌ای است^(۶۱) و نظامیان ایران آن را از استان سمنان به فضا پرتاب نمودند و به گفته رئیس‌جمهور سابق ایران، دقیقاً در نقطه هدف قرار گرفت؛ بلافاصله پس از این آزمایش، آقای احمدی‌نژاد وعده داد که در آینده‌ای نه چندان

دور موشک‌هایی با برد بالاتر و ماهواره‌های بزرگتری به فضا پرتاب خواهد شد. این آزمایش بازتاب‌های متنوعی در رسانه‌های جهان داشت و مقامات سیاسی و نظامی ایالات متحده تاکید کردند که این امر می‌تواند استقرار سپرهای دفاع موشکی برای مقابله با تهدیدات موشکی ایران و محافظت از متحدان و اشنگتن را هر چه بیشتر ضرورت بخشد.

بنابراین، با در نظر گرفتن این توانایی‌های ایران در زمینه موشکی، آمریکا اعلام نموده است که یکی از اهداف استقرار سامانه‌های دفاع ضد موشکی در مناطق مختلف، مقابله با تهدیدات موشکی ایران می‌باشد. آنها بارها مدعی شده‌اند که تهران تا سال ۲۰۱۵ به تکنولوژی موشک‌های قاره‌پیمای دوربرد دست خواهد یافت؛ ضمن آنکه این برنامه‌های موشکی را با برنامه هسته‌ای ایران در پیوند قرار داده و مدعی می‌شوند که این تهدیدات در آینده اساسی‌تر و نگران‌کننده‌تر خواهند بود. از نظر آنها وحشت از ایران تنها یک بهانه نمی‌باشد؛ زیرا تهران در گذشته مجموعه تهدیداتی را از خود بروز داده است و چنانچه بتواند تکنولوژی‌ای موشکی را به دست آورد که توانایی هدف قرار دادن یکی از ایالت‌های آمریکا را داشته باشد، قادر خواهد شد که تهدید و نفوذگذاری بر ایالات متحده و متحدان این کشور را نیز افزایش دهد. با توجه به محتوای اطلاعات سازمان‌های جاسوسی غربی، که معتقدند توان تولیدی ایران اجازه می‌دهد که سالانه ۲۰ موشک تولید کند، این نگرانی افزایش یافته است. ترویج همین نگرانی‌ها باعث شده است که آنها بتوانند گسترش سامانه‌های دفاع ضد موشکی خود در جهان را استمرار بخشیده و به دیگر اهداف خود جامه عمل بپوشانند. اهدافی که ما در ادامه به مهمترین آنها اشاره خواهیم نمود.

مسابقه تسلیحاتی و استمرار برتری اقتصادی:

رقابت و مسابقه تسلیحاتی خلق‌کننده یک وضعیت هراسناک است و از این‌رو دلایل زیادی برای اجتناب از این وضعیت وجود دارد. بسیاری از کارشناسان ویرانگری‌ها و کشتارهای دو جنگ جهانی بزرگ در قرن بیستم را ناشی از میلیتاریزه شدن کشورها و رقابت شدید در عرصه تسلیحاتی می‌دانند. در دوره جنگ سرد نیز رقابت دو ابر قدرت آمریکا و شوروی جهت دستیابی به تسلیحات ویرانگر و کشنده‌تر ادامه یافت و با تولید سلاح‌های هسته‌ای زندگی کل موجودات روی زمین در معرض خطر قرار گرفت. مفهوم زمستان هسته‌ای به نوعی بیانگر عدم وجود حیات بر روی کره زمین پس از یک مبادله هسته‌ای است. به هر حال امروزه به صورت مد در آمده است که بسیاری از کشورهای جهان به دلایل مختلف مسابقه تسلیحاتی را نفی و تقبیح می‌کنند، حتی اگر در عمل به سوی میلیتاریزه شدن میل کنند. ایالات متحده نیز به عنوان کشور برتر عرصه نظام بین‌الملل از این امر مستثنی نیست و همواره ادعا می‌کند که تلاش‌های گسترده‌ای جهت از میان بردن مسابقه تسلیحاتی انجام داده و این مسیر را همچنان ادامه خواهد داد و ضمن آنکه خود از نظامی‌گری اجتناب می‌ورزد اجازه نخواهد

داد کشورهای دیگر نیز چنین اولییتی را اختیار کنند. به ویژه این کشور وعده داده و به عنوان بازیگر مسئول ثبات جهانی خود را ملزم می‌داند که کشورهایی را که به سوی تسلیحات هسته‌ای و شیمیایی می‌روند چه با نوش و چه با نیش باز دارد. حداقل در ظاهر به نظر می‌آید که اقدامات این کشور در چنین مسیری جریان داشته‌اند.

در ارتباط با بحث ما نیز نمی‌توان گفت که تشدید مسابقه تسلیحات فی‌المنفسه یکی از اهداف مطلوب ایالات متحده از استقرار سامانه‌های دفاع موشکی در سطح جهان است. برعکس، رهبران این کشور بارها ادعا کرده‌اند که هدف اصلی استقرار سامانه‌های دفاعی از میان بردن مسابقه تسلیحاتی و یا کاهش آن است. آنها ادعا می‌کنند وجود سامانه‌هایی قدرتمند که بتواند حملات موشکی را خنثی نمایند، کشورهای چالشگر را از آسیب زدن به ایالات متحده ناکام می‌کنند. بنابراین، رهبران آن کشورها انگیزه تولید موشک‌های تهاجمی را از دست داده و از این‌رو رقابت تسلیحاتی کاهش یافته یا از میان می‌رود. روسای جمهور ایالات متحده هر زمان که بر استقرار سامانه‌های دفاعی تاکید داشته‌اند، به کاهش رقابت تسلیحاتی نیز اشاره نموده‌اند. بنابراین نمی‌توان گفت که در اساس ایالات متحده با استقرار این سامانه‌ها انگیزه تحریک و آغاز مسابقه تسلیحاتی داشته است. اما با این حال، زمانی که واشنگتن احساس کند که برخی اهداف استراتژیک این کشور به واسطه رقابت تسلیحاتی در برخی مناطق برآورده می‌شوند، نه تنها آن را رد نکرده بلکه از این فرایند استقبال خواهد نمود. بنابراین، نقطه تمرکز بحث ما در این قسمت بر این است که از دیدگاه ما رهبران ایالات متحده بر این باوراند که میزانی از رقابت تسلیحاتی که بتواند برآورنده مطلوبیت‌های واشنگتن باشد و به عمیق‌تر شدن شکاف قدرت میان واشنگتن و دیگر بازیگران نظام بین‌الملل کمک کند، مفید و مثمرتر است. به طور خاص نکته اساسی این است که مسابقه کنترل شده تسلیحاتی به واسطه استقرار سامانه‌های متنوع در مناطق مختلف می‌تواند چالشی برای رقابای اقتصادی این کشور و به ویژه چین ایجاد نموده و در نتیجه به استمرار برتری اقتصادی آمریکا در سطح جهانی کمک نماید. از این دیدگاه، سامانه‌های دفاع ضد موشکی ابزاری مناسب برای دستیابی به چنین موقعیتی هستند. ضرورت دارد که بیشتر به این مساله بپردازیم.

عقل سلیم می‌گوید واکنش به سامانه‌های دفاع موشکی در شکل رقابت تسلیحاتی ظهور خواهد کرد. این امر بدان دلیل است که کشورهایی که خود را آماج این سامانه‌ها می‌دانند سعی خواهند کرد، با تقویت و گسترش توانمندی‌های تهاجمی خود از سد این حصار بگذرند. این روند کاملاً برخلاف ادعاهای آمریکا است که سامانه‌های دفاع موشکی را باعث کاهش رقابت‌های تسلیحاتی می‌داند و رهبران آن ادعا می‌کنند که چنانچه بتوانند یک سامانه جامع و کارآمد دفاعی در نقاط مختلف جهان مستقر کنند، این امر باعث خواهد شد که کشورهای نوظهور موشکی که غالباً هم چالشگر نظم آمریکایی و در صدد آسیب زدن به سرزمین این کشور هستند، از توان وارد آوردن خسارت به سرزمین آمریکا و متحدین آن ناکام مانده و از این‌رو انگیزه‌ای برای پیگیری و تولید موشک‌های تهاجمی نداشته

باشند. از نظر آنها این ناکامی دشمنان، بدان دلیل ایجاد می‌شود که این کشورها اطمینان خواهند یافت که با سرمایه‌گذاری در زمینه موشک‌های تهاجمی صرفاً هزینه‌های خود را بر باد داده و با مواجه شدن با دیواره دفاعی از دسترسی به خاک آمریکا ناتوان می‌مانند.

اما این ادعای رهبران واشنگتن نمی‌تواند مبتنی بر واقعیت باشد. با استقرار سامانه‌های موشکی، کشورهای دیگر بیکار ننشسته و چنانچه فرصت و امکانات مادی و تکنولوژیکی را در دست داشته باشند سعی خواهند کرد توان تهاجمی موشک‌های خود را افزایش داده و از سد تدافعی ایالات متحده بگذرند. اگر چنین فرصت و امکاناتی نیز در دسترس نباشد در انتظار ظهور فرصت خواهند ماند.^(۶۲) البته بسیاری از کارشناسان امور بین‌الملل معتقدند روند مسابقه تسلیحاتی ناشی از استقرار سامانه‌های موشکی هم اکنون نیز عینیت یافته و نسبت به تشدید آن هشدار می‌دهند. برای مثال، «کرت بک» رهبر سوسیال دموکراتها در آلمان در آوریل ۲۰۰۷ هشدار داد که آمریکا و روسیه در آستانه یک رقابت تسلیحاتی دیگر در خاک اروپا قرار دارند.^(۶۳) سرگئی روگوف، مدیر انستیتوی مطالعات آمریکا و کانادا در روسیه نیز در همان سال هشدار داد که سامانه دفاع ضد موشکی و واکنش مسکو، تهدید جدی آغاز رقابت جدید تسلیحاتی می‌باشد. این کارشناس خاطر نشان می‌سازد که در حال حاضر ثبات استراتژیک در جهان، به واسطه توافقنامه‌های تسلیحات تهاجمی استراتژیک و ممنوعیت سامانه‌های ضد موشکی تامین می‌شود اما آمریکا روندی را آغاز کرده است که هیچ محدودیتی ندارد و طی آن سعی دارد به برتری مطلق نظامی دست یابد؛ یعنی رقابت جدید تسلیحاتی آغاز شود.^(۶۴) ژاک شیراک، رئیس جمهور پیشین فرانسه نیز با لحنی کنایه‌آمیز درباره تاریخ پر کشمکش جهان می‌گوید تا هنگامی که انسانها در جنگ و درگیری بودند، رقابتی پیوسته میان شمشیر و زره جریان داشت و همواره پیروزی از آن شمشیر بود؛ هر اندازه که بر استحکام زره افزوده شده، به همان اندازه سختی، برندگی و تیزی شمشیر بیشتر شده است. از دیدگاه شیراک همواره رقابتی سخت میان تولید جنگ‌افزارهای آفندی و ابزارهای پدافندی وجود داشته است و برآیند کنش و واکنش، مسابقه تسلیحاتی‌ای است که به گونه زنجیره‌ای بی پایان ادامه خواهد یافت.

به نظر می‌رسد که در عرصه عمل نیز کشورها تاکنون بسته به میزان تکنولوژی، توانمندی و سرمایه‌ای که در دسترس داشته‌اند سعی نموده‌اند، تمایل خود را برای به کارگیری موشک‌های بیشتر و تهاجمی‌تر نشان دهند و نشانه‌های آغاز مسابقه تسلیحاتی را ارائه دهند. به عنوان مثال، می‌توان به اقدامات و واکنش کره شمالی در زمینه تقویت توانمندی‌های موشکی و هسته‌ای اشاره کرد که بسیاری معتقدند در واکنش به ایجاد سامانه‌های موشکی آمریکا در شرق آسیا انجام می‌گیرند. روسیه و چین نیز هر یک در حد وسیع خود در این مسیر پیش رفته‌اند. روسیه از همان آغاز طرح‌ها، این اقدام آمریکا را در راستای تشدید رقابت‌های تسلیحاتی دانسته است. مقامات مسکو هشدار داده‌اند که اگر آمریکا به تصمیم خود، بر استقرار سامانه‌ها پایبند بماند، قراردادهای منع تسلیحاتی به خطر می‌افتد و یک مسابقه جدید تسلیحاتی شروع می‌شود. چنانکه در فصل پیش گفتیم، اگر این کشور تاکنون

واکنش عملی درخور و متناسبی با اقدامات آمریکا در زمینه ایجاد توانمندی‌های تدافعی انجام نداده است، غالباً به دلیل فقدان زیربنای مادی لازم و متناسب چنین رقابتی بوده است. با این وجود نیز، این فقدان سرمایه باعث نشده است که مسکو سکوت کامل اختیار نموده و منفعلانه به رویدادها بنگرد. در این راستا پوتین در دور اول ریاست جمهوری خود و زمانی که بوش سامانه مورد نظر خود برای استقرار در لهستان و جمهوری چک را پیشنهاد داده بود، اعلام کرد که روسیه موشک‌هایی خواهد ساخت که از تمام سامانه‌های ضد موشکی بگذرند. روسیه این استراتژی جدید را «استراتژی نامتقارن» و عنصر اصلی آن را ضربه سهمگین غافلگیرانه نامید. حتی در عمل به نظر می‌رسید که وارد رقابت تسلیحاتی شده و شروع به تولید نسل جدیدی از موشک‌های فوق مدرن X51 نمود که از تور سامانه ضد موشکی آمریکا بگذرد و به اهداف تعیین شده ضربه سهمگینی را وارد کند. مسکو با صدور نسل جدید سامانه‌های ضد موشکی خود مانند «تورام ۱» که به جمهوری اسلامی تحویل داده و مجموعه «S-300» تحویل شده به قبرس و مجموعه پدافندی تحویل شده به سوریه، در مقابل خواست آمریکا برای استقرار سامانه در شرق اروپا ایستادگی کرد. با برچیده شدن سایت چک و لهستان از سوی اوپاما و اعلام برنامه‌های منسجم‌تر، اعتراضات روسیه نیز پس از اعلام مرحله چهارم برنامه اروپایی دفاع موشکی، ادامه یافت. در ۲۳ نوامبر ۲۰۱۱، دمیتری مدودف^۱ صراحتاً به جهانیان گفت که روسیه آماده است موشک‌های خود را در مرزهای اتحادیه اروپا میان لهستان و لیتوانی و احتمالاً در مرزهای جنوبی نزدیک گرجستان و ترکیه به عنوان اعضای ناتو به منظور مقابله با سپرهای پیشرفته دفاعی آمریکا مستقر نماید. فدراسیون روسیه در غرب و جنوب کشور سیستم‌های تسلیحاتی که توانایی نابودی اجزای دفاع موشکی آمریکا در اروپا را داشته باشند به کار می‌گیرد. مدودف در تلویزیون روسیه اظهار داشت که یکی از این اقدامات می‌تواند استقرار سیستم‌های موشکی اسکندرون^۲ در کالینینگراد^۳ باشد.^(۶۵) مدودف اظهار داشت که به وزارت دفاع روسیه دستور داده است که فوراً سیستم‌های راداری را در کالینینگراد مستقر کنند که در وضعیت نبرد در مورد حمله موشکی هشدار دهند. افزون بر این، وی دستور داد که دامنه هدف‌گیری نیروهای موشکی هسته‌ای استراتژیک روسیه افزایش یافته و مجدداً زرادخانه‌های هسته‌ای روسیه با نوعی از کلاهک‌های هسته‌ای که قادر به نفوذ در سیستم‌های آمریکا و ناتو باشند، مجهز شوند. او گفت که این سیستم‌ها در یک دوره شش ساله یعنی تا سال ۲۰۱۸ باید به مرحله عملیاتی برسند. وی به درستی بر پیوند اجتناب‌ناپذیر میان موشک‌های دفاعی و موشک‌های تهاجمی^۴ تاکید نمود. او گفت پیوندی ذاتی میان تسلیحات تدافعی و تهاجمی وجود دارد و این امر شرایطی برای عقب‌نشینی ما [روسیه] از معاهده جدید استارت را فراهم می‌آورد. او صراحتاً

¹ - Dmitry Medvedev

² - Iskender-K

³ - Kaliningrad

⁴ - Defensive missiles&Offensive missiles

گفت که به نیروهای مسلح کشورش دستور داده است که چنانچه نیاز باشد ابزارهایی به کار گیرند که با قدرت هر چه بیشتر بتوانند سیستم‌های کنترل و نظارت سپر دفاعی آمریکا را نابود کنند. از نظر مدودف چنین ابزارهایی مناسب، کارآمد و کم‌هزینه هستند. وی گفت که روسیه این نگرانی را دارد که سامانه‌های ضد موشکی آمریکا ثبات‌زدایی از موازنه هسته‌ای و خطر رقابت تسلیحاتی نوینی را در پی داشته باشند. رئیس‌جمهور روسیه در پایان گفت که نگرانی‌های این کشور جدی است و این در حالی است که واشنگتن همچنان به توسعه دفاع موشکی سرعت می‌بخشد.^(۶۶)

چین نیز دغدغه‌های ویژه خود را دارد و نگرانی‌های امنیتی این کشور از استقرار سامانه‌های ضد موشکی و نیز واکنش‌های آن از دید کارشناسان امنیت بین‌الملل پنهان نمانده است. به نظر می‌رسد رهبران پکن نیز به این نتیجه رسیده‌اند که چاره‌ای جز مقابله با این طرح ندارند.^(۶۷) رهبران سیاسی و نخبگان نظامی چین بر این عقیده هستند که این کشور باید توان هسته‌ای و تهدیدزایی آن را به هر شیوه‌ای حفظ کنند. این امر حتی با خنثی‌سازی توان دفاع موشکی آمریکا و تلاش آن کشور برای تسلیحاتی نمودن فضا پیوند می‌یابد. البته آنها می‌گویند بهترین و اولین گزینه برای بازداشتن ایالات متحده از پیگیری سیستم‌های تسلیحاتی تهاجمی و تدافعی استراتژیک، ایجاد توافقنامه دو جانبه یا چند جانبه با حضور دیگر کشورها است. اما اگر چنین تلاشی با مانع و شکست مواجه شود و دغدغه‌های امنیتی چین از سوی واشنگتن نادیده گرفته شود، چین باید خود به مقابله با آمریکا و خنثی‌سازی توانمندی آن روی آورد.^(۶۸) در همین راستا، پکن با وجود انتقادات به دفاع موشکی آمریکا، اما خود نیز تاکنون در موضعی واکنشی دو آزمایش سامانه دفاع موشکی انجام داده است. در واقع این تلاش نشانگر آن است که چین با وجود آنکه همواره سیاست دفاع موشکی ایالات متحده را مورد انتقاد قرار داده و آن را موجب بی‌ثباتی امنیت بین‌الملل قلمداد می‌کند، اما خود در سالهای اخیر، به رقابت در این زمینه پرداخته است.

به هر حال هیچ تردیدی در این زمینه وجود ندارد که کشورهای چین و روسیه سامانه‌های تدافعی آمریکا را در راستای یک استراتژی تهاجمی نگرینسته و هیچ‌گاه ادعاهای آمریکا مبنی بر اینکه هدف این سامانه‌ها پکن و مسکو نیستند، را نپذیرفته‌اند. این دو کشور سامانه‌های آمریکا را در سطح جهانی مطابق با تری برتری جویانه نظام تک‌قطبی و در سطح ملی افزایش‌دهنده آسیب‌پذیری و کاهش توان تسلیحاتی و دفاعی خود ارزیابی می‌کنند. هر دو کشور پیمان ضد موشک بالستیک را اساس توازن راهبردی و ثبات جهان به شمار می‌آوردند و الغای آن و در نتیجه ایجاد نسخه‌های متنوع سامانه موشکی را مخرب این توازن قلمداد نموده‌اند که جهان را به سمت دور جدیدی از مسابقات تسلیحاتی رهنمون خواهد کرد. در نتیجه همین درک و تفسیر آنها از کارکرد سامانه‌ها نیز باعث شده است که این کشورها ناخواسته به یک مسابقه تسلیحاتی روی آورند. اما پرسش این است که چنین واکنش‌هایی که منجر به ایجاد رقابت تسلیحاتی می‌شوند چه فایده‌ای برای آمریکا دارند؟ به عبارت دیگر با وجود آنکه ایالات متحده ادعا می‌کند که هدف اصلی این کشور از استقرار سامانه‌ها کاهش رقابت تسلیحاتی

است پس چرا سامانه‌ها را به اندازه‌ای گسترش می‌دهد که دیگر قدرت‌های بزرگ نظام را به واکنش مشابه یعنی ایجاد سامانه‌های تدافعی یا تقویت سیستم‌های تسلیحاتی تهاجمی وادارد؟ این امر چه فوایدی برای آمریکا در بردارد؟ در جواب این پرسشها باید گفت که مسلماً انگیزه‌های پنهانی وجود دارند که واشنگتن قطعاً حاضر به بازگویی همه آنها نیست. از دیدگاه ما مهم‌ترین انگیزه آمریکا از ایجاد یک رقابت تسلیحاتی کنترل شده، فشار بر اقتصاد کشورهای رقیب و استمرار برتری اقتصادی واشنگتن است. در این معادله به ویژه انحراف در روند رشد و ایجاد چالش در مسیر توسعه اقتصادی چین و در نتیجه تضعیف اقتصاد در کانون اصلی توجه قرار دارد. البته روسیه نیز با اولییتی کمتر نسبت به پکن آماج همین استراتژی است.

چنانکه شاهد بوده‌ایم در دو دهه گذشته همزمان با تشدید هژمونی جویی آمریکا در عرصه بین‌الملل از سویی نیز دگرگونی مهمی در رده‌بندی ابزارهای نفوذ بین‌المللی پدید آمده و مسائل اقتصاد سیاسی برجستگی زیادی یافته است و توان اقتصادی نقش اساسی در تعیین سطح قدرت دولت‌ها داشته است. بدین‌سان، در اولویت‌بندی منافع و برآورد قدرت ملی و ابزارهای نفوذ جهانی «توان اقتصادی» هر کشور جایگاه بسیار برجسته‌ای دارد. چنانکه در فصل چهارم توضیح دادیم، آمریکا در عرصه اقتصادی نیز دارای جایگاه برتری نسبت به دیگر کشورهای عرصه نظام بین‌الملل است و همچنان قصد دارد که این برتری را استمرار بخشد. تحققاً در استراتژی کلان این کشور رهبری در زمینه اقتصادی نیز بسیار مورد توجه بوده است و بهبود عملکرد اقتصاد داخلی و رهبری اقتصاد در خارج را از اولویت‌های درجه اول امنیت ملی می‌دانند. در این راستا همه رهبران آمریکا بر این نکته اصرار داشته‌اند که پیشبرد اهداف اقتصادی در داخل، وابستگی غیر اجتنابی با هژمونی سیاسی ایالات متحده در خارج دارد. به گونه‌ای که همواره با ضعف اقدامات هژمونیک طلبانه سیاسی در خارج، اقتصاد در داخل دچار مشکل خواهد شد.^(۶۹) در مجموع، در استراتژی اقتصادی آمریکا تقویت اقتصاد آزاد و در عین حال با ثبات در عرصه بین‌الملل تحت هژمونی این کشور، اصلی محوری است. بنابراین، آمریکا باید از هر حربه‌ای برای حفظ اقتصاد برتر خود در عرصه بین‌الملل استفاده نماید. آنها معمولاً به موقعیت خود در نظام بین‌الملل با رهیافت سیستمی می‌نگرند و معتقدند هژمونی نظامی اگر چه بسیار مهم است اما در نهایت به تنهایی نمی‌تواند موقعیت برتر آنها را در نظام بین‌الملل حفظ و استمرار بخشد و اگر خواهان حفظ و تداوم موقعیت هژمونیک خود در نظام بین‌الملل هستند، چاره‌ای ندارند جز اینکه در همه حوزه‌ها بویژه حوزه اقتصادی نیز برخوردار از برتری جهانی باشند و گرنه دیری نخواهد پایید که هژمونی خود را از دست خواهند داد و به همان سرنوشت انگلیس پس از جنگ جهانی دوم و شوروی سابق در در نیمه دوم قرن بیستم، دچار خواهند شد. به همین دلیل در فرایند هژمونی جویی این دولت در دوره پس از جنگ سرد، تاکید ویژه‌ای بر تقویت شاخص‌های اقتصادی صورت گرفته است.

با این وجود، رهبران واشنگتن امروزه مشکلات زیادی را نیز در مسیر استمرار برتری اقتصادی خود احساس می‌کنند. این کشور به رغم دستاوردهای بسیاری که در این زمینه داشته و با وجود برخورداری

از بزرگ‌ترین اقتصاد، با چالش‌هایی نیز مواجه بوده و بخصوص هم اکنون با خیزش قطب‌های اقتصادی رقیب مواجه است. از جمله می‌توان به اقتصاد اروپا و ژاپن اشاره کرد. ادامه چنین فرایندی حتی اگر رقبای اقتصادی در محور دوستان باشند، می‌تواند هژمونی اقتصادی آمریکا را در معرض تهدید قرار دهد. با توجه به اینکه هدف نهایی آنها تثبیت نظم اقتصادی جهان تحت هژمونی خود است، آمریکایی‌ها حتی از پیشرفت اقتصادی کشورهای همسو و متحد نیز نگران خواهند بود.

همچنین، به نظر می‌رسد امروزه کسری موازنه تجاری از عمده‌ترین معضلاتی است که اقتصاد آمریکا با آن درگیر است و چنانکه روند رشد کسری موازنه تجاری آمریکا همچنان گسترش یابد، ممکن است اقتصاد این کشور به سمت سناریوی وخیم‌تری کشیده شود. این امر از آنجا نگران کننده است که در یابیم، مشکلات صرفاً به خیزش رقبا و کسری تجاری محدود نشده و آمریکا در سال‌های اخیر به واسطه سیاست‌هایی که در پیش گرفته با بحرانهای اقتصادی داخلی نیز مواجه بوده است، در نتیجه رهبران آن نگران هستند که این فرایند احتمالاً به افول اقتصادی کشور هژمونی‌جو منجر شود. از آنجا که افول اقتصادی دولت هژمون زمینه‌ساز افول کلیت هژمونی دولت هژمون است. با در نظر گرفتن چنین نگرانی‌هایی، رهبران ایالات متحده خود را نیازمند طرح سیاست‌های تهاجمی و یا اجرای طرح‌های بحران‌زایی می‌دانند که بتواند از طریق آنها دیگر کشورها را نیز با چالش اقتصادی مواجه سازند. این امر حداقل باعث می‌شود که دیگر کشورها از ایالات متحده پیشی نگرفته و با این کشور هژمونی‌طلب به رقابت برنخیزند.

در این میان یکی از مسائل کلیدی که ایالات متحده در سیاست خارجی خود با آن مواجه است توسعه و پیشرفت اقتصادی چین می‌باشد که به صورت یک چالش برای واشنگتن درآمده است. آمریکایی‌ها رشد اقتصادی چین را نگران‌کننده می‌دانند. به ویژه آنها معتقدند که در نهایت دستاوردهای مادی و ثروت هنگفت چین که ریشه در موفقیت‌های اقتصادی این کشور دارد، به سمت عرصه‌های نظامی سوق یافته و پکن در آینده نه تنها به چالشگری مهم برای آمریکا تبدیل خواهد شد، بلکه فراتر از آن به جایگزینی سیستم جهانی مطلوب و هم‌ارز با توانمندی‌های سیاسی و اقتصادی خود خواهد اندیشید. البته این نگرانی آمریکا از چین تعجب‌برانگیز نیست. حتی اگر چین امروزه قدرت اقتصادی خود را به قدرت نظامی تبدیل نکرده باشد باز هم ایالات متحده از این کشور واهمه خواهد داشت. مرشایمر نیز بر این نکته تاکید نهاده و معتقد است که قدرت‌های بزرگ از کشورهای پرجمعیت و دارای رشد اقتصادی سریع می‌ترسند. حتی اگر این کشورها هنوز ثروت خود را به قدرت نظامی تبدیل نکرده باشند.^(۷۰)

تردیدی وجود ندارد که طی یک و نیم دهه اخیر از میان تعداد انگشت‌شمار دولت‌هایی که در مقام قدرت‌های اقتصادی درجه دوم جهان، بازی نسبتاً موفقی در عرصه تجاری بین‌الملل ارائه داده اند، پتانسیل نگران‌کنندگی چین برای آمریکا بیشتر بوده است، چرا که این دولت علاوه بر خیزش سریع و رقابت‌جویانه اقتصادی، در عرصه‌های غیر اقتصادی نیز در مقایسه با دولت‌هایی چون ژاپن، انگلستان،

آلمان، فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و کانادا ناهمگونی‌های بیشتری با ایالات متحده داشته است. ورود فعالانه چین به عرصه تجارت بین‌الملل و به ویژه تشدید آن از آغاز دهه ۱۹۹۰ موفقیت‌های شگفت‌انگیزی در پی داشته است و چنانکه روند رشد GDP کشورها، مشابه روال دو دهه گذشته ادامه یابد، انتظار می‌رود طی یکی دو دهه آینده چین به بزرگترین قدرت اقتصادی جهان تبدیل شود. همین مسیر رشد و توسعه، چنانچه بدون چالش ادامه یابد، آمریکا را هر چه بیشتر نگران آینده خواهد کرد. واقعیت‌های دو دهه اخیر حاکی از کاهش چشم‌گیر شکاف نسبی آمریکا و چین است و نگران‌کنندگی موضوع عمدتاً از چشم‌انداز احتمالی ادامه یا تسریع روند جاری نشأت می‌گیرد. بر این اساس، به نظر می‌رسد رشد اقتصادی چین یکی از چالش‌های بزرگ هژمونی‌جویی اقتصادی آمریکاست و مداخله‌گری‌های (اقدامات تهاجمی) آن در امور چین قویاً متأثر از این قضیه است. اگر نگاهی رئالیستی به قضیه داشته باشیم، با ادامه روند جاری در تجارت و اقتصاد بین‌الملل، برای آمریکا هیچ عارضه‌ای پرخطرتر از فرصت‌دهی نابه‌جا به یک قدرتی که احتمال می‌رود در آینده به یک قدرت متخاصم علیه ایالات متحده تبدیل شود، نیست.^(۷۱)

از نظر آمریکایی‌ها در صورتی که چین بتواند راه رشد اقتصاد خود را ادامه دهد می‌تواند تبدیل به یک قدرت برتر منطقه‌ای شود. بنابراین آمریکا نباید به چنین فرایندی اجازه استمرار داده و در دورانی که توان یکه‌تازی بیشتری دارد، این کشور باید از موضع قدرت، بنای روابط خود را با پکن به نحوی پی‌ریزی نماید که حداقل مخاطرات ممکن را برای منافع جهانی و منطقه‌ای خویش در آینده داشته باشد. باید تلاش شود که چین به یک قدرت جهانی مبدل نشود و آمریکا را دچار مشکل ننماید. برای این منظور باید رشد اقتصادی چین به عنوان عامل اساسی قدرت ملی کند گردد و به طور ویژه از بهبود قابلیت‌های نظامی این کشور جلوگیری شود؛ با توجه به اینکه چین هنوز راه زیادی باید طی کند تا قدرت کافی به دست آورده و تبدیل به یک چالشگر اساسی شود، رهبران ایالات متحده احساس می‌کنند هنوز فرصت کافی در اختیار دارند که این مسیر را تغییر داده و اقداماتی برای کند نمودن رشد اقتصادی چین اتخاذ نمایند. به نظر می‌رسد که آنها مرادده سازنده با چین را مناسب ندانسته و نشانه‌هایی وجود دارد که به بحران آفرینی با هدف کاهش روند توسعه اقتصادی چین روی آورده‌اند. استقرار سامانه‌های دفاع موشکی از اولین اقدام‌های بحران‌آفرین در این راستا است.

البته ایالات متحده دارای تجربه‌هایی است که با کاربست سیاست بحران‌آفرینی توانسته است برخی از مشکلات اقتصادی خود را رفع نموده و یا حتی بر میزان توانمندی خود در این حوزه بیفزاید. در تایید این نکته، نوام چامسکی معتقد است که آمریکا به علت ناتوانی در رقابت اقتصادی با قدرت‌هایی همچون ژاپن و آلمان، به ابزارهای نظامی متوسل می‌شود.^(۷۲) این تاییدکننده همان استراتژی بحران‌سازی آمریکا است و بدان معناست که ایفای نقش اقتصادی و سیاسی از طریق ورود به صحنه تکنولوژی نظامی، یک فرصت طلایی برای استراتژی و دیپلماسی سیاسی آمریکا بوده است.^(۷۳) تجربه رفتار بین‌المللی آمریکا نشان می‌دهد که همواره دکترین‌های بحران‌آفرین بعد از یک دوره رکود

اقتصادی ارائه می‌شود. از جمله این دکترین‌ها می‌توان به دکترین کارتر (۱۹۸۰) و دکترین ریگان (۱۹۸۳) اشاره کرد. آنان با رویکردهای جدید خود تلاش می‌کردند تا مخالفان خود را با ایجاد وضعیتی مبتنی بر گسترش نظامی‌گری شکست دهند. در دوران جنگ سرد با مطرح شدن استراتژی جنگ ستارگان از سوی ریگان، رقابت دو ابرقدرت به سوی تکنولوژی‌های تازه گرایش پیدا کرد. اما این حوزه، پهنه رقابت موثری برای جامعه بسته‌ای چون اتحاد جماهیر شوروی نبود. بسیاری معتقدند که این استراتژی یکی از مهم‌ترین دلایل فروپاشی شوروی بوده است.

این بازی مشابه، امروزه با استقرار سامانه‌های دفاع موشکی اگر نه با هدف فروپاشی اقتصاد چین بلکه با هدف کند نمودن رشد اقتصادی آنها بسیار مورد توجه است. امریکایی‌ها برآنند تا چین را وارد رقابت کنترل شده در عرصه نظامی، یعنی همان عرصه‌ای نمایند که پکن هیچ‌گاه قابلیت رقابت با واشنگتن را نخواهد داشت. اما مسیری خواهد بود تا پکن بخشی از سرمایه و ثروت خود را به این عرصه وارد نموده و نهایتاً از رشد اقتصادی آن نیز کاسته شود. البته انتقال برنامه‌ریزی ثروت از بخش اقتصادی به عرصه نظامی برای آمریکا نگران کننده است، اما اگر این اقدام بدون برنامه‌ریزی و پیش از زمان مناسب انجام شده و موجب از هم گسیختن برنامه‌های بلندمدت اقتصاد چین شود، نه تنها برای پکن مثرتر نخواهد بود، بلکه در هر دو حوزه آسیب خواهد دید. تحققاً در عمل نیز چین وارد چنین فرایندی شده است.

رهبران پکن اگر چه مانند روسیه واکنش‌های بسیار تند دیپلماتیک از خود نشان نداده‌اند ولی آنچه‌ان که تجربه نشان داده است، در چنین مواردی، اقدامات تلافی‌جویانه را به اعتراض‌های رسمی دیپلماتیک ترجیح می‌دهد. در سطور پیش اشاره کردیم که این کشور با وجود اینکه بارها اعلام کرده است که سامانه‌های دفاع موشکی واشنگتن موجب بی‌ثبات‌سازی رژیم‌های امنیت جهانی و شدت‌گیری مسابقه تسلیحاتی می‌شود و با آن تلاش‌ها مخالفت می‌ورزد، اما در عمل دو سامانه دفاع موشکی خود را به ترتیب در ۱۱ ژانویه ۲۰۱۰ و ۲۷ ژانویه ۲۰۱۳ آزمایش کرده است و هر دو آزمایش نیز موفقیت‌آمیز گزارش شده است. گفته می‌شود که آزمایش دوم تنها یک روز بعد از آن انجام گرفت که ایالات متحده یکی از موشک‌های به کار رفته در سامانه دفاع موشکی زمین پایه خود را تست کرده بود.^(۷۴) به هر حال چین می‌تواند هم در زمینه ایجاد سامانه‌های تدافعی و هم در زمینه مدرنیزاسیون تسلیحاتی و تقویت سیستم‌ها و موشک‌های تهاجمی به سامانه‌های دفاعی آمریکا واکنش نشان دهد. اما سخن بر سر این است که همین سرمایه و رقابت در زمینه نظامی ممکن است که به روند رشد و توسعه اقتصادی آن لطمه زده و در این عرصه هم توان رقابت خود در مقابل ایالات متحده را از دست بدهد. این استراتژی به گونه‌ای از سوی ایالات متحده طرح‌ریزی شده است که رهبران پکن نمی‌توانند به آسانی خود را از چنین دامی برهانند و عملاً در آن گرفتار آمده‌اند.^(۷۵) برای مثال، تردیدی وجود ندارد که یکی از نگرانی‌های اصلی چین آن است که چتر دفاع موشکی آمریکا تا یوان کشیده شود و این همان مسئله‌ای است که از نظر پکن غیر قابل تحمل خواهد بود و این کشور باید واکنش نظامی

از طریق افزایش توان موشک‌های تهاجمی انجام دهد. در چنین حالتی، علاوه بر پیچیده‌تر شدن مسئله تایوان و الزام پکن به افزایش بودجه دفاعی و نظامی خود، تغییر فضای «اقتصاد محور» حاکم بر این منطقه به فضای «امنیت‌محور» نیز پیامد بلافصل این تحولات خواهد بود که چین شدیداً از آن متضرر می‌گردد. زیرا بر اساس راهبرد امنیت ملی چین، امنیت ملی این کشور منوط به استمرار توسعه اقتصادی و حفظ نرخ رشد بالای اقتصادی کنونی است. متقابلاً توسعه این کشور مستلزم ایجاد آرامش و ثبات در منطقه جنوب و جنوب شرق آسیا و برقراری روابط صلح آمیز با جهان خارج می‌باشد، در صورت وارد شدن به عرصه نظامی و رقابت تسلیحاتی با آمریکا بخش عمده ای از بودجه توسعه ملی چین را خواهد بلعید و موجب کاهش سرعت رشد و توسعه اقتصادی این کشور خواهد شد. مسابقه تسلیحاتی باعث می‌شود که سرمایه‌گذاری بیشتری به عرصه نظامی سوق داده شده و معادله اقتصادی و رشد اقتصادی این کشور به هم بخورد. این امر حتی ممکن است آینده سیاسی حزب کمونیست^۱ را به مخاطره اندازد.^(۷۶) بنابراین، مطلوبیت یک رقابت تسلیحاتی کنترل شده برای ایالات متحده در چنین مواردی عینیت می‌یابد. چنانکه مرشایمر بر این نکته تأکید می‌گذارد، دولت‌ها هرگز به آن نوع مسابقه تسلیحاتی که موقعیت آنها را ارتقاء نداده و به نظر نرسد که به بهبود موقعیت کلی آنها در نظام بین‌الملل منجر گردد، دست نمی‌زنند.^(۷۷) اما وارد نمودن چین به یک رقابت تسلیحاتی کنترل شده به واسطه استقرار سامانه‌های دفاع موشکی و تحریک نگرانی‌های رهبران آن کشور، باعث انحراف برنامه‌های رشد آن کشور به عنوان یکی از چالشگران اقتصادی آمریکا خواهد شد؛ به همین دلیل واشنگتن تلاش داشته است که پکن را به یک مسابقه تسلیحاتی پرهزینه اما قابل کنترل وادارد تا به جای توسعه اقتصادی به طرف هزینه نظامی فرسایشی برود.

در توضیح بیشتر باید گفت که این تحلیل بر این اساس استوار است که آمریکا برای تأمین منافع خود باید رشد اقتصادی چین را به طور قابل ملاحظه‌ای آهسته کند. این امر به نوعی دیدگاه کسانی را که در ایالات متحده معتقدند که با سیاست مراوده می‌توان چین توسعه‌یافته از لحاظ اقتصادی را به یک کشور دموکراتیک تبدیل کرد که وضع موجود جهانی را بپذیرد و به تقویت قدرت نظامی خود نپردازد، به حاشیه می‌راند. از نظر واقع‌گرایانی که امروزه بر گسترش سامانه‌های دفاع موشکی تأکید دارند، چین در آینده طرفدار وضع موجود نخواهد بود و پس از طی مراحل برنامه‌ریزی شده توسعه اقتصادی، ثروت خود را به بخش نظامی سوق داده و به هژمونی جهانی خواهد اندیشید. آمریکایی‌ها به هیچ وجه خواستار این وضعیت نبوده و از این‌رو از هم‌اکنون تلاش دارند، توسعه اقتصادی آن را با بحران‌آفرینی با چالش مواجه کنند. بخشی از این شیوه بازی می‌تواند با ابزار سامانه دفاعی به پیش رود. برای آمریکایی‌ها روشن است که چین به فعالیت‌های نظامی آمریکا بسیار حساس است و آن را تهدیدی جدی علیه امنیت ملی خود تلقی می‌کند. این بدان دلیل است که روابط چین و آمریکا

^۱ - Communist Party

مستعد تنش است و به همین خاطر تقویت نظامی آمریکا برای چین نگران کننده بوده و آن را به سمت اقدامات مشابه سوق می دهد. آمریکایی ها یکی از راههای مهار خیزش اقتصادی تهدیدآمیز چین را در سوق دهی آن به سمت رقابت های تسلیحاتی پرهزینه می دانند. همان سیاستی که قبلاً در قبال اتحاد جماهیر شوروی به کار گرفته شد. از آنجا که موقعیت نظامی آمریکا در مقایسه با چین بسیار مستحکم تر است، توسعه فعالیت های نظامی چین برای آمریکا حداقل در کوتاه مدت نگران کننده نیست. سیستم های جدیدی که چین روی آنها سرمایه گذاری می کند، طبیعتاً پس از گذشت چند سال فرسوده می شوند و نوسازی آنها همچنان با هزینه های سنگینی همراه خواهد بود. این سیر می تواند با محدود کردن خیزش اقتصادی چین، اقتصاد آمریکا را در موقعیت نسبی مطلوب تری حفظ کند.^(۷۸)

به همین شیوه این استراتژی می تواند برای روسیه هم صادق باشد، هر چند که روسیه از لحاظ اقتصادی نگرانی عمده ای برای ایالات متحده محسوب نمی شود. اما به هر حال، در صورت واکنش عملی روسیه و سرمایه گذاری این کشور در امور نظامی، سهم این کشور در تولید ناخالص ملی جهان کاهش خواهد یافت و رشد اقتصادی آن متوقف خواهد شد و اوضاع سخت اقتصادی حاکم خواهد شد. این امر توانایی مسکو را در جلب سرمایه های خصوصی خارجی کاهش داده و باعث می شود که این کشور همچنان به کمک وام دهندگان بین المللی همچون صندوق بین المللی پول، اتکاء داشته باشد.^(۷۹)

نتیجه اینکه استقرار سپرهای دفاع موشکی، در حقیقت، روسیه به عنوان قدرت نظامی و چین به عنوان غول اقتصادی را بر سر دو راهی بسیار مشکلی قرار داده است. آنها یا باید با تحمل سکوت تلخ خود شاهد یکجانبه گرایی آمریکا باشند و صرفاً به واکنش های کلامی اکتفا نمایند و یا اینکه با اتخاذ راهبردی که آنها را به لحاظی بتواند از وابستگی به آمریکا یک تاز برهاند، تلاش نمایند و در جهت تقویت قدرت نظامی خود گام بردارند که هر دو مسیر، به لحاظ اقتصادی، در نهایت به زیان آنها و سود آمریکا و استمرار رهبری اقتصادی واشنگتن تمام خواهد شد. رقابت تسلیحاتی دانه های ترس دو جانبه را می افشاند. آمادگی برای غلبه بر چنین ترسی نیز نیازمند به هزینه های هنگفت و توجه کمتر به بخش رفاهی و پذیرش فشارهای اقتصادی می باشد. فشارهای اقتصادی کشوری مانند چین و سرمایه گذاری آن در بخش های نظامی به عنوان پیامد تسلیحاتی شدن منطقه و جهان، به نوبه خود، راه را بر یکی دیگر از اهداف آمریکا یعنی تلاش برای تثبیت هژمونی اقتصادی در جهان می گشاید. بر این اساس، گرچه در بسیاری از تحلیل ها از ایجاد یک مسابقه تسلیحاتی جدید به عنوان یک عارضه منفی یاد می شود ولی واشنگتن ضمن تلاش برای افزایش و تقویت چتر حمایتی اطراف خود می تواند از لحاظ اقتصادی نیز از این رقابت منتفع گردد.

تقویت دیپلماسی تهدید و تامین اهداف بدون درگیری

اکثریت اندیشمندان واقعه‌گرا بر این باورند که کلیه کشورهای نظام بین‌الملل دائماً سعی دارند که اهداف و منافع ملی خود را با اعمال قدرت و به ویژه کاربرد قدرت نظامی به دست آورند. در نتیجه صحنه روابط بین‌الملل عرصه نوعی از رقابت و کشمکش دائمی بر سر قدرت و منافع است. هر کشور نیز برای ممانعت از تسلط دیگران بر خود و کسب مطلوبیت‌ها و اهداف مورد نظر خود نهایت قدرت خود را به کار می‌گیرد. با این وجود، کشورهای بزرگ تلاش دارند که اهداف خود را با کمترین هزینه پیش برده و به بیشترین دستاورد نائل آیند. اگر این کشورها بتوانند بدون جنگ و درگیری و با پشتوانه تهدید متکی بر توانمندی‌های خود به این اهداف نائل آیند، بهترین مسیر تامین منافع را در پیش گرفته‌اند. بنابراین آنها تلاش می‌کنند که از طریق تهدید و بدون درگیری به این اهداف خود دست یازند. علیرغم این، این مساله هم آشکار است که زمانی دولت‌ها می‌توانند بدون جنگ و با استفاده از تهدید به رفتار دیگر کشورها شکل دهند که شکاف قدرت میان آنان زیاد باشد؛ بدان معنا که کشوری که در پی تحمیل خواسته‌های خود است باید از نظر قابلیت‌های تکنولوژیکی و فناوریانه در زمینه نظامی، تفاوت‌های آشکاری با رقبای خود داشته و دارای چنان میزانی از قابلیت تدافعی و تهاجمی برتر باشد، که موجب هراس رقبا و اجتناب از درگیری‌اشان در یک جنگ عملی شود.

به نظر می‌رسد که رهبران آمریکا امروزه به این نتیجه رسیده‌اند که سامانه‌های موشکی می‌توانند ابزاری در جهت تقویت قدرت و دیپلماسی آنها برای دست یافتن به اهداف در زمان بحران باشند. آنها ادعا می‌کنند که این سامانه‌ها می‌توانند کشورهای دارنده موشک‌های دوربرد و به ویژه کشورهای نوظهور را که غالباً هم به عنوان کشورهای دشمن آمریکا معرفی می‌شوند، از آسیب زدن به سرزمین ایالات متحده و متحدین آن بازدارند و یا آنها را در اهداف تهاجمی خود ناکام نمایند. بدیهی است که محقق شدن چنین هدفی منجر به آن می‌شود که ایالات متحده در زمان بحران نیز با پشت‌گرمی به اینکه کشورهای چالشگر فاقد توان وارد آوردن آسیب به این کشور هستند، به راحتی اهداف سیاسی خود را پیگیری نموده و بدون کاربرد عملیاتی زور بخشی از اهداف خود را از طریق دیپلماسی تامین نمایند. این امر بدان دلیل است که آمریکا با استقرار خطوط دفاعی لایه‌ای به حدی از قدرت تدافعی دست خواهد یافت که از سوی رقبایش با چالش عمده‌ای به ویژه چالش موشکی مواجه نخواهد شد. از این رو، کاهش احتمال موفقیت در ضربه‌زدن به آمریکا به احتمال زیاد وقوع جنگ را کاهش خواهد داد.

منطق پشت این ادعا آن است که چالشگران می‌آموزند که سیستم‌های تدافعی این امکان را برای آمریکا فراهم می‌کنند که در صورت وقوع جنگ امنیت خود را حفظ نموده و توان تهاجمی کشور مقابل را بی‌اثر ساخته و آن را با شکست مواجه کند. بنابراین دولت‌های چالشگر آنقدر عاقل هستند، که خود را درگیر چنین جنگ بدون دستاوردی نسازند. باید توجه داشت که ایالات متحده هم اکنون نیز دارای چنان قدرتی است که توانسته است در مواردی صرفاً با تهدید به کاربرد زور خواسته‌های

خود را عملی سازد. توانایی این کشور در تعدیل سیاست‌های رهبران چالشگر و توانایی در تداوم بخشیدن به سیاست امتیازدهی یکجانبه از سوی برخی کشورها، نشان از آن دارد که آمریکا هم اکنون نیز از قدرت نفوذ گذاری گسترده ای در صحنه جهانی برخوردار است. بنابراین، اگر سامانه‌های دفاع موشکی تقویت و گسترده‌تر شده و به مرحله نهایی عملیات برسند و توان تهدیدزای آنها افزایش یابد، فضای روانی لازم برای پیاده‌سازی اهداف بلندمدت‌تر آمریکا با کاربرد دیپلماسی تهدید که هدف آن نفوذگذاری بر رفتار کشورهای دیگر به گونه مورد نظر آمریکا می‌باشد، آماده خواهد شد. قابل ذکر است که دیپلماسی تهدید حفظ و تقویت منافع آمریکا را در قالب نفوذگذاری دنبال می‌کند چرا که با درک این مطلب که سیاست‌های کشورهای دیگر، صحنه جهانی و در کنار آن آمریکا را متاثر می‌سازد، در صدد این می‌باشد که پیامدهای منفی سیاست‌های کشورهای دیگر را بر منافع آمریکا به حداقل برساند. آمریکا در رابطه با کشورهای دیگر می‌بایستی اهداف خود را شکل دهد که در نتیجه ضروری می‌باشد که این کشور از قدرت نفوذگذاری فزاینده در چگونگی اعمال رفتار و سیاست کشورهای دیگر برخوردار باشد.^(۸۰)

بنابراین، یکی دیگر از اهداف و انگیزه‌های پنهان واشنگتن از استقرار سامانه‌های دفاع موشکی این است که از آنها به عنوان پشتوانه‌ای برای دیپلماسی تهدید بهره برد. امروزه، اظهارات تصمیم‌گیرندگان آمریکایی و دلایل غیر موجه آنان، محکوم نمودن کشورهای دیگر به دنبال نمودن برنامه‌های موشکی و در عین حال بازگو نمودن واقعیات و انگیزه‌های اجرای برنامه‌های نظامی خود، بازتاب این است که آمریکا دارای ابزارهای ضروری برای نفوذگذاری و اعتبار لازم است و با استقرار این طرح بر توان آن هر چه بیشتر افزوده خواهد شد.

مداخله نظامی فارغ از هراس تلافی

چنانچه استراتژی تهدید و دستیابی به اهداف از طریق دیپلماسی و بدون جنگ و درگیری با شکست مواجه شده و ایالات متحده نتواند با تهدید صرف، اهداف مطلوب خود را عملیاتی سازد، و چنانچه منافع مورد منازعه دارای اهمیت حیاتی باشند، این کشور مجبور به مداخله در کشورهای متعارض است. رهبران ایالات متحده بر این باور هستند که در صورت هرگونه مداخله و بخصوص مداخله‌های پیشدستانه نیز سامانه‌های دفاع موشکی می‌توانند مزیت‌های امنیتی بسیاری برای ارتش این کشور داشته باشند. حداقل مزیت این است که در صورت کارآمدی دفاع موشکی توانمندی‌های دولت‌های منطقه‌ای مخالف با آمریکا با چالش مواجه شده و این کشورها از توان آسیب زدن به منافع این کشور هژمونی‌جو ناکام می‌شوند. این امر موجب آن خواهد شد که ایالات متحده در هنگام مداخلات ثابت‌قدم‌تر بوده و ریسک‌پذیری ارتش آن کشور افزایش یابد. باید توجه داشت که در دوره پسا جنگ سرد استقرار سامانه‌های دفاع موشکی و انجام مداخلات در کشورهای مختلف هر دو همزمان سیر رو به افزایش داشته‌اند و با وجود اقدامات احتیاطی سیاست خارجی آمریکا در دوره اوپاما، اما هیچ دلیلی

وجود ندارد که استراتژی مداخله و یا حملات پیشدستانه و پیشگیرانه از جانب این کشور کلاً به حاشیه رانده شده باشد.

با وجود آنکه بحث درباره استراتژی حمله پیشدستانه یا دفاع پیشدستانه در حقیقت بعد از حادثه یازده سپتامبر و به خصوص در هنگامه جنگ آمریکا علیه عراق (۲۰۰۳) و در پاسخ به تهدیدات حملات تروریستی مطرح شده و اوج گرفت، اما این استراتژی در صورت تمایل و خواست رهبران واشنگتن می‌تواند در آینده نیز به کار گرفته شده و علاوه بر گروه‌های به اصطلاح تروریستی برای دولت‌ها نیز قابل اعمال باشد و حمله به کشورهای به اصطلاح چالشگر با این استراتژی توجیه شود. جورج بوش درباره استراتژی آمریکا گفت «ما باید آمادگی لازم را کسب کنیم تا دول متخاصم و دست‌نشانده‌های تروریست آنها را قبل از تهدید و به کارگیری سلاح‌های کشتار جمعی علیه ایالات متحده و دوستان و متحدین امان متوقف کنیم. واکنش ما برای دستیابی به یک نتیجه کامل، باید تقویت اتحاد، ایجاد رابطه‌ای جدی با دشمنان سابق، نوآوری در بکارگیری نیروهای نظامی، استفاده از تکنولوژی‌های مدرن از جمله توسعه یک سامانه دفاع موشکی و تاکید بر جمع‌آوری اطلاعات و تحلیل‌ها باشد. ما باید از وقوع تهدید قبل از آنکه غیر قابل کنترل شود جلوگیری نماییم».^(۸۱) تاکید بوش بر بکارگیری سامانه دفاع موشکی بیانگر آن است که این سامانه در لحظه مداخله نظامی می‌تواند برآورنده اهداف استراتژیک و محافظ قابل اطمینانی باشد.

نگرانی استراتژیست‌های ایالات متحده این است که کشورهایی که به طور بالقوه هدف مداخله این کشور هستند، به سطحی از تکنولوژی موشکی دست یابند که تهدید موشک‌های آنها هزینه مداخله پیشگیرانه یا پیشدستانه و حتی افزایش نیروهای آمریکا در نزدیکی مرزهای کشور چالشگر را بسیار بالا ببرد. از این دیدگاه، در صورت عدم استقرار سامانه‌های ضد موشکی کارآمد، میزان آسیب‌پذیری امنیتی و استراتژیک آمریکا در روند حمله نظامی به کشورهای متعارض افزایش می‌یابد. این امر باعث خواهد شد که آمریکا در سیاست تهاجمی خود تجدیدنظر کند. برای مثال، برخی کارشناسان برآنند که اگر دولت عراق در زمان اشغال کویت در سال ۱۹۹۰ موشک‌های مجهز به کلاهک‌های هسته‌ای داشت، آمریکا آنچنان برای نجات کویت وارد عمل نمی‌شد (این ادعا در زمان جنگ ۲۰۰۳ هم می‌تواند کاربرد داشته باشد). یا برخی مقامات چین ادعا کرده‌اند که آمریکا با وجود خطر حملات هسته‌ای علیه سرزمین خود، به منظور دفاع از تایوان در برابر چین وارد عمل نخواهند شد.^(۸۲) به همین دلیل است که برنامه عملیاتی آنان برای انجام اقدامات نظامی پردامنه مربوط به شرایطی است که سپر دفاع موشکی، فعالیت‌های خود را آغاز کرده باشد. این نشان می‌دهد که هرگونه اقدام نظامی آمریکا بدون بررسی فرایندهای عکس‌العملی انجام نمی‌گیرد.

در گزارش آژانس دفاع موشکی ایالات متحده در سال ۲۰۱۱ بر این نکته تاکید شده است که رشد تهدید موشک‌های بالستیک گزینه‌ها و اختیارات نظامی فرماندهان نبرد^۱ را کاهش داده و بقای ایالات متحده و ظرفیت‌های نظامی متحدین منطقه‌ای را به مخاطره می‌اندازد.^(۸۳) بنابراین، اگر در منازعات منطقه‌ای، کشورهای دارای موشک‌های بالستیکی باشند که بتوانند با حمله به سرزمین ایالات متحده آن را از مداخله بازدارند، ارتش آمریکا با چالش مواجه می‌شود. خصوصاً اگر کشورها بتوانند مواد کشتار جمعی نیز بر کلاهک‌ها نصب کنند و آمریکا را تهدید نمایند، شرایط نگران کننده‌تر خواهد بود. این امر چندان هم دور از تصور نیست. توجه داشته باشید که در زمانی که دولت‌های کوچک در یک جنگ ناگزیر گرفتار آیند و بقای آنها در خطر باشد، ممکن است در اقدامی تلافی‌جویانه موشک‌های خود را به مواد کشتار جمعی مسلح کرده و به ایالات متحده پرتاب نمایند. این وضعیت اگر چه دور از انتظار است اما غیر ممکن نیست.^(۸۴) ایالات متحده با درک چنین مخاطراتی، در پی آن است که هم هزینه‌های مداخله خود را کاهش دهد و هم توان اثرگذاری بر واکنش کشورهای هدف مداخله را افزایش داده و اقدامات غیر عقلانی (به زعم آمریکایی‌ها) آنها را عقیم سازند. از دیدگاه استراتژیست‌های آمریکا، برقراری سپرهای ضد موشکی واکنش احتیاط‌آمیز و تدافعی نسبت به رفتارهای غیرقابل پیش‌بینی کشورهای دیگر محسوب می‌شود که ضمن خنثی کردن موشک‌های دشمن، به رئیس‌جمهور ایالات متحده امکان خواهد داد تا بدون الزام به پیش گرفتن تدابیر بازدارنده، «کشورهای به اصطلاح یاغی» را مورد حمله قرار دهد بی آنکه با خطر مقابله‌به‌مثل موشک‌های بالستیک مجهز یا غیر مجهز به کلاهک‌های هسته‌ای روبرو شود. چنانچه، چنین توانی در اختیار آمریکا نباشد، پیگیری منافع سیاست خارجی خود را تضعیف می‌کند. آنها چنین می‌اندیشند که سامانه‌های ضد موشکی می‌توانند برآورنده چنین اهدافی باشند. در حقیقت نیز باید اعتراف نمود که استقرار سامانه‌ها آزادی عمل بیشتری در این زمینه به ایالات متحده می‌دهند.

با این وصف یکی دیگر از اهداف کلیدی سپرهای دفاع ضد موشکی تضمین آزادی عمل آمریکا و ائتلاف تحت حمایت آن، برای کنترل و تنظیم امور امنیتی جهانی و پیش زمینه‌ای برای انجام مداخلات بیشتر یا اطمینان خاطر از عدم تلافی در زمانه مداخله است. به هر حال آمریکایی‌ها صراحتاً اعلام می‌کنند زمانی که قصد عملیات در مناطق مختلف جهان را داشته باشند دفاع موشکی از سرزمین، متحدین و نیروهای نظامی آنها محافظت خواهد نمود.^(۸۵) از نظر نخبگان سیاسی و نظامی آمریکا دفاع موشکی برای حفظ حضور نیروهای فراقاره‌ای و توان مداخله در مناطق مختلف امری الزامی است، حتی اگر سامانه‌ها دارای کارآمدی محدودی در حفاظت از نیروها باشد. باید توجه داشت که علیرغم اینکه ایالات متحده تنها قدرت بزرگ پسا جنگ سرد است، اما با این وجود، این کشور اکراه دارد که نیروهایش را در یک نبرد منطقه‌ای و فراقاره‌ای قربانی کند، مگر آنکه پای منافع حیاتی در میان باشد.

¹ - Combatant Commanders

با این مفروض، رهبران ایالات متحده در زمان مداخلات بین‌الملل و به ویژه در مناطقی که دولت‌ها دارای توانمندی موشکی باشند، مجبور هستند که احتیاط بیشتری در پیش گیرند. اما وجود دفاع موشکی استقلالی در تصمیم‌گیری‌ها و سیاستگذاری در زمینه مداخلات منطقه‌ای به ایالات متحده اعطا خواهد کرد.^(۸۶) استقلال در سیاستگذاری به واسطه استقرار سامانه‌های متعدد باعث می‌شود که ایالات متحده بتواند عملیات‌های نظامی و مداخلات را در سطح جهانی بدون ترس از تلافی و مورد هدف قرار گرفتن سرزمین، متحدین و نیروهای ماوراء بحار خود پیش ببرد. در این صورت، تعهدات نظامی با متحدین و غلبه بازدارندگی گسترده^(۸۷) بیشتر اعتبار پیدا خواهد کرد و بیشتر قابل اتکا خواهد بود. اما اگر سرزمین و نیروهای ایالات متحده در مقابل تهدیدات موشکی آسیب‌پذیر باشند، افکار عمومی این کشور نیز با اقدامات نظامی در مقابل دولت‌های دارنده موشک‌های دوربرد مخالفت خواهد کرد.^(۸۸)

بنابراین، سامانه‌های دفاعی بسیاری از محدودیت‌های حمله پیشدستانه^۱ و بخصوص تهدید رقبا به تلافی به واسطه تهدید موشکی را خنثی می‌کنند. در واقع، بدون مجهز شدن به ابزارهای تدافعی معلوم نیست که تهدید به حملات پیشگیرانه یا پیشدستانه تا چه اندازه محتمل‌الوقوع باشد.^(۸۹) بنابراین، درک برنامه پدافند موشکی ملی جدای از به کارگیری قدرت نظامی برای نیل به اهداف بلند پروازانه آمریکا و مداخلات نظامی در خارج نیست.^(۹۰)

گسترش و تقویت توان نظامی‌گری ناتو

مرور تاریخچه سامانه‌های دفاع ضد موشکی^(۹۱) نشان داد که در آغاز ایالات متحده به طور یکجانبه اقدام به طراحی و استقرار تجهیزات مربوط به این سامانه‌ها نموده و به ویژه در یک دهه پس از جنگ سرد، اروپا و کشورهای عضو ناتو مداخله ناچیزی در طراحی، ساخت و پیشبرد این برنامه‌ها داشته‌اند. در دوره پس از جنگ سرد نیز این روند تغییر زیادی به خود ندید. حتی در دوره جورج دبلیو بوش با آغاز پیشنهاد سایت سوم در اروپای شرقی، برخی از کشورهای عضو ناتو به استقرار این سامانه اعتراض داشتند. علیرغم اینکه کشورهای عضو ناتو در توجیه اعتراض خود اظهار می‌داشتند که این سامانه موجب تشدید مسابقه تسلیحاتی میان آمریکا و شوروی شده و در نتیجه اروپا با مشکل امنیتی مواجه خواهد شد و بدینگونه هراس خود را از این روند نشان می‌دادند؛ اما واقعیت این است که آنها بیشتر به یکجانبه‌گرایی واشنگتن در استقرار این سامانه‌ها اعتراض داشتند. آنها معتقد بودند که اولاً این سامانه‌ها صرفاً امنیت ایالات متحده را حفظ می‌کنند و دغدغه‌های اعضای ناتو را در این زمینه نادیده می‌گیرند و ثانیاً نه نیروهای نظامی و نه کارشناسان دیگر کشورها در روند استقرار این سامانه‌ها

^۱ - Preemptively Strike

نقشی ندارند. البته در آن زمان بوش و تیم نئومحافظه کار همواره ادعا می کردند که این سامانه نگرانی - های امنیتی اروپا را نیز رفع می کند و در نهایت با سامانه های دفاعی ناتو هماهنگ خواهد شد. با این وجود، با شروع دوره اوباما اعضای ناتو به طور بی سابقه ای در روند استقرار سامانه ها شرکت داده شده و فعالانه درگیر آن شدند. به عنوان مثال کشورهای اروپایی عضو ناتو در در نوامبر ۲۰۱۰ در اجلاس لیسبون^۱ حدود ۲۰۰ میلیون یورو را برای پیشبرد سامانه های دفاع موشکی با همکاری ناتو در ده سال آینده اختصاص دادند. البته کارشناسان معتقدند که این رقم در عمل افزایش خواهد یافت.^(۹۲) به هر حال، اعضای ناتو، امروزه بر خلاف دوره های پیش، رهیافت مرحله بندی تطبیقی را اساساً یک طرح آمریکایی اما جهت محافظت از اروپا می دانند و به همین دلیل در دوره اوباما هیچ کشوری رسماً به استقرار این سامانه ها یا خطرات تشدید مسابقه تسلیحاتی اعتراض ننموده است. این امر نشان از رضایت اعضای ناتو از ارتقای توان دفاعی خود و همکاری با ایالات متحده برای استقرار هر چه بیشتر این سامانه ها دارد. این همکاری از آنجا حائز اهمیت است که در یابیم ایالات متحده در فرایند گسترش هژمونی جهانی خود بر آن است که اعضای این اتحادیه را نیز با خود همراه نموده و در درگیری ها و مداخلات جهانی، آنها را به مثابه شرکاء اصلی در کنار خود داشته و از این طریق هزینه های هژمونی - طلبی را کاهش دهد. از این رو نه تنها باید انسجام و ظرفیت های عملیاتی این اتحادیه نظامی حفظ شود، بلکه ضرورت دارد که توانمندی های تدافعی - تهاجمی آن تقویت شده و گسترش یابد. سامانه دفاع موشکی می تواند برآورنده بخشی از اهداف آمریکا باشد.

در این راستا، سامانه های دفاع موشکی حداقل سه کارکرد اساسی در زمینه دشمن سازی، گسترش و نیز تقویت توان نظامی - تدافعی برای ناتو در بردارند. نخست اینکه ناتو با تاکید بر تهدیدات موشکی خاص اقدام به دشمن سازی کرده و از این طریق به اقدامات و عملکردهای خود با توجیه دفاع در مقابل تهدیدات مشروعیت می بخشند. در توضیح بیشتر این مورد باید گفت که فعالیت ناتو پس از جنگ سرد با تردیدهایی همراه شد. بخصوص رئالیست ها هنوز هم در خصوص آینده ناتو تردید دارند. آنها معتقدند کاهش آشکار خطر برای یک اتحادیه آن را تضعیف می کند و سبب فروپاشی آن می شود. نیروهای پیوند دهنده اتحاد، تضعیف می شوند و در نتیجه قابلیت اعضاء برای از خود گذشتگی از بین می رود. آنها بر این باور هستند که اتحادیه ها به طور کلی در پاسخ به تهدید خارجی تشکیل شده اند و انسجامشان به طور وسیعی به تداوم تهدید وابسته می باشد. یک علت عمده انحلالشان ممکن است کاهش یا محو تهدیدهای خارجی باشد که از ابتدا علیه آن تشکیل شده بودند.^(۹۳) والتز می گوید سالهای ناتو و نه روزهایش شمرده می شود. فلسفه وجودی ناتو از بین رفته، چرا که دشمنش مرده است. دیوید هگلند در مقاله ای با عنوان «آینده ناتو» می گوید، اگر دشمن کسی را از او بگیرد، همانند این است که آب را از گیاه بگیرد، گیاه خشک می شود.^(۹۴) بنابراین ناتو، در فقدان تهدید کمونیسم

^۱ - Lisbon Summit

برای ادامه حیات، بایستی منطبق با خطرات و تهدیدات جدید ناشناخته و غیر قابل پیش‌بینی از نو سازماندهی و تجدید ساختار شود و با شرایط و تحولات بعد از جنگ سرد هماهنگ گردد. به ویژه این اتحادیه جهت پیشبرد اهداف و اجرای استراتژیها و روند اجرایی کردن خواسته‌ها و سیاست‌های کلان خود در جهان، نیاز به دشمنی فرضی و قدرتمند دارد.

روند دشمن‌سازی زمانی به طور موفقیت‌آمیز ایجاد می‌شود که تهدیدی مطرح شود که پتانسیل آن را داشته و در حدی گسترده باشد که این باور را ایجاد کند که امنیت اعضای این اتحادیه را مورد تهدید قرار می‌دهد. در دوران جنگ سرد اتحاد جماهیر شوروی نه در تصور بلکه در واقعیت نیز چنین توانی داشت و دشمن اصلی ناتو محسوب می‌شد. امروزه به نظر می‌رسد که کشورهای به اصطلاح سرکش و تهدید موشکی آنها می‌تواند در بردارنده چنین خصیصه‌ای باشد. تاکید بر تهدید موشکی می‌تواند اهداف دشمن‌سازی را برآورده نماید. به هر حال ضرورت سیاسی ایجاد می‌کند که فضای جدید بین‌المللی در جهت مقابله با بازیگران متعارض به وجود آید. بویژه اگر این بازیگران متخاصم به سلاح‌های کشتار جمعی و موشک‌های دوربرد نیز مسلح باشند، بهتر می‌توانند در راستای چنین اهدافی از آنها استفاده نمایند. وجود دشمنان ثابت برای ناتو در نهایت باعث سیاست‌گذاریهای ثابت و توجیه اقدامات آنها در سطح جهانی خواهد شد و این امر برای ایالات متحده آمریکا مزیت‌هایی بسیار دارد. مزیت دوم در زمینه تسهیل گسترش این اتحادیه است. گسترش اجزاء سامانه‌ها در مناطق مختلف و کشورهای متنوع به نوعی گسترش مرزهای ناتو به خارج از محدوده نفوذ فعلی این اتحادیه است. اجزاء آن دسته از سامانه‌ها که با امنیت اروپا و اعضای ناتو در پیوند هستند ممکن است در آینده در مکان‌های مختلفی توزیع شوند. همانگونه که امروزه دامنه آنها تا مرزهای میان سوریه و ترکیه رسیده است. این امر باعث تقویت نفوذ هر چه بیشتر این اتحادیه در این مناطق به ویژه در اروپای شرقی به بهانه پیشبرد طرح رهیافت مرحله‌بندی تطبیقی اروپایی خواهد شد. واضح است که ناتو تحت سیطره آمریکا، با استفاده از ضعف شوروی سابق و موقعیت کشورهای اروپای شرقی برای ملحق شدن به این پیمان، برنامه‌ای را جهت گسترش خود با هدف به زیر نفوذ خود درآوردن این منطقه، طراحی نموده است و این نشانگر آن است که توسعه این سازمان، یک عنصر اساسی استراتژی آمریکا می‌باشد. امروزه این توسعه از ابعادی با گسترش سامانه‌ها پیوند یافته است. حداقل در یک دهه اخیر موضوع گسترش ناتو به شرق در کنار موضوع سپر موشکی آمریکا در اروپا، یکی از مهمترین نگرانی‌های روسیه در سیاست خارجی بوده است. مسکو برنامه‌های مشترک آمریکا- ناتو را اجزایی از راهبرد کلان «مهار جدید» روسیه می‌داند که واشنگتن از ابتدای فروپاشی شوروی مجدانه در پی عملیاتی کردن آن بوده، بنابراین، مخالفت صریح خود را مکرراً نسبت به تحرکات ناتو در مرزهای غربی خود اعلام داشته است که نمود آن را در مخالفت انعطاف‌ناپذیر آن با طرح سایت سوم بوش برای چک و لهستان و برنامه کنونی اوباما می‌توان ملاحظه کرد. به هر حال، آمریکا در راستای استراتژی کلان هژمونی جویی تعریف و وظایفی جدید برای ناتو تعیین کرده است. برای به حداکثر رساندن نفوذ این ساختار، دولتمردان

آمریکایی و نخبگان سیاسی این کشور کاملاً بر این مساله اجماع دارند که می‌بایستی این سازمان به خارج از محدوده‌های کنونی خود گسترش یابد. حضور وسیع‌تر به معنای نقاط عملیاتی گسترده‌تر برای آمریکا خواهد بود. ورود ناتو به فرایند تصمیم‌گیری استقرار سامانه‌ها و شراکت عملی این اتحادیه در نهایت حضور آن را در نقاط مختلف به همراه خواهد داشت.

سرانجام، از دیدگاه ما سومین کارکرد سامانه‌ها برای ناتو این است که فی‌النتفسه توان نظامی و بخصوص تدافعی ناتو را افزایش داده و این کشورها در زمان‌های بحرانی با آسودگی بیشتری در بحران‌ها مداخله نموده و یا در هنگام درگیری سرکرده خود یعنی ایالات متحده در مناطق مختلف با نگرانی کمتری در کنار این متحد خود قرار خواهند گرفت. این بدان دلیل است که آنها نگرانی کمتری از دریافت آسیب‌پذیری به واسطه پرتاب موشک به خاک اعضاء این اتحادیه خواهند داشت.

تقویت توانمندی و نوسازی نیروهای نظامی منطبق با نیازهای جنگ‌های جدید و تحول در تهدیدات محور اصلی سیاست‌های آینده ناتو می‌باشد. این سازمان سعی دارد ایفای نقش جدید را بر مبنای محیط جدید بین‌المللی طراحی نماید. در این محیط آمریکا همچنان به عنوان تصمیم‌گیرنده نهایی نقش ایفا می‌کند و بقای بسیاری از زیر ساختارها در ناتو بستگی به ادامه ایفای نقش آن دارد.^(۹۵) البته ایالات متحده ضمن تقویت توان نظامی ناتو، با وارد کردن اعضای این اتحادیه به طرح‌های دفاع موشکی توانسته است هزینه‌های امنیت را نیز کاهش داده و بین اعضای این سازمان تقسیم کند. امروزه ادغام سامانه‌های آمریکا و ناتو و شراکت آنها در بالاترین سطح و حمایت و رضایت اروپایی‌ها از طرح رهیافت اروپایی دفاع موشکی اوپاما جهت دستیابی به این اهداف گسترده‌تر از جمله گسترش ارضی و تقویت نظامی‌گری ناتو و این دو نیز در نهایت در راستای منافع آمریکا می‌باشند. رضایت و همکاری ناتو در طرح‌های دفاع موشکی آمریکا در نهایت موجب تقویت روابط فرآتلانتیکی و این نیز موجب تثبیت هر چه بیشتر هژمونی آمریکا خواهد شد.

تقویت اتحادها و تحکیم نظم مطلوب منطقه‌ای

یکی از انگیزه‌های ایالات متحده از استقرار سامانه‌های دفاع ضد موشکی، به ویژه سامانه‌هایی که برخی یا کل اجزاء آنها در خارج از مرزهای سرزمینی مستقر می‌شوند، تقویت اتحادها با هم‌پیمانان پیشین، افزودن بر تعداد همکاران و متحدین در زمینه نظامی و بدین طریق ایجاد و تحکیم نظم‌های مطلوب منطقه‌ای است. از این رویکرد، اجزاء سامانه‌های ضد موشکی به واسطه اینکه نیازمند استقرار در مناطق مختلف و کشورهای متنوع هستند، می‌توانند این اهداف را عملی نمایند. چنانکه در فصول پیشین اشاره کردیم، در حال حاضر کمتر نقطه‌ای از جهان است که بحث استقرار سامانه‌های دفاع موشکی در آن مطرح نباشد و کمتر کشوری را می‌توان یافت که اشتیاقی برای میزبانی این سامانه‌ها نشان ندهد. استقرار سامانه‌های موشکی در خاورمیانه، شرق آسیا، اروپا و کشورهای اروپایی عضو ناتو و ترکیه، اروپای شرقی و به ویژه کشورهای جمهوری چک، لهستان، رومانی، آذربایجان، اکثر کشورهای

عربی در خلیج فارس، رژیم اسرائیل، استرالیا، ژاپن، کره جنوبی، تایلند و حتی کانادا را درگیر خود ساخته است. این امر به خودی خود شبکه‌ای نوین از همکاری نظامی-اطلاعاتی را میان ایالات متحده و هر یک از این واحدها موجب شده، آنها را با هم مرتبط ساخته و یک نظام پیچیده و در عین حال باثبات را خلق کرده، که در نهایت منجر به ارتقاء توانمندیهای نظامی و اطلاعاتی واشنگتن و تقویت فزونتر جایگاه این بازیگر خواهد شد.

به ویژه استقرار اجزایی از سامانه‌ها در خاک کشورهایی که رسماً میزبان این تجهیزات هستند، موجب ایجاد تعهدات دوجانبه شده و در مواردی باعث حضور هر چه بیشتر نیروهای نظامی و پایگاههای آمریکا در مناطق مختلف خواهد شد. بنابراین، تاسیسات دفاع موشکی زمینه یک روابط نظامی-دفاعی ویژه به کشورهای میزبان با ایالات متحده را اعطا می‌کنند. چرا که این پروژه مستلزم همکاری واقعی میان واشنگتن و متحدان مستقل جدیدی است که علاقه خود را به ایجاد اتحادی پایدار با ایالات متحده ابراز نموده باشند. میزبانان استقرار سایت دفاع موشکی باید آشکارا ایجاد اتحاد فرا آتلانتیکی را با این عمل (میزبانی سایتها) نشان دهند. این امر واشنگتن را در مقابله با چالشگران منطقه‌ای در وضعیت برتری قرار داده و در نهایت به طور کم‌هزینه‌تری به ایجاد و تقویت نظام‌های منطقه‌ای مطلوب خواهد پرداخت. در نتیجه چالشگران بالقوه‌ای نظیر چین، روسیه و یا هر رقیب دیگری از لحاظ ساختاری ضعیف‌تر خواهند شد؛ به گونه‌ای که قادر به ایجاد چالش اساسی علیه ساختار آمریکایی نخواهند بود.

چنانکه ذکر شد، یکی از مهم‌ترین استراتژی‌های ایالات متحده حفظ متحدین دیرینه واشنگتن و افزایش تعداد آنها با حضور در مناطق مختلف برای کمک به شکل‌گیری پیکره‌بندی سیاسی، نظامی و اقتصادی این مناطق به منظور منطبق ساختن هر چه بیشتر آنها با منافع آمریکا است.^(۹۶) برای حفظ چنین متحدینی لازم است که آمریکا تعهداتی امنیتی در زمینه همکاری دفاعی با آنها داشته باشد. اما در مواردی برخی همکاران منطقه‌ای واشنگتن نگران آن هستند که این کشور در هنگام بحران به دلیل آسیب‌پذیری موشکی از جانب کشورهای دارنده موشک‌های دوربرد، خود را از بحران دور نگه داشته و به تعهدات خود عمل نکند. اما چنانچه سامانه‌ها مستقر شوند، آمریکا می‌تواند حتی در صورتی که تهدیدات موشکی تاکتیکی در مناطق مورد منازعه وجود داشته باشد، با کم‌ترین هزینه و حداقل نگرانی نیروهای ماورای بحر خود را نگه دارد.^(۹۷) تلاش‌های آمریکا در شرق آسیا در زمینه دفاع موشکی نشان داده است که این اقدامات موجب رضایت متحدین بوده و تلاش در راستای استقرار سامانه‌های دفاعی به مستحکم‌تر شدن پیمان با متحدان کنونی کمک کرده است.

علیرغم این، آمریکا به این امر بسنده ننموده و تلاش داشته است با ایجاد قراردادهایی با کشورهایی که تاکنون در صف متحدین نبوده‌اند، آنها را نیز به صف دوستان استراتژیک وارد کند و بدینوسیله پیگیر اهداف گسترده‌تر خود در مناطق مختلف باشد. برای مثال فروپاشی شوروی منجر به این شد که منطقه اروپای شرقی دچار یک وضعیت خلاء قدرت شود؛ به صورتی که امروزه، قدرت‌های بزرگ

را در برابر هم قرار داده است و این در حالی است که کشورهای این منطقه هنوز عرصه رویارویی دو جریان لیبرال و سوسیالیست هستند. با توجه به شرایط بین‌المللی و یکه‌تازی‌های آمریکا در جهان، این کشور نگرانی خود را از وقوع چنین خلائی پنهان نکرده است. پیشنهاد استقرار سپر دفاع موشکی در خاور اروپا در دوره بوش با هدف نفوذ در این منطقه ارائه شد. امروزه نیز که بخش‌های وسیعی از تجهیزات رهیافت موشکی اوپاما برای اروپا در کشورهای شرق اروپا مستقر خواهند شد، این امکان را برای کاخ سفید به وجود می‌آورد که با حضور دائمی خود در منطقه و اعمال فشار و کنترل بر کشورهای معارض، ضمن پر کردن خلاء قدرت، متحدین جدیدی را نیز برای خود بوجود آورد و همچنین با خرید کشورهای اروپای شرقی و نصب سامانه‌های ضد موشکی در این کشورها، میان روسیه و این کشورها جدایی ایجاد کند و حتی می‌کوشد تا از طریق لهستان میان آلمان و روسیه حائل شود و موجبات شکاف بیشتر میان آنها را فراهم سازد. بنابراین، استقرار این سامانه‌ها در مناطق شرقی اروپا خواهد توانست میان مسکو به عنوان قدرتمندترین بازیگر این منطقه و پیرامون آن مرزبندی و جدایی ایجاد نماید. بدینگونه آمریکا حداقل از عدم وابستگی این کشورها به روسیه در آینده اطمینان پیدا خواهد کرد. بدین ترتیب، یک بازیگر مقتدر و مستقل و بعضاً رقیب یعنی روسیه را در مناسبات جهانی از پیش‌رو برداشته و یا حداقل زمینه همگرایی با آن را فراهم خواهد ساخت.

بنابراین موارد فوق نشان دهنده آن هستند که گسترش سامانه‌های ضد موشکی به تقویت و گسترش نفوذ آمریکا در مناطق مختلف کمک نموده و دست این کشور را در چیدمان نظام‌های منطقه‌ای بازتر خواهند نمود. این امر برای تقویت هژمونی آمریکا دارای مزیت بسیاری است. ماستاندونو معتقد است که هژمونی آمریکا در بطن نظام موجود منطقه‌ای است و عملاً تحت تاثیر کش و قوسهای قدرت آمریکا و سیاست منطقه‌ای این کشور قرار دارد. او که بحث خود را بر هژمونی ناقص در منطقه شرق آسیا متمرکز نموده است می‌گوید که درک علل موثر بودن هژمونی آمریکا در این منطقه به درک وسیع‌تر نمودن هژمونی آمریکا در سراسر جهان و شناخت و منشاء استمرار آن منجر خواهد شد. از نظر او پناه آوردن ژاپن به زیر چتر امنیتی آمریکا و اتحاد نظامی ژاپن- آمریکا شاید خالص‌ترین نمود هژمونی باشد. از این دیدگاه، تداوم تفوق آمریکا مبتنی بر متمرکز بودن حضور نظامی و اقتصادی آن در مناطق و نزدیک شدن به متحدین امنیتی جهت کاهش مشکلات و مسائل امنیتی مناطق و کاهش درگیری‌ها و پیروزی در بحرانها و منازعات در مقابل رقبای منطقه‌ای است.^(۹۸)

با این توصیف، حفظ متحدین، افزایش شمار دوستان، افزایش تعداد پایگاههای نظامی و حضور در مناطق مختلف و کنترل آنها و در نتیجه کاهش توان منطقه‌ای چالشگران، لایه‌های دیگر از اهداف متعدد آمریکا از استقرار سامانه‌های ضد موشکی را شکل می‌دهد. این امر همچنین نشانگر آن است که نیت آمریکا برای عمل به عنوان منبع اصلی نظم منطقه‌ای با حضور نظامی آن به نمایش گذاشته می‌شود. توان نظامی استراتژیک تدافعی- تهاجمی و به ویژه اتکاء به تکنولوژی‌های دفاع موشکی نگرانی‌های آمریکا را در هنگامه چینش نظم‌های مطلوب منطقه‌ای و گزینش سیاست‌های امنیتی در

راستای تحکیم هژمونی جهانی کاهش می‌دهد. چرا که دفاع موشکی یکی از بدترین سناریوها برای ایالات متحده، یعنی آسیب‌پذیری موشکی را از صحنه حذف خواهد کرد.

احیای پارابلوم؛ آمادگی برای مواجهه با عدم قطعیت آینده

در بسیاری از موارد رهبران ایالات متحده در توجیه استقرار سامانه‌های دفاع ضد موشکی به ظهور تهدیدات خطرناک‌تر در آینده اشاره کرده و تلاش کنونی خود در استقرار این تجهیزات را به نوعی آمادگی برای خنثی نمودن تهدیدات بالقوه آینده تفسیر می‌کنند. به عبارتی رهبران سیاسی و نخبگان نظامی واشنگتن در مباحث امنیتی خود آینده‌نگری را در پیش گرفته‌اند. طبق چهارچوب تئوریک پژوهش حاضر نیز، یکی از فرضیه‌های اصلی رئالیسم تهاجمی این است که نیت بازیگران در آینده به فعل ترجمه شده و صحنه سیاست جهانی را شکل می‌دهد. همچنین رئالیست‌های تهاجمی بر این اعتقادند که بازیگران در راستای حفظ بقای خود هیچ‌گاه نمی‌توانند در مورد نیت دیگر هم‌تایان خود مطمئن باشند و غالباً در محیط آنارشیک سیاست بین‌الملل، نیت را خصمانه تفسیر می‌کنند. در عین حال قدرت‌های بزرگ با تعقیب استراتژی‌های حفظ بقا به طور ناآگاهانه بازتولید ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل را تضمین می‌کنند و به شرایط مبتنی بر عدم اطمینان در آینده تداوم می‌بخشند و این امر آنها را ملزم به اتکا بر وضعیت خودیاری و استراتژی‌های رقابتی برای اطمینان از بقای خود می‌سازد. بدینگونه قدرت‌های بزرگ دائماً در فضای ناامنی و هراس به سر می‌برند و از این رو آنها به احتمالات بین‌المللی با جستجوی بیشتر قدرت و نفوذ، هنگامی که قادر به این کار باشند، پاسخ می‌دهند. هدف از این تلاش‌ها نیز این است که در مقابل تهدیدات احتمالی آینده آماده باشند. دولت‌ها از آنجا که تهدیدات امنیتی در سیستم بین‌الملل را اجتناب‌ناپذیر و همیشگی می‌دانند، با مینا قرار دادن قدرت در دسترس و موجود، پاسخ مناسب خود را به تحولات و تهدیدات بین‌المللی تعیین می‌کنند.

اصطلاح پارابلوم که ما آن را در اینجا به کار گرفته‌ایم می‌تواند بیانگر چنین وضعیتی یعنی آمادگی پیشاپیش قدرت‌ها برای مواجهه با تهدیدات آینده به منظور حفظ ثبات و بقا باشد. این اصطلاح به ایده‌ای در عصر قدیم اشاره دارد که اگر صلح می‌خواهید، برای جنگ آماده شوید. فرض این آموزه آن است که آمادگی نظامی، پیش‌شرط امنیت و ثبات در یک محیط خصومت‌آمیز است. این آموزه معمولاً با واقعگرایی همراه است. افراطی‌ترین نوع آن یعنی «بهترین شکل دفاع، حمله است»، محبوب نظامیان و جنگ‌طلبان در طول تاریخ بوده است.^(۹۹) همین ایده همواره استدلال رایجی برای حفظ ظاهر جنگی ضمن انکار تمایلات جنگ‌طلبانه بوده است.^(۱۰۰)

رهبران ایالات متحده نیز جهت مشروعیت دادن به اقدامات نظامی و سرمایه‌گذاری هر چه بیشتر در این زمینه به عدم اطمینان و قطعیت در آینده اشاره نموده و این وضعیت را نگران‌کننده دانسته و معتقدند فقدان آمادگی برای مواجهه با چنین موقعیت‌هایی ممکن است آنها را آسیب‌پذیر نماید. در

این زمینه رهبران واشنگتن عدم قطعیت را هم در نیت بازیگران، هم در زمینه نوع تهدیدات و هم مخاطرات تکنولوژیکی می‌دانند و خود را ملزم می‌دانند که با نوع تهدیدات در محیط امنیتی آینده و تغییرات سریع منطبق نمایند. از نظر راهبردپردازان آمریکایی استقرار سامانه‌های دفاع موشکی خواهد توانست بر برخی از نشانه‌های آسیب‌پذیری غلبه کرده و برخی از تهدیدات و از جمله تهدیدات موشکی را قبل از آنکه واشنگتن را غافلگیر نموده و در وضعیت بحرانی قرار دهند، خنثی نماید. از این‌رو یکی از اهداف و انگیزه‌های ایالات متحده از استقرار سامانه‌های دفاع موشکی آمادگی نظامی پیش از ظهور تهدیدات اساسی به منظور آمادگی در فضای عدم قطعیت آینده و از این‌رو آمادگی برای سرکوب نیت خصمانه چالشگران بالقوه در آینده است. چنانکه در مقدمه این کتاب اشاره نمودیم، آمریکایی‌های طرفدار دفاع موشکی برآنند که «جهان پس از جنگ سرد خطرناک‌تر است» زیرا پیش‌بینی در آن کمتر شده است و علت آن را نیز در ظهور چالشگران جدید علیه آمریکا جستجو می‌کنند و اتفاقاً اکثر این چالشگران نیز مسلح به موشک‌های دوربرد و میانبرد هستند. بنابراین آمریکا باید توانمندی این کشورها را در این زمینه پیش از آنکه تهدید عملی شود، از میان بردارد. برنامه‌ریزان آمریکایی بر این اعتقادند که سامانه دفاعی موشکی می‌تواند چنین توانمندی‌ای را برای آمریکا ایجاد کند.

استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱ نیز به خطرات جدید ناشی از سلاح‌های اتمی و تسلیحات کشتار جمعی اشاره می‌کند و پیشنهاد می‌کند که ایالات متحده باید در سیاست‌های بازدارندگی قدرتمند در برابر هر نوع حمله به قلمرو و یا منابع حیاتی خود بازنگری کند. بر طبق رهنمودهای این استراتژی، در کنار پیمان جلوگیری از تولید سلاح‌های کشتار جمعی، پیشگیری از هر نوع حمله به تمامی ایالت‌های آمریکا از راه‌های سیاسی و یا دیگر روش‌ها، جزو اولویت‌های مهم شمرده می‌شود. بدان معنا که آمریکا باید روش‌های قدرتمند دفاعی در برابر خطرات جانی و تهدیدات را در اختیار داشته باشد.^(۱۰۱) در این راستا استقرار سپرهای دفاع موشکی آمریکا می‌تواند حفاظتی مهم برای دفاع از سرزمین آمریکا در آینده باشد. همچنین در کنار این اهداف تدافعی، ایالات متحده خود را ملزم می‌داند که ظهور یک رقیب جهانی با توانایی هدف قرار دادن اهداف آمریکا را برای آینده‌ای غیر قابل پیش‌بینی، منتفی سازد. این بدان معناست که ایالات متحده باید به هر صورت ممکن از ظهور چالشگران قدرتمند در نظام ممانعت به عمل آورد. زلمای خلیل زاد می‌نویسد «جلوگیری از وقوع این امر برای منافع ایالات متحده ضروری است؛ آمریکا باید در صورت لزوم برای نیل به این مقصود به زور نیز متوسل شود».^(۱۰۲) نکته جالب این است که آمریکا از کسانی که به قصد انکار برتری این کشور فعالیت می‌کنند، به عنوان مخالف و چالشگر نظم یا صلح جهانی تعبیر می‌کند. یعنی کشور و یا قدرتی که در دنیا فکر می‌کند که آمریکا برتر نیست و با آن رقابت می‌کند، به عنوان مخالف تلقی می‌شود. به هر حال پیش‌بینی سناریوهای نگران‌کننده برای آینده بدین دلیل است که رهبران و نظامیان آمریکایی آینده را غیر قابل پیش‌بینی می‌دانند و بر این باورند که در صورت عدم آمادگی، کشور خود را در باتلاقی از مشکلات امنیتی خواهند دید. از این‌رو قصد دارند با ایجاد طرح‌هایی نظیر سامانه‌های

ضد موشکی دورتادور سرزمین خود و نیز سامانه‌های منطقه‌ای برای حفاظت از متحدین و دوستان، از جنبه امنیتی خود را در مقابل شرایط نامعلوم تضمین نمایند. در این راستا نیز باید هم اکنون از فرصت ظهور یافته و شکاف قدرت خود با دیگر بازیگران بهره برده و به طور فعالانه در پی اجرای طرح‌های خود باشند. آنها بسنده نمودن به قدرت کنونی را استراتژی مناسب و عاقلانه‌ای نمی‌دانند و معتقدند که جهت مواجهه با تهدیدات آینده باید بیش از پیش بر قدرت خود بیفزایند. در این راستا انزوایی به جهت اینکه تامین کننده منافع نبوده به حاشیه رانده می‌شود و قدرت و ثروت این کشور را به اختیار استراتژی فعالانه و طرح‌ریزی برنامه‌هایی برای آینده وا می‌دارد.

رهبران ایالات متحده همانند رئالیست‌های تهاجمی می‌اندیشند و بر این باورند که چنانکه فرصتی برای دیگر کشورها در عرصه بین‌الملل به وجود آید، از بیشینه‌سازی قدرت صرف‌نظر نکرده و به چالشی فرا راه برتری کنونی واشنگتن تبدیل خواهند شد. از این‌رو آنها سامانه‌های دفاع موشکی را ابزاری موثر برای رویارویی با تهدیدات احتمالی آینده می‌دانند. آنها به درستی اعتقاد دارند که چنانکه بازیگران کنونی نظام بین‌الملل، که برخی از آنها نیز به طور بالقوه چالشگر محسوب می‌شوند، اجرای طرح دفاع موشکی را بپذیرند، این مساله در زمان حاضر در عرصه بین‌الملل انعکاس یافته و ضمن تثبیت قدرت هژمون، موضع سایر چالشگران بالقوه نیز تضعیف می‌گردد. این امر مسیر را برای آمریکا که به طور رسمی برای رهبری و بر عهده گرفتن نقش پلیس در جهان اقدام می‌کند، هموارتر می‌نماید. از این دیدگاه استقرار سامانه‌های پدافند موشکی نشان‌دهنده رویارویی با چالشهای تازه در محیط استراتژیک آینده و تلاش برای رفع ابهام در رهبری آمریکا از طریق آمادگی پیشاپیش برای مواجهه با چالشگران و تهدیدات احتمالی ناشی از نیت خصمانه آنها است.

کسب امنیت مطلق

مجموع مباحث ذکر شده و ارزیابی اهداف و انگیزه‌های ایالات متحده از استقرار سامانه‌های دفاع ضد موشکی پس از جنگ سرد، ما را به مفهوم امنیت مطلق رهنمون می‌شود. محتوای اساسی چهارچوب تئوریک ما نیز بر این اساس بود که تمامی دولت‌ها و بالاحص قدرت‌های بزرگ برای دستیابی به موقعیت هژمونیک تلاش می‌کنند. این بدان دلیل است که هژمونی هدف غایی دولت‌ها و به معنای دستیابی به امنیت مطلق و فراغت از تهدید است. تنها با دستیابی به جایگاه هژمون و کسب امنیت مطلق است که دولت‌ها از اندیشه تهدید رها می‌شوند.

همچنین گفتیم که استراتژی کلان ایالات متحده نیز پس از جنگ سرد در راستای هژمونی و دستیابی به امنیت مطلق طرح‌ریزی شده است. این استراتژی و رفتارها و سیاست‌هایی که در راستای اعمال آن به کار گرفته شده‌اند، امنیت مطلق را به مثابه یک هدف غایی پیگیری نموده‌اند. بنابراین، هدف این کشور در جهان پسا جنگ سرد نه تنها «حفظ موقعیت» خود به عنوان قدرت بزرگ نظام، بلکه «به حداکثر رسانیدن قدرتش» بوده است. تحققاً بیشینه‌سازی قدرت در همه زمینه‌ها و از جمله

در عرصه نظامی و اقتصادی لازمه و پیش شرط دستیابی به هژمونی و امنیت مطلق و بنابراین فراغت از هرگونه تهدیدی است.

درک اهداف و انگیزه‌های ایالات متحده از استقرار سامانه‌های دفاع موشکی نیز بدون توجه به استراتژی کلان این کشور نمی‌تواند ما را به نتایج سودمندی رهنمود کند. بایستی مباحث ارائه شده پیشین این مساله را روشن کرده باشد که نهایی‌ترین هدف آمریکا از استقرار سامانه‌ها رفع هرگونه آسیب‌پذیری و از این‌رو دستیابی به امنیت مطلق است. این بدان معناست که تلاش واشنگتن برای غلبه بر ناامنی برآمده از ماهیت نظام بین‌المللی، از طریق تلاش برای کسب مصونیت کامل از تهدید خارجی، امروزه در قالب استراتژی دفاع موشکی مبنای سیاست این کشور در صحنه بین‌الملل گشته است.

باید توجه داشت که در درجه اول هدف اصلی و اولیه استراتژی دفاع موشکی، ساخت و ایجاد یک سامانه دفاعی است که بتواند در مقابل حمله موشک‌های بالستیک از تمامی ارضی همه ایالات آمریکا دفاع کند.^(۱۰۳) این هدف، مهم‌ترین اصل در برنامه‌ریزی امنیتی و نظامی برای قرن بیست و یکم تلقی شده است.^(۱۰۴) در این مسیر، ایالات متحده باید از تمامی ابزارها برای مصون ساختن سرزمین، نیروهای ماوراء بحار و نیز متحدین استراتژیک بهره گیرد. ابزارهای تامین امنیت و تجهیزات مورد استفاده برای مقابله با رقبا و چالشگران باید تمامی توانمندی‌ها و سناریوهای دشمن را مورد توجه قرار داده و با تهدیدات متنوع به ویژه تهدیدات و چالش‌هایی که احتمال ظهور آنها در آینده می‌رود، منطبق باشند. آینده‌نگری در مورد تامین امنیت و مقابله با چالش‌ها واشنگتن را به این مسیر سوق می‌دهد که با مدنظر قرار دادن عدم قطعیت در آینده و به ویژه عدم اعتماد به نیت بازیگران، خود را از محدود شدن به تصمیمات آنها برهاند. در تئوری و در عمل نیز محدود شدن به تصمیمات دیگران با جایگاه هژمونی که ایالات متحده در پی تحکیم آن است، سازگار نیست. این کشور به عنوان بازیگر بزرگ نظام بین‌الملل، حق خود می‌داند که به آنچه خود تفسیر می‌کند، عمل نماید و رهبران واقع‌گرای آن، به شدت به اینکه عدم حمله یا حمله به آمریکا بستگی به خواست کشورهای صاحب سلاح‌های تهاجمی داشته باشد، معترض هستند و آن را نشانه حق وتوی خارجی در مورد امنیت آمریکا می‌دانند.

بنابراین آنها بر این اعتقادند که استراتژی دفاع موشکی ضرورت اساسی برای نهادینه ساختن برتری آمریکا و ایجاد امنیت مطلق برای آن کشور می‌باشد. بازدارندگی دفاع محور به جهت ایجاد امنیت مطلق برای آمریکا، اعتبار این کشور را به خاطر پایبندی به تعهداتش و به خاطر عدم ترس از مورد حمله قرار گرفتن افزایش خواهد داد. این بدان دلیل است که در قرن جدید امنیت آمریکا را در رابطه با دیگر کشورها، نه بر اساس توانایی در تهدید موجودیت متقابل، بلکه امنیت را در توانایی انهدام موشک‌های بالستیک استراتژیک قبل از رسیدن به خاک آمریکا در نظر می‌گیرند. استراتژیست‌های نظامی بر این اعتقاد هستند که با وجود اینکه امروزه نقاط دست‌زنده به حمله احتمالی به آمریکا

افزایش یافته است و کشورهای آمریکا ستیز مجهز به توان موشکی و هسته‌ای هستند اما باز هم می‌توان امنیت مطلق را برای آمریکا ایجاد کرد. از این دیدگاه، کاهش احتمال حمله، به جهت ترس از تلافی گسترده، جای خود را به عدم حمله به آمریکا به جهت آگاهی به عدم پیروزی می‌دهد و امنیت نسبی جای خود را به امنیت مطلق می‌دهد. بوش با توجه به این منطق بود که از پیمان ضد موشک بالستیک خارج شد. سپر دفاعی این فرصت را در اختیار واشنگتن قرار می‌دهد که در بطن عدم توانایی کشورهای دشمن در حمله به آمریکا با توسل به سلاح‌های هسته‌ای و موشکی، سلطه خود را بر آنها گسترده‌تر و محکم‌تر سازد. بنابراین سامانه ضد موشکی، آمریکا را کاملاً مصون از دلمشغولی راجع به سلاح‌های اتمی و موشک‌های کشورهای هسته‌ای جهان سوم خواهد ساخت.^(۱۰۵)

در نتیجه، کاربست «استراتژی دفاع موشکی» نخست برای آمریکا و سپس برای هم پیمانانش و نیز «نهادینه کردن قدرت آمریکا و ایجاد امنیت مطلق» از جمله اولویت‌ها در سیاست خارجی این کشور محسوب می‌شود. همچنین با توجه به مباحث پیشین و این که چنین سامانه‌ای می‌تواند موازنه استراتژیک در صحنه جهانی را تحت تاثیر قرار دهد، بر قدرت‌های بالقوه هژمون (مانند چین) در آینده فشار وارد آورد و دولت‌های نوظهور دارای توانمندی موشکی و به اصطلاح نگران کننده را از هرگونه حمله به آمریکا و متحدان دلسرد نماید، اقتصاد آمریکا را برتر نگه دارد و به تقویت پیمانها و نیز تسهیل نظم‌های امنیتی منطقه‌ای مطلوب کمک کند؛ بنابراین یکی از مهم‌ترین گزینه‌ها و ابزارهای در دسترس برای دستیابی به امنیت مطلق است. امنیت مطلق در پرتو دفاع موشکی، هزینه تجاوز را آنچنان سنگین می‌سازد که کشورهای توسعه‌طلب ضرورتاً گرایش‌های صلح‌طلبانه پیدا می‌کنند. منطق امنیت مطلق نیز چنان است که تضمین بقای مطلق یک طرف در امحاء توانمندی‌های تهاجمی طرف مقابل، جستجو می‌شود. هدفی که تاکنون مورد پذیرش روسای جمهور آمریکا از دو جبهه جمهوری خواه و دموکرات قرار گرفته است.

جمع بندی:

مباحث این فصل نشان داد که ایالات متحده با استقرار سامانه‌های دفاع ضد موشکی در چارچوب سرزمینی و نیز مناطق خارج این کشور، قصد دارد که از آنها به مثابه ابزاری در جهت تحکیم و تثبیت هژمونی استفاده کند. در این روند، خنثی‌سازی توان تهاجمی کشورهایمانند چین، کره شمالی، جمهوری اسلامی ایران و برخی از کشورهای عربی-اسلامی که آینده آنها منشاء ظهور نگرانی‌های امنیتی برای واشنگتن است، رقابت تسلیحاتی کنترل شده و فشار بر اقتصاد کشورهای رقیبی همچون روسیه و چین، آمادگی برای مواجهه با وضعیت عدم اطمینان در آینده، تقویت دیپلماسی تهدید و تامین اهداف بدون درگیری عملی، تسهیل در حملات مداخله‌گرایانه و پیشدستانه بدون ترس از تلافی، متحدیابی نوین و تقویت اتحادیه‌های نظامی همکار، تسهیل در ایجاد نظم‌های منطقه‌ای مطلوب و در نهایت کسب امنیت مطلق از جمله اهدافی هستند که رهبران ایالات متحده آمریکا با استقرار سامانه‌های منسجم و جامع دفاع موشکی دنبال می‌کنند. مجموع این عناصر موجبات تغییر هر چه بیشتر موازنه قدرت به نفع ایالات متحده و در نتیجه گامی در جهت روند تثبیت و تحکیم تک‌قطبی هژمونیک جهان گستر است.

پی نوشت ها:

۱. بنیاد پژوهشی غرب شناسی (۱۳۸۴). **آمریکا دنیا را به کدام سو می برد؟**، تهران: انتشارات سروش، چاپ اول، ص ۳۸.
۲. بنگرید به: محمد جواد الوندی (۱۳۸۳). «تحول در مفهوم میلیتاریسم و تاثیر آن در روابط بین الملل: با تاکید بر یکجانبه گرایی نظامی آمریکا»، **فصلنامه سیاست دفاعی**، سال دوازدهم، شماره ۴۶، بهار، ص ۱۱۶.
۳. عبدالله قنبرلو (۱۳۸۹). **اقتصاد سیاسی مداخله گرایی در سیاست خارجی آمریکا**، تهران: انتشارات مطالعات راهبردی غیر انتفاعی، چاپ اول، ص ۱۹.
۴. به نقل از: فرشاد رومی (۱۳۸۷). «هدف های آمریکا از برپایی سامانه پدافند ضد موشکی در خاور اروپا»، **فصلنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، سال بیست و دوم، شماره اول و دوم، مهر و آبان، ص ۱۳۲.
۵. مسعود بنیانیان (۱۳۸۰). «استراتژی دفاع ملی موشکی آمریکا: سیر تحول و منازعات درونی»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال پانزدهم، شماره ۲، تابستان، ص ۵۳۲.
6. Oliver Schmidt (2008). "Assessing the Reasons for a U. S Ballistic Missile Defense", **Dusseldo Refe Institute for Aussen-and Sicherheitspolitik**, DIAS-Analysis, NO 35, November, p:5, available at: http://www.dias-online.org/fileadmin/templates/downloads/DIAS_Analysen/Analyse35.pdf
7. Oliver Thranert (2010). "NATO and Missile Defence: Opportunities and Open Questions", **Center for Security studies**, Analysis in Security Policy, NO. 86, December, p:2.
8. Department of State (2008). "Proposed U. S Missile Defense Assets in Europe", United State of America, Distribution Staement a. Aproved For Public release, distribution is unlimited. , /MDA/2650 (15JUN) p:1, Available at: <http://www.aic.cz/cms/md706-brochure.pdf>
9. Missile Defense Agency (2011). "Missile Defense Agency Program Update", **Department of Defense**, Approved for Public Release, 11-MDA-6310, 10 August, p:1.
۱۰. جی. جان. مرشایمر (۱۳۹۰). **ترازوی سیاست قدرت ها بزرگ**، مترجم: غلامعلی چگنی زاده، تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول، ص ۴۲۴.
11. Jonatan Holslag (2012). "China's Deterrence Paradox: Explaining China's Minimal Deterrence Strategy", p:2, Available at: <http://www.vub.ac.be/biccs/site/assets/files/Jonathan%20misc/Nuclear.pdf>

۱۲. کابک خیبری (۱۳۸۲). «توان استراتژیک چین و نگرش ایالات متحده آمریکا». در: **مجموعه مقالات بررسی روابط ایران و چین**، تهران: مرکز بررسی‌های استراتژیک، چاپ اول، ص ۱۴۷.
13. Steven Hilderth(2007). "Ballistic Missile Defence: Historical Overview", **(CRS) Report For Congress** ,Order Code RS 22/20,Updated July 9/2007,p:8.
۱۴. «جنگ ستارگان: آمریکا نیمی از بازار جنگ افزارهای دفاعی را دارد». **ماهنامه اقتصاد ایران**، سال ششم، شماره ۶۲، فروردین ۱۳۸۳، ص ۴۶.
۱۵. خیبری، همان: ص ۱۴۸ و همچنین بنگرید به:
- M. Elaine Bunn(2001). "Strategic Nuclear Forces and National Missile Defense:Toward an Integrated Framework",p:۳۴۰, available at: <http://www.isn.ethz.ch/DigitalLibrary/Articles/Detail/?ots591=4888caa0-b3db-1461-98b9-e20e7b9c13d4&size544=10&lng=en&id=101029>
16. Keenan Bock and Kevin Morgan(2012). "Missile Defense and Advocacy Alliance", **Missile Defense Heading Update**, November 2,2012-November 9,2012,p:10, Available at: <http://www.missiledefenseadvocacy.org/data/images/october%2026%20headline%20update.pdf>
17. Klaus-Dieter Schwarz(2005). "The Future of Deterrence", **SWP Research Paper (English Version)** ,Stiftung Wissenschaft und Politik,German Institute for International and Security Affairs,June,Berlin,p:14.
۱۸. بنگرید به: خیبری، همان: صص ۱۴۹-۱۵۵.
۱۹. زیمیرو شمشاد (۱۳۸۶). «قرن بیست و یک چگونه تهدید می شود؟»، شهرپور، ص ۵، برگرفته از: <http://esalat.org/images/qarn%2021%20chegona%20tahdid%20meshawad%20.htm>
۲۰. چارلز. ال. گلسر (۱۳۸۶). **دفاع موشکی ملی و آینده سیاست تسلیحاتی هسته‌ای آمریکا**، ترجمه و تدوین اسماعیل بشری، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک گروه پژوهشی مطالعات بین‌المللی، ص ۸۰.
21. Robert. P Haffa and et al(2009). **Deterrence and Defense in The Second Nuclear Age** ,Analysis Center Paper ,Northrop Grumman, March,p:26.
22. Holslag,Ibid,p:10.
۲۳. پیتر. گریز هیز (۱۳۸۵). «هزمون از دیدگاه چین»، برگردان زهرا رضایی، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۴۰، تابستان، ص ۲۶۴.
۲۴. گلسر، همان: ص ۵۶.
۲۵. در سال ۲۰۱۰ پنتاگون گزارش داد که چین ۲۰ موشک بالستیک میان‌قاره‌ای موسوم به Dong-Feng 4 و ۳۰ موشک Dong-Feng 31 را در سیلوه‌های کشور خود مستقر کرده است. در کل چین ممکن

- است در حال حاضر کمتر از ۳۰ موشک داشته باشد که قادر باشند ایالات متحده را هدف قرار دهند. در این مورد بنگرید به: 8 Holslag, Ibid, p:
26. Reuben Steff (2011). "Global Missile Defence: Agent of Disorder or New Co-operative Mission?" **61st PAS Annual Conference**, London, England, Department of Political Studies University of Otago, April, p: 15, 16.
27. Oliver Schmidt (2008). "Assessing the Reasons for a U. S Ballistic Missile Defense", **Dusseldo Refe Institute for Aussen- and Sicherheitspolitik**, DIAS-Analysis, NO 35, November, p: 7, available at: http://www.dias-online.org/fileadmin/templates/downloads/DIAS_Analysen/Analyse35.pdf
28. Sourabh Gupta (2003). "Constitution and Shield: Dilemmas, Obstacles and Choices on Japan's Path to Naval Ballistic Missile Defense", p: 2, Available at: <http://www.princeton.edu/jpia/past-issues-1/2003/5.pdf>
29. Chung-in Moon and Jong-Yun Bae (2003). "The Bush Doctrine and the North Korea Nuclear Crisis", **Asian Perspective**, VOL. 27, NO. 4, p: 15.
۳۰. علیرضا ثنایی (۱۳۸۸). «تضمین امنیتی با پرتاب موشک»، **روزنامه همشهری**، سال هفدهم، شماره ۴۸۱۲، یکشنبه ۳۰ فروردین، ص ۱۷.
۳۱. نسرین رضایی (۱۳۸۸). «کره ضربه دوم را وارد کرد»، **روزنامه اعتماد ملی**، چهارشنبه ۶ خرداد، شماره ۹۳۰، ص ۶.
32. Michael. D Maples (2007). "Current And Projected National Security Threats To The United States", **Statement For The Record House Permanent Select**, Committee On Intelligence—18 January, p: 9.
۳۳. به نقل از: 20 Moon & Bae, Ibid, p:
34. Ministry Of Defence UK (?). **Missile Defence**, A Public Discussion Paper, Produced By DCCS Media On Behalf Of The Director General Corporate Communications, Crown Copyright 12/02, c40, p: 120.
۳۵. لارنس فریدمن (۱۳۸۶). **بازدارندگی**، مترجم فریبا پالیزی، تهران: نشر مهاجر، چاپ اول، ص ۱۲۱.
36. Uzi Rubin (2010). "Recent Development in Missile Defense", **CERI STRATEGIC PAPERS**, N° 6, Rencontre Stratégique du 24 mars, English Version, p: 2, available at: http://www.sciencespo.fr/cei/sites/sciencespo.fr.cei/files/n6_24032010.pdf
۳۷. بنگرید به:
- (2006). "CNS Special Report On North Korean Ballistic Missile Capabilities" **Center For Nonproliferation Monterey Institute Of International**

Studies, March 22, p:9, Available at: <http://cns.Miis.Edu/stories/pdfs/060321>.

Pdf

Haffa & et.all, Ibid, p:27.

38. Andrew Fickert and K. Alan. Kronstadt(2003). "Missile Proliferation and the Strategic Balance in South Asia", **CRS Report for Congress**, Congressional Research Service, The Library of Congress, Order Code, RL32115, (October), p:7.

39. Joseph. S. Bermudez(1999). **A History of Ballistic Missile Development in the DPRK**, Monetary Institute of International Studies, Center for Nonproliferation Studies, Occasional Paper, p:23.

40. Fickert & Kronstadt, Ibid, p: 12.

41. Steven Hilderth(2007). "Ballistic Missile Defence: Historical Overview", **(CRS) Report For Congress**, Order Code RS 22/20, Updated July 9/2007, p:2.

42. Bruno Gruselle(2012). "Star Wars Rebooted: Global Missile Defense in 2017", **Center for Study of Weapons of Mass Destruction**, CSWMD Proceedings, October, P:4.

43. Fickert & Kronstadt, Ibid, p: 11.

۴۴. برای مطالعه دیدگاهی مشابه بنگرید به: Haffa et. all, Ibid, p:17

۴۵. علی باقری دولت آبادی (۱۳۸۳). **بازدارندگی هسته‌ای و گسترش سلاح‌های هسته‌ای در جهان سوم**، پایان نامه ارشد روابط بین الملل، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ص ۵۶.

46. Fickert & Kronstadt, Ibid, p: 10-11.

۴۷. در ادامه همین فصل به این مساله اشاره خواهیم نمود که نوعی مسابقه تسلیحاتی از جانب چین که تهدیدی اساسی برای واشنگتن ایجاد نکند، به واسطه اینکه بر توسعه اقتصادی مداوم پکن تاثیر منفی می‌گذارد، مطلوب رهبران واشنگتن است و اتفاقاً یکی از اهداف استقرار سامانه‌ها به همین موضوع باز می‌گردد.

۴۸. حمید فرهادی نی (۱۳۸۰). «توسعه تسلیحات کشتار جمعی سوریه و عربستان سعودی»، **ترجمه نگاه**، سال دوم شماره ۱۱، اردیبهشت، ص ۴۸.

49. The Institute for Foreign Analysis(2009). **Missile Defense, the Space Relationship and the Twenty-First Century**, Report Published by Independent Working Group, Washington. DC, p:5, version pdf available at: <http://www.ifpa.org/pdf/IWG2009.pdf>

50. Elizabeth Bakanic and Et. Al(2008). "Preventing Nuclear Proliferation: Chain Reactions: Japan, South Korea and Egypt", **Priceton University**, Woodrow Willson School of Public & International Affairs, January, p:20.

۵۱. برای مثال بنگرید به: p:4, Ibid, The Institute for Foreign Analysis.

۵۲. برای مثال بنگرید به:

Sean Kay(2012). "NATO's Missile Defense- Realigning Collective Defense for the 21st Century", **PERCEPTIONS**, Spring, Volume XVII, Number 1, p:39.

53. John D Janson(2010). "The Iranian Ballistic Missile Threat and a Phased, Adaptive Approach to Missile Defense for Europe", **Small Wars Journal**, September 20, p:4.

۵۴. بنگرید به:

Mry Kaszynski and Daniel Painter(2012). "U. S Missile Defense and European Security", **Perspective**, June 25, American Security Project, p:3, available at: <http://www.scribd.com/doc/97847923/U-S-Missile-Defense-and-European-Security>

Kimberly Misher(2012). "way Obama is Right on Missile Defense- What's Next?", **CARNEGIE**, Empowerment for International Peace, Policy Outlook, p:3, Available at: http://carnegieendowment.org/files/misher_missile_defense.pdf

55. Schmidt, Ibid, p:8.

56. Janson, Ibid, p:4.

57. Stephan Pullinger & et al(2007). **Missile Defence And European Security**, Published by European Parliament's Subcommittee on Security and Defence, 12 november, p:10, Available at: http://www.isiseurope.org/pdf/2007_artrel_72_pe%20missile%20defence%20and%20european%20security.pdf

۵۸. در مورد این ادعاها در مورد توانمندی های موشکی ایران، بنگرید به:

' Carengie Endowment For International Peace(2002). "Ballistic Missile Capabilities In the Middle East", **Proliferation Analysis**, April 26, p:2, Available at: <http://www.carnegieendowment.org/publications/index.cfm?fa=view&id=11802&prog=zgp&proj=zme,znpp>

Andrew Feickert(2004). "Iran, s Ballistic Missile Capabilities"; **CRS Report for Congress**, received through the CRS Web, order code RS21548, august 23, 2004, p:4, Available at: <http://fpc.state.gov/documents/organization/39332.pdf>

۵۹. سامیا ناخول (۱۳۸۶). «توان نظامی ایران از دیدگاه غربی‌ها»، **مجله هوایی**، یکشنبه ۲۰ آبان، ص ۱، برگرفته از:

[/http://air-mag.blogspot.com/1386/08/20/post-1009](http://air-mag.blogspot.com/1386/08/20/post-1009)

60. Stephan Blank (2003). "Iran's missile show for domestic Audience", **Asia Times**, online, 24 July, p:1, Available at http://www.atimes.com/atimes/Middle_East/EG24Ak02.html

61. Oliver Thranert (2010). "NATO and Missile Defence: Opportunities and Open Questions", **Center for Security studies**, Analysis in Security Policy, NO. 86, December, p:2.

۶۲. جامعه بین‌الملل و بسیاری از هوادارن کنترل تسلیحات، معاهده ABM را بنیان ثبات بین‌المللی و اجرایی شدن دیگر معاهداتی مانند معاهده عدم گسترش تسلیحات هسته‌ای، رژیم کنترل تکنولوژی موشکی ۱۹۸۷ (MTCR)، معاهده جامع منع آزمایشات هسته‌ای (CTBT) ۱۹۹۶ می‌دانستند. در این مورد بنگرید به: Mark. S. McConkey (2003). **Ballistic Missile Defense and National Defense Strategy: Striking a Balance between defense, Cost and risk**, U. S Army War College, Carlisle Barakks, Pennsylvania 17013, April, p:8.

با این وجود، برخی نیز ادعای آمریکا را به طور مطلق پذیرفته و معتقدند که استقرار سامانه‌ها در نهایت به کاهش رقابت تسلیحاتی می‌انجامد. از این‌رو این مبحث قابل جدل و گسترده است و دانشجویان سیاست بین‌الملل می‌توانند موضوع واکنش دیگر کشورها به سامانه دفاع موشکی و یا تأثیراتی را که این سامانه‌ها می‌توانند بر روند مسابقه تسلیحاتی و معاهدات کاهش تسلیحات می‌گذارند، مورد بررسی قرار دهند. ۶۳. بنگرید به:

Guardian (11 Apr 2007). "Russia Threatening New Cold War Over Missile Defence", Available at: <http://guardian.co.uk/world/2007/apr/11/usa.topstores3>

۶۴. RIA Novosti (25 Apr. 2007). "U. S Missile Shield Expansion May trigger New arms race-expert", Available at: <http://en.rian.ru/world/20070425/64394806.html>

۶۵. اسکندر-ک آخرین نسخه موشک‌های موسوم به اسکندر هستند که همه جزییات در مورد فناوری‌های آنها هنوز افشا نشده است و تخمین زده می‌شود بیش از ۲۰۰۰ کیلومتر برد داشته باشند و همزمان موشک‌های کروز را حمل نموده و میزان عدم دقت آنها تا هفت متر پیش‌بینی شده است.

66. F. William Engdahl (2011). "Why Moscow doesn't believe Washington on missile defense or on just almost nothings", December 1, p:1, available at: <http://rt.com/politics/amd-nuclear-missile-iran-981/>

۶۷. البته ما پیش‌تر در همین فصل در مورد فرایند مدرنیزاسیون نظامی و تسلیحاتی و تلاش‌های این کشور برای دستیابی به نسخه‌های متنوع موشک‌های تهاجمی به ویژه برای حفظ توان استراتژیک در مقابل آمریکا

اشاره کردیم. در اینجا به طور خلاصه به برخی دیگر از تلاش های واکنشی این کشور به سامانه های دفاع موشکی می پردازیم.

68.zhang Hui(2006).”Space Weaponization and Space Security: A Chines Perspective”,**China Security**,Volume 2,Issue 1,Spring,p:26,available at: http://www.wsichina.org/attach/CS2_3.Pdf

۶۹.بنگرید به: بنیاد پژوهشی غرب شناسی(۱۳۸۴). آمریکا دنیا را به کدام سو می برد؟، تهران: انتشارات سروش، چاپ اول،ص:۲۴.

۷۰.مرشایمر،همان:ص:۵۲.

۷۱.قنبرلو،همان:صص:۱۶۶-۱۶۱.

۷۲. نوام چامسکی(۱۳۷۳). **دمکراسی بازدارنده**، ترجمه احمد تابیک، تهران: انتشارات کیهان،ص:۷۹.

۷۳.سریع القلم،۱۳۸۰: ۵۷.

74.Kevin Pollpeter(2013).”Chaina's Second Ballistic Missile Defense Test:A Search for Strategic Stability”,**SITC Bulletin Analysis**, University of California,Institute on Global Conflict and Cooperation,February,p:1-2.

۷۵. مدیر کل کنترل تسلیحات در وزارت خارجه چین، شا ژو کائنگ موضع پکن را چنین خلاصه می کند: «ما باید برای مغلوب ساختن خط دفاعی شما [آمریکا] پول زیادی خرج کنیم... اما در غیر این صورت آمریکا احساس می کند که می تواند هر لحظه به هر جا حمله کند و این قابل تحمل نیست. اطمینان و تضمین آمریکا در مورد اینکه این سامانه ها فقط برای جلوگیری از حملات کشورهای یاغی است فایده ندارد». شا می گوید «چگونه می توان امنیت ملی را بر اساس تضمین حسن نیت شما [آمریکا] قرار داد؟» به نقل از:استفان. ام. والت(۱۳۸۳).«حفظ عدم توازن جهانی: خویشتنداری و سیاست خارجی آمریکا»، در: جی. جان. ایکنبری، **هژمونی آمریکا در قرن بیست و یک، تنها ابر قدرت؛ مترجم عظیم فضلی پور**، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ دوم،ص:۲۲۸.

76.Grusle,Ibid,p:3.

۷۷.مرشایمر، همان:ص:۴۳

۷۸.مقایسه شود با: قنبرلو،همان:ص:۱۶۷.

۷۹.سیدرضا میرطاهر(۱۳۸۶).«استقرار سپر دفاع موشکی ایالات متحده در اروپا و تاثیر آن بر امنیت ملی ج.ا. ایران»، **ماهنامه اطلاعات راهبردی**، شماره. ۵۰، تیر، ص:۲۰.

۸۰.حسین دهشیار (۱۳۸۳). **سیاست خارجی آمریکا پس از یازده سپتامبر**، تهران:انتشارات خط سوم، چاپ اول،ص:۵۴.

۸۱.به نقل از: جواد اطاعت و شهاب جهانیان(۱۳۸۷).«دلایل و روند تهاجم نظامی آمریکا به عراق»، **اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، شماره ۲۴۷-۲۴۸، سال بیست و دوم، فروردین و اردیبهشت،صص:۶۲-۶۱.

۸۲. قنبرلو، همان:ص:۱۰۲.

83.Missile Defense Agency,Ibid,p:7.

84. Ogawa Shinichi(2002). "Missile Defense and Deterrence", **NIDS Security Reports**, NO. 3, March, p:32, Available at: http://www.nids.go.jp/english/publication/kiyo/pdf/bulletin_e2001_2.pdf

۸۵. بنگرید به:

Department of Defense(201). "Defese Budget Priorities and Choices", **Department of Defese United States of America**, January, p:10, Fisical Year 2014", Department of defense, United States of America, April.

86. masako Ikegami(2003). "Missile Defense and Nuclear Deterrence in Post-Cold War Regional Conflicts", **Presented at the 8th ISODARCO Bejijn Seminar on Arms Control**, Beijing, 14-18 Octobr, p:2, available at: <http://www.isodarco.it/courses/candriai03/paper/candriai03-Ikegami.pdf>

۸۷. افزایش ریسک آسیب‌پذیری ایالات متحده باعث عدم اطمینان متحدین به تعهدات آمریکا و مورد تردید قرار دادن بازدارندگی گسترده می‌شود. چرا که متحدین آمریکا خصوصاً آنهایی که زیر چتر امنیتی واشنگتن هستند نگران هستند اگر زمانی با کشوری درگیر شوند که دارای توانمندی موشکی گسترده است، آمریکا به دلیل ترس از پرتاب موشک به سرزمین خود از متحدین خود حمایت نکند. بنابراین، این ترس ممکن است بر روابط میان واشنگتن و متحدینش نیز تاثیر بگذارد. برای تفسیری مشابه بنگرید به: Shinichi, Ibid, p: 32

از این رو، استقرار سامانه دفاع موشکی جهت اطمینان متحدین به تعهدات واشنگتن نیز ضرورت می‌یابد.

88. Shinichi, Ibid, p:32.

89. James Fifiel(2013). "Missile Defense in Turkey", **Institute Geoge Marshall Policy Outlook**, February, p:6, Available at: <http://marshall.org/wp-content/uploads/2013/08/Fifiel-Missile-Defenses-in-Turkey.pdf>

۹۰. مقایسه شود با: گلسر، همان: ص ۱۱.

۹۱. برای مرور تاریخچه این سامانه‌ها بنگرید به فصول ۳ و ۴ کتاب حاضر

92. Steven. A Hilderth and Carl. EK(2011). "Missile Defense and NATO's Lisbon Summit", **Congressional Research Service**, Prepared for Members and Committees Congress, January 11, 7-5700, p:1, available at: <http://www.fas.org/sgp/crs/weapons/RL34051.pdf>

۹۳. بنگرید به: مک کال، ۱۳۷۹: ۳.

۹۴. بنگرید به: ابومحمد عسگرخانی (۱۳۸۳). **رژیم‌های بین‌المللی**، تهران: سلسله انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، چاپ نخست، اردیبهشت، ص ۴۷.

البته هگلند بر خلاف والتز تنها بر وجود دشمن بسنده نمی کند، بلکه موضوع را از منظر دیدگاه‌های نابرابری درونی ناتو می‌کاود، او می‌گوید در درون ناتو فرانسه و آمریکا اختلافات شدیدی دارند و فرانسه اندیشه رهبری جناح اروپایی ناتو را در سر دارد و همین مساله موجب تضعیف ناتو در آینده می‌گردد.
۹۵. رامین نیا، ۱۳۸۲: ۱۰۶.

96. Barry. R. Posen(2003). "Command Of the Commons: The Military Foundation of U. S Hegemony", **The MIT Press Journals**, p:6, Available at : http://belfercenter.ksg.harvard.edu/files/posen_summer_2003.pdf

97. Ikegami, Ibid, p:3.

۹۸. مایکل ماستاندونو (۱۳۸۳). «هژمونی ناقص و نظام امنیتی در آسیا-اقیانوسیه»، در ایکنبری: همان، بنگرید به صص ۲۸۹-۲۸۳.

۹۹. گراهام ایوانز و جفری نونام (۱۳۸۱). **فرهنگ روابط بین‌الملل**، مترجمان حمیرا مشیرزاده و حسین شریفی، تهران: نشر میزان، چاپ اول، تابستان، ص ۶۲۹.
۱۰۰. فریدمن، همان: ص ۱۶.

۱۰۱. کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا (۱۳۸۳). **استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن بیست و یک**، مترجمان: دهمشگی، جلال و همکاران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، چاپ چهارم، چاپ چهارم، ص ۲۷۶.

۱۰۲. به نقل از: نیکلاس لمان (۱۳۸۲). «نظم جهان آینده»، ترجمه: فصلنامه راهبرد، مرکز تحقیقات استراتژیک شماره ۲۰، ص ۲۹.

۱۰۳. مقایسه شود با:

Daalder, Ivo H. ,James M,Goldgeier and james M. Lindsay(2000). "Deploying NMD: Not Whether, But how". **Survival**, Vol 42, No1, spring, p:6-7.

۱۰۴. چالمرز جانسون (۱۳۸۴). **مصائب امپراتوری؛ امپریالیسم نظامی آمریکا در قرن ۲۱**، مترجمان عباس کاردان و حسن سعید کلاهی خیابان، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر تهران، چاپ نخست، ص ۲۵.

۱۰۵. بنگرید به: دهشیار، همان: ص ۱۸۰ و مقاله ارزشمند زیر از همین نویسنده:

حسین دهشیار (۱۳۸۰). «تروریسم و چالش تئوریک سیستم دفاع موشکی»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال پانزدهم، شماره چهار، زمستان، ۱۱۸۵.

نتیجه گیری نهایی:

مباحث این کتاب در جهت ارائه پاسخ به مساله اصلی «دلایل استراتژیک استقرار سامانه‌های دفاع ضد موشکی ایالات متحده آمریکا پس از جنگ سرد» طرح شده‌اند. فرضیه اصلی ما این بود که ایالات متحده با استقرار سامانه‌های دفاع ضد موشکی در پی از میان بردن موازنه راهبردی و افزایش شکاف قدرت خود با دیگر واحدهای نظام بین‌الملل و خصوصاً کشورهای چالشگر و ایجاد و تثبیت هژمونی است. در راستای ارزیابی این فرضیه و با این هدف که نشان دهیم چگونه سامانه‌های دفاع ضد موشکی اهداف مزبور را برآورده می‌کنند، با گزینش مناسب‌ترین نظریه به عنوان چارچوب تئوریک و بهره‌گیری از جدیدترین داده‌ها و اخذ اطلاعات از مهم‌ترین و جدیدترین آثار این حوزه، به بحث‌های موشکافانه در این زمینه پرداخته و مساله مورد بررسی را مورد واکاوی دقیق قرار دادیم.

در این راستا پس از ارائه یک مقدمه در اهمیت و ضرورت مساله مورد بررسی کتاب، فصل اول را به بررسی پیشینه تحقیق و معرفی مهم‌ترین آثار مربوط به این حوزه و نقاط قوت و ضعف آنها اختصاص دادیم. سعی نمودیم غیر از آثاری که مستقیماً درباره موضوع مورد بررسی کتاب حاضر مطالبی ارائه داده‌اند؛ دیدگاه‌های متنوع در مورد سامانه‌های دفاع موشکی به طور خاص معرفی شده و نقطه تمرکز مباحث آنها را مورد بررسی قرار دهیم. در طبقه‌بندی این تالیفات اشاره شد که برخی از آثار به توانمندی‌های فناوری و کارایی یا عدم کارایی تکنولوژیکی سامانه‌ها پرداخته‌اند. گروهی بر توصیف سامانه‌ها و تجهیزات به کار گرفته شده در آنها متمرکز شده‌اند؛ بخشی از تحقیقات با روشی توصیفی به تکامل روند تاریخی سامانه‌ها پرداخته و تعدادی از تحقیقات نیز به مباحث و جدل‌های صحنه سیاست داخلی آمریکا که میان احزاب و گروه‌ها و روسای جمهور و کنگره مطرح شده‌اند، پرداخته‌اند. سپس به معرفی محتوای اصلی پژوهش‌هایی پرداختیم که پیش‌تر سعی در تبیین اهداف ایالات متحده از استقرار سامانه‌های دفاع موشکی داشته‌اند. گفتیم که برخی از کارشناسان صرفاً بر مقابله با تهدید موشکی کشوری خاص مثل چین و تحت فشار قرار دادن این کشور اشاره کرده‌اند. حجم زیادی از آثار هدف ایالات متحده را مقابله با کشورهای نوظهور موشکی (به ویژه کره شمالی و جمهوری اسلامی ایران) عنوان کرده‌اند. گروهی از کارشناسان نیز به اهداف استراتژیک‌تر ایالات متحده و نگاه این کشور به گذار از موازنه راهبردی و ایجاد تفوق نظامی - هسته‌ای یکجانبه اشاره کرده‌اند. با وجود آنکه تلاش اندیشمندان فوق و نتایج کار آنها در هدف‌یابی نگارنده کتاب حاضر بسیار سودمند بوده‌اند؛ با این وجود، غالب این پژوهش‌ها بدون در نظر گرفتن استراتژی کلان ایالات متحده به تبیین اهداف این کشور از استقرار سامانه‌ها پرداخته بودند. همین امر باعث شده بود که بسیاری از آثار فاقد یک چارچوب تئوریک تبیین‌گرایانه و منسجم باشند. همچنین بسیاری از این آثار به دلیل تقلیل‌گرایی و تبیین تک‌علیتی و فروکاستن اهداف ایالات متحده به یک مورد خاص، در ارائه یک الگوی تبیینی ناکام مانده‌اند. تلاش نگارنده کتاب حاضر این بود که با بهره‌گیری و ترکیب نقاط قوت پژوهش‌های پیشین، بهره‌گیری

از یک چارچوب تئوریک علمی، مفهومی و منسجم و نیز اجتناب از تقلیل‌گرایی و نگاه تک بعدی از ادبیات کنونی فراتر رفته و بتواند اهداف استراتژیک ایالات متحده از استقرار سامانه‌های دفاع موشکی پس از جنگ سرد را آنگونه که بایسته است در قالب یک الگوی جامع و منسجم تحلیل نماید. بنابراین، موفقیت این کتاب را می‌توان با میزان موفقیت نگارنده در دستیابی به این هدف و کمکی که به درک اهداف استراتژیک ایالات متحده از استقرار سامانه‌های دفاع موشکی پس از جنگ سرد ارائه داده است، مورد ارزیابی قرار داد.

به این نکته اشاره شد که تردید کمی در این زمینه وجود دارد که دیدگاه حاکم بر استراتژی امنیتی ایالات متحده هنوز هم اساساً ریشه در رئالیسم دارد. بنابراین، به لحاظ نظری مناسب‌ترین تئوری که برای توضیح اهداف استراتژیک استقرار سامانه‌های دفاع ضد موشکی پس از جنگ سرد تشخیص داده شد، تئوری رئالیسم تهاجمی است. در این راستا، در فصل دوم پس بررسی سیر تکاملی پارادایم رئالیسم، به تشریح و بیان مهم‌ترین اصول نظریه رئالیسم تهاجمی پرداختیم. طبق این تئوری هژمونی شکل غایبی امنیت است. بدین معنا که در یک نظام تک‌قطبی هژمونیک، تهدیدات امنیتی جدی علیه قدرت مسلط وجود ندارد. بنابراین، تمام دولت‌ها سعی می‌کنند که به این جایگاه دست یابند. در این میان حتی اگر در یک دوره، دولتی نسبت به سایر دولت‌های حاضر در نظام بین‌الملل در موقعیت مناسب‌تر و برتری قرار گیرد (مانند آنچه که ایالات متحده در دوره پس از جنگ سرد بوده و هست)، اما اشتیاق آن به افزایش قدرت و دستیابی به هژمونی پایان نمی‌یابد، بلکه قدرتمندترین دولت‌ها نیز در پی کسب «قدرت هر چه بیشتر» با اتخاذ استراتژی‌های تهاجمی هستند. این تلاش برای دستیابی به «قدرت هر چه بیشتر» ریشه در ترسی دارد که عنصر همیشگی روابط بین‌الملل است. تهدیدات امنیتی در روابط بین‌الملل گریزناپذیر و دائمی هستند مگر اینکه سیستم بین‌الملل عوض شود. با توجه به اینکه سرشت سیستم بین‌الملل نیز تغییری انقلاب‌گونه را تجربه نکرده است، بنابراین دولت‌ها باید به دنبال راهیایی برای افزایش قدرت خود و غلبه بر ترس باشند. در اینجا منابع قدرت در دسترس یک دولت تعیین می‌کنند که دولت چگونه در پاسخ به فرصت‌ها یا تهدیدات بین‌المللی عمل می‌کند. با این حال، غالباً دولت‌ها به موقعیت‌های عدم قطعیت در روابط بین‌الملل با حداکثرسازی قدرت و نفوذ بیشتر، زمانی که قادر به انجام این کار هستند، پاسخ می‌دهند. دلیل این امر هم آن است که بتوانند با تهدیدات آینده به طور موثری برخورد کنند.

براساس چهارچوب نظری ما در جهان پس از جنگ سرد رقابت امنیتی میان قدرت‌های بزرگ از نظام بین‌الملل رخت بر نبسته، است. بلکه تمامی قدرت‌های بزرگ در سراسر جهان هنوز هم به موازنه قوا اهمیت داده و قصد دارند در آینده‌ای قابل پیش‌بینی برای کسب قدرت به رقابت با یکدیگر بپردازند. به عبارتی جهان واقعی همچنان جهانی واقعگراست. کشورها هنوز هم از یکدیگر می‌ترسند و در پی کسب قدرت بر ضد یکدیگر می‌باشند، زیرا آناارشی بین‌المللی با پایان یافتن جنگ سرد تغییر نکرده و نشانه‌های کمی از احتمال تغییر آن در آینده نزدیک به چشم می‌خورد. کشورها هنوز هم بازیگران

اصلی سیاست جهان هستند و هنوز هم هیچ نگرهبانی بالای سرشان وجود ندارد. مسلماً فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تغییری بنیادین در نحوه توزیع قدرت در جهان ایجاد کرد. اما هیچ تغییری در ساختار آنارشیک سیستم ایجاد نکرد. و بدون یک چنین تغییر اساسی دلیلی ندارد انتظار داشته باشیم قدرت-های بزرگ در قرن جدید به روشی متفاوت از قرون قبلی رفتار می‌کنند (۱). بنابراین، دولت‌ها همچنان به دنبال زدودن ترس و اطمینان از ایمنی و بقاء خود هستند. در این راستا همه آنها نیز تلاش می‌کنند به حداکثرسازی قدرت روی آورند تا اینکه به جایگاه هژمون دست یافته و به اصطلاح به امنیت مطلق برسند. چهارچوب تئوریک پژوهش ما می‌گوید چنانچه دولتی نسبت به تمامی رقبایش به برتری هسته‌ای دست یابد، آنقدر قدرتمند خواهد بود که تبدیل به تنها قدرت بزرگ نظام بین‌الملل در قالب هژمون خواهد گردید. ما استدلال کردیم که ایالات متحده طبق رهنمودهای رئالیسم تهاجمی با تقویت و گسترش سامانه‌ها در پی از میان بردن موازنه راهبردی و تثبیت و تحکیم هژمونی است.

طبق آموزه‌های رئالیسم تهاجمی، پاسخ به این مساله که آیا نظام بین‌الملل انگیزه‌های توسعه‌طلبی را ارائه می‌دهد؟ و اگر چنین است آیا ایالات متحده باید به منظور تضمین امنیت حیاتی خود با طرح یک استراتژی کلان تفوق یا هژمونی و پیگیری فرصت‌هایی برای تضعیف دیگر بازیگران نظام بین‌الملل و از جمله قدرت‌های بزرگی نظیر روسیه باشد که دارای توانمندی‌های نظامی وسیعی است؟ مثبت است. آنارشی انگیزه اقدامات تهاجمی را فراهم می‌نماید. همه دولت‌ها به دنبال کسب بیشترین میزان قدرت به ضرر دیگر قدرت‌ها هستند چرا که تنها قوی‌ترین دولت‌ها می‌توانند بقای خود را تضمین کنند. دولت‌ها در شرایط آنارشی با تهدید وجودی مواجه هستند و دیگر دولت‌ها ممکن است از قدرت خود برای آسیب رساندن به آنها استفاده کنند. این امر آنها را وادار می‌دارد تا با طرق مختلف بر قدرت خود بیفزایند.

اما به منظور اینکه این اهداف ایالات متحده را به شیوه‌ای عینی‌تر در دوره پس از جنگ سرد به تصویر بکشیم، قبل از آن، یعنی در فصل سوم، به استراتژی‌های حاکم بر دوره جنگ سرد و رقابت میان دو ابرقدرت آن دوره یعنی ایالات متحده و شوروی پرداختیم و از این چشم‌انداز به اهداف آمریکا از استقرار سامانه‌های موشکی در دوره جنگ سرد اشاره نمودیم. دلیل اینکه ما در فصل مزبور به اهداف ایالات متحده از استقرار سامانه‌های دفاع موشکی اشاره کردیم، این بود که زمینه را برای خوانش تطبیقی و مقایسه‌ای استراتژی‌ها و در نتیجه اهداف واشنگتن در دو دوره جنگ سرد و پس از آن مهیا کنیم و این تلاش از این نظر مفید بوده است. اشاره شد که در دوره جنگ سرد ثبات استراتژیک اساساً به منزله حفظ توازن هسته‌ای میان ایالات متحده و شوروی سابق تلقی می‌شد و استراتژی کلان بازدارندگی هسته‌ای مورد پذیرش دو طرف قرار گرفته بود. در عمل نیز شاهد بودیم که وحشت اتمی ثبات و صلح نسبی را در جهان به وجود آورده بود و جلوی تهدید اتمی برای حل اختلافات قدرت‌ها را می‌گرفت.

در دوره جنگ سرد، هر دو کشور از استمرار استراتژی بازدارندگی رضایت داشتند و هیچ کدام تلاش ننمودند که با ایجاد سامانه‌های جامع دفاعی توان تلافی کشور مقابل را خنثی نمایند. در عمل نیز سامانه‌های نایک-ایکس، نایک-زئوس-سنتینل و سامانه حفاظتی را که در آن دوره شاهد استقرار آنها بودیم و ما در این کتاب ویژگی‌های آنها را مورد بحث قرار دادیم دارای اهداف محدود بودند. ارزیابی‌ها بیانگر آن بود که هدف هر یک از دو ابرقدرت از استقرار سامانه‌ها حفاظت از یک سایت پرتاب موشک‌های تهاجمی و آن هم جهت تضمین و حفظ توان ضربه دوم بود. بنابراین، هیچ یک از سامانه‌های آمریکا، با هدف از میان بردن استراتژی بازدارندگی و ایجاد چالش اساسی در مقابل توان ضربه دوم شوروی مستقر نشدند. اساساً پیمان ضد موشک‌های بالستیک با هدف نفی و ممنوعیت دفاع جامع و منسجم میان دو کشور امضاء شده بود.

چنانچه انگیزه‌هایی نیز در ایالات متحده، در زمینه دفاع همه جانبه و تفوق هسته‌ای وجود می‌داشت، به دلایلی از جمله نگرانی از مسابقه تسلیحاتی، افزایش هزینه‌های نظامی، ترس از حمله نخست شوروی به دلیل قدرت تهاجمی آن کشور، نگرانی به سبب از میان رفتن معاهده ای. بی. ام و چالش ثبات و امنیت نظام بین‌الملل و در نهایت مخالفت کنگره، با شکست مواجه می‌شدند. در این زمینه تلاش‌های ریگان به عنوان اولین رئیس‌جمهوری که علناً تفسیری متمایز از بازدارندگی را ارائه داد و منطق او آشکارا ضد بازدارندگی پیشین بود، در نهایت با شکست مواجه شد.

به هر حال در غالب دوره جنگ سرد، کشورها جهت نهادینه نمودن بازدارندگی به ایجاد موافقتنامه‌های کاهش تسلیحات استراتژیک و به ویژه تسلیحات تدافعی روی آوردند. چنانکه ذکر شد، نمود این تلاش‌ها را می‌توان در امضای پیمان ضد موشک‌های بالستیک مشاهده کرد که برای سه دهه سنگ‌بنای توازن و ثبات نظام بین‌الملل قلمداد می‌شد. تصویب این معاهد باعث شد که دو طرف از توسعه و استقرار سامانه‌های دفاع موشکی که بتوانند از کل سرزمین‌شان محافظت کنند، روی‌گردان شوند. به هر حال در آن دوره حتی اگر کشوری در نهان تمایل داشت که در موازنه قوا و استراتژی بازدارندگی تغییر ایجاد نموده و این رابطه را به نفع خود دگرگون سازد، محدودیت‌های پیش روی آن کشور و هزینه‌ها و مخاطرات آنقدر بالا بودند که می‌بایست در انتظار فرا رسیدن موقعیت و فرصت مطلوب‌تری می‌ماندند. ایالات متحده نیز با درک این مخاطرات به پذیرش استمرار موازنه تن داده و با محاسبات مبنی بر هزینه-فایده از تلاش گسترده برای بر هم زدن موازنه راهبردی اجتناب نمود و استراتژی مبتنی بر تخریب متقابل به ناگزیر مورد قبول واقع شد.

اما با فروپاشی شوروی و ظهور فضایی به ظاهر بی‌رقیب برای ایالات متحده آمریکا تلاش‌ها به مرور جهت از میان بردن هرگونه موازنه منطقه‌ای، جهانی و راهبردی شروع شد و استراتژی کلان آمریکا با دگرگونی مواجه شد و به سوی هژمونی جویی در سطح جهان سوق یافت. در این راستا استراتژی ایالات متحده در ارتباط با سامانه‌های موشکی و اهداف و انگیزه‌های آن از استقرار این سامانه‌ها نیز همگام با تغییر در استراتژی کلان، با تغییری گسترده مواجه شد و این امر با الغای معاهده ضد موشک‌های

بالمستیک به اوج خود رسید. این ادعای ما این الزام را فراهم آورد که ما در فصل چهارم و در یک مبحث جداگانه وضعیت جهان پس از جنگ سرد، جایگاه ایالات متحده در ساختار نظام بین‌الملل، استراتژی‌های طرح شده از سوی راهبردی‌پردازان و رهبران واشنگتن و روند گزینش استراتژی کلان هژمونی‌طلبی، مولفه‌های قدرت و برتری این کشور در زمینه‌های اقتصادی، ایدئولوژیکی، صنعتی-تکنولوژیکی و نظامی، شاخصه‌های هژمونی‌جویی (از جمله مداخله‌گرایی به طرق مختلف، حملات پیشدستانه و پیشگیرانه، نادیده‌گرفتن برخی معاهدات بین‌المللی، فشار بر سازمان‌های عمده بین‌المللی و...)، و استلزامات نظامی-امنیتی نظم مطلوب آنها را به تصویر بکشیم.

گفتیم که در دوره پس از جنگ سرد فرصت‌های نوینی برای این کشور در عرصه داخلی و بین‌المللی ظهور یافت و انگیزه‌هایی بنیادی در میان رهبران رواج یافت که این کشور را به سوی افزایش هر چه بیشتر قدرت و نفوذ و به طور کلی اعمال هژمونی و از میان بردن موازنه سوق داد. رهبران این کشور احساس کردند که با فروپاشی رقیب دیرینه و در هنگامه‌ای که کشورشان از لحاظ تامین امنیت و آسیب‌ناپذیری تقریباً نسبت به همه دولت‌های جهان موضع برتری دارد، باید به اقداماتی دست زنند که این موضع را تثبیت نموده و شکاف قدرت خود را با دیگر واحدها هر چه بیشتر نماید. این هدف نیز به معنای در دستور کار قرار دادن استراتژی کلان هژمونی بود. به نظر می‌رسد که این استراتژی با توجه به توانمندی‌های قدرت ساختاری آمریکا (اقتصادی، تکنولوژیکی، ایدئولوژیکی و نظامی) واقع‌گرایانه بوده باشد. به هر حال آنها در همه عرصه‌ها برخوردار از قدرت برتر در مقایسه با دیگر کشورهای دوست و رقیب بودند. اما این برتری مانع از آن نمی‌شود که ایالات متحده تا حصول نهایی «هژمونی بی‌چون و چرا» فرایند پیشینه‌سازی قدرت را کنار نهد. واشنگتن هر چند هم که از نظر نظامی بر تمامی کشورهای رقیب و دوست برتری داشته باشد اما خود را در مقابل کشورهای چین و به ویژه توان ضربه دوم روسیه آسیب‌پذیر می‌داند و از این رو از میان بردن موازنه استراتژیک را هم لازمه از میان بردن توازن و هم پیشنیاز تثبیت و تحکیم نظم مبتنی بر هژمونی می‌داند. از این رو سامانه‌های دفاع ضد موشکی به مثابه یک الزام و ابزاری نظامی-امنیتی در مسیر تحکیم نظم هژمونیک در نظر گرفته می‌شوند.

با در نظر گرفتن استلزام استقرار سامانه‌های دفاع موشکی جهت تقویت پایه‌های نظامی-امنیتی در راستای اعمال استراتژی کلان هژمونی‌جویی، ما در فصل پنجم این کتاب به طرح‌ها و پیشنهادات متنوع روسای جمهور ایالات متحده از بوش پدر تا اوباما در زمینه استقرار سامانه‌های دفاع ضد موشکی پس از جنگ سرد هم در چهارچوب مرزهای سرزمینی و هم در مناطق مختلف جهان از جمله شرق آسیا، اروپای شرقی، خاورمیانه و خلیج فارس پرداختیم. ویژگی‌های فیزیکی هر یک از سامانه‌ها (سامانه حفاظت در مقابل حملات محدود، سامانه دفاع موشکی ملی، سامانه دفاع موشکی صحنه، سامانه پیشنهادی سایت سوم و رهیافت تطبیقی و مرحله‌بندی دفاع موشکی، سامانه‌های شرق آسیا،

خاورمیانه و خلیج فارس)، همکاران آمریکا در زمینه احداث آنها و اهداف اعلامی از سوی رهبران آمریکا از ایجاد سامانه‌ها را مورد بحث و بررسی قرار دادیم.

سپس به چگونگی تاثیر سامانه‌های دفاع ضد موشکی و پیامدهای استقرار آنها بر موازنه راهبردی پرداختیم. در فصل ششم ابتدا دلایل پنجگانه‌ای را برشمردیم که از دیدگاه ما بر طبق آنها سامانه‌های ضد موشکی نمی‌توانند صرفاً دارای هدف تک‌بعدی بوده و چنانکه آمریکا ادعا می‌کند در مقابل تهدیدات کشورهای نوظهور موشکی مستقر شوند. البته این هدف برای ایالات متحده بسیار اساسی است اما تاکید صرف بر آن ما را از پرداختن به دیگر اهدافی که ایالات متحده حاضر به بازگو نمودن آنها نیست باز می‌دارد. واضح است که اگر تهدیدات کشورهای نوظهور واقعیت نیز داشته باشد، اولاً، بازدارندگی سنتی می‌تواند در مقابل مهار این کشورها جوابگو باشد. با توجه به تلافی ایالات متحده هیچ کشوری، هیچ مزیتی در انجام یک حمله موشکی یا هسته‌ای به سرزمین ایالات متحده یا متحدین آن در ناتو ندارد. این ادعا هم که بازدارندگی در مقابل کشورهای سرکش جوابگو نیست نه تنها مبهم است و دلیل قانع کننده‌ای برای آن یافت نمی‌شود بلکه فاقد هرگونه عقلانیت و خردورزی است. دوماً، سامانه‌هایی نیز که تاکنون مستقر شده‌اند برای مقابله با چنین تهدیداتی متناسب و مکفی هستند. سوماً، میزان سرمایه‌گذاری انجام گرفته بر روی این سامانه‌ها هدفی به مراتب گسترده‌تر را نوید می‌دهد. چهارماً، نوع فناوری و تکنولوژی به کار رفته در سامانه‌ها با هدف اعلامی ایالات متحده همخوانی ندارد. سرانجام اینکه در بسیاری موارد ایجاد و توقف سامانه‌ها با ظهور و اضمحلال تهدیدات ارتباطی ندارد (۲) و بیشتر به اراده سیاسی رهبران ایالات متحده وابسته است. بنابراین، ما این دیدگاه فراگیر و ادبیات وسیع را که سامانه‌ها را صرفاً یک ابزار تدافعی در مقابل تهدیدات نوظهور می‌داند، کافی و بسنده ندانستیم. اندیشه تفوق هسته‌ای و تمایل رهبران واشنگتن به تغییر موازنه راهبردی به نفع خود و دستیابی به تفوق هسته‌ای واقعیتی جاری است و دلایل ارائه شده در فصل ششم بیانگر آن هستند که از دید نخبگان واشنگتن کهنگی و فرسودگی شامل استراتژی بازدارندگی نیز شده است. استقرار سامانه‌های دفاع موشکی نیز به طرق مختلف می‌توانند دستیابی به تفوق نظامی - هسته‌ای را دست یافتنی‌تر نمایند.

نخست، در استراتژی بازدارندگی دفاع به مثابه تهاجم جلوه می‌کند. دفاع موشکی به طور بالقوه بازدارندگی کلاسیک را به خطر می‌اندازد در واقع کارویژه اصلی دفاع موشکی نه تثبیت بازدارندگی بلکه مربوط به زمانی است که بازدارندگی روبه شکست می‌نهد. دفاع موشکی به دنبال شکست بازدارندگی ابزاری ضروری محسوب می‌شود. دوم اینکه در حالی که ایالات متحده هم در زمینه تسلیحات تهاجمی و هم تدافعی تلاش‌های گسترده‌ای به عمل آورده است، ترکیب این تلاش‌ها با دفاع موشکی موجب تعمیق شکاف تسلیحاتی نگران‌کننده میان ایالات متحده و روسیه می‌شود. به ویژه اینکه برخی از تسلیحات استراتژیک روسیه از رده خارج شده و این کشور به دلیل مشکلات اقتصادی و ناتوانی در آغاز یک رقابت تسلیحاتی یا مدرنیزاسیون عمده ناتوان است. این نشان می‌دهد

که دفاع موشکی ایالات متحده آمریکا با دیگر توانمندی‌های نظامی و نیروهای استراتژیک این کشور در پیوند است و این موضوعی است که حتی خود مقامات ایالات متحده نیز بر آن تاکید می‌نهند. بدون در نظر گرفتن این امر ارزیابی اهداف دفاع موشکی نمی‌تواند خالی از اشتباه محاسباتی باشد. سوم اینکه، برخی از اجزاء سامانه‌های دفاع موشکی در فضا مستقر شده و ایالات متحده برنامه‌هایی در دست دارد که بر حجم تجهیزات مربوط به دفاع موشکی به ویژه در زمینه راداری در فضا می‌افزاید. این برنامه‌ها در راهبردها و اسناد ایالات متحده انعکاس یافته‌اند. در نهایت تفوق در زمینه تسلیحاتی و اطلاعاتی در فضا می‌تواند تفوق فضایی این کشور را نهادینه نموده و تاثیرات عملی آن در زمین و به ویژه در ارتباط با رقیب هسته‌ای همچون شوروی دیده خواهد شد. چهارم اینکه گسترش روز افزون تقویت سامانه‌ها در آینده می‌تواند برآورنده اهداف ایالات متحده و تحت تاثیر قرار دادن موازنه راهبردی باشد. به ویژه در مراحل نهایی برنامه‌های دفاع موشکی اوپاما تاکید شده است که موشک‌ها باید با نوع تهدیدات منطبق بوده و در آینده بتوانند هر میزان موشکی را با هر بردی خنثی نمایند. این نقطه‌ای است که توانمندی‌های روسیه را آماج قرار داده است. بدینگونه ما باید غالب نگرانی‌های روسیه را در ارتباط با توانمندی این سامانه‌ها با ملاحظه طرح‌ها و برنامه‌های واشنگتن برای آینده، تفسیر کنیم. سرانجام، این بحث مهمی است که دریابیم برای استمرار بازدارندگی هسته‌ای و موازنه راهبردی رضایت کشورهای طرف این استراتژی شرطی اولیه و اساسی محسوب می‌شود. بازدارندگی بر اساس تهدیدات متقابل است. بنابراین، اگر یک طرف به هر دلیلی برای ریسک چنین تهدیدی آماده شود، بازدارندگی شکست خواهد خورد. در حالی که تسلیحات ایالات متحده برای پیروزی در یک جنگ هسته‌ای برنامه‌ریزی می‌شوند، هیچ دلیل منطقی وجود ندارد که دشمنش نیز خود را برای پیروزی در چنین جنگی آماده نکند؛ اقدامات ایالات متحده موجب پایان تحمل روسیه و نارضایتی و ناخرسندی این کشور شده است. تحقیقاً رهبران مسکو هیچ گاه ادعاها و توجیهات ایالات متحده برای استقرار سامانه‌های ضد موشکی را نپذیرفته و آن را پوششی برای پیگیری اهداف استراتژیک آمریکا می‌دانند. هدف استراتژیک آمریکا را نیز آماج قرار دادن توانمندیهای تهاجمی روسیه می‌دانند تا در نهایت بتوانند به تفوق هسته‌ای دست یابند. نگرانی‌های روسیه بی‌دلیل نیست، چرا که استقرار سامانه‌های دفاع ضد موشکی در نهایت می‌تواند که توانمندی‌های تدافعی واشنگتن را ارتقاء داده و در نتیجه قدرت بازدارندگی روسیه را تحلیل برد. چنانچه بر نارضایتی روسیه افزوده شود و نگرانی‌های آن مورد غفلت قرار گیرند، مشروعیت بازدارندگی از میان می‌رود و این همان چیزی است که مطلوب آمریکا می‌باشد. بخصوص اینکه روسیه در موقعیتی قرار دارد که نارضایتی آن نمی‌تواند موجب ایجاد یک مسابقه تسلیحاتی نگران کننده برای ایالات متحده باشد.

بنابراین، مجموع این عوامل در نهایت باعث خواهد شد که ایالات متحده به اهداف خود یعنی تفوق راهبردی نزدیک‌تر شود. البته تاکید ما در این کتاب این بوده است که این اهداف و انگیزه‌ها بلند مدت بوده و بیشتر نگاه به آینده داشته و واشنگتن در این مسیر بسیار با احتیاط عمل می‌کند و به همین

دلیل با وجود لغو معاهده ABM واشنگتن همواره ادعا کرده است که قصد دارد نظم را همچنان بر اساس تخریب قطعی متقابل پیش برد. با این وجود، بررسی‌های ما نشان داد که هدف نهایی همان ایجاد هژمونی و پیش از آن از میان بردن موازنه است. ایالات متحده از مدت‌ها پیش در صدد تغییر موازنه استراتژیک به نفع خود بوده است. ایجاد شرایطی که امکان حمله هسته‌ای پیشدستانه را به صورت بالقوه برای آمریکا حفظ کند، یک راهبرد بلندمدت در دکترین نظامی طراحان در پنتاگون است. اکنون دیگر با الغای ای. بی. ام مشروعیت توسعه و بکارگیری سامانه‌ها به دست آمده است و ارتقای سطح آنها برای منهدم نمودن موشک‌های روسیه و چین تنها به خواست و اراده واشنگتن و موفقیت تکنولوژیکی و توان سرمایه‌گذاری بستگی دارد. این استدلال در نهایت به مفهوم بر هم خوردن توازن استراتژیک به نفع آمریکا است.

اما مدل تبیینی این کتاب، تغییر موازنه راهبردی را که غالباً هم هدفی معطوف به آینده است، تنها انگیزه ایالات متحده نمی‌داند. رهبران آمریکا به واسطه استقرار سامانه‌های دفاع ضد موشکی هم اکنون به دنبال اهدافی دستیافتنی‌تر و قابل حصول‌تر نیز هستند که در نهایت در راستای تثبیت و تحکیم هژمونی اعمال می‌شوند. ما در فصل هفتم به توصیف و تشریح هر یک از این اهداف پرداخته‌ایم. نخست مقابله‌گرایی و برخورد با تهدیدات منطقه‌ای و کشورهای نوظهور دارای توان موشکی یکی از این اهداف محسوب می‌شود. به ویژه، رهبران ایالات متحده همواره بر مهار تهدید موشکی کشورهای همچون جمهوری اسلامی ایران و کره شمالی تاکید داشته‌اند. ما در این کتاب در کنار توانایی‌های این دو کشور، با برشمردن توانمندی‌های موشکی کشورهای همچون چین، هند، پاکستان و برخی کشورهای عربی - اسلامی استدلال کرده‌ایم که این توانمندی‌ها موجبات نگرانی آمریکا در آینده را فراهم نموده و مقابله با آنان نیز بخشی از اهداف ایالات متحده را تشکیل می‌دهد. دوم، ایجاد یک رقابت کنترل شده تسلیحاتی باعث فشار بر کشورهای رقیب و در نتیجه استمرار رهبری اقتصادی ایالات متحده می‌شود. در این میان اگر چه روسیه نیز می‌تواند آماج این راهبرد باشد اما چین در کانون اصلی توجه قرار دارد. از این دیدگاه، ایجاد چالش و کاهش توسعه اقتصادی این کشور و نه فروپاشی کامل آن (به مثابه شوروی سابق) می‌تواند این کشور را از مسیر رقابت اقتصادی دور نگه دارد. سامانه‌های دفاع موشکی باعث می‌شوند که پکن احساس نگرانی نموده و بخشی از ثروت خود را به صورت زود هنگام و بدون برنامه‌ریزی زمانبندی شده، به بخش نظامی سوق داده و به رقابت با ایالات متحده در زمینه‌ای پردازد که هیچ‌گاه توان رقابت با این قدرت را ندارد. این امر باعث می‌شود که فرایند اقتصادی چین نیز با چالش مواجه شود. ظهور این چالش بدان دلیل است که این انتقال ثروت به بخش نظامی در چهارچوب زمانی مناسب انجام نگرفته و بسیار زود هنگام و به صورت واکنشی انجام گرفته است. و همین امر بستر چالش برانگیزی برای چین ایجاد خواهد نمود. بنابراین، اگر چه در ابتدای امر به نظر می‌رسد که ایالات متحده شدیداً مخالف اوجگیری رقابت‌های تسلیحاتی در مناطق مختلف جهان است، اما در ارتباط با کشورهایی همچون چین این گزینه متناسب به نظر

می‌رسد. اگر این اهداف استراتژیک را در نظر نگیریم، ممکن است آغاز مسابقه تسلیحاتی را که بسیاری آن را نتیجه نگران‌کننده استقرار سامانه‌های دفاع موشکی می‌دانند، برای آمریکا نیز نگران‌کننده بدانیم. اما در چارچوب طرح ما به خوبی نشان داده شد که اتفاقاً سطحی از مسابقه تسلیحاتی، مطلوب ایالات متحده و خواست این کشور است.

سوم اینکه ایالات متحده با استقرار سامانه‌های دفاع موشکی خود را از خطر موشک‌ها دور نگه داشته و این امر باعث می‌شود که دیپلماسی تهدید این کشور تقویت شده و در هنگام بحران بدون درگیری و جنگ به بخشی از اهداف مطلوب خود دست یابد. این بدان دلیل است که کشورهای معارض در خواهند یافت که در جنگی که توان آسیب وارد آوردن به نیروها و سرزمین آمریکا را ندارند، نمی‌توانند مزیتی کسب نموده و به نوعی وارد فرایند خودکشی می‌شوند. هدف چهارم ایالات متحده این است که با استقرار سامانه‌های دفاع موشکی بسیاری از محدودیت‌های مداخلات نظامی را رفع نموده و جنگ‌های پیشدستانه و پیشگیرانه را تسهیل نماید. واضح است که چنانچه سامانه‌های دفاع موشکی تقویت و بر شمار آنها افزوده شود، کشورهایی که مورد حمله نیروهای واشنگتن قرار می‌گیرند نخواهند توانست از قدرت تلافی خود به واسطه دارا بودن موشک‌های ویرانگر بهره ببرند و آمریکا نیز با پشت‌گرمی بیشتری وارد جنگ خواهد شد. این امر حتی باعث خواهد شد که افکار عمومی ایالات متحده کمتر در مقابل وارد شدن ارتش این کشور به جنگ از خود مقاومت نشان دهند.

پنجم اینکه، استقرار سامانه‌های دفاع ضد موشکی در کشورهای مختلف ضمن اینکه پای ناتو را به آن کشورها باز خواهد کرد و موجب گسترش مرزهای نفوذ این اتحادیه خواهد شد، از لحاظ نظامی نیز هر چه بیشتر تقویت خواهد شد؛ حداقل مزیت این راهبرد آن است که راه را برای درگیر نمودن هر چه بیشتر ناتو (به عنوان بزرگترین سازمان نظامی و متحد آمریکا) در بحران‌های آینده هموار می‌کند. ششم اینکه گسترش سامانه‌ها و ایجاد قراردادهای و توافقات با کشورهای دیگر به ویژه توافقنامه‌های دوجانبه موجب افزایش تعداد متحدین نظامی آمریکا و حضور فعال ارتش این کشور به صورت گسترده‌تر در مناطق مختلف خواهد شد. همین امر باعث خواهد شد که فرایند ایجاد نظم‌های منطقه‌ای مطلوب با چالش کمتری مواجه شده و بر طبق امیال رهبران آمریکا، نظم‌ها ایجاد و تحکم یابند.

هدف هفتمین ایالات متحده از استقرار سامانه‌های دفاع موشکی را آمادگی در مقابل عدم قطعیت آینده عنوان نموده‌ایم. در جهانی که کشورها و رهبران هیچ اطمینانی به انگیزه‌ها و نیات هم‌تایان خود ندارند، آینده همواره با نگرانی مجسم می‌شود. از این رو کشورها تلاش می‌کنند با افزایش قدرت خود به پیشواز آینده بروند. این امر بسیار با این قانون که «اگر خواهان صلح هستید، خود را برای جنگ آماده کنید» تطابق دارد. بنابراین ایالات متحده از هم اکنون مقدمات رویارویی خود با چالشگران احتمالی در آینده را فراهم می‌کند. مجموع این عوامل، هدف نهایی ایالات متحده یعنی دستیابی به امنیت مطلق را دست یافتی می‌کنند.

امنیت مطلق بدین معنا است که ایالات متحده، خود را خارج از گزند هر گونه آسیب احتمالی قرار دهد. بنابراین، این کشور، کاهش آسیب پذیری استراتژیک خود و دستیابی به امنیت مطلق را بدون استقرار سامانه های ضد موشکی میسر نمی بیند. تحققاً دستیابی به امنیت مطلق در بطن استقرار سامانه های تدافعی نیز به معنای عقیم ساختن توان تهاجمی دیگر کشورها است. پیشبرد این برنامه ها و گسترش آنها حتی زهر توانایی تهاجمی کشورهای بزرگ را در آینده گرفته و این بدان معناست که افزایش سطح امنیت ایالات متحده و ارتقای احتمال بقای آن، به آسیب پذیری استراتژیک رقیبانش آن هم در بطن تغییر موازنه راهبردی می انجامد. طراحان نظامی آمریکا دستیابی به امنیت نسبی را برای دوره ای که توانایی هسته ای و موشکی به خارج از اروپا گسترش یافته است، مناسب نمی دانند. از نظر آنها گزینه دفاع موشکی که بتواند هر نوع موشک بالستیک را که به سوی آمریکا پرتاب می شود، نابود سازد، باید ابزاری برای دستیابی به امنیت مطلق فراهم آورد.

کنار هم قرار دادن مجموع متغیرهای مذکور نشان داد که استقرار سامانه های دفاع موشکی را باید در چهارچوب استراتژی کلان اعمال هژمونی درک کرد و بررسی ما نشان داد که استقرار آنها عمدتاً در جهت تفوق هسته ای و تحکیم نظم هژمونیک است. با توجه به اینکه چنین سامانه هایی می توانند در آینده موازنه استراتژیک در صحنه جهانی را سست نمایند، بر قدرت های بالقوه مخالف هژمونی آمریکا و نیز واحدهای نوظهور دارنده تکنولوژی موشکی فشار مضاعف وارد آورند و آنها را از هرگونه حمله به آمریکا و متحدین آن دلسرد نمایند، با فشار بر رقبا اقتصاد آمریکا را برتر نگه دارند، به متحدیابی نوین کمک کرده و موجب تقویت پیمان های پیشین واشنگتن با همکاران پیشین شود، مداخله گرایی را تسهیل نموده و تضمینی امنیتی در مقابل تهدیدات آینده باشند، بنابراین گزینه ای بسیار مناسب و ابزاری در دسترس برای دستیابی به امنیت مطلق است. دستیابی به چنین هدفی نیز در نهایت اعمال هژمونی ایالات متحده را تسهیل نموده و این کشور با اطمینان بیشتری به تحمیل اراده خود بر جهان اقدام خواهد کرد. این استدلالی است که تاکنون مورد پذیرش هر دو حزب جمهوری خواه و دموکرات قرار گرفته است. رهبران سیاسی و نخبگان نظامی واشنگتن، پیشبرد و توسعه این پروژه ها را عاملی برای قدرتمندتر شدن واشنگتن در نظام بین الملل می دانند در حقیقت نظام به سوی نظم مطلوب هژمونیک پیشتر خواهد رفت. آنها با گسترش دفاع موشکی امید دارند که چنان جایگاهی به خود اختصاص دهند که هیچ قدرتی توان مقابله با نیروی سخت افزاری آن را نداشته باشد. در پیش گیری این اهداف بدان معناست که این کشور دیگر قصد دارد امنیت خود را نه از طریق موازنه قوا، بلکه از طریق نوعی عدم توازن به نفع خود کسب کند.

علاوه بر این موارد، پژوهش ما نشان داد که دفاع موشکی نمونه خوبی است برای ارزیابی فرضیه رئالیسم تهاجمی در رابطه با انگیزه بنیادین دولت ها. دولت ها می خواهند که قدرت خود را به حداکثر برسانند، اما هدف بنیادی آنها در پشت چنین انگیزه ای امنیت است. دفاع موشکی در معنای لفظی آن دفاع است، اما ابزاری برای افزایش قدرت ایالات متحده جهت تضمین امنیت اش است. ایالات متحده

که عصر هژمونی را پیش‌رو دارد و استراتژیهای متناسب با آن را طراحی کرده است، از وجود هرگونه قدرت رقیب متنفر است و از این‌رو خود را برای دوره پسا-بازدارندگی مهیا می‌کند. تاکید صرف بر آمادگی در مقابل حمله موشکی کشورهای نوظهور نمی‌تواند درک درستی از اهداف و انگیزه‌های استقرار سامانه‌های دفاعی ارائه دهد.

در جمع‌بندی نهایی مباحث این کتاب لازم است به این نکته نیز اشاره شود که مفروض ما کارآمد بودن سامانه‌های دفاع موشکی از لحاظ عملیاتی و کارایی بوده است. با این وجود، انتقاداتی نیز به این سامانه‌ها وارد شده است. از جمله برخی از کارشناسان این سامانه‌ها را تامین کننده امنیت ملی ایالات متحده نمی‌دانند. بسیاری از منتقدان برنامه دفاع موشکی، به ویژه با مشاهده حملات یازده سپتامبر و کیفیت و چگونگی آن، این پرسش‌ها را مطرح نمودند که آیا دفاع موشکی در نهایت وسیله‌ای مطمئن برای تامین امنیت است؟ ایالات متحده چه قدر باید به آن اهمیت دهد؟ آنها خود در پاسخ گفتند که حملات یازده سپتامبر با تجهیزات نامتعارف و شناخته شده بود و نه با موشک یا تسلیحات کشتار جمعی دیگر. پس از نظر این منتقدین دفاع موشکی پاسخی به تهدیدات پسا جنگ سرد نیست. عده‌ای نیز، این طرح‌ها را از نظر هزینه به صرفه نمی‌دانند و معتقدند که هزینه‌های استقرار این سامانه‌ها بسیار زیاد بوده و بر اقتصاد آمریکا فشار وارد می‌آورند. برخی دیگر از انتقادات مربوط به تکنولوژی‌های به کار رفته در سامانه‌ها و به ویژه کارایی و کارآمدی عملیاتی آنها هستند. از نظر این دسته از منتقدین، هیچ‌گاه نمی‌توان اطمینان یافت که سامانه‌های دفاع موشکی بتوانند به طور موفقیت‌آمیزی موشک‌های دشمن را منهدم نمایند. آنها معتقدند که سامانه‌های دفاع موشکی در یک وضعیت جنگ واقعی مورد آزمایش قرار نگرفته و کارایی آنها به اثبات نرسیده است. در همین راستا، برخی معتقدند که حتی اگر سامانه‌های دفاع موشکی کنونی و پیشنهادی مستقر شوند، نمی‌توانند موشک‌های کروز را که با ارتفاع پایین حرکت می‌کنند، منهدم سازند که بسیار سریع اوج می‌گیرند و انواعی از آنها می‌توانند کلاهک هسته‌ای را نیز حمل کنند. البته واقعیت نیز این است که نمی‌توان این نکته را نادیده گرفت که یکی از دلایل بسیار مهم که مانع تلاش‌های آمریکا برای استقرار سامانه‌هایی قدرتمندتر در دوره پس از جنگ سرد بوده، محدودیت‌ها و ناتوانی‌های تکنولوژیک بوده است. در اینجا باید گفت که ارزیابی دلایل هر گروه از منتقدین می‌تواند موضوع پژوهشی جداگانه قرار گیرد و بدین طریق انتقادات و استدلال‌ات آنها راستی‌آزمایی شود. بنابراین، تعیین میزان صحت و سقم و یا موجه و غیرموجه بودن این انتقادات در محدوده کتاب حاضر که به تبیین اهداف و انگیزه‌های استراتژیک ایالات متحده از استقرار سامانه‌های دفاع موشکی در دوره پس از جنگ سرد می‌پردازد، قرار نمی‌گیرد. بدین معنا که این مساله که آیا سامانه‌های دفاع موشکی از لحاظ مالی - اقتصادی، یا فناوری و تکنولوژیکی کارآمد هستند یا نه موضوعی است که جزء اهداف اصلی انجام پژوهش حاضر نبوده‌اند. در اینجا باید توجه داشت که کتاب حاضر موضوعات دیگری را نیز در کانون توجه قرار نداده است. از جمله اینکه اولاً در پژوهش ما به هیچ عنوان قضاوت ارزشی در مورد اهداف ایالات متحده

یعنی خوبی و بدی این اهداف و انگیزه‌ها انجام نگرفته است. دوماً، به دنبال ایجاد مدلی برای مقابله با اهداف ایالات متحده از سوی هیچ کشوری نبوده است. سوماً، با وجود آنکه واکنش‌ها و انتقادات دیگر کشورها را برجسته نموده است اما این (بررسی میزان این نگرانی‌ها و کیفیت انتقادات کشورهای مخالف) نیز هدفی حاشیه‌ای بوده و در کانون توجه ما قرار نداشته است. تمامی این موارد در کنار برخی پرسش‌ها و مسائل اساسی که نگارنده این کتاب در طول مطالعه خود با آنها مواجه شده است می‌توانند موضوعات مناسبی برای پژوهش‌های علمی آینده از سوی دانشجویان سیاست بین‌الملل باشند. از جمله موضوعاتی مانند تاثیر دفاع موشکی بر بحث نارضایتی دیگر کشورها و نیز کیفیت واکنش آنها به این سامانه‌ها، ارائه راهکارهایی به کشورهایی که خود را آماج این سامانه‌ها می‌دانند (مثلاً روسیه یا جمهوری اسلامی ایران) و بررسی میزان احتمالی خنثی نمودن کارکرد این سامانه‌ها، بررسی نگرش‌ها و اقدامات احزاب و گروه‌های داخلی ایالات متحده در مورد سامانه‌های دفاع موشکی و تاثیر مباحث میان گروه‌ها بر فرایند استقرار سامانه‌ها، بررسی اقدامات کنگره و کاخ سفید در دوره‌های مختلف در مورد سامانه‌های ضد موشکی، ارزیابی رابطه میان مطلوبیت‌ها و اهداف سیاسی و مقدرات تکنولوژیکی در زمینه دفاع موشکی و مورد ارزیابی قرار دادن آن در دوره‌های مختلف، تاثیر تغییرات در عرصه بین‌الملل بر تلاش‌های گروه‌های موافق و مخالف استقرار سامانه‌های دفاع موشکی و نیز بررسی کیفیت روابط میان عرصه سیاست داخلی، تکنولوژی و عرصه سیاست بین‌الملل و چالش‌های توسعه و گسترش طرح‌های دفاع موشکی همگی مسائل و موضوعات بسیار مهم و جالبی در زمینه دفاع موشکی هستند، که پژوهشگران علاقه‌مند می‌توانند آنها را در تحقیقات آینده مورد توجه قرار دهند.

در پایان باید گفت که این کتاب در مسیر دستیابی به هدف اصلی خود یعنی تبیین اهداف استراتژیک ایالات متحده از استقرار سامانه‌های دفاع موشکی در دوره پس از جنگ سرد، حداقل دو کمک دیگر به ادبیات مربوط به دفاع موشکی ارائه نموده است. اول اینکه پیوند دادن اهداف و انگیزه‌های استقرار سامانه‌های دفاع موشکی با استراتژی کلان ایالات متحده موضوعی است که پژوهش‌های پیشین بدان توجه نداشته‌اند و این در حالی است که تبیین درست اهداف بدون این پیوند نمی‌تواند واقع‌گرایانه باشد. تنها با قرار دادن دفاع ضد موشکی در متن استراتژی کلان امنیتی ایالات متحده، می‌توان اهداف دفاع موشکی را درک نمود و تنها در این صورت می‌توانیم تاثیرات و پیامدهای گسترده آن را مورد ارزیابی قرار دهیم. همچنین این پژوهش تلاش نموده است مدلی منسجم ارائه نماید که تمامی اهداف را دربرگیرد و از این رو از تقلیل‌گرایی و تاکید صرف بر یک یا دو هدف اجتناب ورزیده است. تلاش نگارنده، از این لحاظ نیز با تحقیقات پیشین که یا سامانه‌ها را تهدیدی برای روسیه و یا مقابله صرف با کشورهای نوظهور (یا این یا آن) دانسته‌اند، متمایز است. در این راستا، کتاب حاضر ضمن آنکه تمامی اهداف استراتژیک و اهداف کوتاه‌مدت این سامانه‌ها را در نظر گرفته، در عین حال اهداف سیستمیک رهبران سیاسی و طراحان نظامی این کشور برای جهان

را به تصویر می‌کشد. تاکید صرف بر تهدید موشک‌های دوربرد کشورهای نوظهور نمی‌تواند مباحث عمده و استراتژیک پیرامون سامانه‌های دفاع موشکی را تحلیل نماید. از سوی دیگر تاکید بر هدف استراتژیک‌تر تغییر موازنه راهبردی که معطوف به آینده است، ما را از تبیین اهداف نزدیک‌تر ایالات متحده باز می‌دارد.

پی نوشت ها:

۱. جی. جان. مرشایمر (۱۳۹۰). **تراژدی سیاست قدرت‌ها بزرگ**، مترجم: غلامعلی چگنی زاده، تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول، ص ۳۸۳.

۲. نمونه‌های بسیاری وجود دارند که ایالات متحده در بسیاری از موارد پیش از ظهور هرگونه تهدیدی، آن را توجیهی برای اعمال یکجانبه‌گرایانه خود قرار داده‌اند. برای مثال، توسعه و تحقیق پیرامون نایک-ژئوس به مثابه اولین تلاش در زمینه کاربرد سامانه ضد موشکی از سال ۱۹۵۶ شروع شد در حالی که اتحاد شوروی تا سال ۱۹۵۸ فاقد توانایی موشک‌های بالستیک میان قاره‌ای بود و توانمندی این کشور در این زمینه بسیار محدود بود. چین نیز اولین موشک DF-5 خود را تا سال ۱۹۸۱ مستقر نمود. اما ایالات متحده از سال ۱۹۶۰ برای مقابله با چین مهیا شد. برای مثال بنگرید به:

Bong. Jun. Ko(2007).International Opportunity and Domestic Policy Consensus: The Case of Missile Defense, A Dissertation Submitted to the Graduate School of University of Notre Dome, Inpartial Fulfillment of the Requirements for Degrees of doctor of philosophy, February,p:66.

این امر جدا از انگیزه‌های آمریکا، در سطح تئوریک هم می‌تواند خلاف ادعای رئالیست‌های تدافعی باشد که بر فرمول تهدید- واکنش و عنصر درک رهبران از تهدید و نوع رفتار سیاست خارجی تاکید دارند. باید توجه داشت که هند و پاکستان تا نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ نیروی اتمی خود را آزمایش نکرده بودند و حتی کره شمالی هم تا سال ۱۹۹۸ اولین موشک نگران‌کننده خود را آزمایش نکرده بود. این در حالی بود که ایالات متحده بلافاصله پس از جنگ سرد مبحث دفاع موشکی در مقابل حملات نوظهور را مطرح نموده بود. آمریکایی- های طرفدار دفاع موشکی بعد از جنگ سرد مدعی شدند که جهان پس از جنگ سرد خطرناک‌تر است، زیرا پیش‌بینی در آن کمتر شده است و علت آن را باید در ظهور چالشگران جدید علیه آمریکا جستجو نمود. در اساس توجیه سیستم «دفاع در برابر حملات محدود» بوش (پدر) و «دفاع موشکی ملی» کلینتون نیز مقابله با تهدیدات موشکی چنین چالشگرانی اعلام شد. این موارد نشان می‌دهند که آمریکا در ادعاهای خود صادق نیست و تلاش این کشور برای گسترش و تقویت سامانه‌ها از انگیزه‌های متنوعی برخوردار است. به عبارت دیگر، هر چند که این کشورهای نوظهور نیز آماج طرح‌های نظامی آمریکا هستند، اما در پشت‌پرده چنین پروژه‌هایی اهدافی به مراتب وسیع‌تر از تهدیدات موشکی محدود، مستتر است و ما برخی از این اهداف را در این کتاب مورد شناسایی قرار داده و گفتیم که دفاع موشکی در پی مزیت‌ها و فرصت‌های استراتژیک است و این امکان را برای ایالات متحده فراهم می‌آورد که نیت خارجی هژمونیک‌محور را هر چه آسان‌تر درپیش گیرد.

اصطلاحات تخصصی

| | |
|--|--|
| Anti-Ballistic Missiles (ABM) | پیمان موشک‌های ضد بالستیک |
| Aegis Sea-based Missile Defense (ABMD) | دفاع موشکی دریا-پایه ایجیس |
| Air Launched Cruise Missile (ALCM) | موشک کروزر هوا پرتاب |
| Accidental Launch Protection System (ALPS) | سیستم حفاظتی حملات تصادفی |
| Active Layered Theater Ballistic Missile Defense (ALTBMD) | دفاع موشکی بالستیک صحنه لایه ای فعال |
| Anti Ship Cruise Missile (ASCM) | موشک کروزر ضد کشتی |
| Ballistic Missile Defense (BMD) | دفاع موشکی بالستیک |
| Ballistic Missile Defense Organization (BMDO) | سازمان دفاع موشکی بالستیک |
| Ballistic Missile Defense Review (B | تجدید نظر دفاع موشکی بالستیک |
| Ballistic Missile Defense System (BMDS) | سامانه دفاع موشکی بالستیک |
| Boost Phase Intercept (BPI) | رهگیری موشک در مرحله اوجگیری |
| Biological Weapons Convention (BWC) | معاهده تسلیحات بیولوژیکی |
| Comprehensive Test Ban Treaty (CTBT) | پیمان جامع منع آزمایشات هسته‌ای |
| Chemical Weapons Convention (CWC) | معاهده تسلیحات شیمیایی |
| Department of Defense (DoD) | وزارت دفاع |
| Defense Security Cooperation Agency (DSCA) | آژانس همکاری امنیتی دفاعی |
| Evolutionary Air and Space Global Laser Engagement(EAGLES) | بکارگیری لیزر هوایی تکاملی و سرتاسری فضایی |
| Exoatmospheric Reentry-Vehicle Interception System (ERIS) | سیستم رهگیر حرارتی خارج از جو |
| Early Warning Radars (EWR) | رادار از پیش هشدار دهنده |
| Ground-Based Interceptor Missile (GBIM) | موشک رهگیر زمین-پایه |
| Gross domestic product (GDP) | تولید ناخالص داخلی |

| | |
|---|----------------------------------|
| Ground-based Missile Defense (GMD) | دفاع موشکی زمین-پایه |
| Ground-based Missile Defense System (GMDS) | سامانه دفاع موشکی زمین-پایه |
| Ground-based Midcourse Defense (GMP) | دفاع میانی زمین-پایه |
| Global Protection Against Limited Strikes (GPALS) | حفاظت جهانی در مقابل حملات محدود |
| Highly-Enriched Uranium (HEU) | اورانیوم غنی شده |
| International Atomic Energy Agency (IAEA) | آژانس بین‌المللی انرژی اتمی |
| InterContinental Ballistic Missile (ICBM) | موشک بالستیک میان قاره ای |
| Intermediate-range Nuclear Force (INF) | نیروی هسته‌ای میانبرد |
| Institute for National Security Studies (IN) | موسسه مطالعات امنیت ملی |
| Intermediate Range Ballistic Missile (IRBM) | موشک بالستیک میانبرد |
| Intermediate-Range Nuclear Forces Treaty (IRNFT) | معاهده نیروهای هسته‌ای میانبرد |
| Japanese Defense Agency (JDA) | آژانس دفاعی ژاپن |
| Korean Peninsula Energy Development Organization (KEDO) | سازمان توسعه انرژی شبه جزیره کره |
| Limited Response Deterrence Equilibria (LRDE) | موازنه بازدارندگی پاسخ محدود |
| Mutual Assured Destruction (MAD) | انهدام قطعی متقابل |
| Mid-Course Intercept (MCI) | رهگیری موشک در مرحله میانی |
| Missile Defense Agency (MDA) | آژانس دفاع موشکی |
| Missile Defense Act (MDA) | قانون دفاع موشکی |
| Medium Extended Air Defense System (MEADS) | سامانه دفاع هوایی پیشرفته میانی |
| Missile Defense Executive Board (MDEB) | دفتر اجرایی دفاع موشکی |
| Multiple-Launch rocket system (MLBM) | سیستم پرتاب چند راکتی |
| Massive Retaliation (MR) | تلافی گسترده |
| Medium range ballistic missiles (MRBM) | موشک بالستیک میانبرد |
| Missile Technology Control Regime (MTCR) | رژیم کنترل تکنولوژی موشکی |
| North Atlantic Treaty Organization (NATO) | سازمان پیمان آتلانتیک شمالی |
| National Intelligence Estimate (NIE) | ارزیابی اطلاعات ملی |
| National Missile Defense (NMD) | دفاع موشکی ملی |

| | |
|---|---------------------------------------|
| National Missile Defense Act (NMDA) | قانون دفاع موشکی ملی |
| Nuclear Posture Review (NPR) | تجدید نظر استراتژی هسته‌ای |
| Nuclear Non-Proliferation Treaty (NPT) | معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای |
| National Space Club (NSC) | کلب فضایی ملی |
| National Security Strategy (N. S. S) | استراتژی امنیت ملی |
| Navy Theater-Wide Defense (NTWD) | دفاع گسترده دریایی صحنه |
| Phased Adaptive Approach (PAA) | رهیافت تطبیقی مرحله‌بندی |
| Proliferation Security Initiative (PSI) | ابتکار اشاعه امنیت |
| Precision Tracking Space System (PTSS) | سیستم فضایی ردیابی دقیق |
| Quadrennial Defense Review (QDR) | تجدید نظر دفاعی چهار ساله |
| Rational Deterrence Theory (RDT) | تئوری بازدارندگی عقلانی |
| Strategic Air Command (SAC) | فرماندهی استراتژیک هوایی |
| Space-Based Lasers (SBL) | لیزرهای فضا-پایه |
| Sea-Based EX-band Radar (SBER) | رادار ایکس-باند دریا-پایه |
| Strategic Arms Reduction Treaty (SART) | معاهده کاهش تسلیحات استراتژیک |
| Strategic Defense Initiative (SDI) | ابتکار دفاع استراتژیک |
| Strategic Defense Initiative Organization (SDIO) | سازمان ابتکار دفاع استراتژیک |
| Strategic Defense System (SDS) | سامانه دفاع استراتژیک |
| Submarine-Launched Ballistic Missiles (SLBMs) | موشک بالستیک پرتابی از زیر دریایی |
| Sea-based Midcourse Defense (SMD) | دفاع میانی دریا-پایه |
| Standard Missile 3 (SM-3) | موشک استاندارد-۳ |
| Strategic Nuclear Forces (SNF) | نیروی هسته‌ای استراتژیک |
| Strategic Offensive Reductions Treaty (SORT) | معاهده کاهش تسلیحات تهاجمی |
| Short-range Ballistic Missiles (SRBM) | موشک‌های بالستیک کوتاه‌برد |
| Test Ban Treaty (TBT) | معاهده منع جامع آزمایش |
| Terminal/Theater High Altitude Area Defense (THAAD) | دفاع منطقه‌ای ارتفاع پیشرفته هدف/صحنه |
| Terminal Intercept (TI) | رهگیری موشک در مرحله نهایی |
| Tactical /Theater Missile Defense (TMD) | دفاع موشکی صحنه/تاکتیکی |

| | |
|--|-----------------------------------|
| Theater Missile Defense Working Group (TMDWG) | کار گروه دفاع موشکی صحنه |
| Western Pacific Missile Defense Architecture (WESTPAC) | تجهیزات دفاع موشکی غرب پاسیفیک |
| Weapons of Mass Destruction (WMD) | تسلیحات کشتار جمعی |

فهرست منابع:

منابع فارسی

کتاب

- ایکنبری، جی. جان (۱۳۸۳). *هژمونی آمریکا در قرن بیست و یک، تنها ابر قدرت؛ مترجم عظیم فضلی پور*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ دوم.
- ایزدی، پیروز (مترجم ۱۳۸۵). *استراتژی آمریکا برای قرن جدید (۲۱)*، تهیه و تنظیم کمیسیون امنیت ملی آمریکا، دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران، چاپ اول.
- ایوانز، گراهام و جفری نونام (۱۳۸۱). *فرهنگ روابط بین الملل*، مترجمان حمیرا مشیرزاده و حسین شریفی، تهران: نشر میزان، چاپ اول، تابستان.
- باقری دولت آبادی، علی (۱۳۸۳). *بازدارندگی هسته‌ای و گسترش سلاح‌های هسته‌ای در جهان سوم*، پایان نامه کارشناسی ارشد روابط بین الملل، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- بنیاد پژوهشی غرب شناسی (۱۳۸۴). *آمریکا دنیا را به کدام سو می‌برد؟*، تهران: انتشارات سروش، چاپ اول.
- پور احمدی، حسین (۱۳۸۶). *اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تغییرات قدرت آمریکا: از چند جانبه گرایی هژمونیک تا یکجانبه گرایی افول*، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، چاپ اول.
- جانسون، چالمرز (۱۳۸۴). *مصائب امپراتوری: امپریالیسم نظامی آمریکا در قرن ۲۱*، مترجمان عباس کاردان و حسن سعید کلاهی خیابان، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر تهران، چاپ نخست.
- چامسکی، نوام (۱۳۷۳). *دمکراسی بازدارنده*، ترجمه احمد تابیک، تهران: انتشارات کیهان.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۶). *سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا*، تهران، نشر قومس، چاپ اول.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۱). *سیاست خارجی آمریکا و هژمونی*، تهران: انتشارات خط سوم، چاپ اول.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۳). *سیاست خارجی آمریکا پس از یازده سپتامبر*، تهران: انتشارات خط سوم، چاپ اول.
- دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف (۱۳۸۳). *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، مترجمین: وحید بزرگی و علیرضا طیب، تهران: انتشارات قومس، چاپ سوم.

- رضوی پور، اسماعیل (۱۳۸۱). **پایان جنگ سرد و گسترش نفوذ ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه**، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، اسفند.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۴). **نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن**، تهران: انتشارات سمت.
- سیف‌زاده، سید حسین (۱۳۷۹). **نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل: مبانی و قالبهای فکری**، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی و دانشگاهی (سمت).
- عسگرخانی، ابومحمد (۱۳۸۳). **رژیم‌های بین‌المللی**، تهران: سلسله انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، چاپ نخست، اردیبهشت.
- عسگرخانی، ابومحمد و پوپک محبعلی (۱۳۹۱). **همکاری و منازعه در رژیم‌های بین‌المللی فضای ماوراء جو**، تهران: انتشارات خرسندی، چاپ اول.
- طالبی آرابی، روح‌الله (۱۳۹۰). **هژمونی طلبی آمریکا و تلاش آمریکا برای ایجاد تحول در حقوق بین‌الملل توسل به زور: مطالعه موردی توسل به زور علیه عراق (۲۰۰۳)**، رساله دکتری، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، کتابخانه مرکزی، شماره ثبت رساله ۴۹۷۲۸.
- فرای، گرگ و جاسینتا آهیگن (۱۳۹۰). **تصویرهای متعارض از سیاست جهان**، مترجم علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- فریدمن، لارنس (۱۳۸۶). **بازدارندگی**، مترجم فریبا پالیزی، تهران: نشر مهاجر، چاپ اول.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۹). **اقتصاد سیاسی مداخله‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا**، تهران: انتشارات مطالعات راهبردی غیر انتفاعی، چاپ اول.
- کمیسون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا (۱۳۸۳). **استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن بیست و یک**، مترجمان: دهمشگی، جلال و همکاران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، چاپ چهارم، چاپ چهارم.
- گلسر، چارلز. ال (۱۳۸۶). **دفاع موشکی ملی و آینده سیاست تسلیحاتی هسته‌ای آمریکا**، ترجمه و تدوین اسماعیل بشری، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک گروه پژوهشی مطالعات بین‌المللی.
- لیتل، ریچارد (۱۳۸۹). **تحول در نظریه‌های موازنه قوا**، مترجم: غلامعلی چگنی زاده، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، چاپ نخست، آبان ماه.
- ماکیاولی، نیکولو (۱۳۷۷). **گفتارها**، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ اول، فروردین.
- ماکیاولی، نیکولو (۱۳۷۴). **شهریار**، ترجمه داریوش آشوری، تهران: انتشارات سمت، چاپ یازدهم، تابستان.

مرشایمر، جی. جان (۱۳۹۰). **تراژدی سیاست قدرت‌ها بزرگ**، مترجم: غلامعلی چگنی زاده، تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶). **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: انتشارات سمت، چاپ سوم، بهار.

هابز، توماس (۱۳۸۷). **لویاتان**، مترجم حسین بشیریه، تهران: انتشارات نی، چاپ پنجم.

هالستی، کی. جی (۱۳۷۳). **مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل**، ترجمه بهرام مستقیم و مسعود طارم سری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی، چاپ اول.

مورگنتا، هانس. جی (۱۳۸۴). **سیاست میان دولت‌ها**، تجدید نظر: کنت دبلو. تامپسون، ترجمه: حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.

وجدی، مجید (۱۳۸۶). **تأثیرات استراتژی نظامی آمریکا بر امنیت ملی ایران (از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۶)**، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان، دانشکده اقتصاد و علوم اداری، گروه علوم سیاسی اسفند ماه.

مقالات

اسکات، لن (۱۳۸۳). «تاریخ بین‌الملل (۱۹۴۵-۱۹۹۰)»، در: جان بیلیس و استیو اسمیت و دیگران، **جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین**، موسسه فرهنگی مطالعات فرهنگی و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، مترجم ابوالقاسم راجمنی و دیگران، چاپ نخست، دی.

اطاعت، جواد و شهاب جهانیان (۱۳۸۷). «دلایل و روند تهاجم نظامی آمریکا به عراق»، **اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، شماره ۲۴۷-۲۴۸، سال بیست و دوم، فروردین و اردیبهشت.

الوندی، محمد جواد (۱۳۸۳). «تحول در مفهوم میلیتاریسم و تاثیر آن در روابط بین‌الملل: با تاکید بر یکجانبه‌گرایی نظامی آمریکا»، **فصلنامه سیاست دفاعی**، سال دوازدهم، شماره ۴۶، بهار، صص ۹۳-۱۲۰.

امیری، مهدی (۱۳۸۷). «طرح دفاع موشکی آمریکا و تاثیرات آن بر امنیت بین‌الملل»، **فصلنامه مجلس و پژوهش**، سال ۱۴، شماره ۵۷، صص ۱۱۵-۱۵۲.

بنیانیان، مسعود (۱۳۸۰). «استراتژی دفاع ملی موشکی آمریکا: سیر تحول و منازعات درونی»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال پانزدهم، شماره ۲، تابستان، صص ۵۲۱-۵۳۷.

پورا احمدی، حسین (۱۳۸۳). «مفاهیم قدرت و هژمونی در پارادایم‌های رئالیسم ساختاری و ماتریالیسم گرامشین»، **رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، شماره شش، بهار و تابستان، صص ۲۱-۴۷.

- توسعه زرادخانه‌های هسته‌ای آمریکا (۱۹۹۲)، وب سایت خبری تیترا خبر، ۲۰ دی ماه، کد خبر <http://www.titrekhbar.com/view/26048840> قابل دسترس در: ۲۰۱۴۰۱۰۹۱۱۰۰۲۵۲۰۵
- ثریا، جمشید. ۱۳۸۴. آمریکا، «تروریسم و بنیادگرایی»، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره ۲۱۹-۲۲۰، آذر و دی، صص ۳۴-۳۹.
- ثنایی، علیرضا (۱۳۸۸). «تضمین امنیتی با پرتاب موشک»، **روزنامه همشهری**، سال هفدهم، شماره ۴۸۱۲، یکشنبه ۳۰ فروردین.
- جکسون، رابرت اچ (۱۳۸۳). «تکامل جامعه بین الملل»، در: جهانی شدن سیاست، همان، صص ۹۳-۱۲۵.
- «جنگ ستارگان: آمریکا نیمی از بازار جنگ افزارهای دفاعی را دارد»، **ماهنامه اقتصاد ایران**، سال ششم، شماره ۶۲، فروردین ۱۳۸۳، ص ۴۴.
- جوف، جوزف. ۱۳۸۳. «چالش با تاریخ و نظریه‌ها: ایالات متحده آمریکا آخرین ابر قدرت باقی ماند»، در **ایکنبری، همان**، صص ۲۳۱-۲۶۷.
- حسینی، جمال (۱۳۷۹). «دفاع موشکی آمریکا، یک نگرانی بین المللی»، **ماهنامه نگاه**، گزارش‌ها و تحلیل‌های نظامی-راهبردی، سال اول، شماره ۵.
- حسینی اسفیدواجانی، مهدی (۱۳۸۴). «پیامدهای برنامه هسته‌ای ایران در روابط ایران و آمریکا»، **اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، شماره ۲۱۹-۲۲۰، آذر و دی، صص ۴۰-۵۷.
- خالقی، ناصر (۱۳۸۳). «بن مایه‌های فکری دولت‌های محور شرارت در خاورمیانه»، **روزنامه نیمروز**، شماره ۲۴۸۰۶.
- خبیری، کابک (۱۳۸۲). «توان استراتژیک چین و نگرش ایالات متحده آمریکا»، در: **مجموعه مقالات بررسی روابط ایران و چین**، تهران: مرکز بررسی‌های استراتژیک، چاپ اول، صص ۱۴۳-۱۶۰.
- دان، تیم و برایان سی. اسمیت (۱۳۸۳). «رنالیسم»، در جان بیلیس و استیو اسمیت و دیگران، **جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین**، موسسه فرهنگی مطالعات فرهنگی و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، مترجم ابوالقاسم راچمنی و دیگران، چاپ نخست، دی. صص ۳۶۶-۳۱۹.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۰). «تروریسم و چالش تئوریک سیستم دفاع موشکی»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال پانزدهم، شماره چهار، زمستان.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۱). «۱۱ سپتامبر، ساختار نظام بین الملل و هژمونی آمریکا»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال پنجم شماره ۳-۴ پاییزی، پاییز و زمستان، صص ۷۲۹-۷۳۸.

- دهشیار، حسین (۱۳۸۵). «آمریکا از استراتژی تدافعی به استراتژی تهاجمی»، **رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، شماره ۸، زمستان، صص ۳۵-۶۴.
- رضایی، نسرين (۱۳۸۸). «کره ضربه دوم را وارد کرد»، **روزنامه اعتماد ملی**، چهارشنبه ۶ خرداد، شماره ۹۳۰.
- رومی، فرشاد (۱۳۸۷). «هدف‌های آمریکا از برپایی سامانه پدافند ضد موشکی در خاور اروپا»، **فصلنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، سال بیست و دوم، شماره اول و دوم، مهر و آبان، صص ۱۱۲-۱۳۷.
- زیمیرو، شمشاد (۱۳۸۶). «قرن بیست و یک چگونه تهدید می شود؟»، شهرپور، صص ۱-۵، برگرفته از: <http://esalat.org/images/qarn%2021%20chegona%20tahdid%20mes-hawad%20.htm>
- ساعد، نادر (۱۳۸۱). «آمریکا و پایان یک جانبه پیمان موشک‌های ضد بالستیک»، **فصلنامه راهبرد**، شماره بیست و ششم، زمستان صص ۳۷۷-۳۸۸.
- سریع القلم، محمود (۱۳۸۷). «بازگشت به دو قطبی»، **هفته نامه خبری-تحلیلی شهروند امروز**، شماره ۶۸، سال سوم، ۲۸ مهر، صص ۶۹-۷۲.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۷). «موازنه جدید»، **هفته نامه خبری-تحلیلی شهروند امروز**، سال سوم، شماره ۶۸، ۲۸ مهر، صص ۷۳.
- شاه کرمی، مریم (۱۳۸۳). «امنیت بین‌المللی، قدرت هژمون و نظام بین‌المللی پس از پس از ۱۱ سپتامبر»، **فصلنامه مطالعات بین‌المللی**، شماره ۳، زمستان، صص ۲۲۱-۲۳۷.
- ظریف، محمد جواد و محمد آهنی امینه (۱۳۹۱). «دفاع مشروع پیشدستانه: مشروعیت کاربرد زور در روابط بین‌الملل یا نقض مکرر منشور ملل متحد»، **فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی**، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره دوازدهم، پاییز، صص ۴۱-۸۲.
- عسگری، محمود (۱۳۸۶). «سپر دفاع موشکی: دیدگاه‌ها و روندها»، **ماهنامه اطلاعات راهبردی**، شماره ۵۰، تیر ماه.
- طولانی، ق (۱۳۸۰). «اهداف استراتژی دفاع موشکی»، **ترجمان سیاسی**، شماره ۳۴، ۱ مرداد.
- کاکس، مایکل (۱۳۸۳). «تاریخ بین‌الملل از ۱۹۸۹ به بعد»، در: جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، همان، ۲۲۵-۳۰۲.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۵). «هژمونی در سیاست بین‌الملل؛ چارچوب مفهومی، تجربه تاریخی و آینده آن»، **پژوهش علوم سیاسی**، شماره سوم، پاییز و زمستان، صص ۱-۲۷.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۳). «نظام بین‌الملل جدید: هژمونی چند قطبی یا یک-چند قطبی؟»، **فصلنامه سیاست دفاعی**، سال دوازدهم، شماره ۴۸، صص ۸۱-۱۱۳.

- کوزه‌گر کالجی، ولی (۱۳۸۶). «چالش جدید مسکو- واشنگتن: استقرار سیستم فاع موشکی در شرق اروپا»، **ماهنامه گزارش**، شماره ۱۸۸، سال هفدهم، تیر.
- گریز، پیتر. هیز (۱۳۸۵). «هژمون از دیدگاه چین»، برگردان زهرا رضایی، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۴۰، تابستان.
- گلکار، سعید (۱۳۸۰). «بررسی سپر دفاع موشکی ملی آمریکا»، **گزیده تحولات جهان**، شماره ۱۳، مرداد، صص ۱۲-۳۰.
- فرهادی نیا، حمید (۱۳۸۰). «توسعه تسلیحات کشتار جمعی سوریه و عربستان سعودی»، **ترجمه نگاه**، سال دوم شماره ۱۱، اردیبهشت.
- قربانی، مژگان (۱۳۹۱). «استقرار سپر دفاع ضد موشکی آمریکا در خلیج فارس و تاثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه راهبرد دفاعی**، سال دهم، شماره ۳۸، تابستان، صص ۱-۳۰.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۵). «ثبات هژمونیک در استراتژی اقتصادی-امنیتی آمریکا»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال نهم، شماره چهارم (پیاپی ۳۴)، زمستان، صص ۹۰۱-۹۳۳.
- قهرمانپور، رحمن (۱۳۸۷). «ابعاد نظامی و سیاسی استقرار سپر موشکی آمریکا در لهستان و چک»، **فصلنامه راهبرد**، سال شانزدهم، شماره ۴۸، تابستان، صص ۷-۱۶.
- لمان، نیکلاس (۱۳۸۲). «نظم جهان آینده»، ترجمه: **فصلنامه راهبرد**، مرکز تحقیقات استراتژیک شماره ۲۰، سال ۱۳۸۲.
- ماستاندونو، مایکل (۱۳۸۳). «هژمونی ناقص و نظام امنیتی در آسیا-اقیانوسیه»، در **ایکبری: همان**.
- متقی، ابراهیم (۱۳۸۷). «چالش‌های درونی و افول مرحله ای ساختار قدرت آمریکا»، **فصلنامه راهبرد دفاعی**، سال ششم، شماره ۱۹، بهار، صص ۹۹-۱۳۳.
- متقی، ابراهیم (۱۳۸۸). «تاثیر تحولات فناورانه و بحران‌های منطقه‌ای بر سازماندهی چتر دفاع موشکی آمریکا»، **فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی**، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره دوم، تابستان، صص ۱-۲۶.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۰). «جهان سیاسی در سالی که گذشت»، **اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، سال پانزدهم، شماره ۱۶۴-۱۶۳، فروردین و اردیبهشت، صص ۳۰-۴.
- میرطاهر، سیدرضا (۱۳۸۶). «استقرار سپر دفاع موشکی ایالات متحده در اروپا و تاثیر آن بر امنیت ملی ج.ا. ایران»، **ماهنامه اطلاعات راهبردی**، شماره ۵۰، تیر، صص ۱۸-۲۵.
- ناخول، سامیا (۱۳۸۶). «توان نظامی ایران از دیدگاه غربی‌ها»، **مجله هوایی**، یکشنبه ۲۰ آبان، برگرفته از:

<http://air-mag.blogspot.com/1386/08/20/post-1009/>

واعظی، محمود(۱۳۸۵). «وابستگی متقابل ایران و چین»، **ماهنامه همشهری** دیپلماتیک، شماره اول، فروردین.

والت، استفان. ام(۱۳۸۳). «حفظ عدم توازن جهانی: خویشتنداری و سیاست خارجی آمریکا»، در **ایکنبری: همان**، صص ۱۸۳-۲۳۰.

والترز، کنث(۱۳۸۳). «واقع گرایی ساختاری پس از جنگ سرد»، در **ایکنبری، همان**.
هادیان، ناصر و شانی هرمزی(۱۳۹۰). «نقش سیستم دفاع موشکی در ایجاد بازدارندگی هسته‌ای: بررسی رفتار امنیتی-نظامی ایران»، **فصلنامه روابط خارجی**، سال سوم، شماره سوم، پاییز، صص ۷۴-۴۹.

یزدان فام، محمود(۱۳۸۵). «دیدگاه‌های متعارض در مورد نقش آمریکا در جهان»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۳۳، پاییز.

انگلیسی)

کتاب)

Barams, Steven. J and D. Marc Kilgoar.(1986). **Deterrence versus defense: A Game-Theoretic Model of star wars**, Economic Research Reports, C. V. Start Center for Applied Economics, New York University, Faculty of Art and Science Department of Economics December.

Bermudez, Joseph. S(1999). **A History of Ballistic Missile Development in the DPRK**, Monetary Institute of International Studies, Center for Nonproliferation Studies, Occasional Paper, NO. 2.

Busser, Mark.(2006). **The Evolution of Security: Revisiting the Human Nature Debates In international Relations**, Department of Political Science, York University, YCISS Working Paper Number 40, August.

Donnelly, Jack.(2000). **Realism and international Relations**, Published by the Press Syndicate of the University of Cambridge the Pitt Building, First Published.

Gilpin, Robert.(1981). **war and change in world politics**, new York: Cambridge university press.

Gilpin, R.(1987). **The political Economy of International Relations**, Princeton, Princeton University press.

Godestin, joshuas.(1988). **long cycles: prosperity and war in the modern age**. New Haven, CT: Yale university press.

- Futter, Andrew. James (2011). **The Evolution of US Ballistic Missile Defense Debate 1989-2010**, A Thesis Submitted to the University of Birmingham for the Degree of Doctor of Philosophy, Department of Political Science and International Studies, College of Social Sciences, September.
- Gansler, Jacques. S (2010). **Ballistic Missile Defense: Past and Future**, Center for Technology and National Security Policy National Defense University, Washington DC, April, Available at: http://www.ndu.edu/CTNSP/docUploaded/BMD_2010.pdf
- Haffa, Robert. P and et al. (2009). **Deterrence and Defense in The Second Nuclear Age**, Analysis Center Paper, Northrop Grumman, March.
- Holsti, Ole. R. (2003). **Theories of International Relation**, available at: <http://people.duke.edu/~pfeaver/holsti.pdf>
- Indyk, Martin, Tanvi Madan and Thomas Wright. (2013). **A Presidential Briefing Book: Policy Recommendations for President Obama's Second Term by the Foreign Policy Scholars at Brookings**, Foreign Policy at Brookings, January, Available at: <http://www.brookings.edu/~media/Research/Files/Papers/2013/1/big%20bets%20black%20oswans/big%20bets%20and%20black%20swans%20a%20presidential%20briefing%20book.pdf>
- Kaufman, Richard. F and Arrow, Kenneth J. (2003). **The Full Costs of Ballistic Missile Defense**, Economists Allied for Arms Reduction, Center for Arms Control and Non-Proliferation, (Washington. DC), January.
- Ko, Bong. Jun. (2007). **International Opportunity and Domestic Policy Consensus: The Case of Missile Defense**, A Dissertation Submitted to the Graduate School of University of Notre Dome, Inpartial Fulfillment of the Requirements for Degrees of doctor of philosophy, February.
- Kristensen, Hans M (2012). **Non-Strategic Nuclear Weapons**, Federation of American Scientists, Special Report, No. 3, May.
- Pullinger, Stephan. et al. (2007). **Missile Defence And European Security**, Published by Eropean Parliament's Subcommittee on Security and Defence, 12 november, Available at: http://www.isiseurope.org/pdf/2007_artrel_72_pe%20missile%20defence%20and%20european%20security.pdf

- Legaro, Jeffrey and Andrew Moravcsik(1998). **Is Anybody Still a Realist**, Working Paper Series, 98-14, Weatherhead Center for International Affairs, Harvard University, October.
- McConkey, Mark. S.(2003). **Ballistic Missile Defense and National Defense Strategy: Striking a Balance between defense ,Cost and risk**, U. S Army War College, Carlisle Barakks, Pennsylvania 17013, April.
- Ministry Of Defence UK, **Missile Defence** , A Public Discussion Paper , Produced By DCCS Media On Behalf Of The Director General Corporate Communications, Crown Copyright 12/02,c40.
- NRDC report(2013). **From Mutual Assured Destruction to Mutual Assured Stability: Exploring a New Comprehensive Framework for U. S. and Russian Nuclear Arms Reductions**, A joint Report by the Natural Resources Defense Council (NRDC) , Washington, D. C. , and The Institute for USA and Canadian Studies (ISKRAN) , Russian Academy of Sciences, Moscow, March.
- Payne, Keith.(2001). **The Fallacies of Cold War Deterrence and New Direction**, Lexington: University Press of Kentucky.
- Podliska, Bradley. Florian.(2007). **Acting alone: unilateral uses of force, military revolutions, and Hegemonic stability theory**, submitted to the office Graduate studies of texas A& M university, August.
- Postal, Theodore. A and George. N. Lewis.(2007). **The Proposed US missile defense in Europe: Technological Issues relative to policy, Science, Technological and global Security Working Group**, American Association for the Advancement of Science, Washington DC, August 28.
- Pullinger, Stephan et al.(2007). **Missile Defence And European Security** , Published by European Parliament's Subcommittee on Security and Defence, 12 november, Available at: http://www.isiseurope.org/pdf/2007_artrel_72_pe%20missile%20defence%20and%20european%20security.pdf
- Ramos, Raphael.(2007). **The American Missile Defense Shield In Eastern Europe Rives Cold war**, Research Associate at ESISC (European Strategic Intelligence And Security Center, Back Ground Analysis 30/05/2007. pp:1-8, available at: <http://www.esisc.org/documents/pdf/en/bouclier-antimissile-eng.pdf>
- Strassler, Robert. B,ed(1996). **The Landmark Thucydides: A Comprehensive Guide to the Peloponnesian War**, New York: Free Press.

- Takahashi, Sugio (2012). **Ballistic Missile Defense in Japan: Deterrence and Military Transformation**, Published by the Center for Asian Studies Security Center, In Collaboration With the Atomic Energy Commission, December.
- The Institute for Foreign Analysis(2009). **Missile Defense,the Space Relationship and the Twenty-First Century**, Report Published by Independent Working Group,Washington. DC,version pdf available at: <http://www.ifpa.org/pdf/IWG2009.pdf>
- U. S Department of Defense.(2001).**Quadrennial Defense Review Report 2001**,September 30,available at: <http://www.defense.gov/pubs/qdr2001.pdf>
- Zanotti,Jim.(2011). **Turkey-U. S. Defense Cooperation:Prospects and Challenges**, Congressional Research Service,Prepared for Members and Committees of Congress,April 8,7-5700,R41761.

(مقالات)

- Ackerman,David. M(2002).”Withdrawal from the ABM Treaty: Legal Considerations”,**CRS Report for Congress**,Congressional Research Service,The Library of Congress, Order Code RS21088,Updated December 31,pp:1-6.
- Avery,Emma Chanlett (2011). “The U. S-Japan Alliance”, **Congressional Research Service**, Prepared for Members and Committees of Congress 7-5700,January 18.
- Bach, jon. S(2008). “A History of The Aerospace Corporation's Work in Missile Defense”, Available ate: <http://www.aero.org/publications/crosslink/spring2008/01.html>
- Bakanic,Elizabet and Et. al (2008). “Preventing Nuclear Proliferation: Chain Reactions: Japan,South Korea and Egypt”, **Priceton University**, Woodrow Willson School of Public&International Affairs,January,pp:1-35.
- ’Ballistic Missile Capabilities In the Middle East’(2002). **Carengie Endowment For International Peace,Proliferation Analysis**,April 26, Available at: <http://www.carnegieendowment.org/publications/index.cfm?fa=view&id=11802&prog=zgp&proj=zme,znpp>
- Blank,Stephan (2003). “Iran's missile show for domestic Audience”,**Asia Times**,online, 24july, Available at :http://www.atimes.com/atimes/Middle_East/EG24Ak02.html

- Bock, Keenan and Kevin Morgan(2012)."Missile Defense and Advocacy Alliance",**Missile Defense Heading Update**, November 2,2012-November 9,2012. Available at: <http://www.missiledefenseadvocacy.org/data/images/october%2026%20headline%20update.pdf>
- Boslika, Ruxandra. Laura(2012). "The Evolution of Missile Defense Plan from Bush to Obama: Implication for the National Security of Romania", **INCASB ULLETIN**, Volume 4,Issue 2/12,pp 139-145,Available at: http://bulletin.incas.ro/files/bosilca_r_1_v4_iss_2_ful.pdf
- Brams,Steven. J and D. Marc Kilgour(1988)."From Deterrence to Defense:The Strategic Implications of SDI",**Mathal ComputModelling**,Vol. 11,pp:683-688.
- Bunn,M. Elaine(2001)."Strategic Nuclear Forces and National Missile Defense:Toward an Integrated Framework",available at: <http://www.isn.ethz.ch/DigitalLibrary/Articles/Detail/?ots591=4888caa0-b3db-1461-98b9-e20e7b9c13d4&size544=10&lng=en&id=101029>
- Bush,George. W (2001)."Remarks at the National Defense University",May 1. Available at: <http://www.presidency.ucsb.edu/ws/?pid=45568>
- Center for Nonproliferation Studies(1972)."Treaty Between United States of America and the Union of Soviet Socialist Republics on the Limitation of Anti Ballistic Missile Systems",**Inventory of International Nonproliferation Organizations and Regimes**,pp:1-9.
- Cimbata, Stephen. J(2011)."Matrix of Nonlinearity: Minimum Deterrence, Missile Defense and Nuclear Arms Reductions", **Joint Force Quarterly**, No. 62,available at: <https://www.hsdl.org/?view&did=685232>
- "CNS Special Report On North Korean Ballistic Missile Capabilities"(2006). **Center For Nonproliferation Monetary Institute Of International Studies**,March22,pp:1-13,Available at: <http://cns.miis.edu/stories/pdfs/060321.pdf>
- Cooper,Henry. F and Pfaltzgraff ."Countering the EMP Threat:The Role of Missile Defense",**Whit Paper**,The Independent Working Group,The Institute for Foreign Policy Analysis,pp:1-18, <http://www.ifpa.org/pdf/IWGWhitePaper.pdf>
- Corbett,Col. Mike and Paul Zarchan(2011)."The United States Should Develop a Missile Defense System that Builds Confidence", **Air & Space Power Journal**,Fall,Air University Press,pp:74-90.

- Daalder, Ivo H. ,James M,Goldgeier and james M. Lindsay(2000).”Deploying NMD: Not Whether, But how”. **Survival**,Vol 42,No1, spring.
- “Conversation in International Relations”, Interview with Jon Mersheimer, (Part 2) ,**International Relations**, Copyright@2006 SAGEP, Publication (London, Thousandokas,CA and Delhi) , VOL20, pp:331-343.
- Defense Science oBroad(2011).”Science and Technology Issues of Early International Missile Defense Feasibility”,**Department of Dfense**,Washington DC,September,PP,1-41,available at: <http://www.acq.osd.mil/dsb/reports/ADA552472.pdf>
- Deng,Yong(2001).”Hegemon on the Offensive: Chain’s Perspectives on U. S Global Strategy”, **Political Science Quarterly**,VOL. 116,NO. 3,Autumman,pp343-365.
- Department of Defense(2012).”Defese Budget Priorities and Choices”,**Department of Defese United States of America**, January,pp:1-s Fisical Year 2014”,Department of defense,United States of America, April.
- Department of Defense(2013). “Defense Budget Prioritties and Choices,,phiscal year 2014”,**Department of defense United States of America**,april,available,at: <http://www.defense.gov/pubs/DefenseBudgetPrioritiesChoicesFiscalYear2014.pdf>
- Department of State(2008).”Proposed U. S Missile Defense Assetsin Europe”, **United State of America**, Distribution Staement a. Aproved For Public release, distribution is unlimited. , /MDA/2650 (15JUN) pp:1-9,Available at: <http://www.aic.cz/cms/md706-brochure.pdf>
- Engdahld,F. William (2011). “Why Moscow doesn’t believe Washington on missile defense or on just almost nothings”, December 1, available at: <http://rt.com/politics/amd-nuclear-missile-iran-981/>
- feickert, Andrew(2004).”Iran,s Ballistic Missile Capabilities”; **CRS Report for Congress**, received throught the CRS Web,order code RS21548, august 23,2004, pp:1-6,Available ate: <http://fpc.state.gov/documents/organization/39332.pdf>
- Fickert,Andrew and K. Alan. Kronstadt (2003). “Missile Proliferation and the Strategic Balance in South Asia”, **CRS Report for Congress,Congressional Research Service**,The Library of Congress,Order Code,RL32115, (October) ,pp:1-35.
- Fifield,James (2013). “Missile Defense in Turkey”, **Institute Geoge Marshall Policy Outlook**,February,Available at: <http://marshall>.

- org/wp-content/uploads/2013/08/Fifield-Missile-Defenses-in-Turkey.pdf
- Fisher, Uri. J (2002). "U. S. Post-Cold War Foreign Policy in Central Asia: Offensive and Defensive Realism Considered", **Department of Political Science**, University of Colorado.
- Fraser, Mathew (2005). "Weapons of Mass Distraction: Soft power Americans Empire", Available at: <http://fa.wikipedia.org/D>
- Gartner, Heinz (2013). "Deterrence, Disarmament and Arms Control", **Austrian Institute for International Affairs**, Working Paper 68/May, pp:1-20, available at: http://www.oaip.ac.at/fileadmin/Unterlagen/Dateien/Arbeitspapiere/WP68_HG_end.pdf
- Gilpin, Robert (1988). "the theory of hegemonic war", **Journal of Interdisciplinary History**, vol. 18, NO. 4, SPRING, :PP:591-613,
- Guardian (11 Apr 2007). "Russia Threatening New Cold War Over Missile Defence", Available at: http://guardian.co.uk/world/2007/apr/11/usa_topstores3
- Gelb, Leslie (2010). "GDP Now Matters More Than Force: A U. S Foreign Policy for the Age of Economic Power", **Foreign Affairs** 89, NO 6 (November/December), pp35-43.
- Giacomello, Giampiero and Luca Lambertini (2011). "Defensive Weapons and Star Wars: A Supergame with Optimal Punishments", **Alma Mater Studiorm-Universita di Bologna, Department of Economics**, Quaderni-Working Paper DSEN 739, English Version, (March 11), pp:1-18.
- Gleaser, Charles. L and Steven Fetter (2001). "National Missile Defense and the Future of U. S. Nuclear Weapons Policy", **International Security**, Vol. 26, NO. 1, Published by the MIT Press, (Summer), pp:40-92, available at: <http://www.jstor.org/page/info/about/policies/terms.jsp>
- Goynu, Burcu. Ceren (2013). "Current Ballistic Missile Defense Program and Discussion in Turkey", **IFSH Institut Fur Friedensforschung und Sicherheitspolitik an der Universitat Hamburg**, English Version, January, pp:1-5, Available at: <http://www.ifsh.de/IFAR/pdf/NATO%20BMD%20and%20Turkey%20-%20IFAR%20FactSheet3.pdf>
- Gill, batest and. hanlon, Michael. O (1999). "china's Hollow Military", **the national Interest**, ,summer, pp55-62, Available at: http://www.brookings.edu/articles/1999/summer_china_gill.aspx

- Gruselle, Bruno (2012). "Star Wars Rebooted: Global Missile Defense in 2017", **Center for Study of Weapons of Mass Destruction, CSWMD Proceedings**, October, PP: 1-4.
- Gupta, Sourabh (2003). "Constitution and Shield: Dilemmas, Obstacles and Choices on Japan's Path to Naval Ballistic Missile Defense", Available at: <http://www.princeton.edu/jpia/past-issues-1/2003/5.pdf>
- Harrisch, Sebastian and Raimund Wolf (2010). "Talking Ideational Policy Interdependence Seriously: Theoretical Dialogue and the Reconstruction of Liberal Theory", **Institute for Political Science, Ruprecht-Karls-Universität Heidelberg**, Contribution to the Panel "The Challenges of Theoretical Integration in Foreign Policy Analysis", ECPR SGIR Conference, Stockholm 8-11 September, pp: 1-36.
- Hefdell, Sofia (2012). "Turkey-NATO Relations at the 60th Anniversary", **Global Political Trends Center**, March 2012, Policy Update, NO2, pp: 1-6.
- "Hegemony, Counter-hegemony, and Stability" (2007). Available at: <http://www.dflorig.com/Hegemon.htm>
- Hildreth, Steven A. (2007). "Missile Defense: The Current Debate", **CRS Report for Congress**, Congressional Research Service, July 19, Order Code RL31111, Available at: <http://www.fas.org/sgp/crs/weapons/RL31111.pdf>
- Hilderth, Steven (2007). "Ballistic Missile Defense: Historical Overview", **(CRS) Report For Congress**, Order Code RS 22/20, Updated July 9/2007.
- Hildreth, Steven and E. K. Carl (2009). "Long-Range ballistic missile defense in Europe", **CRS Report Congress**, Congressional Research Service, July, Order Code RL 34051, Congr, pp 1-21, available at: <http://www.fas.org/sgp/crs/weapons/RL34051.pdf>
- Hilderth, Steven and Amy F. Woolf (2010). "Ballistic Missile Defense and Offensive Arms Reductions: A Review of the Historical Record", **Congressional Research Service**, Prepared for Members and Committees Congress, 7-5700, R41251, May 25, pp: 1-25.
- Hilderth, Steven A. and Carl. E.K. (2011). "Missile Defense and NATO's Lisbon Summit", **Congressional Research Service**, Prepared for Members and Committees Congress, January 11, 7-5700.. available at: <http://www.fas.org/sgp/crs/weapons/RL34051.pdf>

- Holslag, Jonatan (2012). "China's Deterrence Paradox: Explaining China's Minimal Deterrence Strategy", pp: 1-18, Available at: <http://www.vub.ac.be/biccs/site/assets/files/Jonathan%20misc/Nuclear.pdf>
- Hughes, Christopher. W(2006). "Ballistic Missile Defence and U. S-Japan and U. S-UK Alliances Compared", **Center for the Study of Globalisation and Regionalisation University of Warwick**, GARNET Working Paper:NO11/06, December, pp:1-41.
- Hui, zhang(2006). "Space Weaponization and Space Security: A Chinese Perspective", **China Security**, Volume 2, Issue 1, Spring, pp:24-36, available at: http://www.wsichina.org/attach/CS2_3.pdf
- Ikegami, masako (2003). "Missile Defense and Nuclear Deterrence in Post-Cold War Regional Conflicts", **Presented at the 8th ISODARCO Beijin Seminar on Arms Control**, Beijing, 14-18 Octobr 2002. available at: <http://www.isodarco.it/courses/candriai03/paper/candriai03-Ikegami.pdf>
- Janson, John. D(2010). "The Iranian Ballistic Missile Threat and a Phased, Adaptive Approach to Missile Defense for Europe", **Small Wars Journal**, September 20, pp:1-12.
- Jervis, Robert(2002). "Mutual Assured Destruction", **Foreign Policy**, NO. 133, N/D, (November/December), PP-40-43.
- Jones, Chris(2009). "Managing the Goldilocks Dilemma: Missile Defense and Strategic Stability in Northeast Asia", **Center for Strategic International Studies**, pp:105-123, available at: http://csis.org/images/stories/poni/110921_Jones.pdf
- Kaszynski, Mry and Daniel Painter(2012). "U. S Missile Defense and European Security", **Perspective**, June 25, American Security Project, available at: <http://www.scribd.com/doc/97847923/U-S-Missile-Defense-and-European-Security>
- Kay, Sean(2012). "NATO's Missile Defense-Realignment Collective Defense for the 21st Century", **PERCEPTIONS**, Spring, Volume XVII, Number 1, pp37-54.
- Keohane, Robert. O (1986). "Theory of World Politics: Structural Realism and Beyond", in: **Neorealism and Its Critics Book**, Section Seven, New York, Columbia University Press, pp: 158-203, Book Section, available at: <http://www.rochelleterman.com/ir/sites/default/files/keohane%20neorealism.pdf>
- Krauthammer, Charles (1991). "The Unipolar Moment", **Foreign Affairs** 70 (Spring), pp:23-33.

- Kyl, Jan (2013). "Reflections on Missile Defense and Challenges for the Future", in **Journal of Defense Dossier**, Published by American Foreign Policy Council, pp. 3-6.
- Layne, Christopher (2000). "U. S Hegemony and the Perpetuation of NATO", **The Journal of Strategic Studies**, NO. 23, (September).
- Levy, Jack. S (2008). "Deterrence and Coercive Diplomacy: The Contributions of Alexander George", **Political Psychology**, VOL 29, NO. 4, pp. 537-552.
- Lobell, Steven. E (2010). "Structural Realism/Offensive and Defensive Realism", In: **The International Studies Encyclopedia**, Edited by Robert A. Denemark, Volume X, Wiley-Blackwell, A John Wiley & Ltd, Publication, pp: 6651-6669.
- Lynn-Jones, Sean. M (1995). "Offense-defense Theory and its Critics", **Security Studies**, NO. 4, (Summer) , Published by Frank Cass, Lon, pp 660-691.
- Mankoff, Jeffery (2012). "The Politics of U. S Missile Defense Cooperation With Europe and Russia", **International Affairs**, NO 88, pp 329-347, Available at: http://www.chathamhouse.org/sites/default/files/public/International%20Affairs/2012/88_2/88_2mankoff.pdf
- Maples, Michael (D. 2007). "Current And Projected National Security Threats To The United States", **Statement For The Record House Permanent Select** , Committee On Intelligence—18 January .
- Milner, V. Helen (1998). "International political economy: beyond hegemonic stability", **foreign policy**, NO 110, spring, Available at: <http://www.mtholyoke.edu/acad/intrel/milner.htm>
- Missile Defense Agency (2011). "Missile Defense Agency Program Update", **Department of Defense, Approved for Public Release**, 11-MDA-6310, 10 August.
- Misher, Kimberly (2012). "Way Obama is Right on Missile Defense-What's Next?", **CARNEGIE, Empowerment for International Peace**, Policy Outlook, Available at: http://carnegieendowment.org/files/misher_missile_defense.pdf
- Mitchell, Gordon. R (2001). "Japan-U. S. Missile Defense Collaboration: Rhetorically Delicious, Deceptively Dangerous", **World Affairs**, VOL. 25, Winter, pp: 85-108, Available at: <http://www.pitt.edu/~gordonm/JPubs/JapanTMD.pdf>
- Moon, Chung-in and Jong-Yun Bae (2003). "The Bush Doctrine and the North Korea Nuclear Crisis", **Asian Perspective**, VOL. 27, NO. 4, PP: 9-45.

- O'donogue,Patrick. M(2000).”Theater Missile Defense in Japan: Implications for the U. S. -China-Japan Strategic Relationship”, **Strategic Studies Institute**, Code ISBN1-58487-035-4. September,pp:1-36.
- Podvig,Pavel(2011).”Russia's Nuclear Forces: Between Disarmament and Modernization”,**Proliferation Papers**,NO. 37, by Security Studies Center,In Cillaboration with the Atomic Energy Commission (CEA) ,Spring.
- Pollpeter,Kevin(2013).”Chaina's Second Ballistic Missile Defense Test:A Search for Strategic Stability”,**SITC Bulletin Analysis**, University of California,Institute on Global Conflict and Cooperation,February,pp:1-4.
- Posen,Bary. R (2003).”Command of the commons: The military foundation of U. S hegemony”, **International Security**, VO128,NO1, (Summery) ,pp:5-46.
- Posen,Barry R.(2013). “The Case for Less Activist Foreign Policy”,**Foreign Affairs**,Published by the Council on Foreign Relations,January/February,pp:1-9, available at: [www. foreignaffairs. com/print/135737](http://www.foreignaffairs.com/print/135737)
- Postal, Theodore &Lewis,George. N(2007).”The Proposed US Missile Defense in Europe: Technological Issues Relevant to Policy”, **American Association for Advancement of Science Washington**, DC, August 28.
- Posen,Barry. R(2003).”Command Of the Commons: The Military Foundation of U. S Hegemony”,**The MIT Press Journals**,pp4-46, Available at [http://belfercenter. ksg. harvard. edu/files/posen_summer_2003. pdf](http://belfercenter.ksg.harvard.edu/files/posen_summer_2003.pdf)
- Powell,Robert(2003).”Nuclear Deterrence Theory, Nuclear Proliferation and National Missile Defense”,**International Security**,Vol. 27,NO. 4 (Spring) ,pp:86-118.
- Quackenbush,Stephen(2006).”National Missile Defense and Deterrence”,**Political Research Quarterly**,December,pp: 533-542,available at: [http://web. missouri. edu/~quackenbushs/NMD%20and%20Deterrence-PRQ. pdf](http://web.missouri.edu/~quackenbushs/NMD%20and%20Deterrence-PRQ.pdf)
- Rose,Gideon(1998).”Neoclassical Realism and Theories of Foreign policy”,**World Plitics**, Cambridge University Press VOL. 51,NO. 1 (October) ,pp:144-172.
- Roy, Sourav (2010). “Mission Absolute: American Hegemony in Space”, **Aljazeera Center for Studies**, February.

- Rubin, Uzi(2010). "Recent Development in Missile Defense", **CERI STRATEGIC PAPERS**, N° 6,Rencontre Stratégique du 24 mars,English Version, pp:1-10,available at: http://www.sciencespo.fr/ceri/sites/sciencespo.fr/ceri/files/n6_24032010.pdf
- Sandal,Nukhet. A and Patrick James(2011)."Religion and International Relations Theory: Towards a Mutual Understanding", **European Journal of International Relations**,The online Version of this Article Can be Fond at: <http://ejt.sagepub.com/content/17/1/3>
- Scheidel, walter(2006)."Republics between hegemony and empire:How ancient city-states built empires and the U. S. A doesn't (anymore)", **Princeton/Stanford working pupers in classics Stanford university**, version 10, February, available at: <http://www.princeton.edu/~pswpc/pdfs/scheidel/020601.pdf>
- RIA Novesti(25 Apr. 2007). "U. S Missile Shield Expansion Maytrigger New arms race-expert", Available at [http://en. rian. ru/world/20070425/64394806.html](http://en.rian.ru/world/20070425/64394806.html)
- Schmidt,Oliver(2008). "Assessing the Reasons for a U. S Ballistic Missile Defense", **Dusseldo Refe Institute for Aussen-and Sicherheitspolitik**,DIAS-Analysis,NO 35,November, pp:1-19,available at: http://www.dias-online.org/fileadmin/templates/downloads/DIAS_Analysen/Analyse35.pdf
- Schwarz,Klaus-Dieter(2005)."The Future of Deterrence",**SWP Research Paper (English Version)**,Stiftung Wissenschaft und Politik,German Institute for International and Security Affairs,June,Berlin,PP:1-36.
- Selinger, Marc(2004)."THAAD displaying residual capability against ICBMs", **Airspace Daily& Defense Report**, August20.
- Sharp,Jeremy. M (2013)."U. S Foreign Aid to Israel",**Congressional Research Service**,Report for Congress,Prepared for Members and Committees of Congress,7-5700,RL33222, (April. 11). pp:1-30.
- Shinichi,,Ogawa(2002)."Missile Defense and Deterrence",**NIDS Security Reports**, NO. 3,March,pp:24-55,Available at: http://www.nids.go.jp/english/publication/kiyo/pdf/bulletin_e2001_2.pdf
- Skelly,Jame. M(2001)."Defense,Deterrence and Cultural Lag",**Disarmament Forum,publisher United Nations Institute for Disarmament Research (UNIDIR)** , Geneva, Switzerland pp:31-37,available at: <http://www.isn.ethz.ch/Digital-Library/Publications/Detail/?ord587=grp2&ots591=eb06339b-2726-928e-0216-1b3f15392dd8&lng=en&id=109144>

- Smith, Colonel, Daniel(2000). "A Brief History Of 'Missiles' And Ballistic Missile Defense", in: **National Missile Defense**, published by Center For Defense Information , Washington, DC, September.
- Snyder, Glenn. H(2002). "Mearshaimer's World-Offensive Realism and Struggle for Security", **International Security**, VOL1027, NO1, (Summer) , pp149-173.
- Stephanova, Victoria(2007). "Missile Defense in Central Europe: The View From Moscw", pp:19-35, available at: http://students.washington.edu/nupsa/Docs/Volume3/Victoria_Stephanova_Missile_Defense_in_Central_Europe.pdf
- Steff, Reuben(2011). "Global Missile Defence: Agent of Disorder or New Co-operative Mission?", **61st PAS Annual Conference**, London, England, Department of Political Studies University of Otago, April, pp:1-33.
- Stein, Aaron(2012). "Turkey Embraces Missile Defense", **Center for Economics and Foreign Policy Studies (EDAM)** , Non-Proliferation Policy Briefs 2012/5, pp:1-13.
- Steinberg, Jeffrey(2005). "President Regan Was Fierce Opponent of Mutually Assured Destruction Doctrine", **Book Review of Ronald Regan and his Quest to Abolish Nuclear Weapons**, by Paul Lettow, New York, Random House, (April 29) , pp:37-40.
- Taliaferro, Jeffrey. W(2001). "Security Seeking Under Anarchy: Defensive Realism Revisited", **International Security**, VOL25, NO. 3, (Winter) , pp128-161.
- Tang, Shiping(2009). "Taking Stock of Neoclassical Realism", **International Studies Association**, International Studies Review, December 4 , Volume11, Issue 4, pp:799-803.
- Tang, Shiping(2008). "Fear in International Politics: Two Positions", **International Studies Review**, NO10, Issue 3, August 22, pp451-471.
- Tang, Shiping(2012). "From Offensive to Defensive Realism: A social Evolutionary Interpretation of China's Security Strategy", pp141,142, Available at: <http://www.rsis.edu.sg/publications/SSIS/SSIS003.pdf>
- Tertrais, Bruno(2001). "U. S Missile Defence: Strategically Sound, Politically Questionable", **London: Center for European Reform**, Working Paper, April, PP:1-23.
- Thranert, Oliver(2010). "NATO and Missile Defence: Opportunities and Open Questions", **Center for Security studies, Analysis in Security Policy**, NO. 86, December,

- Toft, Peter (2003). "John J. Mershaeimer: An Offensive Realist Between Geopolitics & Power", **Institute for Statskundskab**, Kobenhavns University, Rosenborggade 15, 1130 Kobenhavn K. PP: 1-35, available at: http://polsci.ku.dk/arbejdspapirer/2003/ap_2003_01.pdf
- Trachtenberg, Marc (2003). "The Question of Realism", **Security Studies**, University of California, Los Angeles, 13: 1, pp: 156-194.
- United States General Accounting Office (2003). "Missile defense: Alternate Approaches to Space Tracking and Surveillance System Need to Be Considered", **Report to the Subcommittee on Strategic Forces**, Committee on Armed Services, U. S. Senate, May, pp: 1-38.
- Walker, Dinah (2013). "Trends in U. S. Military Spending", **Council on Foreign Relations**, Maurice R. Greenberg, Center for Geoeconomic Studies, July 30, PP: 1-11, available at: <http://www.cfr.org/defense-budget/trends-us-military-spending/p28855>
- Waltz, Kenneth. N (1998). "The Origins of War in Neorealist Theory", **Journal of Interdisciplinary History**, Vol. 18, NO4, The Origin and Prevent of Major Wars, Spiring, pp: 615-628.
- Waltz, Kenneth. N (2003). "Realist Thought and Neorealist Theory", **journal of International Affairs**, pp: 21-37, available at: <http://classes.maxwell.syr.edu/psc783/Waltz44.pdf>
- Woolf, Amy (2001). "Missile defense, Arms control and Deterrence, A New Strategic Frame Work", **CRSR Report for Congress**, order code RS21057, October 31, Available at: <http://www.fpc.state.gov/documents/organization/6254.pdf>
- Woolf, Amy. F (2001). "Missile Defense, Arms Control, and New Strategic Framework", **CRS Report for Congress**, Order Code RS21057, October 31.
- Woolf, Amy. F (2002). "National Missile Defense: Russia's Reaction", **Report for Congress**, Congressional Research Service, The Library of Congress, Web, Order Code RL30967, Update June 14, 200, pp: 1-25.
- Woolf, Amy. F (2013). "U. SS Strategic Nuclear Force: Background, Developments and Issue", **Congressional Research Service**, Prepared for Members and Committees of Congress, June 14.
- Yoo, Hyon. Joo (2012). "Domestic Hurdles for system-driven behavior: neoclassical realism and missile defense policies in Japan and South Korea", **International Relations of the Asia-Pacific**, Volume 12, pp-384.

- Yost, David. S(2010). "U. S Extended Deterrence in NATO and North-East Asia", in: **Perspectives on Extended Deterrence**, Recherche and Documents, Published by Edit Diffuse Par la Fondation La Recherche Strategique 27 Rue Dameme, English Version, pp:15-37.
- Yost, David. S(2011). "Strategic Stability In the Cold war: Lessons for Continuing Challenges", **Papers Proliferation**, Security Studies Center, In Collaboration with the Atomic Energy Commission (CEA) , (Winter) ,pp:1-52.